

# ایران در عصر پهلوی

جلد دوازدهم

## دولت‌های حزبی و حزب‌های دولتی

یادمانده‌هایی از دولت‌های

حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی آملی

## بحران در ۵۷

جلد سیزدهم (ایران در عصر پهلوی) اختصاص به یکی از مهمترین ایام تاریخ معاصر ایران دارد که در آن رژیم سلطنت دچار تزلزل گردید.

درباره آتش سوزی سینما رکس آبادان - اسرار ریودن دکتر آموزگار و زکی یمانی در کنفرانس نفتی اوپک در وین - چگونگی تهیه مقاله (رشیدی مطلق) درباره خمینی - سقوط حکومت آموزگار و نخست وزیری شریف امامی - ماجرای کشتار میدان ژاله و جریان جمعه خونین - روی کار آمدن دولت نظامی ارتشبد از هاری و علل انصراف شاه از نخست وزیری ارتشبد اویسی - چگونگی تهیه پیام شاه درباره شنیدن صدای انقلاب - لیست خارج کنندگان ارز از کشور - گفتگوهای شاه با نامزدهای نخست وزیری و پیشنهادات دکتر سنجابی و دکتر صدیقی و دکتر بختیار درباره نحوه اداره کشور - انحلال حزب رستاخیز و صدها موضوع دیگر در این جلد مطالبی تنظیم گردیده است.

برای تهیه هر جلد از کتاب (ایران در عصر پهلوی) با مراجعه به کتابفروشیهای معتبر (فروش کتاب فارسی) و یا به نشانی زیر و ارسال ۱۰ پوند به اضافه هزینه پستی مکاتبه فرمائید:

BOOK PRESS (PAKA PRINT)  
4 MACLISE Rd.  
LONDON W14 OPR

# ایران در عصر پهلوی

جلد دوازدهم

## دولت‌های حزبی و حزب‌های دولتی

یادمانده‌های ازدولت‌های  
حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا

نوشته و تحقیق

دکتر محسن پورمحمدی

من به سخن زمزمه برداشتم  
پرده ز روی همه برداشتم  
ملك الشعرا بهار

جلد دوازدهم ایران در عصر پهلوی  
دولت های حزبی و حزب های دولتی  
یاد مانده هائی از دولت های  
حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا  
تاریخ انتشار خرداد ۱۳۷۱ - می ۱۹۹۲  
لندن - چاپ پکا  
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است.

ای خلق ستمدیده زجا خیز، زجاخیز  
از مهلکه ظلم رها خیز، رها خیز  
مردانه پیا خیز نه هنگام درنگ است  
ادیب برومند

ای ملت آزاده پیا خیز، پیا خیز  
ای قوم فرومانده فراخیز، فراخیز  
این سستی و اهمال تو را مایه ننگ است

## فهرست مندرجات

صفحه	پیشگفتار
	نامه ای دیگر از استاد جمال زاده
از ۱ تا ۲۳	۱ - حسنعلی منصور چگونه نخست وزیر شد؟
از ۲۴ تا ۵۷	۲ - دولت منصور و لایحه کاپیتولاسیون
از ۵۸ تا ۶۲	۳ - تبعید خمینی از ایران
از ۶۳ تا ۷۲	۴ - حزب سازی در ایران و نقش احزاب دولتی
از ۷۳ تا ۷۶	۵ - از گروه مترقی تا حزب ایران نوین
از ۷۷ تا ۱۰۴	۶ - ترور منصور هنگام ورود به مجلس شورای ملی
از ۱۰۵ تا ۱۳۴	۷ - کابینه محلل و ۱۳ سال نخست وزیری
از ۱۳۵ تا ۲۰۵	۸ - نقش حزب ایران نوین در دوران انقلاب شاه و ملت
از ۲۰۶ تا ۲۳۱	۹ - حزب مردم یا حزبی همیشه در اقلیت
از ۲۳۲ تا ۲۴۱	۱۰ - املاک شوقی افندی و ۱۰۰ میلیون تومان مالیات
از ۲۴۲ تا ۲۷۲	۱۱ - بحرین و سه جزیره خلیج فارس
از ۲۷۳ تا ۳۰۰	۱۲ - استقرار حاکمیت ایران بر سه جزیره خلیج فارس
از ۳۰۱ تا ۳۲۴	۱۳ - قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره و حل مشکل مرزی ایران و عراق
از ۳۲۵ تا ۳۳۰	۱۴ - جنگ های ظفار و مداخله ایران
از ۳۳۱ تا ۳۶۹	۱۵ - حزب رستاخیز چرا و چگونه تشکیل شد؟
از ۳۷۰ تا ۴۰۱	۱۶ - انتخابات دوره رستاخیز
از ۴۰۲ تا ۴۰۶	۱۷ - نخست وزیر ابد مدت چگونه تغییر کرد؟
از ۴۰۷ تا ۴۲۸	۱۸ - ماجرای توقیف هویدا در زمان شاه
از ۴۲۹ تا ۴۵۳	۱۹ - محاکمه و قتل یا اعدام هویدا
از ۴۵۴ تا ۴۷۸	۲۰ - گفته ها و نوشته ها درباره هویدا
از ۴۷۹ تا ۴۹۷	۲۱ - چند خاطره از نمایندگان آخرین دوره مجلس
از ۴۹۸ تا ۵۰۹	۲۲ - نامه های رسیده
از ۵۱۰ تا ۵۱۵	۲۳ - گفتگوئی درباره حزب ایران نوین
از ۵۱۶ تا ۵۳۵	۲۴ - ضمیمه کتاب
۵۳۶	۲۵ - منابع و مأخذ

## پیشگفتار

جلد دوازدهم (ایران در عصر پهلوی) به ایامی از سلطنت پهلوی دوم اختصاص یافته که شاه در کمال قدرت بود. قوای سه گانه مملکت با نظر او اداره می شد. درآمد نفت با رهبری شاه در سازمان اوپک به طرز فوق العاده ای افزایش یافت و برای توسعه برنامه های عمرانی کشور و تجهیز شبکه نظامی مملکت منابع قابل توجهی فراهم گردید و ضمناً سایر ممالک نفتی هم به درآمد هنگفتی رسیدند.

وقتی برنامه های انقلاب سفید یکی بعد از دیگری به مرحله اجرا گذارده شد و هر روز گروهی از طبقات مختلف مردم از قبیل کارگران و کشاورزان و بانوان از مزایای تازه ای بهره مند می گردیدند شاه به این فکر افتاد که زمام امور کشور را به نسل تازه ای بسپارد تا بهتر بتواند افکار و اندیشه های خود را پیاده کند. جوانانی که برای تکمیل تحصیلات به اروپا و آمریکا رفته با تخصص و اطلاعات جدید وارد صحنه سیاست ایران شده بودند.

روش محمدرضاشاه پهلوی طوری بود که تدریجاً می خواست در مجلس و دولت و سازمانهای لشگری و کشوری دیگر از نسل قدیم هیچکس مصدر کاری نباشد و تنی چند هم که در زمان رضاشاه خدماتی انجام داده و مورد علاقه خاص شاهان پهلوی بودند به مجلس سنا راه یافتند و در حقیقت (مجلس شیوخ) پایگاه نزدیکان به سرسلسه پهلوی گردید که در کنار آنان هم تنی چند از سیاستمداران جدید عصر پهلوی دوم قرار داشتند.

در این زمان طولانی از سلطنت محمدرضاشاه که (دوران سازندگی و

آرامش و امنیت و توسعه) نام دارد کارهای مهمی صورت گرفت و کشور ما در سطح جهانی بلندآوازه شد. خیلی از برنامه های عمران و آبادانی که قرن‌ها و سال‌ها مورد درخواست مردم بود و جزو آمال و آرزوها به شمار می رفت به مرحله اجرا درآمد. کارخانه ذوب آهن که در برنامه هر حزب و دولتی قرار داشت تأسیس گردید. سدهای بزرگی که نامی از آن شنیده می شد به سرعت احداث شد. در امر راهسازی و راه آهن و شبکه های وسیع آبیاری و تولید نیرو و برنامه های کشاورزی و اصلاحات ارضی و احیای جنگل‌ها گام‌های بزرگی برداشته شد. با توسعه برنامه های فرهنگی و آموزشی و ایجاد دانشگاهها و مدارس عالی و هنرستان های صنعتی و تأسیس بیمارستانها و درمانگاهها اقدامات مهمی صورت گرفت. با تشویق و کمک به بخش خصوصی صنایع مهمی در کشور به وجود آمد و نقش انسانهای فعال جامعه ما در امر توسعه صنعت و کشاورزی و کارهای عمرانی و آموزشی آشکار گردید به نحوی که بخش خصوصی توانست در کنار دولت و مقامات دولتی نقش مهمی برعهده بگیرد.

همین اقدامات و پیشرفت‌ها موجب شد که محمدرضا شاه پهلوی بگوید داریم به سوی (تمدن بزرگ) پیش می رویم و به زودی ایران را در آسیا به مقامی خواهیم رسانید که (زاین دوم) نام خواهد گرفت.

پهلوی دوم که آرامش و امنیت و ثبات کشور و موقعیت ممتاز بین المللی ایران را می دید و از روی عشق و علاقه به یاری کارگران و کشاورزان و بانوان و کارمندان و سایر طبقات مردم شتافته بود تصور می کرد تاروژی که زنده است در مقام سلطنت ایران قرار خواهد داشت به همین جهت به فکر تأسیس احزاب سیاسی افتاد تا زیربنای رژیم را محکمتر و استوارتر سازد. او می خواست احزابی تأسیس گردد که به او وفادار باشند و با دشمنان انقلاب سفید نیز مبارزه کنند، احزابی که هم پاسدار انقلاب سفید بوده و هم حامی سلطنت مشروطه و هم نگهبان قانون اساسی باشند. البته قانون

اساسی به آن صورتی که خود او اجرای آن را می خواست، نه به آن صورتی که در متن قانون و اصول آن مصرح بود. احزابی که تا او براریکه سلطنت قرارداد ازافکار و اندیشه های او حمایت کنند و پس از او نیز فرزندش را یاری نمایند تا بتواند دوران سلطنت را با اقتدار طی کند و نظرش این بود که میراث گرانبهائی برای جانشین خود باقی بگذارد. ولی متأسفانه چنین نشد و وقتی هم شاه در بیمارستان نیویورک و یا در قاهره با نزدیکان خود صحبت می کرد می پرسید چرا وضع چنین شد؟

وقتی پهلوی دوم قدرت داشت خیلی از طبقات مردم می دیدند که شاه در مقام رهبری کشور سکان کشتی وطن را در دست گرفته و در اقیانوس متلاطم و پراز امواج خروشان با درایت و هوشمندی هدایت می کند و از هر طوفان سهمگینی نجات می دهد و همچنین هر روز گام تازه ای در راه توسعه برنامه های عمرانی و رفاه عمومی برداشته می شود با این که احزاب آن روز (حکیم فرموده) بود ولی آن را پایگاهی برای خدمت به مملکت دانسته و ضمناً نیز نردبانی برای ارتقاء و ترقی صاحبان مقام به شمار می رفت به همین جهت هر کس با هر سلیقه ای که داشت به یکی از آن احزاب می پیوست و با فعالیت صمیمانه در آن سازمانهای سیاسی در راه اهداف سیاسی و برنامه های اجتماعی خود گام برمی داشت.

با صراحت باید گفت در احزاب ساخته و پرداخته آن روز که در درجه اول شخص شاه نقش مهمی در تشکیل و توسعه آن داشت و در کنار او هم بعضی از نزدیکانش که در مقام رهبری و دبیر کلی این احزاب قرار می گرفتند کوشش داشتند که این احزاب در کشور پایه و اساسی پیدا کند و با گذشت ایام بتواند در دورترین شهرهای کشور و اعماق روستا ها گسترش یابد. تا آنجائیکه در جریان هستم و از نزدیک شاهد بودم حزب ایران نوین با مرور ایام و به علت دوام حکومت حزبی توانسته بود سازمانی وسیع در سراسر کشور پیدا کند و همبستگی خاصی بین گروههایی از مردم ایران به وجود آورد که



هرچه زمان می گذشت می توانست موجبات يك همبستگی ملی را فراهم سازد. ولی متأسفانه چون درحکومتهای فردی نظر يك شخص بر هر تصمیمی اثر مطلق دارد ناگهان يك شبه دیدیم که چهار حزب احزاب موجود کشور درهم کوبیده شد و بایک گفته شاه آنچه را طی سالیان دراز مقامات و رهبران و اعضای احزاب آنهم احزاب وفادار به شاه رشته بودند پنبه شد و همه نیروها در درون حزبی جای گرفت که يك شبه تولد یافت و بانام (حزب فراگیر) همه تشکیلات و سازمانها را در درون خودجای داد.

این مشکل کاربود. آیا باید احزابی را که سالها برای ساختن آن تلاش شده بود يك شبه بهم زد و مردمی را که باعلاقه و یا به امید شغل و مقام و یا خواسته های ملی و یا محلی و یا به دلایل سیاسی و اجتماعی دیگر به این احزاب روی آورده و در راه توسعه آن حرفها زده و مقالاتی نوشته و تلاشهایی کرده بودند ناگهان فراموش کرد و حتی دستور داد که همه آنها در درون حزب واحدی جای گیرند که اساس آن روشن نبود و حتی گفته شد اگر کسانی نخواهند وارد این تشکیلات شوند می توانند گذرنامه خودرا بگیرند و ازکشور خارج گردند.

متأسفانه باید این حقیقت را قبول کرد چنین حزبی با آن مقدماتی که تأسیس شد اگر تعداد کانونهای حزبی اش به بالاترین حد خود رسید، اگر آمار اعضای آن هم برابر تمام جمعیت واجد شرایط عضویت در احزاب دردفا تر حزبی ثبت شد باید گفت يك سرپوش ظاهری بود که همه دست اندرکاران آن روز مملکت به احترام گفته رئیس کشور و حفظ مقام و موقعیت خویش و همه کسانی که می خواستند در ایران به زندگی آرامی ادامه دهند قبول عضویت کرده بودند و مسلماً خیلی ها هم اعتقادی به این تشکیلات و سازمان نداشتند و به اقتضای (مصلحت روز) عضو حزب فراگیر شده بودند بهمین جهت و قتی نامی از (فضای بازسیاسی) برده شد و نسیم ملایمی ازآزادی فکر و اندیشه وزید تشکیلات وسیع حزب

رستاخیز چون خانه های کاغذی درهم کوبیده شد و باتندبادی تاروپود آن بر باد رفت و شاه هم در پاسخ به تاریخ صریحا نوشت (تأسیس حزب رستاخیز يك اشتباه بزرگ بود)

بنائی که محکم ندارد اساس بلندش مکن ورکنی زو هراس نویسنده کتاب که خود عضویت این حزب را پذیرفته و در هیئت اجرائی و دفتر سیاسی آنهم عضویت داشته ام هرگز نمی خواهم از یاد ببرم که خود در تحکیم اساس این حزب کوشیده و برای توسعه و دوام آن هم تلاش کرده ام. حقیقت این است که نظیر خیلی از کسانی که در این حزب عضویت داشتند می دانستیم که حیات و ثبات این حزب نظیر احزاب قبلی به اراده شاه بستگی دارد. تصور همه ما این بود که شاه از زاویه و دید بازتری مصالح سیاسی کشور را می بیند و چون در خیلی از جریانات سیاستهای داخلی و خارجی قرارداد مسلما برای حفظ مصالح کشور در راهی گام برمی دارد که متضمن منافع ملی است از این جهت نباید او را تنها گذاشت. ما چون حسن نیت و رهبری شاه را قبول کرده و می دانستیم که باعلاقه کامل و دلسوزی می خواهد عقب ماندگی های قرون و اعصار کشور را جبران کند می گفتیم به هر صورت باید از او حمایت کرد تا بتواند در خدمت به کشور توفیق بیشتری داشته باشد منتها جای تأسف این بوده و هست که قدرتهای فردی هیچگونه کنترلی ندارد. راهنمائیهای دوستان نادان و دشمنان دانا تصمیم گیرنده را در مسیری قرار می دهد که هنگام اتخاذ تصمیم متوجه زیان آن نیست ولی وقتی به گوشه ای از دنیا پناه برد و از سوسه اطرافیان در امان ماند و کارنامه اعمال خود را مورد نقد و بررسی قرارداد می بیند در کنار هزاران خدمتی که باشوق و ذوق انجام داده اشتباهات بزرگی هم مرتکب گردیده است که این قبیل اشتباهات به او وهمه کسانی که در مسیر تصمیمات و اجرای برنامه هایش قرارداداشتند لطمه زیادی زد و وضع سیاسی کشور را متزلزل ساخت و موقعیت کسانی را که در این راه گام برداشته بودند در پیشگاه افکار عمومی خدشه دار

نمود.

ارزش مشاوره با گروههای مختلف و تکیه برافکار عمومی در آن است که انسان دچار اشتباه نشود. چنانکه فرخی یزدی در این باره چنین گوید:

هرکس نکند تکیه برافکار عمومی او را خطر حادثه مغلوب نماید اکنون که بیش از ۱۴ سال است از میهن عزیز به دورم و وضع احزاب سیاسی جهان را دقیقاً مطالعه کرده و نتیجه کارها و اقداماتشان را بررسی می کنم می بینم که احزاب مزبور سوابق طولانی دارند. مردان و زنانی که نسل اندر نسل در این احزاب عضویت داشته و فعالیت می کنند اعتقادی راسخ و عمیق به حزب خود دارند و از جان و دل از ایده تئوریهی حزبی دفاع کرده و در روزهای سخت می توانند به کشور و ملت خود خدمت کنند. آنها با مرور ایام توانسته اند در میان مردم اجتماع خود نفوذ و رسوخ یافته چون کوهی استوار سدره مشکلات کشور باشند. احزابی نیستند که با حرفی بیابند و با سخنی بروند. اینها ریشه های عمیق سیاسی و تاریخی و ملی و ایده تئوریکی دارند.

اعضای این احزاب رامسائل مختلفی بهم پیوند داده که با برنامه های مشخص و روشن و کابینه های (پیش ساخته) و یا به قولی (سایه) مرکب از شخصیتهای آزموده و کارآمد حزب برای انجام خدمت به مردم وطن خود به میدان می آیند تا برنامه های تقدیمی به ملت را به مرحله اجرا درآورند معهداً با تمام این اقدامات گاهی به علت اشتباهاتی که صورت می گیرد درکارهای خود قرین موفقیت نیستند و با کوچکترین لغزشی دچار شکست و عدم موفقیت می گردند زیرا قاضی اعمال آنها مردم و افراد جامعه هستند که کارها و اقداماتشان را مورد بررسی قرار می دهند. وقتی دیدند حزب و دولتی نمی تواند تمایلات ملی را برآورد با قدرت افکار عمومی و رأی آزاد زمام کشور را از او می گیرند و به دست دولت و حزبی می سپارند که احتمال می دهند بهتر از حزب و دولت قبلی بتواند خدمت

کند.

شب و روز این احزاب سیاسی و دولتهای متکی به آن در محک آزمایش قراردارند و باید به ملت خود حساب پس بدهند به همین جهت هر حزب و دولتی می کوشد که روز به روز با کاردانی بیشتر و با برنامه های مترقی تر از حمایت و پشتیبانی بیشتر مردم جامعه بهره مند باشد.

البته کسانی که در این احزاب هستند داوطلب شغل و مقام نیز بوده و باید چنین انگیزه هائی در احزاب سیاسی وجود داشته باشد تا پیکره آن از استحکام و دوام برخوردار گردد. این ایراد صحیح نیست که بگوئیم افراد برای رسیدن به شغل و مقام به احزاب وارد می شوند. وجود احزاب برای این است که افراد وارد يك تشکیلات سیاسی شده بآدمان آزمایش و ابراز لیاقت و جلب توجه مردم خود را به مشاغل پارلمانی و سیاسی برسانند و مقامات مملکتی را در اختیار بگیرند تا بتوانند برنامه و عقاید و هدفهای خویش را در سطح کشور پیاده کنند.

متأسفانه باید این حقیقت را قبول کرد که در ایران ما پس از مشروطیت بآدمان تلفات فراوان و بآدمان هزاران متفکر و اندیشمند و باشاعه افکار و اندیشه های آزادمنشی تاکنون از مزایای واقعی دموکراسی بهره مند نبوده ایم، نه در ایامی که شاهان پهلوی قدرت داشتند و می خواستند کارهای عمرانی را توسعه دهند در کشور ما دموکراسی به معنی صحیح آن حاکم بود و نه امروز که گروهی بانام دین و مذهب می خواهند افکار و اندیشه های قشری و قرون وسطائی خود را به ملت بزرگ ایران تحمیل کنند.

غیر از مدت کوتاهی که نسیم آزادی در کشور ما وزید و چند صباحی به علت عدم قدرت حاکمان وقت مردم توانستند طعم آزادی و دموکراسی را بچشند و متأسفانه آنهم منجر به هرج و مرج و گسیختگی شیرازه امور کشور گردید باید گفت هر روز به شکلی اراده زمامداران و حاکمان کشور بر ملت تحمیل گردید و موضوعی که

هیچوقت و هرگز به حساب نیامد افکار و اندیشه های مردم و تبعیت از آزادمندی و اصول دموکراسی بوده است. در نتیجه می بینیم و می دیدیم که همیشه از حکومتها يك حالت عدم رضایت عمیق وجود داشته که بین دولت و ملت فاصله بوده که به صورت آتش زیرخاکستر جلوه می کرده و در روزهای سخت شاهد بوده ایم که همین نارضائتها اساس حاکمیت را در کشور ما بهم ریخت.

آتش اندرپنبه چون پنهان شود هرچه افزون پوشی اش افزون شود در این جلدکتاب می خوانید با تمام اقداماتی که شد متأسفانه روش چندحزبی و همچنین سیستم (تک حزبی) هیچکدام داروی دردهای اجتماعی ما نبود و هريك از این احزاب (حکیم فرموده) اشکالاتی داشته اند که باید تدریجا به حل مشکلات خود می پرداختند نه اینکه يك شبه اساس آن برهم زده می شد.

با صراحت باید گفت نه حزب حاکم يك حزب اکثریت به معنی واقعی بود که تمام تصمیمات دولت حزبی را دقیقا بررسی کرده و صحه بگذارد و نه حزب اقلیت آن حزبی بود که بادرایت و هوشمندی و نکته سنجی و با قدرت کامل بتواند اعمال و افعال دولتها را زیر ذره بین بگذارد و مانع تند رویها و اشتباهات گردد.

در آن ایام مسائلی از قبیل امور نیروهای نظامی و خرید سلاحها و توسعه شبکه امنیتی و امر نفت و قراردادهای ازوظایف خاص رهبرمملکت بود که فقط شخص شاه تصمیم می گرفت و دولت و پارلمان و احزاب و مقامات دولتی وظیفه دار بودند که بهترین راهها را برای اجرای آن فراهم سازند درحالی که باید گفت همان تصمیمات و مصوبات دارای اشکالات و ایرادات فراوان بود که قاعدتا باید احزاب سیاسی و نمایندگان مجلسین و روزنامه نگاران و نویسندگان پیرامون آن بی پروا و با صراحت اظهار نظر می کردند و با تجزیه و تحلیل دقیق زبان و منافع آن را تشریح می کردند که حقیقتا چنین نبود.

به هر حال گذشته ها گذشته است. حال هرچه گفته شود تأثیری

ندارد فقط از نظر تاریخی باید ثبت و ضبط گردد تا مسائل بهتر و بیشتر روشن شود. به سروده عشقی شاعر ناکام:  
از اظهار درد، دردمداوا نمی شود بانام مرده مملکت احیاء نمی شود  
تصور می کنم این گفته ها و نوشته ها که در تاریخ جاویدان خواهد ماند این حسن را دارد که لااقل حاکمان امروز و همچنین حاکمان فردا خواهند دانست که تصمیمات فردی و خلق الساعه که برای ملت و کشور گرفته می شود چه زیانهای داشته تا از تکرار آن جلوگیری شود زیرا اظهار نظر مقامات صلاحیتدار و کارشناسان در سازمانهای سیاسی و اداری و حزبی و اعضای پارلمان و رسانه های گروهی موجب خواهد شد که از زیانهای احتمالی خیلی از تصمیمات ناگهانی جلوگیری کرده و کشور و ملت را از هرگونه خسارات جبران ناپذیر رها سازد.

این دیگر بی نتیجه است که حاکمان روز هنگام قدرت تصمیمی بگیرند و دستوری بدهند که آن را مفید بدانند ولی روزی که از قدرت برکنار شدند آن تصمیمات را غلط دانسته و اقرار به اشتباه کنند. زیرا اشتباه شخص متوجه خود اوست ولی اشتباهات مقامات عالی مملکت زیانش متوجه همه افراد جامعه می گردد.

چون هرکشوری متعلق به همه ساکنین آن می باشد و هیچ فرد یا خانواده یا گروه و دسته ای نمی توانند خود را مالک يك کشور و تعیین کننده سرنوشت يك ملت بدانند پس باید همه مردم در اتخاذ تصمیمات نقش اساسی داشته باشند و اگر تصمیمی گرفته می شود همه آن را صحت بگذارند تا در نفع و زیان آن سهیم باشند تا هیچگاه نتوانند خود را از آثار وارده برکنار بدانند.

ما اکنون در کشورهای غربی شاهد نقش مهم مطبوعات و رسانه های گروهی و پارلمان و قوه قضائیه هستیم و می بینیم که يك روزنامه نگار با افشاگریهای خود می تواند شخصیت مقتدر و نیرومندی چون نیکسن رئیس جمهور آمریکا را از اریکه قدرت به زیر بکشد و او را از کاخ سفید با داشتن رأی اکثریت مردم به خارج

پرتاب کند. یا پارلمانها چنان قدرت دارند که نخست وزیران ورهبران مقتدر کشور را يك شبه راهی خانه خود می سازند. یا قضات ازچنان استقلالی برخوردار هستند که می توانند هر صاحب مقامی را به پای میز محاکمه بکشند و هر رائی را که قوانین مملکت اجازه می دهد درباره آنان صادر کرده منحرفین را به زندانها روانه سازند. نتیجه این است که هرکس در هر شغل و مقامی که قرارداد دقیقا مراقب اعمال و افعال و گفته ها و نوشته های خود می باشد تا از انتقاد مطبوعات و پارلمان و تعقیب مقامات قضائی در امان باشد. به همین جهت هر صاحب قدرتی می کوشد که کوچکترین انحرافی از مقررات و قوانین نداشته باشد زیرا در آن صورت می داند که به مجازات قانونی خواهد رسید.

این کشور ها متعلق به شخص و گروه خاصی نیست و فرد با داشتن هر مقامی نمی تواند سرنوشت کشور و ملت را تعیین کند بلکه این احزاب و سازمانهای سیاسی واقعی هستند که خط مشی هارا مشخص می سازند و مرتب هم بیلان کارهای انجام شده را به ملت ارائه می دهند و مخالفین و منقدین نیز باچشمان باز مراقب رفتار و اعمال صاحبان قدرت هستند تا هرگونه اشتباه و نادرستی و انحراف بی پاسخ و بی مجازات نماند.

بررسی تاریخ عصر پهلوی نشان می دهد که در این مدت (۵۷سال) خدمات زیادی شده است. حسن نیت شاهان پهلوی و علاقه خاص آنان به توسعه کارهای عمرانی و تولیدی و خدمات صادقانه مجریان صدیق وقت موجب گردیده که کشور ما تا سال ۱۳۵۷ باوجود هزاران اشتباه به سرعت پیش برود و هنوز هم آثار همان اقدامات است که رژیم جدید می تواند سرپا بایستد و از بقایای آن بهره مند باشد ولی این دلیل نمی شود که اکنون از لغزشها و اشتباهات و نادرستیها پرده برداریم و کسانی که با روشهای ناسالم خود موجبات عدم رضایت مردم را فراهم ساخته و آب به آسیاب دشمن ریخته اند فراموش کنیم و بخواهیم زیر سرپوش کارهای انجام

شده اشتباهات و لغزشها را به نسیان و فراموشی بسپاریم. وقتی عیبها بیان شد مردم خدمات را هم به حساب می آورند.

آنکه کوشید و عیب خویش شناخت هیچکس عیب او (نما) نکند یا به سروده شهریار شاعر بلندآوازه ایران

درهمه کاری هنر و عیب هست عیب ببین تا هنر آری به دست تجربه گذشته موجب گردید که ملت ایران در هرجریانی مراقب اعمال و افعال و رفتار خود باشد. گول هرشیاد و هرنوع صحنه سازی را نخورد. مدافعین واقعی حقوق خود را خوب بشناسد. اگر يك بار از چاله درآمد به چاه افتاد در آینده نیز هشیار باشد که به چاه عمیق تری فرو نرود.

تاریخ کهن سال ما خوب نشان داده است که این نشیب و فرازها در زندگی يك ملت اثر زیادی ندارد. ملت ایران حوادث زیادی را دیده است. همانظوری که در روزهای سخت با خونسردی و نرمش حوادث ناگوار را پشت سر نهاده این بار نیز درمیدان آزمایش روسفید و سربلند خواهد بود و بار دیگر در راه تجدید عظمت خود گام برخواهد داشت.

نجات ایران از گرداب مشکلات احتیاج به تلاش و کوشش همه مردان و زنان ایران در داخل و خارج دارد تا بار دیگر ایران ما به شاهراه سعادت سوق داده شده و هم آهنگ با کاروان تمدن جهان به پیش برود و در ردیف کشورهای پیشرو و مترقی جهان قرار گیرد. این سروده ملك الشعراء بهار شاعر بزرگ عصر ما باید آویزه گوش هیرانی باشد:

جنبشی کن هست ایران (مادر) و تاریخ ایرانت (پدر)  
جنبشی کن گر تورا ارث از پدر و زمادر است.

مصطفی الموتی

لندن - فروردین ماه ۱۳۷۱



## بازهم نامه ای از استاد جمال زاده

---

ژنو - نخستین روز سال ۱۹۹۲ مسیحی برابر ۱۱ دی ماه  
۱۳۷۰ هجری شمسی خودمان

باسلام و دعا و ارادتمندی خالصانه به حضور انورآقای دکتر  
مصطفی الموتی

به عرض می رساند که این نامه معروضه در واقع پاسخ نامه  
حضرتعالی است که با تأخیر ارسال می گردد. خدا روی بعضی  
پیریهارا سیاه کند که چه بسا اسباب سیه روئی می گردد. نمی خواهم  
بایبان گرفتاریها و مشکلات خود سرتان را به درد بیاورم. خودتان  
حدس می زنید معذورم می دارید.

مقصود از مزاحمت و فرستادن این معروضه این است که جلد  
دهم کتاب عالیقدرتان به دستم رسید. باز یکبار دیگر برهمت سرشار  
و فعالیت کم نظیر و اراده تزلزل ناپذیرتان از صمیم دل و جان آفرین  
گفتم. سابقا خوانده بودم که کتاب مستطابتان در یازده یا ۱۲ جلد  
خواهدبود ولی حالا دستگیرم شد که بیشتر ازاین تعداد خواهدبود.  
مایه مسرت واقعی ارادتمندان گردید.

\* \* \*

استاد جمال زاده دربارہ ہرقسمت از جلد دہم مطالبی را تذکر  
داده کہ از تفصیل آن صرفنظر می گردد ولی نوشته اند در آخر جلد  
دہم یک صفحہ جداگانہ از زبان گالیگولا قیصر مشہور روم چاپ  
کرده اید کہ بسیار بہ جا و بہ مورد بود و صدہا نکتہ مہم در آن  
وجود داشت و واقعا این ذوق سلیم را بہ حضرتعالی تبریک می  
گویم.

ضمناً به خاطر آمد در یکی از کتابهایم (غیر از خدا هیچکس نبود) يك فصل آن به (قیصر و ایلچی گالیگولا امپراطور روم) اختصاص یافته که داستان مفصلي دارد. منظور آشنا ساختن هموطنان ایرانی به روزگار و اوضاع احوال «امپراطوری روم» در آن تاریخ بوده است.

جناب الموتی لابد می دانید که یکی از کتابهای ارادتمند که بیشتر از کتابهای دیگر موجب هیاهو شد عنوان (خلفیات ما ایرانیان) را داشت که در تهران به چاپ رسید ولی انتشار آن ممنوع گردید. کتابها را جمع کردند و هنوز نمی دانم چه بلائی سر آن کتابها آوردند ولی بعد در سال ۱۹۸۵ این کتاب در آمریکا به چاپ رسید. در آن ایام گذرنامه من و همسرم را در ژنو ضبط کردند و مدت زیادی دچار دردسر شدیم. ولی عیبی ندارد دنیا گذران است و این جمله (این نیز بگذرد) ورد زبان ما ایرانیان و مردم دنیا گردیده است.

به هر صورت گفته امپراطور (گالیگولا) این حقیر سراپا تقصیر را به یاد داستانی انداخت و فکر کردم آنچه را از زبان قیصر روم در آن داستان آورده ام برای دکتر الموتی عزیز بفرستم.

در زمان پادشاهان اشکانی به شهادت تاریخ یکی از شاهان ولیعهد خود را برای تعلیم یافتن به پایتخت روم فرستاد. يك تن از درباریان نامدار را که مردی شجاع و آداب دان بود و بازیان رومی هم آشنائی داشت همراهش روانه ساخت.

این ایلچی پس از رسیدن به روم حضور قیصر (گالیگولا) شرفیاب می گردد. چون قیصر از ادب و راستی و سادگی ایلچی خوشش می آید يك شب او را به شام دعوت نموده و قدغن می کند که احدی دیگر آنجا نباشد. پس از خوردن شراب و پسته هائی که از ایران فرستاده شده بود امپراطور می گوید من تو را مرد راستگو و شجاعی دیدم که از تملق به دور هستی دلم می خواهد آنچه در مدت اقامت خود در روم از زبان مردم شنیده ای برایم راست و پوست کنده حکایت کنی. ایلچی با قدری مکث می گوید (مردم از بالا گرفته تا

پائین عموماً با بی ادبی هرچه تمامتر از قیصر عظیم الشأن صحبت می دارند).

گالیگولا امپراطور می گوید سخنان شما را شنیدم ولی برایم تازگی نداشت. بسیار خوشوقتم که از زبان چون تو، مرد و مردانه و صاف و خالص و راست و درست مطالبی را شنیدم ولی چیزهائی باقیمانده که نه کسی می داند و نه تو شنیده ای و نه کسی جز خودم از آن باخبر است مگر تنی چند از محرم هایم که هیچکدام زنده نمانده اند. ما رومیها را فرزندان (گرگ) خوانده اند و می گویند نیاکان ما از پستان گرگ شیر نوشیده اند و اگرما دارای صفت گرگ هستیم تقصیر ما نیست.

گالیگولا می گفت از مزاحمت اطرافیان بی حقیقت که خوشایندگوئی و تمجید و تحسین دروغی را بزرگترین صفات بارزه و محامد خود می شمارند به جان آمده ام. اطرافیان من حالت سنگ را پیدا کرده اند. در مقابل بدترین دشنامها و زشت ترین اهانتها خم به ابرو نمی آورند. از بس بله قربان شنیده ام از کلمه بله بیزارم و لرزه براندام می افتد. حسرت روزگار مردم کوچک و بازار را دارم که برای مختصری آری و نه به سروکله ی یکدیگر می زنند و صدایشان بلند می شود و از نعمت قهر و آشتی برخوردارند. من اگر چند تن یاران بی ریائی مثل تو داشتم از غم و غصه سلطنت رهائی می یافتم. تشنه حرف راست و کار درست. می ترسم عاقبت خونم به دست افراد کج و بی همه چیز ریخته شود. من آدمی بودم شیفته ی راستگوئی و حقیقت و از دروغ و تزویر گریزان بودم ولی چنان میان دروغ و قملق و چاپلوسی و نفاق و دورویی و تعارف ساختگی بی اساس و قربان قربانهای قالبی گیر افتاده ام که راستی راستی گاهی می ترسم دیوانه شوم و حتی گاهی آرزوی جنون می کنم.

اگر چند روزی به بلای سلطنت و مصیبت تاج و تخت گرفتار شدی و بایک مشت مردم درباری سروکار پیدا کردی خواهی فهمید که چه می گویم و دردم کجاست و حرفم چیست؟ از بس که جملات

(آستان مبارك و منویات شاهانه) را شنیده ام خسته شده دلم می خواهد يك نفر پیدا شود که مرا نیز چون خودم فقط يك نفر آدم به حساب بیاورد و مثل دو نفر آدم بایکدیگر سخن بگوئیم.

درآغاز سلطنتم نیت های خوبی داشتم و کارهای نیکی انجام دادم. می دانید چرا تغییر کردم؟ این مردم ما را خراب کردند. پادشاهی که مردم نتوانند خرابش کنند باید خیلی بزرگ باشد و چنین پادشاهانی فوق العاده کم و نادرند. اگر چنین پادشاهی باشد می تواند مردم را عوض کند. من خوب و پاك و نیکخواه بودم ولی این اطرافیان خرابم کردند. حتی زن و خواهرم بامن راست نبودند. هرکارشان از روی مصلحت و سخنانشان از روی تملق و خوشایندگویی بود. وقتی چشمم را باز کردم دیدم در چه جهنمی غوطه ور هستم. خواستم خودرا به دیوانگی بزنم ولی کاری مشکل بود. در هرکاری مشورت می کردم تا مزه دهانم را نمی چشیدند اظهار نظر نمی کردند. نفع و ضررایشان یکسان بود. به شرط آنکه نفع و مقام خودشان محفوظ بماند. می گوئید چرا به آنها اهانت می کردم. آنها مستحق بودند و تنها راه انتقامجویی من همین بود. چیزها دیده ام که باور کردنی نیست.

من وقتی جوان بودم یکبار احساس کردم که مرده ام و مرا در قبر گذارده اند. این اطرافیان نابکار مانند مارومور به جانم افتاده و مرا می گزند و عذابم می دهند. من اکنون زنده ام ولی هرمشروبی که می خورم می ترسم زهری در آن ریخته باشند. هرآدمی حتی کودکان خردسال را برای خود قاتل غداری می دانم. تا چشمم به خواب می رود خواب توطئه و کشتار را می بینم. چه بسا که سراسیمه بیدار می شوم و دیگر خوابم نمی برد. از نزدیکانم بیشتر هراس دارم تا از مردم ناشناس. چون اگر کاردان و هوشمند باشند هر دقیقه ممکن است به امید مقام و اقتدار بیشتری مرا از میان بردارند. من بالفطره پول دوست نیستم و از جمع کردن مال بیزارم. اینها به سخاوت ذاتی من اسم و لخرجی می دهند و وقتی در حق

خودشان بخشش می کنم صدایشان در می آید که از کجا آورده ام و مال کی را خرج می کنم؟ توانگر کسی است که مال را می دهد نه آن کسی که می نهد تا به دیگران برسد. من نمی دانم این همه طلا و نقره و زر و زیور و جواهرات گرانبها که در دخمه پادشان خفته به چه دردی خورد؟ اگر خزانه روم را ببینی دچار حیرت می شوی علی الخصوص که در اطراف آن کرورها مردم گرسنه و برهنه اند. اگر چون من کسی که بدون کدیمین و عرق جبین دارای چنین گنجهای بادآورده ای شده است خرج نکنم پس کی باید خرج کند؟ من که صاحب تخت و تاجم و نیمی از جهان از آن من است بیم تهی دستی نخواهم داشت و اگر روزی هم این تاج و تخت از دستم بیرون رفت تازه مثل میلیونها مردمی که کار می کنند و نان می خورند مزه کار و نان حلال را خواهم چشید.

چرا باید این میلیونها نفوس همه گدا و گرسنه و برهنه باشند؟ و تنها چند ده هزار نفر به قدری داشته باشند که حساب از دستشان خارج باشد؟ تا بتوانم خواهم گرفت و خواهم داد ولو آنکه کسانی که می گیرند نفهمیده دشنام دهند و مرگم را از خدا بخواهند. برای مدح و ثناها ارزشی قائل نیستم و به مرحبا و آفرین تاریخ نویسان هم اهمیتی نمی دهم. وقتی ضعف نفس بر من چیره شود و فریب گزافه گوئی هارا بخورم و در دام و تزویر حيله گران اسیر شوم که از یکسو در مقابل چشم ترا تحسین می کنند و تا چشم مرا دور می بینند بنای تفتین و بدگوئی را می گذارند عرق شرم بر بدنم می نشیند. یقین دارم که سرانجام به دست همین چاکران آستانم به هلاکت خواهم رسید.

سرانجام گالیگولا که در سن ۲۵ سالگی امپراطور روم گردید پس از چهارسال سلطنت به قتل رسید.

آنچه از زبان گالیگولا بیان شده همه از کتابهای معتبر تاریخی نقل شده است. ایلچی ایرانی (اورباز) نام داشت که در سال ۲۸۸ تاریخ اشکانی به خاک روم رسیده بود.

استاد جمال زاده با ارسال عکس خود برای نویسنده کتاب در  
پشت آن چنین نوشته است:

عکس ناقابل حقیر را خواسته بودید. این عکس در سن صد و  
سه سالگی (به تقویم هجری قمری) و صد سالگی به موجب هجری  
شمسی و میلادی است. خدا را شکر که زنده ام و زنده بودن را  
درست می دارم و خوب می دانم که همه رفتنی هستیم و سرنوشت  
رفتن و ناپدید شدن و فراموش شدن است و عیبی هم ندارد.  
خدا یار و یاور تو مرد بلندهمت باد

سید محمدعلی جمال زاده





## حسنعلی منصور چگونه نخست وزیر شد؟

بعد از ۲۸ مرداد شاه سعی داشت که از طبقه تحصیل کرده مملکت به خصوص آنهایی که در خارج دارای تحصیلات عالی بودند برای گردش کارهای کشور استفاده کند و درعین حال هم خود را از نصایح و اندرزهای رجال سابق نجات دهد. تدریجاً عده ای از جوانان مملکت به کابینه ها راه یافتند و توانستند نتیجه بررسی ها و مطالعات خود را درباره کارهای مملکت به اطلاع شاه برسانند.

حسنعلی منصور از زمانی که به شورای اقتصاد راه یافت در صدد برآمد تا گروهی از جوانان تحصیل کرده را جمع کرده مرتباً طرحها و برنامه هائی را که برای کارهای مملکت آماده ساخته بود به عرض شاه برساند. به حدی این برنامه ها توجه شاه را جلب کرده بود که می گفت حسنعلی منصور در طرز کارش مثل (خواجه نظام الملک) می باشد، و این امر برحس اعتماد منصور افزود و وقتی هم به عنوان وزیر برای نخستین بار در کابینه دکتر اقبال راه یافت به فکر افتاد که خود را به کرسی صدارت برساند تا به شاه نشان دهد که می تواند مثل (خواجه نظام الملک) خدمت کند.

از روزهایی که شاه برنامه انقلاب سفید را مطرح ساخت حسنعلی منصور می کوشید بیش از پیش خود را به شاه نزدیک کند چنانکه در کنگره آزاد زنان و آزاد مردان راه یافت و توانست گروهی از همفکران خود را که آن روزها عضو (کانون مترقی) بودند به مجلس شورای ملی بفرستد.

حسنعلی منصور برای تکیه زدن بر کرسی نمایندگی به مجلس نیامده بود، بلکه برای آن آمده بود که با تشکیل حزب ایران نوین و فراکسیون پارلمانی در مقام رهبری اکثریت قرار گیرد و به مقام نخست وزیری برسد و در این کار هم از هر جهت موفق گردید.

تنها کسی از نخست وزیران ایران را که می دیدم چندماه قبل از دریافت فرمان نخست وزیری از شغل خود آگاهی داشت حسنعلی منصور بود. در حالی که به عنوان رهبر فراکسیون پارلمانی ایران نوین در مجلس شرکت می کرد مشغول مطالعه برای تعیین همکاران خود و برنامه دولت بود. با اشخاصی هم مرتباً صحبت می کرد و صریحاً می گفت به زودی نخست وزیر خواهم شد و اعلیحضرت از من خواسته اند که خود را آماده کنم.

مطمئن می گفتم در ماههای آخر کابینه علم وضع طوری شده بود که وزراء میزهای خود را خلوت کرده و آماده تودیع بودند و حتی گفته شد که علم به اعلیحضرت گفته بود تقاضا دارم زودتر فرمان نخست وزیر جدید را صادر فرمائید زیرا کار وزارتخانه ها تقریباً تعطیل شده و حتی راننده ها هر روز صبح دیر به خانه وزراء می روند و منتظرند که راه خانه وزرای جدید را پیش گیرند.

\* \* \*

(۱ - ع تافته) در کتاب حاشیه ای بر تاریخ چنین می نویسد:  
(ژنرال یاتسویچ که اهل چکوسلواکی بوده و بعد از جنگ به آمریکا رفته و تبعیت آمریکارا پذیرفته، مدت ۸ سال نماینده سیا در ایران بود که چون خانه منصور را اجاره کرده بود با او آشنائی نزدیک



داشت. اقدامات او موجب گردید که منصور نخست وزیر ایران گردد. یاتسویچ تحقیق کرده بود که از ۴۰۰ نفر اعضای جبهه ملی ۳۰ نفر کمونیست و عضو حزب توده هستند که این اسامی را به شاه داد و او هم در اختیار ساواک گذاشت. یاتسویچ به مناسبت خدماتی در ایران به دریافت نشان دولت امریکا نائل شد. در زمستان سال ۱۳۴۲ یک روز منصور با فردوست قائم مقام ساواک ملاقات کرده و می گوید قرار است من نخست وزیر شوم و چون نمی توانم با اعلیحضرت تماس بگیرم خواهش می کنم شما به اعلیحضرت تلگراف کنید که فرمان نخست وزیری مرا که در سویس صادر کرده اند به تهران بفرستند. فردوست می گوید هفته دیگر جواب شما را می دهم. بعداً در جواب می گوید اعلیحضرت فرموده اند (پس از مراجعت به تهران فرمان شما را صادر خواهم کرد. چند روز بعد هم فرمان صادر می گردد.)

\* \* \*

فردوست در خاطراتش می نویسد:

در بهمن ماه ۱۳۴۲ روزی حسنعلی منصور نزد من آمد. شاه برای اسکی به سویس رفته بود. در آنجا معمولاً جلساتی با رئیس MI6 و شاپور جی برگزار می شد. منصور گفت (از طرف من از شاه سؤال کنید که فرمان نخست وزیری من کی صادر می شود؟) گفتم از موضوع بی اطلاع هستم. گفت (خودشان می دانند شما تلگراف کنید کافی است) تلگراف شد پاسخ چنین بود (پس از مراجعت به تهران) مراتب را به منصور اطلاع دادم. پرسید شاه چند روز دیگر بر می گردد؟ گفتم حدود ۱۰ روز دیگر گفت (خیلی دیر می شود تلگراف کنید فرمان را از همانجا صادر کنند). تلگراف شد چنین جواب رسید: (بگوئید چه عجله ای دارد. به اضافه ممکن است زودتر به تهران مراجعت کنیم). با این طرز منصور دیگر چیزی نگفت ولی ناراحت شد. پس از مراجعت شاه فرمان نخست وزیری او صادر گردید. آمریکائیه و انگلیسیها برای تصدی نخست

وزیری منصور با اختیارات ویژه موافقت کرده بودند. منصور برنامه های مهمی به سود غرب داشت. تصویب قرارداد کاپیتولاسیون و تبعید خمینی از آن جمله بود.

سرهنگ یاتسویچ افسر نیروی هوایی یوگوسلاوی که در جنگ دوم جهانی با هواپیمای خود به آمریکا پناهنده شده بود تبعه این کشور گردید و به استخدام سیا در آمد و باریاست سیا وارد تهران شد.

یاتسویچ در تاریخ ۱۷/۷/۳۶ به عنوان دبیر اول سفارت آمریکا وارد تهران شد. مدتی هم وزیر مختار آمریکا در تهران بود. او نقش فعالی در فعالیت احزاب رنگارنگ و صعود دکتر امینی داشته است. همچنین در ماههای آخر اقامتش در تهران در رسیدن حسنعلی منصور به نخست وزیری نقش فعالی داشت و در اوایل سال ۱۳۴۲ از کشور خارج گردید. در سال های بعد یاتسویچ مرتب به ایران سفر می کرد. در اکثر این سفرها میهمان اسدالله علم بود و در خانه جمشید خیبر اقامت می گزید. بعد از کناره گیری از سیا به تجارت پرداخت و واسطه خرید گندم برای ایران بود و مقداری گندم به ایران حمل شد که صادر کنندگان آمریکائیهها و خریدار بانک عمران بود. یاتسویچ حدود ۷۰ میلیون دلار گندم به ایران فروخت.

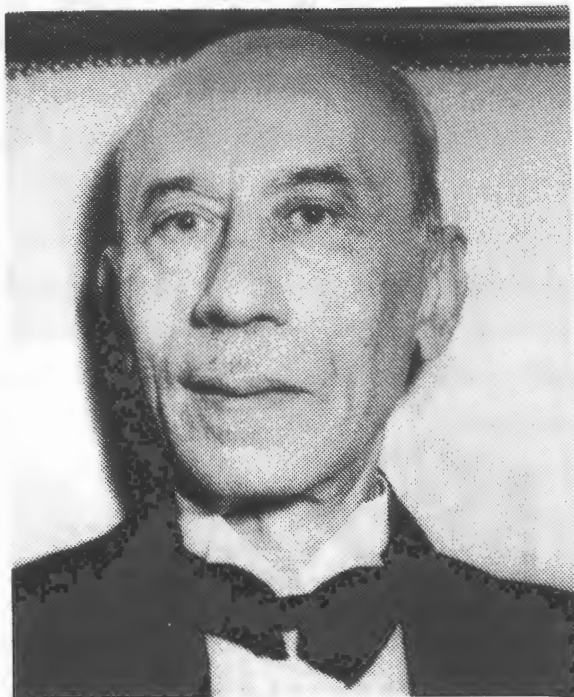
\*\*\*

طبق گزارش مورخ ۱۳/۱۱/۱۳۴۲ ساواک، سناتور سیدجلال الدین تهرانی به یکی از دوستانش که روز جمعه ۱۱/۱۱/۴۲ به ملاقاتش رفته بود اظهار داشته دخالت خارجیها چقدر در امور کشور ما علنی شده است. یاتسویچ وزیر مختار آمریکا که از مستاجرین حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین است و با او سروسری دارد علناً گفته که من منصور را به نخست وزیری خواهم رساند. همانطوری که دکتر امینی را نخست وزیر ایران کردم.

\*\*\*

حسنعلی منصور فرزند رجبعلی منصور ملقب به منصورالملک

بود. منصورالملک ازفارغ التحصیلان دوره سوم علوم سیاسی مشیرالدوله بود که درسال ۱۲۸۶ وارد خدمت وزارت امورخارجه شد. اولین سمت او مترجمی بود. بعد به ریاست اداره انگلیس که ازادارات مهم وقت وزارت خارجه بود منصوب گردید و سپس معاون و کفیل وزارت خارجه شد.



مدتی معاون وزیر کشور و استاندار آذربایجان گردید. هنگامی که وزیر طرق بود به اتهام رشوه مورد تعقیب قرار گرفت و در دیوان کیفر به اتفاق آراء تبرئه شد. با اینکه در اثر برائت منصور الملک رضاشاه عصبانی شده و صدرااشراف وزیر دادگستری و رضاقلی هدایت رئیس دیوانعالی کشور را برکنارساخته بود ولی پس از چندی منصور به دستور رضاشاه وزیر پیشه و هنر شد.

منصور در آخرین سال های سلطنت رضاشاه نخست وزیر گردید و انتشار داشت که رضاشاه چون منصورالملک را طرفدار انگلیسها می دانست به جای متین دفتری که طرفدار آلمانها به شمار می رفت به نخست وزیری برگزید که واقعه شهریور ۲۰ در زمان نخست وزیری منصور اتفاق افتاد.

بعد از شهریور ۲۰ نیز مدتی نخست وزیر و استاندار خراسان و آذربایجان و سفیر ایران در ترکیه و ایتالیا و دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو بود.



حسنعلی منصور پسر ارشد او نخست وزیر شد. جواد منصور فرزند دیگرش مدتی وزیر اطلاعات گردید. یک دخترش مدتی همسر فریدون هویدا و دختر دیگرش همسر وکیل نماینده ایران در سازمان ملل بود.  
\* \* \*

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در جلد دوم (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی) چنین می نویسد: حسنعلی منصور در اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان ایرانشهر گذرانیده و لیسانس در رشته حقوق و علوم سیاسی می باشد. ابتدا در وزارت خارجه شروع به

کارکرد و چندماموریت به خارج رفت. مدتی منشی وزیر خارجه و نخست وزیر شد. عضو جمعیت (یاران دبیرستان ایرانشهر) بود. به مقام و قدرت علاقه زیادی داشت. فرانسه خوب می دانست و به زبان انگلیسی آشنائی داشت. دبیر کل شورای اقتصاد بود که از طرف دکتر اقبال به عنوان وزیر انتخاب گردید.

دراوایل سال ۱۳۴۰ کانون مترقی را تشکیل داد که درسال ۱۳۴۲ به حزب ایران نوین تبدیل گردید. طرح تاسیس يك حزب از نخبگان جوان و تحصیلکرده يك طرح آمریکائی در راستای طرح (روستو - کندی) بود که نخستین بار توسط دکتر امینی در سال ۱۳۳۸ مطرح گردید.

به اعتقاد ما تاسیس کانون مترقی و سپس حزب ایران نوین طرحی بود که سرشاپور ریپورتر و اسدالله علم با کمک یاتسویچ آمریکائی در ایران ریخته اند. کانون مترقی به عنوان سمبل يك جریان آمریکائی در محافل سیاسی روشنفکری دانسته شد تا بهترین جانشین برای فعالیت علی امینی باشد.

سند مورخ ۴۰/۱۲/۲۱ ساواک حاکی است که حسنعلی منصور مشغول فعالیت است تا گروهی از روزنامه نگاران را به عضویت کانون مترقی دعوت کند. تاکنون حدود ۲۰۰ نفر از شخصیت های جوان عضویت کانون مترقی را پذیرفته اند.

سند دیگری حاکی است: رهبری کانون مترقی با حسنعلی منصور - امیرعباس هویدا - محسن خواجه نوری - دکتر فتح الله ستوده - دکتر منوچهر شاهقلی می باشد. در انتخابات دوره بیست و یکم قریب ۴۰ نفر ازاعضای کانون به نمایندگی مجلس انتخاب گردیدند و تعدادی ازمهندسين اصلاحات ارضی نیز عضویت کانون مترقی را پذیرفتند. به همین جهت کانون مترقی اکثریت مجلس شورایملی را در دست داشت. اقدام آنها درمجلس پشتیبانی ازلوايح ششگانه بود.

سند مورخ ۴۲/۱۰/۹ ساواک حاکی است که حسنعلی

منصور در جلسات خصوصی گفته که نظر مقام سلطنت این است که در مقامات عالیه هیچیک از افراد دوره سلطنت رضاشاه نباشند و افراد جدیدی روی کار بیایند.

سراغجام (یاتسویچ) که در خانه حسنعلی منصور مستاجر بود نخست وزیری قریب الوقوع او را بشارت داد. منصور نیز برنامه زمامداری خود را آماده ساخته و به دوستان خود گفته بود باید فراکسیونی در مجلس تشکیل دهیم. وقتی منصور نخست وزیر شد و لایحه کاپیتولاسیون را به مجلس آورد چندتن از وزرایش گفتند ما استعفا می کنیم که این ننگ برای ما باقی نماند.  
\*\*\*

یوسف مازندی چنین می نویسد: شاه تصمیم گرفت که با کنار گذاردن علم و تعیین نخست وزیر جدید پرونده ۱۵ خرداد را برای همیشه محو کند. اما چه کسی می توانست به جای (خدمتگذار وفادار) انتخاب گردد. حسنعلی منصور توانست پاسخگوی این پرسش شاه باشد.

حسنعلی منصور بارهبری گروهی که بعداً (حزب ایران نوین) نام گرفت به سرعت گامهائی برای ظهور در سیاست ایران برداشت. این گروه بیشتر از تحصیل کرده های خارج و اغلب متخصص از آمریکا بودند که به عنوان نسل دوم بعد از جنگ جهانی و همزمان با انقلاب سفید شاه مطالعات نسبتاً وسیعی درباره اقتصاد و سیاست و اجتماع ایران انجام دادند و برنامه های مفصلی برای تغییر شکل جامعه ایران تدوین نمودند. مسلماً آمریکائی ها نیز از چنین مطالعات و برنامه هائی اطلاع داشتند و بی میل نبودند که نسل جوان ایرانی موافق آمریکا اداره امور کشور را به عهده بگیرند و به تحولات اساسی ایران و رفع نارضائی مردم سرعت بیشتری به خرج دهند. گفته می شد که شاه صرفنظر از اینکه منصور را برای احراز آن مقام جوان و کم تجربه می دانست ولی نمی توانست توصیه يك دولت بیگانه را با رضایت کامل بپذیرد.

طرح و برنامه های ارائه شده توسط منصور تا آن حد جالب بود که توانست شاه را برای نخست وزیری او موافق کند. از همان زمان چهره هائی نظیر امیرعباس هویدا - منصور روحانی - فتح الله ستوده - هوشنگ نهاوندی - منوچهر گودرزی - ناصر یگانه و دیگران در صحنه سیاست ایران ظاهر شدند.

از نظر من منصور مردی آگاه بود و نشانه هائی از بلند پروازی در وی آشکارا مشاهده می شد. به نظر من يك اصلاح طلب تندرو و در عین حال صديق می آمد. وی که در آمریکا تحصیل کرده بود، دموکراسی غرب را آنطور که روال جامعه آمریکا بود می پسندید و آرزو می کرد روزی چنان شیوه ای از آزادی حاکم بر ایران شود.

منصور ازدخالت نیروهای سه گانه مملکت در امور یکدیگر انتقاد می کرد و جدا کردن وظایف و مسئولیت قوه مجریه را از قوای قضائیه و مقننه واجب می دانست. او از ضعف دستگاه دادگستری و عدم استقلال قضات شکوه داشت و بارها گفته بود فقط در يك صورت می توان به ایران نظام واقعی بخشید که دیوانعالی کشور مستقل و قدرتمند باشد که حتی من نخست وزیر را بدون ترس به پای میز محاکمه بکشاند.

به نظر من حسنعلی منصور می توانست (بهب ساعت شماری) برای بسیاری از (متنفذین فسادگرا) باشد. قتل او توانست آن (بهب ساعتی) را خنثی کند.

چندروز قبل از آن که حسنعلی منصور به نخست وزیری برسد در دفتر تیمسار نصیری رئیس شهربانی بودم و درباره موضوعی گفتگو می کردم. تلفن زنگ زد معلوم شد شاه است. چون نصیری از جای خود بلند شد و به ادای جملاتی از قبیل (بله قربان - اطاعت می کنم - امر بفرمائید قربان) پاسخ می گفت. وقتی گوشی را گذاشت گفت تو حتماً می دانی که منصور روز ۱۷ اسفند نخست وزیر می شود و اعلیحضرت در این مورد اوامری فرمودند.

منی دانم چه سری وجود داشت که حتی رئیس پلیس مملکت

گمان می کرد من از تمام مسائل پشت پرده آگاه هستم . در حالی که برای من قابل قبول نبود که حسنعلی منصور به زودی نخست وزیر خواهد شد.

همان شب در يك میهمانی خصوصی دکتر متین دفتری از من پرسید چه خبر؟ گفتم حسنعلی منصور روز ۱۷ اسفند نخست وزیر می شود. بعضی ها باناباوری مرا نگاه کردند. چندروز بعد از انتصاب منصور به نخست وزیری متین دفتری به من گفت مگر تو جادوگری؟ از کجا فهمیدی که منصور روز ۱۷ اسفند نخست وزیر می شود؟

از نکات جالب تاریخ این که ۱۳ سال قبل علی منصور پدر حسنعلی منصور می گفت: (سفارت آمریکا در تهران شبیه لانه مار می باشد) حال آمریکائیهها از فرزند او برای نخست وزیری حمایت می کردند.

\*\*\*

حسنعلی منصور جوانی شیک پوش و تحصیل کرده و خوش بیان و با ادب بود و خیلی پرکار و جدی به نظر می رسید. در جمع و جور کردن جوانان تحصیل کرده کوشش فراوان می نمود خصوصاً این که دوست نزدیکی چون امیرعباس هویدا داشت که در هرجرمانی در کنار او بود و او را در کارهایش یاری می کرد.

سراخجام روز ۱۷ اسفند ماه ۱۳۴۲ فرمان نخست وزیری حسنعلی منصور صادر شد. منصور چون از قبل خود را آماده کرده بود بلافاصله وزرای کابینه را که اکثراً چهره های جدیدی بودند که برای اولین بار به وزارت می رسیدند به حضور شاه معرفی کرد. در میان آنها عده ای از نمایندگان مجلس شورای ملی بودند که به یاری حسنعلی منصور و به عنوان عضو گروه مترقی به مجلس راه یافته بودند. اسامی آنها چنین است:

دکتر عاملی وزیر دادگستری - دکترهای هدایتی وزیر فرهنگ و بعداً وزیر امور اجرائی - دکتر یگانه وزیر مشاور در امور پارلمانی



- دکتر شادمان شهردار تهران - خانم دکتر فرخ رو پارسا معاون وزارت آموزش و پرورش و بعداً وزیر همین وزارت خانه - دکتر سام معاون آموزش و پرورش و بعداً وزیر کشور - دکتر فریدون معتمد وزیری معاون وزارت بازرگانی.

وقتی این عده از نمایندگی مجلس مستعفی شدند چون سه نفرشان عضو هیئت رئیسه مجلس بودند به جای آنها نفرات بعدی که مقداری رأی داشتند به هیئت رئیسه دعوت شدند. دکتر خطیبی نایب رئیس - خانم نفیسی به عنوان منشی - میرهادی کارپرداز. تا آن وقت آئین نامه داخلی مجلس به این صورت بود که نفرات بعدی با هر تعدادی رأی می توانستند به جای نفر قبلی دعوت شوند که آنها چون عضو فراکسیون ایران نوین نبودند هر يك با چند رأی وارد هیئت رئیسه شدند. بعداً آئین نامه داخلی مجلس اصلاح شد که در صورت استعفای یکی از اعضای هیئت رئیسه باید مجدداً مجلس بارأی اکثریت نفر دیگری را انتخاب کند.

در این کابینه امیرعباس هویدا به عنوان وزیر دارائی معرفی

شد.

عباس آرام وزیر خارجه - عطاءالله خسروانی وزیر کار - مهردادپهلبد وزیر فرهنگ و هنر - دکتر جمشیدآموزگار وزیربهداری - سپهبدریاحی وزیر کشاورزی - حسن شالچیان وزیر راه - دکتر عالیخانی وزیر اقتصاد - نصرت الله معینیان وزیر اطلاعات - مهندس روحانی وزیرآب و برق - مهندس اصفیاء وزیرمشاور و رئیس سازمان برنامه که سابقه وزارت داشتند ولی افرادی نظیر دکتر باقر عاملی وزیر دادگستری - دکترجواد صدر وزیرکشور - سپهبدصنعی وزیر جنگ - عبدالعلی جهانشاهی وزیرفرهنگ - دکتر هوشنگ نهاوندی وزیرآبادانی و مسکن - فرهنگ شفیعی وزیر پست و تلگراف و بعداً مهندس فتح الله ستوده - منوچهر گودرزی وزیر مشاور و دبیر کل امور اداری و استخدامی - محمود کشفیان وزیر مشاور برای اولین بار به وزارت رسیده بودند. برخی از آنها

سابقه ای در وزارتخانه های خود داشته و به معاونت هم رسیده بودند ولی برخی هیچگونه سابقه ای در کار وزارتخانه ای که منصوب شده بودند نداشتند. دکتر نصیری مدیر کل بانک ملی در زمان دکتر مصدق هم در این کابینه عنوان وزیر مشاور یافت. دکتر قاسم رضائی نماینده سابق مجلس هم عنوان معاون نخست وزیر و سرپرست جلب سیاحان رایافت.

در این کابینه خیلی مشخص بود که نقش اول را حسنعلی منصور و بعداً امیرعباس هویدا بر عهده دارد که (دویار دیرین) همیشه در سفر و حضر و در مأموریت‌های مختلف وزارت خارجه در کنار هم قرار داشتند. شایعه سازان می گفتند مخصوصاً منصور عنوان وزیر دارائی را به هویدا داد تا غیر مستقیم بر شرکت ملی نفت ایران ریاست داشته باشد تا او را در مقامی قرار دهد که در جلسات شورایی نفت بر دکتر اقبال ریاست کند زیرا دکتر اقبال پس از انتصاب به مقام مدیرعاملی شرکت نفت طوری عمل می کرد که هویدا از قائم مقامی مدیر عامل شرکت نفت استعفا کرد و هویدا از این کار رنج هم می برد. ولی حسنعلی منصور برای این که این کار را برای هویدا جبران کرده باشد او را در رأس وزارت دارائی قرار داد والا همه فکر می کردند کار مهمی که در شأن و مقام هویدا بود وزارت امور خارجه است که باتسلط بر چند زبان خارجی با اینکه کاری اصلی او در وزارت خارجه بود می توانست کمک مهمی برای نخست وزیر در امور خارجی باشد.

\*\*\*

از جمله کسانی که در کابینه منصور برای اولین بار سمت وزارت یافت (سپهبد صنیعی) بود که او را از نزدیک می شناختم و شنیده ام که اکنون هم در کانادا زندگی می کند. انسانی شریف و متواضع بود که در مشاغل مختلف با صداقت و حسن خلق با مردم رفتار می کرد. مخالفین مخصوصاً روحانیون به وزارت او اعتراض داشتند و می گفتند چرا وزیر جنگ بهائی است؟ بعدها انتشار یافت که درباره

وزارت او با محفل بهائی ها نیز مکاتباتی شده که از جمله سند زیر می باشد:

سری

محفل روحانی ملی بهائیان ایران - نمره ۸۹۸/خ  
تاریخ ۸ شهرالاسما ۱۲۲ مطابق ۶/۵ ماه ۱۳۴۴

ساحت مقدس بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه در نهایت خضوع و خشوع محترماً معروض می دارد همان قسم که قبلاً به عرض رسید جناب آقای صنیعی استعفای خود را تقدیم داشتند و توسط جناب دکتر ایادی به عرض ملوکانه رسید و شرح لازم در اطراف عدم مداخله احباء در امور سیاسییه جهت ایشان توضیح داده شد ولی اعلیحضرت همایونی قانع نشده و صریحاً اظهار داشتند که در کشور ایران من اجازه دخالت در امور سیاسییه به احدی نمی دهم و هیچکس دخالتی ندارد و استعفای ایشان را قبول نفرمودند و صریحاً اظهار داشتند که باید مأموریت خود را ادامه دهد و تمرد ننماید.

به این ترتیب جناب صنیعی در اقدام به استعفا به هیچ وجه مضایقه ننموده است و آقای پاکروان هم در این باره مذاکره نموده و جریان امر از هر حیث به طور کامل به استحضار ایشان رسیده است. قرار شد مجدداً در این مورد مشاوره لازم به عمل آید.

با عرض عبودیت - منشی محفل

با این طرز سپهبد صنیعی مدتی در کابینه منصور و هویدا وزیر جنگ بود و مدت کوتاهی هم وزیر تولیدات کشاورزی شد.

\* \* \*

پس از معرفی وزرای جدید شاه خطاب به آنان چنین گفت: دولتی که استعفا داد در راه انقلاب خیلی زحمت کشید و خدماتش مورد قدردانی واقع شد. وظیفه دولت حاضر تطبیق تشکیلات

مملکتی برای بهره برداری از این انقلاب و آماده کردن عموم طبقات مردم برای پیشرفت در این راه است که البته وظایف خود شما و بیشتر اعضای هیئت دولت از این جهت دارای دو جنبه است یکی وظیفه دولتی و دیگر وظیفه سیاسی با حفظ رژیم مشروطه و دموکراتیک. ما این انقلاب را به حد اکثر ثمر خواهیم رسانید. انتظار من از وزراء جدید این است که هر دقیقه از این وقتی را که در اختیار ما می باشد گرانها بدانند زیرا یک ثانیه وقت تلف کردن گناه است.

\*\*\*

در دولت جدید سه وزارتخانه جدید به وجود آمد (آبادانی و مسکن - آب و برق - اطلاعات) قبلاً وزارت اطلاعات نبود بلکه (سازمان انتشارات و تبلیغات) وجود داشت که تفضلی و معینیان با عنوان وزارت سر پرستی آن را بر عهده داشتند.

\*\*\*

علی کمالوند نماینده سابق مجلس راجع به بحث درباره برنامه دولت منصور در مجلس چنین می نویسد: چند ماهی از آغاز کار مجلس بیست و یکم گذشته بود که کابینه علم استعفا کرد و حسنعلی منصور دبیر کانون مترقی و لیدر فراکسیون ایران نوین در مجلس نخست وزیر شد. هنگام طرح برنامه دولت زهتاب فرد که جزء منفردین بود به عنوان مخالف پشت تریبون رفت و نطقی ایراد کرد که در آن موقع با توجه به جو سیاسی حاکم و تمرکز قدرت در مملکت بسیار ستوال انگیز و ابهام آمیز بود.

تاجائی که به خاطر دارم سخنان زهتاب فرد با جملاتی تقریباً به این صورت شروع شد: من خبر نخست وزیر شدن جناب حسنعلی منصور را وقتی شنیدم پشتم لرزید. به یاد سوم شهریور افتادم و دولت منصورالملک، علی منصور پدر ایشان و اقدامات او در باره مملکت و رضاشاه که مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته است. مقداری حملات تند به منصورالملک نمود و به دنبال آن اضافه کرد: حالا

فرزند خلف ایشان نخست وزیر شده اند. می دانم گناه پدر را نبایستی بر پسر گرفت اما به هرحال من نگرانم به خصوص که می بینم چه عاملی در روی کار آمدن ایشان دخالت داشته است. بعضی ها ایراد می گیرند که آقای منصور برای نخست وزیر شدن خیلی جوان هستند. خوب جوانی که عیب نیست ولی می گویند در ایران کمتر سابقه داشته است جوان چهل و دوساله ای نخست وزیر بشود. (یکی از وکلای : مرشد شما سیدضیاء در سی سالگی نخست وزیر شد) اما اگر من هم که جوان هستم مستأجر و همسایه ای مانند مستر یاتسویچ رئیس سازمان سیا در ایران می داشتم و هم دبیرکانون مترقی بودم بعد نخست وزیر می شدم. بابیان این مطلب ناگهان مجلس به شدت متشنج شد واعضای فراکسیون ایران نوین هوادار منصور بافریادهای اعتراض آمیز و کوبیدن بر روی دسته صندلی ها جنجالی به راه انداختند و جالب تر بازتاب خود حسنعلی منصور بود. او برخلاف سنت پارلمانی که نخست وزیران در مقابل حملات و انتقادات نمایندگان، هر اندازه هم تند و زنده باشد خونسردی و تحمل نشان می دهند از جا در رفت و خونسردی خود را از دست داد. بلند شد در حالی که خون به رگهای گردن و صورتش هجوم آورده بود با مشت گره کرده به طرف تریبون مجلس رفت و مشت گره کرده را تکان می داد و فریاد میزد من از طرف اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه شاهنشاه ایران نخست وزیر شده ام. این تهمت ها خیانت است، اهانت است. همچنین به حمایت منصور طرفدارانش مجلس را همچنان متشنج نمودند.

در تمام مدتی که تشنج ادامه داشت زهتاب فرد ساکت و بدون هیچ بازتابی در پشت تریبون قرار داشت. بعدازآن که مجلس آرام شد برای چند لحظه سکوت مطلق فضای مجلس را فرا گرفت و زهتاب فرد هم ساکت پشت تریبون ایستاده بود. سپس با حالتی آرام و بیانی شمرده که می خواست نشان بدهد در برابر آنهمه اعتراض خونسرداست گفت بله اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی

شاهنشاه ایران سرور همه هستند. مظهر مملکت و مورد علاقه ملت ایران می باشند (ناگهان صدایش رابلند کرد و فریاد زد) چیزی که هست گاهی جریانات سیاست خارجی مهره هائی را به ایشان تحمیل می کند. باز مجلس متشنج شد و فریاد اعتراض طرفداران منصور برای مدتی نطق زهتاب را قطع کرد.

پس از آرام شدن مجلس ناطق به سخنان خود ادامه داد و به طور مفصل مطالب دیگری در مخالفت بابرنامه های دولت و وزرائی که معرفی شده بودند بیان داشت.

آن روزها ازجریانی که درمجلس گذشت و ازآن قسمت نطق زهتاب فرد که مربوط به دخالت یاتسویچ در نخست وزیری منصور بود در هیچ نشریه ای مطلبی درج نگردید. ولی برای کسانی که شنیده بودند این سؤال مطرح گردید که چگونه يك نماینده مجلس در جو سیاسی حاکم آن روزها جرات بیان چنین سخنانی را پیدا کرده است؟

دربرابر این سؤال تفسیرات و تأویلاتی می شد که بیشتر بر اساس حدس و گمان و تخیل بود و مخصوصاً برمبنای بیماری مزمنی که ما ایرانیان داریم و هر حرکتی را در ایران از چشم های خارجی می بینیم. به طور کلی دو اظهار نظر می شد. یکی این که چون کابینه علم که هواخواه انگلیس ها بود رفته است و منصور که طرفدار آمریکائیها می باشد روی کار آمده است، این افشاگری از طرف منابع وابسته به انگلیس به عمل آمده است و برای اثبات مدعای خود هواداری و اخلاص شدید زهتابفرد را ازسیدضیاء الدین طباطبائی دلیل می آوردند. زهتاب در ایام نوروز کارت تبریک عید که می فرستاد روی آن عکس سیدضیاء را چاپ می کرد.

نظر دیگر این بود که می گفتند خودشاه می خواسته آن افشاگری بشود چون ازفشارآمریکائیها برای روی کار آوردن منصور ناراضی بوده است ، مایل به برکناری علم که موردعلاقه اش بود و انتصاب منصور نبوده است. استدلال هم این بود که زهتاب با

دستگاه امنیتی نزدیک است ، ممکن نبود زهتاب فرد بدون اجازه چنان سخنانی را در مجلس ایراد نماید.

این ها اظهار نظرها و تعبیراتی بود که آن موقع ابراز می شد بدون آنکه اتکاء به مدرک و سند مسلمی داشته باشد. حالا جنابعالی که مشغول تنظیم وقایع عصر پهلوی هستید شاید امکان بیشتری داشته باشید که راجع به این موضوع تحقیق کافی بفرمائید و گوشه ای از جریان کارهای عصر پهلوی را روشن نمائید.

\* \* \*

در مجلس شورای ملی گروهی از نمایندگان به دولت رأی ممتنع و مخالف دادند ولی در مجلس سنا از ۵۱ نفر عده حاضر ۵ نفر رأی موافق و یک نفر رأی ممتنع داد که سیدجلال تهرانی بود. بعداً او گفت مورد ایراد شاه قرار گرفتیم که چرا به نخست وزیر که فرمان داده ام رأی ممتنع داده ای؟ سیدجلال گفته بود چون شایع است که خارجی ها این دولت را به اعلیحضرت تحمیل کرده اند رأی ممتنع داده ام. شاه از این گفته او ناراحت شد.

\* \* \*

مسعود بهنود می نویسد: سلام نوروز سال ۱۳۴۳ در کاخ گلستان چهره های تازه ای را در لباس های ملیله دوزی و کلاه های پردار به چشم قدیمی ها نشانند.

شاه شبیه پدرش تمام مواضع قدرت را فتح کرده بود. شاهزادگان قاجار را کنار گذارده و طبقه تازه ای را به قدرت رسانده بود. چهل و دو سال پس از کودتای ۱۲۹۹ دومین نسل از رجال قدیم در برابر قدرت مطلقه پهلوی عوض می شدند. محمد رضاشاه چون به صف حاضران در سلام نظر می انداخت نسل تازه ای را می دید که همه در دوران سلطنت او به شغل و مقامات مهمی رسیده بودند. رجال دوران پدرش یا یک یک می مردند، یا پیر و بیمار در صف سناتورها ایستاده و به او تعظیم می کردند. با این طرز شاه توانسته بود دوران سخت انتقال قدرت را طی کند. در دولت تازه تحصیل

کردگان دانشگاههای معتبر اروپا و آمریکا با طرح ها و نقشه های بزرگ و پررقم حاضر بودند. شاه نه تنها رکورد سلطنت پدر را شکسته بود بلکه سلطنت خود را با ثبات تر از سلطنت پدر می دید. این اقدام غروری را در او بیدار کرده بود که تنها در تشریفات پرزرق و برق ارضاء می شد.

دولت حزب ایران نوین با مطالباتی که حسنعلی منصور ازدوران دولت دکتر اقبال در شورای عالی اقتصاد شروع کرده بود برای امور مملکت طرح هائی داشت که خود باید اجراء می کرد.

\*\*\*

نخست وزیرى منصور با يك سلسله مخالفت ها و درگیری ها شروع شد. افزایش بهای نفت و بتنیز در سرمای آن سال موجب گردید که دولت با مخالفت شدید افکار عمومی روبرو گردد و پس از اقدامات کوتاهی با این که مجلسین افزایش قیمت را تصویب کرده بودند دولت مجبور شد آن را لغو کند و این يك عقب نشینی برای دولت بود. اقدام بعدی پیشنهاد دریافت عوارض خروجی بود که از هر مسافر ده هزار ریال گرفته شود. من هم که جزو منفردین بودم در مخالفت با این لایحه صحبت کردم ولی منصور خیلی پافشاری داشت. سرانجام پیشنهاد کردم که حال که می خواهید از همه مردم این عوارض را بگیرید بهتر است استثناء را کنار بگذارید و از مأمورین دولت هم این عوارض گرفته شود که پیشنهاد مزبور نیز مورد تأیید مجلس قرار گرفت. تصادفاً در همان ایام به عنوان نماینده مجلس و روزنامه نگار به کشور ترکیه دعوت شدم که همراه دکتر رضائی معاون نخست وزیر و رئیس سازمان جلب سیاحان به ترکیه برویم و هردو نفر جزو اولین کسانی بودیم که عوارض ده هزارریالی گذرنامه را پرداختیم که این عوارض با افزایش رقم آن به ۲۵۰۰ تومان ادامه داشت که اکنون مبلغ آن تا حدود ۲۵۰ هزارریال از هر مسافر گرفته می شود. در آن ایام به تدریج فراکسیون ایران نوین در مجلس قدرت یافت و در حقیقت



حزب ایران نوین هم دولت را در دست داشت و هم مجلس را. آنها تصمیم گرفتند با توجه به داشتن رأی اکثریت، تمام مشاغل پارلمانی را هم در اختیار بگیرند که به همین صورت عمل شد. اعضای هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و ریاست کلیه کمیسیون های مجلس را در اختیار گرفتند. تنها نگارنده که منفرد بودم با توجه به رابطه دوستانه با حسنعلی منصور از این قاعده مستثنی ماندم. در حالی که درسفر یوگوسلاوی با هیئت پارلمانی بودم مجدداً به عضویت هیئت رئیسه انتخاب گردیدم و بعداً هم رئیس کمیسیون برنامه شدم. ولی بقیه مشاغل پارلمانی در اختیار فراکسیون ایران نوین بود.

\* \* \*

از طرف آیت الله خوئی و روحانیون تلگرافی به این مضمون به حسنعلی منصور نخست وزیر ایران مخابره شد:

دولت سابق به حریم دین و قانون اساسی و اصول دموکراسی تجاوزاتی نموده و با سلب آزادی قلم و بیان و پر کردن زندان ها و شکنجه های قرون وسطائی روش خود را نشان داد. ملت مسلمان ایران دیگر تاب تحمل زندانی بودن آیات عظام را ندارد. اگر بناست در دولت شما به خواسته های ملی توجه شود باید همه زندانیان آزاد و تصویبنامه های ضد دینی ملغی گردد.

\* \* \*

به همین جهت از اقدامات اولیه دولت منصور آزادی خمینی و روحانیون بود که در ۱۶ فروردین ۴۳ در مجلس چنین گفت: ما معتقدیم که ملت و دولت ایران مسلمان بوده و دین اسلام یکی از مترقی ترین و برجسته ترین ادیان جهان است. مقام روحانیت برای ما بسیار با ارزش می باشد. این جانب مأموریت دارم که مراجع و عطف شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ نمایم.

از طرف نخست وزیر به دکتر جواد صدر وزیر کشور که پدرش صدرااشراف رابطه نزدیکی با خمینی داشت مأموریت داده شد که به دیدن خمینی در قیطریه برود که گفت به زودی موجبات

آزادی مطلق حضرتعالی فراهم خواهد شد و به قم خواهید رفت. خمینی در پاسخ می گوید ما نه با آن دولت دشمنی داشتیم و نه با این دولت عقد اخوت خوانده ایم. ما مراقب اعمال و کردار دولت هستیم. اگر اعمال شما تکرار گذشته باشد ما مخالفت خواهیم کرد ولی اگر در برابر اسلام خاضع شدید ما همه برادریم و اختلافی نداریم. روز دوشنبه ۱۷ فروردین دکتر صدر به اتفاق سرهنگ مولوی نزد خمینی رفته پس از ده ماه زندانی و تحت نظر بودن می گویند شما آزادی و می توانید به قم بروید. خمینی گفت اگر دولت بخواهد به کارهای سابق ادامه دهد بودن من در این جا اصلح است. مولوی گفت به درجه ام قسم که دیگر این حرفها مطرح نیست. ساعت ده شب اتومبیل حامل آیت الله به قم رفت و مقابل بیمارستان فاطمیه از اتومبیل پیاده شده عازم خانه می شود که عده زیادی به دیدن ایشان می روند. روز دوم ورود به قم بار دیگر دکتر صدر به دیدن خمینی می رود و مراتب علاقه دولت و شخص نخست وزیر را به اطلاع ایشان می رساند و حتی دستور داده می شود که کوچه منزل محل اقامت خمینی اسفالت شده و چند چراغ پر نور نصب گردد.

\*\*\*

نشریات رژیم خمینی چنین می نویسند:

روز جمعه ۲۱ فروردین ۴۳ خمینی برای اولین بار پس از آزادی در خانه خود طی نطقی چنین گفت:

از زندانی بودن طالقانی افسرده نباشید. تازندان رفتن ها نباشد پیروزی به دست نمی آید. هدف اسلام است و استقلال مملکت. اتحاد باکشورهای اسلامی و طرد اسرائیل. عمال اسرائیل تمام اقتصاد مملکت را قبضه کرده اند: از قبیل تلویزیون - کارخانه ارج - پپسی کولا. اینها حتی تخم مرغ از اسرائیل می آورند. آقایان تطاهر به نمازخوانی بکنید، خدمت مذهبی لازم است. بعد از این که تمام ممالک اسلامی و غیر اسلامی فشار آوردند و دستگاه دید بیش از این نمی تواند فضاحت را تحمل کند شبانه مرا به اینجا آوردند.

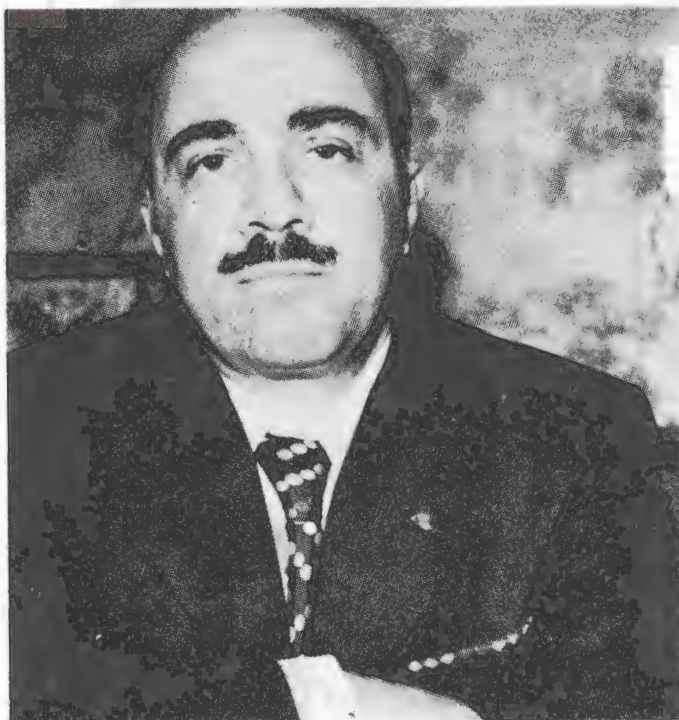
بعد دیدم روزنامه اطلاعات نوشته با روحانیت تفاهم شده و روحانیون با انقلاب شاه و ملت موافق هستند. کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ به همه بگوئید که روحانیت با این انقلاب موافق نیست. تلویزیون دست آن ناجیب و رادیو هم که دست خودشان هست. مطبوعات ما کثیف است. روحانیون با این مفاسد دوستی ندارند. اگر خمینی راگردن بزنند تفاهم نخواهدکرد. باسرنیزه نمی شود اصلاحات کرد. روزی که مرا از زندان به قیطره آوردند نوشتند که روحانیون درسیاست دخالت ندارند. جریان این بود که يك نفر آمد گفت آقا سیاست یعنی خدعه و فریب و نیرنگ و پدر سوختگی. گفتم ماوارد این سیاست که شما می گوئید نبوده ایم. اسلام تمامش سیاست است. من ازآن آخوند ها نیستم که اینجا بنشینم و تسبیح به دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام بدهم و بقیه ایام را برای خود سلطانی باشم و به امور دیگران کاری نداشته باشم. باید این مملکت را ازقید این گرفتاری ها نجات داد. مردم آب نذارند بخورند از سرما تلف می شوند و آن وقت اینها برای استقبال از اربابان خود باطیاره از هلند گل می آورند. پول ملت فقیر را هدر می دهند. اجاره هواپیما که ازهلند گل می آورد سیصد هزارتومان است. غلط های خودرا جبران کنید. اسلام را رعایت کنید.

همچنین خمینی در نطق های دیگر خود چنین گفت: ما را کهنه پرست و مرتجع معرفی می کنند. ما را مخالف اصلاحات می دانند با این که اسلام دررأس اصلاحات واقع شده است. می گویند آخوند مخالف ترقی مملکت است. می گویند ما برق نمی خواهیم، طیاره نمی خواهیم، اینها می خواهند ما را به قرون وسطی برگردانند. خیر آخوند با این سیه روزی ها مخالف است. با این زدن ها و کشتن ها، قلدری ها و دیکتاتوری ها مخالف است. شما که دسته جمعی مردم را حبس می کنید، سلول ها پر است از زندانی و بیگناهان. ما با آثار تمدن مخالف نیستیم. اسلام با تمدن مخالف نمی باشد. شما که

عمال استبداد هستید با زور سرنیزه و قلدری با این ملت بیچاره عمل می کنید. ما که گوئیم به احکام اسلام و قانون اساسی عمل کنید مرتجعیم. شما کارشناس از اسرائیل به این جا می آورید و محصل به اسرائیل می فرستید. ما با این ها مخالفیم. ما با ترقی زن ها مخالف نیستیم با فحشا مخالفیم. مگر مردها آزادند که زن ها آزادباشند. ملت اسلام زنده است. اگر من هم برگردم ملت اسلام بر نمی گردد. اگر خمینی هم باشما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی کند. اشتباه نکنید ما در همان سنگری که بودیم هستیم. مگر می توانید اسلام و مسلمین و علمای اسلام را تحت نظر وزارت فرهنگ قرار دهید. غلط می کند آن وزارت فرهنگی که در امر دیانت و اسلام دخالت می کند. مگر ما می گذاریم که این مطالب بشود؟ شما خیال می کنید آن زنی که عفت خود را می فروشد و آن دزدی که از دیوار مردم بالا می رود تقصیر دارند. وضع معیشت بد است که این همه مفساد هست. مردم از سرما می میرند و آقایان در کاخ های خود نشسته و می گویند ملت مترقی است. علی علیه السلام نان جو می خورد ولی شما برای میهمانان خود پانصد هزار تومان و یک میلیون تومان خرج می کنید. مگر بارفتن چند زن به مجلس کشور مترقی می شود؟ مردک شاه دست از حرفهایش بر نمی دارد و به افکار اسلامی رنگ ارتجاعی می زند. با نوشتن خمینی خائن به دیوارها که مملکت اصلاح نمی شود.

سراشمام در مدرسه فیضیه جشنی برپا شد که با حضور خمینی قطعنامه ای در ده ماده تهیه و اعلام گردید که چنین بود: اجرای قوانین اسلامی و قانون اساسی - الغاء تصویبنامه های ضد دینی و انحلال مجلسین - تأمین آزادی های فردی و ایجاد يك ایران آباد و آزاد و مستقل - جلوگیری از تولید و استعمال موادالکلی و کنترل دستگاه های تبلیغاتی - جلوگیری از فحشاء - آزادی زندانیان به خصوص آیت الله طالقانی - رسیدگی به وضع شهدای ۱۵ خرداد. سپس در ۱۵ خرداد سال ۴۳ اعلامیه ای به امضای خمینی -

میلانی - مرعشی - قمی منتشر و روز ۱۵ خرداد را روز عزای عمومی اعلام نموده و یادآور شدند که نگذارید مارا مرتجع و کهنه پرست بدانند. از عواقب این اعمال جابرانه خائف هستیم.



مهندس منصور روحانی از جمله (افراد خودساخته ای) بود که در دولت منصور به وزارت آب و برق منصوب گردید و در امر توسعه شبکه های آب و برق خدماتی انجام داد. در دولت هویدا به وزارت کشاورزی منصوب شد که از وزرای فعال و کاردان کشور به شمار می رفت. در دولت از هاری به زندان افتاد. در روز ۲۲ بهمن از یازداشتگاه گریخت و به خانه مادرش رفت که در آنجا دستگیر گردید و متأسفانه در جمهوری اسلامی به جوخه اعدام سپرده شد.



## دولت منصور و لایحه (کاپیتولاسیون)

از جمله اقدامات دولت منصور که موجب سروصدای فراوان شد پافشاری در تصویب لایحه (اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت های خاص و معافیت های قرارداد وین) بود که با تأیید فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین به تصویب پارلمان

رسید. هنگام طرح و تصویب این لایحه نویسنده نیز با هیئت پارلمانی ایران به یوگوسلاوی رفته بودم و در مجلس حضور نداشتم و به آن هم رأی نداده ام ولی این لایحه با جنجال فراوان از تصویب مجلس شورای ملی گذشت. وقتی از سفر بازگشتم می گفتند دولت منصور و مجلس انقلاب در حقیقت با تصویب این لایحه خیلی بدنام شده است. زیرا از افتخارات رضاشاه این بود که کاپیتولاسیون را در کشور ملغی ساخته ولی حالا دولت منصور کاپیتولاسیون را احیاء کرده است. دولتی ها می گفتند طبق قرارداد وین به همه کارکنان سفارتخانه ها در تمام دنیا این مصونیت ها و معافیت ها داده شده و مطلب تازه ای نیست. مستشاران نظامی آمریکا هم که وجودشان برای استفاده از سلاح های نوین در ارتش ایران لازم است می گویند تا مصونیت کارکنان سفارتخانه ها به آنها داده نشود به ایران نخواهند آمد. برای استفاده از وجود این کارشناسان همان معافیت ها و مصونیت های کارکنان سفارتخانه ها به آن ها داده شده است. میرفندرسکی معاون وزارت خارجه در جلسه ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ مجلس شورای ملی چنین گفت: سفارت آمریکا در اسفند ماه سال ۱۳۴۰ از دولت ایران خواست که مستشاران نظامی را از مصونیت های پیش بینی شده در قرارداد وین برخوردار سازد. مذاکرات و مکاتبات با سفارت آمریکا مدت ها طول کشید تا سرانجام هیئت وزیران در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۴۲ در دولت علم آن را تصویب کرد.

لایحه مربوط در ۲۵ دی ماه ۱۳۴۲ به مجلس سنا تقدیم گردید که متن آن چنین است:

ساحت مقدس مجلس سنا                      به تاریخ ۲۶/۸/۱۳۴۲ شماره ۸۲۹۶  
به طوری که خاطر نمایندگان محترم مستحضر است طبق قوانین مصوبه به دولت اجازه داده شد هیئت هائی از وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا به عنوان مستشار برای وزارت جنگ و اداره کل ژاندارمری ایران استخدام نماید. چون در قوانین فوق الذکر و نیز

موافقت نامه مربوط به این هیئت ها وضع کارمندان آن ها کاملاً روشن نبود اخیراً که موضوع تمدید مدت خدمت آنان طبق معمول و به موجب همان قوانین مطرح گشت با توجه به مشکلات و مسائل ناشی از این امر به موجب تصویبنامه شماره ۲۵۶۲/۴ مورخ ۱۳۴۲/۷/۱۲ هیئت وزیران موافقت شد که یادداشت هائی بین وزارت امور خارجه شاهنشاهی و سفارت کبری دولت ایالات متحده آمریکا در تهران مبادله شود و اجرای مفاد آن موکول به زمانی گردد که ابتدا قرارداد وین درباره روابط سیاسی منعقد در ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ و متعاقب آن مفاد یادداشت های مورد بحث از تصویب قوه مقننه بگذرد. علیهذا متن یادداشت وزارت امورخارجه و ترجمه فارسی یادداشت سفارت کبری ایالات متحده آمریکا را در این زمینه تقدیم و تقاضا دارد بعد از تصویب قرارداد وین ماده واحده زیر را مطرح و مورد تأیید قرار دهند.

ماده واحده - مجلس سنا در جلسه خود متن یادداشت شماره ۸۲۹۶ مورخ ۱۳۴۲/۸/۲۶ وزارت امورخارجه شاهنشاهی و یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳ سفارت کبری ایالات متحده آمریکا در تهران را تصویب و به دولت اجازه اجرای مفاد و تعهدات ناشی از آن را می دهد.

نخست وزیر اسداله علم - وزیر امورخارجه عباس آرام - کفیل وزارت جنگ اسدالله صنیعی

یادداشت - وزارت امور خارجه شاهنشاهی تعارفات خود را به سفارت کبری دولت ایالات متحده اظهار و در مورد معافیت و مصونیت هیئت های مستشاران نظامی دولت ایالات متحده آمریکا در ایران احتراماً به استحضار می رساند که با توجه به درخواستی که در یادداشت شماره ۴۲۳ مورخ ۱۹ مارس ۱۹۶۲ به عمل آورده و مرقوم داشته بودند که کارمندان هیئت های مستشاران از امتیازات و مصونیت های مربوط به کارمندان اداری و اعضای فنی مشروحه در قرارداد منضم به قرار نهائی کنفرانس سازمان ملل متحد منعقد



در وین در خصوص روابط ومصونیت های سیاسی مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ برخوردار باشند و به بعضی ازاعضای عالیرتبه این هیئت ها به موجب قراردادی بین دو دولت وضع مأمور سیاسی داده شود تا ازمصونیت ها و امتیازاتی که قرارداد مزبور برای این طبقه در نظر گرفته متمتع گردند و به خاطر حفظ مصالح اداری و حفظ اتحاد شکل در مورد هر یک ازمستخدمین نظامی و یا کشوری وزارت دفاع ایالات متحده و اعضای خانواده همراه او به شرطی که حضورآنان در ایران با موافقت دولت شاهنشاهی باشد اصل فوق الذکر قابل اجراء باشد. مطالعات لازم به عمل آمد و در نتیجه این مطالعات به استحضار آن سفارت کبری رسید که قرارداد بین المللی وین پس از تصویب قوه مقننه ایران شامل اعضای هیئت های مستشاران نظامی دولت ایالات متحده در ایران که در استخدام وزارت جنگ ایران می باشند نخواهد گشت و برای اینکار مجوز جداگانه لازم است و علیهذا قرار شد هنگام تقدیم موافقت نامه بین المللی وین به مجلس شرح لازم ضمیمه شود که رئیس و اعضای هیئت های مستشاران نظامی درایران ازمزایا و مصونیت و معافیت هائی که برای (کارمندان اداری و فنی) موضوع بند F ماده اول موافقت نامه مورد بحث پیش بینی شده برخوردار باشند و البته شمول این مزایا و معافیت ها بسته به تصویب مجلسین خواهد بود. وزارت امور خارجه دولت شاهنشاهی خوشوقت است اکنون به استحضار آن سفارت کبری برساند که هیئت وزیران به موجب تصویب نامه مورخ ۱۳/۷/۱۳۴۲ با این پیشنهاد موافقت فرموده اند و قرار است که هنگام تقدیم موافقت نامه وین منعقد در ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ به مجلسین این یادداشت ویادداشتی که آن سفارت کبری درپاسخ مرقوم خواهند داشت نیز برای تصویب ضمیمه شود.

وزارت امورخارجه شاهنشاهی موقع را برای تجدید احترامات مغتنم می شمارد.

ترجمه یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳

سفارت کبری ایالات متحده آمریکا در تهران.

سفارت کبری ایالات متحده آمریکا ضمن تقدیم تعارفات خود به وزارت امور خارجه شاهنشاهی احتراماً عطف به یادداشت آن وزارت شماره ۸۲۹۶ مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۶۳ (۲۶ آبان ۴۲) اظهار می دارد:

یادداشت مزبور حاکیست که در تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۶۳ (۱۳ مهر ۱۳۴۲) هیئت وزیران موافقت نموده که به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند رئیس و اعضای هیئت های مستشاران نظامی ایالات متحده در ایران از امتیازات و مصونیت ها و معافیت هائی که در قرارداد وین در خصوص مناسبات سیاسی برای اعضای اداری و فنی «توصیف شده در بند - و - ازماده اول قرارداد مزبور» این سفارت کبری مقرر داشته برخوردار گردند.

در یادداشت وزارت امور خارجه همچنین اظهار شده است هنگامی که قرارداد وین به مجلس شورای ملی و مجلس سنا تقدیم می شود یادداشت شماره ۸۲۹۶ آن وزارت و هم چنین یادداشت جوابیه سفارت کبری برای تصویب به آن قرارداد پیوست خواهد گردید.

به نظر این سفارت کبری عبارت (اعضاء هیئت های مستشاران نظامی ایالات متحده در ایران) شامل است بر کلیه کارمندان نظامی یا مستخدمین غیر نظامی وزارت دفاع و خانواده هایشان که با ایشان در يك جا می زیسته و بر طبق موافقت نامه ها و ترتیبات مربوط به كمك و مشاوره نظامی بین دو دولت در ایران مسکن دارند. لذا نظر سفارت کبری این است که یادداشت شماره ۸۲۹۶ هنگامی که به تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا برسد جواب مساعد و قابل قبولی به یادداشت سفارت کبری به شماره ۴۲۳ مورخ ۱۹ مارس ۱۹۲۶ (۱۸ اسفند ۱۳۴۲) خواهد بود. موقع برای تجدید احترامات فائقه مغتنم است.

\* \* \*

## مواردی از قرارداد وین

ماده ۲۹ - شخص یا مأمور سیاسی مصون است و نمی توان  
اورا به هیچ وجه مورد تعقیب یا بازداشت قرارداد. کشور پذیرنده با  
وی رفتار محترمانه ای که در شأن اوست خواهدداشت و اقدامات  
لازم را برای ممانعت ازوارد آمدن لطمه به شخص و آزادی و حیثیت  
او اتخاذ خواهد کرد.

ماده ۳۰ - ۱ - محل اقامت خصوصی مأمور سیاسی مانند  
اماکن مأموریت سیاسی مصون و مورد حمایت خواهد بود.

۲ - اسناد و مکاتبات و همچنین بارعایت بند ۳ ماده ۳۱  
اموال مأمور سیاسی مصون خواهد بود.

ماده ۳۱ - ۱ - مأمور سیاسی درکشور پذیرنده از مصونیت  
تعقیب جزائی برخوردار است و از مصونیت دعاوی مدنی و اداری  
نیز بهره مند خواهد بود مگر در موارد زیر:

الف - دعوی راجع به مال غیرمنقول خصوصی درقلمرو کشور  
پذیرنده مگر آنکه مأمور سیاسی مال را به نمایندگی کشور فرستنده  
و برای مقاصد مأموریت در تصرف داشته باشد.

ب - دعوی راجع به ماترکی که درآن مأمور سیاسی به طور  
خصوصی و نه به نام کشور فرستنده وصی و امین ترکه و وارث یا  
موصی له واقع شده باشد.

ج - دعوی راجع به فعالیت های حرفه ای یا تجاری از هرنوع  
که مأمور سیاسی در خاک کشور پذیرنده و خارج از وظایف رسمی  
خود به آن اشتغال دارد.

۲ - مأمور سیاسی مجبور به ادای شهادت نیست.

۳ - علیه مأمور سیاسی مبادرت به هیچگونه عملیات اجرائی  
نخواهد شد جزدر موارد مذکور بندهای الف و ب و ج قسمت اول  
این ماده و به شرط آنکه این عملیات اجرائی به مصونیت شخص یا  
محل اقامت او لطمه ای وارد نیاید.

۴ - مصونیت قضائی مأمور سیاسی در کشور پذیرنده او را از تعقیب قضائی کشور فرستنده معاف نخواهد داشت.

ماده ۳۳ - ۱ - مأمور سیاسی با رعایت بند ۳ این ماده در مورد خدمات انجام شده برای کشور فرستنده از مقررات بیمه های اجتماعی که ممکن است در کشور پذیرنده لازم الاجرا باشد معاف است.

۲ - معافیت مندرج در بند ۱ ماده نیز شامل خدمتکاران شخصی که در خدمت انحصاری مأمورین سیاسی می باشند می گردد مشروط بر این که خدمتکاران:

الف - تبعه کشور پذیرنده نبوده یا در آن اقامت دائم نداشته باشند.

ب - مقررات بیمه های اجتماعی کشور فرستنده یا کشور ثالث در مورد آنان اعمال گردد.

۳ - مأمور سیاسی باید در مورد اشخاصی که در خدمت او هستند و مشمول معافیت مندرج در بند ۲ این ماده نمی باشند تکالیفی ناشی از مقررات بیمه های اجتماعی کشور پذیرنده را که به کارفرما تحمیل می شود رعایت نماید.

ماده ۴ - معافیت مذکور در بندهای ۱ و ۲ این ماده مانع از قبول بالاختیار و استفاده از بیمه های کشور پذیرنده تا حدودی که مورد قبول این کشور باشد نخواهد شد.

۵ - مقررات این ماده مخل قراردادهای دوجانبه و چندجانبه که در گذشته راجع به بیمه های اجتماعی منعقد شده نبوده ، مانع از انعقاد چنین قراردادهائی در آینده نخواهد بود.

ماده ۳۴ - مأمور سیاسی از پرداخت کلیه عوارض شخصی یا مالی یا مملکتی یا منطقه ای یا شهری جز در مورد زیر معاف است:

الف - مالیات های غیرمستقیم که معمولاً جزء قیمت کالا یا خدمت محسوب می شود.

ب - مالیات ها و عوارض اموال غیرمنقول خصوصی واقع در قلمرو کشور پذیرنده جز در مواردی که مأمور سیاسی مال را به نمایندگی کشور فرستنده و برای مقاصد مأموریت در تصرف داشته باشد.

ج - مالیات بر ارث که از طرف کشور پذیرنده دریافت می گردد با رعایت مفاد بند ۴ ماده ۳۹.

د - مالیات و عوارض مأخوذه از درآمدهای شخصی حاصل در کشور پذیرنده و همچنین مالیات بر سرمایه های به کار افتاده در بنگاه های تجارتي آن کشور.

ه - مالیات و عوارض که در برابر انجام خدمات خاصی وصول می شود.

و - هزینه های ثبت و داوری و رهن و تمیر در موارد اموال غیرمنقول با رعایت مفاد ماده ۲۳.

ماده ۳۵ - کشور پذیرنده مأمورین سیاسی را از انجام خدمات شخصی و خدمات عمومی به هر صورت و شکلی و الزامات نظامی از قبیل مصادره و بی گاری و اسکان افراد نظامی معافیت خواهد داد.

ماده ۳۶ - ۱ - کشور پذیرنده طبق قوانین و مقرراتی که ممکن است وضع نماید ورود اشیاء زیر را با معافیت از حقوق گمرکی و عوارض و سایر هزینه های فرعی جزمخارج انبارداری و باربری و هزینه های ناشی از خدمات مشابه اجازه خواهد داد.

الف - اشیاء مورد استفاده رسمی مأموریت.

ب - اشیاء مورد استفاده شخصی مأمور سیاسی یا بستگان او که اهل خانه او هستند و از جمله اثاثیه ای که برای منزل خود لازم دارد.

۲ - توشه شخصی مأمور سیاسی از تفتیش معاف است مگر این که دلائل جدی دال بر وجود اشیاء در آن که مشمول معافیت های

مندرج دریند يك ماده نیست در دست بوده ویاورود و صدورآن اشیاء به موجب قوانین یا مقررات قرنطینه کشور پذیرنده ممنوع باشد. در چنین صورتی تفتیش جز در حضور مأمور سیاسی یا نماینده مجاز او صورت نخواهد گرفت.

\* \* \*

ماده واحده مربوط به قرارداد وین در جلسه ۲۱ بهمن ماه ۱۳۴۲ به مجلس سنا تقدیم شد که در جلسه ۲۵ خرداد ۱۳۴۳ به تصویب رسید. شش هفته بعد در حالی که مجلس سنا تعطیلات تابستانی را شروع کرده بود دولت از رئیس مجلس سنا کتبا درخواست کرد که به منظور تسهیل وصول مالیات و لایحه اصلاحی بودجه کل کشور اقدام به تشکیل جلسه فوق العاده سنا گردد. در نتیجه جلسه فوق العاده مجلس سنا صبح روز سوم مرداد ماه ۱۳۴۳ تشکیل و مذاکرات طول کشید و حتی سناتورهای ناهار را هم در مجلس صرف کردند. مذاکرات تاپاسی از شب ادامه داشت.

در آن هنگام رئیس گفت متن نامه رئیس دولت خوانده می شود که چنین بود:

ریاست محترم مجلس سنا - پیرو درخواست قبلی دولت مبنی برتشکیل جلسه فوق العاده مجلس محترم سنا به منظور رسیدگی به لایحه تسهیل مالیات ها و لایحه اصلاحی بودجه کل کشور اینک از نظر فوریت امر خواهشمند است مقرر فرمائید پس از رسیدگی به لایحه بودجه کل کشور لایحه مربوط به تأسیس مرکزآمار ایران و هم چنین ماده واحده مربوط به تصویب دو فقره یادداشت بین وزارت امورخارجه شاهنشاهی و سفارت کبری ایالات متحده آمریکا در تهران نیز درجلسه فوق العاده مجلس محترم سنا مطرح گردد. مزید تشکر است. نخست وزیر

رئیس - با بررسی که خودبنده کردم لایحه مربوط به تأسیس مرکزآمار ایران هنوز برای طرح آماده نیست و به علاوه تصور می کنم که برای دولت آن طور ضرورت ندارد. در اولین فرصتی که

مجلس شروع به کار کند آن رامطرح می کنم. اما لایحه دیگر گزارش حاضر است و چون کار مختصری است اجازه بفرمائید الان تماش کنیم که متن آن چنین خوانده شد:

گزارش از کمیسیون شماره يك خارجه به مجلس سنا

حه شماره ۲۲۹۱/۱۸ مورخ ۱۳۴۲/۱۱/۲۵ دولت مربوط به استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت ها و معافیت های قرارداد وین، در این کمیسیون با حضور آقای دکتر انصاری معاون وزارت امور خارجه مورد شور و رسیدگی واقع و پس از بحث کافی ماده واحده با اصلاحات عبارتی به تصویب رسید و برای اظهار نظر به کمیسیون جنگ ارسال شد. کمیسیون مزبور لایحه را با حضور تیمسار صنیعی وزیر جنگ و آقای میرفندرسکی معاون وزارت امور خارجه مورد شور قرارداد و ضمن تأیید نظر کمیسیون خارجه آن را تصویب نمود که اینک گزارش آن به شرح زیر برای شورا اول تقدیم مجلس محترم سنا می شود.

مخبر موقت کمیسیون خارجه - عباس مسعودی

متن لایحه خوانده شد.

نخست وزیر - روی فرمایش جناب رئیس لایحه آمار به بعد موکول می شود که در اولین فرصت از تصویب بگذرد ولی نسبت به لایحه ای که خوانده شد استدعای فوریت می کنم. چون يك مطلب کاملاً ساده و عادی است و زودتر تصویب شود.

رئیس - رأی می گیریم به فوریت لایحه که قرائت شد (اکثریت برخاستند - تصویب شد)

رئیس - کلیات لایحه مطرح است - نظری نیست؟

دکتر صدیق - خوب است آقای معاون وزارت خارجه توضیحاتی بدهند که معافیت های بند او ماده اول قرارداد وین چیست؟

میرفندرسکی معاون وزارت خارجه - به طوری که استحضار

دارند قرارداد وین که قبلاً از مجلس سنا گذشت ضمیمه اش يك يادداشتی بود که بین وزارت خارجه و سفارت آمریکا درتهران مبادله شده بود. يادداشت مزبور عبارت از این است که مستشاران نظامی آمریکائی که در خدمت دولت شاهنشاهی ایران هستند از مزایا و معافیت هائی که طبق قرارداد وین به کارکنان فنی سفارت خانه ها تعلق می گیرد برخوردار شوند. این کارمندان به طوری که تعریف شده در بند و او از ماده اول اصطلاح مأمور اداری و فنی یعنی آن دسته از کارمندان مأموری که به امور اداری و فنی مأموریت اشتغال دارند. این يادداشت ها بین وزارت خارجه و سفارت آمریکا رد و بدل شد ولی البته قوه قانونی وقتی پیدا می کند که به تصویب مجلسین برسد. (دکتر کاظمی - آن مصونیت ها و معافیت ها را بفرمائید) مصونیت و معافیت ها همانطور که جناب نخست وزیر فرمودند خیلی از تصورات و اندیشه ها هست که آقایان سناتورها می دانند که باید در آن جرح و تعدیل کرد. شاید در نظر اول خیلی گران بیاید که ما برای يك عده خارجی در ایران تقاضای مصونیت و معافیت کنیم ولی ما این مصونیت ها و معافیت ها را به خاطر خارجی ها تقاضا نمی کنیم بلکه ما برای خاطر خدمتی تقاضا می کنیم که آنها برای ما انجام می دهند. ما زیاد برای این موضوع فکر کردیم و مشاوره نمودیم و با دستگاههای مختلف بحث کردیم ولی سرانجام به این نتیجه رسیدیم که اعطای این مصونیت ها و این مزایا ضرری برای دولت شاهنشاهی ایران ندارد. معافیت از مالیاتی است که از حقوق آنها گرفته می شود. یا این که برای مسکن و تغذیه معافیت دارند که مهم نیست. این کاری است که دولت های دیگر هم کرده اند از جمله ترکیه و یونان و این مستلزم همکاری است که ما با دولت آمریکا داریم. اگر فرض بفرمائید که ما این را به دولت دیگری هم بدهیم صحیح نیست برای این که ما با دولت دیگر قرارداد دوجانبه دفاعی نداریم و هیچ دولت دیگری را در دفاع از کشور خودمان که مساعی لازم را داریم سهمیم نکرده ایم.



\*\*\*

با این طرز لایحه مزبور باقیام و قعود در مجلس سنا به تصویب رسید و به مجلس شورای ملی ارسال شد که با سروصدا و اعتراضاتی روبرو گردید.

فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین که تازه تشکیل شده بود می خواست قدرت پارلمانی خود را نشان دهد و با فشار دولت منصور اقدام می کرد که لایحه زودتر تصویب شود. فراکسیون مردم که تازه به فعالیت پرداخته بود و فراکسیون مستقل و منفردین که با دولت منصور هم نظری موافق نداشتند با صف آرائی در مقابل دولت می خواستند این لایحه را رد کنند. مهندس ناصر بهبودی عضو فراکسیون مردم پیشنهاد کرد که به این لایحه رأی محرمانه گرفته شود تاموافق و مخالف شناخته نشوند و همه نمایندگان با آزادی کامل به آن رأی بدهند. این پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت و پس از اخذ رأی لایحه با ۷۴ رأی موافق و ۶۳ رأی مخالف به تصویب رسید که در حدود ۲۰ نفر از اعضای فراکسیون حزب ایران نوین هم چون می دانستند شناخته نمی شوند به لایحه رأی مخالف دادند و نزدیک بود که لایحه رد شود، همین امر برای مهندس بهبودی و پدرش سلیمان بهبودی که از خدمتگذاران صدیق رضاشاه و محمدرضاشاه بود مشکلاتی فراهم ساخت.

مذاکرات وکلای مخالف در این مجلس خیلی شدید بود که به علت در دسترس نداشتن متن صورت مذاکرات مجلس، فقط بعضی از جملات را که از متن صورت مذاکرات مجلس خوانده بودم و به خاطر دارم می نویسم:

یکی از نمایندگان گفت هیچ سابقه ناگواری در این مدت ۵۰ سال نسبت به هیچیک از کارشناسان خارجی پیش نیامده که دلیل وحشیگری ملت ایران و یا سوء رفتار مکنه این مملکت با خارجی ها باشد که آقای منصور امروز اجازه بدهند آمریکاییها چنین تقاضائی از ما بکنند که در عین این که موجب شرمندگی ملت و مملکت می

باشد این يك سابقه بسیار غلط و ناگواری خواهد بود که مملکت ایران را در دوره زمامداری جنابعالی در ردیف مستعمرات و ممالک تحت الحمایه قرار دهد. یکی دیگر از نمایندگان گفت در یادداشت های مبادله شده بین وزارت خارجه و سفارت آمریکا قید شده که هیئت مستشاران نظامی شامل کارمندان نظامی و غیر نظامی وزارت دفاع و خانواده شان که با آنها در يك جا زیست می کنند و در ایران مسکن دارند می باشد. لازم بود دولت قبل از این که لایحه را به این جا بیاورد آن را در روزنامه ها منتشر می کرد و الا باید به افکار عمومی حق بدهد که متأسفانه سوء ظنی پیدا کنند که اگر خدای نکرده یکی از مضمولین این قانون منحرف سیاسی بود و اسرار این مملکت را در کیف خود گذاشت و مورد استفاده خاص قرارداد ما توانیم او را تعقیب کنیم این خطر مهمی است.

رامبد - صادق احمدی - مهندس بهبودی - زهتاب فرد - پاینده - سرتیپ پور - صفی پور - و چندتن دیگر با ایراد مطالبی به شدت بالایحه مخالفت کردند.

دکتر مظفر بقائی کرمانی طی نشریه ای به عنوان (هست و نیست) در این باره چنین می نویسد:

قرارداد وین قراردادی است معقول و متین که برای روشن ساختن وضع مأمورین سیاسی کشورها تنظیم شده و بیشتر دولت های عضو سازمان ملل متحد هم آن را امضا کرده و جای کوچک ترین ایرادی هم ندارد. دولت علم تصویب نامه ای صادر کرد که هنگام تقدیم قرارداد وین به مجلسین ماده واحده ای ضمیمه آن می نماید که کارمندان مستشاری آمریکا که در خدمت ایران هستند از امتیازات و مصونیت های مربوط به کارمندان اداری و اعضای فنی مشروحه در قرارداد وین متمتع گردند و همین ماده واحده است که می تواند مبنای کاپیتولاسیون بشود.

قرارداد وین و ماده واحده ضمیمه آن در جلسه ۲۱ بهمن ۴۲ به مجلس سنا تقدیم شد و در جلسه ۲۵ خرداد ۴۳ قرارداد وین به

تصویب رسید ولی ماده واحده را به تصویب نرساندند. بلکه هفته بعد در تعطیلات تابستانی سنا دولت برای لایحه اصلاحی بودجه و لایحه تسهیل مالیات ها تقاضای جلسه فوق العاده کرد. وقتی لایحه بودجه تصویب شد و نخست وزیر تشکر کرد که سناتورهای محترم تا ساعت ۱۲ شب زحمت کشیدند رئیس مجلس سنا گفت کار مختصر دیگری هم هست که اجازه بفرمائید الان تمامش کنیم، متن لایحه خوانده شد که مربوط به استفاده مستشاران نظامی از مصونیت و معافیت های قرارداد وین بود.

ماده واحده - با توجه به لایحه شماره ۲۲۹۱/۲۸ - ۲۱۵۷ - ۲۵ - ۱۱ - ۱۳۴۲ دولت و ضامناً آن که در تاریخ ۲۱/۱۱/۴۲ به مجلس سنا تقدیم شده به دولت اجازه داده می شود که رئیس و اعضای هیئت های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقت نامه های مربوط در استخدام دولت شاهنشاهی می باشند از مصونیت ها و معافیت هائی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف در بند - و - ماده اول قرارداد وین که در تاریخ ۱۸ آوریل مطابق ۲۹ فروردین ماه ۱۳۴۰ به امضا رسیده است می باشد برخوردار نماید. براساس بند دوم اصلاحی کارمند اداری و فنی یعنی آن دسته از کارمندان و مأمورین که به امور فنی اداری اشتغال دارند. منصور نخست وزیر گفت درباره لایحه استدعای فوریت دارم. چون يك مطلب کاملاً ساده و عادی است و لازم است زودتر تصویب شود. رئیس - رأی می گیریم به فوریت. همه قیام کردند تصویب شد.

در مجلس شورایی زهتاب فرد در نطق شهادت آمیز خود از حسابداری مجلس خواست که نطق ایشان به صورت آگهی در روزنامه ها چاپ شود که نشد و حتی در روزنامه خودش هم منتشر نگردید.

نخست وزیر گفت ۶ ماه قبل از تشکیل این دولت یعنی در دولت علم این لایحه به مجلس داده شده بود و این دولت هم روی

احترام به تصمیم دولت گذشته مدافع آن می باشد. ضمن دفاع از این قانون به هیچیک از اعتراضات نمایندگان پاسخ داده نشد. یکی از نمایندگان گفت البته قرارداد وین مورد تأیید می باشد زیرا مأمورین سیاسی کمتر مرتکب جرم و جنایت می شوند ولی اعضای مستشاری نظامی که شامل کارمندان نظامی و مستخدمین غیر نظامی و خانواده ایشان است به هیچوجه قابل مقایسه بامأمورین سیاسی نیستند. صادق احمدی گفت آقای نخست وزیر چه اصراری دارند این لایحه عیناً تصویب شود. عده ای از نمایندگان پیشنهاد تعطیل جلسه را دادند ولی محسن خواجه نوری اصرار کرد که جلسه ادامه یابد. صفی پور گفت اینکه (مشورت با شکنجه) است اجازه بدهید ناهار بخوریم و برگردیم. ولی جلسه تا ساعت ۵ بعداز ظهر ادامه یافت و حدود ۳۰ نفر بالایحه مخالفت کردند. فقط ۵ نفر در موافقت صحبت کردند و اگر ۷ نفر دیگر هم به مخالفین می پیوستند لایحه رد می شد و این خفت به وجود نمی آمد.

دکتر یقائی در پایان می نویسد: حزب زحمتکشان ملت ایران که همواره مدافع قانون اساسی بوده هنگامی که از جریان طرح لایحه در مجلس شورای ملی اطلاع حاصل کرد انتظار داشت کسی که خود را پیشوای ملت می داند و به غلط ایشان را (نهروی ایران) نام نهاده اند اقلاً وسیلهء اعلامیه ای همانظوری که برای ترحیم شمشیری اعلامیه صادر کرد ابراز مخالفت نماید ولی مثل این که اشتغال به فروش چغندر احمدآباد و کارهای ملکی و گرفتاری اصلاحات ارضی مانع از توجه ایشان به این موضوع شده است. چون برای ما امکان سکوت نبود این نشریه انتشار یافت و از نمایندگان مجلسین انتظار داریم که این قانون را لغو کنند.

\*\*\*

به هرحال پافشاری دولت منصور در تصویب این لایحه به دولت لطمه فراوان زد و شایعه این که با فشار سیای آمریکا دولت منصور روی کار آمده است دولت را به کلی در افکار عمومی

ضعیف و ناتوان کرد به نحوی که منصور ناچار شد در جلسه علنی مجلس سنا طی نطقی در صدد دفاع مجدد برآمده چنین بگوید: در مورد مصونیت مستشاران نظامی که در خدمت دولت ایران هستند خیلی حرفها زده شده ولی با این ثبات و آرامشی که در کشور هست این حرکات به قدری مذبحانه و مغرضانه است که احتیاج به دفاع ندارد. وقتی به هیئت های اقتصادی امتیازات وسیع تری را می دهیم چرا نسبت به مسئله امنیت خودغافل باشیم. این حرفها از حلقوم کسانی خارج می شود که مایلند ایران راه و روش سالم و متین و با ثبات را نپیماید. با وجود این که این قانون از مجلسین گذشته و به دولت ابلاغ گردیده با مذاکراتی که با مقامات آمریکائی به عمل آمد دولت آمریکا موافقت نمود نسبت به هر موردی که دولت ایران تشخیص داد نسبت به آن فرد سلب مصونیت بشود. در حقیقت ما نسبت به خدمتگذاران در ارتش حقوقی قائل هستیم با حق این که هر موقع ضروری تشخیص بدهیم سلب مصونیت می کنیم. من با احساس افتخار این مطلب را اعلام می کنم تا دیگر وسیله ای به دست حسودان و بدبینان داده نشود این مسائل کوچک را که در روابط بین المللی بسیار ناچیز است و مشابه آن در تمام کشورها به عناوین مختلف داده می شود دستاویز قراردهند و در مقابل يك چنین عظمتی که امروز ایران دارد و ایرانی باید به آن ببالد عنوان کنند و به این مسایل جامه سیاسی بپوشانند. اینها دون شأن مملکت و دولت است و بدون تردید از طرف نمایندگان دو مجلس مردود می باشد. متأسفانه هنوز هم افکار ارتجاعی و افکاری که به هیچوجه من الوجوه با قدرت نیروی فعلی ایران تطبیق نمی کند به گوش می خورد. بنده صریحاً عرض می کنم که ملت و دولت و شاهنشاه ایران واقعاً بالاتر از آن هستند که افکاری بتواند کوچک ترین رسوخی در بنیان این مملکت بکند. بودن چندکارشناس خارجی در قسمت های اقتصادی یا نظامی با قراردادهای گوناگون منطبق با مصالح ملت یا درکادر بین المللی و منطقه ای یا به طور متقابل و

دوجانبه مسائل را طوری برای ما روشن کرد که دیگر هیچگونه توهمی از این که واقعاً در این راه بشود چنین افکاری تأثیر کوچکی داشته باشد از بین برده است. يك ملت و دولتی که به استقلال سیاسی و اقتصادی خود واقف است و كوچك ترین توهمی در این مورد نمی رود و این مسائل دون شأن اوست و باید جلوی سمپاشی هارا گرفت. به علاوه در کشورهای دیگر به انحاء مختلف دادن این امتیازات سیاسی نسبت به يك هیئت هائی کاملاً جنبه عادی و معمولی دارد و حتی ما هم در سال ۱۳۳۰ به هیئت فنی و اقتصادی آمریکا در ایران این امتیازات را داده ایم و چیز تازه ای نیست. چون هیئتی بوده که در ایران خدمت می کرده است. در موقعی که نیازمند کمک های وسیع اقتصادی در ایران بودیم این امتیازات را داده ایم. درباره این هیئت ها درممالک دیگر هم عمل کرده اند. دولت دکتر مصدق هم این امتیازات و مصونیت های سیاسی را به آنها داده بلکه خیلی امتیاز کامل تر و آنها را در ردیف سفرا و وزراء مختار و اعضای سفارت آمریکا قرار داده است. بنده عین قانون را نمی خوانم ولی نامه هائی که در سال ۱۳۳۰ بین رئیس دولت وقت و دولت آمریکا مبادله شده می خوانم (در تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۱۳۳۰ آقای دکتر مصدق نخست وزیر نامه ای به آقای وارن رئیس هیئت همکاری فنی آمریکا در ایران چنین نوشته است: دولت ایران موافقت می نماید که برای انجام مسئولیت ها و وظایفی که از برنامه های همکاری های فنی برای دولت کشورهای متحده آمریکا ناشی می شود، يك هیئت مخصوص همکاری فنی از کشور نامبرده پس از آن که دولت کشورهای متحده مراتب را اعلام نمود بپذیرد و دولت ایران تا آخرین حد امکان به موجب قانون اساسی ایران و سایر قوانین موجود، این هیئت مخصوص و کارمندان آن را جزء هیئت های سیاسی کشور های متحده آمریکا خواهند شناخت تا آزمایش و مصونیت هائی که به هیئت های سیاسی و کارمندان آن داده می شود با تطبیق درجات برخوردار گردند.)

پس از چندی موافقت نامه اقتصادی دیگری بین ایران و آمریکا در ۳۰ آذرماه ۱۳۴۰ در دولت دکتر امینی به تصویب هیئت وزیران رسیده که ماده چهارم آن چنین است: (دولت شاهنشاهی ایران يك هیئت مخصوص و کارمندان آن را که برای اجرای تعهداتی که دولت متحده آمریکا به موجب این موافقت نامه دارد خواهد پذیرفت و این هیئت مخصوص و کارمندان آن را از نظر مزایا و مصونیت های سیاسی به تناسب رتبه و مقام آنها جزو هیئت های سیاسی دولت آمریکا خواهد شمرد و با این هیئت مخصوص و کارمندان آنها همکاری کامل به عمل خواهد آورد که شامل فراهم ساختن تسهیلات برای کارمندانی که اجرای مأموریت آنها ضرورت دارد باشد)

همچنین در سال ۱۳۴۱ در دولت اسبق بین دولت شاهنشاهی ایران برای تسهیلات و به وجود آوردن شرایط اقتصادی و پیشرفت هیئت همکاری اقتصادی آمریکا تصویب نامه قانونی گذشت که همین امتیازات سیاسی را به این هیئت به طور کامل داد. چون طرز کار عوض شده بود و اصل چهار به هیئت همکاری های فنی تبدیل شده بود يك تصویب نامه قانونی دیگر گذشت که شامل تمام مصونیت های سیاسی به علاوه معافیت های مالیاتی و گمرکی بود و در تاریخ ۴۳/۴/۷ و در مهرماه همین سال از مجلس شورای ملی هم تصویب شده به مجلس سنا هم فرستاده شد و هیچ نکته ای هم درباره آن گفته نشد. در دولت گذشته هم روی نیازی که دولت ایران نسبت به هیئت مستشاری آمریکا به عنوان کارشناس در ارتش ایران آن هم روی احتیاجی که وسایل و تجهیزات ما تماماً از آمریکا وارد شده است یا اعطاء شده و یا خریداری شده است دولت وقت (دولت علم) تصویب نامه ای را گذراند. موافقت نامه بین دولت ایران و سفارت آمریکا امضاء و مبادله گردید که آن هم مربوط می شد به تقدیم چنین لایحه ای به مجلس سنا که پس از تصویب سنا به مجلس شورای ملی تقدیم گردید و از مجلس شورای ملی هم گذشت و به

دولت هم ابلاغ گردید.

بنده تصور نمی‌کنم با تمام سوابقی که در سایر کشورها دیده می‌شود و سوابقی که عیناً و بسیار شدیدتر در خودایران از سال ۱۳۳۰ تا به حال سه قرارداد و سه موافقت نامه و سه قانون امتیازات اساسی گذشته و خیلی کامل‌تر و شدیدتر می‌باشد چطور نسبت به این موضوع تا این حد افکار عمومی را متأسفانه منحرف می‌کنند و افرادی بودند که به نظر بنده غیرازاخلال در امنیت مملکت نظری نداشتند. خوشبختانه نمایندگان محترم وحدت نظر خود را نشان دادند و افکاری را که در خارج ممکن بود اثر بکند از بین برد همانطوری که در مجلس سنا اضافه شد رئیس و اعضاء هیئت مستشاری آمریکا در ایران که باتأیید دولت واقعاً انجام وظیفه می‌کنند طبق قرارداد بین المللی وین از مزایای مربوط به کارمندان اداری و فنی به شرح مندرج در بند دو ماده ۳۷ قرارداد مزبور فقط از این امتیازات استفاده می‌کنند که البته پس از ابلاغ قانون که لایحه آن منضم به دوفقره یادداشت وزارت امور خارجه ایران و سفارت کبری آمریکا در تهران که به مجلس تقدیم شده بود و در متن قانون با توجه به مفاد آن به تصویب رسیده از طرف دولت عیناً عمل خواهد شد و چیز خاصی واقعاً نیست و بدیهی است همانطوری که در مجلس سنا اشاره کردم کارمندان غیرفنی که در هیئت مستشاری خدمت می‌کنند و جزء اعضاء هیئت مورد تأیید دولت نمی‌باشند مشمول این مقررات نیستند. متأسفانه این طوعنوان کرده بودند که هرکس آنجا کار می‌کند شامل این مزایا و معافیت می‌شود. اما این‌ها نه خودشان و نه خانواده شان مشمول قانون مصوب نخواهند بود. آنچه که قانون حکم می‌کند ما فقط در مورد اعضاء و رئیس هیئت مستشاری عمل می‌کنیم و آن هم عیناً در قرارداد وین مندرج است. و نه دولت می‌تواند از قانون مصوب مجلسین پا فراتر بگذارد و تغییری در آن بدهد و نه توجیه و یا توضیح دیگری می‌تواند کوچک‌ترین تغییری در این قانونگذاری بدهد. باز هم تکرار می‌کنم که کارمندان غیرفنی و



خانواده آنها جزو لیست اعضاء و رئیس هیئت مستشاری نیستند و  
بهیچوجه من الوجوه مشمول آن مزایای قرارداد وین نمی شوند.  
\*\*\*

دراین باره دکتر مصدق در همان وقت نامه ای به نخست وزیر  
نوشت که بعداً به چاپ رسیده است.

احمدآباد ۲۲ آبان ماه ۱۳۴۳

جناب آقای منصورنخست وزیر

اکنون که متجاوزاز یازده سال است درزندان به سر می برم و  
قادر نیستم از منافع وطن خود دفاع نمایم اجازه بفرمائید که لااقل به  
وسیله این چند سطر از خود دفاع کنم. بیانات آن جناب در جلسه  
روز سه شنبه ۱۹ ماه جاری در مجلس شورای ملی راجع به این که  
در موقع تصدی کار این جانب قراردادی راجع به مصونیت سیاسی  
نظامیان دولت آمریکا در ایران امضا نموده ام موجب کمال تعجب  
گردید چون که این جانب اول کسی بودم که در این مملکت زبان به  
اعتراض مصونیت اتباع دول بیگانه گشودم و آن در اوایل جنگ اول  
بین الملل بود که دولت ترکیه رژیم کاپیتولاسیون را در آن کشور  
الغاء نمود و این جانب رساله ای به نام (کاپیتولاسیون و ایران) و به  
تعداد پنج هزار نسخه منتشر کرده و از اولیای امور الغای این رژیم  
مخالف آزادی و استقلال مملکت را در خواست نمودم. قراردادی که  
این جانب امضا نموده ام مربوط به وظایف اصل ۴ در ایران بود که  
اصل ۴ رونوشتی از قرارداد با سایر دول را برای این جانب فرستاد و  
تقاضا نمود از طرف دولت ایران هم به همان نهج تنظیم شود که چون  
احتیاج به اصلاحات داشت پس از اصلاح این جانب آن را امضاء  
نمودم و در آن وقت صحبتی از مصونیت سیاسی مأمورین نظامی  
دولت آمریکا در ایران نبود و این عیناً مثل حکایت آن کسی است  
که در ده راهش نمی دادند ادعای کدخدائی می کرد. چقدر خوبست  
که مقرر فرمایند پرونده آن را مطالعه کنند و بیاناتی که در مجلس  
فرموده اید اصلاح نمایند. دکتر محمد مصدق

دکتر باهری هم می گفت تصویبنامه اعطای مصونیت به مستشاران نظامی در دولت علم هرگز به تصویب نرسید. چندبار به دستور نخست وزیر جلساتی با حضور ارتشبد حجازی رئیس ستاد بزرگ و همچنین رئیس سازمان مستشاران نظامی آمریکا در ایران در دفتر وزیر دادگستری تشکیل شد و در این باره مذاکره به عمل آمد. صریحاً گفتم احتیاجی به این تصویبنامه و الحاقیه قرارداد وین نیست ولی حداکثر تسهیلات دربار مستشاران نظامی فراهم خواهد شد. هر بار که در هیئت دولت مطرح گردید با آن مخالفت شد و چنین تصمیم اتخاذ گردید که به محض تشکیل مجلسین در این باره تصمیم گرفته شود. شاید بعضی ها این امر را دلیل موافقت دولت دانسته اند و الا اگر تصویبنامه ای صادر شده بود که باید جزو ششصد تصویبنامه دوران فترت تقدیم مجلسین می شد که شما خود می دانید که چنین تصویبنامه ای از طرف دولت علم به مجلسین داده نشده است.

\*\*\*

پس از این جریانات خمینی که در اوایل حکومت منصور آزاد شده و به قم رفته بود روز ۴ آبان به مسجد فیضیه رفته چنین گفت: قانونی تصویب شده که ما را ملحق کرده اند به قرارداد وین و این که تمام مستشاران آمریکائی و خانواده شان و کارمندان فنی و اداری باخدمه شان و یاهرکس که به اینها بستگی دارند ازهرجنایتی که در ایران بکنند مصونیت دارند. اگر یک خادم آمریکائی یا یک آشپز آمریکائی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند و زیر پای خود منکوب سازد پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد. دادگاه های ایران حق محاکمه ندارند و باید پرونده به آمریکا برود و آنها تعیین تکلیف کنند. دولت سابق این طرح را تصویب کرد و به هیچ کس نگفت. دولت حاضر این تصویبنامه را به مجلس سنابرد و بایک قیام و قعود مطلب را تمام کرد و بازنفسشان درنیامد. درمجلس شورای ملی صحبت هائی شد، بعضی ازوکلاء مخالفت هائی کردند

لیکن مطلب را گذرانیدند. دولت باکمال وقاحت از این امر ننگین دفاع کرد. ملت ایران را ازسگهای آمریکائی پست تر کردند. اگر يك کسی يك سگ آمریکائی را زیر اتومبیل بگیرد مورد بازخواست واقع می شود ولی چنانکه آشپز آمریکائی شاه ایران را زیربگیرد، یا هرمقام بزرگی را زیر بگیرد کسی حق تعرض ندارد. چرا برای این که خواستند وام بگیرند. بعدازتصویب آن دولت ایران ازآمریکا يك وام ۲۰۰ میلیون دلاری تقاضا کرد تا ظرف ده سال ۳۰۰ میلیون دلار پس بگیرند. یعنی صد میلیون دلار (۸۰۰ میلیون تومان) سود به این وام تعلق خواهدگرفت. درمقابل این دلارها ایران استقلال خودش را فروخت. ما راجزو دول مستعمره کرد. ایران را دردنیا ازوحشی ها عقب مانده تر معرفی کرد. نظامی ها و مستشاران نظامی آمریکا برای شما چه نفعی دارند؟ اگر این کشور اشغال آمریکاست چرا از اربابها بالاترشان می برند؟ اگر نوکند با آنها مثل نوکر عمل کنید. اگر هم اشغال آمریکاست بگوئید تا ما ازاین مملکت بیرون برویم. مارا بیرون بریزند. ما چون مملکت ضعیفی هستیم و دلار نداریم باید زیر چکمه آمریکا برویم. آمریکا از انگلیس بدتر و شوروی از هردو بدتر و همه ازهم پلیدترند لیکن امروز سروکار ما با آمریکاست. رئیس جمهور آمریکا بدانند امروز در پیش ملت ما ازمنفورترین افراداست که چنین ظلمی به ملت اسلامی کرده است. امروز قرآن و ملت ایران با او خصم است. دولت آمریکا را در ایران ضایع و مفتضح کردند. باید برای آشپز و کارمندان آمریکائی و خانواده شان مصونیت باشد لیکن علمای اسلام در تبعید و زندان به سر برند. طرفداران اسلام دربندعباس باشند به جرم این که روحانی و طرفدار روحانیت هستند. امروز تمامی گرفتاری ما ازآمریکاست. ازاسرائیل است. این وکلا و این وزراء همه دست نشانده آمریکا هستند. اگر نیستند چرا در مقابل آنها نمی ایستند و داد بزنند. سایر ممالک خیال می کنند که این ملت ایران است که در مقابل آمریکا این طور خودرا پست کرده نمی داند

که این دولت ایران است. اینها دیدند که با نفوذ روحانیون نمی توانند کاری بکنند می خواهند آنها را از بین ببرند. من تأثرات خود را نمی توانم انکار کنم. روز شماری می کنم که چه وقت مرگ پیش آید. این ها استقلال ما را فروختند. من با این قرارداد اعلام خطر می کنم. يك آشپز آمریکائی از يك ارتشبد ایرانی بالاتر است. خدایا این ها را که به قرآن خیانت می کنند نابود کن. دیگر عظمت ایران از بین رفت. ارتش را پایکوب کردند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارند این ملت يك روز اسیر انگلیس و روز دیگر اسیر آمریکا باشد. نمی گذارند اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه کند. نمی گذارند دختر و پسر در آغوش هم قرار بگیرند. چنانکه در شیراز شده است. اگر نفوذ روحانیون باشد تو دهن این دولت می زنی. نمی گذارد يك دست نشانده آمریکا این غلط ها را بکند. من بار دیگر دست تمام روحانیون را می بوسم. آن روز اگر دست روحانیون را بوسیدم امروز دست يك کاسب را هم می بوسم. ای ارتش ایران، ای سیاسیون ایران، ای علمای اسلام، ای بازرگانان ایران من اعلام خطر می کنم. در مجلس گفتند نگذارید پرده ها را بالا بزنند. معلوم می شود برای ما خواب هائی دیده اند. نظامی ها و مستشاران نظامی آمریکا برای شما چه نفعی دارند؟ ای سران اسلام به داد ما برسید. ای علمای نجف به داد اسلام برسید. ای علمای قم و سران ملل اسلام به داد ما برسید. ای شاه ایران به داد خودت برس. در پیمان وین ماده ۳۲ را ذکر نکرده اند من نمی دانم آن ماده چیست؟ حتی رئیس مجلس هم نمی داند معهذا تصویب کرده اند. امروز کشور ما دست رجال وطن خواه نیست. اگر من نظامی بودم استعفا می کردم. اگر وکیل مجلس بودم استعفا می کردم. وکلا و سناتور هائی که به این لایحه رأی داده اند خیانت کرده اند. تا مجتهدین در مجلس نظارت نداشته باشند هیچ قانونی اعتبار ندارد. خدایا خائنین را نابود کن.

به دنبال این نطق اعلامیه خمینی در ۴۰ هزار نسخه چاپ و انتشار یافت بدین مضمون:

با تصویب این لایحه سند بردگی ملت ایران به امضا رسید. سند وحشی بودن ایران به آمریکا داده شد. به ارتش محترم ایران اهانت شد. مجلس به ننگین ترین تصویبنامه دولت سابق و با پیشنهاد دولت حاضر رأی داد. ملت ایران در اسارت آمریکائیه قرار گرفت. به من اطلاع دادند که به پاکستان و ترکیه و آلمان غربی و اندونزی همین پیشنهاد را دادند ولی هیچکدام زیربار نرفتند. تنها دولت ایران است که این قدر با حیثیت و ملیت و اسلامیت مبارزه می کند. علما و روحانیون می گویند نباید سرنیزه در مقدرات ملت ایران دخالت کند، برای این است که این ننگ ها را بر ملت ایران تحمیل نکنند. افسران ارتش به جای سوگند به قرآن مجید به کتاب آسمانی قسم می خورند. این همان خطری است که برای اسلام و استقلال مملکت دارد. نمی دانم دستگاه جبار ازقرآن کریم و اسلام چه ضرر و بدی دیده اند که این قدر پافشاری در محو آن دارد. من اعلام می کنم که رأی مجلسین مخالف اسلام و قرآن است و قانونیت ندارد. برپیشوایان دول اسلامی است که فریاد مارا به دنیا برسانند. برعلماء و خطبای ملل اسلامی است که با سیل اعتراض این ننگ را ازجبهه ملت ایران بردارند. امروز ملت ایران اسیر دست آمریکاست.

به دنبال انتشار این نطق و اعلامیه، منصور نخست وزیر در ۹ آبان سال ۴۳ در مجلس سنا چنین گفت:

تصویب لایحه مصونیت سیاسی مستشاران نظامی خاص این مملکت نیست و در کشورهای همسایه سابقه دارد ولی متأسفانه مسائلی شنیده می شود که تأسف انگیز بوده و دون شأن این مملکت است. چون احتمال دارد که عمال بعضی ازستون پنجم که عده ای از آنها شناخته شده اند تأثیری داشته باشند لذا توضیح می دهم که دولت ایران تمام رشته های ناامنی را گسیخته و بادادن مصونیت های سیاسی به چند مستشار نظامی کوچک ترین زیانی به حقوقش وارد نمی شود. کشورهای بزرگ و کوچک دیگری هم برای تقویت

قوای دفاعی خود چنین امتیازاتی را داده اند. ارتش و دولت ایران و مجلسین در مواقع ضروری و لازم جوابگوی دشمنان داخلی و خارجی خواهند بود. ملت ایران يك دل و يك جهت پشتیبان دولت خدمتگذار است.

\*\*\*

روزنامه قیام ایران در تاریخ آبان ماه سال ۱۳۵۷ در این باره

چنین نوشت:

دولت علم در مهرماه ۴۲، بنا به درخواست سفارت آمریکا، تصویبنامه ای صادر کرد که به موجب آن مستشاران نظامی آمریکا در ایران از امتیازات و مصونیت های مأمورین سیاسی، مندرج در کنوانسیون روابط دیپلماتیک ۱۹۶۰ وین برخوردارباشند.

اولین نیرنگ در نحوه تنظیم ماده واحده این بود که بایستی به پارلمان تقدیم می شد. در این ماده واحده نوشتند که به دولت اجازه داده می شود رئیس و اعضای هیئت های مستشاری نظامی آمریکا در ایران را «از مصونیت ها و معافیت هائی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف در بند (و) ماده اول قرارداد وین» می باشد برخوردار نماید.

در حالی که ماده اول و بندهای آن - ازالف تاط - به توضیح طبقات اعضاء يك مأموریت دیپلماتیک اختصاص دارد و امتیازات و مصونیت های مربوط به کارمندان بند (و)، در موارد دیگری (از ۲۹ تا ۳۵) بیان شده است. این ابهام نمی توانست عمدی نباشد و ظاهراً «ذهن پیرمردهای خواب آلود سنارا هدف داشت»

دومین نیرنگ این بود که رئیس سنا در تاریخ ۳ مرداد ۴۳، در حالی که مجلس سنا در تعطیلات تابستانی بود، به درخواست دولت يك جلسه فوق العاده، به عنوان « رسیدگی به لایحه اصلاحی بودجه کل کشور» تشکیل داد. دنبال سناتورها این طرف و آن طرف فرستادند فقط ۲۶ نفرشان را که در مرکز بودند پیدا کردند و باهمان ها جلسه را تشکیل دادند. لایحه اصلاحی بودجه تصویب شد. بعد

رئیس سنا، به عنوان این که «موضوع بسیار مختصری مانده است» جلسه را ادامه داد و ماده واحده مصونیت مستشاران آمریکائی را حدود نیمه شب، که پیرمردها یا خواب بودند یا چرت می زدند مطرح کرد. یکی از سناتورها که تصادفاً بیدار بود خواست بداند چه مصونیت هائی به مستشاران آمریکائی داده می شد.

سومین نیرنگ نیز این بود که نماینده دولت به دروغ جواب

داد:

«اعطای این مصونیت ها و این مزایا ضرری برای دولت شاهنشاهی ندارد و معافیت مالیاتی است که از حقوق آنها مالیات گرفته نشود یا برای مسکن و تغذیه معافیت داشته باشند»

نماینده دولت به سناتورها دروغ می گفت زیرا اهم مصونیت

های مورد نظر به شرح زیر بود:

۱ - کارمند و همچنین اعضاء خانواده اش که با او زیر یک سقف زندگی می کنند مصون از تعقیب هستند و نمی توان آنها را به هیچ عنوان مورد توقیف یا بازداشت قرارداد.

۲ - از مصونیت تعقیب جزائی برخوردار است و از مصونیت دعاوی مدنی و اداری و عملیات اجرائی مگر در موارد خاصی برخوردار است.

سناتورها بایک قیام و قعود ماده واحده را تصویب کردند.

نیرنگ بعدی این بود که خبر تصویب لایحه بودجه در جلسه

۳ مرداد سنا، در ورزنامه ها منعکس گردید ولی از تصویب ماده واحده خبری درج نشد.

لایحه ، بنا به در خواست نخست وزیر (حسنعلی منصور) در

آخر جلسه ۲۱ مهرماه مجلس شورای ملی، در دستور قرار گرفت.

طبیعی است که چون دولت از حزب دولتی ایران نوین بود قرار شد

مجلسیان عضو حزب ایران نوین موافق باشند و مجلسیان عضو

حزب مردم مخالف. بعضی از مخالفین ایراد کردند که: لایحه مربوط

به مستشاران نظامی است و از طرفی مصونیت قضائی به جمعی خارجی می دهد باید به کمیسیون های جنگ و دادگستری هم برود در حالی که فقط به کمیسیون خارجه رفته است.

نایب رئیس مجلس ، که در غیاب رئیس، جلسه را اداره می کرد جواب داد که استنباط آقای رئیس مجلس این طور بوده است. اکثریت مجلس هم به همین دلیل «استنباط» قانع شد و دم درکشید. بعد مخالفین خواستند بدانند که این مصونیت شامل چند نفر می شود. نخست وزیر پاسخ داد:

این لایحه که امروز مطرح است اصولاً این فقط اعطای امتیاز مصونیت سیاسی است... به عده معدود و محدودی از کسانی که برای امور فنی در خدمت دولت ایران به آن عده نیازمند هستیم. و این اظهار «معدود و محدود» دروغ دیگری بود. زیرا در همان موقع عدهء مستشاران آمریکائی و خانواده های آنها به چند هزار بالغ می شد. جمعیتی که به مرور تا سال ۱۳۵۷ از ۵۰ هزار نفر تجاوز کرد.

یکی از مخالفان (صادق احمدی) ضمن نطق خود می گوید: (بنده می خواهم عرض کنم در خارج از جلسه با یکی دو نفر از اعضای محترم حزب ایران نوین که بنده نسبت به همه شان احترام دارم بحث می کردیم دیدم این عضو محترم حزب ایران نوین با این که مرد فوق العاده مطلعی است اطلاع ندارد که این لایحه شامل چند نفر می شود. می گفت شامل ۴۰ نفر است بنده گفتم در متن مطالعه کردید گفت نه مطالعه نکردم. این لایحه شامل تمام افراد هیئت مستشاری می شود، من نمی گویم خانواده شان چون آقای نخست وزیر فرمودند شامل خانواده نمی شود.)

در حالی که اگر یادداشت های متبادله بین وزارت خارجه و سفارت آمریکا را که ضمیمه ماده واحده تقدیم مجلس شده بود، خوانده بودند به نیرنگ آقای نخست وزیر که برخلاف واقع گفته



بود «شامل خانواده ها نمی شود» دل نمی دادند.  
قسمت اخیر یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳  
سفارت ایالات متحده آمریکا به وزارت خارجه ضمیمه ماده واحده  
چنین بود:

به نظر این سفارت کبری عبارت «اعضاء هیئتهای مستشاری  
نظامی ایالات متحده درایران شامل است بر کلیه کارمندان نظامی یا  
مستخدمین وزارت دفاع و خانواده های ایشان که با ایشان در يك  
جا می زیسته و بر طبق موافقت نامه ها و ترتیبات مربوط به كمك و  
مشاور نظامی بین دو دولت در ایران مسکن دارند.

خلاصه کلام مجلس آخر وقت لایحه را تصویب کرد.  
چند عبارت از نطق یکی از مخالفان را به نقل از روزنامه رسمی  
می آوریم. از نطق سرتیپ پور:

قانون اساسی در مملکت ما مبنای عزت ماست و اگر خدای  
ناکرده یکی از ارکانش صدمه ببیند، ای بسا سایر رکن ها دچار  
صدمه بشود. در قانون اساسی حقی برای ملت ایران قائل شده اند  
که بنده آن حق را در این جا عرض می کنم. اصل ۷۱ مرجع تظلمات  
مملکت دیوان عدالت عظمی است. در جای دیگر قید می کنند اصل  
۱۱ متمم قانون اساسی هیچکس را نمی توان از محکمه ای که باید  
درباره او حکم صادر کند منصرف کرد. اصل دیگر اصل ۵۰  
فرمانروائی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است و لایحه  
ای که عرضه شده به مجلس مزاحم این سه اصل قانون اساسی  
است. دلیلش این است که اگر بنا باشد یکی از مستشاران خارجی  
احیاناً به یکی از ایرانیان تصادم کند مرجع تظلم آن دیوان عدالت  
است و اگر ما این لایحه را تصویب کنیم به آن ایرانی فهمانده ایم  
که مرجع تظلم دیوان عدالت عظمی نیست. کجاست؟ هرجائی باشد  
نمی تواند برون قانون اساسی باشد. هر چیزی که قانون اساسی را  
نفی کند مطرود است... اگر بنا باشد ما تا این حد سهل انگاری  
بنمائیم ای بسا بسیاری از مواد و اصول اساسی، قانونی که با عزت

ایران، پرچم ایران، حاکمیت ایران مرتبط است متزلزل می شود. قلمرو قضائی ایران محدوده ای است دربین مرزهای ما آن چنان که قلمرو قضائی ملتهای دیگر محدوده ایست درداخل مرزهای خودشان و مستعمراتشان...

آمدیم يك وقتی یکی ازاتباع خارجه یکی ازمستولین خارجه مقیم ایران را زیراتومبیل گرفت. آنها درپناه کی هستند؟ دراین مملکت درپناه قانون هستند. ازچه کسی مطالبه می کند مجرم را؟ ازمن به عنوان مقام قانونی مطالبه می کند. من چه می توانم بگویم به آن سفیری که یکی ازاتباعش، یکی ازمستولینش در مملکت من، درقلمرو قضائی من توهین دیده یا جرمی دیده یا قتلی پیش آمده است. روی چیزی که مسئولیتش به عهده من نیست؟ آیا من به او مجال نداده ام مشکل ترین کاررا که همان پیدا کردن بهانه است به رخ من بکشد و ملت مرا زیر فشار بگذارد و مصائبی به وجود بیاورد؟

و حالا پاسخ یکی ازموافقان لایحه را هم که برای رد اعتراض ناطق، مبنی برتخطی به قانون اساسی به استدلال حکیمانانه ای پرداخته نقل می کنیم: قرا چورلو عضو فراکسیون ایران نوین چنین گفت:

ذیل این لایحه را وزیر جنگ امضاء کرده است. وزیر جنگ مأموری که تحت ریاست مستقیم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام وظیفه می کند. پس این توهم که چنین لایحه ای خدای نخواستہ به حریم قانون اساسی تجاوز بکند صحیح نیست چون بزرگتر ازهمه و بالاتر ازهمه واقعاً شاهنشاه مملکت مراقب اوضاع و اجرای قوانین مملکتی هستند... اعلیحضرت همایون شاهنشاه در نطق افتتاحیه مجلس سنا فرمودند مقدرات مملکت ما در داخل و به اراده خودمان تعیین می شود. وقتی شاه مملکت می گوید مقدرات خودمان را خودمان تعیین می کنیم، توهم این که لایحه ای به مجلس بیاید و این لایحه اختیار مارا به دست خارجیها بسپارد این

خبط و خطاست.

روزنامه قیام ایران می افزاید: این که در نشریه ای مرقوم داشته اند لایحه چندین روز در مجلس مورد بحث و مشاجره بود صحیح نیست. جلسه مجلس ساعت نه و پانزده دقیقه روز سه شنبه ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ تشکیل شد و تا ساعت ۵ بعدازظهر با تصویب لایحه پایان یافت.

این که گفته اند جراید هم در اطراف آن بحث می کردند اشتباه است. حالا اصل سیزدهم قانون اساسی که به موجب آن روزنامه ها تمام مذاکرات مجلس را می توانند بدون تحریف و تغییر به چاپ برسانند، جای خود. (زهتاب فرد مدیراراده آذربایجان) اجازه نیافته بود که در روزنامه اش در این باره چیزی بنویسد. لایحه با ۷۴ رأی موافق در مقابل ۶۱ رأی مخالف یعنی با تفاوت ۱۳ رأی تصویب شد.

\* \* \*

در کتاب (عقاب و شیر - تراژدی روابط ایران و آمریکا) که توسط جیمزبیل استاد دانشگاه آمریکا و ویلیام اندرمری کارشناس مسائل خاورمیانه انتشار یافته درباره کاپیتولاسیون چنین نوشته شده است: در مارس ۱۹۶۲ سفارت آمریکا در تهران از دولت ایران خواست تا کارمندان ارتش آمریکا از امتیازات و مصونیت های ویژه «اعضای اداری و کادر فنی» - که در تبصره آخرین ماده «کنوانسیون وین» مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ آمده و به روابط و مصونیت های دیپلماتیک مربوط می شود برخوردار شوند. سفارت آمریکا، با طرح این پیشنهاد که به منظور ایجاد هماهنگی و سهولت در اداره امور، اصل مزبور تمامی افراد ارتشی و غیر ارتشی وزارت دفاع آمریکا و وابستگان و خدمه آنان را که با اجازه دولت شاهنشاهی ایران، در این کشور اقامت دارند شامل گردد، ابعاد این خواست خود را گسترش داد.

وزارت خارجه ایران در پی مراجعات مکرر دولت آمریکا يك

سال بعد پاسخ داد که در خواست مزبور در دست مطالعه و بررسی است. مقامات ایرانی، با توجه به انفجاری که این اقدام در پی می آورد، می کوشیدند تا پاسخ به این درخواست را به تعویق اندازند. دولت ایران پس از یک سال وقت گذرانی، در ۱۷ نوامبر ۱۹۶۳ طی یادداشت دیپلماتیک مفصلی، پاسخ خود را تسلیم آمریکا کرد. در این یادداشت، مقامات ایرانی توضیح داده بودند که باید این موضوع به صورت لایحه ای به مجلسین داده شود و بر مجلسین ایران است که این لایحه که به موجب آن باید در مورد مستشاران نظامی آمریکائی در ایران و امتیازات مصونیت ها و معافیت های آنان مطابق ماده مربوط به «به کارمندان اداری و فنی» ذکر شده در پیمان ۱۹۶۱ وین رفتار شود، رأی مثبت یا منفی دهند. یک ماه بعد سفارت آمریکا رضایت خود را به این امر اعلام کرد، اما یادآور شد که مأموران نظامی آمریکا باید «آن گروه افراد ارتش آمریکا، یا کارمندان غیر ارتشی وزارت دفاع، که همراه با خانواده و خدمتکاران شان و براساس قراردادها و توافق های نظامی بین دو دولت، در ایران اقامت دارند،» تلقی شوند.

دولت ایران بار دیگر به وقت گذرانی روی آورد.

در ۱۳ اکتبر ۱۹۶۴ بنا بر قانونی که از مجلس شورای ملی ایران گذشت، کلیه افراد ارتش آمریکا و وابستگان آنان که در ایران اقامت داشتند، در برابر قوانین ایران از مصونیت کامل دیپلماتیک برخوردار شدند. به این ترتیب، در صورتی که مستشاران نظامی آمریکائی یا بستگان شان در ایران جرمی مرتکب می شدند، دادگاه های ایران حق بازخواست و محاکمه آنان را نداشتند. وزارت دفاع آمریکا برای آن که چنین قراردادی را به ایران تحمیل کند تلاش فراوان کرده بود. اما واداشتن دولت ایران به قبول سیاستی که آشکارا ناقض حاکمیت ملی است کار دشواری بود. شاه و مشاورانش در وزارت امور خارجه که می دانستند قبول چنین سیاستی با اعتراض شدید و گسترده در داخل ایران روبرو خواهد

شد، در صدد نرم کردن آمریکا برآمدند، با این همه فشار آمریکا ادامه داشت و سرانجام مقامات ایرانی با اکراه به قانونی که در آمریکا به آن «قرارداد نیروهای مسلح» می گفتند و در ایران به قرارداد «کاپیتولاسیون» معروف بود، تن دادند. حتی نمایندگان سر به راه مجلس دست نشانده پهلوی نیز به دشواری به این لایحه رأی دادند. تعدادی از نمایندگان نیز آن روز عمداً از مجلس غیبت کرده بودند. این اقدام با واکنش فوری مردم ایران روبرو شد و ملی گرایان ایرانی از هر دسته و گروهی که بودند نفرت خود را علیه این قرارداد نشان دادند.

این تنفر هنگامی گسترده تر و عمیق تر شد که دوازده روز پس از تصویب لایحه کاپیتولاسیون مجلس با درخواست وام ۵۰۰ میلیون دلاری ایران از بانک های خصوصی آمریکا و به ضمانت دولت آمریکا موافقت کرد. این وام می بایست به مصرف خرید مدرن ترین انواع تجهیزات نظامی امریکایی می رسید. برای ایرانیان آشکار بود که این وام پاداشی است که آمریکا در ازای تصویب قانون جدید کاپیتولاسیون به دولت ایران می پردازد. در واقع طرح «قرارداد وضعیت نیروهای مسلح آمریکائی» در اوایل دهه ۱۹۵۰ و برای نیروهای امریکایی مستقر در کشور های عضو ناتو تهیه شده بود.

به موجب این «قراردادها» اقدامات قضایی در مورد نیروهای نظامی آمریکائی ناتو، بایستی با دخالت دو جانبه دولت آمریکا و کشور مورد نظر عضو ناتو انجام می گرفت. بدین ترتیب که اگر دولت آمریکا از انجام اقدامات قضایی سرباز زند، کشوری که جرم در آن صورت گرفته خود به انجام آن مبادرت ورزد. اما شکل قرارداد بین ایران و آمریکا به گونه ای دیگر بود. برخلاف قراردادهای منعقد شده بین آمریکا و ناتو، که شامل حال تعداد زیادی از مأموران دولت آمریکا در خارج از آمریکا می گردید، در قرارداد مربوط به ایران تنها آمریکا بود که از حق انحصاری رسیدگی به

جرایم تمامی مأموران خود در ایران، برای همیشه برخوردار شده بود. به موجب این قرارداد خواه این جرایم از سوی دولت آمریکا مورد رسیدگی قرار می گرفت یا نمی گرفت، در هر حال دولت ایران حق هیچگونه اقدام قانونی در برابر جرایم آمریکائیان ساکن ایران نداشت.

مسأله مصونیت و دخالت های خارجی در ایران، برای ایرانیان که کشور خود را قربانی کاپیتولاسیون روسیه و انگلستان در سال های بین ۱۸۲۸ تا ۱۹۲۸ می دانستند، از دیرباز مسئله ای حساس بود. چنانکه یکی از متخصصان ایران در سال ۱۹۶۶ در تهران به من گفت: آیا شما آمریکائی ها به همین دلیل علیه انگلیسی ها نجنبیدید؟ مگر نه آن که سربازان سرخپوش انگلیسی از قبول قوانین محلی سرباز می زدند و هر چه می خواستند در مستعمرات می کردند؟ حال چرا شما آمریکائی ها می خواهید که خود پا بر قوانین ایران بگذارید؟ با توجه به حساسیت این مسئله مسئولان وزارت خارجه آمریکا کوشیدند تا وزارت دفاع را بر آن دارند تا در اجرای خواست هایش نرمش بیشتری نشان دهد، اما به خاطر فشارهایی که از سوی کنگره اعمال می شد و نیز به خاطر تصمیم قاطع کاخ سفید در اجرای این سیاست، موفقیتی به دست نیاوردند.

\*\*\*

تصویب لایحه معروف به (کاپیتولاسیون) خیلی به ضرر شاه و دولت منصور و حتی خود دولت آمریکا تمام شد. به نحوی که - «تی. کایلریانگ» استاد دانشگاه پرینستون آمریکا، که خود شاهد عینی بالا گرفتن موج ضد آمریکائی در ایران به مناسبت قرارداد کاپیتولاسیون بوده مقاله مستدلی در این باره، در آوریل ۱۹۶۵ به دانشگاه هاروارد تسلیم کرد. در این مقاله آمده است: عمق و دامنهء نفرت شدید مردم ایران از آمریکا برای کسی که چند هفته پس از تصویب این قرارداد وارد ایران می شود، سخت نگران کننده است.

یانگ، در اوایل سال ۱۹۶۹ به دانشجویان خود در پرینستون گفت: «کاپیتولاسیون اشتباه فاجعه آسانی علیه منافع آمریکا درایران بوده است و اصرار برانجام دادن آن يك عمل ناشیانه و نشانه كوری امپریالیسم هار است.» \* \* \*

به هرحال قانون مصونیت و معافیت مستشاران نظامی آمریکا پس از آن همه سروصدا و اعتراض بالاخره در تاریخ ۲۳/۲/۱۳۵۸ پس از سقوط رژیم از طرف شورای انقلاب لغو شد به این صورت: ماده واحده - قانون مصوب ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ راجع به استفاده مستشاران نظامی آمریکا درایران از مصونیت های خاص و معافیت قرارداد وین لغو می گردد. نخست وزیر - وزیر دادگستری شورای انقلاب با تصویب این متن ماده واحده به این امر خاتمه داد.

هویدا هم در دادگاه اسلامی در این باره چنین گفت: من موقع طرح لایحه در مجلس چون وزیرداری بودم در کنفرانس اوپک در خارج از کشور به سر می بردم. بنده هم معتقدم اگر می خواستند به مستشاران مصونیت بدهند آنها را عضو سفارت می کردند که به طور دیپلماتیک مصونیت داشته باشند که قلب عده ای جریحه دار نگردد. اگرچه بالایحه مخالف بودم ولی چون عضویت دولت را داشتم باید مسئولیت را قبول کنم.



## تبعید خمینی (ازایران)

با این که حسنعلی منصور در اوایل زمامداری خود سعی داشت با روحانیون حسن رابطه داشته باشد و از وجود افرادی نظیر دکتر جواد صدر و نصیر عصار که با روحانیون روابطی داشتند استفاده کند ولی نطق های تند خمینی علیه اقدامات دولت منصور مخصوصاً درباره تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی موجب شد که تصمیم به تبعید خمینی از ایران گرفته شود.



به همین جهت روزنامه های آن روز تهران چنین نوشتند:  
(طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی چون رویه آقای  
خمینی و تحریکات مشارالیه برعلیه منافع ملت ایران و امنیت و  
استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شده لذا در تاریخ ۱۳  
آبان ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.)

\*\*\*

ماهنامه روزگارانو مطلب زیر را از کتاب (حاشیه ای بر تاریخ)  
چنین نقل کرده است:

در آبان ماه ۴۳ در یکی از میهمانیهای شبانه کاخ سعدآباد  
منصور مدتی باشاه صحبت می کند. شاه فردوست را می خواهد و  
می گوید (حسین ببین نخست وزیر چه می گوید) منصور به فردوست  
می گوید فردا صبح خمینی باید از ایران تبعید گردد. فردوست چون  
مایل به این کار نبود می گوید این قبیل امور با پاکروان است. شاه  
می گوید این دستورها به پاکروان ابلاغ کن. فردوست بلافاصله تلفن  
پاکروان را می گیرد و به اتاق شاه وصل می کند و شاه می گوید  
باید فوراً خمینی از ایران تبعید گردد. روز بعد پاکروان به سرهنگ  
مولوی دستور می دهد و او هم با صدنفر (رنجر) به قم می رود و  
خمینی را با خشونت دستگیر کرده به تهران می آورد. فردوست  
از روش خشونت ناراحت می شود زیرا شاه دستور خشونت نداده بود.  
اول می خواهند او را با اتومبیل به ترکیه ببرند ولی بعداً تصمیم گرفته  
می شود با هواپیمای نظامی آیت الله را به آنکارا ببرند و شاه هم  
می گوید کار صحیحی است.

\*\*\*

نشریات رژیم اسلامی می نویسند: شب ۳۱ آبان ۱۳۴۳  
عده ای کماندو و چترباز مسلح به قم رفته و از بام و دیوار منزل آیت  
الله خمینی بالا رفته و آیت الله با سپردن مهر و امضای خود به رسم  
امانت به بانو خمینی و گفتن این که (شمارا به خدا می سپارم) به  
اتفاق مأمورین از خانه خارج می گردد. از آنجا یکسره با اتومبیل بنز

به فرودگاه مهرآباد رفته و در آنجا سرهنگ مولوی گذرنامه را به ایشان داده و می گوید شما اکنون به ترکیه می روید و به زودی خانواده شما به شما ملحق خواهند شد. آیت الله در هواپیما کنار سرهنگ افضلی می نشیند و سرهنگ افضلی می گوید اگر مایل باشید می توانید تا پایان سفر در کابین هواپیما باشید و مناظر را تماشا کنید. به همین جهت آیت الله تا رسیدن به فرودگاه در کابین هواپیما بود.

به دنبال این اقدام دستوربازداشت مصطفی خمینی هم صادر می گردد و پس از این که ۵۷ روز زندانی بود روز ۸ دی ماه از زندان آزاد می گردد. سرهنگ مولوی از او قول گرفته بود که پس از پایان دیدوبازدید در قم به تهران بیاید و به ترکیه برود. چون روز موعود نیامد سرهنگ بدیع رئیس ساواک قم او را دستگیر کرده به تهران اعزام و با هواپیما به ترکیه فرستاده شد. به دنبال تبعید آیت الله علماء و روحانیون به انتشار اعلامیه هائی پرداخته که در این بین فعالیت آقایان میلانی - شریعتمداری - قمی - گلپایگانی خیلی زیاد بود. آیت الله میلانی طی تلگرافی به روحانیون یادآور شد (با تبعید آیت الله خمینی به ترکیه نسبت به ایشان که از مراجع تقلید هستند و مصونیت قانونی دارند تهمت های ناروا می زنند و بی احترامی می نمایند. اولیای امور باید بدانند ایشان تنها نیستند بلکه لسان ناطق همه مجامع روحانی و مذهبی هستند)

\* \* \*

آیت الله قمی که اکنون شدیدترین مبارزات را با رژیم خمینی دارد و در کهولت عمر جانش در خطر است چنین یادآور شده است. خبر تبعید آیت الله خمینی موجب تأثر می باشد. بسیار جای تأسف است که يك مرجع تقلید را که هدفی جز دفاع از اسلام و قرآن و عظمت کشور ندارد مورد تهمت های ناروا قرار داده با این که مصونیت قانونی دارد مورد هتك احترام قرار می دهند. مگر نمی دانند که ایشان زبان گویای روحانیت و بیان کننده خواسته های

واقعی همه مسلمانان جهان هستند.

آیت الله شریعتمداری که بزرگ ترین حامی و پشتیبان خمینی بود با انتشار اعلامیه ای به (مصونیت روحانیون) اشاره کرده و اقدام دولت و رژیم را تقبیح نمود. شریعتمداری هرگز باور نمی کرد رژیم خمینی که ساخته و پرداخته خود او می باشد چه به روزش می آورد. او را مورد شدیدترین اهانت ها و اتهامات قرار می دهد که تا کنون در تاریخ شیعه سابقه نداشته است.

خمینی که سالیان دراز در سایه (مصونیت مرجع تقلید بودن) توانست خود را به مقام ریاست کشور برساند دستور داد شدیدترین اهانتها را به شریعتمداری بکنند و نشریات رژیم نیز زشت ترین اتهامات را به این مرجع تقلید بزنند و ثابت کنند که يك مرجع بزرگ تقلید مثل شریعتمداری راهم می توان (خلع لباس) کرد یا تهدید به این امر نمود. می توان مرجع تقلید را وادار نمود که به رادیو بیاید و از رئیس مملکت و حاکمان بااشک و زاری و التماس تقاضای بخشش کند.



آیت الله قمی

وقتی آیت الله خمینی از ایران تبعید شد آیت الله شریعتمداری  
و آیت الله قمی به شدت اعتراض کردند و از مقامات مملکتی خواستار  
بازگشت خمینی شدند.

وقتی خمینی به قدرت رسید اقداماتش مورد اعتراض آنها  
قرار گرفت. آیت الله شریعتمداری مورد شدیدترین حملات واقع  
و سرانجام تهدید به (خلع لباس شد). آیت الله قمی در مشهد تحت  
نظر قرار گرفت که هنوز هم این وضع ادامه دارد.

## حزب سازی در ایران

### ونقش احزاب دولتی در کشور

ازبدو مشروطیت که افکار و اندیشه های آزاد منشی در کشورما نشو و نما کرد فکر تأسیس حزب نیز همواره مورد بحث و گفتگو بود ولی هیچگاه يك حزب مهم و اساسی تأسیس نشد. هرچند بار گروهی از دولتمردان و مردان سیاسی دور هم جمع می شدند و نام حزبی را بر روی خود می نهادند ولی پس از چندی این تشکیلات بهم می خورد. تنها حزبی که با اصول حزبی در کشور ما تأسیس گردید حزب توده ایران بود که در جلدنهم به تفصیل درباره آن مطالبی انتشار یافت که این حزب هم با پشتیبانی شوروی ها نضج گرفت و به همان علت هم تشکیلات آن ازهم گسست.

در جلد قبلی کتاب به نام احزاب و جمعیت هائی که در دوران مشروطیت به وجود آمده اشاره شد ولی در روزنامه ها و مطبوعات نام احزاب مزبور زیر دیده شده که برای تکمیل مطالب قبلی انتشار می یابد.

حزب استقلال به رهبری عبدالقدیرآزاد - حزب خلق زیر نظر حائری زاده و دکتر شایگان - مجمع مسلمانان مجاهد به رهبری شمس قنات آبادی و مصطفی کاشانی - حزب زحمتکشان ملت ایران به

رهبری دکتر بقائی با همکاری علی زهری - خلیل ملکی - دکتر سپهبدی - محمدعلی خنجی - حسین ملک که بعد از جدائی از دکتر بقائی، گروهی از آنها به رهبری خلیل ملکی حزب نیروی سوم را تأسیس نموده با دکتر مصدق همکاری کردند. همچنین سازمان نظارت بر آزادی انتخابات و سازمان نگهبانان آزادی از طرف دکتر بقائی تأسیس گردید.

حزب پان ایرانیست که در سال های پس از شهریور ۲۰ تأسیس شد و در دوران حکومت مصدق به دو گروه تقسیم شدند. محسن پزشکیپور - دکتر فضل الله صدر - دکتر محمد رضا عاملی تهرانی و گروهی دیگر به عنوان پان ایرانیست ماندند و داریوش فروهر و چندتن دیگر حزب ملت ایران را تأسیس نمودند که با مصدق همکاری کردند و هنوز هم از طرفداران مصدق می باشند. بعداً دکتر صدر نیز حزب ایرانیان را تشکیل داد.

حزب آریا به رهبری هادی سپهر تشکیل شد که از دو چشم نابینا بود ولی فعالیت شدیدی داشت. حزب سومکا به رهبری دکتر منشی زاده تشکیل گردید و افرادی نظیر داریوش همایون با او همکاری داشتند.

ولی حزب ایران نوین و حزب مردم و حزب رستاخیز نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران داشته اند.

مجله هفتگی ارتباط چاپ لندن درباره وضع دبیران کل احزاب پس از سقوط رژیم چنین می نویسد:

دبیران کل احزاب مستقل، چپ، راست، این روزها چه می کنند؟

در میان احزاب مختلف ایران، دبیران کل حزب توده سرنوشت تلخی داشتند، دو تن از آنان دکتر رادمنش و ایرج اسکندری در غربت مردند و سومی دکتر کیانوری سال های جوانی را در تبعید گذرانید و سر پیری به زندان جمهوری اسلامی افتاده است.

دبیران کل احزاب ایران نوین، مردم و رستاخیز اغلب زنده بوده و بیشتر درخارج به سر می برند.

امیرعباس هویدا تنها دبیرکلی از احزاب می باشد که اعدام شده است. دکترکاسمی دبیر کل حزب ملیون، پروفیسور عدل و محمد فضائلی دبیران کل حزب مردم در تهران به سر می برند. عطاءالله خسروانی و دکتر منوچهر کلالی دبیران کل حزب ایران نوین در فرانسه، دکتر کنی دبیر کل حزب مردم در سوئیس و دکتر جمشیدآموزگار و دکتر محمد باهری دبیران کل حزب رستاخیز در واشنگتن زندگی می کنند. دکتر احمد امامی دبیر کل حزب ملیون و دکتر ناصر عامری دبیرکل حزب مردم قبل از انقلاب در ایران درگذشتند که علت مرگ دکترعامری تصادف اتومبیلش با یک گاو در جاده بندر پهلوی - رشت بود. محسن پزشکیپور دبیرکل حزب پان ایرانیست که بعداز انقلاب به خارج ازکشور آمده بود، سال گذشته بر اثر تنگناهای زندگی و سرخوردگی، به ایران بازگشت. دکترفضل الله صدر دبیرکل حزب ایرانیان نیز که مدتها درلندن زندگی می کرد، اکنون همراه باخانواده اش درکانادا به سر می برد.

درمیان دبیران کل احزاب، دکتر منوچهر کلالی بعداز انقلاب به فعالیت سیاسی پرداخت و مدتها گروه مشروطه خواهان را رهبری می کرد و با رضا پهلوی همکاری نزدیک داشت. دکتر مطفر بقائی دبیر کل حزب زحمتکشان نیز در زندان جمهوری اسلامی به سر برد و پس ازآزادی از زندان درگذشت. خلیل ملکی سال ها قبل از سقوط رژیم باسختی و تنگدستی زندگی را ترك گفت. دکتر منشی زاده نیز درآلمان تدریس می کرد که چندسال قبل فوت کرد.

### حزب دولتی

اولین حزب دولتی که درایران به وجودآمد (حزب دموکرات ایران) بود که قوام السلطنه در هنگام نخست وزیری و زمانی که قدرت کامل را در دست داشت تأسیس نمود.

روز ۲۰ تیرماه ۱۳۲۵ قوام السلطنه در کاخ ییلاقی وزارت امور خارجه تشکیل حزب دموکرات را اعلام داشت.

روزنامه داد در همان موقع چنین نوشت: از ساعت ۵ بعد از ظهر دیروز در کاخ ییلاقی وزارت امور خارجه در حضور نخست وزیر و هیئت دولت و بیش از پانصد نفر از اعضای هیئت موسس حزب دموکرات ایران و شرکت متجاوز از چند صد نفر افراد ورزیده کلاس رهبری و پهلوانان باشگاه بیر که برای عضویت در حزب نام نویسی کرده بودند جلسه عمومی حزب تشکیل و سازمان اصلی به شرح زیر اعلام گردید:

کمیته مرکزی: قوام السلطنه - مظفر فیروز - ابوالحسن صادقی - سردار فاخر حکمت - محمدولی میرزا فرمانفرمایان - ابوالحسن حائری زاده - موسوی زاده - محمود محمود - زین العابدین فروزش - ابوالحسن عمیدی نوری - سیدهاشم وکیل - حسن ارستجانی.

کمیسیون های حزب عبارت اند از:

کمیسیون تشکیلات مرکز: احمد آرامش - محمد درخشان - جواد گنجه ای - خسرو هدایت - حسین مکی - مصطفی فرداد - دکتر هدایتی - کاظم نراقی - موسوی زاده.

کمیسیون تبلیغات مرکز: عبدالرحمن فرامرزی - حسن ارستجانی - محمود محمود - احمد ملکی - فروزش - قهرمان - اریاب زاده - فرهنگ - حمید رضوی - منوچهر قیائی.

کمیسیون بازرسی و انتظامی و محاکمات: دکتر حسین پیرنیا - اسدالله میشری - دکتر افخم حکمت - مهندس انصاری - دکتر نصیری - وزیری - مهندس شریف امامی - اسفندیار بزرگمهر - حائری زاده - عمیدی نوری.

اعضای کمیسیون مالی: غلامحسین فروهر - ابوالقاسم امینی - رضا صفی نیا - مهندس نیر نوری - دکتر محمد شاهکار



- گوهریان - محمد ولی فرمانفرمائیان - احمدآرامش.  
 رسول مهربان می نویسد: حضور فعالانه افرادی نظیر ملک الشعراء بهار - عبدالرحمن فرامرزی - محمود محمود - حائری زاده - دکتر پیرنیا - دکتر مهدی بهار - عباس شاهنده - محمد فرهمند - احمد ملکی - مهندس شریف امامی - دکتر شاهکار - شمس الدین امیرعلاتی - دکتر شایگان - مهندس رضوی - اسدالله مبشری و گروه کثیری از تکنوکرات های جوان و خائزاده های تحصیل کرده در حزب دموکرات ایران و تأیید قابل توجهی از علمای درباری و تعهدات قوام درباره آزادی اجتماعات و احزاب و اصلاحات اجتماعی حیثیتی کاذب و مسحور کننده برای حزب دموکرات ایران به وجود آورد که هیچ مدعی خدمتگذاری نمی توانست با آن مخالفت کند. بنا براین احزاب موتلفه به ویژه حزب توده ایران با تصرف چند وزارتخانه شروع به همکاری با دولت نمودند. اما همین همکاری ۷۵ روزه سه وزیر حزب توده با دولت قوام، موجب عکس العمل شدید امپریالیسم شد.

\*\*\*

حزب دموکرات ایران که در سراسر کشور تشکیلات وسیعی داشت سرانجام در انتخابات پیروز شد و قوام السلطنه با استفاده از کلیه امکانات دولتی کرسی های مجلس شورای ملی را به دوستان و نزدیکان خود اختصاص داد تا بتواند سال های دراز در مقام نخست وزیری آن هم نخست وزیری مقتدر به کار ادامه دهد. ولی سرانجام همان مجلس خودساخته رأی عدم اعتماد به قوام داد و (جناب اشرف) را معزول و ناکام به خانه خود فرستاد و حزب دموکرات هم بساط خود را جمع کرد و اسناد و مدارک حزبی هم به دنبال اعلام جرم ها به کاخ دادگستری فرستاده شد.

سال ها از تأسیس حزب دولتی خبری نبود تا این که در زمان نخست وزیری دکتر اقبال که پایه های رژیم سلطنت ازهر حیث محکم شده بود شاه به فکر تأسیس حزب افتاد و حزب (ملیون) از طرف

دکتر اقبال و با رهبری نخست وزیر تشکیل و حزب مردم نیز بارهبری امیراسدالله علم به وجود آمد که در جلد قبلی درباره آن مطالبی انتشار یافت. ولی با تغییر دولتها این دو حزب هم بساطشان جمع شد. حتی امیراسدالله علم وقتی دولت خود را - تشکیل داد با این که عده ای فکر می کردند دولت حزب مردم است ولی علم که نخست وزیری خود را در اثر نزدیکی به شاه به دست آورده بود هیچگونه حقی برای حزب مردم قائل نبود و خود را نخست وزیر غیرحزبی معرفی کرد

### حزب سوسیالیست ایران

بعد از شهریور ۲۰ گاهگاهی احزاب و سازمان هائی تشکیل می شد ولی در کوتاه مدت متلاشی می گردید یا حین تشکیل ازبین می رفت. از جمله تشکیل حزب سوسیالیست ایران بود که رهبری آن را سردار قاجار حکمت رئیس مجلس شورای ملی بر عهده داشت و با انتشار اعلامیه ای چگونگی تأسیس حزب را اعلام نمود که قبل از این که صاحب تشکیلاتی بشود ازبین رفت. روزنامه هدف ارگان حزب سوسیالیست ایران در تاریخ یکشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۲۸ اعلامیه زیر را منتشر ساخت.

#### هموطنان:

وضع ایران بر مردم بصیر و بی غرض این کشور پنهان نیست و همه می دانند که در این کشور باستانی که روزی در پهنه وسیع آن مردمی خوشبخت و مرفه با کمال فراغت خاطر زندگی می کردند و از نظر آسایش مادی که داشتند در پیش راه جهانیان چراغ هدایت می گرفتند و مشعل علم و هنر در آن مانند آتش مقدس ایرانیان باستان همواره فروزان بود، امروز مردمی زندگی می کنند که قریب به نه عشر آنها از آنچه در دنیای متمدن برای افراد بشر از لوازم عادی و معمولیست برخوردار نیستند. قوانین مملکت یا به طور کامل تدوین نشده و یا از نظر آنکه قاطبهء مردم هنوز رشد فکری نیافته اند

مورد احترام نیست و بدون تبعیض به موقع اجرا گذاشته نمی شود. عدالت اجتماعی که موجب بقا و نیک بختی مردم است مورد توجه نیست و مردم این کشور نمی توانند به اقتضای لیاقت و ابتکارشان از مواهب خدادادی که در این کشور به ودیعت نهاده شده است بهره مند باشند. قسمت عمده ای از اراضی پهناور ایران عملاً به قطعات بسیار بزرگ تقسیم شده و هر قسمت به تملک سرمایه دارانی درآمده است که نه توانائی آن را دارند که از استعداد طبیعی زمین حد اکثر استفاده را ببرند و اراضی را آباد نمایند و نه حاضرند آنچه رادر نتیجه کار و زحمت افراد حاصل می شود به تناسب زحمات و ارزش کار هر کس توزیع و تسهیم نمایند.

متأسفانه فقر و ناپاکی و بیماری و پریشانی بر کشور مسلط است. برای اصلاح این معایب و مبارزه با عواملی که برای فرو ریختن شالوده حیات اجتماعی در کارند تنها راه علاج این است که بین طبقات روشنفکر این کشور و کلیه علاقمندان به بقا و سعادت ایران وحدت فکری و توحید نظر و اراده پدید آید و همه دست به دست هم‌دیگر داده با معاضدت هم و بدون اینکه نیت خیر آنها آلوده به اغراض و مطامع فردی و آنی باشد برای بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی این کشور خدمت کنند و به رفع مفاسد بپردازند. این وحدت ملی که منظور عملی روشنفکران و اصلاح طلبان واقعی ایران است چنان که اوضاع روزگار و تحولات جهانی ثابت کرده است جز با استقرار عدالت اجتماعی صورت پذیر نیست و به دست آوردن این هدف نیز با پیروی روش سوسیالیسم که با اوضاع ایران و سلطنت مشروطه منطبق و با سنن ملی ماسازگار و ملایم گردد ممکن خواهد بود. چنان که باید مالکیت اختصاصی و آزادی فردی تا حدودی که به مصالح اجتماعی مضر نباشد محترم شناخته شود و کلیه دستگاههای تولید به نفع اکثریت جامعه به کار بیفتند و طبقه فقیر کنونی در نتیجه کار به تدریج دارای زندگانی مرفه و مزد بیشتر و صاحب دارایی و پس انداز گشته روی هم رفته خود و خانواده آنها

زندگانی آسوده و سالمی داشته باشد.

برای وصول به آرزوهای فوق، حزب سوسیالیست ایران از یک عده علاقمندان به ترقی و سربلندی ایران وسعادت و رفاه مردم این مرز و بوم تشکیل یافته است تا به کمک ایرانیان پاکدامن و شرافتمند، این مفاسد را از ایران مرتفع سازند و یک جامعه مترقی و مرفه به وجود آورند و اینک هموطنان عزیز را دعوت می کنند که با شرکت در حزب سوسیالیست ایران که هیچ نیتی جز خدمتگذاری به این وطن عزیز شائق تشکیل دهنده آن نبوده در ترقی و تعالی ایران سهمی داشته باشند تا به یاری خداوند متعال زنگ رذایل و تیرگی مفاسد از چهرهء این کشور زدوده گردد و در میان عالم مترقی، مردم این سرزمین هم از عدالت اجتماعی و آزادی و علم و دانش و وسائل بهره مند شوند و سطح زندگی مردم دائماً بالاتر برود و سیر ترقی و تکامل آن به هیچ وجه متوقف نماند.

ما در این نیت به مشیت خداوند متعال و اراده و ایمان تزلزل ناپذیر خود و پشتیبانی افراد صالح ایرانی متکی هستیم و چون نیت ما از مقاصد و اغراض پیراسته است اطمینان داریم که در این مبارزه مقدس پیروز خواهیم بود.

رضا حکمت (سردارفاخر) - دکتر جلال عبده - دکتر عبدالحمید زنگنه - دکتر غلامرضا کیان - دکتر فتح الله جلالی - دکتر لطفعلی صورتگر - دکتر علیقلی اردلان - دکتر محمدعلی هدایتی - دکتر اسدالله آل بویه - دکتر محمود مهران - سیف الله نواب - علی اکبر خسروپور - دکتر ابراهیم چهارازی - دکتر ابراهیم خلیل عالمی - دکتر تقی بهرامی - دکتر علی اصغر پور همایون - دکتر غلامحسین افخم حکمت - دکتر علی جلالی - دکتر خلیل فلسفی - مسعود معاضد - حسین گونیلی - محسن علامیر - دکتر خان بابا بیانی - دکتر محمود کیهان - دکتر موسی عمید - دکتر عیسی سپهبدی - اسفندیاری - دکتر حسین پیرنیا - دکتر فضل الله مشاور - دکتر محمدعلی ملکی - احمد اعظم زنگنه - محمدقلی

قوامی - مهدی معین زاده باقری - دکتر عبدالحسین طبا - سلیمان  
ضیاء ابراهیمی - عسگر صاحب جمع - عبدالله عدل اسفندیاری -  
دکتر رضا سرداری - دکتر احمد دیبا - مهندس احمدآهی - جلال  
الدین کیهان - اکبرسالار بهزادی - مهندس ابوطالب گوهریان -  
عباس نراقی - دکتر مهدی بیانی - دکتر صادق آهی - دکتر  
حسین افشار - دکتر سیداحمدامامی - دکتر رحمت الله امین فر -  
دکتر محمد صدری - دکتر ابوالقاسم رستگار - مهندس محسن  
فروغی - دکتر جهانشاه صالح - دکتر ابوالحسن شیخ - دکتر  
محمد شاهکار - دکتر حسن ستوده - دکتر زین العابدین شیدفر -  
ابوالحسن رضوی شیرازی - عباس اسلامی - دکتر محمود کورس -  
علی بزرگ نیا - جلال الدین عقیلی - حسین نواب یزدی - مهندس  
رضا گریست - علی اصغر اریابی - محمد یزدان فر - مصطفوی -  
مهندس محمد مظفری زنگنه - دکتر فریدون زرین - مهندس عباس  
زاهدی - مهندس نصرت الله دوستدان - مهندس علی اصغر شیمی.



حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا که هنگام خدمت در وزارت امورخارجه باهم دوست شده بودند همه جا در کنار هم قرارداشتند. هردونخست وزیر شدند - با دوخواهر ازدواج کرده باجناق شدند. هردوباتورور و اعدام زندگی را ترك گفتند.

دراین عکس حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا درکنار مرشد خود عبدالله انتظام دیده می شوند که مردی شریف و انسانی وارسته و نیکنام بود.

## از گروه (مترقی) تا حزب ایران نوین

ازروزی که حسنعلی منصور نزدیکی خود را به شاه حس کرد و احتمال می داد که روزی بتواند به مقام نخست وزیری برسد به جمع آوری دوستان و نزدیکان خود و افراد تحصیل کرده ازهرگروه و دسته ای پرداخت تا توانست شالوده (حزب ایران نوین) را بریزد. وقتی هم فرمان نخست وزیری را دریافت کرد کوشش بیشتر داشت تا باتحکیم پایه های حزب ایران نوین سالیان دراز در مقام نخست وزیر باقی بماند.

حسنعلی منصور بدو درمقام نمایندگی مجلس (فراکسیون ششم بهمن) را تأسیس کرد و از همه گروههایی که نقشی در انقلاب سفید داشته و درمجلس نمایندگانی از آنها حضور داشتند دعوت کرد که جزو موسسین گروه باشند. (گروه اصلاحات ارضی - گروه کارگران - گروه تعاونی ها و دیگران)

منصور می خواست بگوید فقط گروه او (پاسدارانقلاب شاه و مردم) هستند و از همین جهت درنطق های خود می گفت این گروه برای پاسداری از اصول انقلابی به وجود آمده که شاهنشاه اساس آن را بنیان نهادند که این امر به سایرگروهها از جمله حزب مردم که خود را شریک در برنامه های انقلاب سفید می دانستند ناگوار آمد. به همین جهت نام فراکسیون (ازششم بهمن) به (ایران نوین) تبدیل شد.

بدواً رهبر فراکسیون در مجلس حسنعلی منصور بود که پس از این که به مقام نخست وزیری رسید محسن خواجه نوری در مقام رهبری فراکسیون قرار گرفت.

### فراکسیون مستقل

---

وقتی منصور در داخل مجلس به گردآوری وکلا می کوشید گروهی از نمایندگان مجلس که نمی خواستند با او همکاری کنند به فکر افتادند که دورهم جمع شده فراکسیونی تأسیس کنند. نویسنده کتاب از آن جمله بودم که اعتقاد داشتم در مقابل آن فراکسیون که جنبه دولتی به خود خواهد گرفت فراکسیونی تأسیس کنیم و نام (مستقل) را پیشنهاد کردم که مورد قبول قرار گرفت و در کوتاه مدت حدود ۶۰ تن از نمایندگان ابراز تمایل به همکاری کردند.

يك روز حسنعلی منصور در مجلس از نگارنده خواست که با او ودولتی که بعداً تشکیل خواهد داد همکاری کنم. به او گفتم علاقه ای به کار دولتی ندارم و می خواهم در مجلس باشم و اکنون نیز با دوستان دیگری که در مجلس داریم فراکسیون مستقل را پایه گذاری کرده ایم. منصور گفت این کار شما نتیجه ای ندارد و مراً از من خواست که از شرکت در فراکسیون مزبور خودداری کنم. گفتم چون پایه گذار آن بوده ام برایم امکان پذیر نیست. چندروز بعد دکتر اقبال گفت حضور اعلیحضرت بودم و فرموده اند به الموتی بگوئید او و گروه روزنامه نگار مجلس وارد هیچیک از دسته های پارلمانی نشوند چون روزنامه نگاران باید آزادی عمل داشته باشند و اگر وارد این گروهها گردند نقش مستقل روزنامه نگاری آنها از بین می رود. موضوع را با دوستان روزنامه نگار نماینده مجلس مطرح کردم، آنها هم تأیید نمودند و به همین جهت از شرکت در فراکسیونهای مجلس صرفنظر کردیم. بعداً منصور به من گفت مراتب را به عرض رساندم و گفتم مصلحت این است که روزنامه نگاران وارد هیچیک از فراکسیون ها نگردند.



پس از چندی فراکسیون حزب مردم به رهبری رامبد تشکیل خود را اعلام داشت و بالنتیجه از اعضای فراکسیون مستقل کاسته شد و تعداد آن از ۶۰ نفر به حدود ۲۰ نفر رسید که نتوانست نقش مهمی در مجلس داشته باشد. فقط هنگام طرح لایحه کاپیتولاسیون اعضای فراکسیون مستقل همه به لایحه رأی کبود دادند.

اما تأسیس حزب دولتی با روی کار آمدن دولت منصور وضع جدی تری به خود گرفت و نخست وزیری که متکی به برنامه های اقتصادی و مالی بود و دوران نخست وزیری اش را طولانی می دانست (گروه مترقی) را که از دوستان نزدیک خود تشکیل داده بود به (حزب ایران نوین) مبدل ساخت و با عنوان این که (پاسدار انقلاب شاه و مردم) می باشد در مجلس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین را تشکیل داد

\* \* \*

از اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا در تهران این مطلب درباره گروه مترقی انتشار یافته است: در سال ۱۹۶۳ شاه اعلام کرد که (گروه مترقی) مورد حمایت او می باشد. اعضای گروه به بحث پیرامون آینده سیاسی ایران پرداختند که در همان سال حزب ایران نوین تأسیس شد. به دستور شاه عطاء الله خسروانی و نصرت الله معینیان به این حزب پیوستند. خسروانی بعدها دبیرکل حزب ایران نوین شد و چندی بعد به علت اختلاف با هویدا کابینه را ترک گفت ولی همچنان مورد اعتماد شاه بود در سال ۱۹۷۴ شاه به طور پنهانی به وی دستور داد که حزب ایران نوین را برای تجدید سازمان مورد بررسی قرار دهد. گزارشی که وی در این زمینه به شاه داد احتمالاً یکی از عوامل انحلال حزب در سال ۱۹۷۵ بود.

سه تن از اعضای کابینه منصور و هویدا از اعضای گروه به حساب نمی آمدند (جمشید آموزگار - مهرداد پهلبد - منصور روحانی). تمام اعضای کابینه تحصیلات دانشگاهی و اکثراً هم در خارج داشته اند. پهلبد و هوشنگ انصاری از موارد استثنائی

بودند.

شاه درانتصاب اعضاء كابينه نقش اساسی ایفامی كند. علت طولانی شدن وزارت بعضی ها دلائلی دارد. پهلبد به خاطر همسری شمس پهلوی - جمشیدآموزگار ازدیرباز موردلطف شاه بود.

\*\*\*

گزارش ۱۱ آوریل ۱۹۷۵ - ۲۲ فروردین ۱۳۵۴ سفارت آمریکا درایران به وزارت امورخارجه آمریکا:

حزب ایران نوین يك حزب سیاسی وسیع به مفهوم غربی نبود و نمی توانست ازچنان وسعتی برخوردارگردد. با این حال نوعی سازمان گسترده بود که به استثناء حزب غیرقانونی توده هرگز در ایران چنین سازمانی وجود نداشته است. اعضاء آن اصولاً برای طی مدارج عالی به آن می پیوستند ولی این حزب عامل گسترش نفوذ و قدرت رهبران خودعلی الخصوص نخست وزیر هویدا بود. حزب ایران نوین با سازمان سراسری اش با بافت های قدرت محلی مرتبط شده بود، در نتیجه تماس با مراکز تجاری، رابطه صمیمانه با سازمان امنیت (به واسطه رابطه نزدیک هویدا با پرویزثابتی) و موفقیت در پرکردن تمام موقعیت های مهم دولتی توسط اعضاء خود قدرتی عجیب برای خود فراهم آورده بود. این حزب در زمینه سیاست خارجی نفوذی نداشت لیکن طی مدت ده سالی که به قدرت رسیده و به عنوان پاسدار انقلاب شاه و مردم عمل کرد با اجراء اهداف وسیع خود توانسته بود به انقلاب هویت بدهد. اکثر افرادی که در سمت های عالی بافت حزب قراردارند موقعیت خودرا مرهون هویدا دانسته چون در مدت نخست وزیری اش پایگاه قدرت بسیار عظیمی را در حزب بنا نهاده است.

می گویندهویدامعتقد است که اونیزفردی واقع گراست که در نتیجه خدمت، موفقیت سیاسی بسیاری به دست آورده و قدرت خود را آن چنان محدود ساخته تا موجبات نارضایتی شاه رافراهم نسازد.



محمد بخارائی، قاتل حسنعلی منصور نخست وزیر

## ترور حسنعلی منصور هنگام ورود به مجلس

در حالی که حسنعلی منصور در اجرای برنامه های خود تلاش می کرد و خود را از هر جهت موفق می دانست و با تحکیم پایه های حزب ایران نوین تصور می کرد دولت او سال ها دوام خواهد داشت و خود را برای شرکت در مراسم جشن ششم بهمن آماده می ساخت روزاول بهمن ماه سال ۱۳۴۳ هنگام پیاده شدن از اتومبیل در مقابل در ورودی مجلس شورای ملی مورد اصابت چند گلوله از طرف محمد بخارائی قرار گرفت.

بخارائی عضو فدائیان اسلام بود که قبلاً هم اعضای دیگر گروه، رزم‌آرا و هژیر نخست وزیران قبلی را ترور کرده و با این که رهبران فدائیان اسلام از جمله نواب صفوی اعدام شده بودند ولی اقدامات تروریستی آنها ادامه داشت.

وقتی منصور ترور شد نویسنده کتاب در جلسه علنی مجلس شرکت داشتم که برای لحظه ای از تالار خارج شدم. یکی از کارکنان مجلس به من گفت نخست وزیر را جلوی مجلس ترور کردند. به سرعت خود را به تالار جلسه علنی رسانیده به مهندس ریاضی گفتم چنین وضعی پیش آمده و بهتر است جلسه را به عنوان تنفس تعطیل کنید. رئیس مجلس هم که خیلی ناراحت شده بود ناگهان زنگ جلسه را به صدا در آورد و (گفت با اجازه همکاران محترم چند لحظه تنفس داده می شود). وقتی جلسه ختم شد متفقاً به کنار در ورودی مجلس رفتیم معلوم شد هنگامی که نخست وزیر از اتومبیل خود پیاده شده و قصد داشت به سوی مجلس بیاید مورد اصابت گلوله قرار گرفته که به زمین می افتد و ضارب قصد فرار داشته توسط راننده دکتر بقائی یزدی نماینده مجلس که در آنجا حضور داشته دستگیری گردد. منصور با عجله به بیمارستان پارس برده می شود.

وقتی جلسه مجلس تعطیل شد و همه و کلا به سرسرا آمدند این طور صحبت شد که خوب نیست جلسه را تعطیل کرده و مجدداً تشکیل ندهیم و این نشانه ترس و کلا خواهد بود بهتر است مجدداً جلسه تشکیل شود. به نخست وزیری تلفن کردیم و از دکتر یگانه خواستیم که فوراً به مجلس بیاید و همان لایحه ای را که نخست وزیر می خواست به مجلس بدهد تقدیم کند. از قرار معلوم لایحه هم مربوط به نفت و روابط کنسرسیوم بود که وقتی لایحه تقدیم شد نگارنده و چندتن دیگر از نمایندگان به صحبت پرداخته و یادآور شدیم که از خبر ترور منصور همه ناراحت هستند ولی تروریست ها باید بدانند که با این قبیل اقدامات کارهای مملکت دچار وقفه نمی شود و چرخ انقلاب سفید از حرکت نمی ایستد. با ترور منصور که امیدواریم

حالش بهبود یابد همکارانش به کار ادامه می دهند و اگر هم خدای نخواستہ سلامت خود را باز نیابد صدها منصور دیگر هستند که می توانند در گردش چرخ های مملکت به تلاش و اقدام مشغول گردند. نمایندگان از موافق و مخالف هم آهنگ با یکدیگر حادثه ترور را محکوم نموده و دولت هم لوایح خود را تقدیم داشت. سپس اعلامیه دولت در ساعت ۲ بعد از ظهر به این شرح از رادیو پخش گردید:

ساعت ۱۰ صبح امروز در موقعی که جناب آقای نخست وزیر در مقابل در ورودی مجلس شورای ملی از اتومبیل پیاده می شدند مورد سوء قصد جوانی که طبق اوراق محتوی جیب او (محمد بخارائی) نام دارد قرار گرفتند. ضارب بلافاصله دستگیر و آقای نخست وزیر به بیمارستان پارس منتقل و طبق اظهار پزشکان معالج حال آقای نخست وزیر رضایت بخش است. \* \* \*

وقتی جلسه علنی ختم شد همراه رئیس مجلس عازم بیمارستان پارس شدیم. رئیس مجلس جریان را از دکتر شاهقلی رئیس بیمارستان پرسید که او وضع را وخیم دانست. دکتر محمود ضیائی رئیس کمیسیون خارجه مجلس هم می گفت تصور نمی کنم از این واقعه منصور جان سالم بدر ببرد. منصور به سرعت مورد عمل جراحی قرار گرفت و چند پزشک جراح هم از خارج خواسته شد که با عجله به تهران آمدند و گفته شد پزشک فرانسوی گفته است عمل جراحی غلط بوده و در حقیقت منصور دو دفعه ترور شد یکی جلوی مجلس و دیگری هنگام عمل جراحی که کار صحیحی نبوده است. در همانجا گفته شد که از طرف اعلیحضرت به امیرعباس هویدا یار دیرین حسنعلی منصور دستور داده شده که فعلاً سرپرستی کابینه را به عهده بگیرد که همه توجه یافتند نخست وزیر بعدی هویدا خواهد بود

\* \* \*

مسعود بهنود می نویسد: پس از ترور حسنعلی منصور از جمله موفقیت های ساواک کشف هیئت های موتلفه و حزب ملل اسلامی

بود. هیئت های موتلفه جمعیت های اسلامی پس از حادثه ۱۵ خرداد در ارتباط با خمینی توسط گروهی از یاران نواب صفوی و پیروان کاشانی که در غیاب آن دو خمینی را رهبر می شناختند تشکیل شده بود. در کمیته مرکزی آنها جمعاً ۱۲ نفر شرکت داشتند که عبارت بودند از: عراقی - عسگر اولادی - بخارائی - صادق امانی - نیک نژاد - هرندی و چند تن دیگر. در شورای روحانی مطهری - بهشتی - انواری - مولائی و عده ای دیگر بودند که آن ها هم خمینی را رهبر می شناختند. با تبعید خمینی فتوای قتل منصور از آیت الله میلانی گرفته شد. پس از ترور منصور اعضای جمعیت دستگیر و بخارائی - هرندی - نیک نژاد - امانی اعدام و بقیه به حبس محکوم شدند. حزب ملل اسلامی ۶ ماه بعد کشف شد و رهبران آن حجتی کرمانی و محمدکاظم بجنوردی به دام افتادند که دادستان نظامی برای ۸ تن از اعضای آن تقاضای اعدام و برای ۲۸ نفر دیگر نیز تقاضای حبس کرد.

درکنار این عده گروه شریعتی قرار داشت که با دکتر کاظم سامی و حبیب الله پیمان همکاری داشتند که دستگیر شدند. در کنار آنها گروه مجاهدین خلق قرار گرفتند که سرپرستی آن را طالقانی برعهده داشت.

درطبقه دوم بیمارستان پارس که متعلق به چندتن از اعضای گروه مترقی بود جسد حسنعلی منصور در اتاقی نگهداری می شد. دکتر شاهقلی و دیگران چنان رفتار می کردند که همه حتی پرستاران و کارکنان بیمارستان باور کنند که نخست وزیر دوران سازندگی هنوز نمرده است. وزیران کابینه و اعضای رهبری حزب ایران نوین با چهره های بهت زده در راهروهای بیمارستان مشغول گفتگو باهم بودند و نگران که مبادا با این قتل حکومت از دست (گروه مترقی) خارج گردد. در این جریان شاه با خواهرش اشرف که تنها مشاور او بود تصمیم گرفت که هویدا را به کفالت نخست وزیری برگزیند. علم دکتر عالیخانی را مناسب می دانست، اشرف با اطلاع

از نظر آمریکائیانها جمشیدآموزگار را، بسیاری نیز اردشیر زاهدی را بهترین انتخاب می دانستند. آن هر سه بیش از هویدا برای شاه آشنا بودند و بیشتر از او امتحان وفاداری داده بودند اما در هویدا چیزی بود که شاه را خوش آمد.

فرزند عین الملک که همچون پدرش دیپلمات حرفه ای شده بود، از کودکی بیرون از ایران زندگی کرده بود. در جوانی به شاخه ای ازحزب توده در بیروت پیوست. در تهران پس از طی دوران نظام بادرجه افسری شاگرد اول شده و از دست شاه مدال گرفته بود. وقتی انتظام رئیس شرکت نفت شد هویدا را ازوزارت خارجه به شرکت نفت آورد و تامقام قائم مقامی رئیس شرکت نفت ترقی کرد. هویدا از نوجوانی با حسنعلی منصور دوست گرمابه و گلستان بود. آنها دو خواهر را دوست داشتند (لیلا و فریده امامی دختران نظام الدین امامی - نوه های دختری وثوق الدوله) که منصور با فریده ازدواج کرد و هویدا بالیلا زندگی روشنفکرانه ای داشت. منصور و هویدا در دوران جنگ دوم جهانی اتهام قاچاق ارز در اروپا پیدا کردند.

وقتی منصور ازبین رفت شاه دیده بود که هویدا دیپلمات مردم داری است که با دانستن پنج زبان خارجی میتواند تمام گروهها را راضی نگه دارد. برای دورانی که شاه می خواست تمام سرنخ های حکومت را در دست داشته باشد هویدا بهترین مجری بود. او در عین حال می توانست ویتیرینی هنرمندانه و دنیا پسندانه برای رژیم باشد که در شباهت کامل دیکتاتوری نظامی عمل می کرد. با این همه نه شاه و نه هیچ کس دیگر به دولتی که هویدا در رأس آن باشد عمری بیش ازچند ماه نمی دادند.

از اولین مشکلات هویدا آرام کردن فریده منصور بود که بایادآوری سخنان شب قبل شوهرش اصرار داشت که شاه درماجرا دستی داشته است زیرا شب قبل منصور کلافه ازدربار برگشته بود و در خلوت به همسرش گفته بود که شاه مغرور حاضر به قبول هیچ نظامی و ترتیبی نیست. منصور به پیروی ازآمریکائیان معتقد بود

که اختصاص در صد زیادی از درآمدهای ارزی کشور برای خرید اسلحه با عقب افتادن برنامه های عمرانی مدام بردهی های خارجی می افزاید و منصور می خواست با به دست آوردن یکصد میلیون دلار از محل مناقصه های نفتی بودجه ای متوازن به مجلس تقدیم دارد اما شاه پیشاپیش برای آن در آمد ها سفارش اسلحه داده بود. به هرحال هویدا کوشید که فریده منصور به خارج برود. هویدا در هیچ مورد باشاه دچار اختلاف نمی شد. عبدالله انتظام از سال ها پیش تفاوت این دو دوست را کشف کرده بود زیرا هویدا را برای خود نگه داشت و منصور را به نخست وزیری فرستاد.

وجود هویدا برای شاه چنان آرامش دهنده بود که می توانست برای اسکی به سن موریتس برود. هویدا در غیاب شاه چنان دولت را راه برد که هیچ چیز نا خوشایندی روزهای خوش شاه را در قصر زمستانی اش درسن موریتس بهم نمی زد.

روای رهبری نظامی شاه در منطقه و افزایش تجهیزات نظامی يك بار کندی را برآشفتم و برایش پیام فرستاد که (با تانک و توپ و هواپیما نمی توان جلوی مردم فقیر را گرفت). کندی نگران تکرار داستان کوبا بود که هفتاد ریشو هر کدام با يك مسلسل حکومت را با داشتن ارتش مجهز سرنگون کردند زیرا مردم فقیر به خشم آمده را پشت سر داشتند.

\*\*\*

هویدا نخست وزیر در جلسه دهم فروردین ماه ۱۳۴۴ در مجلس چنین گفت: محمد بخارانی - مرتضی نیک نژاد - رضا صفار هرندي عاملین اجرای توطئه و هاشم و صادق امانی و مهدی عراقی محرکین توطئه هستند. در تحقیقاتی که از آنها به عمل آمده اعتراف کرده اند که قصد داشتند پس از قتل منصور عده ای دیگر را هم نیز مورد سوء قصد قرار دهند و به همین جهت دست به تهیه اسلحه زده بودند. در بازجویی از متهمین معلوم شد که محمد بخارانی با راهنمایی سه تن محرك توطئه به حمید ایپکچی سفارش



۴. عدد نارنجك دستى داده بود. آن نارنجك ها قبل از آماده شدن باقتل منصور كشف و علاوه براسلحه و نارنجك توطئه كنندگان به تهيه اسلحه خصوصى پرداخته كه قوه تخريبي فراوانى دارد. نقشه وسيعى كه توسط محرकिन تهيه شده بودشامل چند مرحله بود و هركدام از متهمين وظيفه خاصى داشتند. در چمدان منزل يكى از آشنايان هاشم و صادق امانى كه درشكاف ديوارى پنهان شده بود ۸ قبضه اسلحه و مقدارى نوار فشنگ و قالب نارنجك به دست آمد. تعدادى نامه خارجى كشف شد كه قبل از ارسال ضبط گرديد.

\* \* \*

محاكمه متهمين در دادرسى ارتش آغاز و دادگاه عادى شماره ۳ به رياست سرهنگ احمد بهرون و دادستانى سرهنگ مير حسين عاطفى تشكيل گرديد. بخارائى صريحاً گفت منصور را با دو تير به قتل رسانيده و روى اسلحه خود هم شعار نوشته است. هرندى و نيك نژاد و صادق امانى هم شركت خودرا در اين جريان مورد تايبيد قراردادند. روز دهم خرداد ۱۳۴۴ حكم دادگاه صادر و بخارائى و هرندى و نيك نژاد و صادق امانى محكوم به اعدام ولى مهدى عراقى و هاشم امانى و حبيب الله عسگراولادى و عباسى مدرسى فرد و ابوالفضل حيدرى و محمدتقى كلافچى به حبس ابد با اعمال شاقه و محى الدين انوارى به ۱۵ سال و حميد ايبكچى به ۵ سال زندان محكوم شدند. همكارى انوارى و هاشمى رفسنجانى با گروه مزبور ثابت شده بود ولى دربار هاشمى رفسنجانى مدركى به دست نيامد. دردادگاه روشن شد كه اسلحه بخارائى متعلق به نواب صفوى بوده كه روى آن چنين حك شده بود (حكومت اسلامى بايد ايجاد گردد).

\* \* \*

نشریات جمهوری اسلامی چنین می نویسند: پس از دستگیری امام تظاهرات در مساجد و نطق هادرباره بازداشت ایشان شدت یافت و همه خواستار آزادی او بودند. عده ای از روحانیون

بازداشت و به زندان و تبعید افتادند. عده ای از زیازاریان در تظاهرات مسجدشاه دستگیر و به زندان شهربانی فرستاده شدند که سرهنگ طاهری رئیس پلیس تهران به زندان رفت و به آنها چنین گفت: (شما خیال می کنید که با این بچه بازیها می توانید در مقابل نیروی مقتدر پلیس مقاومت کنید. مسخره بازی در آورده اید. این آخوندهای مفتخور را با لباس مبدل به مسجد می آورید و پای منبر عمامه به سرشان می گذارید و به منبر می فرستید. شما خیال کردید ما نمی توانیم به این مسخره بازی خاتمه بدهیم. حال دستور می دهم که یکایک شما را به گاری ببندند و امواتان را مصادره کنند و زندگی تان را به آتش می کشم، بلائی بسرتان می آورم که دیگر هوس مخالفت و آشوبگری را نکنید.) از قرار معلوم و عاظ با لباسی مبدل وارد مساجد شده و در پای منبر به آنها لباس روحانیت می پوشانیدند و پس از پایان وعظ با تغییر لباس از مساجد خارج می شدند که شناخته نشوند.

این جریانات در دولت منصور موجب شد که روحانیون و مخالفین دولت که می خواستند از منبر و مساجد علیه دولت استفاده کنند به شدت سرکوب شوند.

\* \* \*

نشریات رژیم اسلامی می نویسند: از سال ۱۳۴۲ گروهی از روحانیون به دستور آیت الله خمینی یک شبکه ترور تشکیل داده اند. تعدادی روحانی از قبیل مطهری - بهشتی - محی الدین انواری در آن شرکت داشتند. رهبری گروه را شخص خمینی برعهده داشت که ترور اسدالله علم نخست وزیر وقت جزو برنامه آنها بود که با برکناری از نخست وزیر و مشکلاتی که وجود داشت از دستور خارج گردید ولی حکم اعدام حسنعلی منصور توسط بهشتی و مطهری صادر و جهت اجرا به صادق امانی و افرادی که تحت نظر او بودند ابلاغ گردید.

آیت الله حکیم از نجف تلگرافی به شرح زیر به آقای حاج

میرزا احمدآشتیانی مخابره نمود: (خبر صدور اعدانامه دادستانی درباره حکم اعدام شیخ انواری و دیگر متهمین شدیداً ما را متأثر کرد. انتظار داریم به مسئولین امر اخطار شدید ما را ابلاغ نموده از طرف ما آنان را به عواقب وخیم و سرانجام ناگوار این کار برحذر دارید)

آیت الله سیدعبدالله شیرازی درباره استفتای مدرسین حوزه قم اظهار نظری کرده که قسمتی از آن منتشر می گردد:

استفتاء - پس از حادثه قتل منصور که استقلال مملکت را به خطر انداخت و جامعه روحانیت راستون پنجم بیگانگان نامید و آیت الله خمینی را تبعید کرد و دولت هویدا بالغ بر صد نفر از روحانیون و مردم مسلمان را زندانی و برای ۱۳ نفر به اتهام قتل تقاضای اعدام نموده است که ۴ نفر به اعدام و بقیه به حبس های طولانی محکوم شده اند با توجه به این که حسنعلی منصور در حال مبارزه با اسلام و ضد استقلال مملکت بوده و با توجه به این که بازداشت شدگان ازبهترین افراد سرشناس روحانیت و بازار تهران اند و درصورت صحت اتهام عمل متهمین از روح دینی و احساسات مذهبی بوده بیان فرمائید که آیا رأی دادگاه با موازین شرعی تطبیق دارد یا خیر؟ و آیا اعدام یا حبس این عده جایز است یا نه؟

جواب - چنانچه می دانید حکومت ایران در دوساله اخیر آن چنان زیانه ظلم و استبدادش بالا گرفته و به منظور بقاء خود و انجام اوامر و دوستی نصاری و یهود از هیچگونه عمل خلاف انسانیت و دین فروگذاری نکرده و نصایح این جانب و سایر مراجع تقلید اثری جز مزید شرارت نداشت. پس از فاجعه فیضیه قم و حبس و تضییق علماء و بزرگان ملت و با تصویب لایحه مصونیت اتباع آمریکا به دستور شاه، مملکت مستقل چند هزارساله را تحت استعمار قرار داده و آیت الله خمینی را به جرم نصیحت به خارج تبعید نموده، درحالی که مراجع تقلید به نص قانون مصونیت دارند. البته به مقتضای علاقه به دیانت و ناموس و آب و خاک چنانچه حوادثی از قبیل قتل

منصور و مانند آن پیش آید جای هیچگونه تعجبی نیست و به طور مسلم حکم دادگاه در این باره نسبت به اعدام و حبس از نظر شرعی هیچگونه ارزشی ندارد و نمی توان آن را مفسد خواند. بلکه مفسد واقعی (دستگاه جبار حکومت است که خود مسبب این حوادث می شود.)

ولی دادگاه تجدیدنظر در روز ۱۰ خرداد ۴۴ حکم اعدام ۴ نفر و حبس طولانی بقیه متهمین را تأیید نمود و به همین جهت عده ای در منزل سه تن از روحانیون طراز اول قم متحصن شده به تبعید خمینی و حکم دادگاه نظامی معترض بودند. در سومین روز اعتصاب سرهنگ پرتو رئیس شهربانی قم و سرهنگ بدیع رئیس ساواک با سه تن از علمای مزبور ملاقات و یادآور شدند که اگر متحصنین خارج نشوند آنها دست به اقدام دیگری خواهند زد. در منزل یکی از آنان سخنان تندی بین سرهنگ بدیع و روحانیون رد و بدل شد. سرهنگ بدیع گفت من نمی دانم شما به عمق کاری که دست زده اید می دانید چه جرم سنگینی دارد. این کار برای شما ها گران تمام خواهد شد. شما از افرادی که با اسلحه نخست وزیر مملکت را کشته و درد دادگاه اعتراف کرده اند که می خواستند شخص اول مملکت را به قتل برسانند و رژیم سلطنت را تغییر بدهند جانبداری می کنید و مسلماً بزه شما ناچیز نخواهد بود. بالاخره اعتصاب بدون اخذ نتیجه پایان یافت و سحرگاه روز ۲۷ خرداد ۴۴ بخارانی - صادق امانی - هرندی - نیک نژاد اعدام شدند.

آیت الله قسمی ضمن ابراز انزجار چنین اعلام داشت: دستگاهی که به نص صریح قانون اساسی باید حامی اسلام باشد به خود اجازه داده در مقابل مردم مسلمان صف آرائی نموده و کمال تضییق و فشار و خفقان را به وجود آورده و اخیراً به اعدام چندتن از مسلمان های غیور و مبارز و محکوم ساختن عده ای به حبس های طولانی قلب حضرت ولی عصر را جریحه دار نموده است. با این که مراجع و رهبران مذهبی نفرت خود را از این عمل ابراز نموده و تذکر

داده اند که رأی صادره برخلاف شرع انور است. البته اولیای امور انتظار جزا و پاداش خود را داشته باشند. اکنون هم ما همه طبقات را به وظیفه دینی آنان توجه داده و از آنان می‌خواهیم که در برابر تجاوز به حریم اسلام و قرآن و قانون اساسی و تسلط بیگانه و عمال صهیونیسم بایستند زیرا یکی از مراجع بزرگ را تبعید و عده ای را به زندان کشیده اند. علما و فضلا و دانشمندان و صدها افراد دیگر متدین و رشید ساکت ننشسته به وظایف دینی خود عمل می‌نمایند.

\* \* \*

سید حمید روحانی در نشریات جمهوری اسلامی چنین می‌نویسد: رژیم مدعی شده که قتل منصور از طرف (ته مانده) فدائیان اسلام صورت گرفت. البته بعضی از اعضای کادر با فدائیان اسلام همکاری داشته اند ولی آنچه موجب شد که بخارانی و یارانش که بیش از بیست سال از عمرشان نمی‌گذشت دست به اسلحه ببرند همانا نهضت امام خمینی بود که گروه بخارانی در درون جمعیت های موتلفه اسلامی شکل گرفت. برنامه ای تعیین شده بود که نصیری - علم - دکتر اقبال و بعضی از روزنامه نگاران که به امام توهین کرده بودند از پای درآیند و بعضی از مراکز دربار و امپریالیسم منفجر گردد. لیکن پیش از آن که این برنامه اجرا گردد همگی افراد دستگیر شدند. مهدی عراقی که مأمور کشتن شاه بود روزهای متمادی بین تهران و ابعلی رفت و آمد می‌کرد ولی نتوانست به او دست یابد. در دادگاه هنگامی که وکیل تسخیری عراقی گفت این محمد بخارانی بود که به علت داشتن عقاید افراطی دست به ترور زد موکل من از عمل او متنفر بوده عراقی تکذیب کرد و گفت این وظیفه ما بود ولی محمد موفق شد و ما متأسفانه نتوانستیم وظایف خود را انجام دهیم.

\* \* \*

علی دوانی در کتاب (نهضت روحانیون ایران) می‌نویسد: در سال ۱۳۳۹ با سیدعلی اندرزگو آشنا شدم. در بازار آهنگرها

با برادرش يك مغازه نجاری داشت. در مسجد كوچكى در همان جا نزد حاج صادق امانی درس عربی می خواند. عراقی ما را به هیئت مولفه اسلامی دعوت کرد و به عضویت این سازمان درآمدیم. اعلامیه امام درباره كاپیتولاسیون وسیله همین هیئت پخش شد. روز عاشورای سال ۴۲ به قم به دیدار امام خمینی رفتیم. به هر کدام از ما يك جلد نشریه (كارنامه استعمار) نوشته هاشمی رفسنجانی را داد و گفت قدر این هاشمی را بدانید. رهبران جبهه مولفه مثل دكتر بهشتی - حاج صادق امانی - عسگر اولادی - عراقی - انواری به عنوان كادر مرکزی با اندرزگو در تماس بودند. پس از تبعید او فكر مبارزه مسلحانه مطرح شد. تمرینات در معدن زغال شمشك متعلق به عراقی انجام می گرفت. اندرزگو از طراحان اصلی كارهای نظامی بود. مدتها حسنعلی منصور و نصیری را زیر نظر داشت و گاهی لباس های خیلی شیک می پوشید که به او شك نبرند. قبل از ترور منصور در جلسه کمیته مرکزی تصمیم گرفته شد که از مراجع مذهبی كسب نظر کنیم. من حامل نامه ای به آیت الله میلانی بودم. ایشان موافقت خود را اعلام داشت. روز ترور (اندرزگو - بخارانی) مشترکاً منصور را كشتند، یکی از گلوله های اندرزگو به ناودان مجلس خورد. از جمله کسانی که در جریان ترور منصور بودند می توانم از دكتر بهشتی - هاشمی رفسنجانی - دكتر باهنر - انواری - برادران امانی نام ببرم. بعد از ترور منصور اندرزگو تغییر لباس داد و مدتی را در قم گذرانید و مدتی در منزل خود من مخفی بود و سرانجام به نجف رفت. معادیه خواه هم می گوید شیخ عباس تهرانی (اندرزگو) از قاتلین حسنعلی منصور و از نزدیکان امام بود و در متن اكثر انفجارها و ترورها از جمله ترور سرهنگ طاهری و انفجار بمب در محل مستشاران نظامی آمریکا در تهران شركت داشت. اوایل شهریور ۱۳۵۷ توسط مأمورین ساواك كشته شد. آیت الله منتظری هم گفت شیخ علی اندرزگو از قتل حسنعلی منصور می باشد. به او امر شد که (سران كفر را بكش)

\*\*\*

روزنامه کیهان لندن چنین می نویسد: علی حیدری از دوستان حاج مهدی عراقی چنین گفت: (زمان نواب صفوی با عراقی آشنا شدم که فعالیت زیادی داشت. گروه موتلفه را تشکیل دادیم. اعضای این گروه عبارت بودند از بخارائی - حاج صادق امانی - نیک نژاد - هرندی . یک شب گروه، من و یکی دیگر را مأمور کرد تا نزد آیت الله میلانی به مشهد رفته حکم ترور منصور را بگیریم تا مجوزی داشته باشیم و این از نظر بستن دهان گروهی بود که وظیفه شان را تشخیص نمی دادند. چون مشغله آیت الله زیاد بود و دوربرایشان کسانی بودند که نمی بایستی باخبر شوند با تهیه زنبیلی به نام خرید از بقالی نامه ای را که ایشان می بایست تأیید می کرد در زنبیل مخفی کرده و به ایشان رساندیم و با ایشان در ساعت ۵ بعد از ظهر قرار ملاقات گذاشتیم. در ساعت مقرر مرحوم آیت الله میلانی ضمن رساندن سلام به دیگر برادران هیئت موتلفه نامه مزبور را صحنه نهاد که چند روز بعد منصور ترور شد. اواخر سال ۵۷ عراقی از زندان آزاد شد.)

روزنامه جمهوری اسلامی چنین نوشت:

بخارائی دریا زپرسی و دادگاه گفت علت ترور منصور تبعید آیت الله خمینی است. اگر مرا بکشید امثال من فراوانند. یقین بدانید تا خمینی به ایران برنگردد روی آسایش نخواهید دید. ما می دانیم که عامل اصلی شاه می باشد. ما سه بار به دنبال او رفتیم و روی اسلحه مان هم نوشته شده اولین کسی که باید کشته شود شاه است ولی موفق نشدیم.

پرسیده شد آیا فتوائی هم داشتید؟ بخارائی گفت چه فتوائی بالاتر از سخنرانی امام در روز ۴ آبان که گفت هر فرد که به اسلام ایمان داشت و از عقل بر خوردار بود باید این خائنین را به سزای خیانتشان می رسانید.



از راست به چپ:

محمّد بخارائی - رضا صفارهورندی - مرتضی نیک نژاد -  
صادق امانی - مهدی عراقی.



نشریات رژیم اسلامی می نویسند: یکی از متهمین به قتل منصور، اندرزگو بود که غیباً به اعدام محکوم شده بود و در شهرهای مختلف مأمورین به دنبال او بودند که با نام استوار جوادی رفت و آمد می کرد. نزدیک خیابان عین الدوله در اثر درگیری با مأمورین به مسلسل بسته می شود. اندرزگو در حالی که به زمین افتاده بود دفترچه بغلی خود را درآورد و چندبرگ آن را پاره کرده و می خورد.

دکتر بهشتی هم گفت امام احتمالاً با استفاده صحیح از سلاح در مبارزه بارزیم موافقت داشتند. ایشان معتقد بودند که پایگاه اصلی مبارزه باید مبارزه قاطع و آشتی ناپذیر اسلامی و اجتماعی و سیاسی باشد و اجازه دادند که وجوه شرعیه برای تهیه سلاح به کار رود.

\*\*\*

علی اکبر ناطق نوری نماینده مجلس شورای اسلامی در (جمعیت هیئت های مولفه اسلامی) چنین گفت:

حسنعلی منصور که به ضرب گلوله بخارائی کشته شد طبق فتوائی این کار صورت گرفت که از طرف آیت الله میلانی در مشهد صادر گردید. از جمله کسانی که در این فتوا دست داشت هاشمی رفسنجانی بود که برای ضارب اسلحه تهیه کرد.

اسلحه ای که محمد بخارائی وسیله آن حسنعلی منصور را هدف قرار داد توسط هاشمی رفسنجانی در اختیار صادق امانی و حاج مهدی عراقی گذاشته شد که به بخارائی سپردند.

هاشمی رفسنجانی امین خمینی در همه زمینه ها بود و حتی يك لحظه هم از انقلاب جدا نشده است. هاشمی گفته من کسی هستم که هروقت کار کشور به مشکلی برخورد می کرد امام مرا برای حل مشکل انتخاب می کرد.

\*\*\*

روزنامه (ایران تایمز) چاپ واشنگتن ضمن تشریح وقایع تاریخی در این باره چنین می نویسد:

بعد از قتل حسنعلی منصور در دولت هویدا، محاکمه ۱۳ نفر اعضای گروه «محمد بخارائی» که وابسته به «گروه موتلفه اسلامی» بودند، در دادگاه عادی شماره ۳ دادرسی ارتش، در فروردین ماه سال ۴۴ دنبال شد و سرانجام براساس رأی صادره، «محمد بخارائی - رضا صفار هرندی - مرتضی نیک نژاد - صادق امانی» محکوم به اعدام و ۶ نفر دیگر به نام های «مهدی عراقی - هاشم امانی - حبیب الله عسگر اولادی - عباس مدرسی فر - ابوالفضل حیدری و محمد تقی کلافچی» محکوم به حبس ابد با اعمال شاقه شدند. در میان اعضای گروه يك روحانی به نام دجی الدین انواری نیز وجود داشت که به ۱۵ سال حبس محکوم شد.

با انتشار خبر محکومیت اعضای گروه مذکور فعالیت های پراکنده ای از سوی روحانیون برای جلوگیری از حکم صادره از سوی دادگاه ویژه دادرسی ارتش صورت گرفت، از جمله این که در زمینه این احکام از «آیت الله حکیم» در عراق استفتاء شد و آیت الله حکیم نیز تنها در مورد محکومیت يك روحانی در میان گروه نظر خود را مبنی بر اظهار تأثر اعلام کرد، ولی در عین حال خواست از سوی وی به مسئولین، در مورد «اعدام روحانیون» اخطار شود.

گروهی از روحانیون نیز از جمله ربانی شیرازی و علی اکبر هاشمی رفسنجانی، با انجام يك سلسله اقدامات در قم از روحانیون و طلاب خواستند در منازل مراجع تقلید دست به اعتصاب نهشته بزنند و خواستار آزادی گروه محمد بخارائی شوند.

این اعتصاب ها به مدت ۳ روز ادامه یافت. اما به علت مخالفت گروهی دیگر از روحانیون، برگزاری چنین اعتصابهایی بدون نتیجه پایان یافت و سرانجام حکم صادره روز ۲۶ خرداد سال ۱۳۴۴ در مورد چهار نفر از اعضای گروه به نام های «صادق امانی - محمد

بخارائی - رضا صفار هرندی و مرتضی نیک نژاد» به اجرا گذاشته شد.

عکس العمل طلاب و روحانیون طرفدار خمینی بعد از اجرای حکم اعدام ۴ تن از اعضای گروه به صورت صدور يك اعلامیه ای از سوی آیت الله قمی نشان داده شد. در این اعلامیه آمده است:

دستگاهی که به نص قانون اساسی بایستی حامی اسلام و مروج احکام آن باشد، به خود اجازه داده که در جبهه مقابل دین مردم متدین و آزاده و مصلح صف آرانی نموده تا آنجا که قدرت دارد به اساس دیانت و پیکره جامعه اسلامی و علیه مصالح مملکتی، ضربات وحشیانه خود را وارد سازد و کمال تضییق و فشار و خفقان را نسبت به ملت مسلمان به وجود آورده و اخیراً با اعدام چندتن از مسلمان های مبارز و غیور و محکوم ساختن چند تن دیگر به حبس ابد یا طویل المدت قلب مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فدارا جریحه دار نموده، داغی بر داغ های این ملت بیفزاید. با این که مراجع و رهبران مذهبی نارضایتی و نفرت خود را از این عمل ابراز داشته و تذکر دادند که رأی صادره و عمل برطبق آن برخلاف شرع انور است، چه آن که تنها برای مقتولی که عمداً به قتل رسیده و به یکی از موجبات شرعی خویش مباح نگردیده باشد منحصرأ برای ولی دم و آنهم در مورد شخص قاتل می توان قصاص نمود. در عین حال اولیای امور به نام اجرای قانون چه جنایاتی مرتکب شده اند و البته انتظار جزا و پاداش اعمال خود را داشته باشند.

اکنون هم ما همه طبقات را به وظیفه دینی آنان توجه داده و از آنان می خواهیم که در برابر تجاوز به حریم اسلام و قرآن و قانون اساسی کشور و تسلط ایادی بیگانه و عمال صهیونیسم بر شئون مملکتی و فروش حیثیت و استقلال و سرمایه های مملکت به اجنبیان و تبعید یکی از مراجع بزرگ حضرت آیت الله خمینی و محدودیت های سایر زعماء و مراجع تقلید و به زندان کشیدن علما، فضلا، دانشمندان و صدها تن از افراد متدین و رشید ساکت ننشسته به

وظایف دینی خود عمل نمایند. در خاتمه اعلام می داریم بحول الله و قوته و مشیت ما در هر موقعیتی به وظایف شرعی خود عمل نموده و تضییقات و ستمگیریهای هیئت حاکمه، ما را از پای نخواهند نشانند».

عکس العمل هماهنگ دیگر همزمان با فرارسیدن سال روز واقعه فیضیه در قم نشان داده شد، به این ترتیب که تظاهراتی در میدان آستانه قم برگزار گردید. بلافاصله نیروهای امنیتی با پخش گاز اشک آور اجتماع تظاهرکنندگان را بهم زدند.

اولین برنامه توسط روحانیون در مسجد «بالاسر» قم برپا گردید و در آن از اعدام شدگان به عنوان «فرزندان خمینی» یاد شد و یک روحانی که در مسجد سخنرانی می کرد، ۴ اعدام شده را «شهیدان راه اسلام» نامید.

مأموران امنیتی تظاهرات گروهی را که از مسجد خارج شده بودند و همچنان شعار می دادند، سرکوب کردند و در پی آن ۴ تن از روحانیون که بیش از سایرین تشویق به برگزاری اعتصاب و تظاهرات می کردند، به اسامی ربانی شیرازی - شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی - شیخ صادق خلخالی و انصاری شیرازی را دستگیر و روانه زندان کردند.

اقدامات روحانیون و طلاب حوزه علمیه قم همچنان در اطراف باز گرداندن خمینی از تبعید ادامه یافت و گاه عمداً شایعاتی در مورد مریض شدن آیت الله خمینی در ترکیه به گوش می رسید و دولت هربار نماینده ای از روحانیون را برای تکذیب شایعات به ترکیه و به دیدار خمینی می فرستاد.

ادامه ارسال نامه ها و تلگراف ها به مقامات مختلف از جمله دبیرکل سازمان ملل در دوره تبعید خمینی موجب شد که «کمیسون حقوق بشر» سازمان ملل در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ اعلامیه ای به شرح زیر خطاب به دبیرکل سازمان ملل نوشت:

## دبیرکل عزیز

ما توجه شمارا به اعمالی که می تواند از طرف سازمان ملل متحد علیه روش های اخیر دولت ایران در مورد پایمال کردن حقوق انسانی اعمال شده تعقیب گردد جلب می کنیم. گزارش این حقایق در شماره نوامبر روزنامه های نیویورک تایمز، تایمز لندن و لوموند پاریس درج شده به همراه با گزارش هایی است که از سایر منابع به ما رسیده است. به نظر می رسد که دولت ایران به بهانه حفظ امنیت و تحت راهنمایی نیروهای انتظامی به خصوص سازمان امنیت رهبران مذهبی ایران را به جرم مخالفت با روش های دولت ایران که مغایر با حقوق مصرح در قانون اساسی ایران است اخراج کرده است. رهبران دیگر نیز درخانه تحت نظر می باشند. ولی ناهنجارترین این تضییقات عبارت از تبعیدآیت الله خمینی رهبر مذهب شیعه اسلامی که ۶۵ در صد از مردم ایران به آن معتقدند به ترکیه می باشد. در تاریخ ۴ نوامبر آیت الله خمینی توسط نیروهای انتظامی به ترکیه تبعید شد و اکنون در ازمیر تحت نظر می باشد. این عمل نقص آشکار ماده ۴۱ قانون اساسی ایران است که می گوید {هیچ ایرانی را نمی توان تبعید و یا مجبور به ترك محلی و یا اقامت در محلی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح کرده است}. این عمل بدون انجام تشریفات قضائی واستناد به قانون انجام گرفت. آیت الله خمینی از سال ۱۹۶۲ به اتهام ایجاد شورش و آشوب در اثر مخالفت با پایمال شدن حقوق مردم ایران، در قم تحت نظر به سر می بردند. در آن موقع حکومت نظامی برقرار بود و بعداً لغو شد. مشکل است تصور کرد که چگونه رهبری که تا این اندازه محدود و مقید بوده می توانسته مجرم برای تحریک فعالیت های بعدی باشد. با توجه به همکاری دولت ترکیه در قبول و مقید کردن يك رهبر مذهبی که بدون محاکمه و اتهام و بدون هیچ رابطه با منافع دولت ترکیه گرفتار شده است، مسئله بیش از اندازه مهم جلوه می کند. ما تقاضا داریم تحقیقات لازم از هردو دولت به عمل آید و تصمیمات

مقتضی مطابق با مقررات سازمان ملل توسط دبیرخانه سازمان انجام گیرد.

### تغییر محل تبعید

در آغاز نیمه دوم سال ۱۳۴۴ شایع شد که خمینی همراه با مصطفی خمینی فرزند وی از ترکیه به عراق منتقل شده اند. تاریخ این انتقال که روحانیون آن را «تبعید به عراق» دانستند ۹ جمادی الثانی سال ۱۳۸۵ قمری اعلام شده است. دولت در این زمینه سکوت کرد. ولی روحانیون طرفدار خمینی در قم موضوع را فاش ساختند و آیت الله قمی طی اعلامیه ای موضوع را به اطلاع علاقمندان رساند. اعلامیه مزبور چنین است:

«ملت مسلمان ایران، به طوری که اطلاع دارید در حدود دوهفته قبل حضرت آیت الله خمینی را به عراق بردند و انتشار این خبر موجب مسرت عموم گردید و ما هم ضمن اظهار مسرت و خوشوقتی از موفقیت ایشان به زیارت عتبات مقدسه و اینکه تاحدی از محدودیت های معظم له کاسته شده لازم می دانیم که افکار عمومی را به دو نکته توجه دهیم:

۱ - تشرف آیت الله خمینی را به عراق نباید به منزله پایان یافتن دوران تبعید معظم له تلقی کرد.

۲ - هرچند روحانیت در دوران مبارزه مقدس خود علیه هیئت حاکمه موفقیت هائی به دست آورده و مانع از اجرای پاره ای از نقشه های شوم آنان گشته، ولی مبارزه مقدس روحانیت علیه مخالفین اسلام و قرآن و علیه استعمار و اختناق و تضييع حقوق ملت مسلمان ایران و سلب رفاه و آزادیهای فردی و اجتماعی ادامه دارد، بنا براین نه تنها بردن آیت الله خمینی به عراق مارا قانع نمی سازد، بلکه باید توجه داشت که آن هدف های مقدس که ایشان به خاطر آن به ترکیه تبعید شد و جمعی از مراجع روحانیت دچار حصر و محدودیت شدید و

سلب آزادیهای فردی و اجتماعی گردیده و عده زیادی دچار زندان و شکنجه های شدید گردیدند هنوز انجام نیافته، بنابراین ما اعلام می کنیم که روحانیت با استمداد از پیشگاه مقدس خداوند متعال و التجاء به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه همچنان مبارزه مقدس خود را تا مرحله موفقیت نهایی تعقیب خواهد نمود.»

\*\*\*

روزنامه اطلاعات در شهریور ۶۶ در سال روز ترور عراقی چنین نوشت: حاج مهدی عراقی در سال ۱۳۰۹ در پانچار متولد شد و از نوجوانی در هیئت های عزاداری فعال بود. در همان وقت با فدائیان اسلام آشنا می شود و از ۱۶ سالگی به عضویت شورای مرکزی فدائیان اسلام درآمده و در همان وقت در طرح ریزی ترور هژیر - رزم آرا - علاء شرکت داشته است. اشغال زندان قصر در سال ۱۳۳۰ تحت هدایت او بوده که منجر به شش ماه حبس او شد.

در سال های ۱۳۴۱ هیئت های موتلفه اسلامی را پایه گذاری نمود و کلیه فعالیت های یارانش با راهنمایی های خمینی و مطهری و بهشتی بود. پس از دستگیری امام در تظاهرات مختلف شرکت داشت و در سال ۴۳ بازداشت و پس از سه ماه آزاد گردید. در بهمن ماه ۴۳ شاخه های نظامی هیئت های موتلفه اسلامی تحت هدایت عراقی سازماندهی شد و ترور حسنعلی منصور را انجام داد که منجر به دستگیری عراقی شد و ۱۳ سال در زندان بود. در سال ۵۷ همراه سایر زندانیان آزاد گردید و یکسر به پاریس نزد خمینی رفت و اداره امور تدارکات نوفل لو شاتورا عهده دار گردید و با هواپیمای امام همراه فرزندش حسام به تهران آمد و مسئولیت هائی از قبیل سرپرستی زندان قصر - عضویت در شورای مرکزی و رئیس واحداجرائی بنیاد مستضعفان - شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی - مدیریت مالی روزنامه کیهان و... را به عهده داشت. بالاخره در ۴ شهریور ۱۳۵۸ در سن ۴۸ سالگی توسط گروه فرقان همراه فرزندش حسام مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

\*\*\*

یوسف مازندی می نویسد:

وقتی منصور ترور شد شایعه سازان گفتند چون منصور مورد حمایت آمریکاییها بود شاه نمی توانسته او را تحمل کند زیرا وی را تهدید بالقوه ای علیه خود می دانست ولی به نظر شایعه صحت ندارد.

در بیمارستان هنگام مرگ منصور، با امیرعباس هویدا برخورد کردم. به من گفت پس از مراجعت شاه به منزل من خواهد آمد. وقتی آمد او را خیلی متفکر یافته ام. گفت ( من در یکی از بحرانی ترین دوران زندگی خود قرار گرفته ام. نگرانی من از هم پاشیده شدن حزب ایران نوین و یا زندگی آینده ام نیست. من نگران موضوع مهمتر از اینها هستم. می توانی باور کنی اعلیحضرت به من امر کرده اند کابینه را تشکیل دهم. عرض کردم شایستگی این محبت اعلیحضرت را ندارم. فرمودند می دانم از درگذشت منصور متأثر هستید. بروید چند ساعت دیگر اینجا بیایید.)

گفتم باید خوشحال باشی که اعلیحضرت این قدر به تو محبت دارند. گفت تو متوجه نیستی، نه تنها خوشحال نیستم بلکه خیلی هم نگرانم، من اصلاً نمی توانم نخست وزیر بشوم، من مایه اش را ندارم اصلاً این کار من نیست، خیال می کنی نخست وزیر شدن کار شوخی است، نه والله، نمی توانم.

گفتم برو به اعلیحضرت بگو این کار من نیست. استدعا دارم مرا معاف کنید.

هویدا آهی کشید و گفت « نه، نه جرئت این طور حرف زدن را هم ندارم.»

فردا صبح از رادیو خبر تشکیل کابینه و نام وزرای هویدارا شنیدم. همان شب او را دیدم، گفت حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم و عرض کردم بنده را معاف بدارید. اعلیحضرت آنقدر با مهربانی با



من صحبت کردند که ناچار قبول کردم. در مقابل آنهمه بزرگواری تسلیم شدم. عنایت اعلیحضرت مرا تسخیر کرد و منطقی نمی دانستم خودرا معاف کنم. عرض کردم خودرا شایسته این مقام نمی دانم و آگاهی کامل از این امور ندارم. فرمودند چه کسی از اول همه چیز را می داند؟ شما هم به زودی همه چیز را یاد می گیرید.

سراجم امیرعباس هویدا پردوام ترین نخست وزیر تاریخ معاصر ایران شد. اوایل کمتر نشانه ای از تکبر در رفتارش مشاهده می شد، به صندلی صدارت نچسبیده بود، گوش شنوا داشت، در صورت لزوم نظرات خودرا اصلاح می کرد. ولی درسال های ششم و هفتم نخست وزیری می گفت (شما ها در جریان نیستید، مسائل را نمی بینید) و نظرات دیگران را رد می کرد. اواخر نخست وزیری آزادی کامل برای شنیدن مطالب نداشت. قدرت چنان براو احاطه شده بود که نمی توانست خودرا از آن دایره ها رها سازد. اواخر دوران نخست وزیری بی مهتری هائی ازشاه نسبت به هویدا پدیدار شده بود. به نظر می رسید شاه با (ادراك درست) خود و با شناخت روحیه و کارآئی هویدا توانسته بود شخصیتی را کشف کند که حداقل انگیزه جاه طلبی و کسب قدرت را داشته باشد. وفادار، امین، سربراه و حرف شنو باشد و سال ها به عنوان نخست وزیر پابرجا بماند و ثبات سیاسی ایران را ظاهر سازد. ضمناً بریکی از فرضیه های مخالفین خط بطلان کشید که شاه نمی تواند برای مدتی طولانی به نخست وزیران اعتماد کند زیرا ممکن است آنان قدرت یابند و مشکلاتی برای شاه ایجاد نمایند.

\* \* \*

درکتاب (حاشیه ای برتاریخ) چنین نوشته شده است: پس از ترور حسنعلی منصور بین دوستان شایع شد که پدرش منصورالملک که در آن زمان سفیر ایران در دفترسازمان ملل در ژنو بود به پسرش تلفن می کند و می گوید ازنخست وزیری استعفا بده ولی حسنعلی زیربار نمی رود. وسیله تیمورتاش دامادش به او کتبا می

نویسد (به مجرد وصول این نامه در هر وضعی که هستی از نخست وزیری استعفا بده) تیمورتاش وقتی به تهران می رسد که دوزخ از تیر خوردن منصور گذشته بود. شاه چون علت ترور منصور را نارضایتی روحانیون تشخیص داده بود گزارشی در این باره می خواهد که خلاصه اش چنین است. از جوهی که در اختیار روحانیون است (خمس - سهم امام - درآمد اوقاف و غیره) در قم ماهی ۳۰ تومان و در مشهد ماهی ۲۵ تومان به هر یک از طلاب داده می شود. شاه به فردوست می گوید چگونه ممکن است یک نفر باماهی بیست و پنج تومان زندگی کند. بهتر است برای خرج هر طلبه تاماهی پانصد تومان از بودجه محرمانه نخست وزیری پیش بینی کرد و به هر یک از علمای مذهبی به تعداد شاگردان آنها مبلغ مورد لزوم را پرداخت. هویدا به همین طریق عمل می کند. تا ۱۳ سال این مقرری داده می شد. ولی دولت آموزگار این مقرری را قطع می کند که مهمترین عامل تغییر رژیم بود. وقتی شاه با نارضایتی مالاها مواجه می گردد دستود می دهد کمیسیونی از هویدا و آموزگار و فردوست تشکیل و موضوع را بررسی کنند. آموزگار در این جلسه می گوید دولت در سال های گذشته سالی ۸۰ میلیون تومان به ۱۵ نفر از علمای طراز اول شیعه کمک کرده که این پول ها به هدر می رفته است به همین جهت من قطع کرده ام. هویدا می پرسد برای جلب نظر علمای شیعه چه باید کرد؟ آموزگار می گوید باید با آیت الله خوئی در نجف تماس گرفت. هویدا با این نظر موافقت می کند و فردوست هم می گوید من چون هیچکدام از این روحانیون را ندیده ام با نظر شما موافق هستم و گزارش لازم به شاه داده می شود ولی معلوم نیست در این باره چه اقدامی شده است.

از طرف کارتر به روسای کشورهای انگلستان و آلمان و فرانسه پیشنهاد می شود که برای رهبری جنبش مذهبی در ایران اول به آیت الله خوئی مراجعه شود و لی ایشان از قبول آن خودداری می کند. دکتریاوری به نقل از مجله (پولیتیکس تودی) می نویسد:

از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ از طرف سازمان سیا به علمای مذهبی ایران کمک می شده که به دستور کارتر قطع شد. این کمک ها می شد تا آنها از رژیم شاه حمایت کنند. وقتی کارتر خواست این کمک ها را قطع کند سیا مخالفت کرد و گفت اگر این کمک ها قطع شود ملاها باعث اضمحلال ایران و رژیم شاه خواهند شد.

اسرار پرداخت پول از طرف سیا به ملاها و آیت الله های ایران توسط ۶ تن از کارکنان سیا و اعضای وزارت خارجه آمریکا و کاخ سفید فاش شده است.

\*\*\*

دکتر نیک نژاد که در شورای اقتصاد با حسنعلی منصور همکاری داشت و بعداً از او جدا شد می گفت سعی منصور این بود که با استفاده از پیشنهادات و نظرات و مطالب جوانان تحصیلکرده کشور و گزارشات سازمان برنامه طرح های جالبی از نظر اقتصادی برای شاه تهیه کند و مدتها دبیرکل شورای اقتصاد بود که جلسات آن با حضور اعلیحضرت تشکیل می شد. او می گفت شاه از این گزارشات خیلی خوشش می آمد و حتی یک بار در شورای اقتصاد گفت این گزارشات شبیه مطالبی است که خواجه نظام الملک برای امور مملکت تنظیم می کرد. منصور از این عنایت شاه خیلی خوشحال بود و به تدریج به فکر نخست وزیری افتاد. به خصوص این که یک مقام موثر آمریکائی هم مستأجر خانه او بود و رابطه حسنه ای بین آنها برقرار شده بود و او هم منصور را برای تصدی امور مملکت تشویق می کرد و گزارشات جالبی برای او و تحصیل کرده هائی که با او همکاری داشتند به آمریکا می فرستاد. سرانجام فرمان نخست وزیری حسنعلی منصور صادر گردید. تند رویهای حسنعلی منصور ناراحتی هائی تولید کرده بود و اواخر حکومت منصور روزی به دیدار پدرش رفتم که سفیر ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل بود. این شغل تشریفاتی برای سپهبد زاهدی و علی منصور ساخته شده بود و کاری هم نداشت. علی منصور که می دانست در گذشته

روابط حسنه ای با پسرش داشتم می گفت من از تندرویهای حسنعلی خیلی نگران هستم. باید دوستان نزدیک به او کمک کنند که یا از تندرویها دست بردارد و یا از کار کنار برود، می ترسم جانش به خطر بیفتد.

استنباط من از گفته او که مردی با تجربه بود و دو بار به مقام نخست وزیری رسیده این بود که از همکاری فرزندش با آمریکائیهها نگرانی داشت. با توجه به این که پدر را هنگام نخست وزیری آنگلو فیل می دانستند و پسر از نزدیکان سیاست آمریکا شده بود غیر مستقیم نگرانی خود را از این طرز کار ابراز می داشت و می گفت اگر کنار برود جانش را از خطر نجات داده ولی سرانجام پیش بینی پدر درست در آمد و با ترور حسنعلی منصور شیرازه زندگی او هم گسسته شد.

\* \* \*

یکی دیگر از بستگان منصور می گفت خانمی از بستگان آنها که در وزارت کار خدمت می کرده به سویس برای دیدار علی منصور رفته بود. او به پسرش پیغام داده بود که من در این تندرویها برای تو خطر جانی می بینم، تا دیر نشده از نخست وزیری استعفا کن. این خانم به حسنعلی منصور تلفن می کند و می گوید از پدرتان پیغامی دارم. منصور می گوید عازم مجلس هستم و امروز وقت ندارم فردا صبح منتظر دیدار شما هستم. این همان دیداری است که به قیامت افتاد و همان روز حسنعلی منصور جلوی مجلس ترور شد.

\* \* \*

کاظم پزشکی شاعر شیرازی که در دوره بیستم هم مدت کوتاهی وکیل مجلس از شهرستان لار بود پس از ترور حسنعلی منصور اشعاری سرود که چند بیت آن چنین است:

برآمد بامدادان بانگ آژیر

که زد تیر افکنی منصور را تیر

زبا افتاد با يك تير نخجير

گشايد دست چون صياد      تقدير

در آنجا پای هرتدبيرلنگ است

كلوخ انداز را پاداش سنگ است

بهای نفت وبنزين را گران کرد

بسی بیداد بر خرد و کلان      کرد

کنونش پاره پيکر زان خدنگ است

كلوخ انداز را پاداش سنگ است

\* \* \*

این ماده واحده پس از ترور حسنعلی منصور به تصویب

مجلسین رسید.

ماده واحده - به پاس خدمات شادروان حسنعلی منصور

نخست وزیر فقید که در موقع انجام وظیفه به شهادت رسیده است به

وزارت دارائی اجازه داده می شود علاوه بر حقوق وظیفه قانونی که

به وراث آن مرحوم تعلق می گیرد از تاریخ ۷ بهمن ۴۳ ماهیانه

معادل حقوق و مزایای قانونی نخست وزیر وقت به ورثه مفصله

الاسامی زیر به تساوی مقررات مربوط به حقوق وظیفه قانونی

پرداخت نماید. اعتبار مربوطه هر سال در بودجه وزارت امور خارجه

منظور خواهد گردید.



هویدا از ترور منصور بسیار ناراحت شد. هنگامی که جنازه منصور به خاک سپرده شد قرآن به دست با حالتی اشکبار دوست قدیم و ندیم خود را ترک می گفت.

سالی یکبار مراسمی در مقبره منصور انجام می شد که همه علاقمندان در آنجا شرکت کرده از منصور تجلیل می کردند.

## کابینه محلل و ۱۳ سال نخست وزیری

به «پیپ» و «عصای» هویدا قسم

به «ارکیده ای» از گلستان «لیلی» قسم  
پس از درگذشت حسنعلی منصور، شاه به سرعت فرمان نخست  
وزیری امیر عباس هویدا یار دیرین او را که همه جا دوشادوش هم  
بودند صادر کرد و از ۷ بهمن ۱۳۴۳ هویدا مأموریت خود را برای  
تشکیل کابینه آغاز نمود. هویدا همان وزرای قبلی را به کار دعوت  
کرد فقط سرلشکر پاکروان به جای معینیان به وزارت اطلاعات  
منصوب شد. جواد منصور برادر حسنعلی منصور که معاون نخست  
وزیر بود وزیر مشاور گردید. وزارت دارائی را هم خود نخست وزیر  
عهده دار شد که بعداً دکتر شاهقلی به وزارت بهداری منصوب و  
دکتر آموزگار وزیر دارائی شد. هویدا در مجلس هم صریحاً گفت  
برنامه این دولت همان برنامه دولت قبلی است.

چون روحانیون خود را عامل مهم و ترور منصور و تغییر دولت  
می دانستند بلافاصله از طرف آیت الله خوئی تلگراف زیر به هویدا  
مخابره شد:

جناب آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر محترم - تهران.

مکرر از باب ارشاد و نصیحت به دولت های سابق تذکر دادیم که مدت فشار و تعدی محدود و عاقبت آن تاریک است. شما برملتی حکومت می کنید که مسلمان و معتقد به قرآن است و برای قانونی که مخالف قرآن و اسلام باشد ارزشی قائل نیست. بایستی عواطف و مقدسات و شخصیت آنها را در نظر گرفت و از جریحه دار ساختن قلوب و پیمودن راهی برخلاف رأی قاطع ملت مسلمان خودداری بنمائید. انتظار می رود بابرطرف ساختن نفوذ صهیونیست و الغاء قوانین مخالف شریعت اسلام و ارجاع حضرت آیت الله خمینی عالم روحانیت و قلوب مسلمانان جهان را مسرور سازید. خوئی

هویدا که شهرت داشت پدرش (بهائی) بوده تلاش فراوان کرد که روابط دولت را با روحانیون بهبود بخشد و در این راه اقداماتی انجام داد که منجر به برقراری مستمری برای خیلی از آخوندها شد که تا پایان دوران حکومتش این وجوه به طرق مختلف به آنان پرداخت می شد.

مخالفین منصور و هویدا می گفتند این دو در فرانسه هنگامی که در سفارت کار می کردند متهم به قاچاق شده اند. هویدا در دادگاه در پاسخ گفت این مطلب به کلی دروغ است. این را روزنامه رهبر متعلق به حزب توده نوشته و مجله خواندنیها هم نقل کرده و ساخته و پرداخته اهورهوش و روزنامه های آتش و فرمان و رهبر می باشد. می توانید فوراً به پرونده ای در فرانسه (اگر باشد) مراجعه کنید. همین يك مورد کافی است که بدانید اتهامات دروغ است ومن اصلاً در عزم به کار قاچاق دست نزده ام و تکذیب می کنم.

هویدا فرزند عین الملک بود که پدرش از سران بهائی به شمار می رفت ولی مادرش شیعه اثنی عشری بود که به مکه و کربلا سفر می کرد و خبر مسافرت او به خصوص در روزنامه ها نوشته می شد که به شایعه بهائی بودن هویدا خاتمه داده شود. به نظر من هویدا نه تنها بهائی نبود بلکه اساساً پای بند اعتقادات مذهبی نبود ولی در کشوری که قانون اساسی آن به شیعه دوازده امامی و مذهب جعفری





امير عباس هويدا

اشارت فراوان دارد می‌کوشید وضع خود را با قانون اساسی منطبق سازد، به همین جهت مورد گله بهائی‌ها هم بوده است. چنانکه نشریه محفل بهائیان آلمان تحت عنوان (آئین بهائی يك نهضت سیاسی نیست) چنین صراحت دارد: (امیرعباس هویدا اصولاً در يك خانواده بهائی نشو و نما نیافت. جدش آقامحمدرضا قناد مردی مومن و مخلص در آئین بهائی بود و حتی ملازمت پیشوای روحانی امریهائی را داشت و مدفنش در قبرستان عکا می‌باشد. فرزندش عین‌الملک که در سنین جوانی منشاء خدماتی در ارض مقصود بود لکن چون مشاغل دولتی برگزید و در آغاز دوران شوقی ربانی دست از سیاست نکشید از جامعه بهاء مردود شد. ازدواج و تربیت فرزندان او در ظل این امر صورت نگرفته تا بتوان عنوان بهائی به این فرزندان داد. در دوران صدارت خود از تفویض خدمات عمده دولتی به افراد معروف بهائیت استیحا ش داشت. در ایام نخست وزیری او بود که سازمان امنیت از استخدام جوانان بهائی در ادارات ممانعت می‌نمود. او به زیارت مکه رفت و با روحانیون نشست و برخاست نمود و بسیاری از آنان را از خوان اعانات دولتی بهره‌مند ساخت. در زمان نخست وزیری او وزارت دارائی با جمشید آموزگار بود که سنگین‌ترین مالیات را بر املاک مسلوب‌المنفعه بهائی به عنوان مالیات برارث تحمیل و دریافت شد در حالی که این املاک متعلق به جامعه بهائی بوده و فقط مدتی به نام شوقی ربانی در دفاتر ثبت شدند. مبلغ مزبور حدود ۲۸ میلیون تومان بود. حظیره القدس که ده سال قبل به تحریک فلسفی واعظ بسته شده بود در دوره صدارت هویدا کماکان بسته بود و در همین دوره غالباً از اجتماع بهائی‌ها در نقاط مختلف توسط پلیس جلوگیری می‌شد.)

هویدا با داشتن این دو اتهام که توسط مخالفین او تبلیغ می‌شد پس از ۸ ماه که کابینه منصور در میان توفان شدید مخالفت به آن صورت سقوط کرد زمام امور را به دست گرفت. مردی خلیق و درس خوانده و زبان‌دان و دنیا دیده بود که بیش از هر نخست وزیری

در ایران زبان خارجی می دانست. به زبان های فرانسه - انگلیسی - آلمانی - عربی - ایتالیائی و ترکی آشنا بود به خصوص تسلط کامل به زبان های فرانسه و انگلیسی و عربی داشت. در کنگره حزبی با شش زبان خارجی صحبت کرد و به میهمانیها خیر مقدم گفت که حیرت همه را برانگیخت. بازیگر ماهری بود که می دانست با موافق و مخالف چگونه رفتار کند و همه را در سلك دوستان و طرفداران خود در آورد و یا لااقل جلوی مخالفت آنها را بگیرد. مردی باهوش و گشاده دست و خوش رفتار بود که از مال دنیا مقدار زیادی پینپ و عصا و يك آپارتمان كوچك و كتاب و كراوات فراوان داشت. آلودگی مالی نداشت. به او اتهام سوءاستفاده زده نشده ولی بعضی از نزدیکان و اطرافیانش بدنام بودند و اتهامات مالی فراوان داشتند. به مادرش که در حقیقت نقش اصلی تربیت او را برعهده داشت عشق می ورزید. امیرعباس هویدا دارای تحصیلات عالی و اطلاعات وسیع در سطح بین المللی بوده است. هویدا مدت کوتاهی بالیلا امامی ازدواج کرد ولی بابهم خوردن آن تا آخر عمر بایکدیگر حسن مناسبات داشتند. با حسنعلی منصور نیز باجناق شد و هر دو نفر مدتی داماد نظام امامی بودند. پس از ترور منصور رابطه فریده منصور و هویدا شکراب شد و او هم که يك پسر و يك دختر از حسنعلی منصور داشت در خارج از کشور به مرض سرطان در گذشت.

تاسالی که هویدا سر کار بود در سالروز ترور منصور در مقبره او در حضرت عبدالعظیم مراسمی برپا می شد. جواد منصور برادر حسنعلی منصور سال ها وزیر کابینه هویدا بود ولی در سال های آخر رژیم از کشور خارج گردید که اکنون در آمریکا به سر می برد. دوستان هویدا او را سیاستمدار قابلی می دانستند که توانسته بود ۱۳ سال ایران را با انجام کارهای مهمی اداره کند. ولی دشمنانش می گویند اقدامات دولت هویدا و طولانی شدن مدت نخست وزیر اش وعدم توجه به اصول ومبانی قانون اساسی موجب گردید که

رژیم به سرایشی سقوط کشانده شود.

دکتر شاهقلى که از نزدیک ترین دوستان هویدا می باشد می گفت سردنيس رايت سفیر انگلیس در تهران که از ایران شناسان به نام می باشد می گفت هویدا یکی از سیاستمداران برجسته است که آن زیاد مهم نیست ولی مهمتر آن است که هویدا انسان خوبی است. سرآنتونی پارسون سفیر دیگر انگلیس هم در کتاب خود از هویدا خیلی تمجید کرده است ولی مخالفینش می گفتند او با بازیگریهای خود شاه و همه مقامات را در اختیار گرفته بود که توانست ۱۳ سال تمام خود را بر مسند صدارت حفظ کند. او جاه طلبی بود که سرانجام مشکلات فراوانی برای مملکت به ارث گذاشت.

امیراسدالله علم که هویدارا در خاطراتش مورد حمله قرار داده به شدت با او مخالف بود و به طوری که می نویسد کراراً نزد شاه از او سعایت می کرده و حتی پیشنهاد نموده که او را از وزارت دربار عزل و هویدارا منصوب کند تا شخص دیگری نخست وزیر گردد که مملکت از دست هویدا خلاص شود. ولی شاه باوجود تمام نزدیکی علم گفته های او را ندیده می گرفت و ۱۳ سال تمام توانست در مقام نخست وزیری قرار گرفته و بعداً هم وزیر دربار شود.

دوستان هویدامی گویند علت مخالفت علم با هویدا برای آن بود که چندان از نزدیکان علم در کارهای مملکت دخالت کرده و از نظر مالی بهره می بردند که هویدا مرتب جریان را به عرض می رسانید و از شاه می خواست که جلوی این قبیل کارها گرفته شود و این امر موجب عصبانیت و ناراحتی علم بود

\*\*\*

روزنامه لوموند درباره هویدا چنین نوشت: (هویدا که ثلث آخر حکومت شاه نخست وزیر بود در لبنان درس خوانده که خیلی خوب فرانسه حرف می زد. دوستان زیادی در محافل روشنفکری فرانسه داشت. این کمونیست سابق در ۴۴ سالگی به دبیرکلی حزب ایران نوین منصوب شد. گلی که بر یقه و لبخندی که بر لب داشت

نگاه همیشه نگران او را نمی پوشاند. با آن که عصا به دست می گرفت انرژی کم نظیری داشت و جاه طلبی فوق العاده اش را تنها شغلی که داشت برآورده می کرد. او خود را همیشه (خدمتگذار اعلیحضرت) می خواند به همین خاطر ۱۳ سال نخست وزیر ماند. (\*\*\*)

دکتر قربان رئیس سابق دانشگاه پهلوی (شیراز) در لندن به نویسنده کتاب می گفت: وقتی برای تحصیل طب به بیروت رفته بودم عین الملک هویدا وزیرمختار ایران دربیروت بود که باشایستگی امور سفارت ایران را اداره می کرد. در ایام نوروز هم محصلین را به سفارتخانه دعوت کرده از همه ما صمیمانه پذیرائی می نمود. یکبار وقتی به جشن دعوت شده بودیم از همه ما خواست که با کلاه پهلوی به مراسم جشن برویم که همه کلاه تهیه کرده وقتی وارد تالار پذیرائی شدیم دیدیم عین الملک لباس رسمی خود را پوشیده و دو پسرش امیرعباس و فریدون هویدا هم با لباس های شیک در حالی که کلاه پهلوی به سر داشتند حاضر بودند. آن وقت سن آنها حدود ۱۰ تا ۱۵ سال بود.

عین الملک به علت لیاقتی که از خود نشان داد هنگامی که روابط ایران و عربستان سعودی التیام یافت و خواستند سفیری به عربستان سعودی بفرستند گفته شد که عین الملک به زبان عربی تسلط کامل دارد و وضع کشورهای عربی و مردم منطقه را خوب می شناسد و بهتر از هر کسی برای این مأموریت مناسب است که رضاشاه هم او را انتخاب کرد و در مدتی که در عربستان بود روابط ایران را خیلی توسعه داد.

در تمام مدتی که عین الملک را شناختم با این که می دانستم پدرش از مبلغین بهائی بود ولی خود او فعالیتی نداشت و شاید هم به علت قبول مشاغل وزیر مختاری و سفارت رابطه زیادی هم با محافل بهائی نداشت چون بهائی ها از مداخله در امور سیاسی منع شده اند. عین الملک قبول سمت و خدمت در وزارت خارجه را ترجیح

داد. بعدها که امیرعباس هویدا و فریدون هویدا را می دیدم هیچ کدام آنها به فعالیت مذهبی علاقه ای نداشتند و به علت اینکه مادرشان مسلمان متعصبی بود آنها هم که احترام زیادی برای مادر خود داشتند از روش مادر تبعیت می کردند و هیچگاه ندیدم که امیر عباس هویدا که زیاد با او حشر و نشر داشتم تعصبی در بهائیت از خود نشان داده باشد.

\*\*\*

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در جلد دوم کتاب (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی) چنین می نویسد:

پرونده اداری امیرعباس هویدا با دانشنامه علوم سیاسی از دانشگاه آزاد بروکسل آغاز می شود.

هویدا در تاریخ ۱۲/۱۰/۱۳۲۱ در زمان وزارت ساعد در وزارت خارجه تقاضای استخدام داشت ولی در ۲۴ سالگی در شهریور ۱۳۲۲ در وزارت امورخارجه با پایه ۳ استخدام گردید. در اول مهر ۱۳۲۲ به خدمت سربازی رفت و چون وزارت خارجه بعداً از او رضایت کامل داشت دوران خدمت سربازی را جزو سوابق استخدامی او در نظر گرفت.

در اوایل مرداد ۱۳۲۴ به عنوان وابسته سفارت ایران عازم فرانسه شد و همچنین کارمند اداره حفاظت منافع ایران در آلمان گردید. در همین ایام با ایرج اسکندری آشنا شد و سروسری با حزب توده پیدا کرد. پنج ماه پس از اقامت در پاریس به اتفاق حسنعلی منصور اتهام قاچاق پیدا کرد ولی در تاریخ ۳/۱۲/۲۵ مورد تکذیب طبق نامه مشترك آن دو قرار گرفت.

امیرعباس هویدا در ۱/۱/۱۳۲۸ با سمت کنسولیاری ایران در اشتوتگارت منصوب شد و با عبدالله انتظام فرزند انتظام السلطنه وزیر مختار ایران در آلمان آشنا گردید که این دوستی درآینده هویدا نقش اساسی داشت. وقتی انتظام وزیر خارجه شد هویدا منشی مخصوص او گردید. مدتی معاون اداره سوم سیاسی و درسال ۱۳۳۰

مأمور کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل شد که چند تشویق نامه درباره او وجود دارد. پس از ۵ سال رجبعلی منصور سفیر ایران در ترکیه از وزیر خارجه خواست که هویدا با سمت رایزن به آنکارا منتقل گردد و به جای جمشید قریب به این سمت منصوب گردید. در اواخر سال ۱۳۳۶ عبدالله انتظام در رأس شرکت ملی نفت قرار گرفت و هویدا را به شرکت نفت منتقل نمود و عضو هیئت مدیره و قائم مقام مدیر عامل شد و ۶ سال در شرکت ملی نفت کار کرد.

در لیست ۱۴۸ نفر کارمندان استخدامی ساواک نام امیرعباس هویدا فرزند حبیب الله به شناسنامه شماره ۳۵۴۲ تهران ردیف ۱۷ ثبت است که تاریخ استخدام در ساواک ۱۳۳۸/۶/۶ ذکر گردیده است.

هویدا مدتی نشریه کاوش را منتشر ساخت. در اوایل سال ۱۳۴۰ با همکاری حسنعلی منصور در زمره موسسین کانون مترقی درآمد.

وقتی دکتر اقبال رئیس شرکت ملی نفت شد هویدا را می خواهد و می گوید چون خیلی خسته شده اید مدتی استراحت کنید و ریاست یکی از موسسات نفت را به او پیشنهاد می نماید. پس از این جریان هنگامی که حسنعلی منصور مأمور تشکیل دولت می شود هویدا را وزیر دارائی می کند تا غیر مستقیم بر دکتر اقبال ریاست داشته باشد. این اقدام موجب ناراحتی دکتر اقبال شد.

پدر بزرگ هویدا میرزا رضا قناد از بهائیان مجذوب عباس افندی بود و در عکا با او همکاری می کرد. عباس افندی تصمیم گرفت حبیب الله خان پدر او را برای تحصیل به اروپا بفرستد که زبان های انگلیسی و فرانسه را آموخته و به تهران آمد. در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ یافت و برای سردار اسعد چند کتاب ترجمه نمود و در روزنامه رعد سید ضیاء نیز مطالبی ترجمه می کرد. با کمک بختیاری ها به وزارت خارجه رفت و مأمور سوریه و لبنان

گردید. بعدها به جده رفت و باملك سعودآشنائی پیدا کرد ولی به علت تبلیغ بهائیت مورد اعتراض واقع شد.

بعدها ترور حسنعلی منصور هویدا نخست وزیر شد. گزارش مورخ ۶۶/۷/۱۲ ساواک حاکی است که هویدا برای کار مملکت نقشه ای ندارد تا به منافع دسته ای بر بخورد. هویدا در حزب و فراکسیون پارلمانی اظهار عقیده نمی کند و برای همه روشن است که شاه مملکت را اداره می کند. بود و نبود هویدا تأثیری در کار مملکت ندارد. به همین جهت وکلای مخالف نیز در مذاکرات خصوصی با هویدا ابراز دوستی می کنند.

رقبای او در نخست وزیری از جمله عطاءالله خسروانی و جمشید آموزگار بودند که مقارن با نخست وزیری هویدا شاه خسروانی را به دبیر کلی حزب ایران نوین منصوب نمود. این امر عدم رضایت جواد منصور و دکتر حسن زاهدی را فراهم ساخت. طبق گزارش ۱۳۴۴/۴/۳۱ خسروانی هفته ای چند ساعت با سرهنگ سابق حبیب الله فضل اللهی که جزو سازمان نظامی حزب توده بود و اکنون در وزارت کار خدمت می کند مذاکره و از راهنماییهای او جهت امور تشکیلاتی حزب ایران نوین استفاده می کند.

به دنبال این جریانات برادر عطاءالله خسروانی که اکنون سفیر ایران در آمریکا می باشد با سفیر آمریکا در تهران خیلی نزدیک است و از مهندس ریاضی رئیس مجلس دعوت کرد که برای به آب انداختن کشتی ریاضی به آمریکا سفر کند. پس از مراجعت رئیس مجلس به شدت انتشار یافت که خسروانی نخست وزیر خواهد شد و هویدا به لندن می رود. شاهنشاه از شنیدن این مطالب ناراحت شدند. رئیس ساواک وقت می نویسد دیگر بایند و بست کسی نخست وزیر نمی شود فقط يك نفر نخست وزیر را تعیین می کند و بلوک شرق و غرب تأثیری ندارند.

دومین رقیب هویدا جمشید آموزگار بود که گزارش



۱/۸۰/۱۳۴۵ ساواک چنین حاکی است:

شایعات زیادی درباره اختلاف نخست وزیر و وزیر دارائی انتشار یافته است و در صورت ترمیم، آموزگار از کابینه خارج می گردد. دکتر آموزگار به دوستان خود گفته مایل است بار دیگر به کار آزاد مشغول شود. قراردادی را که قبلاً قرار بود سازمان برنامه به شرکت مقاطعه کاری وابسته به آموزگار بدهد به شرکت مقاطعه کاری اطلس داده است. این قرارداد ۵۰۰ میلیون تومانی با شرکت فرانسوی بسته شده که قبلاً آن را با شرکت وابسته به دکتر آموزگار به ۱۰۰ میلیون تومان بسته بودند.

\* \* \*

ابوالفضل قاسمی در کتاب خاندان های حکومتگرایان درباره خاندان هویدا چنین می نویسد:

بعد از پیدایش میرزا علی محمد باب اوضاع شیراز دگرگون شد. خلق و خوی و فصاحت بیان پسر بزاز شیرازی دل های ساده را می ربود. بعضی گمان کردند همان مهدی موعود است. آقا محمد رضا شیرازی جوانکی قناد بود که جزء جرگه بابیان درآمد و در اندک مدتی هم جزء خواص بابیان شد.

وقتی هم در گذشت در عکا به خاک سپرده شد و از پسرانش میرزا حبیب که صاحب حسن خط و کمال بود کاتب آثار گردید و لی بعداً در وزارت خارجه مأموریت یافت. پسر دیگرش میرزا خلیل خیاط در عکا به سر برد.

محمد حسین خان سردار دختری کاردان به نام افسر الملوك داشت که به عقد حبیب الله آل رضا درمی آید. چون خاندان سرداری و سپهبدی هر دو از الیگارشی دوست ساله ایران هستند و با هم خویشاوندی نزدیک داشتند نیای خاندان سپهبدی (عین الملک) لقب داشت که بعد از چند تن این لقب به (حبیب الله خان آل رضا) داده شد که پدر امیر عباس هویدا می باشد. عین الملک هویدا در مقام کنسولگری در کشورهای عربی فعالیت داشت. ادیب السلطنه

سرداری (یحیی رادسر) نیز دانی هویدا بود.  
عین الملك چون کاتب (عباس افندی) بود نام فرزند خود را  
(امیرعباس) می گذارد.

آقا محمدرضا قناد شیرازی از مقربان نزدیک (باب) بود که به  
قول ادوارد براون یکی از چند رازدار او بشمار می رفت که پس از  
او نیز عهده دار حفاظت و رسالت اسرار بهائیت می شود. مدفنش  
در عکا قرار دارد.

حبیب الله خان (آل رضا) بسیار جاه طلب بود. با ازدواج با  
افسرالملوک سرداری در شمار درباریان قاجار درآمد. ابتدا به همان  
(آل رضا) مشهور بود ولی بعداً نام (هویدا) را برگزید.  
\*\*\*

هویدا کراراً در نطق های خود جریان مراجعت به ایران را  
چنین بیان می کرد:

من از سوریه و عراق و بصره و از آنجا با بلم وارد خاک ایران  
شدم. اتومبیلی فرسوده مارا به اهواز آورد. بدبختانه نشان  
مخصوص و علامتی که مرز راتعیین کند و یا حتی سرحد گمرک را  
معلوم نماید در این حدود نبود.

می خواستم در مرز لحظه ای توقف کنم و اشک های شادی و  
غم خودرا نثار کنم. شادی از این که بالاخره وطنم را می دیدم.  
وطنی که از ورای صفحات کتاب های پادشاهان، از زبان فردوسی  
شناخته و دوست داشته بودم و اشعار آن را در میان بازوان مادرم  
فرا گرفته بودم. غم و درد از این که اوراضعیف و ناتوان می دیدم.  
هویدا سپس به تشریح اوضاع آشفته خوزستان و فقر مردم می  
پردازد و خطاب به جوانان می نویسد:

ای طبقه جوان ایران امروز، شماکه آن روزهای خفت بار را  
ندیده اید و یا شما کسانی که آن را فراموش کرده اید، بکوشید تا  
این ایام پرافتخار و سربلندی را در نظر داشته باشید.

در خوزستان دو قدرت مشخص وجود داشت: ارتش اشغالگر  
و شرکت نفت .

\*\*\*

وقتی رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین شدم هفته ای  
يك بار روزهای سه شنبه هویدارا در دفتر سیاسی حزب می دیدم که  
ضمن صرف ناهار و تشکیل جلسات دفتر سیاسی مطالب را رك و  
راست بیان می کرد و روش او طوری بود که هر کس را جلب و  
جذب می نمود.

يك روز بعداز خاتمه کار در دفتر سیاسی، به اتاقش رفتم و  
گفتم درباره فراکسیون پارلمانی مطالبی دارم که باید با شما مطرح  
کنم. او گفت برای حل مشکلات آماده ام. گفتم دراین مدتی که  
رئیس فراکسیون شده ام در داخل مجلس وکلای اکثریت و اقلیت  
مطالب را با من در میان می گذارند. از چند نفر ازوکلای مجلس که  
خیلی تظاهر به نزدیکی باشما می کنند ناراحت هستند. از من  
خواست که اسم آن هارا بیان کنم. من هم گفتم امیرحسین شیخ  
بهائی و هدایت اسلامی نیا که هر دو متأسفانه سابقه خوبی ندارند و  
خودرا از وابستگان به شما می دانند و سوابق آنها طوری است که  
اگر در مجلس مورد اعتراض و ایراد قرار بگیرند نمی توانم از آنها  
دفاع کنم. هویدا گفت شما که به مشکلات کارآگاه نیستید، خیال  
می کنید من افراد را نمی شناسم. خودتان رئیس بازرسی نخست  
وزیر بوده اید و گزارشات را می دیدید. درباره همه افراد گزارشاتی  
تهیه می شود و من هم آن را می خوانم و می دانم ولی چه کنم؟  
شیخ بهائی مورد علاقه خاص ارتشبد نصیری می باشد که مرتب  
سفارش او را می کند، برای او باید با رئیس ساواک در بیفتم که  
مصلحت نیست. شیخ بها ئی به قدری با نصیری نزدیک است که در  
هر جریانی از او حمایت می کند و من هم ناچار هستم او را قبول  
کنم. اما اسلامی نیا که مورد اعتراض نصیری هم می باشد و  
گزارشاتی علیه او می فرستد رابطه بسیار نزدیکی با آیت الله

خونساری دارد که خودتان می دانید از روحانیون شریف و خوش نام و موثر می باشد. نمی دانم چگونه اسلامی نیا توانسته او را در اختیار بگیرد که هرگونه مشکلی که در بازار و بین روحانیون داشته باشم برایم حل می کند. به همین جهت مرتب به دفتر من می آید و درباره اقدامات خود و گفتگو با آیت الله و سایر روحانیون مطالبی می گوید. اگر شما می توانید شخص دیگری را پیدا کنید که بتواند رابط من با روحانیون و بازار و شخص آیت الله خونساری باشد معرفی کنید. گفتم حال که توجه یافتم روی مصالح سیاسی این هارا پذیرفته اید لاقلا از آنها بخواهید این قدر تظاهر به دوستی و نزدیکی باشما نکنند. مطالبی می گویند که ناراحت کننده است. همچنین کمتر به مجلس بیایند و در نطق ها و اقدامات پارلمانی دخالتی نکنند که موجب بروز مشکلاتی نشود. هویدا گفت حرف شمارا قبول دارم و به آنها تذکر می دهم و شما هم مشکلات مرا درك کنید.

بعد از این که تحقیق کردم معلوم شد هردو مورد صحت دارد. نصیری پشتیبان شیخ بهائی است و خود شیخ بهائی هم می گفت تمام کارهای نصیری دست من است. درباره اسلامی نیا هم معلوم شد او با پسر آیت الله خونساری شرکتی دارد و مبالغی زیاد پول اوقاف را توسط پسر آیت الله خونساری بین روحانیون تقسیم می کند در حالی که آیت الله هیچگونه اطلاعی از جریان امر ندارد.

این طرز کار هویدا نشان می داد که حساب همه کس و همه مقامات را داشت و به هرکس محبتی می کرد تا نظر او را جلب کند و حمایتش را در اختیار داشته باشد. در حالی که حسنعلی منصور نمی توانست چنین نقش هائی را درسیاست بازی کند.

هویدا حتی تعدادی از افراد اقلیت مجلس را در اختیار داشت به طوری که اگر آنها به دولت اعتراضاتی داشتند حساب هویدا را جدا می کردند و غیر مستقیم از او تمجید می نمودند. در جریان انتخابات هم شاهد بودم که هویدا از بعضی از نمایندگان اقلیت بیش

از نمایندگان اکثریت حمایت می کرد و می گفت وجود این قبیل افراد از گروه اقلیت برای مجلس لازم است. البته منظورش آن افرادی از اقلیت بود که به هر صورت حریم او را رعایت می کردند. هویدا ظاهراً با هیچکس مخالف نبود و هیچگونه تظاهری به دشمنی و انتقامجویی با کسی نمی کرد و حتی دشمنان خود را می پذیرفت و اگر می توانست به آنها محبتی می کرد که از مخالفت با او دست بردارند.

امیرعباس هویدا با تظاهرات مذهبی خود از قبیل رفتن به زیارت مشهد و حضرت عبدالعظیم و فرستادن مادر خود به مکه می خواست ثابت کند که اتهام بهائیت صحت ندارد. حقیقتاً مادر هویدا يك متعصب مذهبی شیعه بود. از بدو پیدایش باییت در ایران این امر يك وسیله مبارزه سیاسی بود و هر که را که می خواستند از میدان بدر کنند می گفتند بهائی است و به باییت تمایل دارد در حالی که می دانیم خیلی از مقامات مملکتی تعصب مذهبی نداشتند و بهائیانها هم نمی توانستند شغل سیاسی بپذیرند.

درباره سپهبد صنیعی و دکتر ایادی و چندتن دیگر از بهائیانها که مشاغل دولتی مهمی داشتند انتشار داشت که بعضی از آنها توانسته بودند موافقت محفل بهائیان را بگیرند و برخی نیز از بهائیت طرد شدند. ولی هویدا هیچگونه ارتباطی با بهائیت نداشت.

هویدابه مادرش عشق می ورزید زیرا مادرش تربیت امیرعباس و فریدون را پس از فوت پدر بر عهده گرفت و از مادران شایسته ای بود که عمر خود را وقف تربیت این دو فرزند کرده بود. هویدا در ایام نخست وزیری هفته ای يك روز به منزل مادرش در دروس می رفت که خیلی از دوستان نزدیک هویدا در آنجا موفق به دیدار هویدا می شدند. اتهام ارز قاچاق در پاریس هم بی پایه بود و با این اتهام مخالفین می خواستند منصور و هویدارا از میدان بدر کنند.

هویدا که پس از فوت پدرش با بحران مالی روبرو شده بود می گفت لیاقت مادرش موجب گردید که توانست به تحصیلات ادامه

دهد و حتی خانه آنها به پانسیون تبدیل شده بود که چندتن دیگر از محصلین با آنها زندگی می کردند و از این راه به زندگی آنها رونقی داده می شد. هویدا می گفت در زمان جنگ دوم جهانی با مشکلات فراوان به ایران آمد و هنگامی که در خرمشهر و خوزستان شاهد اشغال ایران و حضور قشون خارجی در کشور بود از غصه اشک می ریخت و آرزو داشت که روزی اشغال ایران پایان پذیرد.

هویدا پس از مراجعت از اروپا به خدمت وظیفه رفت و تعدادی از نزدیکان او از قبیل دکتر حسن متین - مسعود هدایت و عزت کاسمی از دوستان دوران خدمت او در دانشکده افسری می باشند. هویدا در دانشکده افسری شاگرد اول شد و محمد رضاشاه پهلوی پارابلومی به عنوان جایزه به او داد که این عکس کراراً در مطبوعات به چاپ رسیده است. هویدا می گفت روزی که شاه به او به عنوان يك افسر جوان اظهار محبت می کرد هرگز باور نداشت که روزی برسد که او نخست وزیر شاه و از نزدیکان و محارم او گردد.

هویدا آئین دوست یابی را با تمام شرایطش رعایت می کرد. نه تنها دوست، بلکه آشنائی اگر دردورترین بیمارستانهای دنیا زیر عمل جراحی قرار می گرفت گل هویدا نخست وزیر ایران اولین گلی بود که کنار تخت او قرار می گرفت. در داخل مملکت هم شخصاً به عیادت خیلی از بیمارها می رفت و به قول معروف سعی داشت از هر راهی در دل دوستان راه پیدا کند. پیپ و عصا و گل ارکیده هویدا معروف بود و روزنامه ها با طنز و شوخی کراراً در اشعاری که می سرودند به آن اشاره می کردند که از آن جمله شعر معروفی است که دکتر جهانشاه صالح گفته است:

(به پیپ و عصای هویدا قسم...)

هویدا سعی داشت هر روز با عده ای از طبقات مختلف در نخست وزیری ناهار صرف کند. این دعوت هم به منزله احترامی بود که به آن افراد می گذاشت و هم سعی داشت کارهای آنها را انجام دهد. در این ناهارها از همه گروهها دیده می شدند. روش او با

خارجی ها خیلی جالب بود. به علت زندگی در خارج از کشور می دانست با دیپلمات ها و روزنامه نگاران خارجی چگونه برخورد داشته باشد و احترام همه آنها را جلب کند. او استفاده از ماشین کادیلاک بزرگ نمرة ۱ نخست وزیری را که آرزوی خیلی ها بود ترك کرده بود و همیشه با يك پیکان کوچک در خیابان ها به رانندگی می پرداخت و يك اتومبیل بنز ساواک با مأمورین هم مراقب جان او بودند. سر چهار راهها سعی داشت با مردم و رانندگان صحبت کند و از این طریق خودرا به مردم نشان بدهد و به مردم بگوید نخست وزیر خیلی مردمی است. در حالی که در همان موقع سایر مقامات حتی وزرای کابینه درون اتومبیل های دولتی و بعضی مواقع با اتومبیل های بزرگ در خیابان ها رفت و آمد می کردند. وقتی پسر من کاوه الموتی در امپریال کالج لندن در رشته مهندسی معدن شاگرداول شده بود و نام او در روزنامه تایمز در ردیف سایر دانشجویان ممتاز انگلستان چاپ شد تنها تبریکی که دریافت داشت از امیرعباس هویدا نخست وزیر ایران بود که با عنوان (دوست جوان من) به او تبریک گفته بود. وقتی از نخست وزیر تشکر کردم و پرسیدم از کجا مطلع شدید گفت از طریق سازمان دانشجویان و روزنامه تایمز و گفت وظیفه من این است که این قبیل دانشجویان را تشویق کنم. در حالی که سایر موسسات آموزشی از این جریانات بی اطلاع بودند. منظور این است که هویدا در کارها دقت فراوان داشت و می خواست با تشویق يك دانشجو او را هم به کار مملکت دلگرم سازد.

وزراء و مقامات دولتی از چند طبقه تشکیل می شدند. گروهی که منتخب شاه بودند و هویدا در مقابل آنها خیلی نرمش داشت و چون می دانست زورش به آنها نمی رسد با آنها خیلی باملایمت و فروتنی رفتار می کرد. عده ای به علت تخصص خود ارتقاء یافته بودند که حریم آنها را رعایت می کرد. تنی چند از منصوبین او بودند که خیلی با آنها به شدت رفتار می نمود و کراً می دیدم که با تلفن

با عصبانیت به آنها می تاخت. ولی با مربوطین شاه و دربار و ساواک و مقامات مهم مملکتی روش او خیلی ملایم بود. با تنی چند روابط خصوصی و دوستی نزدیک داشت که خیلی از آن ها حمایت می کرد. با این که بعضی شان مورد شکایات فراوان بودند معهذا با قدرت و نفوذی که داشت مخالفت ها را خنثی می کرد. رویهمرفته می توان گفت سیاستمداری زیرک و با هوش و بازیگری ماهر و توانا بود که توانست ۱۳ سال خودرا در مقام نخست وزیری ایران حفظ کند و در طول مدت نخست وزیری اش هم کارهای زیادی در کشور انجام دهد و سرانجام از کاخ نخست وزیری به عنوان وزیر دربار به کاخ سلطنتی رفت و اگر اوضاع دگرگون نمی شد و رژیم ادامه می یافت در آینده ایران باز هم نقش مهمی می داشت.



تاهویدا نخست وزیر بود برخی از روحانیون ازبودجه های  
سری دولت بهره مند بودند.



هویدا روش تند حسنعلی منصور را در اداره کشورکنار گذارد و خود را خیلی انعطاف پذیر نشان می داد. یکی از دوستان متفکر هویدا می گفت (گلوله بخارانی موجب شد که هویدا روش نرم و ملایم را برگزیند و همین امر دولت او را «ابد مدت» ساخت.)

رازیقای هویدا در مدت ۱۳ سال در مقام نخست وزیری علاوه براطلاعات و دانش سیاسی اومی توان گفت مردم داری زیاده ازحدی بود که می دانست با هر کسی چگونه رفتار کند. به قول معروف او هزاران کلید در دست داشت و خوب آگاه بود که هرقفلی را با چه کلیدی باز کند.

همانطوری که یکی از کلیدسازان شهر تهران بر سر در مغازه اش نوشته بود:

به ناامیدی از این (در) مرو امید اینجاست

فزون تر از عدد قفل کلید اینجاست

هرکس سراغ هویدا می رفت مثل همان کلیدساز مشکل او را می گشود و برای هرکاری کلیدی در دست داشت و اگر هم نمی توانست برای کسی کاری انجام دهد آنقدر حسن خلق نشان می داد که مراجعه کننده بارضایت کامل او را ترك می گفت.

هویدا سعی داشت درباریان و اطرافیان وبستگان شاه وموافقین و مخالفین دولت را به صورت مستقیم وغیرمستقیم دراختیار بگیرد و بازرنگی های مخصوص خود ازنیروی همه آنها برای بقای خود در مقام نخست وزیری استفاده کند. وقتی هویدا حضور شاه شرفیاب می شد می دانست بارتیس مملکت چگونه صحبت کند که بیش از پیش موجبات جلب حمایت شاه را فراهم سازد. هر دستوری که شاه می داد پس از ترك کاخ سلطنتی وسیله تلفن داخل اتومبیل اوامر را ابلاغ می کرد و ظرف مدت ۴۸ ساعت پاسخ شاه را در انجام کارها به اطلاع شاه می رسانید و شاه را راضی نگهמידاشت که او فکر

می کرد بهترین و شایسته ترین نخست وزیری است که انتخاب کرده است. هویدا سعی داشت همه روزنامه نگاران را راضی نگه دارد و در انجام خواسته های آنان می کوشید. حتی نویسنده توانائی مثل عبدالرحمن فرامرزی در سالهای نخستین حکومت هویدا به نویسنده کتاب گفت: هویدا يك مستوفی الممالك جوان است که هم سوادش زیادتر و هم جهان بینی اش بیشتر است و بهترین فردی است که شاه برای نخست وزیری انتخاب کرده است. هر وقت هویدارا می دیدم چون می دانست از طرفداران پروپا قرص دکتر اقبال هستم می گفت من به دکتر اقبال خیلی ارادت دارم. او را در همه جا باکلمه ارباب (PATRON) صدا می کنم. می گفت دکتر اقبال مردی است پاك و پاکیزه و از خدمتگذاران صادق شاه است که بازندگی مختصری ساخته و ما همه جوانان مدیون او هستیم که راه را برای ورود جوانان به کادر دولت و مقامات مهم مملکتی باز کرد. در حالی که وقتی مدیرعامل شرکت نفت شد هویدارا برکنار ساخت و در آن روزها هویدا خیلی ناراحت گردید و نزد دوستان دکتر اقبال گله می کرد ولی بعداً که وزیر دارائی شد این موضوع را فراموش کرد و سعی داشت که دوستی دکتر اقبال را هم برای خود ذخیره کند که نزد شاه از او سعایتی نشود. باعلم و نصیری و ایادی و همه اعضای خاندان سلطنت روابط مخصوصی داشت. با اینکه علم در خاطراتش می نویسد که مرتب نزد شاه از هویدا بد گفته ولی هویدا آن را هم علنی نمی کرد و هیچگاه از علم هم گله ای نداشت.

هویدا دشمنان سرسخت و متنفذی داشت که هنگام نخست وزیری می کوشیدند او را از قدرت بر کنار سازند و پس از برکناری نیز او را به شدت مورد حمله قرار دادند در حالی که دوستانش می گفتند از باسواد ترین سیاستمداران ایرانی است. مخالفین می گفتند روش هویدا موجب شد که کشور به خود کامگی رسید و زیربنای انقلاب از هرجهت استحکام یافت. مخالفین تا آنجا پیش رفتند که این مرد هشیار و با فرهنگ و شایسته به جوخه اعدام سپرده شد.

هویدا در دوران نخست وزیری اش ۲۴ مرتبه کابینه را ترمیم کرد. انتخابات سه دوره قانونگذاری را انجام داد و با نمایندگان چهار دوره قانونگذاری سرو کار داشت (از ۲۱ تا ۲۴).

دولت هویدا سه سال از دوره بیست و یکم و دو سال از دوره بیست و چهارم را بامجلس گذرانید و ۱۳ بار لایحه بودجه را تقدیم داشت و هربار می گفت بودجه سال بعد بهتر از امسال خواهد بود.

از وزرای کابینه هویدا کسانی که در تمام این مدت در دولت او ثابت ماندند عبارت بودند از جمشید آموزگار - مهرداد پهلبد - صفی اصفیاء - هادی هدایتی - منصور روحانی - عبدالمجید مجیدی که از میان آنها فقط جمشید آموزگار به نخست وزیری رسید.

کابینه هویدا تنها کابینه ای بود که دو نفر از زنان کشور در آن به مقام وزارت رسیدند (فرخ روپارسا وزیر آموزش و پرورش - مهناز افخمی وزیر مشاور). تعدادی از زنان به معاونت وزارتخانه و یک تن به سفارت رسید (مهرانگیز دولتشاهی سفیر ایران در دانمارک).



مهران احمدی



باو فرخ روپارسا

خانم دکتر فرخ روپارسا اولین زنی است که در عصر پهلوی به مقام وزارت رسید. متأسفانه در جمهوری اسلامی به جوخه اعدام سپرده شد. از بانوان لایق و شایسته ایران بود.

\*\*\*

علی باستانی در روزنامه اطلاعات در دهمین سال نخست وزیری درباره هویدا چنین نوشت:

هویدا همیشه خندان نیست درواقع این چهره شاد نیمرخی ازچهره هویدا می باشد. گرچه دیر عصبانی می شود ولی وقتی شد توفانی به پا می کند. نزدیکانش کوشش دارند که هنگام آتشفشانی دم چك او قرار نگیرند. هویدا يك بار ازدواج کرد که ثمره عشق بود و با عنوان نخست وزیر پای سفره عقد نشست و مشکلات مملکتی را به خانه بخت برد و بالاخره شداید آن موجب شد که زندگی زناشویی او عمر طولانی نداشته باشد. خود هویدا می گوید این جدائی تقصیر من بود به همین جهت بعد از جدائی احترام متقابلی بین آن دو برقرار می باشد. هویدا به سفر و کتاب و موسیقی علاقه وافری دارد. زندگی ساده و جمع و جوری دارد که می توان چنین خلاصه کرد. کتاب - پیپ - عصا - موسیقی . نزدیکانش می گویند اگر این هارا کنار بگذارید زندگی او را می توان در دو جامه دان خلاصه کرد. هویدا ۳۵۰ پیپ و ۱۵۰ عصا دارد. هویدا گاهی به سفر دلخواه خود بادوستانش به یونان می رود. علاوه برآن همیشه گل (ارکیده) را فراموش نمی کند که بین کراوات های او و ۱۶ رنگ گل ارکیده هم آهنگی وجود دارد. هویدا فرانسه را مثل يك ادیب می داند. پدرش را در ۱۴ سالگی از دست داد. سرپرستی او بامادرش بود که برای تأمین مخارج تحصیلی خانه اش را به صورت پانسیون درآورده بود. هویدا تا دریافت دیپلم در بیروت بود. فارسی را نزد دکتر محمدی آموخت. در بلژیک و فرانسه لیسانس و دکترای خود را در رشته تاریخ گرفت. به زبان انگلیسی درمأموریت های سیاسی آشنا شد. هنگام مراجعت به ایران در گفتن و نوشتن فارسی ضعیف بود و دکتر خانلری را معلم زبان فارسی خود می داند. زبان آلمانی و ایتالیائی و عربی را هم می داند. به طور کلی ۶ زبان خارجی می داند ولی بین زبان فرانسه با ایتالیائی اش

تفاوت از زمین تا آسمان است. هویدا اولین نفری است که روزنامه های صبح را می خواند و بعضی ازوزراء را درباره مطالبی که درباره آنها نوشته شده ازخواب بیدار می کند. هویدا علاوه برشرفیابی گزارشات مهم مملکتی را وسیله تلفن به عرض شاه می رساند و اوامر همایونی را از همین طریق دریافت می دارد. هویدا اخیراً آپارتمان کوچکی هم برای خود تهیه کرده که اقساطش را می پردازد. در اتاق نخست وزیر سه نوع تلفن نصب است. يك تلفن قرمز رنگ اختصاص به ارتباط های خیلی مهم دارد و به ۷ مقام عالی مملکتی متصل می باشد. تلفن دیگر باموج کوتاه که اگر تلفن تمام شهر قطع شود از این طریق می تواند تماس برقرار کند. تلفن دیگر که نخست وزیر را با ۲۰۰ مقام مهم مملکتی مربوط می سازد که با فشار يك دکمه زنگ طرف به صدا در می آید. علاوه برآن دستگاه دیگری وجود دارد که در يك لحظه می تواند با چند نفر صحبت کند. وقتی باهویدا در باره دوران بعدازنخست وزیری اش صحبت می شود می گوید باید این حرف را در روزش بزمن نه حالا.

\* \* \*

یوسف مازندی می نویسد:

به تدریج رابطه هویدا با دولتمردان و رجالی چون دکتر اقبال و امیراسدالله علم و تنی چند از اطرافیان شاه نیز صمیمیت گذشته را از دست داد. حتی این اواخر با تمسخر با علم حرف می زد. عطوفت بیش از حد شاهنشاه به یکی ازاین سه تن می توانست تأثیر مستقیم در رفتار متقابل آنان نسبت به یکدیگر داشته باشد.

رابطه هویدا با بستگان شاه زمان های مختلف تفاوت یافته بود. اوایل زمامداری کمتر تحت تأثیر قرار می گرفت اما چند سال بعد رابطه هویدا با بعضی از اعضای خاندان سلطنت نزدیکتر شد. این صمیمیت باشاهدخت اشرف پهلوی بیشتر به نظر می رسید.

هویدا در آغاز نخست وزیری می گفت (برای بقای مملکت و سلطنت باید نارضایتی هارا به حداقل رسانید) اما به تدریج مانند

شاه تاکید می ورزید (با کارهائی که انجام می گیرد چه کسی می توانست ناراضی باشد؟)

به نظر من هویدا مسحور شاه شده بود. ولی اواخر نخست وزیری به نظر می رسید که در شاه به تدریج بی مهری هائی نسبت به هویدا پدیدار شده است. همان روزی که از نخست وزیری معاف شد در میهمانی او را دیدم ناگهان اشک از چشمانش جاری شد و گفت (ازمن چیزی نپرس... فقط) برای من قطعی بود که در رنج جانکاهی به سر می برد و مقام وزارت در بار توانست اعتماد به نفس هویدای وفادار را تا حدی باز گرداند.

شاه توانسته بود با روحیه و کارآئی هویدا شخصیتی را کشف کند که حداقل انگیزه جاه طلبی و کسب قدرت را داشته باشد. وفادار، امین، سربه راه، حرف شنو باشد و سالها به عنوان نخست وزیر پابرجا بماند و ثبات سیاسی ایران را ظاهر سازد.

علت دیگرش نرمش و انعطاف پذیری کم نظیر شخص هویدا بود. او کمتر برای شاه و اطرافیان شاه مسئله ایجاد می کرد. رفتارش با نزدیکانش آن قدر تند نبود. وقتی نخست وزیر شد خصومت علنی به کسی نشان نداد. فروتن و مردم دار بود. خلق و خوی رفیق بازی را به حد افراط داشت. علت دیگر درخشان بودن اوضاع اقتصادی و مالی بود. گشاده دستی هویدا در نگاهداری دوست و رفیق خواه و ناخواه از او (معبودی) برای بسیاری از اطرافیان ساخته بود که کمتر موجب سعایت او نزد شاه می شدند.

\*\*\*

دراسناد به دست آمده ازسفارت آمریکا که ازطرف دانشجویان پیرو خط امام به نام (اسناد لانه جاسوسی) انتشار یافته درباره امیرعباس هویدا چنین نوشته شده است:

هویدا ازیک خانواده بهائی است ولی نمی خواهد درباره آن جنجال راه بیاندازد. پدر هویدا منشی رهبر بهائیان بوده است به همین علت هویدا تحصیلات اولیه را در بیروت گذرانیده و تدریجاً

پدرش وارد محفل دیپلمات ها شد.

هویدا از زمانی که وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد به صورت يك دیپلمات حرفه ای در آمد. نکته مهم برای هویدا دوستی با عبدالله انتظام و حسنعلی منصور بود که هر سه تن پس از جنگ جهانی دوم در آلمان در کنسولگری ایران در اشتوتگارت خدمت می کردند.

عبدالله انتظام سریعاً مدارج ترقی را طی کرد. مدیرعامل شرکت نفت شد و هویدارا به عنوان معاون ویژه خود برگزید. هویدا در سال ۱۹۶۰ عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران شد. وقتی حسنعلی منصور از خانواده سرشناس و طبق نوشته های سفارت آمریکا به جای هزارفامیل که پدرش نخست وزیر ایران بود توجه شاه را برای نخست وزیری جلب کرد و مأمور تشکیل کابینه شد از همکار قدیمی خود خواست که وزیر دارائی کابینه شود. وقتی هم منصور به قتل رسید شاه هویدارا به سمت نخست وزیر انتخاب کرد. بنا بر این در مدت کمتر از ۲۰ سال هویدا باکمک دو تن از دوستان با نفوذ خود از سمت معاونت کنسولگری به دومین مقام عالیرتبه کشورش دست یافت. هویدا پس از این که نخست وزیر شد به محفل درونی شاه راه یافت. میزان اعتماد شاه نسبت به او زمانی مشخص می شود که بتواند پس از برکناری بازهم در محفل درونی باقی بماند. از سال ۱۹۵۳ سه نخست وزیر قبل از هویدا هنوز از دوستان نزدیک شاه بودند. تنها علی امینی از این قاعده مستثنی ماند. امینی از رقبای شاه به حساب می آید. در محفل درونی شاه افرادی راه داشته اند که عبارتند از: ملکه فرح - اشرف پهلوی - دکتر منوچهر اقبال - امیراسدالله علم - جعفر شریف امامی - امیرعباس هویدا - فردوست - ایادی - دکتر حسن امامی - اردشیر زاهدی - نصرت الله معینیان - ارتشبد محمد خاکی - جمشید اعلم - امیر هوشنگ دولو - فلیکس آقایان - هوشنگ انصاری - پرویز ثابتی - نعمت الله نصیری.

هویدا طولانی ترین ایام نخست وزیری را داشته است.  
۲۲ شخص مختلف به محمدرضا شاه به عنوان نخست وزیر در ۳۱ دولت در طول ۳۷ سال خدمت کرده اند.  
کابینه هویدا در حقیقت یادگار سازمانی است که توسط حسنعلی منصور بنیان نهاده شد. نه نفر از افراد گروهی که به خاطر ارتباط حرفه ای و اجتماعی دورهم جمع شده بودند که می توان آنها را اصلاح طلب و در عین حال افراد مترصد کسب منافع سیاسی خواند که عبارتند از حسنعلی منصور - امیرعباس هویدا - دکتر منوچهر کلالی - محمدتقی سر لک - محسن خواجه نوری - فتح الله ستوده - ضیاءالدین شادمان - غلامرضا نیک پی - هادی هدایتی ... حداقل سه تن از افراد گروه یعنی (کلالی - نیک پی - هدایتی) از خانواده های مهم بوده و سر لک نیز با یکی از اعضای خانواده خلعت بری که از ۴۰ خانواده سرشناس است ازدواج کرده بود. محسن خواجه نوری که هم پدرش تاجر و زمین دار بود در ارتباط با کلالی و هدایتی در وزارت کار وارد این گروه شد.  
در مدت دوسالی که دوره دوستانه منصور به عنوان یک (گروه مترقی) درآمد هدفش در رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی ایران بود. اعضای آنها به حدود دویست نفر تحصیل کرده داخل و خارج رسید که همه آنها از نظر شخصی و حرفه ای با منصور و هویدا ارتباط داشتند.

یکی از رقبای سرسخت هویدادر طول نخست وزیری اش جمشید آموزگار بود و تا قبل از تأسیس حزب رستاخیز هیچگاه به گروه سیاسی نگروید ولی در حزب رستاخیز رهبر یکی از جناح ها شد. انتصاب او به وزارت کشور برای این بود که امر انتخابات به فرد غیر سیاسی سپرده شود. شاه نمی خواست او بر نفوذی که در چند پست کابینه به دست آورده بود کنترل داشته باشد و به صورت رقیب هوشنگ انصاری درآید. منصور روحانی به خاطر توانائی اش به این مقام رسیده بود. او را از افراد مهم کابینه هویدا می دانند که



شاه نیز او را بسیار دوست می داشت. او از چند مشاجره جان سالم بدر برد. یکی از آنها با عبدالعظیم ولیان بود. به همین جهت ولیان به استان خراسان رفت. روحانی در يك مشاجره هم بامهدی سمیعی که سرپرست سازمان برنامه و بودجه بود پیروز شد.

وزارتخانه های جنگ و دارائی تشریفاتی داشتند. شاه در امور این دو وزارتخانه مخصوصاً در امور نفتی مستقیماً دخالت دارد. گمان نمی رود که قبل از اتخاذ هرگونه تصمیمی حتی با وزراء مربوطه مشورت نماید.

یکی از معاونین وزارت خارجه می گفت شاه بدون درجریان قرار دادن وزارت خارجه سیاست های خارجی را پی ریزی می کند. پس از آن وزارت خانه موظف به یافتن راههای اجرائی آن تصمیم است. سفرای قبل از هرکاری باشاه مشورت می نمایند. همچنین شاه امور نفتی را کنترل می کند.

یکی از منابع غیر حکومتی ایرانی در اظهار نظر در این باره می گفت شاید شاه گروهی مشاور خارجی را در این رابطه به مشورت پنهانی به کار گرفته باشد. چون این امر سبب می شود که شاه بدون اتکاء به ایرانیان تصمیمات لازم را اتخاذ نماید و در عین حال خود را به عنوان يك رهبر توانا و يك سیاستمدار مشهور سازد. بنا براین کابینه به جای این که يك هیئت سیاست گذار باشد اجرا کننده تصمیمات شاه است. اگر بعضی از اعضای کابینه در زمینه طرز فکر شاه مفید واقع می شوند به خاطر این است که به عنوان فرد مورد توجه شاه قرار دارند نه این که عضو کابینه هستند.

پارلمان ایران در ۱۸ سال یعنی از دوره پنجم تا سیزدهم در زمان رضاشاه به صورت مهر لاستیکی رضاشاه عمل می کرد. ولی بعداً مجلس مملو از جناح های متخاصم شد که سعی داشتند منافع شخصی را حفظ کنند. چند لایحه سازنده هم تصویب شد که نمونه آن طرح ملی شدن صنعت نفت بود.

درسال ۱۹۶۳ یعنی ۴۰ سال بعد از آن که پدر شاه مجلس را

تحت کنترل داشت محمدرضاشاه نیز پارلمانی ایجاد کرد و خودآن را کاملاً در اختیار داشت.

پارلمان از دیر باز تحت سلطه زمین داران و ۴۰ فامیل اصلی بود. از دوره اول تادوره بیست و یکم هریک از این ۴۰ فامیل اصلی چندتن نماینده در مجلس داشتند. در دوره آخر اطلاعاتی در دست نیست ولی زمین داران از بین رفته بودند.

یک سوم نمایندگان مجلس دوره بیست و یکم تحصیلات عالی خارج داشتند.

علی امینی مجلس دوره بیستم را منحل کرد و طی مدت دوسال فرامین قوه مجریه جای قوه مقننه را گرفت که این امر نامشروع بود. زیرا پارلمان در صورت انحلال ظرف سه ماه باید تشکیل شود ولی شاه از انحلال مجلس این فایده را برد که برنامه انقلاب سفید را اعلام و به فراندم گذاشت.

دردوره رستاخیز چهره های جدیدی به پارلمان راه یافتند. شاه به طرز موثری تمام پایگاه های قدرت مستقلی را که می توانست توسط نمایندگان در نتیجه طولانی شدن مدت عضویت در مجلس به وجود آمده باشد در هم شکست و تأکید نمود که او تنها منبع قدرت و نفوذ در سطح ملی می باشد.

\*\*\*

احمد سمیعی درباره هویدا چنین می نویسد:

امیرعباس هویدا که درآغاز به نظر می رسید محلی پیش نباشد در تاریخ حکومت مشروطه ایران بیش از هر صدر اعظم دیگری برمسند صدارت تکیه زد. او فرزند حبیب آل رضا (عین الملک) که درسال ۱۲۹۹ زاده شد. عده ای معتقدند که پدر امیر عباس به اصرار همسرش از فرقه بهائی تبری جست که سندی در دست نیست ولی مسلماً مادر او بهائی نبوده و خود هویدا وابستگی اش را به بهائی ها تکذیب می کرد. اگرچه به نظر می رسد که امیر عباس هویدا پای بند هیچ آئین الهی یا فرقه ای نبود. هویدا

در مدرسه فرانسوی بیروت و دانشگاههای پاریس و بروکسل در رشته علوم سیاسی و تاریخ درس خوانده بود و در مجموع شخص زبان دان و آگاهی بود. او زمانی درحزب کمونیست لهستان و عضو یکی از لژهای فراماسونری بود. در ۲۲ سالگی پس از پایان خدمت افسری به وزارت خارجه وارد شد و به سمت وابسته مطبوعاتی ایران در پاریس منصوب گردید که در همان جا با حسنعلی منصور طرح دوستی می ریزد که بعدها منجر به تأسیس کانون مترقی و حزب ایران نوین می گردد. به طور قطع هنگامی که شاه پس از گلوله خوردن منصور هویدا را مأمور اداره جلسات هیئت دولت نمود به درستی او را نمی شناخت و نمی دانست که بعد از آن ایام پرحادثه این مرد همیشه متبسم، شیکپوش، خوش محضر و خواننده دائمی تازه ترین کتاب های منتشر شده در اروپا و ایران ۱۳ سال لایحه بودجه را به مجلس می دهد و هر سال با اظهار اطمینان می گوید که لایحه بودجه سال آینده راهم خواهد آورد.

در سال هائی که نخست وزیر ایران بود با وجود شاه هیچیک از قدرت های خارجی اصولاً نیازی به داشتن ارتباط خصوصی با نخست وزیر نداشتند اما هویدا هرچه بیشتر در مسند صدارت می ماند قوی تر می شد. هویدا درآغاز کارآشنائی چندانی با دولتمردان ایران نداشت و شاید تمایلی هم نشان نمی داد. تنها کسانی که طرف مشورت دائمی او بودند عبارتند از (رجبعلی منصور - زین العابدین رهنما - عبدالله انتظام).

هویدا در نخستین کابینه اش متوجه می گردد که بهتر است وزراء از نخست وزیر حرف شنوی داشته باشند و باشاه فقط خود او ارتباط مستقیم داشته باشد و به تدریج کسانی را که با شاه در ارتباط بودند برکنار می ساخت ولی در همه موارد توفیق حاصل نمی کرد. ابتدا شاه او را در میان چند رقیب پر قدرت قرار داده بود ولی او که خود را آماده اجرای نقشی طولانی کرده بود، بیدی نبود که از این بادهای بلرزد. تنها اردشیر زاهدی بود که با او پنجه درافکند.

هویدا به علت تسلط بر چند زبان خارجی باسفرا و نمایندگان خارجی در هر نشست از کم و کیف قضایا آگاه می شد. در تمام دوران ۱۳ سال صدارتش کمتر کسی یافت می شد که با وی ملاقات کرده و او را ناراضی ترک کرده باشد. هویدا آسوده ترین نخست وزیران در دوره زمامداری اش به حساب می آید. ولی مسائل و مشکلاتی در بطن جامعه وجود داشت که از سوی سازمان های امنیتی بر روی آنها سرپوش گذاشته می شد.



یوسف مازندی می نویسد: همان روزی که هویدا از نخست وزیر معاف شد او را دیدم، اشک از چشمانش جاری شد و گفت (ازمن چیزی نپرس)

## نقش (حزب ایران نوین)

### دردوران (انقلاب شاه و ملت)

نخست وزیر هویدا و روش ملایم او و جلب گروههای مختلف به حزب موجب گردید که روز به روز پایه های حزب ایران نوین محکمتر شود. کوشش رهبران حزب این بود که مقامات مملکتی از قبیل وزارت و استانداری و معاونت و شهرداریها به افراد حزبی سپرده شود و همین امر موجب می شد که علاقمندان به شغل و مقام هم به حزب ایران نوین بگروند. همچنین رهبران حزب می خواستند که در پارلمان مخصوصاً مجلس شورای ملی تمام مشاغل در اختیار نمایندگان عضو فراکسیون ایران نوین قرار گیرد که در جریان انتخابات داخلی مجلس شورایی این کار انجام شد.

نویسنده کتاب وقتی که به ریاست کمیسیون برنامه انتخاب شدم ازوکلای منفرد بودم که با توافق اعضای دو فراکسیون ایران نوین و مردم در کمیسیون برنامه این کار صورت گرفت. در مدتی که رئیس کمیسیون برنامه مجلس بودم خاطرات خوبی از مهندس اصفیا داشتم. علاوه بر مقام علمی و روش متین او می دیدم که برخلاف خیلی از وزراء که اگر لایحه ای می آوردند می گفتند (به عرض شاه رسید و باید تصویب شود) با وجود احترام خاصی که شاه و نخست وزیر و همه مقامات برای او قائل بودند نه

تنها تظاهری به قدرت نمی کرد بلکه در مواردی هم می گفت هرچه می توانید در لایحه برنامه ریزی مملکت دست مقامات دولتی را ببندید که احتیاج به تصویب و مراجعه به قوه مقننه داشته باشند تا افراد ذی نفوذ نتوانند ما را در فشار قرار دهند. اومی گفت اختیارات مجلس و کمیسیون برنامه هر چقدر زیادتیر باشد ما را در مقابل کسانی که زوردارند و می خواهند و می توانند دولت را در فشار قرار دهند قویتر می سازد و به آنها صریحاً خواهیم گفت ماباید از مجلس اجازه بگیریم ولی اگر دست ما و مقامات دولتی باز باشد با فشار ما را مجبور به انجام کار مورد نظر خود می کنند. اصفیا می گفت کراراً به اعلیحضرت گفته ام که طراحان برنامه مملکت با شرکت در کمیسیون برنامه مجلس و استفاده از نظرات نمایندگان مجلسین توانسته اند در تنظیم برنامه های عمرانی مملکت استفاده فراوانی ببرند و در حقیقت نمایندگان مجلسین که از وضع منطقه و حوزه های انتخابی خود اطلاع دقیق دارند مشاورین مجانی ما هستند و در تقویت این فکر می کوشید ولی خیلی از وزراء با این اقدام کمیسیون برنامه موافق نبودند.



از جمله اقدامات مفیدی که در این دوره صورت گرفت و در حقیقت پیشنهاد کمیسیون برنامه بود افتتاح فصل جدیدی در برنامه های عمرانی به نام (عمران روستائی) است که اعتبارات زیادی به امر عمران در روستاها اختصاص داده شد که مقدار زیادی راههای روستائی و غسالخانه و لوله کشی آب و برق و مدرسه و درمانگاه ازبوجه این محل ساخته شد و بعداً هم به صورتی در آمد که خودیاری روستائیان نیز در این امر مورد استفاده قرار گرفت. ولی البته احتیاجات مردم روستاهای کشور با امکانات مالی و فنی کشور منطبق نبود و نمی توان هم انتظار داشت که ظرف یکی دو برنامه همه روستاهای کشور آباد گردد. ولی شروع این کار از داخل کمیسیون برنامه مجلس بود.

به تدریج ثابت شد که دولت هویدا نه تنها (محلل نیست) بلکه از هر دولتی پایدارتر و با دوام تر می باشد و روز به روز هویدا وضع خود را در میان طبقات مختلف محکمتر می سازد. با نزدیک شدن انتخابات دوره بیست و دوم و دوام ثبات و آرامش و امنیت کشور و توسعه کارهای عمرانی و تقویت اصول حزبی این طور زمزمه می شد که سیاست کلی کشور این است که در انتخابات دوره بیست و دوم فقط کسانی می توانند نامزد نمایندگی مجلس شوند که عضو یکی از احزاب قانونی کشور بوده و با معرفی احزاب به فعالیت انتخاباتی بپردازند. به همین جهت وضع مشکلی برای وکلای منفرد کشور پیش آمد که یکی از آنها این نویسنده بود. چون می خواستم بار دیگر خودرا کاندیدای نمایندگی مجلس بنمایم از این جهت با سوابق دوستانه ای که با عطاءالله خسروانی دبیر کل حزب و دکتر کلالی ومهندس معینی قائم مقام های دبیرکل حزب ایران نوین داشتم داوطلب عضویت در حزب ایران نوین شدم و از نزدیک می دیدم که در این حزب گروهی از جوانان تحصیل کرده کشور عضویت دارند که می خواهند خدمتی به کشور انجام دهند. وقتی عضویت نگارنده در حزب ایران نوین اعلام شد امیرعباس هویدا به من تلفن کرد و

ضمن تبریک گفت عضویت شما برای دولت و حزب علاوه بر وضع خودتان نمودار این است که دکتر اقبال هم به حزب ایران نوین علاقه دارد و با عضویت شما دوستان دکتر اقبال به ما خواهند پیوست و این امر نشانه خوبی برای حزب ایران نوین خواهد بود. با عطاء الله خسروانی که مردی متین و دوستی صمیمی بود از زمانی که کار روزنامه نگاری می کرد آشنائی داشتم. در زمان دکتر اقبال که معاون نخست وزیر بودم او معاون وزارت کار بود و در سفرهای هیئت دولت روابط صمیمانه ای باهم داشتیم. با دکتر کلالی در مجلس آشنا شدم. بعضی ها به او لقب (سوسلف) تئوریسین معروف حزب کمونیست شوروی را داده و او را تئوریسین و مغز متفکر حزب ایران نوین می دانستند. بعداً هم به من ثابت شد که لیاقت این کار را دارد. محسن خواجه نوری و مهندس حیدر علی ارفع را که هر کدام مدتی رهبر فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین بودند انسان های شایسته ای شناختم. مهندس معینی قائم مقام دبیرکل نیز مردی خلیق بود که به علت حسن نیت فراوان مورد اعتماد همه قرار داشت. به این جهت محیط حزب ایران نوین را برای فعالیت خیلی مناسبتر دیدم و احساس می کردم که همکاری با این گروه برای پیشرفتهای کار مملکت خیلی بهتر از این است که بتوان به صورت منفرد فعالیت کرد. وقتی انتخابات بیست و دومین دوره قانونگذاری آغاز گردید معلوم شد که در پشت پرده بین مقامات مملکتی و حزبی درباره تعداد نمایندگان سه حزب قانونی وقت (ایران نوین - مردم - پان ایرانیست) توافق شده ولی انتخاب نفرات و حوزه های انتخابی بستگی به نظر احزاب داشت. درباره شهرستان قزوین که امور انتخاباتی آن به من سپرده شده بود در مورد کار انتخابات (تاکستان) با مشکلی روبرو شدیم. عطاء الله خسروانی به من گفت دکتر عاقلی کاندیدای آنجاست و شما به ایشان کمک کنید که از آن منطقه انتخاب گردد. گفتم تا آنجا که خبر دارم ناصرقلی فرهاد پور از طرف حزب مردم کاندیدای آنجاست و با توجه به وضع فعلی خود



و موقعیت پروفیسور جمشید اعلم دانی او در نزد شاه و مقامات مملکتی تصور می کنم دکتر عاقلی با این که اهل محل است و بستگان زیادی هم در آنجا دارد نتواند توفیق حاصل کند. خسروانی گفت اگر شما کمک کنید عاقلی حائز اکثریت شود زور جمشیداعلم و فرهاد پور به حزب ایران نوین نخواهد رسید. شما کار خود را انجام دهید و از پشتیبانی من و حزب هم مطمئن باشید. با این طرز به فعالیت انتخاباتی در منطقه شهرستان قزوین پرداخته و دکتر عاقلی هم منطقه تاکستان را به نفع خود خیلی خوب مجهز کرده بود. یک روز قبل از اخذ رأی وقتی من در اجتماعی از مردم الموت و عاقلی نیز در اجتماعی از مردم تاکستان در شهر قزوین شرکت داشتیم به من پیغام داده شد که دکتر ضیاء شادمان استاندار استان مرکز با تلفن می خواهد با شما صحبت کند. وقتی پای تلفن رفتم گفت خواهش می کنم فوراً همراه دکتر عاقلی به تهران بیایید که کار لازمی هست. با عجله به تهران آمده یکسر به دفتر حزب ایران نوین به اتاق عطاء الله خسروانی دبیرکل حزب رفتیم. وقتی ما را دید گفت باید باکمال تأسف بگویم که پیش بینی شما درست درآمد و زور ما به جمشید اعلم و فرهادپور نرسید و متأسفانه کار انتخابات تاکستان به اشکال برخورد و مصلحت نیست که دکتر عاقلی به تاکستان برود. گرچه این اقدام با اعتراض شدید من مواجه شد ولی دبیرکل حزب گفت بالاخره باید مصالحی را در نظر داشت و ما که اکثریت کرسی ها را در انتخابات داریم برنده می شویم در بعضی نقاط هم باید فداکاری کنیم. برای عاقلی در دستگاه دولت هم کار پیدا می شود. با این طرز معلوم شد که تمام فعالیت های انتخاباتی در منطقه بی نتیجه بوده و همان شب برنامه پشت پرده و از قبل تعیین شده اجرا خواهد شد. پس از پایان انتخابات معلوم شد که ۵ نفر از حزب پان ایرانیست (محسن پزشکیپور از خرمشهر - دکتر فضل الله صدر از کهک قم - دکتر عاملی تهرانی از مهاباد - دکتر فریور از رضائیه - دکتر طالع یزدی از رودسر) از انتخاب

شدگان می باشند.

سراغجام نتیجه انتخابات بیست و دومین دوره قانون گذاری  
چنین اعلام شد- حزب ایران نوین ۱۸۰ کرسی - حزب مردم ۲۹  
کرسی - حزب پان ایرانیست ۵ کرسی به دست آوردند.  
همچنین در مجلس سنا حزب ایران نوین دارای ۲۳ کرسی و  
حزب مردم دارای ۴ کرسی می باشند.

باین طرز هویدا نخست وزیر، با قدرت زیادتری شروع به کار  
کرد و کابینه را پس از استعفا با ترمیمی معرفی نمود و به تدریج  
دامنه اختلافات هویدا و خسروانی توسعه یافت تا این که سراغجام  
خسروانی از دبیرکلی حزب استعفا نمود و فقط به عنوان وزیر در  
کابینه باقی ماند و دکتر منوچهر کلالی به دبیر کلی حزب انتخاب  
گردید. در این دوره قانونگذاری ازبیات که در شرکت واحد  
اتویوسرانی عضو هیئت مدیره بود به اتهام سوءاستفاده سلب  
مصونیت شد که دکتر رهنوردی و امامی رضوی با نحوه این طرز  
سلب مصونیت مخالفت کردند و خواجه نوری رئیس فراکسیون هم  
نظر موافقی با این کار نداشت و در این باره کشمکش در مجلس  
در گرفت که به دنبال تصویب سلب مصونیت بیات و ارجاع پرونده  
او به دادگستری و سراغجام محاکمه و محکومیت او تغییراتی در  
فراکسیون پارلمانی صورت گرفت.

پس از مدتی محسن خواجه نوری ازریاست فراکسیون پارلمانی  
کنار رفت و مهندس حیدر علی ارفع از مهندسین اصلاحات ارضی به  
جای او منصوب شد.

دکترکلالی وقتی دبیرکل حزب شد با تلاش شبانه روزی می  
کوشید که به حزب سر و صورتی بدهد چون هیچگونه کار دولتی و  
غیر دولتی هم نداشت تمام وقت خود را صرف حزب می کرد و به  
جمع و جور کردن افراد فعال می پرداخت.

بین دکتر کلالی و مهندس ارفع درباره چگونگی اداره کردن  
فراکسیون پارلمانی اختلاف سلیقه بود. ارفع هم خیلی به ریاست

فراکسیون پارلمانی علاقه ای نداشت و آن را کار پردردسری می دانست. من هم در فراکسیون با کمک ارفع به قائم مقامی ریاست فراکسیون انتخاب شده قسمت مهمی از کارهای فراکسیون را انجام می دادم. ضمناً چون ۶۰ تن از روزنامه نگاران کشور هم عضو حزب ایران نوین شده بودند به عنوان (گروه مطبوعاتی حزب ایران نوین) ریاست این گروه هم با نویسنده کتاب بود. یک روز (اشتراوس) شخصیت معروف حزبی آلمان برای مصاحبه به دفتر گروه مطبوعاتی حزب آمده بود. در خاتمه جلسه دکتر کلالی از من خواست که با اتومبیل من به شمیران برویم. در بین راه گفت چون مهندس ارفع از کار فراکسیون کنار می رود من فکر کردم که شما به سمت ریاست فراکسیون انتخاب شوید. گفتم احتیاج به این کار نیست. من چون با ارفع خیلی دوست هستم با همین سمت کارها را انجام می دهم و تغییر او ضرورتی ندارد. کلالی گفت ارفع مورد احترام من هم هست ولی جریاناتی وجود دارد که باید این کار صورت گیرد. تشریفات کار انجام شده و تا چند روز آینده باید این کار صورت بگیرد. به دکتر کلالی گفتم چون کار پر مسئولیتی است ۲۴ ساعت به من فرصت بدهید تا مطالعه کنم. گفت مطالعه احتیاج ندارد این کار هم به نفع شما و هم به نفع حزب و هم به نفع ارفع است. این پیشنهاد خود من است و به اعلیحضرت هم گفته ام موافقت کرده اند بعداً هویدا در جریان قرار گرفت و تا چند روز دیگر هم انجام خواهد شد. وقتی از کلالی جدا شدم به مهندس ارفع تلفن کرده برای کار فوری به منزلش رفتم. جریان را گفتم اظهار بی اطلاعی کرد ولی گفت از خدا می خواهم که این کار انجام شود چون به درد من نمی خورد و چه بهتر که شما دوست نزدیک من عهده دار این سمت شوید، من هم قول می دهم از هر جهت شمارا یاری کنم. ارفع گفت ناراحتی من از مقامات حزبی این است که چرا چند ماه قبل این کار را انجام ندادند. آن وقت من هم نایب رئیس مجلس و هم رئیس فراکسیون بودم صحبت بود که باید یکی از این دو مقام را داشته باشم. در

دفتر سیاسی حزب مرا تشویق کردند که ریاست فراکسیون را داشته باشم. حالا که از مقام نیابت ریاست مجلس استعفا کرده ام کناره گیری از این کار صورت خوشی ندارد. به ایشان گفتم چون من داوطلب نیستم شما هم اقدام کنید، من هم اقدام می کنم شاید منتفی شود. روز بعد دکتر اقبال به من تلفن کرد و مرا به دفتر شرکت نفت خواست و گفت شنیده ام می خواهید شمارا رئیس فراکسیون کنند گفته اید قبول نمی کنید. گفتم کار پردردسری است و به زحمتش نمی ارزد. دکتر اقبال گفت وقتی کاری تشریفاتش تمام شده و حتی به عرض هم رسیده اگر قبول نکنید برایتان مشکلاتی فراهم می گردد. گفتم نمی خواهم جای ارفع بروم که نهایت محبت را به من کرده است. گفت اتفاقاً ارفع دریک میهمانی به من می گفت که به شما بگویم این کار را قبول کنید که داوطلب زیاد هم دارد. اگر شما به آنجا بروید به نفع ارفع هم خواهد بود ولی اگر دیگری برود معلوم نیست که به نفع او باشد. با این طرز کار ریاست فراکسیون پارلمانی انجام شد. مهندس ارفع در جلسه ای که با حضور دکتر کلالی دبیرکل و وزیر مشاور در محل حزب تشکیل شد گفت چون کار فراکسیون خیلی سنگین است و وضع مزاجی من هم اجازه نمی دهد کنار می روم و هم مسلک الموتی را که جوانتر و فعالتر است معرفی می کنم. رأی گرفته شد و به اتفاق آراء تأیید گردید. دکتر کلالی هم با تقدیر از خدمات مهندس ارفع گفت با این طرزباید فراکسیون دامنه فعالیت خودرا توسعه دهد. دکتر رشتی و مهندس برومند هم که مورد احترام اعضای فراکسیون بودند به قائم مقامی ریاست فراکسیون انتخاب گردیدند.

### نیابت ریاست مجلس

از جمله مشاغلی که مورد توجه اعضای فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین قرارداشت کرسی نیابت ریاست مجلس بود. وقتی مهندس ارفع به جای دکتر شفیع امین به این سمت انتخاب گردید

دکتر سعید که علاقمند به این شغل بود و در دفتر سیاسی عضویت داشت اقداماتی می کرد و می گفت يك نفر نباید (شغل ریاست فراکسیون پارلمانی و نیابت ریاست) را بر عهده بگیرد و با این طرز مهندس ارفع ناچار شد از شغل نیابت ریاست استعفا کند و چون می دانست که عامل اصلی این کار دکتر سعید است تلاش داشت که نگذارد به این سمت انتخاب گردد. به همین جهت در آن وقت که قائم مقام ریاست فراکسیون پارلمانی بودم مرا تشویق کرد نامزد این مقام شوم. قبلاً حزب در این باره تصمیم می گرفت ولی بین من و دکتر سعید قرار شد در فراکسیون رأی گرفته شود و هر کس رأی زیادتری داشت از طرف فراکسیون در جلسه علنی معرفی و برای اکثریت توفیق حاصل کند. به همین جهت فعالیت شدید برای نیابت ریاست در داخل فراکسیون شروع شد. طرفداران دکتر سعید شایع ساختند که اگر الموتی در فراکسیون دکتر سعید را شکست بدهد مثل این است که فراکسیون پارلمانی به دست دکتر اقبال افتاده است و باید به هر صورتی است اقدام کرد که دکتر سعید توفیق حاصل کند. هویدا که از ته دل مایل بود دکتر سعید موفق شود ظاهراً بیطرفی خود را حفظ کرد. در جلسه فراکسیون پس از اخذ رأی قبل از هر کس من و دکتر سعید رأی خود را دادیم و متفقاً از جلسه فراکسیون خارج شده و به کلوب فرانسه رفتیم تا در جلسه رأی گیری شرکت نداشته باشیم. به نمایندگی از طرف دکتر سعید يك نفر یعنی عزت الله کاسمی ، به نمایندگی از طرف من کاظم مسعودی معرفی شدند که در اخذ آراء و نظارت بر قرائت آن حضور داشته باشند. پس از ساعتی که به جلسه فراکسیون مراجعت کردیم معلوم شد که دکتر سعید چند رأی از من زیادتر داشته و مرا شکست داده است. بدون کوچکترین ناراحتی پشت تریبون رفته از صمیم قلب به دکتر سعید تبریک گفته و اظهارداشتم خوشوقت هستم که مقامات مهم پارلمانی در داخل فراکسیون با رأی اکثریت به اشخاص سپرده می شود تا داوطلبان کوشش کنند با خدمت بیشتر آراء زیاد تر

کسب نمایند. من در این انتخابات شکست خورده ام ولی خوشوقتیم که اصول دموکراسی در حزب ایران نوین رعایت می گردد. من يك عمر است بدون این که نایب رئیس مجلس باشم در کارهای سیاسی و پارلمانی و مطبوعاتی فعالیت دارم و حال چندماه دیگر صبر می کنم و در انتخابات بعدی هیئت رئیسه بازم کاندیدای نیابت ریاست هستم و امیدوارم روش من در فراکسیون پارلمانی طوری باشد که در انتخابات بعدی بتوانم توفیق حاصل کنم.

دکتر سعید هم در پاسخ تشکر من گفت ارزش دوستی و همکاری با دکتر الموتی خیلی مهمتر و بیشتر از مقام نیابت ریاست مجلس است. منتها ما می خواستیم که در حزب همه کارها بارای اکثریت صورت گیرد و من مطمئن هستم که ایشان در آینده نزدیک به این مقام و یا مقامات مهم دیگر حزبی خواهند رسید و دوستی من و ایشان خیلی عمیق تر و با ارزش تر از این مقامات می باشد. چنان که دیدید متفقاً باهم از جلسه رفته و متفقاً برگشته و با صمیم قلب یکدیگر را تأیید می کنیم.

شب هنگام هویدا به من تلفن کرد و گفت روش شما و دکتر سعید حسن اثر فراوان داشت و حتی اعلیحضرت ابراز خوشوقتی کرده فرموده ما باید یاد بگیریم که تسلیم رأی اکثریت شویم و اظهارات هردو نفر شما و روش صمیمانه و دوستانه تان موجب ابراز مسرت شاهانه گردید. مخصوصاً فرمودند که به شما ابلاغ کنم.

در انتخابات بعدی که دکتر سعید می دید من رقیب سرسختی برای او هستم به این فکر افتاد که به حمایت از من اقدام کند منتها برنامه اش این بود که به جای او جانشین دکتر خطیبی شوم که به کار شیر و خورشید بیش از کار مجلس علاقه داشت و در حقیقت مقام نیابت ریاست مجلس برای او يك شغل ضمیمه بود نه شغل اصلی. به همین جهت در انتخابات بعدی عده زیادی از اعضای فراکسیون تصمیم گرفتند که به دکتر سعید و من رأی بدهند و بدون

شك در انتخابات داخلی موفق می گردیدم. ولی مهندس ریاضی در این کار دخالت کرد و از من خواست که به نفع دکتر خطیبی کنار بروم و پس از يك ماه که از جریان انتخابات گذشت خطیبی استعفا داده من به این سمت انتخاب کردم. به علت احترام به مهندس ریاضی این پیشنهاد را پذیرفتم و مراتب را به مقامات حزبی یادآور شدم و قرار شد به همین صورت عمل گردد. در این جریانات بود که ماجرای تغییر مهندس ارفع از ریاست فراکسیون مطرح شد و با انتخاب من به ریاست فراکسیون دیگر استعفای خطیبی منتفی گردید و او توانست تا آخرین روز مجلس در این سمت باشد.

مهندس ارفع مردی صریح اللهجه و تندخو بود. هنگام طرح مسائل پارلمانی در مجلس در مقابل اقلیت با عصبانیت صحبت می کرد. به طور کلی به زندگی راحت و بی دردسر علاقه داشت و حتی المقدور می خواست خود را از این قبیل در گیری ها کنار بکشد. کار فراکسیون را يك کار فرعی می دانست و علاقه زیادی نشان نمی داد و این امر با روش دکتر کلالی که خیلی پرکار و جدی بود هم آهنگی نداشت. مهندس ارفع چون در کار کشاورزی خیلی مطلع و وارد بود به خصوص در برنامه های کشاورزی در مقابل وزراء ایستادگی می کرد و این امر موجب می شد که وزرای کشاورزی و اصلاحات ارضی و مقامات این دو وزارتخانه شایع سازند که چون مهندس ارفع خود کاندیدای وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی است چوب لای چرخ این وزارتخانه ها می گذارد. او هم می گفت موضوع وزارت مطرح نیست بلکه می خواهد مانع کارهای غلط مقامات این وزارتخانه ها بشود. همین جریانات به کناره گیری او از ریاست فراکسیون كمك کرد.

فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین نقش مهمی در تصویب قوانین داشت. حسنعلی منصور - محسن خواجه نوری - مهندس حیدر علی ارفع از رهبران قبلی فراکسیون در مجلس شورایی زحمات زیادی برای پیشرفت کار فراکسیون کشیده بودند. گروه

پارلمانی حزب ایران نوین در سنا که از تعدادی سناتور انتخابی و چند سناتور انتصابی تشکیل می شد در دوران حیات خود دو رئیس داشت (مطیع الدوله حجازی - سرتیپ صفاری) که از مجموع وکلا و سناتورهای عضو حزب ایران نوین فراکسیون پارلمانی تشکیل می یافت. کلیه لوایح دولت پس از تنظیم به فراکسیون پارلمانی فرستاده می شد که برای مطالعه و بررسی وکلای عضو حزب ارسال می گردید. فراکسیون پارلمانی در مجلس شورایی از ۱۵ حوزه پارلمانی تشکیل می شد که هر حوزه یک رئیس داشت که هفته ای یک روز جلسات حوزه های پارلمانی تشکیل و نمایندگان نظریات و پیشنهادات خود را در باره لوایح ارسالی دولت بیان نموده و طبق صورتجلسه ای برای کمیته مرکزی فراکسیون ارسال می گردید که از اعضای هیئت رئیسه فراکسیون های پارلمانی در مجلسین و روسای ۱۵ گانه حوزه های پارلمانی مجلس شورای ملی و سه حوزه مجلس سنا و نمایندگان دولت تشکیل می گردید. کمیته مرکزی فراکسیون با حضور این عده دقیقاً لوایح دولت را بررسی می کرد. ایرادات و اعتراضات و پیشنهادات و نظرات اصلاحی نمایندگان در باره لوایح بیان می گردید و نمایندگان دولت هم توضیحات لازم را می دادند. اگر لایحه ای رد می شد از همانجا برای دولت پس می فرستادیم و اگر تصویب می گردید به جلسه علنی فراکسیون می رفت که هفته ای یک روز با حضور کلیه سناتورها و وکلای عضو حزب در محل حزب تشکیل می شد و نمایندگان دولت هم حضور می یافتند. در صورتی که فراکسیون پارلمانی در جلسات مشترک و علنی خود لایحه دولت را تصویب می کرد دولت حق تقدیم آن لایحه را به مجلسین داشت و فراکسیون خود را موظف می دانست که از اصول لایحه ای که تصویب کرده دفاع کند ولی اظهار نظر و دادن پیشنهاد در لوایح دولت در تمام مراحل برای وکلا و سناتورهای عضو فراکسیون محفوظ بود. به همین جهت وقتی دولت لایحه ای را پس از طی این مراحل به پارلمان تقدیم می داشت وکلای عضو فراکسیون پارلمانی



از آن دفاع می کردند. به این دلیل بود که مدت ها در داخل حزب در باره لایحه بحث کرده و نظرات خود را داده بودند که قسمتهائی از آن هم در لوایح منظور شده به همین جهت مدافع لایحه بودند ولی مخالفین می گفتند هر چه دولت حزبی می آورد وکلای عضو حزب چشم بسته تصویب می کنند. البته باید با صداقت بگویم که لوایح مربوط به امور نظامی و امنیتی و مسائل نفتی از جمله مطالبی بود که نمایندگان مجلسین با توجه به اقدامات دستگاه رهبری مملکت در این موارد به طور دریست نظرات دولت را می پذیرفتند و کمتر در این مسائل بحث مخالف حتی از طرف نمایندگان اقلیت ابراز می گردید. در مواردی هم بعضی از وزراء از این موقعیت و احترام مقام رهبری مملکت سوء استفاده کرده به عنوان این که (مطلب قبلاً به عرض رسیده) می خواستند مطالب مورد نظر خود را به قوه مقننه بقبولانند و در مواردی هم توفیق حاصل می نمودند ولی همیشه بین دولت و حزب و پارلمان درباره این قبیل مسائل کشمکش وجود داشت و مخصوصاً بعضی از وزراء که خود را وابسته به مقامات عالیه می دانستند تولید ناراحتی زیادی بین اعضای قوه مقننه می نمودند.

طبق عادت معمول که از دکتر اقبال فرا گرفته بودم ساعت ۶ صبح در مجلس بودم و به کار فراکسیون می رسیدم. مخصوصاً روزهایی که جلسه علنی بود. وکلای عضو فراکسیون در باره نطق ها و مطالب خود با رئیس فراکسیون مشاوره می کردند و اگر مطالبی را می دانستم به علت شرکت در دفتر سیاسی حزب بیان می نمودم و اگر نمی دانستم از دبیرکل و نخست وزیر و رئیس مجلس می پرسیدم و اگر آنها هم نمی دانستند به عرض اعلیحضرت می رسانیدند. خلاصه باید گفت يك هم آهنگی کامل بین شاه و نخست وزیر و حزب و دولت و پارلمان پیدا شده بود که به سرعت کارهای مملکت کمک می کرد. ولی در عین حال موجب گردیده بود که از این حالت سکون خیلی افراد و دستگاهها سوء استفاده کنند و مشکلاتی

برای رژیم فراهم سازند. این همکاری و هم آهنگی به صورتی بود که حتی بین من و رامبد و دو فراکسیون پارلمانی ایران نوین و مردم هم در مسائلی از قبیل نفت و نظام و سیاست خارجی وحدت نظر پیدا می شد. روابط هردو رئیس فراکسیون صمیمانه بود. در عین حالی که مسائل پارلمانی و بحث و جدال فراوان داشتیم ولی همیشه اصول کلی را که احترام به یکدیگر بود رعایت می کردیم و جدال پارلمانی به آن صورت شدیدی که سالهای پس از شهریور در مجلس ایران وجود داشت هرگز به وجود نمی آمد. این وضع به صورتی بود که وقتی دکتر نهاوندی گروه اندیشمندان را به کاخ صاحبقرانیه دعوت کرده بود از رامبد و من هم به عنوان رهبران گروه پارلمانی دعوت نمود که وقتی اعلیحضرت ما را در کنار هم دیدند گفتند مگر شما هم در گروه اندیشمندان هستید؟ ازنگارنده پرسیدند مگر با آنهمه کار دردانشگاه هم تدریس می کنید؟ که دکتر نهاوندی گفت روسای فراکسیون های پارلمانی هم دعوت شده اند که از نزدیک به جریان کار اندیشمندان وارد باشند. اعلیحضرت خطاب به ما دو نفر گفتند شنیده ام شما اغلب باهم هستید و رابطه صمیمانه ای دارید و این همکاری شما خوب است ولی موجب می شود که مردم فکر کنند کار دو حزب و دو فراکسیون پارلمانی خیلی جدی نیست. به عرض رساندم که حساب اختلافات پارلمانی با روابط شخصی تفاوت دارد، در داخل مجلس باهم مجادله داریم ولی در خارج دوست هستیم. البته این رابطه صمیمانه بین رامبد و نگارنده همیشه بوده و هنوز هم خوشبختانه وجود دارد. اعلیحضرت گفتند به هر حال مراقبت کنید که روابط شما دو نفر طوری نباشد که مردم فکر کنند در داخل پارلمان باهم (جنگ زرگری) دارید. این توجه شاه در حقیقت هشدار بود که مراقب کارهای خود باشید که حتی گزارش جلسات دوستانه ما هم به اطلاع شاه می رسد.

رامبد نیز سخنور ماهر است که در مقام لیدری اقلیت می توانست با نطقهای موثر خود خیلی از مطالب را بیان نماید ولی سعی

داشت که روابط خود را بامقامات مملکتی حفظ کند. هویدا نیز می کوشید با اکثر اعضای گروه اقلیت روابط دوستی خود را محکمتر نماید. حتی باید بگویم رابطه بعضی از نمایندگان اقلیت با هویدا و تعدادی از وزرای کابینه صمیمانه تر از وکلای اکثریت بود که کراراً این امر مورد اعتراض بعضی از وکلای فراکسیون ایران نوین قرار می گرفت که می گفتند چون دولت و وزرای حزبی می دانند که وکلای اکثریت به علت انضباط حزبی از آنها انتقاد نمی کنند آنها توجهی به وکلای اکثریت ندارند و چون از انتقادات و ایراد وکلای اقلیت ناراحت می گردند سعی دارند به آنها توجه بیشتری نموده و مخصوصاً در انجام کارهای حوزه انتخابی شان کمک زیادتر بنمایند. این قبیل ایرادات کراراً به دفتر سیاسی حزب کشیده می شد که نخست وزیر هم به وزرای کابینه دستوراتی در این موارد می داد ولی این قبیل مطالب هرگز در جلسه علنی مجلس و فراکسیون گفته نمی شد و به همین جهت در خارج اظهار می شد مجلس خاموش است.

احزاب آن روز مملکت که باشاه و رژیم همبستگی کامل داشتند توانستند نظمی در داخل مجلس به وجود بیاورند. هنگام طرح لایحه بودجه که وکلای اقلیت مطالب را مورد انتقاد و ایراد قرار می دادند وکلای اکثریت هم سعی داشتند با جمع آوری اطلاعات به وکلای اقلیت پاسخ بدهند. هنگام طرح بودجه اگر يك مهندس کشاورزی از اقلیت صحبت می کرد پاسخگوی او يك مهندس کشاورزی از اکثریت بود. اگر يك فرهنگی و یا وکیل دادگستری و یا کارگر و امثالهم بود سعی می شد پاسخ دهنده از همان گروه و دسته و در همان رشته باشد که بین نطقهای موافق و مخالف در طرح مسائل هم آهنگی وجود داشته باشد. درباره تعداد ناطقین هم بین اکثریت و اقلیت توافق می شد که مثل گذشته دیگر احتیاج به پیشنهاد کفایت مذاکرات نبود. نخست وزیر هم سعی داشت به همه تذکرات نمایندگان به طور جدی و شوخی و باعدهد و رقم و احساسات

پاسخ بگوید. همیشه در نطق های بودجه هویدا که خود را نخست وزیر دائمی می دانست این جمله بود (امسال که بودجه را با این اقلام تقدیم نمودم امیدوارم سال آینده که بودجه را تقدیم می کنم مطالب مورد نظر نمایندگان محترم به خصوص وکلای اقلیت را در آن بگنجانم).

البته این نکته را هم باید بگویم که نمایندگان اقلیت هم سعی داشتند که در انتقادات و اعتراضات و ایرادات خود تند روی نکنند و اگر موردی پیش می آمد مورد تذکر قرار می گرفتند. چنانکه یکبار هنگام طرح لایحه بودجه به علت نطقهای تند نمایندگان اقلیت و موردی که اکنون به خاطر ندارم پروفیسور عدل دبیر کل وقت حزب مردم همه نمایندگان اقلیت را خواست و گفت از طرف اعلیحضرت از سن موریتس تلگراف شده که به نمایندگان عضو فراکسیون حزب مردم یادآور شوم که روش مخالف خود را مورد تجدید نظر قرار دهند. پای خود را جای پای حزب توده نگذارند. یعنی مطالب و بیاناتشان طوری نباشد که کارهای مملکت و دولت را فلج سازند و الا همان بلاتی که سر حزب توده آمد به سر حزب مردم خواهد آمد. این سخن تهدید آمیز خیلی از وکلای اقلیت را ناراحت کرده بود. ولی به هر حال ناچار بودند که در قبال این پیغام شخص شاه در روش خود تجدید نظر کنند.

مدیریت دکتر دادفر در اداره کمیسیون بودجه و دعوت کلیه مقامات به کمیسیون و توضیح خواستن درباره اعداد و ارقام بودجه پیشنهادی آنها موجب شده بود که وکلای مرتباً در کمیسیون بودجه حاضر شده و مقامات مملکتی را سئوال پیچ کنند و مطالب هم با انتشار در رادیو و تلویزیون و مطبوعات توجه همه را جلب کند. ضمن انتشار مذاکرات کمیسیون بودجه يك روز صبح زود هویدا با تلفن به من گفت قبل از رفتن مجلس به خانه من بیایید. او در خانه سازمانی نخست وزیر زندگی می کرد که قبلاً به والا حضرت شمس تعلق داشت و دولت آن را خریداری کرده برای اقامت نخست وزیر

آماده ساخته بود.

تا آن روز آن خانه را ندیده بودم. وقتی وارد خانه شدم دیدم هویدا در اتاقی روی تخت خوابیده و مقداری دارو در کنار تختش قرار دارد. جریان را پرسیدم گفت دچار (آنفلوآنزا) شده و دو روز است که به استراحت پرداخته و به نخست وریری هم نرفته است. با وضع ناراحتی گفت من در این حال هستم و اعلیحضرت هم تلفن فرموده با عصبانیت گفتند این فراکسیون حزب ایران نوین دارد به کجا می رود؟ در جوابشان عرض کردم می دانید که بیمار هستم و از حریانات بی خبر. اعلیحضرت فرمودند به من گزارش داده اند که در کمیسیون بودجه عده ای از وکلا به شدت اعتراض کرده و سروصدا راه انداخته و اسامی کسانی را که از اوقاف زمین گرفته و هم چنین به صاحبان صنایع به خصوص ایران ناسیونال حمله کرده و خیلی از مقامات را به گرفتن رشوه و دزدی متهم ساخته اند. در رأس این حمله کنندگان سه نفر از اعضای حزب ایران نوین (عبدالله جوانشیر - اکبر مسعودی - علی اصغر مظهري) هستند باید از اینها سلب مصونیت شده و از مجلس اخراج گردند. به نخست وزیر گفتم به نظر من اینها که مطلب مهمی نبود و معلوم نیست گزارش دهندگان چه مطلبی نوشته اند که این طور رئیس مملکت را ناراحت کرده اند به خصوص اینکه این سه نفر را که اسم برده اید از اعضای خوب فراکسیون ایران نوین هستند. تا آنجائی که من خیر دارم در کمیسیون بودجه عده ای از تقسیم اراضی بین متنفذین ناراحت شده بودند و به دولت اعتراض کرده اند. دکتر آزمون معاون نخست وزیر هم با وکلاء همصدا شده و گفته است این اراضی قبل از من بین متنفذین تقسیم گردیده و در اوقاف سوء استفاده فراوانی شده که باید جریان امر مورد تعقیب قرار گیرد. به همین جهت وکلا از معاون شما خواسته اند که اسامی کسانی را که زمین گرفته اند به مجلس بفرستند. درباره ایران ناسیونال هم گفته شده که اینها به عنوان حمایت از صنایع داخلی مشغول سوءاستفاده هستند. اتومبیل

پیکان که برای ایران ناسیونال چند هزار تومان تمام می شود و به شیخ نشین ها حدود ۱۰ هزار تومان به فروش می رسد در بازار تهران قیمتی حدود ۲۰ هزار تومان دارد و چرا مردم ایران باید دوبرابر مردم شیخ نشین ها به اتومبیل ساخت کشور خود پول بدهند؟ به نظر من هم که رئیس فراکسیون هستیم این حرفها منطقی است و باید سوءاستفاده کنندگان تعقیب شوند.

به نخست وزیر گفتم اساساً اخراج وکیل از مجلس و سلب مصونیت از نظر قانون اساسی و نظامنامه مجلس تابع تشریفات است که به این سهولت امکان پذیر نمی باشد. اگر دستگاه قضائی مملکت برای تعقیب پرونده ای احضار یک وکیل مجلس را لازم دید باید دلائل و مدارک خود را در جلسه علنی تقدیم کند تا به کمیسیون دادگستری برود و پس از رسیدگی به دلائل و مدارک در صورتی که آن اسناد برای تعقیب و احضار وکیل کافی بود گزارش امر به جلسه علنی بیاید تا تشریفات سلب مصونیت طی شود. به هر حال اگر مجلس چنین موضوعی را تصویب کرد و وکیل برای ادای توضیحات به دادگستری رفت و برائت حاصل نمود می تواند به مجلس برگردد. با این طرز بفرمائید چگونه می توان از این سه نفر آنهم به عنوان حمله به اوقاف و ایران ناسیونال سلب مصونیت کرد؟ به خصوص این که طبق قانون اساسی نمی توان هیچ وکیلی را به خاطر مطالبی که در مجلس عنوان کرده مورد تعقیب قرار داد. هویدا ناراحت شد و گفت من هم از قانون اساسی و تشریفات سلب مصونیت بی اطلاع نیستم ولی با این حرفها نمی شود به اعلیحضرت جواب داد. گفتم در مقابل گزارشی که به ایشان داده شده یا خودتان کتباً و شفاهاً توضیحاتی بدهید یا موافقت فرمائید فراکسیون یا حزب مراتب را به عرض ایشان برساند تا رفع سوء تفاهم بشود. هویدا گفت من که مریض هستم و حالا با تلفن مراتب را به عرض می رسانم. بلافاصله با اعلیحضرت تماس تلفنی گرفت و جریان را تشریح کرد و اظهار داشت که رئیس فراکسیون هم اینجاست و می گوید مطالب در حدی

نبوده که خاطر اعلیحضرت را ناراحت کند اجاره می فرمائید خود فراکسیون ترتیبی بدهد که اینها در روش خود تجدید نظر کنند. اعلیحضرت گفتند به این وکلا بگوئید اگر شرکتهائی نظیر ایران ناسیونال نباشد پس چه کسی مالیات خواهد داد که حقوق گزاف وکلا و وزراء داده شود؟ چرا سعی می کنند چوب لای چرخ صنایع کشور بگذارند. به رئیس فراکسیون هم بگوئید هرطوری حزب مصلحت می داند آنها را از تند روی برحذر دارد. در باره اراضی اوقاف هم به عنوان تبدیل به احسن به عده ای از هنرمندان و افرادی که احتیاج به خانه داشته اند زمین داده شده است. بگوئید مجلس صورت اسامی ارسالی را به اوقاف برگرداند.

هویدا که دید شاه دیگر عصبانیت قبلی را ندارد قدری آرام شد و گفت به این دوستان حزبی بگوئید مراقب وضع خود باشند و بی جهت برای خود و دولت و حزب مشکلی فراهم نسازند. گفتم شما هم قدری مراقبت فرمائید که باگزارشات غلط موجبات ناراحتی نمایندگان که صادقانه قصد خدمت دارند و می خواهند جلوی کارهای غلط گرفته شود فراهم نگردد.

ازخانه نخست وزیر به مجلس آمدم و جریان را به مهندس ریاضی گفتم. او هم گفت از اوقاف نامه لاک و مهر شده ای فرستاده اند که طبق نظر اعلیحضرت و نخست وزیر به اوقاف مسترد می گردد. با این طرز موضوع منتفی شد. یکبار هم قراچورلو وکیل تهران به طرز فروش اتومبیل های پیکان در جلسه فراکسیون پارلمانی اعتراض کرد که هویدا به من گفت به قراچورلو بگوئید ازاین حرفها نزنند که شاه از گفته او عصبانی شده یادآور شده اند تذکر لازم به او داده شود.

به یاد دارم وقتی هیئت اجرایی حزب رستاخیز در نخست وزیری تشکیل بود تا بررسی نهائی کار کاندیداهای انتخاباتی حزب رستاخیز را به پایان برساند نخست وزیر مرا به اتاق خود خواست. وقتی به آنجا رفتم دیدم هویدا نخست وزیر و دکتر آموزگار وزیر

کشور در کنار هم نشسته بودند. هویدا از من پرسید که اعلیحضرت ستوال فرموده اند در لیست کاندیداهای تهران اسم عبدالله جوانشیر هست مگر او همان کسی نبود که یکبار قرار شد از او سلب مصونیت شود؟ گفتم چرا اگر به خاطر داشته باشید هنگامی که حزب ایران نوین فعالیت داشت مسئله انتقاد او در کمیسیون بودجه مطرح بود و با توضیحاتی که داده شد اعلیحضرت فرمودند که به او و دونفر دیگر تذکر بدهید که دیگر منفی بافی نکنند و با این طرز موضوع منتفی شد. گفتم جوانشیر از وکلای مطلعی است که در رشته های تعاونی اطلاعات عمیقی دارد و حتی مطالبی درباره تز تعاونیها تهیه و تقدیم اعلیحضرت کرده است و روی گزارشات غلط نباید حقی از او تضييع گردد. هویدا نیز عین مطلب را به عرض رسانید و معلوم شد که ساواک گزارش تندی علیه جوانشیر داده بود که سرانجام به عنوان نامزد انتخاباتی رستاخیز در تهران معرفی گردید ولی در انتخابات توفیقی حاصل ننمود زیرا کارگردان انتخابات تهران در دوره رستاخیز دکتر آزمون بود که با ساواک و ثابتي روابط بسیار نزدیکی داشت.

متأسفانه باید این حقیقت تلخ را قبول کرد که همین روش ها موجب می گردید که نمایندگان مجلس همواره دچار تزلزل و ترس باشند و نتوانند جلوی مقامات مملکتی و متجاوزین به حقوق عمومی بایستند به خصوص اگر مقاماتی مورد اعتراض بودند که باشاه و نخست وزیر ارتباط نزدیک می داشتند.

يك بار دکتر ایادی پزشك مخصوص شاه برای تصویب لایحه شیلات جنوب به مجلس آمد. او که در همه کارهای ارتش به خصوص در امور درمانی و داروئی ارتش دخالت داشت و در همه جای ایران، زمین های مرغوب را تصرف می کرد برای تصویب لایحه شیلات جنوب به مجلس آمد و با رئیس مجلس تماس گرفت و به کمیسیون منابع طبیعی رفت که لایحه را از تصویب بگذرانند. معمولاً در کمیسیون ها وزراء یا معاونین پارلمانی شرکت می کنند



و در صورت ضرورت می توانند مشاورین یا مطلعینی را هم همراه خود بیاورند. چون بین دکترایادی و مهندس گلسرخی وزیر منابع طبیعی اختلاف نظر شدیدی بود مهندس گلسرخی به کمیسیون نمی آمد و ایادی همراه معاون پارلمانی وزارتخانه به کمیسیون آمده بود. رئیس کمیسیون مهندس اخوان مردی معقول و ملایم بود که هنگام شرکت ایادی به او نهایت احترام را می گذارد. ایادی هنگام بحث درباره لایحه می گوید من لایحه دولت را قبول ندارم و لایحه ای از جیب خود درآورده می گوید من می خواهم این لایحه تصویب شود. مهندس اخوان می گوید این خلاف آئین نامه داخلی مجلس است، ما فقط می توانیم لایحه دولت را مطرح کرده در آن اصلاحاتی بکنیم پس بهتر است شما با دولت مذاکره کنید که این لایحه را پس بگیرد و آن لایحه ای را که شما می خواهید به مجلس بفرستد که به کمیسیون بیاید و ما آن را مورد بررسی قرار بدهیم. با این طرز من جلسه را ختم می کنم و گزارش را به رئیس مجلس می دهم و شما هم با دولت تماس بگیرید و لایحه جدید را به مجلس بیاورد. وقتی جلسه ختم شد و دکتر ایادی از مجلس رفت به فاصله یکی دو ساعت هویدا تلفن کرد و گفت در داخل مجلس چه خبر است؟ گفتم خبری نیست. گفت الان ایادی از سرای نظامی به من تلفن می کرد که برای تصویب لایحه شیلات جنوب به مجلس رفته و رئیس کمیسیون به تحریک گلسرخی وزیر منابع طبیعی جلسه را ختم کرده است. گفتم این طور نیست ایادی برخلاف نظامنامه مجلس لایحه ای را که حتی دولت شما تصویب نکرده می خواسته از تصویب مجلس بگذراند. ایادی که به تشریفات پارلمانی آشنا نیست بی جهت به مجلس آمده و برای اعلیحضرت و شما مزاحمت فراهم کرده است. هویدا گفت می دانید او شب و روز زیر گوش اعلیحضرت قرار دارد، کاری کنید که سر و صدایش بخوابد. گفتم شما این لایحه دولت را پس بگیرید و لایحه جدید را به مجلس بدهید. گفت آخر در دولت هم من مشکلاتی دارم. سرانجام قرار شد ایادی به مجلس

بیاید و با حضور رئیس مجلس و رئیس کمیسیون منابع طبیعی راه حلی پیدا کنیم تا تشریفات لایحه در مجلس طی گردد.

هنگام طرح لایحه در کمیسیون دادگستری عطاءالله اخلاقی نماینده دزفول به شدت به شیلات جنوب حمله کرد و گفت این شیلات جنوب روزگار مردم جنوب را تباه کرده و من نمی دانم که چرا دولت از سر مردم دست بر نمی دارد. من نماینده خوزستان هستم و می دانم که صیادان جنوب فریادشان به عرش بلند است. چرا این قدر برای مردم مزاحمت فراهم می کنید؟ آخر ارتش و شیر و خورشید به کار ماهیگیری جنوب چکار دارند؟ چرا وزیر منابع طبیعی به کمیسیون نیامده که در این باره توضیحات بدهد.

در این موقع ایادی که در کمیسیون شرکت داشته می گوید اجازه بدهید من توضیح بدهم تا شما را قانع کنم. اخلاقی که ایادی را نمی شناخت می گوید شما کی هستید؟ که جواب بدهید آقای رئیس کمیسیون خواهش می کنم خود وزیر را بخواهید. ایادی می گوید اول من توضیح می دهم اگر شما قانع نشدید آن وقت وزیر را بخواهید. اخلاقی می گوید شما کی هستید؟ ایادی کارت ویزیت خود را به او می دهد. اخلاقی که متوجه حضور ایادی در مجلس شده بود با ادب و احترام می گوید (تیمسار عرض سلام می کنم، ببخشید که شما را نشناختم. شما را به وجدانتان قسم حقایق را بگوئید.) این مطلب در مجلس شایع شد که وقتی اخلاقی اسم ایادی را شنید ناگهان از جا بلند شده و گفته (تیمسار تعظیم عرض می کنم - مرا ببخشید)

اخلاقی که وکیلی محقق و دانشمند و از خانواده های سرشناس خوزستان بود به خود من گفت من دیدم وزیر منابع طبیعی به کمیسیون نیامده و دکتر احمدی معاون وزارتخانه هم سکوت کرده یک مرد کوتاه قدی با بیانات ناقص خود به دفاع از لایحه پرداخته که خیلی عصبانی شده و او را مورد حمله قرار دادم. اما وقتی فهمیدم دکتر ایادی است که می گویند شب و روز باشاه می باشد قدری

دچار ترس شده می خواستم رفع سوء تفاهم کنم تا از شاکیان من نزد شاه نباشد. حالا برای این کار من در مجلس شایعاتی ساخته اند.

سرانجام پس از مدتی رفت و آمد ایادی توانست لایحه شیلات جنوب را از تصویب بگذرانند. ولی نه آن لایحه ای که او می خواست بلکه با تغییرات زیادی که بر اساس لایحه دولت به مجلس آمده بود.

يك بار هم فراکسیون پارلمانی در باره لایحه ذوب آهن دچار مشکل شد. يك شب هویدا ساعت ۱۱ شب از کاخ سلطنتی به من تلفن کرد که امشب شام در حضور اعلیحضرت بودم می گفتند بازهم وکلای مجلس دسته گلی به آب داده اند و لایحه ای را که ذوب آهن داده که تروریستها اعدام شوند به کلی تغییر داده که اصل لایحه دیگر ارزشی ندارد. گفتم این طور نیست. لایحه ای به مجلس داده شده که اگر در ذوب آهن کسانی به طور عمد یا غیر عمد مرتکب اقدامی شوند که صدماتی به کار ذوب آهن وارد گردد به مجازات شدید حتی اعدام محکوم خواهند شد. مجلس این لایحه را اصلاح کرده و (مرتکبین غیر عمد) را از لایحه حذف کرده است. برای این که مسخره است که اگر مهندسی به طور غیر عمد اقدامی کرد که به ذوب آهن صدمه رسید بروند او را بگیرند و اعدام کنند. به قدری این جمله لایحه مسخره بود که قبل از همه مهندس ریاضی رئیس مجلس به اعضای کمیسیون گفته بود خیال می کنم این جمله غیر عمد اشتباهی در لایحه گنجانیده شده است آن را حذف کنید. وقتی مهندس ریاضی در شرفیابی جریان را برای شاه تشریح کرده بود اعلیحضرت گفته بودند حق بامجلس است. به من طور دیگر گزارش داده اند.

لایحه دیگر مربوط به نظام وظیفه بود که سپهد مشاور رئیس نظام وظیفه شب و روز دنبال آن بود که برای مشمولین مقررات شدیدی گذاشته بود. مسافرت جوانان به خارج از کشور را برای

تحصیل قبل از دیپلم ممنوع کرده بود. وکلا می گفتند بعد از دیپلم فراگرفتن زبان مشکل است و اغلب محصلین پشت در دانشگاههای خارج می مانند و بهتر است از سیکل دوم بروند که راحت تر بتوانند وارد دانشگاهها بشوند. رئیس نظام وظیفه می گفت باید جوانان اول دیپلم را بگیرند بعد از اینکه احتیاجات سپاههای دانش و سایر سپاههای انقلاب تأمین شد آن وقت اگر کسی خواست می تواند به خارج برود ولی اگر قبل از دیپلم بروند نظام وظیفه نمی تواند احتیاجات سپاههای انقلاب را تأمین کند. در این باره خیلی در دومجلس بحث شد و پیشنهادات وکلا و سناتورها موجب گردید که به اعلیحضرت گزارش بدهند که چون وکلا و سناتورها نمی خواهند فرزندانشان به نظام وظیفه بروند با این پیشنهادات می خواهند راه قانونی برای فرار فرزندان خود پیدا کنند. در همان وقت انتشار یافت که حتی اعلیحضرت به شریف امامی رئیس سنا گفته اند که به من گزارش داده اند پافشاری رئیس سنا برای اصلاح لایحه نظام وظیفه این است که فرزندان به نظام وظیفه نرود. شریف امامی هم گفته بود من فقط يك پسر دارم که او هم اکنون در دانشگاههای آمریکا به تحصیل مشغول است و پسر منحصر به فرد هم از خدمت نظام معاف است و تغییر قانون نظام وظیفه عمومی در وضع او تأثیری ندارد. سرانجام تصویب شد که جوانان بتوانند از سیکل دوم برای تحصیل به خارج بروند. موضوع دیگر درباره مشمولین عادی بود که اداره نظام وظیفه پیشنهاد کرده بود که اگر به موقع افراد مشمول به خدمت نروند ازدواج و استفاده از وام تعاونی و خرید و فروش خانه و اراضی و مسافرت و امثالهم برای آنها ممنوع باشد. خلاصه پیشنهاد نظام وظیفه طوری بود که اگر آن ماده به تصویب می رسید دیگر حق حیات از جوانان در هنگام رسیدن به سن نظام وظیفه به خصوص در روستاها سلب می شد. با پافشاری رئیس نظام وظیفه این ماده در مجلس شورای ملی و مجلس سنا به تصویب رسید و قبل از این که برای تصویب نهائی

به مجلس شورای ملی باز گردد جریان را در دفتر سیاسی حزب ایران نوین مطرح کردم و یادآور شدم که با تصویب این ماده ژاندارمها بلای جان خانواده ها در دهات خواهند شد. هویدا گفت چون اعلیحضرت در سن موریتس هستند مطالب شما را عیناً تلگراف خواهم کرد و شما هم لایحه را در مجلس نگه دارید تا جواب برسد. چند روز بعد هویدا به من خبر داد که اعلیحضرت موافقت کردند این ماده را از لایحه حذف کنید. مراتب را به رئیس مجلس گفتم وقتی لایحه برای تصویب نهائی در مجلس مطرح شد پیشنهاد حذف آن قسمت را دادم که به تصویب رسید و برای توشیح همایونی فرستاده شد.

دوروز بعد برای ختم یکی از روحانیون به مسجد شاه می رفتیم. کنار پله ها سپهبد مشاور نزد من آمد و با اعتراض گفت شما با حذف این ماده فاتحه لایحه نظام وظیفه را خواندید و من از شما به اعلیحضرت شکایت خواهم کرد. گفتم شما می خواستید فاتحه مملکت را بخوانید ولی خوشبختانه جلوی کار شما گرفته شد. چند تن از معاونین وزارتخانه ها شاهد این گفتگوی تند من و او بودند. گفت من الان به اعلیحضرت تلگراف می کنم و تکلیف شما را معلوم می کنم. گفتم خیالتان راحت باشد شما به آن مقامی که می خواهید تلگراف کنید قبلاً از ایشان کسب اجازه شده است. وقتی رئیس نظام وظیفه فهمید که با اجازه اعلیحضرت این کار صورت گرفته است دیگر از لجاجت دست برداشت و با ناراحتی از من دوری گرفت. من که سپهبد مشاور را از زمان تصدی بازرسی نخست وزیری می شناختم تعجب کردم چرا او که دارای تحصیلات حقوقی است و مردی منطقی به نظر می رسید در این لایحه نظام وظیفه با آن همه سختگیری می خواست عرصه را بر مردم به خصوص مردم روستاها تنگ کند که اگر از نظام اجباری ناراحتی داشتند با این سختگیری ها بیشتر ناراضی و عصبانی شوند.

منوچهر پرتو وزیر دادگستری دولت هویدا می گفت به علت

شکایاتی که از چندتن از وکلای مجلس درباره صدور چک های بلا محل رسیده بود سپهبد یزدان پناه رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی شرحی به دادگستری نوشت که باید از این وکلا سلب مصونیت شود که به ایشان پاسخ لازم داده شد که این امر از وظایف وزارت دادگستری است و طبق قوانین عمل خواهد شد.

یک روز هنگام شرفیابی این مطلب مورد گفتگو قرار گرفت. به اعلیحضرت عرض کردم که صدور چک بلا محل قابل تعقیب می باشد ولی از نظر قضائی به صورتی است که در هر مرحله بدهکار مبلغ چک را بپردازد پرونده مختومه خواهد بود و این از مواردی نیست که بتوان از وکیل مجلس سلب مصونیت نمود. اجازه خواستم که خودم موضوع را حل کنم. با یکایک صادر کنندگان چکها که فقط چند نفر بودند صحبت کردم و برای هر کدام ترتیبی داده شد و ظرف مدت کوتاهی بدون جار و جنجال و سر و صدا موضوع خاتمه یافت. از جمله این بدهکاران مهندس زنجانچی وکیل آذربایجان بود که از قرار معلوم گروهی کلاه سرش گذارده بودند و مبلغ یکصد هزار تومان چک در دست طلبکاران داشت. وکلای آن استان که می دیدند کلاه او را برداشته اند همت کرده هر یک مبلغی پرداخت کرده و بدهی او را تصفیه کردند.

وزارت دادگستری در آن موقع سعی داشت جلوی کارهای تند بازرسی شاهنشاهی را بگیرد زیرا در خیلی از موارد پیشنهادات واصله آن سازمان با قوانین و مقررات جاری تطبیق نمی کرد. هر وقت هم موضوع به اعلیحضرت گفته می شد معظم له وقتی می دیدند مطلب وزارت دادگستری منطقی و قانونی است می گفتند خودتان بروید موضوع را حل کنید. با این طرز خیلی از کارها فیصله می یافت.

\* \* \*

این مطلب مورد تأیید کسانی است که باشاه تماس داشتند. شاه اهل استدلال و منطق بود. وقتی موضوع را برای او روشن می

کردند زود موافقت می کرد. چون وزراء بیشتر با او تماس داشتند می توانستند مطالب خود را بگویند و نظر موافق شاه را بگیرند. گاهگاهی روسای مجلس مخصوصاً شریف امامی مطالب را با صراحت به شاه می گفت و اصلاحاتی در لوایح به عمل می آورد ولی در مواردی شاه خیلی پافشاری داشت که به هرصورت نظر شاه مورد قبول قرار می گرفت.

هرچه زمان می گذشت و دولت حزبی نیز ادامه می یافت قدرت تشکیلاتی حزب ایران نوین روزافزون می شد. سعی براین بود که نمایندگان مجلسین هم به صورتی انتخاب گردند که از پشتوانه مردمی بیشتر بهره مند باشند. در انتخابات بیست و سومین دوره قانونگذاری که حزب ایران نوین در اوج قدرت بود به پیشنهاد دکتر کلالی و تصویب دفتر سیاسی قرار شد نمایندگانی از طرف حزب به سراسر کشور اعزام شوند تا با نظر و رأی سازمانهای حزبی هر منطقه و با اخذ رأی از مسئولین حزبی منطقه نامزدهای نمایندگی انتخاب و به تهران معرفی شوند. بر این اساس نویسنده برای تعیین نامزدهای نمایندگی شهرستان سنندج تعیین گردیدم. با همسرم با اتومبیل شخصی از تهران به راه افتاده و بدون کوچکترین احساس نا امنی فاصله بین تهران تا سنندج را پس از اقامت های کوتاهی در قزوین و همدان و کرمانشاه طی کردیم. در سنندج در محل حزب کلیه سران حزب منطقه اجتماع کرده و پس از ایراد بیاناتی به آنها گفتم نظر حزب و دفتر سیاسی این است که کاندیدا های نمایندگی را خودتان انتخاب کنید و مرکز هیچ نظری در باره نامزدهای نمایندگی ندارد.

نمایندگان دوره بیست و دوم سنندج مهدی شیخ الاسلامی و محمد اصولی بودند که هردو از قضات معروف بوده و در حوزه انتخابی نیز حسن شهرت داشتند و در تهران هم از وکلای خوب مجلس به شمار می رفتند. ولی اصولی مخالفین سرسختی در منطقه داشت. به هر حال نامزدهای نمایندگی خود را معرفی نمودند و پس از

اخذ رأی سرانجام مهدی شیخ الاسلامی و دکتر سراج الدینی حائز اکثریت شدند. خانم بابان و اصولی و دیگر کاندیداها رأی کمتری داشتند که پس از خاتمه اخذ رأی بعضی از کاندیداها اعتراض داشتند و اظهار می کردند که بین گروههای مختلف حزبی دسته بندی شده و حق آنها تضییع گردیده است. به آنها گفتم در رأی گیری هیچگونه اعمال نظر و دخالتی نشده و اگر در پشت پرده بعضی از سازمان های حزبی با افرادی زد و بند کرده اند در کار انتخابات از این قبیل کارها زیاد می شود که غیرقابل اجتناب است ولی اگر دخالت غیر اصولی و غیر منطقی و تقلب شده باشد وظیفه دفتر سیاسی است که این اخذ رأی را نادیده گرفته راه حل دیگری پیدا کند. هرکس شکایتی دارد با ذکر مورد و اسم و مشخصات خود بنویسد همراه خواهم برد و تصمیم نهائی با دفتر سیاسی است. بعد از خاتمه کار رئوفی استاندار کردستان از من و همسر دعوت کرد که با او ناهار صرف کنیم. از این استاندار مردم منطقه داستانهای شیرینی نقل می کردند که به راستی حیرت آور بود. از قرار معلوم او در دانشکده افسری همدوره محمدرضاشاه پهلوی بوده است. به همین جهت از ملاقاتهایش باشاه در تهران مطالب اغراق آمیزی می گفت که سوژه مردم کردستان شده بود. او هم در باره نامزدهای نمایندگی نظریاتی داشت که به او گفتم تصمیم گرفته شده و سران حزب در منطقه رأی خود را داده اند شما هم که استاندار منطقه هستید اگر واقعاً مطالب مستندی درباره کاندیداها دارید بگوئید یا بنویسید که دفتر سیاسی بتواند با اطلاعات وسیع تری تصمیم بگیرد. به نظر من هر دو نفر انتخاب شده افراد موجهی بودند. مهدی شیخ الاسلامی از خانواده های اصیل کردستان و از قضات مطلع است که بارها ریاست کمیسیون دادگستری مجلس رابه عهده داشت و در روزهای آخر رژیم هم معاون وزارت دادگستری شد. می گفتند خیلی به کارهای حوزه انتخابی اش نمی رسد. دکتر سراج الدینی برادر شیخ عثمان نقشبندی رهبر فرقه قادری نقشبندی است





همه ساله در روز ششم بهمن در میدان شهیداد مراسمی برپا می گردید که دهها هزار نفر از برابر تماشای شاه و نخست وزیر و روسای مجلسین عبور می کردند. در این عکس هویدا - مهندس شریف امامی - مهندس ریاضی - عباس مسعودی - سناتور ضیائی دیده می شوند. اعضای حزب ایران نوین در صف مقدم این تظاهرات قرارداشتند.

که چند میلیون مرید در منطقه کرد نشین ایران و عراق و سوریه دارد. او هم مردی تحصیل کرده و آشنا به چند زبان خارجی بود و برنامه های کردی و عربی رادیو تهران را اداره می کرد. شیخ عثمان در منطقه کردستان نفوذ فراوانی داشت (این دو نفر در دوره بعد یعنی در انتخابات رستاخیز هم معرفی شدند که شیخ الاسلامی انتخاب شد ولی به جای دکتر سراج الدینی خانم بابان انتخاب گردید). اهالی سنندج و معترضین می گفتند دکتر سراج الدینی باید از میوان که مرکز کردهای نقشبندی است انتخاب گردد نه سنندج.

شیخ عثمان نقشبندی را چند بار در تهران و یک بار هم پس از سقوط رژیم در لندن دیدم. یک روحانی مطلع و روشن بین و طرفدار سلطنت مشروطه و قانون اساسی است. او می گفت در دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی آرامش و امنیت فراوان به منطقه کردستان بازگشته بود و خود را از طرفداران سر سخت شاهان پهلوی می دانست. او که علاوه بر انجام وظایف مذهبی به کارهای کشاورزی و باغداری می پرداخت می گفت وقتی رژیم تازه روی کار آمد خمینی برایم پیغام فرستاد که از تو می خواهم با من همکاری کنی و حال که دولت جمهوری اسلامی روی کار آمده از هرگونه کمکی دریغ ننمائی. پیغام دادم به چند شرط حاضر به همکاری هستم. یکی این که از کشتن مردم دست برداری و دیگر این که موضوع اختلاف شیعه و سنی را کنار بگذاری و به طور حقیقی و واقعی (جمهوری اسلامی) تأسیس گردد نه (جمهوری شیعه). زیرا بین شیعه و سنی همیشه اختلاف بوده و اگر بخواهید شیعه گری را توسعه بدهید برای ما قابل تحمل نیست و اختلاف ادامه خواهد داشت. وقتی پیغام من به خمینی رسید گفت می دانستم که شیخ عثمان طرفدار شاه است و با ما همکاری نخواهد کرد. دستور داد که پاسداران به جان و مال و خانه من و طرفدارانم حمله کنند و موجباتی را فراهم ساخت که مجبور شوم از کشور خارج گردم ولی اکنون یکی از پسرهایم و عده ای از دوستان و بستگانم و عشایر

نقشبندی بارزیم خمینی در نبرد هستند و اعلامیه های شیخ عثمان نیز علیه رژیم فعلی در خارج از کشور منتشر شده است.  
\*\*\*

در این دوره از انتخابات پارلمانی گروهی از جوانان تحصیل کرده و تنی چند از بانوان و مهندسين اصلاحات ارضی و نمایندگان کارگران و عده ای هم از نمایندگان سابق در مجلس شرکت داشتند. در دوره های بیست دوم و بیست و سوم فراکسیون های پارلمانی در مجلس قدرت را در دست داشتند و نمایندگان در کارهای پارلمانی در فراکسیون های خود نظامی برقرار ساخته بودند.

این نکته را باید یادآور شوم که طبق قانون مقرر بوده که هر ده سال يك بار براساس جمعیت کشور قانون تقسیمات کشوری مورد تجدید نظر قرار گرفته تا هر يك صد هزار جمعیت، يك نفر نماینده در مجلس داشته باشند. بر طبق این قانون تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی در دوره بیست و سوم به ۲۶۸ نفر افزایش یافت. در نتیجه در انتخابات بیست و سومین دوره قانونگذاری حزب ایران نوین ۲۲۸ کرسی و حزب مردم ۳۹ کرسی و حزب ایرانیان يك کرسی در اختیار داشتند.

هنگام انتخابات روسای هر دو مجلس (مهندس شریف امامی - مهندس ریاضی) که عضو حزب نبودند جزو کاندیداهای حزب اعلام می شدند به همین جهت مهندس ریاضی طی نطقی چنین گفت: عضویت در حزب وظیفه هر فرد است. اگر من در حزب عضویت ندارم به علت وظیفه ایست که برعهده دارم و الا همان طوری که رئیس محترم سنا تأکید کردند من وظیفه خود می دانستم که با کمال علاقه به عضویت حزب درآیم. زیرا امروز حزب بر عکس سابق در راه نیازهای ملی و مصالح مملکت گام برمی دارد.

در دوره بیست و سوم از رهبران قبلی فراکسیون حزب ایران نوین (مهندس ارفع - محسن خواجه نوری) و هم چنین خانم هاجر تربیت به مجلس سنا رفتند.

دکتر کلالی در خاتمه انتخابات طی پیامی چنین اعلام داشت:  
آمار به دست آمده از انتخابات به خوبی نشان می دهد که جامعه ما از حالت بی تفاوتی بیرون آمده است. طنین جانبخش آهنگ انقلاب در جان مردم نشسته است و به تدریج همه همپای این کاروان رستاخیز پیروزی به راه افتاده اند. حزب پاسدار انقلاب اطمینان می دهد که در چهار سال آینده با عنایت به پشتیبانی و حمایت قاطبه مردم ایران و بهره گیری بیشتر از مجالس قانونگذاری در انجام خواسته های ملت ایران و اجرای برنامه هائی که برای خوشبختی و سعادت توده های زحمتکش در دومین کنگره حزب ایران نوین اعلام گردیده لوایح مفید و طرحهای مناسب با مقتضیات و احتیاجات مردم تهیه و تصویب کند و همان طوری که تا امروز با رهبری های پیشوای انقلاب ایران پیروز به پیش رفته ایم در چهار سال آینده نیز سریع تر و محکم تر و قاطع تر پیش خواهیم رفت.

در دفتر سیاسی حزب دکتر کلالی و مهندس معینی که گرداننده انتخابات بودند از این پیروزی خیلی خوشحال به نظر می رسیدند. اعضای دفتر سیاسی هم از این که حزب ایران نوین در مجلسین اکثریت قابل توجهی یافته از دبیر کل و کارگردانان حزب تقدیر نمودند و اعلیحضرت هم طی مصاحبه ای موفقیت حزب ایران نوین را چشمگیر دانسته گفتند (چرا مردم از حزب ایران نوین که این همه در انجام کارهایش و در خدمت به مردم موفق بوده روی گردان شوند).

ولی مخالفین و کسانی که در انتخابات شکست خورده بودند می گفتند دو حزب ایران نوین و مردم کرسی های پارلمان را بین خود تقسیم کرده و کارگردانان احزاب هم بستگان و نزدیکان خود را به مجلس فرستاده اند و به صلاحیت چند تن از منتخبین ایراد می گرفتند و نامه های بی امضا و با امضا می فرستادند و نسبتهای دور و نزدیک کاندیداها را با مقامات حزبی یادآور می شدند. ولی در آن

زمان این قبیل نامه پراکنی ها اثری نداشت.  
\* \* \*

### شرکت رهبران فراکسیونهای پارلمانی در هیئت رئیسه مجلس

وقتی در بیست و دومین دوره قانونگذاری فعالیت فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین در مجلس افزایش یافت با توجه به تعداد نمایندگان فراکسیون که اکثریت را تشکیل می دادند کلیه مقامات و مشاغل پارلمانی در اختیار نمایندگان حزب ایران نوین قرار گرفت. اعضای دو فراکسیون مردم و پان ایرانیست به این امر اعتراض داشتند که حزب ایران نوین هم دولت و مقامات مملکتی را در دست دارد و هم هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و هم کلیه روسای کمیسیون های مجلس را که این امر دور از انصاف است و باید مشاغلی هم به اعضای اقلیت سپرده شود. گروهی از نمایندگان اکثریت معتقد بودند که دموکراسی یعنی حکومت عدد و معنی ندارد که حزب اکثریت، اعضای خود را از مشاغل پارلمانی محروم کند و رأی خود را به اعضای حزب اقلیت بدهد. سرانجام پس از مدتی گفتگو این طور توافق شد که با اصلاح نظامنامه داخلی مجلس کلیه روسای فراکسیونهای پارلمانی عضو هیئت رئیسه مجلس باشند. در نتیجه طبق یک تصمیم قانونی در تاریخ ۲۲/۸/۴۸ مجلس شورای ملی تصویب کرد که روسای فراکسیون ها خود به خود عضو هیئت رئیسه باشند که برای اولین بار مهندس ارفع - هلاکو رامبد - محسن پزشکیور رهبران فراکسیون هلی احزاب ایران نوین - مردم - پان ایرانیست به عضویت هیئت رئیسه مجلس در آمدند و در کلیه تصمیمات آن شرکت داشته نظیر سایر اعضای هیئت رئیسه مجلس که هر سال انتخاب می شدند به مصوبات هیئت رئیسه رأی می دادند. نویسنده هنگامی که به ریاست فراکسیون پارلمانی انتخاب گردیدم مذاکرات درباره شرکت اعضای اقلیت در مشاغل پارلمانی ادامه یافت و تصمیم گرفته شد یک کرسی منشی

هیئت رئیسه و یک پست ناظر مجلس شورای ملی در اندوخته اسکناس به حزب مردم داده شود که در ۳۰ بهمن ۵۲ در جلسه علنی مجلس شورای ملی گفتم طبق تصمیم دفتر سیاسی حزب ایران نوین فراکسیون پارلمانی یک پست ناظر اندوخته اسکناس را به اقلیت اختصاص داده و دکتر رشتی که دارای این سمت بوده استعفا نموده و محمد حسین اخوی کاندیدای این شغل می باشد که نمایندگان اکثریت به او رأی خواهند داد. با این طرز برای اولین باریک نما بنده اقلیت در هیئت نظارت اندوخته اسکناس شرکت نمود. همچنین فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین به یک منشی از حزب مردم رأی داد و در جلسه علنی اعلام کردم که به دکتر رئیسی نماینده حزب مردم نیز مانند ۵ منشی دیگر که عضو حزب ایران نوین هستند رأی خواهیم داد. این اقدامات موجب شد که بین نمایندگان مجلس متعلق به سه حزب سیاسی حسن مناسبات بیشتری برقرار گردد.

### دبیران کل حزب ایران نوین

این حزب از بدو تأسیس تا ادغام در حزب رستاخیز چهار دبیرکل داشت. اولین دبیر کل حسنعلی منصور بود که پس از این که به مقام نخست وزیری رسید در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۴۳ هیئت موسس حزب عطاءالله خسروانی را به سمت دبیر کل انتخاب کرد. بعد از استعفای او دکتر منوچهر کلالی انتخاب گردید که مدتی طولانی این سمت را بر عهده داشت. آخرین دبیرکل حزب ایران نوین امیر عباس هویدا نخست وزیر بود که پس از انحلال حزب ایران نوین نخستین دبیرکل حزب رستاخیز شد. عطاءالله خسروانی در لندن به نویسنده کتاب گفت: وقتی منصور ترور شد در بیمارستان به دیدارش رفتم. دکتر شاهقلی که حضور داشت گفت عطاء به دیدن شما آمده است. بادست اشاره ای کرد که به نظر من حالش بد نبود و احتمال بهبودی داده می شد. همان روز اعلیحضرت هویدا و مرا احضار کرده فرمودند

هویدا برای چند ماهی نخست وزیر خواهد بود و شما بایکدیگر همکاری کرده تا به کار حزب سر و صورتی داده شود و آن وقت وضع از هر حیث مشخص خواهد شد (این گفته شاه این چنین تعبیر شد که هویدا برای مدتی کوتاه نخست وزیر خواهد بود)

وقتی در مقام دبیر کلی حزب قرار گرفتیم و هویدا هم نخست وزیر شد اساسنامه به صورتی تغییر یافت که دبیر کل هم رئیس شورای مرکزی و هم رئیس دفتر سیاسی بود و هویدا با سمت نخست وزیر به سمت عضو شورای مرکزی و عضو دفتر سیاسی در جلسات شرکت می کرد. ولی بعد از این که از دبیر کلی مستعفی شدم اساسنامه تغییر کرد و نخست وزیر رئیس دفتر سیاسی حزب هم شد. خسروانی می گفت هویدا مرد هوشیار و زرنگی بود و توانست تمام عوامل را به نفع خود به کار اندازد به نحوی که همان نخست وزیر موقت رکورد نخست وزیران ایران را شکست. من با طولانی شدن نخست وزیری او مخالف بودم و به اعلیحضرت و حتی خود هویدا هم گفتم که ادامه نخست وزیری شما به صلاح کشور و حتی به صلاح خود شما هم نیست. ولی هویدا عاشق این مقام بود و سعی داشت به هر صورتی است ادامه یابد.

در دومین سال زمامداری هویدا یک بار اقدام شد و در کمیسیون بودجه چند تن از نمایندگان با مذاکرات قبلی دولت هویدارا با حضور خود او مورد حمله قرار دادند و من هم به عنوان وزیر کابینه مطالب آن هارا تأیید کردم و قرارهائی هم بود که کابینه تغییر کند ولی هویدا از راههائی که می دانست اقدام کرد و کابینه از سقوط رهائی یافت. یک روز با هویدا در دفتر نخست وزیری بودیم که گفت از امروز صفی اصفیا عنوان قائم مقام نخست وزیر را خواهد یافت و در غیاب نخست وزیر جلسات دولت را اداره خواهد کرد. به او گفتم با این طرز دیگر ماندن من در کابینه صلاح نیست زیرا ارشد وزراء هستم و با تمام احترامی که برای اصفیا قائل هستم این را حق خود می دانم و اگر غیر از این باشد به ناچار کنار می

روم. تصادفاً در همین موقع ارتباط تلفنی بین شاه و نخست وزیر برقرار شد و هویدا گفته مرا به عرض رسانید و به دنبال آن دیگر موضوع قائم مقام نخست وزیر موقوف شد.

یکی از مسائلی که هنگام وزارت کشور من مورد بحث قرار گرفت گزارشاتی بود که درباره سوء رفتار و نادرستی بعضی از مأمورین انتظامی از شهرستان ها می رسید که مرتباً مراتب را به عرض می رساندم. اعلیحضرت گفتند حاضرید این مطالب را حضور فرماندهان نیروها بگوئید؟ گفتم چون اینها حقایقی است که باید گفته شود از هر جهت آمادگی دارم. اعلیحضرت يك روز فرماندهان ژاندارمری و شهربانی و ساواک را احضار کردند که در حضورشان صف کشیده بودند و فرمودند مطلب را بگوئید. من هم گزارشات را به همان صورتی که رسیده بود مطرح کردم و اسامی کسانی را که به سوء استفاده پرداخته بودند ذکر کردم. فرماندهان خواستار رسیدگی شدند و اویسی فرمانده ژاندارمری گفت به فردوست مأموریت رسیدگی داده شود. من چون دیدم که ممکن است این کار به جایی نرسد به عرض رساندم اگر کمیسیون تعیین شود که چند تن در آن شرکت داشته باشند بهتر است که مورد تأیید قرار گرفت. طبعاً فرماندهان از این کار من ناراحت شدند.

تصادفاً در همان موقع اعتبارات هنگفتی وجود داشت که باید به صرف عمران و آبادی در روستاها برسد ولی با اعمال نفوذهایی در شهر تهران قسمتی از آن به مصرف اسفالت بعضی از خیابانها رسیده بود. به علاوه کمیسیونی هم تشکیل گردید به ریاست شهبانو که این اعتبارات با نظر آن کمیسیون به مصرف کارهایی در شهرها برسد. در آن جلسه به شدت مخالفت کرده گفتم این کار خلاف قانون است و نمی توان از آن وجوه برای غیر مصرفی که معین شده پرداخت کرد. شهبانو از این گفته ناراحت شده جلسه را ترك کردند. خودم شرفیاب شده مطلب را به عرض اعلیحضرت رساندم. بعداً کمیسیونی در نخست وزیری تشکیل شد که در آن جلسه بین من و



نيك پي شهردار تهران كار به گفتگوي تندي كشيد. او مي گفت من نوه ظل السلطان هستم و چنين و چنان مي كنم كه من هم عصباني شده به ظل السلطان و نوه او حمله كردم كه نزديك بود كار به زد و خورد بكشد كه از جلسه خارج شدم.

به دنبال اين جريانات تصميم گرفتم از وزارت كشور استعفا كنم. مراتب را به عرض اعليحضرت رساندم ولي سكوت كردند به دفتر وزارت كشور آمدم كه خير دادند ناصر يگانه وزير مشاور چند بار تلفن کرده و الان هم منتظر ديدار شما در اتاق انتظار مي باشد. او به اتاق من آمد و ضمن تأسف از جرياناتي كه روي داده گفت چرا مي خواهيد كنار برويد گفتم ديگر ادامه كار امكان پذير نيست. گفت بهتر است دو سطر به جناب نخست وزير بنويسيد كه از سمت خود استعفا مي كنم. گفتم من وزير هستم و استعفای خود را به شخص اعليحضرت مي نويسم نه به نخست وزير. شما برويد و من وظيفه خود را مي دانم.

به طور مفصل جريان را به اعليحضرت نوشتم و استعفای خود را تقديم داشتم. معينيان رئيس دفتر مخصوص با تلفن گفت نظر اعليحضرت اين است كه استعفارا کوتاه و صرفاً كناره گيري خود را بنويسيد.



به دفتر معینیان رفته گفتم هرچه می خواهید بنویسید تا امضاء کنم. او هم شرحی نوشت من امضاء کردم آن وقت گفت استعفا نامه قبلی خود را پس بگیرید. گفتم من به آن صورت استعفا کرده ام حال چون گفته اید که نظر اعلیحضرت به آن صورتی است که گفته اید من هم امضاء کردم اشکال ندارد که نامه من هم در دفتر دربار ثبت شود. با این طرز از دربار خارج شدم. اشتباه من این بود که از دبیر کلی حزب استعفا کردم. باید می ماندم و به کار ادامه می دادم.

چند روز بعد به علت کسالتی که عارض شده بود عازم اروپا شدم. معلوم شد که در گلویم پلیپی هست که حرف زدن را مشکل ساخته است. آن را عمل کرده به تهران باز گشتم. اعلیحضرت مرا احضار کرده و جریان کسالت را پرسیدند. گفتم طبای خارجی می گویند این عصبی است و خواننده ها بیشتر به آن دچار می شوند. اعلیحضرت گفتند (شما که برای ما بد خواننده اید که دچار این بیماری شدید) به عرض رساندم که بحمدالله به لطف اعلیحضرت سلامت خود را باز یافتم.

پس از چند روز هویدا نخست وزیر بامن تلفنی صحبت کرد که خوب است همدیگر را ببینیم. من به مادر هویدا از سال ها قبل به علت روابط فامیلی که محبتی در اروپا هنگام تحصیل به ما و خانواده ما داشت احترام می گذاشتم و گاهگاهی نزدش می رفتم. پس از این گفتگوی هویدا به دفترش رفتم. دکتر کلالی هم حضور داشت. هویدا گفت اعلیحضرت فرموده اند شمارا به سفارت ایران در دفتر اروپائی ژنو بفرستم. ( در آن تاریخ بیش از ده نفر ایرانی در ژنو بودند که عنوان سفارت را یدک می کشیدند و از مزایای سفارت بهره مند بودند) من گفتم اگر امر است اطاعت می کنم ولی اگر خواسته من است موافق نیستم و می خواهم در تهران بمانم. معذرا برای این که سوء تفاهم نشود فوراً به وزارت خارجه رفتم تا پرونده مربوطه را مطالعه کنم. ضمناً به اردشیر زاهدی وزیر خارجه

جریان را به همان طرز گفتم.

چند روز بعد مهندس خسرو هدایت که رئیس بازرسی شرکت ملی نفت بود به من تلفن کرد و گفت درباره بعضی از مسائل کارگری می خواهم باشما صحبت کنم. گفتم من کاره ای نیستم ولی می توانم با دکتر مجیدی صحبت کنم که با هم در کلوب فرانسه ناهار بخوریم و مذاکره کنیم. روز موعود وقتی وارد کلوب فرانسه شدم قدری دیر رفتم. دیدم خسرو هدایت و مجیدی نشسته و می خندند و هدایت به من گفت من خواستم با شما مشورت کنم ولی شما پای خودتان را توی کفش من کرده اید. گفتم من چه کاری کرده ام؟ گفت مگر خبر نداری که رئیس هیئت بازرسی شرکت نفت شده ای؟

من قسم خوردم که هیچ اطلاعی ندارم. گفت شما رئیس بازرسی شرکت نفت شده اید و من سفیر ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو. با هم خداحافظی کرده از هم جدا شدیم. وقتی خسرو هدایت جریان را به همسر خود می گوید او ناراحت شده اظهار می دارد هرکس این شغل را قبول کرده در همان سمت مرده است. سپهد زاهدی و رجبعلی منصور هر دو این سمت را داشته اند و فوت کرده اند. خسرو هدایت و همسرش مراتب را به عرض می رسانند و قرار می شود که خسرو هدایت به سمت سفیر ایران در واتیکان منصوب گردد. ولی پس از مدتی از این شغل خسته شده همان مقام سفارت دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو را می پذیرد و اتفاقاً او هم در همان سمت فوت می کند و این هم شغل شومی در وزارت خارجه به شمار می آمد.

وقتی رئیس هیئت بازرسی شرکت نفت شدم فقط به قبول حقوق ماهیانه اش که ۱۲ هزار تومان بود اکتفا می کردم. در حالی که با اضافات باید ماهی ۴۰ هزار تومان داده می شد که هیچوقت به دکتر اقبال نواستم و نگفتم. وقتی هوشنگ انصاری آمد و لیست حقوق هارا دید خودش آن رقم ۴۰ هزار تومان را تصویب کرد که فقط یک ماه آن را دریافت داشته و از کار کنار رفتم. دکتر اقبال از

بعضی از مقامات شرکت نفت ناراحت بود و می گفت آنها نادرست هستند ولی زورش نمی رسید آنها را تغییر بدهد. هیئت بازرسی مرتب از نادرستیهای آنها گزارش می داد ولی تصمیمی گرفته نمی شد.

عطاء خسروانی می گفت پس از سقوط رژیم در ایران ماند ولی چون در صدد آزار و اذیت او برآمدند خود را به خارج از کشور رسانید و سال هاست که در پاریس اقامت دارد.

### دفتر سیاسی حزب ایران نوین

حزب ایران نوین دارای يك دفتر سیاسی بود که از دو گروه تشکیل می شد. گروه انتخابی و گروه انتصابی. تعدادی از اعضای دفتر سیاسی به مناسبت شغل شان در این دفتر شرکت می کردند که عبارت بودند از هویدا نخست وزیر و رئیس دفتر سیاسی - دکتر کلالی دبیر کل - دکتر ناصر یگانه رئیس شورای مرکزی حزب - سناتور صفاری رئیس فراکسیون پارلمانی در مجلس سنا - نگارنده به عنوان رئیس فراکسیون پارلمانی در مجلس شورای ملی.

گروه انتخابی از کسانی تشکیل می شد که با نظر نخست وزیر و دبیر کل انتخاب می شدند و عبارت بودند از امیرقاسم معینی وزیر کار - مهندس صدقیانی وزیر تعاون روستا ها (قبلاً دکتر ولیان بود) - دکتر شریفی وزیر آموزش و پرورش - (قبلاً خانم دکتر فرخ رو پارسا بود) - دکتر مجیدی وزیر مشاور در امور برنامه ریزی - دکتر یزدان پناه و دکتر جواد سعید.

مدتی عطاءالله خسروانی به عنوان دبیر کل سمت ریاست دفتر سیاسی را داشت ولی بعداً نخست وزیر سمت ریاست دفتر سیاسی را عهده دار گردید که هم در دولت بر وزراء ریاست داشت و هم در دفتر سیاسی بر وزراء و مقامات حزبی.

مذاکرات دفتر سیاسی توسط دکتر یزدان پناه چه هنگام

نماینده‌گی مجلس و چه هنگام وزارت مشاور در امور پارلمانی  
ثبت می‌شد.

جلسات دفتر سیاسی هفته ای یک روز (سه شنبه ها)  
درنخست وزیری تشکیل می‌گردید و ضمن صرف ناهار و پس از  
آن مدت سه ساعت درباره کلیه مسائل حزبی و مملکتی بحث به عمل  
می‌آمد و تصمیماتی هم اتخاذ می‌گردید که دبیر کل و نخست  
وزیر و مقامات حزبی (اعم از دولتی و پارلمانی) مکلف به اجرای آن  
بودند.

هریک از اعضای دفتر سیاسی مسائلی را که به نظرشان می  
رسید در جلسات دفتر سیاسی مطرح می‌کردند و پس از بحث و  
اظهار نظر درهر مورد تصمیم گرفته می‌شد. نگارنده خیلی از  
مسائل پارلمانی را که اعضای فراکسیون یادآور می‌شدند و شخصاً  
نمی‌توانستم در باره آن تصمیم بگیرم و دبیر کل حزب هم مصلحت  
می‌دید در جلسات دفتر سیاسی مطرح می‌کردم و نظر اعضای دفتر  
سیاسی را به اطلاع اعضای فراکسیون پارلمانی می‌رساندم و با این  
طرز در تحکیم رابطه دولت و پارلمان از طریق حزب اقدام می‌شد و  
هر مشکلی که فیما بین به وجود می‌آمد از این طریق حل و فصل  
می‌گردید. هویدا نخست وزیر و دکتر کلالی دبیر کل با اعلیحضرت  
در ارتباط بودند و نظرات شخص شاه را در باره حزب و کارهای  
مملکتی در جلسات دفتر سیاسی مطرح می‌ساختند و با این طرز  
کوشش به عمل می‌آمد که بین قوای مجریه و مقننه از طریق حزب  
هم آهنگی کامل به وجود آید.

در جلسات دفتر سیاسی حزب ایران نوین به علت روابط  
صمیمانه ای که بین اعضای آن وجود داشت مسائل با ملایمت و  
بحث های آرام حل و فصل می‌شد و در حالی که در دفتر سیاسی  
حزب رستاخیز که از گروههای مختلف تشکیل می‌گردید گاهی  
بحث ها و گفتگو ها خیلی تند و داغ بود و رقابت های محرمانه  
کاندیداهای نخست وزیری که در جلسات دفتر سیاسی در کنار هم

نشسته بودند از این بحث ها آشکار می گردید.

\* \* \*

قبل از شروع انتخابات نام نامزدهای حزبی در دفتر سیاسی خوانده می شد و در باره هریک از کاندیداها اظهار نظر می گردید. چون صورت تنظیمی از طرف حزب با توجه به سوابق افراد آماده شده بود اکثراً به تصویب می رسید. ولی در چند مورد بحث زیادی به عمل آمد. از جمله درباره انتخاب سناتورهای تهران نام هریک از نامزدهای سناتوری خوانده می شد و در هر مورد با اخذ رأی تصویب می شد. در باره نفر پانزدهم بین دکتر صدیق اعلم و سید حسین دها رئیس کانون باز نشستگان کارمندان بحث در گرفت. بعضی از اعضای دفتر سیاسی معتقد بودند که چون دکتر صدیق مورد علاقه شخص شاه می باشد بهتر است با عنوان سناتور انتصابی به مجلس سنا برود و دها چون رئیس کانون کارمندان باز نشسته است و جمعیتی همراه دارد از طرف حزب ایران نوین برای تهران نامزد سناتوری گردد. به این پیشنهاد رأی مخفی گرفته شد و دها حائز اکثریت گردید. بعداً دکتر صدیق هم با عنوان سناتور انتصابی راهی مجلس سنا شد.

یک بار هم در بین اعضای دفتر سیاسی انتشار یافت که ولیان وزیر تعاون و امور روستاها خود را نامزد عضویت دفتر سیاسی کرده است. برخی از اعضای دفتر سیاسی با شرکت او موافق نبودند. پس از چندی ولیان در دفتر سیاسی شرکت کرد و یک روز هم ضمن شوخی به نخست وزیر گفت جنابعالی که از شرکت من در این جلسات خیلی خوشحال نیستید ولی اجازه بدهید من حرفهایم را بزنم. معلوم شد هویدا هم با شرکت ولیان موافقتی نداشته ولی با فشارهایی که صورت گرفته ولیان وارد دفتر سیاسی حزب ایران نوین شده است.

ولیان از کسانی بود که خیلی سریع ترقی کرد ولی چون روش تندی داشت مخالفین زیادی پیدا کرده بود مخصوصاً هنگام تصدی

استانداری خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی . چون توانسته بود اطراف حرم را سر و صورتی بدهد مخالفین زیادی در منطقه مشهد داشت و او را یکی از عوامل نارضائی می شناختند.

\*\*\*

سرتیپ ساسان یحیائی در مجله ره آورد درباره ولیان چنین

نوشت:

سرهنگ ولیان افسر توپخانه ارتش بود. در سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. پس از پایان دوره تحصیل در دانشکده افسری بین همدوره های خود شاگرد اول شد و پس از آن در دانشکده حقوق در رشته سیاسی دکترای خود را گرفت.

در سال ۱۳۴۱ به ریاست سازمان اصلاحات ارضی کشور منصوب شد و بعداً وزیر اصلاحات ارضی و نایب التولیه خراسان شد. او همیشه شاگرد با استعدادی در مدرسه بود و شاگرد اول می شد و در دبیرستان دو کلاس را به علت استعداد در یک سال طی نمود.

\*\*\*

ولیان که در دولت ازهارى به زندان افتاده بود توانست به طرز ماهرانه ای گریخته خود را به آمریکا برساند.



دوستی که در واشنگتن زندگی می کند می گفت ارتشبدازهارى و دکتر ولیان نزدیک هم بسر می برند. ولیان چند بار خود را به ازهارى رسانده و گفته است اراستی تیمسار من را برای چه توقیف کردید؟ اگر فرار نمی کردم که تابحال کشته شده بودم. جواب زن و بچه من را کی می داد؟) ازهارى پاسخی نمی داد و می کوشید که هیچگاه با ولیان روبرو نشود.

مطلعی می گفت ولیان مبلغی به دلار داشت که در یکی از بانک های واشنگتن به سپرده گذارده و از بهره آن زندگی می کرد که با ورشکستگی بانک ثروت ولیان از بین رفت. به علت افسردگی فراوان در حالی که روی (دوچرخه ورزشی) برای ادامه سلامتی پا می زد دچار سکنه شد و در واشنگتن در گذشت.

### شورای مرکزی حزب ایران نوین

يك ركن حزب ایران نوین شورای مرکزی بود که منتخبین — تهران و شهرستان ها در آن شرکت می کردند. پس از پیروزی حزب در انتخابات بیست و سومین دوره قانونگذاری، شورای مرکزی به ریاست دکتر ناصر یگانه تشکیل شد. دکتر کلالی دبیر کل حزب ضمن گزارشی درباره کارهای حزب چنین گفت:

حزب ما در انتخابات اخیر از ۲۶۸ کرسی مجلس شورای ملی ۲۲۹ کرسی را به دست آورد. همچنین در مجلس سنا ۲۸ کرسی نصیب حزب ایران نوین شد.

يك سازمان مهم حزب ما فراکسیون پارلمانی در مجلسین می باشد که وظایف خود را به نحو احسن انجام می دهد. در حزب ما انتقاد سازنده مورد تأیید هست ولی عوامفریبی خریدار ندارد. خلاصه می خواهم بگویم (انتقاد سازنده بله - عوامفریبی و خرابکاری خیر).

امیرعباس هویدا گفت باید بدانیم که اکنون سرنوشت ایرانی به دست ایرانی است و ما هستیم که باید کشور خود را بسازیم و این سازندگی هم احتیاج به وحدت و یگانگی دارد. هر متجاوزی اگر از ماهم قوی تر باشد اگر بخواهد به ما از خارج حمله کند باید بداند که ایرانی ها مصمم هستند پل ها و پالایشگاه ها و همه چیز را که در برابر آنهاست ویران کنند تا واقعه شهریور ۱۳۲۰ پیش نیاید که



خارجیها به راحتی ایران را اشغال کرده و از آن وسایل استفاده کنند.

ما در سایه وحدت قادریم تاریخ را عوض کنیم چنانچه آن را تغییر داده و مملکت خود را به سوی ترقی و تعالی پیش می‌بریم. اکنون کشور ما برشالوده محکمی استوار است و همه باید حافظ و نگهبان آن باشیم. اغفال شدگان هم باید بدانند که ایران نیرومند است و آنها که قصد خرابکاری دارند بامشت پولادین روبرو خواهند شد. این پیشرفتهای فوق العاده مملکت نتیجه دسترنج فردفرد مملکت است. ما برنامه های بزرگی برای کشور خود داریم. سلامت شاهنشاه را آرزو می‌کنیم که بیش از پیش ما را ارشاد و راهنمای فرمایند تا ایران بزرگ و مقتدر و مرفهی را که می‌خواهیم به زودی همه شاهد آن باشیم.

### گروه مطبوعاتی حزب ایران نوین

ازجمله کارهایی که در قدرت حزب ایران نوین صورت گرفت کوشش در ایجاد وحدت و اتفاق بین روزنامه نگاران و همکاری بین پارلمان و مطبوعات بود. حدود ۷۰ نفر از روزنامه نگاران کشور در تهران و شهرستان ها عضو حزب ایران نوین بودند که از طرف حزب باشگاهی برای آنها دایر گردیده بود که روزنامه نگاران مرتباً در آنجا گردهم می‌آمدند و خیلی از مصاحبه های مطبوعاتی با مقامات مملکتی در آن باشگاه صورت می‌گرفت. به تدریج تعدادی از روزنامه نگاران توانستند به عضویت مجلس شورای ملی انتخاب گردند و مقامات حزبی می‌کوشیدند بیش از پیش برای نزدیکی و همکاری روزنامه نگاران و اعضای دو مجلس گام بردارند. روزنامه ایران نوین در باره یکی از این جلسات چنین می‌نویسد:

روز یکشنبه ۸ آذر ماه ۱۳۵۰ به دعوت هم مسلك الموتی رئیس فراکسیون پارلمانی حزب در مجلس شورای ملی مدیران و خبر

نگاران در ضیافت ناهار مجلس شورای ملی شرکت کردند. در این ضیافت دوستانه دکتر الموتی با عرض تشکر از همکاران مطبوعاتی خود چنین گفت: مجلس و مطبوعات دو رکن مهم مشروطیت هستند که هر وقت با یکدیگر همکاری کنند پایه های دموکراسی و مشروطیت استوار تر می گردد. بعضی ها به ما ایراد می گیرند که چرا خبرهای مجلس داغ نیست. چرا ما در مجلس جلسات پر هیجان نداریم. باید به آنها بگویم اکنون مملکت در شرایطی است که بیش از هر وقت احتیاج به کار و فعالیت دارد. برنامه های وسیع عمرانی که جهت توسعه اقتصادی کشور تهیه گردیده احتیاج به همکاری همه سازمان ها به ویژه مطبوعات و مجلسین دارد. ما باید سعی کنیم که در انجام این کار ها سرعت به عمل آید نه این که چوب لای چرخ دولت بگذاریم. البته این به آن معنی نیست که ما به صورت يك مهره لاستیکی باشیم که هر چه دولت بیاورد چشم بسته تصویب کنیم. در باره لوایحی که دولت حزبی می آورد بیش از حد در حوزه های حزبی و فراکسیون پارلمانی و کمیسیون های مجلس بحث می شود و دولت لایحه ای را به مجلس می آورد که مدت ها بین مقامات حزبی و پارلمانی و دولتی در باره آن بحث و اظهار نظر شده و سرانجام لایحه ای که به جلسه علنی مجلس می آید از کمیسیون های متعدد گذشته و تازه نوبت نمایندگان اقلیت است که آن را مورد بحث و اظهار نظر قرار دهند. اگر دیده می شود که نمایندگان اکثریت از این قبیل لوایح دفاع می کنند تنها به خاطر این نیست که دولت حزبی است بلکه بیشتر از این جهت است که آنها به حد کافی درباره لوایح چه در کمیسیون های حزب و چه در فراکسیون پارلمانی و چه در کمیسیون های مجلس شورایی بحث و اظهار نظر کرده اند و با توجه به این که ما خود را از تظاهر و عوامفریبی به دور می دانیم لوایح را از نظر پیشرفت کار مملکت مورد دقت قرار می دهیم نه در جهت منفی. ما معتقدیم که شاهنشاه سعی دارند با اندیشه های بلند خود گام های اساسی برای عمران و آبادی و

توسعه اقتصاد و رفاه مردم بردارند و دولت حزبی هم می خواهد که به این افکار به صورت علمی و منطقی جامه عمل بپوشاند. بنا براین لازم می دانیم که پارلمان نیز با دقت و موشکافی در این راه گام بردارد. مطبوعات کشور نیز مسلماً خواهان رفاه و سعادت مردم و پیشرفت و توسعه اقتصادی کشور هستند بنا براین از چنین افکار و اندیشه و اقدامی حمایت خواهند کرد و اگر به نکاتی هم بر خورد کردند که صحیح نبود باید به شدت انتقاد کرده و با ارشاد و راهنمایی، دولت و حزب و پارلمان را در جهت صحیح هدایت نمود. ما نمی گوئیم کارهای مملکت خالی از عیب و نقص است ولی می گوئیم موقعیت طوری است که باید نسبت به بعضی از کارها اغماض کرد و توسعه و ترقی را بیش از دیگر مسائل مورد توجه قرار داد. ما به سازندگی و توسعه اقتصادی و استقرار امنیت بیش از عیبجوئی اهمیت می دهیم.

مهندس ریاضی گفت: در تأیید اظهارات همکار محترم دکتر الموتی که رابط پارلمان و مطبوعات هستند و می کوشند روز به روز ما را به هم نزدیک تر سازند می گویم شما روزنامه نگاران رکن چهارم مشروطیت هستید. اگر تمام ارکان مشروطیت در کنار هم در راه ترقی و توسعه کشور بکوشند مسلماً پیشرفت ما سریع تر خواهد شد. شما روزنامه نگاران می توانید ما را صمیمانه راهنمایی کنید و ما هم از صمیم قلب قبول می کنیم و انتقادات و ایرادات شما را از جان و دل خریداریم. صمیمانه می گویم در های مجلس و حتی کمیسیون های مجلس به روی همه ارباب قلم باز است. بیائید و ما را صمیمانه راهنمایی کنید. ما هیچ ادعائی نداریم که به همه مسائل وارد هستیم. ممکن است خیلی از مطالب را شما بهتر از ما بدانید. ما را راهنمایی کنید تا بهتر و بیشتر بتوانیم با هدایت شاهنشاه این مملکت را بسازیم و رفاه بیشتر نصیب مردم این مملکت بنمائیم.

\* \* \*

برای توسعه روابط دولت حزب و مجلس و مطبوعات هر چندماه يك بار روزنامه نگاران غير حزبی همراه روزنامه نگاران حزب و گروهی از نمایندگان اقلیت و اکثریت برای ناهار به مجلس دعوت می شدند و مذاکراتی صورت می گرفت و سعی و کوشش این بود که همه در راه سازندگی کشور بسیج شوند تا عقب ماندگیهای قرون و اعصار کشور جبران شود. ولی کسانی هم بودند که به شدت به ما ایراد می گرفتند که این هماهنگی بین دولت و مجلس و مطبوعات و حزب موجب می گردد که راه هر گونه انتقاد و ایراد مسدود گردد و در حقیقت آزادی و دموکراسی فدای توسعه و سازندگی گردد.

### وضع حزب ایران نوین از نظر بین المللی

---

وقتی حزب ایران نوین قدرت یافته بود و دولت و مجلس و تقریباً اکثر مقامات مملکتی را در دست داشت احزاب مهم دنیا روی این حزب دولتی خیلی حساب می کردند و دعوت های مکرری از سران حزب می شد که برای بازدید و برقراری روابط با احزاب دیگر دنیا به آن کشورها سفر کنند. يك بار در دفتر سیاسی حزب ایران نوین به نویسنده مأموریت داده شد که به دعوت دبیرکل حزب اکثریت کره جنوبی که ریاست افتخاری آن با (پارک چون هی) رئیس جمهور وقت کره جنوبی بود به آن کشور بروم. روزی که قصد سفر داشتم هویدا مرا به دفتر خود خواند و گفت خوشحال هستم که به کره جنوبی سفر می کنی و چند روز به استراحت می پردازی. به وزارت خارجه گفته ام مقداری اطلاعات برایت بفرستد که قبل از رفتن به آنجا دقیقاً در جریان وضع کره جنوبی باشی و سعی کن بین دو حزب رابطه بسیار صمیمانه ای برقرار نمائی. ولی مرتب با دکتر کلالی در تماس باش که هر وقت تو را خبر کرد به سرعت به تهران

بیانی. برای این که حمید رهنما وزیر اطلاعات که از دوستان قدیم من می باشد می خواهد کنار برود و من هم از طرز کار او خسته شده ام برای او کار دیگری در نظر گرفته ام می خواهم شما به وزارت اطلاعات بروی و با سابقه مطبوعاتی که داری وضع مطبوعات را سرو صورتی بدهی. ولی با رفتن شما از فراکسیون پارلمانی من نگرانی دارم يك نفر را مثل خودت انتخاب کن که خیال می کنم در مراجعت از کره جنوبی دیگر در مجلس نباشی و در دولت باشی. از نخست وزیر تشکر کردم و گفتم از این که می خواهید مرا به دولت ببرید خیلی سپاسگذارم ولی می دانید با يك عمر سابقه روزنامه نگاری اگر به این وزارتخانه بروم باید نهایت کوشش را برای کمک به روزنامه نگاران به عمل بیاورم و خیلی هم دلم می خواهد این کار را بکنم که روزنامه ها از این شکل خارج شده به صورت دنیا پسندی در آیند. ولی دو مطلب هست که اگر به آن عنایت کنید کار مرا تسهیل می کند. یکی این که شنیده ام می خواهند حدود ۷۰ روزنامه را تعطیل کنند که این کار با عمری روزنامه نگاری و داشتن روابط دوستی با همه روزنامه نگاران برای من کار مشکلی است اگر موافقت می فرمائید این کار به وقت دیگری موکول شود. هویدا با خنده بلندی گفت این کار تمام شده است و اعلیحضرت دستور داده اند خیلی از این روزنامه ها به درد نمی خورند و باید تعطیل شوند و ساواک هم سوابق را بررسی کرده و در اولین فرصت باید این کار صورت بگیرد. گفتم با عرض معذرت از من روزنامه نگاران کار ساخته نیست. گفت در این باره نمی توان دیگر صحبت کرد ولی مطلب دوم چیست؟ گفتم وقتی مطلب اول انجام نشد دیگر مورد ندارد که در باره آن صحبت کنم گفت حالا بگوئید شاید تجدید نظری شد. گفتم سازمان رادیو و تلویزیون است که وزیر اطلاعات مسئولیت دارد ولی دخالت ندارد آن هم باید تکلیفش روشن شود. هویدا که دید من به درد وزارت اطلاعات نمی خورم گفت حالا هرکجا درسفر هستید به دکتر کلالی بگوئید که وقتی شمارا خواستم

به تهران بیایید. جریان را با دکتر کلالی مطرح کردم و به ایشان تأکید نمودم که با این طرز صحبت کنید که من به وزارت اطلاعات نرم و داوطلب وزارت مشاور در امور پارلمانی هم نیستم. ولی اگر وزارتخانه دیگری باشد که شما صلاح بدانید خواهم رفت. دکتر کلالی که مردی منصف و منطقی است می گفت من کراراً به نخست وزیر گفته ام اگر می خواهید حزب نضج بگیرد باید افراد حزبی را به دولت ببرید تا دیگران تشویق به کار های حزبی بشوند. نه این که هرکس را می خواهید وزیر کنید يك آنکت حزبی به او بدهید و آدرس محل حزب را بگیرید و بیاید به حزب به نحوی که عضویت در حزب با عنوان وزیر حزبی توأم باشد. کراراً به نخست وزیر گفته ام به نظر من دکتر یزدان پناه - دکتر جواد سعید - مهندس قاسم معینی - دکتر الموتی که از فعالین حزب هستند باید در دولت باشند و حالا هم که کار به اینجا رسیده با این اشکالات مهم روبرو است من هم به شما حق می دهم که وزارت اطلاعات با شرط حذف روزنامه ها برای شما کار مشکلی است. ولی به سفر بروید تا ببینیم چه می شود.

پس از چندروز که از سفر کره جنوبی گذشت من و دکتر یحیی شمس همسفرم که درمیهمانی رئیس اتاق بازرگانی کره جنوبی بودیم با بلند گو مرا پای تلفن خواستند. وقتی گوشی را برداشتم دیدم از تهران اصغر دانشمند رئیس دفتر دکتر کلالی است ضمن احوالپرسی گفت جناب دبیر کل می خواهند باشما صحبت کنند. دکتر کلالی گفت شما سعی کنید فوراً به تهران بیایید چون تا چند روز دیگر کابینه ترمیم می شود و شما هم معرفی خواهید شد. گفتم آیا تقاضای من مورد قبول قرار گرفت؟ گفت پای تلفن نمی شود صحبت کرد به تهران بیایید مشکلات خیلی زیاد است. گفتم با نخست وزیر کره جنوبی و مقامات دیگر هم برنامه های ملاقات هست سعی می کنم تا ۴ روز دیگر در تهران باشم. يك سره از ستول به تهران آمدم و پاسی بعد از نیمه شب به تهران وارد شدم.

راننده تاکسی که مرا به خانه ام می برد گفت دیروز دولت تغییر کرده و خیلی از وزراء عوض شده اند ولی نمی دانست چه شده است. وقتی به خانه رسیدم و روزنامه هارا خواندم دیدم کابینه شب قبل ترمیم شده و نام من هم در بین وزراء نیست و همه وزارتخانه ها هم وزیر دارند. متوجه شدم که کار پارلمانی من ادامه خواهد یافت.

صبح اول وقت به دیدن دکتر کلالی رفتم. گفت برای وزارت اطلاعات دکتر کیان پور در نظر گرفته شده بود که با روزنامه نگاران بتواند سر و کله بزند. نخست وزیر یک بار فکر کرد که شمارا به وزارت تعاون و امور روستاها بفرستد و از من پرسید. راستش را بخواهید چون من می خواستم شما وارد دولت بشوید دیدم شما می توانید آن را اداره کنید برای حزب هم مفید خواهد بود موافقت کردم. ولی این وقتی بود که نخست وزیر فکر می کرد می تواند مهندس روحانی را کنار بگذارد دکتر احمدی و یامهندس صدقیانی را وزیر کشاورزی کند. وقتی مهندس روحانی قرار شد در کابینه بماند مهندس صدقیانی برای وزارت تعاون و امور روستاها در نظر گرفته شد.

دکتر احمدی به نویسنده کتاب گفت: (من مدتی بود که از بخش های دولتی به بخش خصوصی رفته و وضع مالی ام تاحدودی بهبود یافته بود. وقتی به من پیشنهاد وزارت کشاورزی شد به شدت ناراحت شدم و نمی خواستم آن را قبول کنم اقداماتی کردم که مرا از این کار معاف کنند که سرانجام مهندس روحانی به کار خود برگشت و من هم به کار آزاد ادامه دادم تا این که در دولت آموزگار به وزارت کشاورزی منصوب گردیدم.)

در باره وزیر امور پارلمانی نخست وزیر مرا در فشار گذارده بود که بین شما و دکتر یزدان پناه یک نفر را انتخاب کنم. اتفاقاً هر دو نفر هم در سفر بودید. با توجه به این که شما گفته بودید داوطلب شغل وزیر مشاور در امور پارلمانی نیستید گفتم پس بهتر است دکتر یزدان پناه را معرفی کنید که نخست وزیر هم همین کار

را کرد.

به هویدا نخست وزیر تلفن کردم گفت سفر خوش گذشت؟  
گفتم دیشب رسیده ام گفت فوراً به نخست وزیری بیایید. وقتی نزد  
ایشان رفتم گفت بالاخره باز در مجلس ماندی؟ و از دست وزارت  
اطلاعات خلاص شدی حالا کیان پور باید به تصفیه روزنامه ها  
اقدام کند ومی دانم کار مشکلی است. گفتم از لطف شما متشکرم  
که مرا ازوزارت اطلاعات معاف کردید وصریحاً باید بگویم انتخاب  
شما دروزارت تعاون و روستائی خیلی عالی بود. زیرامهندس  
صدقیانی به مراتب بهتر ازمن برای آن وزارتخانه است و ازهر جهت  
تناسب دارد. گفت فعلاً در فکر دیگری هستم که بعداً شمارا در  
جریان می گذارم. شما هم در فکر این باشید که به زودی وارد  
دولت می شوید و یک نفر دیگر باید جای شما رئیس فراکسیون  
شود. منظورش دبیر کلی حزب ایران نوین بود. به هویدا گفتم حیف  
است کلالی تغییر کند ولی اگر من دبیر کل بشوم از کار فراکسیون  
نگران خواهم بود. هویدا گفت من هم خیلی علاقمند هستم که کلالی  
به کار خود ادامه دهد. ولی خودش مایل نیست و مراتب را هم  
شخصاً به اعلیحضرت گفته و در باره دبیر کلی شما هم مذاکره شده  
است. حالا فکری برای فراکسیون بکنید. من جریان را با کلالی  
درمیان گذاشتم. اوهم گفت که در شرایط فعلی پست در خارج را به  
دبیرکلی ترجیح می دهد زیرا دستگاههای مختلف از جمله ساواک  
برای پیشرفت حزب کار شکنی می کنند و من نمی توانم این وضع را  
تحمل کنم. با کنار رفتن من شاید این وضع تغییر کند. پس از چند  
روز مطالعه به هویدا گفتم به نظر من سه نفر هستند که می توانند  
فراکسیون را اداره کنند. دکتر رشتی - دکتر دادفر - مهدی شیخ  
الاسلامی.

دکتر رشتی بعداً به عنوان سفیر ایران در افریقای جنوبی  
منصوب شد و مدتی هم سر کنسول ایران در هنگ کنگ بود. دکتر  
دادفر رئیس کمیسیون بودجه و شیخ الاسلامی رئیس کمیسیون



دادگستری مجلس بودند.

چند روز بعد هویدا به من تلفن کرد که به خانه اش بروم. وقتی او را دیدم قدری نگران بود و می گفت نمی دانم چه شده که اعلیحضرت در باره کار حزب قدری دچار تردید شده و فرموده اند در وضع حزب هیچگونه تغییری ندهید و اگر کلالی هم می خواهد برود خودتان به طور موقت دبیر کل حزب باشید تا تکلیف روشن شود. هیچ نتوانستم منظور اعلیحضرت را درک کنم فقط احساس می کنم که می خواهند تغییراتی در وضع احزاب بدهند و از فرمایشات ایشان استنباط کرده ام که این تصمیم ایشان به ضرر حزب ما نخواهد بود.

با این طرز معلوم شد که شاه تصمیم به تأسیس حزب رستاخیز گرفته و هیچکس حتی نخست وزیر را هم در جریان نگذاشته فقط اشاره ای کرده است تا او غیر مستقیم متوجه تغییرات حزبی در مملکت شود. ولی دکتر کلالی عقیده دارد هویدا شخصاً علاقمند بود که علاوه بر شغل نخست وزیری دبیر کلی حزب را هم داشته باشد که این جریان تا تأسیس حزب رستاخیز ادامه داشت.

### کشمکش درباره کرسی نمایندگی شهبسوار

---

با شرکت دکتر یزدان پناه در دولت هویدا کرسی نمایندگی شهبسوار خالی شد. از نظر دولت و حزب ایران نوین و اکثریت مجلس خالی شدن يك کرسی هیچ تأثیری در کار دولت و حزب و مجلس نداشت. به همین جهت اصراری به انجام انتخابات شهبسوار نبود. ولی رقابت های پنهانی هویدا و آموزگار درباره کرسی نخست وزیری از يك طرف و مخالفین حزب ایران نوین از طرف دیگر موجب شد که اعلیحضرت دستور بدهند هر چه زودتر انتخابات شهبسوار انجام گردد. گویا دکتر آموزگار هم به عرض رسانیده بود که خوب است این انتخابات به صورتی انجام شود که هیچ مقام

دولتی و امنیتی و محلی در آن دخالت نکند تا نمونه ای برای انتخابات آزاد دوره آینده باشد.

يك روز هويدا در دفتر سياسي حزب ايران نوين گفت تا چند روز ديگر انتخابات شهسوار شروع خواهد شد و چون به اعليحضرت گزارش داده شده بود که حزب ايران نوين با استفاده از قدرت دولت و تجهيز سازمان های کارگري و شرکت های تعاونی و اصناف و کارمندان دولت درانتخابات اکثريت یافته و اگر کمک ها و مداخلات دولت نباشد بهیچ وجه نمی تواند برنده انتخابات باشد فرموده اند که به وزیر کشور که غير حزبی است دستور داده اند تا نهايت دقت و مراقبت را به عمل آورد که بدون کوچک ترین اعمال نفوذی این انتخابات برگزار شود و مقامات امنیتی دستور دارند که جلوی هر گونه اعمال نفوذ را به نفع هر حزب و دسته و کاندیدائی بگیرند. بنا براین حزب ايران نوين وظیفه دارد که در این مورد عمل کند تا بتواند نشان بدهد که در همه جا اکثريت دارد. دکتر آموزگار هم که می خواست بی طرفی خود را نشان بدهد و مخصوصاً در میان مخالفين حزب ايران نوين موقعیت سياسي خود را برای برنامه های آینده اش تحکيم کند در باره اقدامات حزب ايران نوين نهايت سختگیری را به عمل آورد. مخالفين دولت هم می خواستند حزب ايران نوين در این انتخابات شکست بخورد تا به شاه ثابت کنند در انتخابات قبلی با زور دولت در انتخابات پیروزی نصیب حزب ايران نوين شده است. گرچه شاه در جریان کارها بود و می دانست که انتخابات قبلی با توافق دو حزب و مقامات بالای مملکتی انجام شده ولی رقابت های پنهانی صاحبان مقام موجب شده بود که کشمکش شدیدی درباره کرسی خالی شهسوار بين دو حزب ايران نوين و مردم به وجود آید که همه مخالفين دولت هم زیر جلی برای پیروزی کاندیدای حزب مردم کمک می کردند.

وقتی موضوع در دفتر سياسي حزب ايران نوين مطرح شد چون اعضای حزبی دولت و اعضای دفتر سياسي حزب هريك در

استانی مأموریت داشتند تا برکارهای حزبی و عمرانی منطقه نظارت کنند و این وظیفه از دفتر سیاسی در استان مازندران به نگارنده سپرده شده بود دفتر سیاسی حزب تصویب کرد وظیفه برگزاری انتخابات شهسوار نیز بر عهده من باشد. دکتر کلالی دبیر کل حزب که می خواست به هرصورتی است حزب ایران نوین در این انتخابات پیروز شود گروهی از اعضای فعال حزب را برای فعالیت در منطقه تعیین کرد که رهبری این گروه با دکتر رضا تنکابنی نماینده قزوین و رئیس سازمان های وابسته حزب که مردی فعال و پرکار بود سپرده شد که با تلاش و کوشش شبانه روزی خود توانست به تشکیلات انتخاباتی شهسوار رونقی بدهد.

مشکل مهم در چنین انتخابات تعیین کاندیداهای هر دو حزب بود. حزب مردم کبیری را معرفی کرد که در میان کشاورزان منطقه نفوذ فراوانی داشت. او کارشناس دادگستری بود که طی سالیان دراز توانسته بود به کشاورزان خدمت کند و در چنان شرایطی از همه آنها انتظار کمک داشت. ضمناً با دربار و بنیاد پهلوی نیز رابطه نزدیکی داشت که از کمک آنها نیز بهره مند بود. برای کاندیدای حزب ایران نوین شخص معینی مورد نظر نبود. بلکه از میان داوطلبان دو نفر (دکتر منصور خلعت بری - دکتر داروئی) در تهران انتخاب شدند که قرار شد در شهسوار برای انتخاب یکی از آنها رأی گرفته شود. هردو نفر تحصیلکرده و افراد شایسته ای بودند. دکتر داروئی در شهسوار داروخانه ای داشت و مورد توجه گروه زیادی بود و دکتر خلعت بری در پزشکی قانونی کار می کرد و بستگی به خانواده بزرگ خلعت بری داشت و در میان مردم به حسن شهرت معروف بود. در جلسه بزرگی که در شهسوار تشکیل شد درباره کاندیداها رأی گرفته شد و سرانجام با رأی مخفی که در حضور همه شرکت کنندگان در جلسه خوانده شد دکتر خلعت بری آراء زیادتری داشت و از طرف حزب ایران نوین نامزد نمایندگی مردم شهسوار شد. پس از معرفی کاندیداهای دو حزب مبارزه شدید

انتخاباتی بین دو حزب در گرفت که نظیر انتخابات میان دوره ای سایر ممالک دموکراسی جریان یافت. با صراحت باید بگویم اگر مبارزه انتخابات بین این دو نفر بود حتماً کبیری موفق می شد زیرا در این کار تجربه داشت و کشاورزان هم حامی او بودند چنانچه در انتخابات دوره رستاخیز همین طور شد. ولی چون حزب ایران نوین توانست تشکیلات منظمی برای مبارزه انتخاباتی خود فراهم سازد با تفاوت رأی کمی پیروزی به دست آورد.

با وجود تأکید فراوانی که در حفظ بی طرفی شده بود ولی مأمورین وزارت کشور به خصوص معاونین وزیر کشور (عالیمرود - افخمی) مثل این که ترجیح می دادند در این انتخابات حزب ایران نوین شکست بخورد تا نشان بدهند وزارت کشور با اینکه وزیرش در دولت حزبی شرکت دارد به علت بی طرفی جلوی اعمال نفوذ دولتی ها و حزب دولتی را گرفته و سرانجام نامزد حزب مخالف توفیق یافته است. این امر به هنگامی آشکار شد که قرائت آراء در خیلی از حوزه های انتخاباتی به پایان رسیده فقط صندوق منطقه اشکور که کوهستانی بود باقی مانده بود که به ما خبر دادند مخالفین دولت در نظر دارند بین راه صندوق را از ژاندارم ها بگیرند و نابود کنند. چون رأی این حوزه نقش مهمی در پیروزی حزب ایران نوین داشت. وقتی در دفتر فرمانداری شهسوار ازمعاونین وزارت کشور برای رعایت حفظ بی طرفی کمک خواستم آنها چنان روش مخالفی در پیش گرفتند که نزدیک بود بین وکلای حزب ایران نوین و آنها درگیری سختی به جود آید که باملايمت به این درگیری خاتمه داده شد.

پای هرصندوقی علاوه بر نمایندگان احزاب چند نماینده مجلس با داشتن مصونیت پارلمانی و همچنین بازرسان بی طرف وزارت کشور نشسته بودند که هیچکس اعمال نفوذ نکند. وقتی نتیجه انتخابات روشن شد و خلعت بری با چند صد رأی اضافی برنده انتخابات شهسوار گردید شب هنگام هویدا از کرمانشاه به من تلفن کرد که از

نتیجه انتخابات آگاه شود وقتی جریان پیروزی حزب ایران نوین را گفتم خیلی خوشحال شد و گفت این موفقیت خیلی مهم بود و آبروی حزب ایران نوین را حفظ کرد. زیرا گزارشات واصله حاکی از شکست ایران نوین و پیروزی حزب مردم بود. به او گفتم در این انتخابات بنیاد پهلوی و ساواک و بعضی دیگر از سازمانها و حتی وزارت کشور نسبت به حزب ایران نوین بی طرف نبودند بلکه سختگیر تر بودند و مثل این که شکست حزب ایران نوین را دال بر بی طرفی می دانستند. ولی تلاش دوستان حزبی ما موجب این پیروزی شد. هویدا گفت حال که پیروز شده ایم شما طی تلگرافی از زحمات کبیری در امر انتخابات تشکر کنید و از مبارزات او که نموداری از اقدام به سوی دموکراسی و انتخابات صد در صد آزاد است تحلیل کنید که من هم این کار را کردم ولی از او جوابی دریافت ننمودم. عده ای معتقدند که این روش و پافشاری حزب ایران نوین در پیروزی انتخابات شهنسوار که علیرغم خواسته ها و گزارشات ساواک و بنیاد پهلوی و بعضی از اطرافیان شاه به دست آمده بود بیش از پیش موجب مخالفت با حزب ایران نوین شد و مخالفین در صدد برآمدند که اساس حزب را بهم بزنند.

\* \* \*

دکتر منوچهر کلالی که در دوران دبیرکنی او حزب ایران نوین توسعه فوق العاده ای یافت می گفت هر وقت حضور اعلیحضرت شرفیاب می شدم و مطالبی در باره حزب و کارهای مملکت بیان می کردم مرایاری و حمایت می کردند. به راستی محمد رضاشاه انسانی رنوف و مطلع و منصف و منطقی بود. صریحاً می گویم او به هیچ وجه دیکتاتور نبود ولی متأسفانه کشور با اصول فردی اداره می شد. درباره مسائل حزبی وقتی به عنوان دبیر کل حزب تصمیم می گرفتیم و مراتب را به عرض می رسانید معظم له نظری نداشتند و یا اگر به موضوعی آگاهی قبلی داشتند موافقت خود را اعلام می کردند.

بعضی ها تصور می کنند شاه در جریان کلیه امور بود و حتی به جزئیات هم رسیدگی می کرد. در حالی که چنین نبود. به یاد دارم در زمانی که وزیر مشاور و دبیرکل حزب بودم يك روز صبح به من خبر دادند که امروز کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی اعتصاب کرده اند و شهر تهران فلج شده است. با تلفن باهرکس که در دسترس بود تماس گرفتم همه اظهار بی اطلاعی می کردند. حتی نخست وزیر هم علت را نمی دانست. نمایندگان کارگران را خواستم. یکی از آنها گفت يك مقام ساواک که امور کارگری را اداره می کند مارا به این کار تشویق کرده است. به سرعت نخست وزیر و سایر مقامات را در جریان گذاردم و با آن مقام تماس گرفته شد که به کلی موضوع را تکذیب کرد. اعلیحضرت و نخست وزیر از این جریان خیلی ناراحت شدند و سرانجام با کمک و همکاری نمایندگان کارگران تظاهر همان روز به اعتصاب خاتمه داده شد و شهر تهران به حال عادی بازگشت. بالاخره هیچ کس نفهمید که چه کسی تصمیم به این اعتصاب گرفته و از اتخاذ چنین تصمیم چه هدفی داشته است. مقامات ساواک هم به کلی خود را از این ماجرا بی خبر نشان می دادند.

به طور کلی باید بگویم ساواک که با من روابطی نداشت و شاید هم از قیافه من خوشش نمی آمد در خیلی از کارها دخالت می کرد و وقتی با مشکلی روبرو می شد خود را کنار می کشید.

اعلیحضرت به کار حزب علاقه زیادی داشت و می خواستند کارهای سیاسی از مجرای حزب انجام شود. ولی کسانی بودند که نمی خواستند قدرت های فردی را که ناشی از قدرت شاه بود از دست بدهند به همین جهت از پیشرفت تشکیلات و سازمان های سیاسی ناراضی بودند و در فرصت های مناسب مطالبی می گفتند به همین جهت احزاب به آن صورت که شخص شاه می خواست توفیق نمی یافتند.

محمد رضاشاه در عین حالی که به سازمان ها اختیارات می داد می خواست این طور وانمود شود که همه کارها بانظر و موافقت

شخص شاه صورت می گیرد. مثلاً درباره انتخابات وقتی پایان یافت و حزب ایران نوین پیروز گردید از فرمایشات ایشان چنین استنباط کردم که می خواستند وکلای مجلسین بدانند که موافقت اعلیحضرت نیز موجب گردیده که آنها توانسته اند در انتخابات نامزد نمایندگی شده و به پارلمان بروند. صریحاً باید بگویم که دخالت اطرافیان از شخص شاه در کارها خیلی زیادتر بود و هرجا که زورشان نمی رسید نام شاه را وسیله نیل به هدف های خود قرار می دادند.

در تمام مدتی که دبیر کل حزب ایران نوین بودم عقیده داشتم که باید رابطه مردم را با سازمان های مملکتی تحکیم بخشید. می گفتم باید مردم را به بازی گرفت. در حالی که خیلی از مقامات مملکتی در آن روزها می گفتند (روی مردم حساب نکنید) ولی من اعتقاد داشتم که نقش مردم خیلی مهم است به همین جهت در حوزه های حزبی خیلی با مردم صحبت می شد. در شهرستان ها و روستاها برنامه ما این بود که باید به میان مردم رفت و آنها را به همکاری با حزب دعوت کرد و خواسته ها و تقاضاهای آنان را مورد رسیدگی قرار داد. خیلی از استانداران و فرمانداران از این روش حزب ایران نوین که باید مردم را به حساب آورد و حرف هایشان را گوش داد گله داشتند و می گفتند حزب ایران نوین مردم را پر رو کرده است. خودتان شاهد هستید که در فراکسیون پارلمانی همواره از وکلاء خواسته می شد که به حوزه های انتخابی بروند و مردم را در جریان کارهای مملکت بگذارند و ضمناً خواسته ها و تقاضاهای مشروع آنها را برای اطلاع مقامات مملکتی به تهران بیاورند. پیوستن رشته مردم بادولت در رژیم، از طریق حزب از جمله کارهای اساسی بود که به آن اعتقاد داشتم و در این باره ضربه هائی را هم از طرف بعضی از سازمان ها و مقامات متحمل می شدم.

دکتر کلالی می گفت هنگام دبیرکلی حزب دوگانگی عجیبی در خیلی از سازمان ها می دیدم. نصیری به عنوان رئیس ساواک با

فردی مخالف بود و ثابتی قائم مقام ساواک از آن شخص دفاع می کرد. نمونه آن دکتر آزمون بود که در یکی از حوزه های حزبی به خیلی از مقامات و حتی وزراء حمله می کرد. نصیری توانسته بود توسط یکی از مأمورین خود نوار حرفهای آزمون را به دست آورده به عرض شاه برساند و شاه هم با شنیدن حملات به مقامات مملکتی دستور محاکمه و اخراج او را از حزب داده بود. من در شرفیابی خود مطلب را طوری به عرض رسانیدم که با توییح و تذکر موضوع خاتمه یابد و سر و صدائی در اطراف قضیه راه نیفتد. در حالی که ثابتی از این کار به خاطر روابط نزدیک با آزمون خوشحال بود، نصیری به شدت عصبانی شده به خود من می گفت چرا شما موضوع را نزد شاه ماست مالی کردید و این کار به ضرر حزب تمام خواهد شد. من به خوبی احساس می کردم که شاه به شدت از حزب ایران نوین حمایت می کرد و در عین حال شهبانو و اطرافیانش به همان شدت با حزب مخالفت می کردند.

وقتی سوابق کاندیداهای انتخابات را بررسی کرده و سعی داشتم بهترین آنها را از نظر حزبی و مملکتی معرفی کنم ساواک نسبت به خیلی از نامزدهای انتخابی به خصوص فعالین حزب نظر مخالف می داد و حتی عجیب است که بگویم خود من را که دبیرکل و گرداننده انتخابات بودم (مشكوك) اعلام کرده بود. با این طرز تکلیف سایر کاندیداها روشن بود و اساساً حزب نمی توانست تصمیمی که مقتضی می داند بگیرد.

بعضی از مقامات مملکتی فریادشان از فساد بلند بود. وقتی هیئتی را تعیین می کردیم و دقیقاً بررسی می کردند معلوم می شد بعضی از اطرافیان و نزدیکان خود آنها به فساد آلوده هستند که در آن مورد دچار سکوت می شدند. به راستی دوگانگی در همه شئون سیاسی و اجتماعی و اداری به چشم می خورد. شاه با افکار بلند و مترقیانه ای که داشت می کوشید چرخ های مملکت را به حرکت درآورد و کارها را جلو ببرد و دقیقاً هم به این دو گانگی



آشنا بود و با صبر و حوصله و متانت خیلی از مسائل و مشکلات را تحمل می کرد.

کلالی می گفت هویدا بسیار باهوش و مطلع و زبان دان و کتاب خوان بود. او می کوشید که به هر صورتی است شاه را راضی نگه دارد. او می دانست که شاه چه می خواهد. شاه انسانی مترقی و عاشق ترقیات کشور و پیشرفت و سعادت مردم بود. هرگزارشی در این جهت به شاه داده می شد خوشحال می گردید. از منفی بافی و انتقاد خوشش نمی آمد ولی اگر دلایلی ابراز می شد خیلی زود قانع می گردید و می گفت راه حلی برای مشکلات پیدا کنید. یک بار به اعلیحضرت عرض کردم شما که یک شورای اقتصادی دارید چرا یک شورای اجتماعی تشکیل نمی دهید تا مسائل و مشکلات مملکتی را در آن شورا مطرح سازید؟ شاه بدو نظر موافقی نداشت ولی پس از ابراز دلایل کافی موافقت کرد و دستور داد که تشکیل شود. من که پیشنهاد دهنده طرح بودم قرار بود دبیر شورا باشم. وقتی نخستین جلسه شورای اجتماعی در حضور اعلیحضرت تشکیل شد از ترکیب آن دچار حیرت شدم. باز همان وزراء و همان درباریان و همانهایی که دست اندر کارها بودند و با این طرز مسلماً نتیجه ای از این جلسات گرفته نمی شد. به همین جهت دیگر دومین جلسه شورای اجتماعی تشکیل نگردید و موضوع منتفی شد. در تمام دوران دبیر کلی خود در تماسی که با اعلیحضرت داشتم معظم له را خیلی علاقمند به حزب ایران نوین می دیدم و از پیشرفت حزب هم ابراز مسرت می کردند ولی در اطراف شاه کسانی بودند که با حزب و پیشرفت آن نظر موافق نداشتند از قبیل شهبانوی ایران - علم - ارتشبد نصیری و افراد دیگری که دار و دسته داشتند و می خواستند همواره در سیاست ایران نقشی داشته باشند و سرانجام همان ها بودند که موجبات انحلال حزب ایران نوین را با آن همه گسترش و پیشرفت فراهم ساختند و حزب رستاخیز هم که تشکیل یافت همه گروهها و سازمان ها و همه متنفذین در آن شرکت نموده و

به اصطلاح در حزب واحد کارگردان شدند ولی سرانجام آن حزب هم ناکام شد.

هویدا نخست وزیری بود که اوامر و دستورات را به نحو احسن اجرا می کرد. همچنین اطرافیان شاه را راضی نگه می داشت. طرز برخورد با خارجیها به خصوص سفرا و نمایندگان سیاسی را خوب می دانست. در نتیجه وضع هویدا طوری بود که هر کس نزد اعلیحضرت می رفت غیر از تعریف و تمجید از هویدا مطلبی به گوش شاه نمی رسید. فقط تنی چند از اطرافیان بودند که از ادامه نخست وزیری هویدا ابراز ناراحتی می کردند که شاه هم از نظرات آنان آگاه بود. هویدا با چنین روش و اسلویی توانست حدود ۱۳ سال در مسند نخست وزیری باقی بماند و بعداً هم وزیر دربار شد و قدرت خود را به صورت دیگری حفظ کرد.

بازداشت هویدا هم خلاف میل شاه صورت گرفت و شاه می خواست هویدا پس از استعفا از وزارت دربار از کشور خارج شود ولی خودش زیربار نرفت. ولی بعداً ابراز نارضایتی شهبانو و مخالفت شدید اردشیر زاهدی و سپهبد مقدم و اقدام مخالفین هویدا، از قبیل پیراسته و شهرستانی که در آن ایام کمیسیون تشکیل داده و تنی چند از افراد سرشناس کشور در آن شرکت داشتند موثر واقع شد و اصولاً هویدا باور نمی کرد که دچار چنان سرنوشتی شود. شاید هویدا تصور می کرد اگر در ایران بماند و میدان را خالی نکند بار دیگر در سیاست ایران نقش موثری خواهد داشت. ولی متأسفانه سرنوشت چیز دیگری بود.

دکتر کلالی درباره تأسیس حزب رستاخیز چنین عقیده دارد:

با این که اعلیحضرت از حزب ایران نوین به شدت حمایت می کردند ولی گروههای مخالف می کوشیدند که موجبات انحلال حزب ایران نوین را فراهم سازند.

در انتخابات شهسوار که حزب مردم و مخالفین حزب ایران نوین همه قدرت خود را به کار انداختند تا حزب ایران نوین را

شکست دهند وقتی توفیق نیافتند بیشتر عصبانی شدند و احساس می کردند که در انتخابات بعدی حزب ایران نوین پیروزی زیادتری خواهد داشت. شاه هم از نتیجه انتخابات شهسوار راضی بود و می گفت به من گزارش داده اند که در امر انتخابات نهایت سختگیری شده ولی حزب ایران نوین توانسته انتخابات را ببرد. باید بدانید که در انتخابات دوره بعد روش انتخابات مثل انتخابات شهسوار خواهد بود و لوآن که از حزب مردم و سایر احزاب هم هیچکس انتخاب نگردد.

شاه به طور کلی از حزب مردم خیلی ناراضی بود و می گفت آنها نظم و ترتیبی ندارند. می خواست همه احزاب زیر یک چتر باشند که رهبر اصلی هم خود شاه باشد. در بادی امر شاه در نظر داشت که حزب مردم را ضمیمه حزب ایران نوین کند ولی ساواک حزب ایران نوین را می کوبید. ملکه فرح گروهی از روشنفکران را جمع کرده که آنها نیز از قدرت یابی حزب ایران نوین ناراضی بودند. دکتر نهاوندی که گروه اندیشمندان را اداره می کرد و داعیه نخست وزیری داشت کارهای حزب ایران نوین و دولت را مورد انتقاد قرار می داد. گروه (آسپن) که با شهبانو همکاری داشتند زیرپای حزب ایران نوین را جارو می کردند. گزارشاتی که شب و روز به شاه می رسید، رهبر مملکت را به این نتیجه رساند که بهتر است همه احزاب و سازمان ها در یک حزب ادغام شوند که بالنتیجه حزب رستاخیز به وجود آمد.

در تشکیل هیئت اجرایی حزب افرادی از همه گروه ها در نظر گرفته شدند. شهبانو و دکتر نهاوندی و ساواک و مقامات احزابی که فعالیت داشتند توانستند افرادی را وارد هیئت اجرایی کنند. شخص ثابتی با قدرتی که در ساواک یافته بود افرادی را وارد مقامات حزبی کرد و از روز تأسیس حزب رستاخیز انتقامجویی از افراد حزب ایران نوین آغاز شد. با این که شخص هویدا دبیر کل حزب بود ولی در همه جا افراد حزب ایران نوین را می کوبیدند که خود

شما در هیئت اجرائی و دفتر سیاسی حزب ناظر بودید که در تصمیم گیری برای معرفی نامزدهای انتخابات بیست و چهارمین دوره قانونگذاری خیلی از افراد حزب ایران نوین کنار گذاشته شدند.

دکتر کلالی می گفت: پس از مدتی که مسئولیت دبیرکلی را برعهده داشتیم به علت کار شکنی ها و خستگی زیاد به خصوص بیماری تصمیم گرفتیم از سمت دبیر کلی استعفا کنیم. جریان را با هویدا مطرح ساختم. او مخالف بود و گفت نباید صحبت از استعفا کرد. گفتم کسالت دارم باید معالجه کنم. هویدا می گفت صبر کنید تا زمینه را مساعد کنم. پس از مدتی گفت حالا اعلیحضرت استعفای شما را خواهند پذیرفت. به همین جهت اجازه شرفیابی گرفته نزد شاه رفتیم. شاه عادت داشت در اتاق قدم می زد و سئوالاتی می کرد که پاسخ داده می شد. این بار وقتی مرا دیدند از پشت پنجره باغ نیاوران را نظاره می کردند و پس از مدتی سکوت پرسیدند چرا می خواهید استعفا بدهید؟ عرض کردم مریض هستم و بیماری (کلیت) دارم و از نظر حفظ سلامتی خود این کار را لازم دانستم. شاه گفت من هم بیماری کلیت دارم ولی روزی ۱۶ ساعت کار می کنم، باید برای مملکت فداکاری کرد، این کشور احتیاج زیاد به تلاش و کار و فعالیت دارد، البته می دانم این بیماری بدی است و خیلی انسان را رنج می دهد. پرسیدند حال که کنار می روید چه افرادی را برای دبیرکلی پیشنهاد می کنید؟ من هم مهندس قاسم معینی - دکتر جواد سعید - دکتر الموتی را معرفی کردم. شاه گفت هر سه نفر خوب هستند و من هم تأیید می کنم ولی مثل این که هویدا نظرش این است که مدتی نخست وزیر و دبیرکل حزب باشد آیا خیال نمی کنید که این کار خیلی مشکل است؟ گفتم چرا دبیر کلی حزب کار سنگینی است و اگر دبیر کل فرد دیگری باشد خیلی بهتر است. شاه گفت نخست وزیر می گوید اگر فرد دیگری را انتخاب کنیم ممکن است سایر افراد حزبی زیر بار نروند و تشنج ایجاد شود. گفتم خیال نمی کنم چنین باشد وقتی مرا هم به عنوان دبیر کل

انتخاب کردند از همین حرف ها زده می شد ولی بعد نه تنها همه همکاری کردند بلکه صمیمانه مرا هم یاری کردند. این سه نفری که معرفی شده اند به خوبی می توانند حزب را اداره کنند و افراد دیگری هم هستند که شایستگی دارند و می توانند این کار را انجام دهند.

### کنگره های حزب ایران نوین

حزب ایران نوین در مدت فعالیت خود سه کنگره تشکیل داد. نخستین کنگره در اوایل تأسیس حزب بود که ریاست آن با دکتر خطیبی بود که کارهای اولیه حزب را رو به راه کرد. دومین کنگره حزب در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ به ریاست سرتیپ صفاری تشکیل شد که ۳۵۰۰ نفر در آن شرکت داشتند که اعضای کنگره در روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۰ در چمن کاخ سعدآباد حضور یافته و محمد رضا شاه پهلوی طی نطق مفصلی چنین گفت: امروز سعی من پس از پیشنهاد انقلاب سفید و اجرای آن برای آباد کردن کشور، بالا بردن سطح زندگی عمومی و ایجاد قدرت کافی برای کشور و بالا بردن نام ایران و ایرانی در سطح بین المللی است. (افراد حزب در این شرفیابی بی سابقه با این تعداد جمعیت برای رهبر مملکت به شدت ابراز احساسات کردند.) یکی از مهمترین کنگره های حزبی که در تهران تشکیل شد سومین کنگره حزب ایران نوین بود که کلیه قوای حزب و درلت در یکجا متمرکز گردید تا عظمت حزب پاسدار انقلاب را به دنیا نشان دهد. حدود ۱۴ هزار نفر از سراسر کشور از میان اعضای کمیته ها و سازمان های وابسته به حزب، از روشنفکران و کارگران و کشاورزان و اصناف انتخاب شده بودند تا در این بزرگترین کنگره حزبی شرکت کنند. به دستور شاه نیز حدود ۴۵ هیئت حزبی از سراسر جهان به این کنگره دعوت شده بودند که روسای جمهور سابقی از قبیل

کامیل شمعون و تعدادی از نخست وزیران و وزرای سابق و شاغل و دبیران احزاب سیاسی جهان در میان آنها بودند که وزارت خارجه هم نقش مهمی در انتخاب این شخصیت ها داشت که هر يك در کشور خود صاحب نام و مقام و شهرتی بودند.

وقتی برنامه حزب برای کنگره در دفتر سیاسی حزب مطرح گردید بحث درباره ریاست کنگره شد. مهندس صدقیانی وزیر تعاون و امور روستاها پرسید روسای دو کنگره قبلی چه کسانی بودند؟ توضیح داده شد که دکتر خطیبی و سرتیپ صفاری ولی برای ریاست این کنگره هنوز هیچ کس در نظر گرفته نشده است و باید دفتر سیاسی انتخاب کند. مهندس صدقیانی بلافاصله گفت وقتی رئیس کنگره قبلی رئیس فراکسیون پارلمانی در مجلس سنا بوده بهتر است ریاست این کنگره به رئیس گروه پارلمانی در مجلس شورای ملی سپرده شود که به اتفاق آراء تصویب شد و با این طرز نگارنده برای ریاست سومین کنگره حزب ایران نوین انتخاب شدم. صحبت از رئیس سنی کنگره شد که به پیشنهاد هویدا ریاست سنی به شفیع زاده رئیس حزب در بابل سپرده شد که بیش از یکصد سال از عمرش می گذشت.

او در صد سالگی پشت تراکتور می نشست و از ساعت ۵ صبح کار می کرد و می گفت (برو کار میکنم مگو چیست کار که سرمایه جاودانی است کار) او پدر دکتر حسن متین نماینده بابل بود که با هویدا روابط صمیمانه ای داشت. قسمت اعظم ثروت خود را به شیر و خورشید بخشید در نتیجه فرزندان او که اکثراً پزشک و تحصیل کرده هستند سهم الارث قابل توجهی نداشتند و می گفت بهترین ارثیه برای فرزندانم همان تحصیل است و بس.

در این کنگره هویدا هنری از خود نشان داد. به زبان های فرانسه و انگلیسی و آلمانی و ترکی و عربی صحبت کرد و به هیئت های نمایندگی خارجی که به ایران آمده بودند خیر مقدم گفت و هیئت های اعزامی نیز هر يك پیامهائی همراه داشتند و همگی ثبات ایران

و رهبری شاه ایران را ستودند.  
پس از افتتاح کنگره تلگرافهایی برای اعلیحضرت که به مصر  
سفر کرده بودند از طرف کنگره فرستاده شد که پاسخ گرمی دادند.  
این تلگراف حاکی از آن بود که اعلیحضرت نسبت به حزب ایران  
نوین که اکثریت را در دست دارد کمال علاقه را دارند. مضمون  
پاسخ چنین بود:

جناب مصطفی الموتی رئیس کنگره حزب ایران نوین  
تلگراف ارسالی درباره ابراز احساسات صمیمانه اعضای حزب  
ایران نوین واصل مراتب تشکر و عنایات خاص ما را به کلیه  
اعضای حزب ابلاغ نمائید. شاه

در پایان کنگره قطعنامه ای صادر شد که برنامه حزب و دولت  
حزبی برای چهار سال آینده مشخص گردید و مخصوصاً اعلام شد  
که حزب ایران نوین می خواهد در انتخابات بعدی کرسیهای زیادتری  
به دست آورد و همان طوری که در انتخابات شهسوار نشان داد در  
هر انتخابی برنده کرسی ها خواهد بود.

از نکات جالب این که در پایان جلسات کنگره استعفای دکتر  
کلالی از دبیر کلی حزب شهرت یافت. به همین جهت در دفتر  
سیاسی حزب پیشنهاد کردم حال که دکتر کلالی به اصرار خود می  
خواهد کناره گیری کند بهتر است به صورت رئیس شورای عالی حزب  
که شغل تشریفاتی است و کاری ندارد انتخاب گردد که پیشنهاد  
مورد تصویب قرار گرفت. عجب این که وقتی اعضای حزب ایران  
نوین به خصوص شهرستانی ها در مراجعت از تهران از تحکیم سازمان  
حزب ایران نوین خوشحال بودند ناگهان مقامات مملکتی و سران  
احزاب به کاخ نیاوران دعوت شدند و اعلیحضرت فکر تشکیل حزب  
واحد را عنوان کردند. این تصمیم و انحلال احزاب به خصوص حزب  
ایران نوین به صورتی بود که حتی توفیق حاصل نشد جواب تشکر  
خیلی از هیئت های نمایندگی خارجی را که به کنگره سوم دعوت شده  
بودند بدهیم. زیرا وقتی می خواستم جواب آنها را بدهم که دیگر

حزب ایران نوین وجود نداشت و خیلی از نامه ها بلاجواب ماند. قطعاً نویسندگان نامه ها پاسخ خود را از خیر گزاریه‌ها دریافت کرده بودند که حزب ایران نوین با وجود آن تشکیلات و سازمان با يك نطق و مصاحبه شخص شاه به کلی از هم پاشید. چون به هرحال وضع این حزب هم مثل سایر کارها بود که با يك نطق و مصاحبه و فرمان به وجود می آمد و با يك گفته و دستور از بین می رفت.

\* \* \*

درباره این تغییر مهم سیاسی (پل بالتا) مفسر روزنامه لوموند چنین نوشت:

شاه ایران برای تقویت (انقلاب سفید) موجبات تأسیس حزب ایران نوین را در اواخر سال ۱۳۴۳ فراهم ساخت و به (تکنوکراتها) مأموریت داد که پایگاه مردمی برای رژیم دست و پا کنند. این حزب به رهبری حسنعلی منصور تأسیس گشت. در زمان نخست وزیری هویدا حزب گسترش فوق العاده ای یافت. ۴۴۵۰ شعبه یا واحد پایه ای به وجود آورد. در هر استانی يك کمیته استان و سازمانهای مختلفی از قبیل سازمان جوانان - سپاهیان انقلاب - کشاورزان با ۱۶۰ حوزه کشاورزی - ۷۵۱۰ سازمان تعاون روستائی - ۵ میلیون و ۶۰۰ هزار کشاورز و همچنین سازمان کارگران با ۲۴۷ سندیکا و ۵۴ هزار عضو و سازمان زنان و پیشه وران و اصناف با تعدادی عضو که در حقیقت جنبه اجباری داشت تشکیلات عظیمی به وجود آورد.

چون حزب ایران نوین اکثریت مطلق را در مجلس داشت با نظم و ترتیب خاصی به امر قانونگذاری مشغول بود. به شاه گزارش داده شده بود که اعتبار این حزب در جامعه سست شده به همین جهت تصمیم گرفت ضربه کاری را به حزب وارد کند. به همین جهت حزب رستاخیز را به عنوان تنها حزب مجاز کشور اعلام نمود. توده ای ها و گروهی از چپی ها و مخالفین در سازماندهی حزب واحد شرکت داشتند و اعلام گردید که (رژیم



شاهنشاهی تنها شکل قابل تصور از حکومتی برای ایران می باشد که با آرمان های عمیق ملت ایران هم آهنگی دارد. با این طرز حزب رستاخیز مأمور دفاع از تاج و تخت بود ولی به محض این که تظاهرات توده های ملت وسعت یافت این حزب به آرامی منحل شد. انحلال حزب واحد با بی اعتنائی مردم روبرو شد. زیرا مردم دیگر در آن روزها خواهان رفتن شاه بودند. رفتن یا نرفتن حزب دیگر تأثیری نداشت.

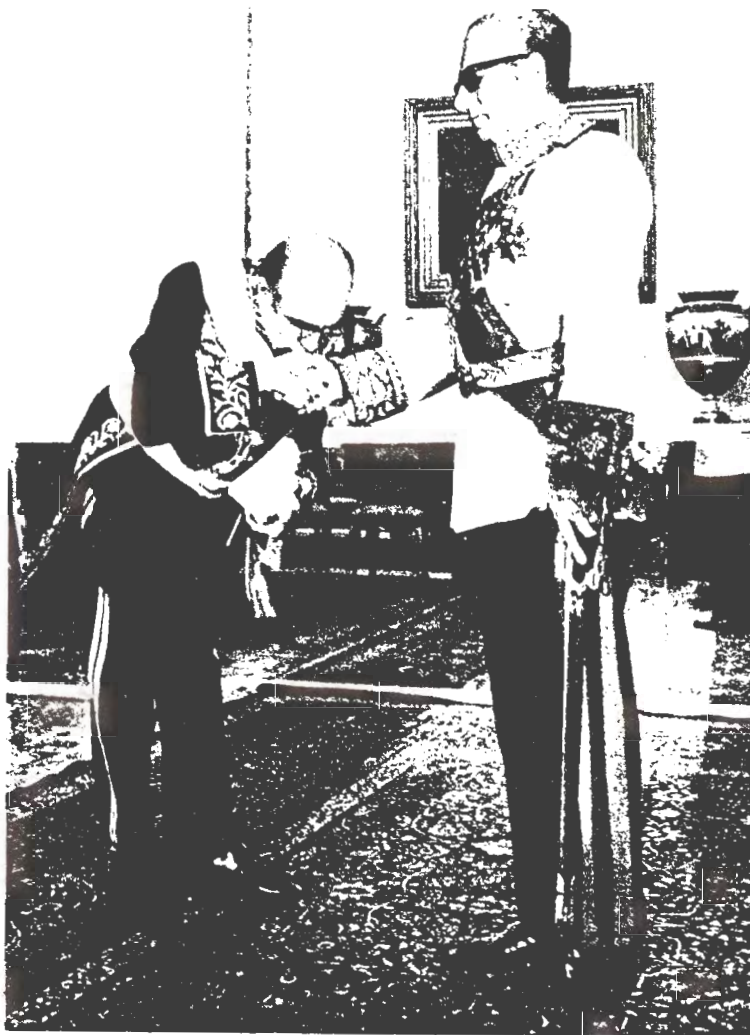
\* \*

دکتر شاهقلی به نویسنده کتاب در لندن گفت يك روز هویدا به من گفت وقتی علم و وزارت کشور و ساواک و دستگاه های دیگر که می خواستند حزب ایران نوین در انتخابات شهسوار شکست بخورد توفیق نیافتند در صدد برآمدند که به هر ترتیبی است حزب ایران نوین را بهم بزنند. هویدا گفت همان روزها هنگامی که باشاه نهار می خوردم اعلیحضرت فرمودند حزب ایران نوین خیلی قوی شده و انتخابات شهسوار را هم با تمام مخالفتهایی که شد بُرد، کم کم می خواهد نخست وزیر را هم خودش انتخاب کند. عرض کردم حزب در اختیار اعلیحضرت است چون دستور فرمودند در انتخابات شهسوار دو حزب زورآزمائی کنند مطلب به افراد حزبی گفته شد و آنها هم راه افتادند و با زحمت خیلی زیاد توانستند حزب مردم را شکست بدهند اگر نظر اعلیحضرت طور دیگری بود می فرمودید به همان طرز عمل می شد.

دکتر شاهقلی گفت هویدا از همان جا احساس کرد که قدرت حزب خیلی هارا ناراحت کرده و از دستگاه های مختلف گزارشاتی علیه حزب به عرض اعلیحضرت می رسد و اومی گفت ازآینده حزب نگران است و ازهمانجا بود که موجبات انحلال حزب ایران نوین فراهم شد و راه حل همین بود که همه احزاب يك پارچه شوند و سیاست (يك حزبی) پیش آمد که ساخته و پرداخته شخص اعلیحضرت بود که بعداً درخارج نوشتند که این يك اشتباه بزرگ بوده است.

حزب ایران نوین در برگزاری سومین کنگره قدرت تشیلاتی  
جاییه از خود نشان داد ولی بهمانچندماه به حزب رساندند پیوست.





شاه در وفاداری هویدا تردید نداشت ولی تلقینات مخالفین  
هویدا مخصوصاً امیراسدالله علم وزیر دربار در تزلزل موقعیت  
هویدا مؤثر واقع شد.

## حزب مردم

### یا حزبی همیشه در اقلیت

حزب «ایران نوین» پاینده باد اندکی هم «حزب مردم» زنده باد

امیر حسین فولادوند

بعد از آن که شاه برنامه انقلاب سفید را در کشور پیاده کرد دو حزب (ایران نوین) و (مردم) نقش مهمی در پارلمان برعهده گرفتند. منتها چون حزب ایران نوین دولت را در دست داشت و در پارلمان هم صاحب اکثر کرسیهای نمایندگی بود توانست رل مهمتری در کشور داشته باشد.

حزب مردم با این که همزمان با تأسیس حزب ملیون در دوران نخست وزیری دکتر اقبال تأسیس شد هیچگاه يك حزب اساسی با تشکیلاتی وسیع و منظم نگردید و چون در دولت علم هم به بازی گرفته نشد نتوانست نقش مهمی در سیاست ایران داشته باشد به همین جهت در تمام مدت رل اقلیت را در مجلس شورای ملی بر عهده داشت.

اصولاً باید قبول کرد که در دوران اقتدار محمد رضاشاه پهلوی نقش اقلیت کار مشکلی بود. زیرا حزب مخالف که بخواهد اصول اساسی رژیم را تأیید کند در حقیقت همان نقشی را بر عهده دارد که حزب اکثریت دارد. انتقادات جزئی حزب مردم هم نمی

توانست موجب گسترش حزب و جلب توده های مردم شود. در هر انتخاباتی تعدادی از کرسی های مجلس به حزب مردم اختصاص داده می شد و خصوصاً در دوران قدرت هویدا کسانی از حزب مردم به مجلس می رفتند که یا با دربار و یا با نخست وزیر رابطه حسنه ای داشتند و الا کارشان بس مشکل بود.

روز ۹ دی ماه ۱۳۴۷ شاه اعضای فراکسیون پارلمانی حزب مردم و نمایندگان حزب مردم در انجمنهای شهر و شهرستان را پذیرفته چنین گفت (خوشبختانه در اصول انقلاب ما هیچ کس تردید ندارد. هیچ تشکیلاتی در مملکت اگر خود را منطبق با انقلاب که به وسیله اکثریت قاطع ملت ایران به تصویب رسیده است نکند اصولاً نمی تواند وجود داشته باشد).

روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ شاه نمایندگان حزب مردم را در کاخ سعدآباد پذیرفت و گفت کشوری که امروز می بینید دنیا آن را کشور نمونه اعلام کرده به علت برنامه انقلابش با حفظ آزادی های فردی و انسانی به این مقام و منزلت رسیده است. بدیهی است که این کشور باز هم آینده درخشان تری دارد.

\* \* \*

به هر صورت این دو حزب به صورت موافق و مخالف در پارلمان در اجرای برنامه های رژیم به خصوص در مواد انقلاب سفید عمل می کردند. اعضای حزب مردم به اکثر لوایح دولت غیر از لوایح مربوط به (ارتش - نفت) رأی مخالف می دادند. در نطق ها نیز از شاه و رژیم و انقلاب شاه و مردم تجلیل می شد. ولی حزب مردم به کارهای دولت ایراد اصولی داشت و انتقاداتی از روش دولت و مقامات دولتی می کرد.

حزب مردم با داشتن دبیران کلی از قبیل امیراسدالله خان علم - پروفیسور یحیی عدل - دکتر علینقی کنی و فضائلی نقش خود را اجرا می کرد ولی همیشه عدم رضایتی از طرز اداره حزب مزبور وجود داشت. سرانجام انتشار یافت که قرار است دکتر ناصر عامری

به دبیر کلی حزب مردم انتخاب گردد. تا آنجا که ناصر عامری را می‌شناختم جوانی تحصیل کرده و از خانواده های اصیل کرمان بود که در کارهای اقتصادی و بانکی تخصص داشت و مدتی هم رئیس بانک توسعه کشاورزی بود. امیرعباس هویدا هم به او علاقه داشت. در حزب ایران نوین انتشار داشت که ناصر عامری آنکت حزب ایران نوین را پر کرده و قرار است به زودی وارد کابینه هویدا گردد. در زمان نخست وزیری هویدا این کار سابقه داشت. به افرادی که می‌خواستند شغل مهم دولتی بدهند قبلاً يك آنکت حزبی می‌دادند تا وقتی منصوب شد بگویند یکی از افراد حزب ایران نوین به فلان مقام رسیده است. منتها این بار قرار بود يك عضو جدید در حزب ایران نوین به دبیرکلی حزب مردم منصوب گردد.



در آن زمان مطلعین می‌گفتند شاه از دبیران کل حزب مردم ناراضی بوده و کراراً با هویدا مذاکره می‌کرد که بهتر است يك دبیر کل فعالی برای حزب مردم انتخاب گردد. پس از مطالعاتی برای این کار مهدی سمیعی مدیرعامل قبلی بانک مرکزی و سازمان

برنامه در نظر گرفته شد. شاه در یکی از شرفیابی‌ها به مهدی سمیعی می‌گوید که این شغل را بپذیرد. مهدی سمیعی می‌گوید که شخصاً به کارهای بانکی و اقتصادی علاقه دارد و خود را به هیچ وجه برای این کار مناسب نمی‌داند و اگر موافقت شود برای این کار ناصر عامری که فعالیت سیاسی هم دارد در نظر گرفته شود. شاه این پیشنهاد را می‌پذیرد و می‌گوید باهویدا نخست‌وزیر و با پروفیسور عدل صحبت کنید که هر سه نفر نظر موافق خود را به اطلاع شاه می‌رسانند و با این طرز ناصر عامری به دبیر کلی حزب مردم انتخاب می‌گردد.

(علم در خاطراتش می‌نویسد نخست‌وزیر ما یک مرد سیاسی ناصر عامری را به عنوان لیدر حزب مردم منصوب کرده است. این طرز تشکیل سازمان مخالف دولت در ایران است که رهبران با نظر نخست‌وزیر و حزب دولتی تعیین می‌گردد).

ناصر عامری در مدت یک سال و نیمی که تصدی این مقام را برعهده داشت با کوشش شبانه روزی به توسعه حزب مردم پرداخت. با سفر به شهرستان‌ها و ایجاد تحرکی بین مردم و با انتقاد از اقدامات و کارهای دولت موجبات پیشرفت حزب مردم را در سراسر کشور فراهم می‌ساخت. دبیر کلی او با انتخابات میان دوره ای شهسوار مواجه شد.

یک بار ناصر عامری در یک سفر انتخاباتی به اصفهان به چگونگی وضع قوه قضائیه در کشور حمله کرد و گفت باید قوه قضائیه مستقل باشد و وزیر دادگستری نباید در جلسات دولت شرکت کند و تابع نخست‌وزیر باشد. دادگستری و قوه قضائیه که قوه مستقلی است باید دور از سیاست و روش دولت به کار ادامه دهد که این گفته عامری موجب بحث و گفتگوی فراوان در کشور شد.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ مبارزه بین دو حزب ایران نوین و مردم توسعه یافت. ناصر عامری به حزب ایران نوین حمله می‌کرد و

دکتر کلالی نیز به اظهارات تند او پاسخ می داد. مسافرت دبیران دو حزب به مناطق مختلف کشور آغاز شد و در طی نطق ها حملات تندی رد و بدل می گردید و بانزدیک شدن انتخابات مجلسین روز به روز دامنه مبارزات دو حزب توسعه می یافت.

ناصر عامری دریکی از مناطق جنوبی کشور گفت:

جای تأسف است دولتی که مدت ده سال از اکثریت قاطع در پارلمان برخوردار بوده و همه گونه عوامل لازم را برای اجرای برنامه های عمرانی و تولیدی و رفاه اجتماعی در اختیار داشته چنین در مانده است که حتی برای تأمین مایحتاج روزانه مردم باید تصمیمات خلق الساعه و شتاب زده بگیرد که نه تنها مشکلات را حل نمی کند بلکه هر روز مشکل تازه ای هم می آفریند.

دولت دو برنامه عمرانی را پشت سر گذارده و باسومین برنامه دوره حکومت در کشاکش است در حالی که هنوز مردم از کمی و گرانی گوشت و قند و تخم مرغ و حتی دستمال کاغذی ناله می کنند. دولت به بهانه هائی متوسل می گردد که غیر قابل قبول بوده و محکوم می باشد. حزب مردم در مبارزه ای که برای جلوگیری از یکه تازی حزب حاکم آغاز کرده لحظه ای از تلاش باز نخواهد ایستاد و سنگ اندازی کوتاه فکرانی که به خاطر حفظ جاه و مقام چند روزه ناجوانمردانه به مبارزات حزبی جنبه شخصی و فردی می دهند ما را از هدف های اصولی خویش منحرف نخواهد ساخت.

این کوتاه فکران نمی خواهند قبول کنند که شاهنشاه با دور اندیشی و بصیرت ایجاد سیستم چند حزبی واقعی را در مملکت تشخیص داده اند. این اساس باید پایدار بماند و هر کس به آن خیانت کند سزای خویش را خواهد دید.

دکتر کلالی دبیر کل حزب ایران نوین طی سخنانی در جلسه شورای استان حزب موفقیت ده ساله حزب و دولت حزبی را بر شمرد و گفت ما مصالح مملکت را فدای کرسی نمایندگی نخواهیم کرد. ما این کار را برای دیگران می گذاریم تا به سراغ قدرتمندان که پول و



وسیله و اتومبیل دارند و می توانند مجالس شبانه درست کنند و عده ای راماتور چپ و راست سازند بروند. موفقیت هائی که نصیب حزب ایران نوین شده موجب گردیده که معاندین یا کسانی که به طرز طبیعی و واقعی با طرز تفکر و کارهای اصولی موافق نیستند به فکر تشکیلات تازه ای بیفتند. ما هم در صورتی که آنها در کارشان صمیمی باشند برای شان احترام قائلیم ولی با همه هیاهویی که می کنند و هر چند بار به جان هم می افتند و تشکیلات را بهم می زنند امید موفقیتی برای آنها نداریم.

گروهی که برای استفاده جوئی به حزب ایران نوین آمده اند باید کنار گذارده شوند زیرا در صفوف ما برای آنها جانی نیست و حزب ما به این افراد احتیاجی ندارد. ما با این طرز فکر که هرکس شغلی به دست آورد و بخواهد سلیقه شخصی خود را اعمال کند و به خواست و نظرات مردم بی اعتنا باشد مبارزه می کنیم. مقامات دولتی و مشاغل اجتماعی، موروثی و دائمی نمی باشد بلکه مسئولیتی است برای خدمت به مردم نه زورگویی و فخر فروشی به آنها و هرکس نتواند خود را با این وضع تطبیق دهد یا محترمانه کنار خواهد رفت یا حزب آنها را کنار خواهد گذاشت.

\* \* \*

ناصرعامری گفت حزب ایران نوین در وظایف خود تعلل می کند و معلوم نیست که دولت و حزب ایران نوین تاکی می تواند - درخواست وقت بیشتری بکند. حزب ایران نوین در اجرای اصول انقلاب اداری و آموزشی موفق نبوده است.

پزشکپور رهبر حزب پان ایرانیست گفت ششم بهمن نقطه عطفی در تاریخ ایران است که انقلاب مشروطیت را کامل کرد. او گفت تنها الغای فتوالمیسم کافی نیست باید در زمینه های اداری و اقتصادی نیز تغییرات اساسی صورت بگیرد. حزب ایران نوین در دوران حکومت خود در درک و اجرای برنامه های انقلابی ناموفق بوده است.

دکتر کلالی در پاسخ انتقادات احزاب و گروههای مختلف چنین گفت:

در طول دهه اول انقلاب شاه و ملت پایه های ایران نیرومند و آزاد و سربلند مستحکم شد و شالوده ای قوی بنیان گرفت. آرمان انقلاب شاه و ملت نکته اساسی مرامنامه حزب ایران نوین می باشد که مسلماً جامعه انقلابی ما در دهه دوم انقلاب بدان دست خواهد یافت و با توزیع عادلانه تر درآمدها و بسیج همه نیروها و امکانات ملی هر ایرانی از زندگی مرفه تر برخوردار خواهد شد.

حزب ایران نوین در طی ده سال خدمتگذاری خود مأمور اجرای برنامه های انقلابی بوده و در این ایام استثنائی تاریخ ایران بار دیگر میثاق دیرین خود را باشاه و ملت تجدید نموده و برای هم بستگی بیشتر همه نیروهای ملی و تحقق بخشیدن به آرمان های انقلاب تلاش روز افزون تر خواهد داشت و وظیفه پاسداری از انقلاب را تا پیروزی نهائی دنبال می کند

\* \* \*

در چنین اوضاع و احوال کنگره حزب مردم تشکیل گردید و حزب مردم که حتی در انتخابات بعدی خود را تشکیل دهنده دولت آینده می دانست، ناگهان ناصرعامری از دبیرکلی حزب مردم برکنار شد و عجیب تر آن که در روزنامه نوشتند که از حزب مردم هم اخراج گردیده است. تغییر و برکناری ناگهانی عامری در پرده ابهام ماند و چندی بعد در راه بندر پهلوی با اتومبیل تصادف کرد و در گذشت. مرگ او که به صورت طبیعی بود موجب بروز شایعات فراوان گردید و هنوز که هنوز است موضوع برای این نویسنده دقیقاً روشن نیست.

\* \* \*

يك روز در نيس با دکتر محمدحسین موسوی که موقع دبیرکلی ناصر عامری قائم مقام دبیرکل حزب مردم بود موضوع را مطرح کردم و او هم گفت حقیقت امر را نمی دانم ولی چون با او همکاری

نزدیک داشتیم باید بگویم انصافاً با شایستگی و لیاقت و صداقت کارهای حزب مردم را اداره می کرد و تحرکی در سازمان های حزبی به وجود آورده بود.

هنگام دبیرکلی ناصر عامری کنگره حزب مردم در سالن ورزشی محمد رضاشاه پهلوی تشکیل شد. در این کنگره هلاکو رامبد رئیس فراکسیون پارلمانی حزب مردم به ریاست کنگره انتخاب گردید. از افراد و مقامات سایر احزاب و شخصیت های مملکتی هم به کنگره حزب دعوت شده بود که عده ای حضور یافتند و خود شما هم به عنوان رهبر گروه پارلمانی اکثریت در کنگره شرکت نمودید. جلسات کنگره با نظم و ترتیب و خیلی آبرومند برگزار شد و افراد حزب مردم هم خوشحال بودند که حزب دارد به سرعت گسترش می یابد.

در روز اول از طرف رئیس کنگره تلگرافی حضور اعلیحضرت مخایره شد که طی آن مراتب شاهدوستی و علاقمندی افراد حزب مردم به انقلاب شاه و مردم اعلام گردید که مطابق معمول می بایست پاسخ تلگراف به سرعت داده می شد. در چند روزی که کنگره حزب ادامه داشت از پاسخ شاه خبری نشد و این امر موجب نگرانی افراد حزبی گردید و شایعات زیادی انتشار یافت و بعضی ها می گفتند مثل این که شاه از کنگره حزب مردم و دبیرکل راضی نیست. برخی می گفتند چگونگی تشکیل و انتخابات داخلی کنگره و حرفهائی که زده شده موجب گردیده که دولتی ها ذهن شاه را مشوب کنند و شاه از حزب مردم و دبیرکل حزب ناراضی گردیده که از ارسال يك پاسخ تشریفاتی مضایقه نموده است.

به هرحال کنگره حزب مردم از يك سو با اظهار نظر افراد حزب که داریم به سرعت پیش می رویم و از سوی دیگر با شك و تردید مطلعین که چرا رهبر مملکت با حزب مردم چنین کرده است برگزار گردید. ناصر عامری بدون توجه به این شایعات به فعالیت خود ادامه می داد تا این که يك روز پرویز ثابتی از ساواک به من تلفن کرد و گفت کار لازمی دارم و سپس اتومبیلی فرستاد که مرا به

منزل او ببرند تا مذاکراتی صورت گیرد. در خانه او در نیاوران به طور مفصل صحبت کردیم و خیلی صریح و روشن گفت باید همین چند روزه در حزب مردم اقداماتی صورت گیرد که ناصر عامری از دبیرکلی حزب مردم برکنار و حتی از حزب مردم اخراج گردد. با تعجب و حیرت فراوان گفتم این کار با این سرعت امکان پذیر نیست زیرا طبق اساسنامه حزب، انتخاب و برکناری دبیرکل با کنگره است که چند روز قبل او را تأیید کرده است و باید مجدداً کنگره تشکیل گردد و دبیر کل سابق استعفا بدهد یا کنگره او را برکنار ساخته و شخص دیگری را انتخاب کند.

پرویز ثابتی گفت این تصمیم قطعی است و برکناری و اخراج عامری امری است که باید صورت گیرد و تا چند روز دیگر که اعلیحضرت عازم سفر به خارج از کشور هستند باید موضوع تمام شود. گفتم خوب است در این مورد با فضائلی که رئیس شورای مرکزی حزب است مذاکره شود و از نظر او هم آگاه شویم و تصمیم لازم با نظر شورای مرکزی گرفته شود. قرار شد فضائلی هم در جلسه بعد حاضر باشد که او هم به مازندران رفته بود. با او تلفنی مذاکره و قرار شد که به سرعت به تهران بیاید. پس از رسیدن فضائلی جلسه مجددی با حضور ثابتی تشکیل و موضوع مطرح شد و این طور تصمیم اتخاذ گردید که فضائلی اقدام کند تا شورای مرکزی تشکیل جلسه بدهد. ثابتی گفت شما شورای مرکزی را دعوت کنید در آن جلسه عده ای ناصر عامری را مورد حمله قرار خواهند داد و برنامه مورد نظر اجرا خواهد شد. در این جلسه گفته شد که صلاح در این است که تا تشکیل جلسه شورای مرکزی ناصر عامری از جریان امر مطلع نگردد. ولی نیم ساعت قبل از تشکیل جلسه شورای مرکزی همراه با فضائلی از ناصر عامری دیداری کردیم و گفتیم خلاصه ساواک برنامه ای برای برکناری و اخراج شما از حزب مردم دارد. عامری گفت من که داو طلب این کار نبوده ام و حالا هم علاقه ای ندارم که به این کار ادامه دهم، من همین الان

استعفا می دهم. گفتم بهتر است که جلسه تشکیل تا تشریفات انجام شود. وقتی جلسه شورای مرکزی تشکیل گردید چند تن از اعضای شورای مرکزی به شدت ناصر عامری را مورد حمله قرار دادند. با این که عامری استعفا کرده بود بعضی هاچنان اورامورد حمله قرار می دادند که از تعجب دهانش باز مانده بود. حتی وقتی عامری خواست از اتاق شورای مرکزی خارج گردد فرهاد پور با فریاد می گفت ناصر عامری که مسئول شکست های حزب مردم است باید پس از برکناری در دادگاه حزبی محاکمه و از حزب اخراج گردد که مطلب به همین صورت در روزنامه ها نوشته شد. با این طرز ناصر عامری از دبیر کلی حزب مردم برکنار گردید و علت اصلی این اقدام هم دقیقاً معلوم نشد.

از دکتر موسوی جریان تصادف و مرگ ناگهانی عامری را پرسیدم گفت هرگونه شایعه ای بی اساس است. فقط يك تصادف عادی بود. هیچگونه موضوعی مطرح نبود که زندگی یامرگ عامری در آن موثر باشد. او جوان شایسته و تحصیل کرده ای بود که ناگهان از بین رفت.

دکتر موسوی می گفت ناصر عامری برایم شرح داد که هروقت حضور شاه شرفیاب می گردید به مطالبی که بیان می داشت با دقت و هشیاری گوش می داد و خیلی درباره کارهای انجام شده اظهار علاقه می کرد. شاه عادت داشت که در اتاق راه می رفت و در حال قدم زدن به مطالب گوش می داد. آخرین شرفیابی به این صورت بود که وقتی به شاه گزارش می دادم او قدم می زد که ناگهان از اتاق خارج گردید و من تنها در اتاق شاه ماندم و مبهوت بودم که چرا چنین شد؟ در این موقع یکی از آجودان های شاه وارد اتاق گردید و گفت وقت شرفیابی شما تمام شده و از اتاق شاه با ناراحتی خارج گردیدم. از آنجا حس کردم که دیگر شاه با من نظر موافقی ندارد.

از دکتر موسوی پرسیدم شما علت این تغییر روش شاه را در چه می دانید؟ او گفت دقیقاً نمی توانم بگویم ولی فکر می کنم

انتقادات شدید عامری از دولت و تجهیز مردم در انتخابات شهسوار در برابر نامزد حزب ایران نوین و انتشار مطالبی دال بر پیشرفت حزب مردم سبب شد که موجبات برکناری عامری فراهم گردد. با توجه به رابطه بسیار نزدیکی که پرویز ثابتی با هویدا داشت يك هم آهنگی بین ساواک و نخست وزیر برای برکناری عامری به وجود آمد و عدم رضایت دیگری هم از گفته ها و انتقادات عامری مطرح گردید و در نتیجه ذهن شاه را طوری مشوب ساختند که دستور بر کناری و اخراج عامری را داد.

از رامبد موضوع را پرسیدم او گفت تغییر عامری برای من هم بهت آور بود. حرف ها و گفته های تند عامری و برنامه هائی که مطرح ساخته بود برای او مخالفینی ایجاد کرده بود ولی هرگز فکر نمی کردم که به فکر تغییر او و حتی اخراجش از حزب باشند. يك روز زهتابفرد به من گفت قرار است شورای مرکزی حزب تشکیل شود تا عامری از دبیر کلی برکنار گردد. حتی او می گفت به خیلی از اعضای شورای مرکزی حزب گفته شده بود که چهار نفر (علم - هویدا - عامری - رامبد) نباید قبل از اتخاذ تصمیم از موضوع آگاه باشند. من فکر کردم لابد بی اطلاع نگهداشتن آنها برای این بود که مبادا افراد حزب مردم به علم و هویدا متوسل شوند که مانع این تغییر که مورد نظر ساواک بود گردند. علت بی اطلاع نگهداشتن من هم لابد برای این بود که مبادا در جلسه شورای مرکزی به این طرز کار حمله کنم و اعتراض موجب شود که کار به هم بخورد. به هر صورت کاری انجام شد که صورت خوبی نداشت.

\* \* \*

در اسناد سیاسی سفارت آمریکا که به عنوان اسنادلانه جاسوسی انتشار یافته چنین نوشته شده است:

شاه در تلاش است تا در محدوده های مشخصی موجبات افزایش مشارکت مردم را در حیات سیاسی خود فراهم سازد. با این وصف این محدوده چنان باریک است که ناصر عامری دبیرکل حزب

مردم به خاطر فعالیت بیش از حد در انتقاد از حزب ایران نوین حاکم که عصبانیت شاه را به دنبال داشت از مقام خود برکنار گردید. با این که شاه خود نظام چند حزبی را ارجح می دانست ولی گفته بود که قادر به تشکیل حزب مخالفی که متقاعد کننده یا معقول باشد نبوده است. تجارب وی با دو دبیر کل حزب مردم یعنی علینقی کنی و ناصر عامری که هر دو شان به دلیل رنجش خاطر شاه یا نخست وزیر هویدا از انتقاد هایشان برکنار شدند او را متقاعد ساخته بود که یک حزب مخالف قابل تحمل در ایرانی که جو سیاسی اش تحت کنترل باشد قادر به عملکرد نیست. از این جهت به فکر تأسیس حزب رستاخیز افتاد.

\*\*\*

روز ۱۰ شهریور ۱۳۵۲ شاه هیئت رئیسه شورای عالی حزب مردم و اعضای کمیته مرکزی و سایر مقامات حزب مردم را پذیرفته و چنین یادآور شد: شما باید طوری خط مشی و فلسفه سیاسی خود را به مردم عرضه کنید که عده ای به شما گرایش پیداکنند. این مطلبی است که در آینده ناظر و شاهد چگونگی آن خواهیم بود.

داستان (خان طالش) و (رامبد جعلی)

---

یکی از (خانزاده هائی) که در سیاست ایران خوب درخشید هلاکو رامبد نماینده طالش می باشد که کرسی وکالت مردم طالش را با زرنگی و بازیهای سیاسی خود از قائم مقام الملك رفیع (از رجال مقتدر و نزدیک به شاهان پهلوی) گرفته بود و تا روز سقوط رژیم حفظ کرد. در هر انتخابی از طالش رامبد حائز اکثریت می شد. از زمان دکتر مصدق تا قدرت حزب ملیون و حزب ایران نوین و در اقتدار حزب رستاخیز بازهم هلاکو رامبد وکیل طالش بود. وقتی هم در دولت آموزگار وزیر مشاور در امور پارلمانی شد انتخابات طالش انجام نگردید و در آخرین سال رژیم شاه هم طالش نماینده ای در

مجلس نداشت.

رامبد که فرزند (خان طالش) است مادرش نوه احتشام السلطنه دومین رئیس مجلس ایران بود که در جلد های قبلی شرح حال او نوشته شد که با اقتدار بی نظیری امور پارلمان ایران را اداره می کرد و شخصیت مطلعی بود.

رامبد می گفت که در جوانی در ارتش خدمت می کردم که بخشنامه شد کلمه (امیر - خان - میرزا) از اسامی حذف شود و به من دستور دادند که باید نام خانوادگی (خان طالش) را تغییر بدهی. من هم بلافاصله کلمه رامبد را انتخاب کردم در حالی که برادر بزرگتر از من نام خانوادگی اش (بالاخانو) بود که مربوط به همان ریشه ایلی و خانوادگی ما درطالش می باشد.

رامبد می گفت در شهریور ۲۰ استان گیلان وسیله ارتش سرخ اشغال شده بود وقتی از طالش عازم بندرپهلوی بودم در هتلی اقامت داشتم که اثاثیه خود را به طور موقت به اتاقی بردم. وقتی باز گشتم دیدم کت چرمی مرا برده اند. از مدیر هتل پرسیدم که کت چرمی من چه شد؟ گفت یکی از مأمورین شوروی به هتل آمده و وارد اتاق شما شده و از کت چرمی شما خوشش آمده و آن را برداشته و برده است. برای شکایت نزد فرمانده آنها رفتم که مرا برای شکایت به رشت فرستاد. به دیدار یکی از فرماندهان نظامی شوروی رفتم و ماجرا را گفتم از لحن جواب او فهمیدم که همه آنها در دزدی باهم شریک هستند. بلافاصله مرا بازداشت کرده و هرچه در جیب داشتم بیرون ریختند و چون در آن زمان زبان آلمانی را فرا می گرفتم یک کتابچه کوچک لغت زبان آلمانی هم در جیب داشتم و محاسبات خود را هم به زبان آلمانی می نوشتم. فرمانده گفت با آلمانها هم ارتباط داری و کلمات رمز هم در جیب تو هست. حالا باید تو را به سیبری تبعید کنم. خیلی ناراحت شدم و دیدم شکایت فایده ای ندارد. سرانجام موافقت کرد که از اتاق خارج گردم ولی گفت حق خروج از رشت را نداری. وقتی به هتل آمدم دیدم تمام اثاثیه مرا برده اند که در



میان آن يك پارابلوم هم بوده است. بیشتر نگران شده سراغ استاندار و مقامات محلی رفتم ولی همه اظهار ناتوانی کرده گفتند کاری از ما ساخته نیست. در چنین وضع یأس آوری با ظهیری نام که از اعضای وزارت مالیه بود آشنا شدم. وقتی ناراحتی مرا دید گفت گروهی از مقامات شوروی برای رسیدگی به تخلفات مأمورین شوروی به رشت آمده اند فوراً نزد آنها برو و شکایت کن، یا سراغ همان افسر برو و داد و فریاد راه بینداز تا کارت اصلاح شود. من هم همین کار را کردم. افسر روسی دستپاچه شد و تمام اثاثیه و کت چرمی و پارابلوم را داد و گفت فوراً از شهر خارج شو و من هم تصمیم داشتم از شهر بروم ولی وسیله ایاب و ذهاب نبود. ظهیری ترتیب کار را داد و خود را به صورت يك افسر روسی در آورد و پارابلوم را هم به کمر بست و مرا باخود به تهران آورد و از تبعید به سیبری نجات یافتم. در تمام عمر از ظهیری ممنون بودم که سال های آخر اقامت در تهران او را دیدم که فلج شده و وضع ناراحت کننده ای داشت که هرچه از دستم برآمد از کمک به او مضایقه نکردم.

\*\*\*

نویسنده کتاب همیشه با رامبد حسن رابطه داشته ام. حتی زمانی که در مجلس او رهبری اقلیت را داشت و نگارنده رهبر اکثریت بودم از نظر حزبی در دو صف مخالف هم قرار داشتیم و در مجلس هم نطق هائی در برابر هم می کردیم ولی رابطه دوستی ما خدشه بردار نبود.

این سابقه دوستی از آنجا شروع شد که در سال ۱۹۵۱ دولت آمریکا گروهی از ایرانیان را به آمریکا دعوت کرد که چند روزنامه نگار هم درمیان آنها بودند. يك دعوتنامه هم برای نویسنده فرستاده شد که سردبیر روزنامه داد بودم. مدت دعوت ۴ ماه بود و یادآور شده بودند که می توانید همسر یا یکی از بستگان خود را هم همراه بیاورید، دولت آمریکا برای او تسهیلاتی فراهم می کند ولی تعهدی ندارد. از آنجائی که تازه چندماهی از ازدواج من می گذشت تصمیم

گرفتم با همسر من به این سفر بروم. بلیط ارسالی متعلق به شرکت هواپیمائی (ك - ال - ام ) بود. نزد نماینده شرکت برای مذاکره رفتم. با جوانی خوش برخورد و خیلی مودب روبرو شدم که نهایت کمک و مساعدت را برای سفر من و همسر من کرد که توانستم به راحتی سفر به آمریکا را شروع کنم. آن مرد خوش رفتار نامش هلاکو رامبد بود که از آن روز دوست شدم و هنوز هم این دوستی ادامه دارد.

مدت ها از ماجرا گذشت تا در انتخابات دوره هفدهم زمان دکتر مصدق که مبارزات انتخاباتی در همه جا گرم شده بود ناگهان تلگرافی از طالش به دستم رسید که مردم طالش دیگر نمی خواهند زیر بار وکیل تحمیلی قبلی قائم مقام بروند و می خواهند یکی از فرزندان شایسته خود را به مجلس بفرستند که هلاکو رامبد نام دارد. متن تلگراف را در روزنامه داد به چاپ رساندم و به کمک رامبد در انتخابات شتافتم.

قائم مقام الملك که به بازیهای سیاسی خوب آشنا بود به دفتر روزنامه آمد و گفت (باباجان این تلگراف را چرا چاپ کردی؟) گفتم من از موفقیت رامبد خوشحال هستم. گفت (این بچه زمینه محلی ندارد و نمی تواند وکیل شود، مگر وکالت مجلس بچه بازی است) گفتم به هر حال تصمیم من حمایت از رامبد است. قائم مقام گفت (مطمئن باشید نمی گذارم به مجلس برود. او حتماً جوانمرد خواهد شد).

سراخام قائم مقام و رامبد هر دو خود را منتخب مردم در انتخابات دوره هفدهم اعلام داشته و به مجلس رفتند ولی مجلس اعتبارنامه قائم مقام را تصویب کرد.

رامبد ماجرای این مبارزه انتخاباتی را برای من در نیس چنین تعریف کرد: مبارزه با رقیب مقتدری چون قائم مقام که در همه مقامات مملکتی نفوذ داشت کار مشکلی بود ولی از مبارزه با او باک نداشتم چون مردم طرفدار من بودند و نمی خواستند قائم مقام وکیل

آنها باشد. بازیهای زیادی هم در محل می شد که در هر انتخاباتی ممکن است انجام شود. منتها قائم مقام در تهران مانده و شایعاتی پخش می کرد. از جمله گفته بود یکی از شاپورها به طالبش رفته و گفته به رامید رأی بدهید در حالی که جریان چنین نبود بلکه یکی از دوستان من سروان بیات (بعداً از زنجان وکیل گردید و پس از انقلاب اعدام شد) به طرفداری من به منطقه رفته می گفت انتخابات آزاد است و من هم نظامی هستم و می گویم انتخابات آزاد است و به هرکس که می خواهید رأی بدهید که سرتیپ مغروری فرمانده نظامی منطقه او را از طالبش اخراج کرد. یا این که طرفداران من از تهران تلگرافی مخابره کرده بودند که قائم مقام قصد ندارد در انتخابات شرکت کند و به دنبال آن هم سیم تلگراف را قطع کرده بودند و از این بازیها در انتخابات زیاد شده بود.

با تمام حمایتی که از قائم مقام شد من ۱۲ هزار رأی داشتم و قائم مقام ۴ هزار رأی. وقتی برای دریافت اعتبارنامه مراجعه کردم ناگهان دیدم اعضای انجمن نظارت و فرماندار ناپدید شدند ولی خوشبختانه اعضای علی البدل انجمن به من اعتبار نامه دادند که امضای فرماندار را نداشت. پس از چند روز اعضای اصلی انجمن پیدا شدند و اعتبار نامه به قائم مقام دادند که فرماندار هم آن را امضا کرده بود. به علت شکایت فراوان طرفداران من نصیرالدین خواجوی از قضات دادگستری به منطقه آمد و گفت باید پرونده به مجلس برود و تکلیف را مجلس معین کند. با این طرز به تهران آمده و در جلسات اولیه مجلس هفدهم شرکت می کردم ولی قائم مقام به مجلس نمی آمد و در خفا اقداماتی می کرد که اعتبارنامه او تصویب شود. مجلس هم اعتبارنامه او را تصویب کرد و من هم دیگر در مجلس شرکت نکردم و این هم شانس من بود زیرا ممکن بود نظیر وکلای مستعفی دوره هفدهم بشوم که برایشان خیلی گران تمام شد. چنانکه دیگر قائم مقام نتوانست در انتخابات طالبش شرکت کند.

\*\*\*

رامبد که سالیان دراز رهبر گروه اقلیت بود مثل بندبازی بود که مهارت او جلب توجه فراوان می کرد ولی هیچگاه از روی بند نمی افتاد. حزب مردمی که مهندس عبدالله والا به خاطر نطقی که خود حزب در مخالفت بابودجه دولت هویدا تهیه کرده بود و آن را در مجلس خواند دیگر پایش به مجلس نرسید و چند دبیر کل مثل دکتر کنی و ناصر عامری با انتقاداتی از کارکنار رفتند، ولی بند باز ماهری مانند رامبد توانست تا حزب مردم بود رهبر گروه اقلیت باشد و در مجلس هم به شدت با دولت و کارهای وزراء مخالفت کند ولی هیچگاه به قول معروف دچار خشم و غضب دستگاه حاکم نگردد. علت این بود که رامبد در میان مقامات حاکم دوستان فراوان داشت و در حملات خود هم می دانست به کجا ها و به چه مطالبی باید اشاره کند. در حالی که در حملات تند خود عصبانی می شد و روی تریبون مجلس می کوبید ولی ضربه را در جانی فرود می آورد که هیئت حاکمه وقت ناراضی نمی شد. به همین جهت در تمام مدتی که هویدا نخست وزیر بود و رامبد در مقام رهبر اقلیت قرار داشت هیچوقت از او آزرده خاطر نشد و شاید برای پیشرفت برنامه های حوزه انتخابیه اش هم حد اکثر کمک را به اومی کرد. به هر حال گاهی در پارلمان مطالب جالبی پیش می آمد که نمونه ای از آن نقل می کنم.

هویدا ضمن دفاع از لایحه بودجه سال ۵۳ در مجلس چنین

گفت:

آقای رامبد رهبر اقلیت سالهاست که به شمشیربازی در مجلس بامن عادت کرده اند. من به ادامه این شمشیربازی در ده سال آینده نگاه می کنم. شنیده ام که حزب مردم می گوید مردم از قیافه این دولت خسته شده اند. اگر منظور (حزب مردم) است که حق دارید. ولی اگر منظور مردم واقعی هستند آن وقت باید بگویم چطور به خود حق می دهید که از طرف مردم صحبت کنید. آیا

واقعاً فکر می کنید که مردم از قیافه پهلید و مجیدی خسته شده اند؟ هرگز. من مطمئن هستم که اگر خدای نکرده روزی نخست وزیری از حزب مردم روی کار بیاید با همین مشکلات روبرو خواهد بود. ولی اقلیت باید صبر و حوصله داشته باشد. زیرا (عدد) تصمیم می گیرد. در ده سال گذشته (عدد) تصمیم گرفت و هیچ مانعی ندارد که در ده سال آینده هم باز (عدد) تصمیم بگیرد. زیرا در دموکراسی حکومت عدد وجود دارد و اقلیت هم باید صبر و حوصله زیاد داشته باشد.

\* \* \*

يك بار رامید شدیداً به دولت حمله کرد و گفت که همه اش حرف و وعده است و دولت کاری انجام نمی دهد. وقتی رئیس گروه اکثریت در مجلس بودم یادداشتی به (بالاخانلو) برادر بزرگتر رامید که عضو فراکسیون پارلمانی ایران نوین بود دادم که از نظر حزبی و وظیفه دارید جواب لیدر اقلیت را بدهید. بالاخانلو هم از رئیس مجلس اجازه خواست و پشت تریبون رفت و انصافاً جواب تندی به رامید داد. مضمونش را به خاطر ندارم ولی تقریباً چنین گفت ( من متأسفم که رهبر اقلیت مجلس واقع بین نیست. این همه در مملکت کار شده حالا می آید پشت تریبون می گوید همه اش حرف است و نمایش. برادر چشمهایت را باز کن و ترقیات مملکت را ببین و با این منفی بافی ها خود را دلگرم نساز). این دفاع از دولت که يك مانور پارلمانی بود تا مدتی رامید را در مجلس ساکت کرد و يك روز هم به من گفت شما گاهی کارهایی می کنید که آدم مات می شود. وقتی بالاخانلورا در مقابل من قرار می دهید خیلی در محظور قرار می گیرم.

بالاخانلو مدت ها شهردار همدان بود. خدمت زیادی به مردم کرد. وقتی حزب ایران نوین تأسیس شد به عضویت حزب در آمد و از همدان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و مورد علاقه مردم هم بود.

وکلاي فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین مخصوصاً آنهایی که بارامبد و بالاخانلو روابط خوبی نداشتند می گفتند این که دو برادر یکی از طالش و دیگری از همدان وکیل شده اند کار صحیحی نیست. به علت شباهت زیادی که بالاخانلو و رامبد باهم داشتند بعضی از وکلا به بالاخانلو می گفتند (رامبد جعلی).

رامبد وقتی در دولت آموزگار به عنوان وزیر مشاور در امور پارلمانی انتخاب شد دیگر آن آزادی زمان رهبری اقلیت را نداشت و در مجلس سعی می کرد مراقب حرف های خود باشد چون هرچه می گفت به حساب دولت بود. چنانکه در این باره هنگام وزارت اشتباهی هم کردو گفت این تظاهراتی که در تبریز شده ما بررسی کرده ایم خیلی ها ایرانی نیستند بلکه از خارج آمده اند. در آن زمان این گفته خیلی به زیان او تمام شد. بعداز سقوط رژیم هم خلخالی اسم هلاکو رامبد را در کنار افراد خانواده سلطنتی گذاشت که باید اعدام گردند. از رامبد پرسیدم دلیل این کار چه بود؟ گفت خلخالی نسبت به وکلای منطقه خلخال و طالش و آستارا حساسیت داشت و به همین جهت از هرگونه دشمنی نسبت به آنها مضایقه نمی نمود. به همان علت در اولین فرصتی که برایش پیش آمد تقاضای اعدام مرا نمود.

حال می بینید رامبد که سالیان دراز در مقام رهبری اقلیت نطق می کرد، روی میز می کوبید، عصبانی می شد، فریاد می زد، با اعتراض تریبون را ترک می گفت، هیچگونه اشتباهی نکرد ولی در چند روز وزارت با يك نطق کوتاه در شرایط بسیار حساس جمله ای از دهانش خارج شد که مورد ایراد مخالفین قرارگرفت وحتی يك حکم اعدام از طرف خلخالی هم برایش یادگار ماند. رامبد پس از خارج شدن از کشور مدت ها ریاست دفتر رضا پهلوی (رضاشاه دوم) را برعهده داشت و انصافاً هم خوب کار کرد ولی معلوم نشد که چرا از این کار کنار رفته است.

## چند گفتگوی تند بین اقلیت و اکثریت

ازدوره بیست و یکم که مجلس دوران آرامی را می گذرانید گاهی مذاکرات تندی هم در مجلس شنیده می شد که قسمتی از آن چنین است:

زهتابفرد - آقای رئیس مجلس شما به چه حقی برخلاف آئین نامه نطق مرا قطع کردید؟ و به وزیر دارائی اجازه صحبت دادید. مهندس ریاضی - (رئیس مجلس) من نطق شما را قطع نکردم. بقیه نطق شما به بعد موکول شده بود به همین جهت به وزیر دارائی اجازه صحبت دادم.

رامید - خیر ... آقای رئیس. شما برخلاف نظامنامه مجلس عمل کردید. نطق نماینده را قطع کرده اید و به وزیر دارائی اجازه صحبت داده اید. من به این طرز عمل شما به شدت اعتراض می کنم.

( رئیس - شما آقای رامید از حد خود تجاوز می کنید. اگر ادامه بدهید من جلسه را ترك می کنم. )

شما زحمت نکشید و نمی خواهد جلسه را ترك کنید. ما نمایندگان حزب مردم با این طرز در مورد بودجه صحبتی نخواهیم کرد و از آقای زهتابفرد خواهش می کنم تریبون را ترك کنند. با این طرز جلسه ختم شد و در جلسه بعد رئیس مجلس گفت آقای زهتابفرد به میل خود به بیانات خویش خاتمه داده و آن را به روز بعد موکول کردند به همین جهت من هم موافقت کردم ولی چون وقت باقی بود به وزیر دارائی اجازه صحبت دادم. بنا بر این هیچ عملی خلاف آئین نامه نشده است و اعتراضات وارد نیست.

رامید - حقوق اقلیت باید حفظ شود. حکومت عدد صحیح نیست و من عقیده دارم که رئیس مجلس نباید وسط نطق نماینده به وزیر دارائی اجازه صحبت می دادند.

دکتر داد فر - آنچه تا به حال خوانده و شنیده ایم دموکراسی

یعنی حکومت عدد. حالا آقای رامبد منکر آن شده است. شما آقای رامبد مستبد و خود خواه هستید و دیکتاتوری را در حزب مردم به وجود آورده اید و حالا می خواهید آن را در مجلس هم پیاده کنید. لیدر فراکسیون حق ندارد نماینده مجلس را از پشت تریبون پائین بیاورد. شما به چه حق به آقای زهتابفرد گفتید پائین بیاید. این خلاف آئین نامه مجلس است. این است معنی دموکراسی که شما به آن اعتقاد دارید. در مجلس هیچکس نمی تواند به وکیل مجلس دستور بدهد که نطق بکند یا نکند. این فقط رئیس مجلس است که طبق نظامنامه می تواند دستور بدهد نه شما و نماینده دیگر باهر سمتی.

رئیس - آقای رامبد من و مجلس را تهدید کرده اند که در بودجه صحبت نخواهند کرد. البته این تصمیم خود اقلیت است و به من مربوط نمی باشد. ولی من همیشه جانب اقلیت را گرفته ام و حالا هم می گویم هر چند ساعت که می خواهید بیائید و درباره بودجه صحبت کنید.

الموتی - من می دانم که شما آقای رئیس اکثر اوقات در مسائل پارلمانی جانب اقلیت را گرفته اید ولی چون به بی نظری شما اعتقاد داریم به شما احترام گذاشته ایم. ولی این که اقلیت می گوید در باره بودجه صحبت نمی کند شاید حرفی ندارد و یا آمادگی ندارد و دنبال بهانه می گردد ولی این تریبون و این مجلس و نمایندگان اکثریت حاضریم ساعت ها حرف اقلیت را گوش کنیم ولو آن که به آن اعتقادی هم نداشته باشیم. زیرا این جا مجلس است.

دکتر دادفر - اقدام رامبد عوام فریبی و شهرت طلبی است و بس (نمایندگان صحیح است).

فرهادپور - ما از حرف زدن خسته نمی شویم مطالب زیادی هم داریم که در باره بودجه بگوئیم.

الموتی - بسیار خوب. بیائید ده روز صحبت کنید ولی بادلیل و منطق و دولت را ارشاد کنید نه باعوامفریبی... مطمئن باشید



هیچکس جلوی شمارا نمی گیرد.

رئیس - چون فراکسیون مردم تقاضای جلسه خصوصی کرده فعلاً جلسه را ختم می کنیم و به جلسه خصوصی می رویم.  
\*\*\*

هنگامی که لایحه برنامه پنجم عمرانی کشور از طرف هویدا نخست وزیر به مجلس تقدیم شد در جلسات روزهای دهم و یازدهم و پانزدهم بهمن ماه ۱۳۵۱ از طرف نمایندگان اقلیت و اکثریت درباره آن بحث مفصلی شد. دکترالموتی رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین مدت ۶ ساعت و هلاکورامبد رئیس فراکسیون پارلمانی حزب مردم مدت ۵ ساعت صحبت کردند که فقط چند نکته از آن سخنرانیها از صورت مذاکرات مجلس نقل می گردد:

دکتر الموتی - برنامه های عمرانی که تقدیم پارلمان می گردد نشان می دهد که کشور ما به سرعت دارد پیش می رود و ما می خواهیم عقب ماندگی قرنهارا درچندسال جبران کنیم. صریحاً می گویم ما ازانتقادات نمایندگان اقلیت نه تنها ناراحت نیستیم بلکه خوشحال هستیم که مطالبی را می گویند و دولت موظف می شود بهترکار کند و نواقص را رفع نماید. من و آقای رامبد سالهاست درمجلس هستیم. بیائید صمیمانه قضاوت کنیم اکنون وضع فرق نکرده است؟ موضوع هزارفامیل دیگر مطرح نیست. اینهایی که اینجا نشسته اند همه ازفرزندان طبقات مختلف مردم هستند که درسایه استعداد و توانائی و خدمت به مملکت اینجا آمده اند.

من برای این که به ایرادات آقای رامبد جواب بدهم بهترآن دیدم که مطالبی را ازروزنامه هم مسلك خودشان دکترباقر شریعت ازمجله تهران اکونومیست نقل کنم.

رامبد - این مجله باینده و حزب ارتباطی ندارد.

دکترالموتی - آیا مندرجات این مجله هم مسلك شما مورد تأیید شما نیست؟

رامبد - این مجله متعلق به دکتر شریعت است.

دکتر الموتی - دکتر شریعت مجله اقتصادی مهمی را منتشر می کند و عضو حزب شما هم هست. ما حدود ۷۴ روزنامه و مجله حزبی داریم که ازافکار و اندیشه های حزبی حمایت می کنند. رامبد - کرسی های مجلس را در اختیار ما بگذارید تا ببینید ما چقدر روزنامه و مجله می توانیم داشته باشیم.

دکتر الموتی - ما که نمی توانیم کرسی نمایندگی را در اختیار شما بگذاریم. فکر نمی کنم با روشی که دارید آن وقت هم روزنامه و نشریات به سراغ شما بیایند.

به هرحال این مجله نوشته طبق مطالبی که ازطرف سازمان ملل انتشار یافته ابران در جریان تورم و گرانی یکی ازخوشبخت ترین کشورهاست زیرا در ده سال گذشته که قیمت ها در ژاپن و فرانسه و انگلستان هر سال به طور متوسط بین ۴/۴ تا ۵/۹ درصدبالارفته و حتی درهند و اسرائیل از ۲/۸ درصد تا ۶/۸ و ۷/۵ درصد افزایش یافته درایران. افزایش متوسط قیمت های خرده فروشی از ۲/۸ درصدتجاوز نکرده است که آن هم در اثر افزایش درآمد ها درداخل و بالارفتن قیمت ها در سایر کشورها بوده که کالاهائی به ایران صادر شده است.

رامبد - ازقامهای منتشره دولتی قابل بحث می باشد.

دکترالموتی - این ارقام را هم مسلک شما منشر کرده است. فرهادپور - لابد ازبانك مرکزی گرفته به بانك مرکزی بگوئید ارقام را اصلاح کند و حقایق را بگوید.

دکترکیان - حزب مردم برای بزرگداشت انقلاب نشریه ای چاپ کرده و تمام پیشرفتهای کشور را تأیید کرده است.

دکتر الموتی - قطعاً آن را نخوانده اند. صریحاً باید بگویم وقتی کشور درحال توسعه است افزایش قیمت اجتناب ناپذیر می باشد و باید راههای منطقی مبارزه با تورم را پیدا کرد. تورم منطقی قابل قبول است ولی اگر دولتی نالایق باشد و نتواند امور کشور را اداره کند تورم سرسام آور می گردد. خیلی ازمالك گرفتار این وضع

شده اند و زیانهای آن را دیده اند ولی خوشبختانه درایران تورم درحال کنترل است.

سعید وزیری - در خیلی ازکشورها تورم و گرانی هست. دکتر الموتی - کاملاً صحیح است. مجله تهران اکونومیست نوشته در ۱۳ کشور اروپائی در چندماه اخیر تورم افزایش یافته است. در انگلستان ۱۱/۸ و در اسپانیا ۱۲/۳ در صد بوده است. شاید مشکل نخست وزیر و سازمانهای مملکتی این است که سعی فراوان دارند قیمت هارا پائین نگه دارند ولی وقتی قیمت کالاهای وارده افزایش می یابد آقای رامبد شما بفرمائید چاره چیست؟ رامبد - مثل این که حرفهای مرا نشنیدید. پنج ساعت صحبت کردم. بخوانید تا بدانید.

دکترالموتی - گوش کردم خیلی با دقت. شعار بیشتر بود تاراه حل. حتی بعضی مطالب را هم در همان ۵ ساعت نطق ۵ بار تکرار کردید. انسان هرقدر بی استعداد هم باشد باز حرفهای مکرر شما در مغزش جا می گیرد. من در نطق شما پیشنهاد منطقی ندیدم. فرهادپور - شما به جای این حرفها دولت را مکلف کنید قیمتهارا کنترل کند.

دکتر الموتی - توضیح دادم که دولت با تمام قوا به دنبال این کار است. ولی شما هم کمک کنید تا جلوی تورم گرفته شود. دعا کنید که از شر تورم خارجی نجات یابیم. دکتر رئیسی - اگر با دعا کارها درست می شود ما شب و روز دعا خواهیم کرد.

دکتر الموتی - من ارقام و اعداد را می خوانم تا ببینید چطور کارها دارد به سرعت پیش می رود. ایراد و اشکال هم هست متأسفانه سوءاستفاده هم می شود. ما و شما باید کمک کنیم تا جلوی سوء استفاده چی هارا بگیریم و آنها را تحویل مقامات قضائی بدهیم. در کار فرهنگ بهداشت ببینید سپاهیان دانش و بهداشت چه کمکی به روستاهای ما کرده اند.

دکتر موسوی - این از اصول انقلاب است. کار دولت نیست. تمام مردم در آن سهیم هستند و همه به دنبال ترقی انقلاب هستیم و آن را تأیید می‌کنیم.

دکتر الموتی - صحیح است که جزو برنامه انقلاب است ولی مجریان خوب هم می‌خواهد باید تشویق کنیم که آنها در کارها موفق شوند.

در یکی از نشریات خواندم که در اثر اقداماتی بهای دارو در کشور ارزان شده است و از ۶ سال قبل قیمتها ۱۴ درصد ارزانتر است.

فرهادپور - قیمت دارو در مبداء تنزل کرده است. دکتر الموتی - خیر این طور نیست. مراقبت شده است که به قیمت ارزان به دست مصرف‌کننده برسد.

فرهادپور - پس این اضافه قیمت‌ها را کی می‌خورده؟ دکتر الموتی - بررسی کنید متوجه می‌شوید وقتی شخص را پیدا کردید اعلام جرم کنید. من خودم در تهران و سویس دارو خریدم در تهران ارزانتر بود.

فرهادپور - این ارزانی به خاطر قیمت صادراتی از کشور مبداء می‌باشد.

دکتر الموتی - صمیمانه بگویم ما باید اکثریت و اقلیت اقدام کنیم تا هرگونه فساد را در جامعه از بین ببریم. درباره فساد پرده پوشی گناه است. امروز مملکت دارای شکل و صورتی است که کارها دارد به سرعت پیش می‌رود. مثل گذشته نیست که وکلا در مجلس به جان هم بیفتند و کتک کاری کنند بلکه با حرف و سخن و استدلال مطالب را می‌گویند. اشاره کلی به فساد را که آقای رامبد گفته اند درحالی که تأیید می‌کنم انتظار دارم اسامی مفسدین را هم اعلام کنند تا مفسدین واقعا تعقیب شوند.

رامبد - با حرف نمی شود مفسدین را تعقیب کرد.  
دکتر الموتی - راههای عملی را نشان بدهید.  
\* \* \*

از این قبیل گفتگوها در مجلس زیاد بود که متأسفانه به علت در دسترس نبودن صورت مذاکرات مجلس نتوانستم آن هارا منتشر سازم. در سال ۵۷ که بحران عمومی در کشور شدت یافت مذاکرات مجلس خیلی تند شده بود که قسمت هائی از آن بعداً منتشر خواهد شد.



رامبد رهبر اقلیت مادرش دختر احتشام السلطنه دومین رئیس مجلس شورای ملی بود که نقش مهمی در تحکیم اساس حکومت پارلمانی در ایران داشت.  
هویدا در مجلس گفت: رامبد سالهاست که به شمشیربازی بامن عادت کرده و من به این بازی در ده سال آینده نگاه می کنم.

## ماجرای املاك شوقی افندی

### ومطالبه ۱۱۰ میلیون تومان مالیات

از جمله کارهائی که در دولت هویدا و در زمان وزارت دارائی دکتر آموزگار انجام شد اقدام به وصول مالیات از (شوقی افندی) بود که مخصوصاً بهائی ها از هویدا که پدرش بهائی بوده منتظر کمک بودند که وقتی با این پرونده روبرو شدند به شدت از او گله مند گردیده و در نشریات خود نوشته اند (هویدا نه تنها به بهائی ها کمک نکرد بلکه اقدامات او از جمله وصول مالیات از ورثه شوقی افندی علیه بهائی ها بود).

از دکتر علائی جریان را پرسیدم که پاسخ آن را به تفصیل برایم نوشت و خلاصه اش چنین است:

طی يك قرن جامعه بهائی در ایران صاحب تعدادی اماکن تاریخی گردید که هیچگونه منافی نداشت ولی هزینه هائی به آن تعلق می گرفت که از طرف بهائی ها پرداخت می شد.

بعد از تصویب قانون جدید ثبت املاك چون در قانون اساسی ایران ادیان رسمی محدود به (اسلام - مسیحیت - زرتشتی - کلیمی) شده بود جامعه بهائی از نظر ثبت املاك خود با مشکل روبرو گردید زیرا نتوانست املاك مزبور را به نام اماکن دینی به ثبت برساند و از مزایای مالیاتی برخوردار باشد به ناچار به نام (شوقی افندی) ثبت

گردید. ایشان در خارج از ایران متولد شده و تبعه ایران بوده و گذرنامه ایرانی داشته ولی هیچگاه به ایران سفر نکرده بود. در این هنگام جامعه بهائی برای تمك و اداره این املاك به فكر تشكيل شركتی افتادند. قبل از تشكيل شركت با فوت شوقی افندی در آبان ۱۳۳۶ وراث ایشان که از جریان آگاه بودند کتباً و رسماً اعتراف نمودند که به عنوان وارث سهمی از این املاك ندارند و وکالت نامه های لازم را برای ثبت انتقال املاك مزبور مبادله کردند. کلیه املاك در سال ۱۳۳۶ به مبلغ يك ميليون و پانصد هزار تومان به دكتر عليمحمد ورقا (امين جامعه بهائی) صلح شد. وقتی در سال ۱۳۳۷ شركت امنا تأسيس گردید او نیز املاك مزبور را به همان مبلغ به شركت صلح نمود. شعاع الله علانی نماینده ورثه و شركت امنا مراتب را رسماً به اطلاع اداره ماليات بر ارث رسانده و اظهارنامه لازم را تسليم نمودند و یاد آور شدند که ارثی به کسی نرسیده که مشمول ماليات باشد. در تاريخ ۲۴ خرداد ۱۳۴۵ طبق رأی شماره ۳۷۸ کمیسیون مالیاتی شماره ۶ حل اختلاف مرکز نیز یکی از همین املاك (بيت حاجی کلانتر) به علت مسلوب المنفعه بودن از ماليات معاف شد.

ضمناً شركت امنا متذکر شد قسمت عمده این املاك مخصوص كمك به یتیمان و هزینه قبرستان بوده و هم چنین ساختمان های اداری و اماکن تاریخی می باشد که در سال ۱۳۳۴ چند ساختمان آن از قبیل حظيرة القدس تخریب گردید ولی بعداً به جامعه بهائی مسترد شد.

برداشت شركت امنا بعد از گذشت سه سال از تاريخ تسليم اظهار نامه این بود که چون اداره ماليات بر ارث در مدت قانونی پیش آگهی صادر نکرده بنا براین پرونده به علت مرور زمان مختومه است. ولی پرونده مزبور که به شماره ۲۲۸۹۴ تشكيل یافته بود نه تنها مختومه نگردید بلکه اداره ماليات به ارث به مامورین - وزارت دارائی در نقاط مختلف کشور دستور داد که این املاك را

ارزیابی کنند. بعد از گذشت ۶ سال در سال ۱۳۴۲ برای قسمتی از این املاک براساس ارزیابی ها اقدام به صدور پیش آگهی شد و در سال ۱۳۴۴ اجرائیه هم صادر گردید. این امر موجب اعتراض شرکت امنا و شعاع الله علانی نماینده ورثه گردید. در نتیجه پرونده به هیئت عالی حل اختلاف شماره ۱۷ ارجاع گردید. هیئت مزبور در ۲۵ اسفند ۴۲ قراری صادر کرد که يك نفر ارزیاب قسم خورده از دارائی یا دادگستری اقدام به ارزیابی املاک کنند. در نتیجه فخرزاده هروی به این مأموریت فرستاده شد که حدود ۳۰ میلیون تومان املاک مزبور را تقویم کرد که کمیسیون شماره ۷ بر اساس این ارزیابی میزان مالیات را حدود ۱۳ میلیون تومان تعیین نمود ولی اداره مالیات بر ارث از قبول رأی کمیسیون به علت کمی میزان مالیات تقاضای تجدید نظر کرد و شرکت امنا هم خواستار تجدید نظر شد و اعلام داشت که اولاً املاک مزبور مسلوب المنفعه و موقوفه است ثانیاً اگر مالیات هم به آن تعلق گیرد مشمول مرور زمان شده است.

در نتیجه کمیسیون شماره يك در ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ قراری صادر کرد که املاک مزبور بر اساس قیمت منطقه ای سال ۱۳۳۷ مجدداً ارزیابی شود. در همین هنگام پرونده به کمیسیونی تحت نظر (مرتضوی) نام ارجاع شد که رأی خود را در ۲۸ دی ماه ۱۳۴۹ صادر نمود و با این طرز میزان مالیات از ۱۳ میلیون تومان به ۲۸ میلیون تومان افزایش یافت.

بلافاصله اداره مالیات بر ارث متعرض دو فقره صلح انجام شده گردید. (صلح اول مربوط به واگذاری املاک از طریق ورثه به دکتر ورقا - صلح دوم از طرف دکتر ورقا به شرکت امنا) که هر دو صلح در مقابل يك میلیون و پانصد هزار تومان انجام شده بود. زیرا هر دو صلح (معوض) محسوب می شد و مشمول مالیات نمی گردید. اداره مالیات بر ارث عقیده داشت که هر دو صلح را باید (محاباتی) یعنی بدون عوض محسوب نمود که هر يك جداگانه مشمول ۷۵ در



صد مالیات بر صلح می گردد. این نظر به کمیسیون بدوی حل اختلاف شماره ۱۰ ارجاع شد و کمیسیون نیزه دو صلح رامحابتی تشخیص داد و جمعاً ۸۲ میلیون تومان مالیات تعیین کرد ولی نماینده اتاق بازرگانی با این رأی مخالفت نمود و اعلام داشت که مبلغ مالیات نمی تواند زائد بر اصل ارزش ملک باشد.

با این طرز شرکت امنا باید برای املاکی که یک بار ۳۰ میلیون تومان و بار دیگر ۶۳ میلیون تومان ارزیابی شده بود ۲۸ میلیون تومان مالیات بر ارث و ۸۲ میلیون تومان مالیات بر صلح یعنی جمعاً ۱۱۰ میلیون تومان پرداخت کند.

شعاع الله علانی در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۴۹ به نمایندگی ورثه به شورایی عالی مالیاتی اعتراضات خود را نوشت ولی شورایی عالی مالیاتی رأی کمیسیون تجدید نظر شماره ۱۰ را قطعی اعلام داشت. جامعه بهائی تا آخر سال ۱۳۵۱ متجاوز از ۱۱ میلیون تومان علی الحساب بابت مالیات بر ارث پرداخت کرد ولی اعتراض به مالیات بر دو فقره صلح پذیرفته شد و به کمیسیون شماره ۸ حل اختلاف ارجاع گردید. کمیسیون مزبور در تاریخ ۱۳۵۱/۷/۳ رأی داد که (با توجه به محتویات پرونده و نظر فقهاتی امام جمعه تهران دایر بر این که اگر مال الصلح قابل توجه باشد صلح محابتی نیست نتیجتاً صلح مزبور معوض تشخیص داده شده و چون برای اخذ مالیات از صلح معوض مجوز قانونی وجود ندارد لذا فسخ رأی بدوی مقرر می شود که از مودیان رفع تعرض گردد).

با این طرز دریافت مالیات ۸۲ میلیون تومانی صلح منتفی شد ولی شهرت دادند که کمیسیون تجدید نظر مالیاتی ۸۰ میلیون تومان به دولت ضرر زده و نماینده وزارت دارائی از شغل خود برکنار و تسلیم دادگاه شد که رأی بر برائت او داده شد. ولی چون رأی کمیسیون تجدید نظر در ابطال مالیات صلح قطعی بود هنگام تجدید نظر در قوانین مالیاتی تبصره ای به مجلس پیشنهاد شد که به موجب آن وزارت دارائی رأی قطعی کمیسیون ۸ را ابطال نمود و با این طرز

قرار تقسیط پرداخت تمام مبلغ مالیات برارث و بهره متعلقه داده شد که تقریباً تا سال ۱۳۵۸ تصفیه گردید. بعد از انقلاب نیز تمام اموال شرکت امنا و املاک جامعه بهائی مصادره گردید و مهندس عبدالحسین تسلیمی مدیر عامل شرکت امنا و حدود دویست نفر از بهائیان مشهور اعدام شدند و تعدادی از بناهای تاریخی نیز ویران گردید.

\*\*\*

محفل بهائیان آلمان درباره کسانی که در مقامات دولتی بوده و آنها را بهائی می دانند در نشریه ای توضیح می دهد.

در تاریخ صدو اندی سال اخیر هر وقت شخصی مقام و منزلتی تحصیل کرد و شهرتی به دست آورد و مورد بغض قرار گرفت پاره ای از دشمنانش به عنوان بهائی نام او را بر سر زبانها انداخته چنانچه قبل از انقلاب به منظور تحریک خلق و واژگون کردن نظام سابق شخصیت های سیاسی روز چون هویدا - روحانی وثابتی و امثالهم را بهائی معرفی کرده اند. پس از انقلاب هم برای مشروع جلوه دادن اعمال خشونت همان تهمت های سابق را جاری ساختند.

شواهد و مدارک موجود مبین آن است که اولاً آنائی که تحت محاکمه قرار گرفتند مذهب خود را شیعه اثنی عشری ذکر کرده اند و حال آن که اگر بهائی بودند به علت حرمت کتمان عقیده ملزم به اظهار صریح معتقدات دینی خود بودند. ثانیاً دیانت بهائی ارثی نیست و اگر کسی پدر یا جدش بهائی باشد تا خود رسماً نپذیرد و به اعمال آن تعهد نسپارد بهائی شناخته نمی شود. ثالثاً همچنان که قانون اساسی سابق ایران انتصاب غیر مسلم را به سمت وزارت منع کرده در بهائیت نیز به فرد بهائی اجازه داده نشده که مناصبی چون وزارت - سفارت - وکالت مجلسین شوری و سنارا بپذیرد و در موارد بسیار نادر که فردی به اجبار و به دستور شاه وقت ملزم به قبول وزارت گردید (در مورد سپهبد صنیعی) چنین شد و آن شخص از جامعه بهائیت طرد گردید.

مسلم است که در مورد هویدا و روحانی و ثابتی چنین نشده است.

امیر عباس هویدا در يك خانواده بهائی نشو و نما کرده و جدش آقا محمد رضا قناد مردی مومن به آئین بهائی بود و حتی ملازمت پیشوای روحانی امر بهائی را داشت. از این رو مدفنش در قبرستان عکا است. از جمله پسرانش یکی میرزاجیب الله عین الملک بود که در سنین جوانی مباشر خدماتی بود ولی بعداً مأمور وزارت خارجه شد ولی چون دست از سیاست نکشید از جامعه اهل بهاء مردود شد. ازدواج و تربیت فرزندان او هم به صورتی بوده که نمی توان عنوان بهائی به آنها داد.

امیرعباس هویدا در دوران صدارت خود از تفویض خدمات دولتی به افراد معروف بهائیت خودداری داشت و حتی در دوران صدارت او از استخدام جوانان بهائی در مراتب پائین خدمات دولتی ممانعت می شد. او به زیارت خانه خدا رفت و با روحانیون نشست و برخاست داشت. در زمان ریاست وزرائی او جمشید آموزگار وزیر دارائی اش سنگین ترین مالیات بر املاک را به عنوان مالیات بر ارث از اماکن تاریخی و موقوفات بهائی گرفت که به نام شوقی ربانی ثبت شده بود. هیچ حمایتی در دوره ۱۳ ساله نخست وزیری او نسبت به اهل بهاء مشاهده نشد.

مهندس منصور روحانی هم با این که پدرش میرزا علی محمد خیاط بهائی بود اما مادر منصور روحانی (شکیبه خانم راغب) مسلمان بود که بعد از ولادت منصور به علت منع تعدد زوجات در بهائیت طلاق میان پدر و مادر نامبرده واقع شد. منصور در دامان يك خانواده مسلمان تربیت یافت و از آئین بهائیت تبری جسته است. منصور روحانی همه جا در اوراق استخدامی خود را مسلمان اعلام داشته و در دوران انقلاب نیز طی اعلانی در جراید بیزاری خود را از آئین بهائی قید کرده است. منصور روحانی از جوانی در فعالیت های حزبی و سیاسی شرکت داشت و از این بابت هم در

جامعه بهائیت راهی نداشته است. در سال ۱۳۳۳ که پدر روحانی فوت شد منصور برای پدرش ختم اسلامی گذاشت.

پرویز ثابتی نیز به يك خانواده بهائی تعلق داشته و در کودکی به کلاس های درس اخلاقی بهائی رفته اما چون این خانواده مدتی مشمول طرد اداری قرار گرفت و از جامعه بهائی به دور افتاد هیچیک از پسران او (رئیس یکی از شاخه های دانشکده پزشکی - رئیس سازمان گسترش - قائم مقام ساواک) از تربیت بهائی برخوردار نشدند و بعد از بلوغ هم در دفاتر بهائیت ثبت نام نکردند و در اوراق دولتی هم خود را مسلمان اعلام نموده اند. پرویز ثابتی برای این که جدائی خود را از بهائیت ثابت کند از ایراد فشار به جامعه بهائی خودداری ننموده است که نمونه ای از آن چنین است:

#### نامه پرویز ثابتی درباره بهائی ها به وزیر دربار

بازگشت به ۱۲/۱۴۴۸۰

همانظوری که اوامر مطاع مبارک ملوکانه در زمینه تشکیل مرکزی برای بهائیان شرفصدور یافته تأسیس این گونه مراکز برای بهائیان در شهر مقدس مشهد به مصلحت نمی باشد. ضمناً فعالیت افراد انجمن تبلیغات اسلامی (ضدبهائی) در حد معقول تا جائی که در گیری بین بهائیان و مسلمانان به وجود نیاورد مجاز می باشد. از طرف مدیر اداره سوم - ثابتی

در نشریه شماره ۲ محفل روحانی در باره پرویز ثابتی چنین نوشته شده است:

پرویز ثابتی در حالی که ۱۲ سال بیشتر نداشته در سنگسر جزء موالید بهائی معرفی شده و مشخصات او در دفتر شماره ۴۸۳ محلی و شماره ۶۶۴۸۳ درج شده تا هرگاه به سن بلوغ رسید مصمم به تسجیل اسم خود در دفاتر احصائیه امری گردد لیکن صاحب ورقه در هیچ تاریخ به تسجیل اسم خود نشده و اکیداً ابلاغ می شود که

شخصی به این اسم و رسم هیچگاه بهائی نبوده و جداً تکذیب می شود. ضمناً اشعار می دارد که پدر او مدتها قبل طرد گردیده است.

\*\*\*

شوقی افندی یا شوقی ربانی نوه ارشد (عباس افندی) معروف به (عبدالبهاء) می باشد که در سال ۱۳۰۰ شمسی رهبری جامعه بهائیت را عهده دار گردید. عباس افندی که در ایران متولد شده بود اغلب گفتارهایش به فارسی بود. پدرش میرزا حسینعلی نوری معروف به (بهاءالله) نیز در قریه نور مازندران متولد گردید که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به بغداد و سپس به استانبول و (ادرنه) تبعید شد و سر انجام در عکا اقامت یافت و در همانجا در گذشت و مدفون گردید. او موسس بهائیت بود. برادرش (صبح ازل) رهبر فرقه ازلی است که در قبرس می زیسته و دو برادر رقیب یکدیگر بودند.

بهائیت با ادعاهای سید علیمحمد شیرازی آغاز گردید.

در کتاب (آئین بهائی) در این باره چنین نوشته شده است:

سید علی محمد شیرازی از سادات حسینی شیراز است. هنگام طفولیت پدر خود را که تاجر بود از دست داد که نزد دانی اش به سر برد. بعداً در یوشهر به تجارت پرداخت. در ۲۳ سالگی به کربلا و نجف رفت. در ۲۵ سالگی به ملاحسین بشرویه از علمای شیخیه اظهار بابت نمود و گفت من طلیعه شخص دیگری هستم. بعداً به سفر حج رفت. در مراجعت به شیراز دستگیر و بعداً به اصفهان اعزام گردید. به دستور محمد شاه قاجار او را به ماکو در آذربایجان برده در قلعه چهریق زندانی کردند. سپس به تبریز آورده همراه میرزا محمد علی زنوزی اعدام کردند.

طرفدارانش پیکر او را ربوده پنجاه سال مخفی نگه داشته سرانجام به حیفا رسانیده در آنجا دفن کردند.

\*\*\*

مهدی بامداد می نویسد: میرزا عباس نوری معروف به

(میرزا بزرگ وزیر) پسر رضاقلی بیگ تاکری از طایفه خواجه (خواجوی ها و خواجه نوری ها از آن طایفه هستند) پدر میرزا حسینعلی (بهاءالله) پیشوای بهائیان و میرزا یحیی صبح ازل پیشوای ازلیان دارای خط بسیارخوبی بود. قطعاتی ازخط میر عماد را به دست آورده و از روی آن تمرین کرد و از اساتید خوشخط زمان خود شد. روزی یکی از مرقعات میر عماد را فتحعلی شاه می بیند و می گوید کسی هست که به این خوبی خط نستعلیق را بنویسد؟ به او می گویند میرزا عباس نوری. خط میرعماد را به او دادند پس از چند روزی روی کاغذی نوشت و با تذهیب عالی به فتحعلی شاه داد. به قدری مورد تحسین فتحعلیشاه قرار گرفت که او را (میرزا بزرگ) ملقب ساخت و تن پوش شاه به او داده شد. به دنبال آن شاه اهالی تاکر (نور) را از مالیات معاف ساخت. چون به جای پسر دوازدهم فتحعلیشاه وزیر شد او را (میرزا بزرگ وزیر) نامیده اند. او به زندگی مجلل علاقه داشت به همین جهت درباریان به او حسد ورزیدند و به تدریج مشاغل او را گرفتند و اموالش را مصادره کردند و کاخ زیبایش در تاکر دچار سیل شد. در اواخر عمر به نجف رفت و همانجا فوت کرد. جنازه اش را در وادی السلام به خاک سپردند. میرزا عباس ۶ زن و ۵ دختر و ۹ پسر داشت که دو فرزندش پیشوای بهائیان شده اند که از مادر جدا هستند.

عباس افندی که در بین بهائیان به (عبدالبهاء) شهرت دارد پسر میرزا حسینعلی نوری معروف به (بهاءالله) می باشد. او در تهران در محله عربها متولد شد. وقتی بهاءالله در گذشت در باب جانشینی او بین سه پسرش نزاع در گرفت ولی سرانجام عباس افندی موفق گردید. به همین جهت اتباع عباس افندی خود را (ثابتین) و اتباع سه برادر دیگر را (ناقضین) می خوانند. عباس افندی که به اتفاق پدرش از (ادرنه) به عکا تبعید شده بود از تحت نظر بودن آسوده گردید و به چند کشور خارجی از جمله آمریکا سفر نمود و (حیفا) را به جای (عکا) مقرر نهائی خود قرار داد. در سال ۱۹۱۸

از طرف دولت انگلستان لقب ( سر ) به او داده شد. سرانجام در سن ۸۰ سالگی در حیفا در گذشت و در جبل کرمل بالای حیفا و جنب مقبره سیدعلیمحمد باب مدفون شد و شوقی ربانی نوه دختری اش پسر میرزاهادی (افنان) که از تحصیل کرده های اکسفورد بود به پیشوائی بهائیان برگزیده شد. پس از ۳۷ سال رهبری جامعه بهائیت، درلندن در گذشت و فرزندى هم نداشت. مدفن او در لندن قرار دارد.

اديب المالك مى نويسد: ميرزا يحيى صبح ازل رئيس فرقه ازليه پسر ميرزا عباس نوري معروف به ميرزا بزرگ مى باشد که در تهران تولد يافته و برادر ميرزاحسينعلى (بهاءالله) مى باشد. پس ازسوء قصد به ناصرالدین شاه در نياوران که عامل اصلى آن را فرقه باب مى دانستند ميرزا يحيى همراه برادر بزرگش ميرزا حسينعلى به بغداد تبعيد شدند. پس از ۱۱ سال اقامت در بغداد دولت عثمانى هر دو برادر را به اسلانبول برد که چهارماه به (ادرنه) فرستاده شدند. پس از ۵ سال اقامت در آنجا به علت اختلاف ميان دو برادر صبح ازل به جزيره قبرس به شهر (ماغوسا) فرستاده شد که پس از ۴۵ سال اقامت در آنجا در سن ۸۴ سالگی در گذشت.

\* \* \*

عبدالهاء در پاریس خطاب به عده ای از ایرانی ها چنین گفته است:

رهبران مذهب بهائی همه ایرانی هستند. من نیزایرانی هستم. با این که ۶۰ سال است از ایران خارج شده ام هنوز راضی نیستم که عادات جزئیه ایرانی ترك شود. بهائیها ایران را مى پرستند.

\* \* \*

درباره اقلیت های مذهبی در ایران : زردتشتی ها - کلیمی ها - مسیحی ها - آسوری ها - بهائی ها - اسماعلیه مطالب زیادی تهیه و تنظیم و گردآوری شده است. اگر عمری باقی بود و فرصتی به دست آمد انتشار خواهد یافت.



## (بحرین) وسه جزیره خلیج فارس

از جمله کارهایی که در دولت هویدا انجام شد، تعیین تکلیف مجمع الجزایر بحرین - تنب بزرگ - تنب کوچک - ابوموسی بود. مجمع الجزایر بحرین در طول تاریخ به ایران تعلق داشته و از قدیم الایام محل صید مروارید بوده است. در اوایل قرن سوم میلادی اردشیر پادشاه ایران با تصرف جزایر خلیج فارس پسر خود شاپور اول را که ولیعهد بود حکمران بحرین نمود. این منطقه تا ظهور اسلام در تصرف ایران بود و در حاکمیت کشور ما قرار داشته است. ولی گاهی این حاکمیت به خطر می



افتاد. در زمان نادرشاه افشار بار دیگر حاکمیت ایران بر بحرین مستقر گردید و تا زمان ناصرالدین شاه ادامه داشت ولی به تدریج انگلیسها در صدد برآمدند به جزایر خلیج فارس از جمله بحرین دست درازی کنند. در سال ۱۸۲۰ دولت انگلیس به عنوان مبارزه بادزدان دریائی و حفظ امنیت خلیج فارس مداخلاتی در مورد بحرین می کرد ، به تدریج شیوخ جزایر منطقه را به قرارداد ۱۸۲۰ ملحق ساخت. در سال ۱۸۴۷ انگلیس ها رسماً مجمع الجزایر بحرین را تحت الحمایه خود قرار دادند و چون دولت ایران قدرتی نداشت نتوانست مانع این اقدام شود ولی همیشه مجمع الجزایر بحرین را متعلق به خود می دانست و هرگاه قدرتی می یافت در این فکر بود تا شاید بتواند آن را به تصرف و حاکمیت خود در بیاورد.

مطالعین می گویند چند بار رضاشاه و محمد رضاشاه به این فکر افتادند ولی به علت پیش بینی مشکلاتی از آن صرفنظر نمودند. یکبار در سال ۱۹۲۷ به دستور رضاشاه موضوع بحرین در سازمان ملل مطرح گردید ولی نفوذ انگلستان مانع گردید. وقتی سپهبد رزم آرا در راس ستاد ارتش قرار داشت مطالباتی صورت گرفت که اقدام به اشغال بحرین شود ولی چون انگلیسها نیروی دریائی خود را به بحرین انتقال داده بودند این کار امکان پذیر به نظر نرسید. به هرحال همیشه بین ایران و انگلیس بر سر مجمع الجزایر بحرین و جزایر (سیری - تنب بزرگ - تنب کوچک - ابوموسی) اختلاف وجود داشت و مکاتبات زیادی هم بین ایران و انگلستان در این باره شد و هیچگاه ایران از حاکمیت خود منصرف نشد. در سال ۱۸۷۷ ایران توانست جزیره سیری را اشغال کند ولی قدرت تصرف و اشغال سایر مناطق مزبور را نداشت.

در نشریات تاریخی درباره وضع جزایر چنین نوشته شده است:  
نادرشاه پس از فتح بحرین (سال ۱۱۴۹ هجری برابر با ۱۷۳۶ میلادی) شیخ ناصرخان را حاکم بحرین نمود که از اعراب مقیم ایران بوده و تابعیت ایران را داشت.

شاهان قاجار خیلی توجه به وضع جزایر نداشتند. امام مسقط در سال ۱۲۰۹ هجری در مقابل پرداخت سالی ۶ هزار تومان اجازه حاکمیت بر بندر عباس و قشم و هرمز را به دست آورد. مدت ۷۵ سال بود. بعداً هم با دوبرابر شدن اجاره بها ۲۰ سال دیگر تمدید گردید. در تقسیمات کشوری آن زمان جزایر قشم و هرمز از منضمات بندر عباس و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابو موسی از توابع بندر لنگه بود. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه سرتیپ احمد خان کبابی حکمران بندر عباس شد. در آن وقت حاکمیت ایران بر جزایر مزبور مسلم بود.

پس از این که شیوخ شارجه و رأس الخیمه تحت الحمایه بریتانیا قرار گرفتند مشاوران انگلیسی شیوخ آنها را وادار کردند تا به جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی دست درازی کنند. در زمان مظفرالدین شاه سرپرسی کاکس نماینده بریتانیا در خلیج فارس قصد تسلط بر جزایر را داشت ولی بلژیکیها که در گمرک ایران خدمت می کردند مانع تسلط آنها شده حتی مدیرکل گمرک در جنوب (مسیو دامبرن) دستور داد پرچم شارجه را که انگلیسها در ابوموسی برافراشته بودند پائین بکشند و پرچم شیروخورشید ایران را بالا ببرند ولی به هرصورت انگلیسها با مداخلات خود و تسلط بر منطقه و ضعف حکومت ایران بر جزایر مسلط شدند.

در اوایل سلطنت رضا شاه به دستور او تیمورتاش وزیر دربار مأمور مذاکره با انگلیسها شد ولی آنها صریحاً پیغام دادند که جزایر مزبور به شیخ نشین ها تعلق دارد و دستور دارند که با قوای مسلح خود مانع استقرار نیروهای ایرانی در جزایر مزبور شوند. تیمورتاش صریحاً به انگلیسها گفته بود که جزایر مزبور جزء لاینفک ایران می باشد و به زور انگلیسها اشغال شده که حتی قرار شد کار به حکمیت ارجاع گردد ولی مدتی بعد دنباله مذاکرات متوقف گردید.

در نشریات مختلف در باره بحرین چنین نوشته شده است:

بحرین در دوران هخامنشیان به تصرف ایران درآمد این وضع تا پایان حکومت ساسانیان ادامه یافت. مدتی از تصرف ایران خارج شد. ولی در دوره سلجوقیان بار دیگر ایران بر بحرین مسلط شد. وقتی نادرشاه افشار حاکمیت ایران بر بحرین را اعلام داشت یکی از شیوخ آنجا به نام (آل ناصر آل مذکور) را به حاکمیت بحرین گماشت ولی در دوران سلطنت کریم خان زند اعراب قبیله (عتوب) بر بحرین مسلط شدند ولی آغامحمدخان قاجار بحرین را تصرف کرد.

در سال ۱۷۹۸ دولت بریتانیا قراردادی با (سیدسلطان) حاکم بحرین امضا کرد. ولی در سال ۱۸۱۹ سروان بروس انگلیسی قراردادی با فرمانفرما والی فارس امضا نمود که حافظ امنیت خلیج فارس از جمله بحرین باشد و با این طرز نیروی دریائی انگلیس وارد خلیج فارس شد و قراردادهائی با شیوخ عرب امضا نمود. در ۳۱ مه سال ۱۸۶۱ قراردادی میان (شیخ محمدبن خلیفه) که خود را شیخ بحرین می دانست با (فلیکس جونز) نماینده سیاسی انگلستان به امضا رسید که به موجب آن مجمع الجزایر بحرین رسماً تحت الحمایه انگلستان شد.

معین الملک وزیر مختار ایران در لندن به این اقدام دولت انگلستان اعتراض کرد. لردکلاندرون وزیر خارجه وقت انگلستان پاسخ داد که هدف از این اقدام برقراری نظم و امنیت در منطقه خلیج فارس می باشد و اگر دولت ایران مسئولیت این کار را به عهده بگیرد دولت انگلستان خود را کنار خواهد کشید. ضمناً وزیر خارجه انگلستان تأکید کرد که انجام هرگونه اقدام نظامی بریتانیا در بحرین با موافقت دولت ایران خواهد بود.

در سال ۱۹۰۶ دولت انگلستان با امضای قراردادی با امیر بحرین رسماً آنجا را تحت قیمومیت خود درآورد که مورد اعتراض شدید دولت ایران قرار گرفت.

در ۲۰ ماه مه سال ۱۹۲۷ بین دولت انگلستان و دولت حجاز

عهدنامه ای به امضا رسید که در ماده ۶ آن ذکر شده بود که (اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن متعهد می شود که مناسبات دوستانه و صلح طلبانه خود با سرزمین کویت و بحرین و با شیوخ قطر و ساحل عمان را که دارای مناسبات قراردادی خصوصاً با انگلستان هستند حفظ نماید.)

دولت ایران یادداشت اعتراض آمیزی به سفارت انگلستان در ایران داد که قسمتی از آن چنین است:

نظر به این که مالکیت ایران نسبت به بحرین همیشه مسلم و محرز بوده و اولیای دولت انگلیس هم در موارد مکرر این حق غیرقابل تردید را تصدیق کرده اند ماده مزبور به تمامیت ارضی ایران لطمه و خلل وارد آورده به این جهت دولت ایران لازم دانست مراتب را به سفارت انگلیس در تهران تذکر داده و رفع آن را تقاضا نماید.

چون به موجب ماده ۱۰ اساسنامه جامعه ملل کلیه دول عضو جامعه عهده دارحفظ تمامیت ارضی یکدیگر می باشند رونوشت نامه مزبور برای اطلاع جامعه ملل ارسال گردید. پیترآوری استاد تاریخ دانشگاه کمبریج در کتاب (تاریخ معاصر ایران) می نویسد:

درسال ۱۳۰۶ دولت ایران ادعای مالکیت خودرا بر بحرین تجدید کرد. از سوی ایران ادعای مالکیت بر بحرین سست بود. در سالهای ۲۷ و ۱۹۲۶ ایران چند بار موضوع مالکیت خودرا در بحرین در جامعه ملل عنوان کرد. علت تجدید شکایت ایران به خاطر (قرارداد جدید بین انگلستان و امیر حجاز) بود که طبق این قرارداد ابن سعود پذیرفته بود که بحرین تحت الحمایه بریتانیامی باشد.

در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۴ هنگامی که شیخ بحرین اقدام به اعطای امتیاز استخراج نفت به شرکتهای انگلیسی و آمریکائی کرد دولت ایران اعتراض خود را تجدید نمود. جزایر بحرین همواره دارای

سکنه زیادی از بازرگانان فارسی زبان بوده است. اخیراً نیز گروهی از ایرانیان تنگدست به این سرزمین نفت خیز مهاجرت کرده اند. قیومیت بریتانیا بر بحرین بر اثر قرارداد ۱۹۰۶ به وجود آمد که با شیخ بحرین بسته شد. هدف از این قرارداد این بود که نیروی دریائی انگلستان از دزدی دریائی جلوگیری کرده و صلح و امنیت را در منطقه خلیج فارس برقرار سازد تا همه کشورهای منطقه از مزایای آن بهره مند شوند.

کشف منابع نفتی در بحرین در سال های بعد توسط شرکتهای (استاندارد اویل کالیفرنیا) و (تگزاس اویل) صورت گرفت. این اقدام باید موجب رنجش ایران شود در حالی که در این مورد نیز مانند سایر موارد فقط بریتانیا بود که مورد سرزنش قرار می گرفت. در اسفندماه سال ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی ایران از دولت خواست که درباره حاکمیت ایران بر بحرین اقدام کند. در اول شهریور ماه ۱۳۲۸ وزیرخارجه ایران اظهار داشت که تمام قراردادهائی که بین بحرین و سایر ممالک منعقد گردیده بی اعتبار می باشد و دولت ایران به سازمان ملل شکایت کرد. اما تحولات در سیاست خارجی ایران از لحاظ عضویت در پیمان سنتو موجب گردید که دولت ایران موضوع مالکیت بر بحرین را مسکوت بگذارد. اعتراض ایران به قیومیت بریتانیا بر بحرین فقط جنبه نمایشی دارد و زمانی عنوان می شود که محمد رضاشاه می خواهد انتقادات مخالفانش را که می خواهند بگویند او دست نشانده غرب مخصوصاً انگلستان می باشد بی اثر سازد. البته طرح مسئله بحرین در مواقعی که روابط ایران و انگلستان حسنه است صورت نمی گیرد.

\*\*\*

در سالهای پس از شهریور ۲۰ گاهگاهی در مجلس صحبت از بازگرداندن بحرین به ایران بود. عباس اسکندری که در دوره چهاردهم از همدان وکیل شده و مدیر روزنامه سیاست بود و بایرنامه

هردولتی مخالفت می کرد از دولت ها می خواست که دو مورد را در برنامه خود قرار دهند (استیفای حقوق ملت ایران در نفت جنوب و ملی کردن صنعت نفت ایران و استرداد بحرین و استقرار حاکمیت ایران بر آن)

دولتی ها نیز اشاره به مکاتبات خود با دولت انگلستان می کردند که مرتباً یاد آور می شدند که بحرین متعلق به ایران است. عباس اسکندری بعضی از دولت هارا به خاطر اینکه درباره استقرار حاکمیت ایران بر بحرین تعلل کرده اند استیضاح می کرد که سرانجام این استیضاح با سکوت روبرو می شد.

عباس اسکندری در تاریخ اول شهریور ۱۳۲۷ طی اعلامیه ای چنین اعلام داشت:

هر کس برای اولین بار پرچم سه رنگ ایران را در سرزمین بحرین به اهتزاز در آورد از مال شخصی خود مبلغ ۵ میلیون ریال به او یا ورثه اش خواهد داد مخصوصاً به گروهی که در بحرین دور هم جمع شده خواستار حاکمیت ایران بودند بیش از دیگران این وعده را داده بود. ولی هیچگاه چنین کاری در آن سرزمین صورت نگرفت. در زمان نخست وزیری دکتر اقبال هنگامی که لایحه تقسیمات کشوری مطرح بود دولت ایران رسماً (بحرین) را جزو استان چهاردهم اعلام کرد. چون تا این تاریخ ایران دارای ۱۳ استان بود و این کار تولید سرو صدای زیادی کرد. با این طرز ایران می خواست نشان دهد که از حاکمیت بر بحرین صرف نظر نکرده است ولی عملاً هیچ کاری صورت نمی گرفت.

\*\*\*

بعد از جنگ دوم جهانی که خیلی از ممالک به استقلال رسیدند مردم بحرین و دولت های عربی هم در صدد برآمدند که بحرین را مستقل سازند. ایران به شدت از حق حاکمیت خود دفاع می کرد. حتی کراراً در مجلس شورای ملی ایران گفته می شد که چرا تکلیف بحرین را روشن نمی کنند و چرا با قدرت نظامی به اشغال آن نمی

پردازند؟ پافشاری ایران در حاکمیت بحرین موجب شده بود که یکی از مسائل مورد اختلاف ایران و ممالک عربی مسئله بحرین باشد. در هر مجمعی که اعراب و مسلمانان شرکت می کردند در صورتی که نماینده بحرین به عنوان يك کشور مستقل شرکت می داشت ایران اعتراض نموده و از جلسه خارج می شد. هر کشوری که شیخ عیسی حاکم بحرین را دعوت می کرد ایران اعتراض می نمود در حالی که انگلیس ها به شدت از بحرین دفاع می کردند. از طرفی ساکنین بحرین به تدریج تابعیت ایرانی خود را فراموش کرده و زبان فارسی را تا حدودی از یاد برده به تدریج بحرین به صورت يك منطقه عرب نشین در آمده بود که روابطش با اعراب خیلی زیادتر از ایران بود. ایران به هیچ صورتی نمی توانست به بحرین لشکر کشی کند و آن را به تصرف در آورد. وقتی هم عبدالناصر (خلیج فارس) را (خلیج عربی) نامید دیگر (قوزبالای قوز) شد و بین ایران و اعراب علاوه بر مشکلات بحرین و جزایر خلیج فارس نام (خلیج عربی) هم مشکلی شده بود که بعضی از ممالک غربی برای این که هم اعراب را داشته باشند و هم با اعتراض ایران روبرو نباشند هرگاه به اسم (خلیج فارس) می رسیدند تمام سوابق تاریخی را فراموش کرده و فقط آن را (خلیج) می نامیدند.

وقتی ایران از نظر بین المللی موقعیت ممتازی یافت و سعی داشت اختلافات مرزی خود را با همسایگان حل کند چنان که با اکثر همسایگان با انعقاد قراردادهائی حل کرد به فکر افتاد که بالاخره تکلیف بحرین و جزایر را هم روشن کند. از مذاکرات پشت پرده هیچ نوع خبری انتشار نیافت. ولی مطلعین می گفتند شاه با انگلیسها به این صورت حل کرده بود که در مجمع الجزایر بحرین که آن طرف خلیج فارس قرار دارد و اکثر ساکنین آن هم به هیچوجه علاقه ای ندارند که به ایران ملحق شوند وسیله سازمان ملل سرنوشت مردم آن و استقلال و یا الحاق به ایران به فراندم گزارده نبود و هرگونه نتیجه ای به دست آمد وسیله سازمان ملل اعلام

گردد. در مقابل انگلستان نیز با تخلیه نیروی نظامی خود از منطقه خلیج فارس موجباتی فراهم کند که ایران بتواند به سرعت جزایر (تنب بزرگ - تنب کوچک - ابوموسی) را تصرف کند و حاکمیت خود را اعلام دارد و چون تقریباً جزایر مزبور خالی از سکنه می باشد مشکلاتی با ساکنین آن نخواهد داشت. به دنبال این شایعات بود که می گفتند مقامات سازمان ملل و خیراندیشان بین المللی به شاه ایران یادآور شده بودند که جنگ جهانی دوم خیلی از سرحدات را عوض کرده است. خیلی از ممالک برای جلوگیری از بحران از بعضی حقوق خود صرفنظر کرده اند نمونه آن اروپای فعلی و اروپای قبل از جنگ است. آنها می گفتند ایران نه می تواند بحرین را اشغال کند زیرا هم اعراب و هم انگلیس ها مخالف هستند و نه می تواند آن را به این صورت بلا تکلیف نگه دارد بنابراین راه حل منطقی ارجاع امر به سازمان ملل است. در نتیجه می بینیم شاه در دی ماه ۱۳۴۷ در مصاحبه مطبوعاتی در دهلی چنین گفت:

گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن با شما ضدیت داشته باشند چه فایده ای دارد؟ چون این عمل اشغال محسوب می شود. برای نجات بحرین هرگز به زور متوسل نخواهیم شد.

این مصاحبه نشان می داد که شاه با (همه پرسى) در باره بحرین موافقت کرده و از همان وقت می شد نتیجه این تمایل مردم بحرین را پیش بینی کرد که خواهان استقلال هستند و دیگر به ایران ملحق نخواهند شد.

### لایحه مربوط به بحرین

با توجه به اخبار منتشره درباره اقدامات مربوط به امنیت منطقه خلیج فارس، امیرعباس هویدا نخست وزیر لایحه مربوط به بحرین را به مجلس تقدیم داشت که متن آن چنین است:

ساحت مقدس مجلس شورای ملی

به طوری که نمایندگان محترم به خاطر دارند در جلسه مورخه



۹ فروردین ۴۹ آقای وزیر خارجه گزارش اقدامات دولت را در مورد بحرین به استحضار مجلس رساندند. در گزارش مزبور اشعار شده بود که دولت شاهشاهی ایران از دبیر کل سازمان ملل تقاضا کرده است که مساعی جمیله خود را برای کسب تمایلات واقعی مردم بحرین نسبت به سرنوشت خود به هر نحوی که مقتضی بداند اعمال نماید و هرگاه نتیجه تحقیقات دبیرکل سازمان ملل به تأیید شورای امنیت برسد دولت ایران نیز مفاد آن را محترم خواهد شمرد. اینک به طوری که نمایندگان محترم استحضار دارند نماینده اعزامی به بحرین گزارش خود را تسلیم دبیر کل نموده و این گزارش در جلسه مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ (۱۱ ماه مه ۱۹۷۰) از طرف شورای امنیت طی قطعنامه ای به شرح زیر تأیید شده است:

با توجه به نامه مورخ ۲۸ مارس دبیرکل سازمان ملل متحد به شورای امنیت و با توجه به نظرات نمایندگان ایران و انگلیس که ضمن نامه های آنها در ۹ مارس و ۲۰ مارس ۱۹۷۰ به ترتیب به دبیرکل سازمان ملل تسلیم شده است گزارش نماینده شخص اوتانت که ضمن یادداشت دبیرکل در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۷۰ بین اعضاء شورای امنیت توزیع شده است تأیید می شود. از نتیجه گیری و استنباطات گزارش به خصوص این که اکثریت قاطع مردم بحرین آرزومند استقلال و تعیین سرنوشت خود در کمال آزادی هستند و می خواهند به عنوان يك دولت خود مختار در باره آینده روابط خود با دولت های دیگر تصمیم بگیرند، استقبال می شود.

اینک با توجه به این که گزارش نماینده دبیرکل درباره تمایلات مردم بحرین به اتفاق آراء مورد تأیید شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفته است دولت نیز پیرو گزارش مورخ ۹ فروردین ۱۳۴۹ نتیجه اقدامات مزبور و قطعنامه شورای امنیت را جهت تأیید به استحضار مجلس محترم شورای ملی می رساند.

نخست وزیر - امیرعباس هویدا

قائم مقام وزیر خارجه - عباس خلعت بری

هنگام طرح مسئله بحرین در مجلس شورای ملی فراکسیون پارلمانی حزب (پان ایرانیست) که ۵ نماینده در مجلس داشت دولت را استیضاح کرد. پان ایرانیستها که خواهان تجدید عظمت ایران باستان بوده و کراراً اشاره کرده اند که ۱۷ شهر قفقاز و جزایر خلیج فارس و مناطقی که در طول تاریخ به ایران تعلق داشته باید به ایران باز گردد به همین جهت به شدت از اقدام دولت انتقاد نموده و به انصراف دولت ایران از حقوق حاکمیت خود بر بحرین اعتراض کردند. به همین جهت به لایحه دولت از ۵ نفر آنها چهار نفر رأی مخالف دادند. در این جریان دکتر فضل الله صدر از حزب پان ایرانیست جدا شد و به دنبال آنها اقدام به تأسیس حزب (ایرانیان) نمود که خود دبیرکل آن بود.

هنگام طرح مسئله بحرین در مجلس، وقتی پزشکپور با تندى و عصبانیت صحبت می کرد هویدا ساکت بود. هنگامی که دکتر عاملی به صحبت پرداخت و خیلی معقول و مستدل بیانات خود را ایراد می نمود هویدا به کلیه نکات نطق پزشکپور و عاملی پاسخ داد و گفت مطالبی را که دکتر عاملی گفت سنجیده بود و از هر جهت احساسات میهنی ایشان قابل تقدیر می باشد ولی گفته های او با رهبر پان ایرانیستها تفاوت فراوان داشت و باید به پزشکپور شعر معروف را یادآور شوم که می گوید (این آخرین ترانه من است). در حقیقت هویدا غیر مستقیم خواست بگوید این آخرین نطق پزشکپور در مجلس است که در انتخابات آینده شانس ندارد و همین طور هم شد. چهار نماینده پان ایرانیست که در موضوع بحرین دولت را استیضاح کرده بودند انتخاب نشدند ولی در انتخابات دوره رستاخیز دکتر عاملی و پزشکپور و چند تن دیگر از پان ایرانیستها انتخاب گردیدند.

دکتر صدر در لندن به نویسنده کتاب گفت وقتی موضوع بحرین پیش آمد از طرف فراکسیون پارلمانی حزب پان ایرانیست ورقه استیضاحی به مجلس تقدیم شد. جهانگیر سرتیپ پور از

وکلائی متفکر مجلس به من گفت استیضاح کار صحیحی نیست زیرا منجر به رأی خواهد شد و با این طرز کار بحرین کلیه تشریفات قانونی خود را طی می کند و هیچگاه جای ایراد نیست خوب بود موضوع را به صورت سؤال تبدیل کنید که در این باره در مجلس رأی گرفته نمی شود. به همین جهت من هم به پزشکپور گفتم خوب است موضوع استیضاح را به سؤال تغییر دهیم که مورد ایراد نباشیم. بدو نظر من مورد قبول واقع شد ولی بعداً پزشکپور گفت حاضر نیستیم استیضاح را پس بگیریم و به صورت سؤال مطرح کنیم. من هم ناچار شدم از فراکسیون پان ایرانیست جدا شوم. او هم استیضاح را مطرح کرد که غیر از چهار تن اعضای فراکسیون پان ایرانیست بقیه وکلای مجلس به موضوع بحرین رأی موافق دادند. در نتیجه مجلس شورایی با ۱۸۷ رأی موافق از ۱۹۱ نفر عده حاضر در مجلس به این لایحه رأی موافق داد. چهار نفر مخالف پان ایرانیست ها بودند.

چون صورت مذاکرات مجلس در دسترس نیست انتشار متن نطق ها میسر نگردید.

هویدا نخست وزیر اقدام دولت را در باره بحرین اقدام مهمی می دانست و در طی مصاحبه ای چنین گفت:

مصالح عالیله ملت ایران بیش از هر چیز و سرنوشت ما و برادران مسلمان ما در آن سوی خلیج فارس ایجاب می کرد که از هیچ اقدامی برای دفاع در برابر استعمار فروگذاری نشود. تجربه بحرین مظهر بارزی از سیاست مستقل ماست.

\*\*\*

شاه در پاسخ به تاریخ در این باره چنین می نویسد:  
چند سال قبل فرستاده وزارت خارجه بریتانیا به من اطمینان داد که کشورش هر اندازه لازم باشد حضور خود را در خلیج فارس حفظ خواهد کرد. سه ماه بعد انگلیسها با شتاب خلیج فارس را رها کردند و رفتند. این اقدام مقارن بود با ورود بریتانیا به بازار مشترک

اروپا. پس لازم بود که به هر قیمت امنیت خلیج فارس حفظ شود. کدام قدرت غیر از ایران می توانست چنین مسئولیتی را تقبل نماید. به همین سبب در شب و روزی که انگلیس ها از خلیج فارس رفتند ایران توانست نیروهای خود را بر جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی مستقر گرداند. در بحرین ایرانیان فقط يك ششم جمعیت را تشکیل می دادند. در نتیجه دولت ایران قبول کرد که برای تعیین سرنوشت این منطقه به آرای مردم مراجعه شود. آنها استقلال بحرین را برگزیدند.

\* \* \*

هنگام طرح مسئله بحرین بین مخالف و موافق این بحث رابه وجود آورد که عده ای می گفتند دولت حق ندارد از حاکمیت خود بر بحرین صرفنظر کند و باید همین وضع را حفظ کند تا روزی که قدرت یافت به بحرین لشگرکشی کرده آن را تصرف نموده باردیگر به ایران ملحق سازد. مخالفین می گفتند وقتی موقعیت سیاسی و نظامی و بین المللی اجازه نمی دهد که ایران به بحرین لشگر کشی کند و انگلیسها و اعراب هم با تمام قوا مانع آن خواهند شد که ایران در این کار توفیقی حاصل کند پس چه بهتر که فعلاً این سه جزیره را با استفاده از فرصت به دست آورده و با اعزام قوا حاکمیت خود را بر این جزایر که در دهانه تنگه هرمز قرار دارند و اهمیت زیادی از نظر سوق الجیشی دارند مستقر سازد و حاکمیت احتمالی خود به بحرین را به سازمان ملل و رأی مردم واگذار کند. در نتیجه این اقدام شاه و دولت، حاکمیت بر جزایر خلیج فارس را ترجیح دادند ولی پان ایرانیستها می گفتند ایران به هیچ وجه نباید و نمی تواند از حاکمیت بحرین صرفنظر کند.

با حل مشکل بحرین نخستین دولتی که استقلال بحرین را شناخت، ایران بود و بحرین به عنوان یکصد و بیست و نهمین عضو سازمان ملل در آمد. ایران نیز در بحرین دارای سفیر شد و بحرین نیز در ایران سفیر منصوب نمود.

\*\*\*

در آن هنگام روزانه در بحرین ۶۰ هزار بشکه نفت استخراج می شد. شرکتهای آمریکائی با شیخ قرارداد نفتی دارند. آمریکائیها و انگلیسها بحرین را پایگاه نظامی خود ساخته اند.

\*\*\*

در فرهنگ معین چنین آمده است:

بحرین مجموعه جزایری است با مساحتی برابر ۶۶۲ کیلومتر مربع در کرانه جنوب خلیج فارس و بزرگترین جزیره آن بحرین می باشد که طول آن ۵۰ کیلومتر و عرض آن ۱۷ کیلومتر و پایتخت آن منامه است. بحرین مرکز صید مروارید می باشد. استخراج منابع نفتی اش به شرکت های آمریکائی واگذار شده است.

\*\*\*

گاهنامه شاهنشاهی اخبار مربوط به این جریانات را چنین منتشر ساخته است:

روز ۱۸ آبان ۱۳۴۶ وزیر مشاور در امور خاورمیانه انگلستان برای گفتگو پیرامون اوضاع خلیج فارس پس از خروج بریتانیا از این منطقه به تهران آمد و با نخست وزیر ملاقات کرد و سپس حضور شاهنشاه شرفیاب شد. همچنین مشارالیه روز ۲۵ آبان طی مصاحبه ای مذاکرات خود را درباره امنیت خلیج فارس و ادعای مالکیت ایران بر بحرین و جزایر خلیج فارس بیان کرد.

روز ۸ آذر ۱۳۴۶ دوگلاس هیوم نخست وزیر انگلیس گفت منابع عظیم نفت در خاور میانه برای بسیاری از کشورهای جهان حائز کمال اهمیت است و دولت ایران نقش مهم و مسئولیت عظیمی در حفظ ثبات منطقه خاور میانه به عهده داشته و دارد.

روز ۱۷ دی ماه ۱۳۴۶ وزیر مشاور کابینه انگلستان در امور خاورمیانه در کاخ نیاوران شرفیاب شد و پیرامون خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس مطالبی معروض داشت.

روز ۲۸ دی ماه ۱۳۴۶ سخنگوی دولت ایران با توجه به

مسئله خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس اعلام داشت که دولت ایران با هرگونه همکاری منطقه در خلیج فارس موافق است. روز ۲۷ دی ماه هارولد ویلسن نخست وزیر انگلستان در مجلس عوام آن کشور گفت که قوای انگلستان تا سه سال دیگر (سال ۱۹۷۱) خلیج فارس و جنوب شرقی آسیا را به طور کامل تخلیه خواهد کرد.

روز ۱۲ فروردین ماه ۱۳۴۷ سخنگوی وزارت خارجه ایران در مورد خط مشی سیاسی دولت ایران در قبال تشکیل فدراسیون امارات خلیج فارس تأکید کرد که ایران با تشکیل اتحادیه این امارات مخالفتی ندارد به شرطی که حقوق تاریخی منطقه در آن رعایت گردد.

ضمناً بیانیه ای از طرف دولت ایران منتشر گردید که انگلستان نمی تواند سرزمین هائی را که به زور تزویر از ایران جدا کرده به دیگران ببخشد و دولت ایران کلیه حقوق خود را در خلیج فارس محفوظ خواهد داشت.

در ۲۱ اردیبهشت ۴۷ شاهنشاه به سردبیر روزنامه کویتی (الرأی العام) چنین گفت: تنها چیزی که خود را به آن مقید می دانیم و به خاطر آن می کوشیم این است که مصالح عالییه ایران را محفوظ بداریم و هرچه در این زمینه انجام می گیرد از سیاست مستقل ملی ما سرچشمه می گیرد.

در زمینه خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس ما می توانیم با همکاری یکدیگر وضعی را که از خروج انگلستان حاصل می شود جبران کنیم. تصور می کنم ایران و کویت و عربستان در این مورد نقش بزرگی برعهده دارند.

روز ۶ خرداد ۴۷ شاهنشاه به خبرنگار روزنامه دان پاکستان گفت: خروج انگلستان از خلیج فارس باید واقعی باشد نه آن که انگلستان از يك در خارج و از در دیگر وارد گردد. به علاوه خلاء قدرتی که بعد از خروج انگلستان در شرق سوئز پدید می آید باید به

وسيله دولت های محلی پر شود و شوروی و آمریکا نباید سعی نمایند که این خلاء را پر کنند.

روزنامه گاردین چاپ لندن با نقل قسمتهائی از این مصاحبه به انتقاد از شاهنشاه ایران پرداخته و نوشت که شاهنشاه ایران پشتیبانی انگلستان از تشکیل فدراسیون شیخ نشین هارا اقدامی امپریالیستی و استعماری نامیده است.

در ۱۷ تیرماه ۴۷ عبدالحسین حمزای معاون وزارت خارجه طی بیانیه ای نظریه رسمی دولت ایران را چنین بیان کرد:  
در وضع فعلی تشکیل کنفدراسیون شیخ نشین های خلیج فارس ماهیت فرمایشی و استعماری غرب را دارد و برای ایران به هیچ وجه قابل قبول نیست.

روز ۲۰ دی ماه ۴۷ شاه گفت: در خلیج فارس دیگر جانی برای قدرتهای بزرگ نیست و پس از خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس ما نمی خواهیم هیچ قدرت خارجی جای آن را بگیرد.  
روز ۲۲ شهریور ۴۸ شاه گفت: پس از خروج نیروهای انگلستان هیچ قدرت و نفوذ خارجی دیگر حق ندارد وارد خلیج فارس شود. ایران آزادی کشتی رانی را در خلیج فارس تضمین می کند.

روز ۲۲ مهر شاه گفت: وقتی در يك محفل رسمی می شنویم که کشور ایران نسبت به خلیج فارس بیگانه است و نام دیگری روی آن می گذارند جز لبخند چه می توانیم بگوئیم. به گفته آنها اگر در بندر عباس موج شکن بسازید به گفته آنها به حقوقشان تجاوز کرده اید. یا به قول آنها ایران با خلیج فارس بیگانه است و تمام چاههای نفتی و منطقه و خارك به قول آنها غصبی است و در مقابل چنین حرفهای مسخره ای البته انسان سکوت می کند. آخرین جواب آنها آمادگی نظامی است.

روز ۲۷ مهر ۴۸ شاه گفت: ما از کشورهای عربی منطقه خلیج فارس خواستار همکاری برای گسترش امنیت و ایجاد ثبات در

این منطقه شده ایم ولی در صورتی که کشورهای عربی منطقه خلیج فارس در این راه همکاری نکنند دولت ایران خود به تنهایی این مسئولیت را یعنی امنیت و ثبات منطقه را به عهده خواهد گرفت.

روز ۲۹ مهر شاهنشاه گفتند ما هرگز سعی نخواهیم کرد که سرزمین خود را به زیان دیگران توسعه دهیم و هیچگاه در صدد ربودن ثروت دیگران برنخواهیم آمد و دیگران را از آنچه دارند محروم نخواهیم کرد.

روز ۱۳ بهمن ۴۸ شاهنشاه در مصاحبه ای گفتند: ایران معتقد است که باید به اهالی امیر نشین بحرین اجازه داده شود تا درباره سرنوشت خودشان نظر خود را ابراز دارند. مادام که مسئله بحرین روشن نشده و تازمانی که ندانیم آیا شیخ بحرین جزء فدراسیون شیخ نشین های خلیج فارس خواهد بود نمی توانیم فدراسیون را به رسمیت بشناسیم.

روز ۴ اسفند ۴۸ وزیر خارجه در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاری فرانسه گفت: دولت ایران به پیروی از اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود پیشنهاد کرده است که برای تعیین تکلیف بحرین از نظر وضع سیاسی آینده آن، نظریات و امیال مردم بحرین از طریق سازمان ملل تحصیل شود و به هرحال فدراسیونی که بحرین یکی از اعضای آن باشد مورد قبول ایران نخواهد بود.

روز ۹ فروردین وزیر خارجه در مجلس گفت دولت ایران مصمم است مسئله بحرین را از طریق سازمان ملل متحد و با مراجعه به آراء عمومی حل کند و دولت انگلستان نیز با این طرح موافقت دارد.

روز ۱۸ فروردین ۴۹ شاهنشاه با رئیس سرویس سیاسی روزنامه تایمز مصاحبه کرده و گفتند: ایران خواستار حضور نیروهای نظامی بریتانیا در خلیج فارس نبوده و هرگونه تأخیری که در خروج نیروهای انگلیسی در خلیج فارس روی دهد به يك انفجار ناسیونالیستی در این ناحیه منجر خواهد شد که در نتیجه آرامش



خلیج فارس به خطر خواهد افتاد. ضمناً مراجعه به آراء عمومی در مورد بحرین را یادآور شدند.

روز ۱۲ اردیبهشت ۴۹ هیئت اعزامی سازمان ملل که به درخواست دولت ایران و موافقت دولت انگلستان برای نظر خواهی مردم بحرین به این سرزمین سفر کرده بود در گزارشی به دبیر کل سازمان ملل اعلام داشت که مردم بحرین خواستار تبدیل به یک کشور مستقل و حاکم بر سر نوشت خود هستند.

روز ۲۱ اردیبهشت شورای امنیت سازمان ملل به اتفاق آراء استقلال بحرین را مورد تصویب قرارداد و رئیس شورای امنیت اظهار داشت که پیشنهاد دولت ایران برای مراجعه به آراء عمومی مردم بحرین به منظور تعیین حق سرنوشت این سرزمین صلح را در منطقه آسیب پذیر مزبور تقویت کرده است.

اقدامات دولت ایران در مورد قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل راجع به بحرین با ۱۶۸ رأی موافق مورد تأیید مجلس شورای ملی ایران قرار گرفت (۲۴ اردیبهشت ۴۹ - برابر ۱۴ مه ۱۹۷۰) روز ۲۸ اردیبهشت ماه مجلس سنا اقدامات دولت را در مورد بحرین به اتفاق آراء مورد تصویب قرار داد.

در خرداد ۴۹ هیئت حسن نیت ایران عازم بحرین شد. اولین گام پس از ۵۰ سال قطع رابطه بین ایران و بحرین برداشته شد. روز ۲۳ خرداد ۴۹ شیخ خلیفه بن سلمان آل خلیفه رئیس شورای دولتی بحرین در رأس هیئت عالیرتبه ای برای دیدار سه روزه به ایران آمد و حضور شاهنشاه شرفیاب شد و پیام دوستانه حاکم بحرین را تقدیم داشت.

در تیرماه ۴۹ وزیر خارجه ایران به عربستان سفر کرد و پس از پایان مذاکرات اعلام شد که عربستان سعودی از سیاست ایران در خلیج فارس پشتیبانی می کند و ایران و عربستان و کویت پس از خروج نیروهای انگلیس حفظ امنیت این منطقه را عهده دار خواهند بود.

روز ۲۸ شهریور ۴۹ سرویلیام سول نماینده ویژه وزارت خارجه انگلستان مقامات سیاسی ایران را از نتایج مذاکرات و تبادل نظرهای خود با رهبران و حکمرانان امارات در مورد حضور نیروهای نظامی انگلستان در خلیج فارس و مسائل مربوط به تشکیل فدراسیون و امارات ۹ گانه این منطقه مطلع ساخت.

وزیر خارجه ایران در بازگشت از نیویورک در ۱۶ مهر ۴۹ گفت بین ایران و بریتانیا در مورد آینده خلیج فارس تفاهم کامل برقرار است و انگلستان در تاریخ معین نیروهای خود را از منطقه خارج می کند.

روز ۲۸ آذر ۴۹ شیخ عیسی بن آل سلمان حاکم بحرین به ایران آمد. در دیدار ۵ روزه به تهران و شیراز و اصفهان مسافرت کرد. در پایان سفر ۵ روزه حاکم بحرین موافقت نامه ای در باره نفت فلات قاره ایران و بحرین به امضا رسید.

در اسفندماه ۴۹ وزارت خارجه به طور رسمی خبر خروج نیروهای انگلستان را از خلیج فارس مورد تأیید قرار داد. دولت آمریکا خشنودی خود را از خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس اعلام داشت و امارات منطقه را به تشکیل فدراسیونی تشویق کرد.

روز دوم خرداد ۱۳۵۰ ویلیام لوس نماینده ویژه وزیر خارجه انگلستان ضمن شرفیابی مجدد خود نظریات دولت متبوع خود را پیرامون تحولات منطقه خلیج فارس و تشکیل امارات نه گانه قبل از خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس معروض داشت.

شاهنشاه در مصاحبه ای گفتند اگر انگلستان از خلیج فارس خارج می شود باید واقعی باشد. به هر صورت پایان عصر استعمار فرا رسیده و انگلستان چه بخواهد و چه نخواهد نمی تواند اینجا باقی بماند.

روز ۹ خرداد اعلام شد که با قبول تدریجی نظریه ایران درباره استرداد جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک از جانب دولت

انگلستان، ایران حمایت خود را از طرح تشکیل فدراسیون امارات خلیج فارس اعلام داشت.

روز ۱۲ خرداد دولت ایران اعلام نمود که اداره امور خلیج فارس باید به عهده دول ساحلی و امارات خلیج فارس باشد و هیچ نیروی خارجی نباید جانشین قوای انگلستان در منطقه بشود.

هویدا نخست وزیر در سخنرانی انتخاباتی حزب ایران نوین در بندرعباس به اشغالگران ۸۰ ساله جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی اظهار کرد که خلیج فارس شاهراه حیاتی ماست و ایران نسبت به سرنوشت آن بی تفاوت نخواهد بود.

\* \* \*

دکتر رضا قاسمی سفیر سابق ایران در کویت به خبرنگار ایران پست چنین گفت:

از یکصد و پنجاه سال قبل ایران بحرین را از دست داده و فقط به ادعای حاکمیت آن چسبیده بود. سیاست استعماری انگلستان طی قرون اخیر از یک طرف و ضعف حکومت های مرکزی از سوی دیگر سبب شده بود که سلطه تاریخی ایران بر خلیج فارس رو به کاهش رود. جدائی بحرین و جزایر سری و تنب و ابوموسی و مداخله در امور بسیاری از جزایر ایران مانند قشم و هرمز و خارک و واگذاری بندر گوادر به خان کلات از جمله کوشش های دولت انگلستان برای اجرای سیاست استعماری خود در خلیج فارس بود.

در دوره پهلوی اول که حکومت مرکزی قدرت یافت ضمن گفتگو با دولت انگلیس جزایر جنوبی ایران که پایگاه انگلیسها بود مانند جزایر سری - قشم - هنگام به ایران واگذار شد اما دولت انگلستان شبه جزیره بحرین را به عنوان پایگاه دریائی خود حفظ کرد تا در ژانویه ۱۹۶۸ دولت کارگری انگلیس اعلام کرد که تا آخر سال ۱۹۷۱ نیروهای خود را از شرق سوئز و خلیج فارس فرا خواهد خواند. دولت ایران برای اعاده بحرین و جزایر سه گانه اقداماتی نمود ولی با بررسی جوانب امر دریافت که طی این یکصد و

پنجاه سال در ترکیب جمعیت و آداب و سایر مظاهر زندگی مردم بحرین دگرگونی اساسی روی داده و یا برای استرداد آن باید به جنگ و اشغال نظامی توسل جست که این اقدام در جامعه بین المللی مطلوب و مقبول نبوده و یا باید وضع موجود را حفظ کرد. باید توجه داشت که نمایندگان ایران در هر مجمعی که نماینده بحرین شرکت داشت جلسه را به عنوان اعتراض ترك می گفتند و با این ترتیب ایران در خانواده ملل که بحرین را به عنوان واحد جداگانه ای پذیرفته بودند منزوی می گردید به ویژه با کشورهای عربی که حامی موجودیت بحرین به عنوان واحد مستقل بودند در گیر می شد.

براین اساس پادشاه فقید ایران در ژانویه ۱۹۶۹ ضمن مسافرت رسمی به هندوستان در مصاحبه ای چنین گفتند (اگر انگلیسی ها از در جلو خارج می شوند نباید از در عقب وارد شوند و ما نمی توانیم قبول کنیم که جزیره ای توسط انگلستان از کشور ما جدا شده توسط آنها به حساب ما به دیگران واگذار می شود.

ایران مایل نیست برای حل این مسئله به زور متوسل شود و اگر مردم بحرین نخواهند به ایران ملحق شوند ما اعمال زور نخواهیم کرد.)

پس از این اشارت دولت ایران بهترین راه را استعلام از نظر مردم بحرین از طریق سازمان ملل برگزید و اعلام داشت که خواست مردم بحرین را با نظارت سازمان ملل خواهد پذیرفت. مذاکراتی هم با مقامات دولت انگلیس صورت گرفت و آنها نیز به این نظر تسلیم شدند.

مقارن با این احوال کمیسیونی به ریاست وزیر خارجه وقت همه روزه با مقامات بالای وزارت خارجه ایران تشکیل می شد و من هم که صورتحال این کمیسیون را تهیه می کردم می دانم که همه روزه به نظر شاه فقید می رسید. براین پایه بود که دولت ایران در ماه مارس ۱۹۷۰ از اوتانت دبیر کل سازمان ملل طی نامه ای تقاضا کرد که ایشان مساعی جمیله خود را برای آگاهی از تمایلات مردم

بحرین به کار گیرد. دبیر کل نیز (ویتوریو گیچاری) رئیس دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو را برای انجام این مأموریت برگزید که در رأس هیئتی به بحرین رفت و سرانجام در گزارش مفصل خود به دبیرکل سازمان چنین نوشت: (نتایج حاصله مرا متقاعد ساخته که اکثریت قریب به اتفاق مردم بحرین مایلند که آن سرزمین رسماً به صورت کشوری کاملاً خود مختار و مستقل شناخته شود.)

دبیر کل سازمان ملل ضمن تقدیر از دولتین ایران و انگلستان که راه حلی مسالمت آمیز در مورد بحرین برگزیده اند گزارشی به شورای امنیت تسلیم داشت که این گزارش در جلسه ۱۱ ماه مه ۱۹۷۰ شورای امنیت به اتفاق آراء تصویب شد و مراتب در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ به تصویب مجلسین ایران رسید.

در سال ۱۳۴۹ رسماً استقلال بحرین اعلام شد و ایران در شمار نخستین دولتهائی بود که استقلال بحرین را به رسمیت شناخت. از آن تاریخ به بعد رابطه ایران نه تنها با بحرین بلکه با جامعه کشورهای عرب رو به توسعه و تحکیم نهاد.

در حقیقت ما با این اقدام نه تنها بحرین را از دست ندادیم بلکه پس از یک دوره طولانی قطع مراوده این سرزمین را باز یافتیم. اما وضع ایران درباره جزایر سه گانه تنب و ابوموسی جداگانه است. زیرا با اعلام خروج انگلستان این جزایر بلاذفاع می ماند و ممکن بود این جزایر با تحریکات عناصر چپگرا به صورتی در می آمد که امنیت منطقه به خطر می افتاد. به علاوه ایران هیچگاه از حق حاکمیت خود بر این جزایر صرفنظر نکرده بود. با دولت انگلستان به مذاکره پرداخت تا این که روز ۳۰ نوامبر نیروهای ایران در جزایر سه گانه پیاده شدند.

\*\*\*

روزنامه نیمروز چاپ لندن در شماره ۴۶ مورخ ۲۹ دیمه ۱۳۶۸ و شماره ۴۷ خود مطالبی را تحت عنوان «اسناد محرمانه» جدائی بحرین منتشر کرده و چنین می نویسد:

وزارت خارجه انگلیس با انتشار اسناد محرمانه ۳۰ سال قبل خود پرده از مقدمات برنامه جدائی نهائی بحرین از ایران برداشته است. این اسناد در برگیرنده صورت جلسه هیئت وزیران و نامه های مبادله شده بین تهران و لندن و برداشتهای دولت انگلیس از سخنان شاه فقید و سیاست او درباره بحرین و گزارشهای سفیر انگلیس در تهران در رابطه با اختلاف نخست وزیر وقت (دکتر اقبال) و محمد رضاشاه درباره بحرین می باشد. برای پی بردن به اهمیت این اسناد یکی از گزارشهایی را که در رابطه با اخطار دولت انگلستان به شاه فقید است توجه فرمائید.

در نوامبر ۱۹۵۹ دولت مك میلان اخطار شدیداللحنی در رابطه با ادعای مالکیت بحرین از طرف ایران برای شاه فرستاد. سفیر انگلیس در تهران «جفری هریسون» که در انتظار بود دولت متبوعش از طریق گفتگو و به شکلی دوستانه مشکل بحرین را حل کند از اخطار مك میلان شگفت زده شد. طی سه روز بحرانی ۱۶ و ۱۷ و ۱۹ نوامبر ۱۹۵۹ تلگرافهایی بین تهران و لندن مبادله شد که بررسی آنها نشان می دهد که دولت انگلیس برای تفکیک نهائی بحرین از ایران تا کجا حاضر به پیش روی بود. تلگراف نخستین که در این شماره به چاپ آن مبادرت می کنیم از سوی سفیر انگلیس به عنوان کاملاً محرمانه و بسیار فوری به وزارت خارجه انگلیس ارسال شده است. در این تلگراف آمده است:

در مراسم رسمی اخیر فرصت یافتم که به صورت غیر رسمی با نخست وزیر ایران درباره پیش نویس قانون انتخابات جدید صحبت کنم. قانونی که دولت درصدد انتشار آنست و به موجب آن دو نماینده در مجلس برای بحرین انتخاب خواهد شد.

۱- در گفتگو با نخست وزیر ایران، نگرانی خود را از بروز مشکلات قابل پیش بینی بین دو کشور بر سر این موضوع (انتخاب نمایندگان مجلس از بحرین) ابراز کردم و متذکر شدم که حتماً باید راه حلی برای این مسئله پیدا کرد. به ویژه که شاه و نخست وزیر

کاملاً از موضع و احساس ما نسبت به بحرین باخبرند. نخست وزیر با اشاره به این که نسبت به نگرانیهای من اتفاق نظر داشت ولی گفت که حکومت او دروضع دشواری قرار دارد و اگر به وعده های سابق خود نسبت به بحرین عمل نکند شدیداً از سوی روزنامه های کشور مورد حمله قرار خواهد گرفت.

۲ - درشامگاه همین روز با یکی از مشاوران نخست وزیر در رابطه با همین موضوع صحبت کردم و او آشکارا به من گفت: صادقانه بگویم نخست وزیر کاملاً آدم واقع بینی است و می داند طرح قانونی که تهیه شده ارزشی ندارد و یاوه ای بیش نیست ولی این شاه است که به این قانون چسبیده و روی آن اصرار می کند. بنا براین لازم است تلاش متوجه شاه شود و ضروری است که این کار به شکل معقول و ظریفی انجام گیرد و در مرحله فعلی این کار به بهترین وجه ازسوی شخصیت‌های برجسته ایرانی قابل اجراست (یعنی از طریق این افراد باید شاه را وادار به تغییر موضع خود کرد).

به دنبال وصول نامه سفیر انگلیس درتهران «جفری هاریسون» در پایان نامه خود پیشنهاد کرده بود وزارت خارجه ضمن تماس با آمریکا از این کشور بخواهد شاه را برای تغییر موضع خود نسبت به بحرین تحت فشار قراردهد.

معاون وزارت خارجه انگلیس «دی - تی - وست» طرحی به وزیر خارجه انگلیس ارائه داد که متضمن مطالب زیر بود:

در جریان اقداماتی که جهت برگزاری انتخابات پارلمانی در ایران درسال آینده تدارك شده دولت قانون جدیدی در رابطه با حوزه های نمایندگی تهیه کرده که در آن دو کرسی به بحرین اختصاص داده شده است و این موضوع را شاه مستقیماً در قانون مذکور وارد ساخته است. سفیر علیا حضرت (ملکه انگلیس) مذاکرات غیر رسمی با نخست وزیر ایران در این رابطه داشته است و نخست وزیر به امکان مورد انتقاد قرار گرفتنش از سوی روزنامه های کشور در

صورت سرباز زدن از تعهداتی که پیش از این در رابطه با بحرین به عهده گرفته اشاره کرده است. سفیر مادر این حال از مشاور ویژه نخست وزیر شنیده است که نخست وزیر ایران طرح مذکور (دادن دو کرسی در پارلمان به بحرین) را طریقی بی اساس می داند ولی قادر به قانع کردن شاه برای کنار گذاشتن این طرح نیست.

نخست وزیر درعین حال وعده داده است که انتشار قانون مذکور را بین ده تا پانزده روز به تأخیر اندازد و در این مدت سفیر خواهد کوشید نقطه نظرهای خود را به اطلاع شاه برساند ولی در حال حاضر وضع نگران کننده بوده و ممکن است نتایج بدی به بار آید. از یکسو پیش بینی می شود که شاه در صورتی که مخالفت بریتانیا با قانون انتخابات جدید به وی ابلاغ شود، احساس آزرده گی و مورد اهانت قرار گرفتن بکند. اما درعین حال انتشار این قانون و تطبیق یافتن مفاد آن، ما را موظف به اجرای تعهداتمان نسبت به حمایت وضع قانونی بحرین و تضمین حاکمیت حاکم بحرین می کند. در چنین وضعی ما می بایست اعتراض رسمی خود را نسبت به قانون جدید انتخابات به دولت ایران ابلاغ کنیم و نیز وسایل ارتباط جمعی را از موقعیت و موضع خود آگاه سازیم و قابل پیش بینی است که دولت ایران نیز به واکنشی متقابل و مشابه با عمل ما دست بزند. شکی نیست که روزنامه های انگلیس و ایران بابحث پیرامون موضع دوطرف به موضوع قابل جدلی دست خواهند یافت و برپائی يك بحران فی نفسه دعوتی است از آنها که به بحران سازی در ایران شهرت دارند (نیروهای ملی مخالف انگلیس).

من معتقدم که ضروری است به سفیر علیا حضرت در تهران ابلاغ شود که به تلاشهای خود برای قانع کردن شاه از راه برشمردن همه خطرهای احتمالی ادامه دهد و اگر شاه قانع نشد سرجفری هاریسون می تواند به او بگوید بهتر است که در قانون انتخابات از عبارتی که وزیر کشور در نام بردن از بحرین استفاده کرده، ذکر شود. یعنی به جای گفتن استان بحرین، از عبارت «مجمع الجزایر



خلیج فارس» استفاده شود.

معاون وزارت خارجه انگلیس در رابطه با پیشنهاد سفیر انگلیس در کمک گرفتن از آمریکا، در نامه خود به وزیر خارجه می نویسد:

اولاً تردید داریم که آمریکا در زمانی که جو دشمنی با آمریکادر ایران گسترش می یابد حاضر به همکاری و کمک به ما باشد بنا براین من ترجیح می دهم خودمان به تنهایی عمل کنیم و آمریکارا در جریان کارهایمان نگذاریم. با این پیشنهادها مشاور دایره امور کشورهای عربی در وزارت خارجه نیز موافق است.

پاسخ وزیر خارجه انگلیس دوز روز بعد ارسال می شود. خیلی سریع وگویی از پیش آماده بوده است. برخلاف نامه سفیر انگلیس در تهران که همه جا بر ضرورت مذاکره و تفاهم با دولت ایران تأکید کرده است، وزیر خارجه انگلیس با لحن تند و تهدیدآمیز در رابطه با پیشنهاد کوشش برای تغییر عقیده شاه می نویسد:

ما موافقت خودرا برای دست زدن به تلاشهایی جهت تغییر موضع شاه در پرتو نکات زیر اعلام می کنیم

به ایشان بگوئید، شنیده ام که در قانون انتخابات جدید شما دوکرسی برای استان بحرین در نظر گرفته شده، در صورتی که این قانون منتشر شود و چنین موضوعی در آن باشد، دولت علیا حضرت ملکه ملزم به اعلام حمایت خود از دولت قانونی و حقوقی حاکم بحرین است و چنین تعهدی مستلزم ارسال نامه رسمی (اخطار) به دولت شماست که در آن ما به موقعیت بحرین و وضع قانونی این دولت اشاره خواهیم کرد.

همچنین این امر مستلزم آگاه ساختن روزنامه ها است و بدیهی است آنها از این موضوع بحث جنجالی و داغی را ایجاد خواهند کرد و احتمالاً دولت ایران نیز مجبور به جوابگویی خواهد شد و این امر به عریان شدن اختلافاتی منجر خواهد شد که ما موفق شده ایم از بروزش جلوگیری کنیم و مسلم است که چنین وضعی با مصالح

مشترك در دولت سازگاری ندارد.

در کنار این امر در صورتی که دولت ایران علاقمند باشد که همکاری اش با بحرین را در درازمدت گسترش دهد قابل قبول نیست که با عمل خود خشم مردم بحرین و نه فقط هیئت حاکمه این کشور را برانگیزد و احتمال دارد روش ایران در وضع ایرانیان مقیم بحرین و روابط آنها با حکومت این کشور نیز اثر سوئی بگذارد.

بنا بر این من امیدوارم اعلیحضرت شاه با درایت و دوراندیشی قبل از رخ دادن پیش بینی های بالا، به حل ماجرا بپردازد که این وضع به سود ایران نیست.

در بخش دیگری از نامه وزیر خارجه انگلیس به تهران می

خوانیم:

ضروری است به شاه یادآور شوید که چه تعهدی به آقای راسل داده است. تعهدی مبنی بر این که دولت ایران نه تنها باید از ایجاد مشکلات غیر ضروری برای متحدانش خودداری کند بلکه می بایست از اتخاذ مواضعی که تأثیر سوء بر روابط دوستانه ایران و متحدانش دارد پرهیز کند. در چنین صورتی ضروری است که قانون انتخابات قبل از انتشار آن مورد جرح و تعدیل قرار گیرد.

بر پایه اسناد سی سال قبل وزارت خارجه انگلیس، لندن ضمن بی اساس خواندن ادعای ایران بر مالکیت بحرین در برابر پرسش متحدانش از جمله واشنگتن که خواستار اطلاع یافتن بر زمینه های ادعای ایران بودند گزارشی تهیه کرد که تحت شماره ۸۲۰۳۷ در بین اسناد محرمانه ثبت است. این گزارش بعدها پایه مذاکرات لندن با طرفهای ذینفع در قضیه بحرین قرار گرفت.

در این گزارش چنین می خوانیم:

۱ - بحرین مجمع الجزایر کوچکی است که در نزدیکی ساحل عربی خلیج فارس قرار دارد و تقریباً محاط به استان احساء که تابع حکومت سعودی است می باشد و از نظر جغرافیائی بی شباهت به قطر نیست که حاکمش استقلال دارد. ساکنین بحرین اغلب عرب

هستند اگر چه از آغاز قرن اخیر با هجوم فارسها به آنجا تعداد زیادی ایرانی در این جزایر سکونت گزیده اند. (همین اشاره انگلیس نشان دهنده سوء نیت این کشور درانکار حاکمیت ایران است. چه حضور ایرانیان در بحرین سابقه ای به مراتب قدیمی تر از زمان مورد اشاره وزارت خارجه انگلیس دارد. در حالی که بسیاری از حرکت های استقلال طلبانه ایرانیان در قرون اولیه سلطه عرب ها بر ایران از بحرین آغاز شده است).

۲ - شیخ نشین بحرین برای مدتی پیش از سال ۱۷۸۳ تحت حاکمیت دولت ایران بود. ولی در این سال اجداد حاکم فعلی بحرین ایرانیها را از کشور خود اخراج کردند و از آن زمان حکومت آل خلیفه باقی مانده است.

ادعای مالکیت جزیره بحرین در بعضی از سال ها توسط ایران و زمانی نیز از سوی دولت عثمانی که بین ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸ بر سواحل نزدیک بحرین مسلط شده بود، عنوان شده ولی هر بار این ادعاها با اعتراض کامل روبرو گردیده است.

در سال های ۱۸۴۷ تا ۱۸۷۰ ایرانی ها بار دیگر مدعی مالکیت بحرین شده اند ولی از این زمان به بعد ترک ها استقلال بحرین را عملاً به رسمیت شناختند. مسقط و مصر و امرای وهابی ساحل شبه جزیره عربی نیز چنین کردند. امیران بحرین که در سال ۱۷۹۸ به صورت قاطع ایرانیان را بیرون کردند، از سال ۱۸۲۰ به صورت مستقل حکمرانی داشته اند و همه گاه با مآداری روابط ویژه ای بوده اند که بر پایه قراردادهای همکاری بین دو کشور در فاصله سال های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ تنظیم شده، و خاندان حکومتی بحرین به موجب آن متعهد شده اند که در روابط خارجی خود تابع امپراطوری انگلیس باشند و از هیچ بخش از خاک خود به نفع دیگران بدون موافقت دولت امپراطوری انگلیس چشم پوشی نکنند.

۳ - در سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ بین دولت های انگلیس و ایران نامه های متعددی پیرامون بحرین رد و بدل شده است و نسخه

هائی از آن برای جامعه ملل نیز فرستاده شده است و پنج بار نیز ایران شکایتی در مورد نقض حاکمیت ادعائی اش بر بحرین تسلیم جامعه ملل کرده است که در چهار مورد دولت امپراطوری انگلیس وقعی به شکایات ایران نگذاشته است

۴ - باوجود ادعاهای مکرر ایران درباره مالکیت بحرین در طول سال های طولانی، دلایلی که این کشور برای مالکیت خود ارائه می کند بی پایه و اساس است و مهمترین این دلایل مطابق نامه رسمی که در ۲۷ اوت و ۲۶ نوامبر به جامعه ملل فرستاده شده به شرح زیر است:

تاریخ مجمع الجزایر بحرین قبل از سال ۱۷۸۳ نشان می دهد که این منطقه همه گاه جزو ایران بوده است و ایران هرگز استقلال يك طرفه بحرین را به رسمیت نشناخته و از ادعای خود نگذاشته است.

به موجب معاهده ای که در سال ۱۸۲۲ بین کاپیتان بروس نماینده سیاسی انگلیس در جنوب ایران و حاکم شیراز بسته شده نماینده انگلیس به حاکمیت ایران بر بحرین اقرار کرده است. اما چون مواد این معاهده هرگز از جانب طرفین به اجرا درنیامده لذا استناد ایران به این مورد پایه ای ندارد.

وجود لیره های طلائی که به نام پادشاه ایران در سال ۱۸۱۷ در بحرین ضرب شده است (به ادعای دولت ایران مطابق سند). این که حاکم بحرین در مناسبت های مختلف به اقلیم فارس خراج و مالیات می داده است (سند وزارت خارجه انگلیس در اینجا از این خراج و مالیات ها به عنوان کمک های بلاعوض و بخشندگیهای شیخ بحرین به ایران یاد می کند).

بالا بردن پرچم ایران توسط شیخ بحرین برفراز قصرش در مناسبت های ملی و سیاسی و هنگام دیدار نمایندگان ایران. نامه های حکام قبلی بحرین که در همه آن ها به اطاعت خود از دولت مرکزی ایران اشاره می کند.

وزارت خارجه انگلیس همه دلایل ایران را نامربوط می داند  
و مدعی است که اگر هم در گذشته سیاستش مبنی بر پذیرش  
حاکمیت ایران بوده است حالا این سیاست تغییر کرده است.



ایران تریبون می نویسد: وقتی ولیعهد بحرین به تهران آمده  
بود هویدا او را به اتاق تشکیل هیئت دولت برد که عکس نخست  
وزیران سابق در آن نصب است. باشوخی به ولیعهد بحرین گفت خیلی  
ازوزرای کابینه من آرزو دارند که عکس من هم دراین محل نصب  
شود و خودشان به جای من بنشینند. ولی جای این عکس تا من زنده  
هسته خالی خواهد ماند.



استقرار حاکمیت ایران برسه جزیره  
(تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوسی) از مهمترین خدمات  
محمدرضاشاه پهلوی بود

## استقرار حاکمیت ایران بر سه جزیره خلیج فارس

یکی از خدمات ارزنده دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی که از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارد استقرار حاکمیت ایران بر جزایر مهم (ابوموسی - تنب بزرگ - تنب کوچک) می باشد.

یک شب دیروقت هویدا نخست وزیر به نویسنده کتاب تلفن کرد و گفت فردا در مجلس جلسه ای برای یک کار خیلی مهم تشکیل خواهد شد و از رئیس مجلس خواسته ام که همه وکلا را برای ساعت ۸ صبح به مجلس دعوت کند. گفتم موضوع چیست؟ گفت البته مطلب خیلی محرمانه است غیر از شخص شاه و من و رئیس مجلس و چند تن از نظامیان هیچکس نمی داند و شما هم از نظر وظیفه ای که در مجلس دارید می توانید از آن مطلع باشید ولی تا فردا صبح هیچکس نباید از آن مستحضر گردد. آن هم فرمانی است که اعلیحضرت همایونی صادر فرموده اند که فردا صبح زود ارتش سه جزیره مهم خلیج فارس را که متعلق به ایران است تصرف خواهد کرد. علت محرمانه بودنش هم این است که اگر این خبر به دست خبرگزاری ها بیفتد و آنها در انتشار آن اقدام کنند احتمال دارد پس از این که انگلیس ها جزایر را تخلیه کردند کشورهای

عربی نیز که مدعی مالکیت این جزایر هستند زودتر از ارتش ایران دست به کار شوند و مادچار مشکلات عظیمی شده اجباراً با اعراب ناچار به جنگ شویم. این کار به صورت غافلگیری انجام خواهد شد و شما هم صبح زود به مجلس بروید و هیچکس را در جریان نگذارید.

مطابق معمول روزانه صبح زود در اتاق فراکسیون پارلمانی بودم. يك يك و كلا باحالت اضطراب می آمدند و علت تشکیل جلسه را می پرسیدند. می گفتم خبری ندارم ولی خیال می کنم مطلبی راجع به ارتش مطرح باشد. البته منتظریم نخست وزیر بیاید شاید ما را در جریان بگذارد. ساعت ۷ صبح مهندس ریاضی به مجلس آمد و مرا خواست و گفت خوشبختانه ساعت ۶ صبح امروز ارتش ایران هر سه جزیره ایران را به تصرف در آورده و اعلیحضرت هم از این بابت خیلی خوشحال هستند که بدون خونریزی و درگیری ایران توانست بعد از ۸۰ سال حاکمیت ایران را مجدداً بر این جزایر مستقر سازد. در این موقع هویدا همراه وزیر جنگ و چندتن از وزراء به اتاق رئیس مجلس آمدند. هویدا با کمال خوشحالی گفت حالا که کار انجام شده می توان همه وکلا و مردم ایران و مردم دنیا را از جریان امر مطلع ساخت. نخست وزیر می خواست بداند از نظر پارلمانی چه کاری انجام شود بهتر خواهد بود. پس از مذاکراتی که صورت گرفت این طور تصمیم گرفته شد که نخست وزیر ضمن ایراد نطقی با تجلیل از شخص شاه که مبتکر این اقدام بود و تشکر از نیروهای نظامی که با درایت و هوشیاری به موقع اقدام نموده اند مراتب با خرسندی کامل به اطلاع ملت ایران و نمایندگان مجلس شورای ملی برسد. ضمناً مجلس هم با تجلیل از اقدام شاه و دولت و ارتش این پیروزی بزرگ را تبریک گفته و اقدام دولت را مورد تأیید قرار دهد. نخست وزیر گفت پس خویست فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین که پشتیبان دولت است بلافاصله این پیشنهاد را به مجلس بدهد. من گفتم تصور می کنم چون این يك کار عظیم ملی



است بهتر است که فراکسیون های مجلس متفقاً از اقدام دولت تجلیل کنند. با سرعت متن نامه تهیه شد و به عنوان رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین آن را امضا کردم و گفتم بهتر است از سایرین هم بخواهیم امضا کنند. نخست وزیر گفت آیا حزب مردم هم امضا می کند؟ گفتم حتماً این کار را خواهد کرد. بلافاصله تقاضا شد رامبد رئیس فراکسیون پارلمانی حزب مردم هم در جلسه شرکت کند و او هم حضور یافت و وقتی از جریان اطلاع یافت با خرسندی امضای خود را پای آن نامه گذاشت. گفتم بهتر است از دکتر صدر هم که تنها نماینده حزب ایرانیان است تقاضا کنیم زیر این نامه را امضا کند. نخست وزیر که نظر خوبی نسبت به دکتر صدر نداشت گفت او که رئیس فراکسیون نیست و امضای یک نفر او چه تأثیری دارد؟ من که می دانستم نخست وزیر از حملات دکتر صدر به دولت درباره تقسیم اراضی جنگلها و حمله به مهندس گلسترخی ناراحت است گفتم به هرحال چون کار مهم مملکتی است و دکتر صدر هم دبیرکل یک حزب سیاسی می باشد و در مجلس هم عضویت دارد با امضای او دیگر این کار به اتفاق آراء مورد تأیید خواهد بود. نخست وزیر گفت این دیگر بسته به نظر خودتان است اقدام کنید. من هم از دکتر صدر خواهش کردم که او هم با میل و رقت امضا کرد و گفت اگر مربوط به دولت بود امضا نمی کردم ولی چون اقدام شاه و ارتش و برای منافع مملکت است امضا می کنم و در مجلس هم نطق خواهم کرد. با این طرز زنگ جلسه علنی زده شد و مذاکرات آغاز گردید که خلاصه ای از مذاکرات این جلسه تاریخی نقل می گردد.

صبح روز پنجشنبه نهم آذرماه ۱۳۵۰ پس از خاتمه جلسه خصوصی، جلسه علنی مجلس شورای ملی به ریاست مهندس عبدالله ریاضی تشکیل شد. هویدا نخست وزیر همراه کلیه وزیران در جلسه شرکت داشت. نخست وزیر طی نطق مفصلی چنین گفت:

ساعت ۶ و ۱۵ دقیقه صبح امروز نیروهای مسلح شاهنشاهی

در جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی پیاده شدند. ساعت ۶ و پنجاه دقیقه پرچم سه رنگ ایران در کوه حلوا یعنی مرتفع ترین نقطه ابوموسی به اهتزاز درآمد و بار دیگر پس از هشتادسال حاکمیت ایران بر این سه جزیره ایرانی در خلیج فارس مستقر گردید. (نمایندگان به شدت کف زدند). ایران توانست سیاست استعماری را که علیرغم حق مسلم خود مانع از اعمال حاکمیتش بر این جزایر بود از میان برداشته و در نتیجه سیاست مدبرانه شاهنشاه آریامهر پس از مذاکرات طولانی و پیگیر با دولت انگلیس بار دیگر این قسمت از خاک ما تحت حاکمیت ایران قرار گرفت و اصالت سیاست خارجی ایران به ثبوت رسید. در عین حال با امحاء آخرین نفوذ استعمار در خلیج فارس راه برای همکاری همه جانبه با ساکنین آن سوی خلیج فارس هموار گردید.

موجب نهایت خرسندی است که با رعایت حسن همجواری که اصول مسلم سیاست مستقل ملی ماست و با عدم توسل به زور این مسئله حل شد و این خود دلیل بارزی است که بامردم منطقه می توانیم فارغ از هرگونه نگرانی همکاری سازنده ای داشته باشیم. نکته قابل توجه این که دولت شاهنشاهی به هیچ وجه از حق حاکمیت خود بر سراسر جزیره ابوموسی صرفنظر نکرده و نخواهد کرد. بنابراین حضور مأمورین محلی در قسمتی از جزیره به هیچ وجه نمی تواند منافای و یا متناقض با حاکمیت ایران باشد. مطلب دیگر اینکه دولت شاهنشاهی برای اثبات حسن نیت خود درباره قرارداد نفتی شارجه با يك شرکت نفتی با توجه به مقررات نفتی اوپک اگر نفتی به دست آمد درآمد آن برای پیشرفت شارجه با مناصفه تقسیم می گردد و به علاوه از طرف ایران کمکهای فنی و مالی به شارجه می شود و همچنین در آینده نیز از بذل هرگونه کمکی به شیخ نشین های آن سوی خلیج فارس دریغ نخواهد شد. با اطمینان به این که با ازبین رفتن بقایای استعمار در خلیج فارس حفظ صلح و ثبات در منطقه فزونی خواهد یافت وبدون شك به نفع کلیه ساکنین منطقه

خواهد بود. دولت شاهنشاهی در اثر ارشاد شاهنشاه آریا مهر از هرگونه کمکی به دولت های منطقه و ساکنین آن دریغ نخواهد داشت (احسنت).

دکتر الموتی رهبر گروه پارلمانی حزب ایران نوین چنین گفت: افتخار دارم در این جلسه مهم تاریخی درباره پیروزی بزرگی که نصیب دولت و ملت ایران شده است تبریک و تهنیت بگویم. بی شک اقدام امروز ارتش شاهنشاهی که با رهبری شاهنشاه ما صورت گرفت با خطوط زرینی در تاریخ کهن کشور ما ثبت و ضبط خواهد شد.

به دولت حزبی خود تبریک می گویم که توانست این کار افتخار آمیز را به کارنامه مثبت اعمال خود بیافزاید. زیرا برای هر ایرانی وطن پرست غرور انگیز است که امروز صبح پس از ۸۰ سال توانسته ایم در سایه وحدت و یگانگی و سیاست مدبرانه ای پرچم سه رنگ ایران را در این جزایر دوردست ایرانی به اهتزاز درآوریم. همه کسانی که از اهمیت و ارزش نظامی و سیاسی و موقعیت خاص جغرافیائی خلیج فارس آگاهند می دانند که این اقدام چه اهمیتی دارد و نقش صلح آمیز ایران در این قسمت چگونه می تواند هر خطری را از بین ببرد. مسلماً همه ساکنین منطقه خوشحال هستند که آخرین پایگاه استعمار در خلیج فارس منهدم گردیده است.

خدای بزرگ را سپاس می گذاریم که در عصر پهلوی این افتخار جاودانی نصیب ایران و ایرانی شده و با همت ارتش دلیرما به دوران استعمار در خلیج فارس خاتمه داده شده است.

از طرف فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین این موفقیت تاریخی را به رهبر ملت ایران، به دولت هویدا، به ارتش نیرومند ایران، به همه مردم صلحدوست منطقه و خلاصه به همه کسانی که خواهان آرامش و امنیت و قطع ریشه های استعمار و استثمار در منطقه هستند از صمیم قلب تبریک می گویم.



نطق هویدا در مجلس شورایی درباره استقرار حاکمیت ایران  
برسه جزیره خلیج فارس آنقدر شورانگیز بود که باکف زدن نمایندگان  
روبرو شد که در مجلس سابقه نداشت.

هلاکو رامبد از طرف فراکسیون پارلمانی حزب مردم چنین گفت: من شك ندارم که همه افراد ملت ایران در تبریک به شاهنشاه و دولت و ارتش به خاطر این پیروزی بزرگ و درخشان با من همصدا هستند و آن را خدمتی افتخارآمیز می دانند که در تاریخ ملت ما ثبت خواهد شد. حزب مردم هم خوشوقت است که چنین توفیقی به دست آمده و هم آواز با عموم ملت خود را در این شادباش شریک و سهیم می دانیم.

دکتر فضل الله صدر از طرف حزب ایرانیان چنین گفت: در آن لحظاتی که نخست وزیر گزارش خود را به مجلس می داد تمام وجود من سراپا شوق و ذوق بود و این شادی در چهره همه نمایندگان دیده می شد. چنانچه که دیدید حتی سنت شکسته شد و باکف زدنهای ممتد در جلسه علنی از این پیروزی استقبال گردید. همه مردم مملکت در مسائل حیاتی بایکدیگر همصدا هستند و خوشبختانه در چندسال اخیر در مسائل سیاسی پیروزیهای زیادی داشتیم. من امروز صدبار بیشتر از آن روزی که به لایحه بحرین رأی موافق دادم در خود احساس افتخار می کنم. درباره بحرین باز هم معتقدم غیر از این راهی که شاهنشاه پیشنهاد نمودند راه دیگری وجود نداشت. چنانکه امروز می بینیم ملت ایران پای استعمار را در منطقه قطع کرده است. وقتی مسئله بحرین مطرح بود برای دوستانم استدلال می کردم دوره بیشتر وجود ندارد یا باید متوسل به قوه قهریه شد که به هزار دلیل به صلاح ملت ایران نبود. یا این که ادعای خود را درباره بحرین مثل گذشته تعقیب کنیم که هرکجا نماینده بحرین می رفت نماینده ایران خارج می شد. با این طرز ما خود را در محافل بین المللی خلع ید می کردیم و به گوشه انزوا می رفتیم و حال آنکه منظور از حل مسئله بحرین این بود که ما سیادت ملت ایران را در کلیه منطقه خلیج فارس اعمال کنیم (الموتی - همکاری نه سیادت). خوشبختانه می بینید که اکنون به آن آرزو رسیده ایم. ما امروز بزرگترین قدرت منطقه هستیم ولی هیچ وقت چشم طمع به اراضی همسایه ای نداریم

و این سرمایه معنوی ماست. باید به شیخ نشینها کمک کنیم. امیدوارم باز هم آقای نخست وزیر از این پیامهای شادی آفرین برای ملت ایران بیاورند.

در این موقع پیشنهاد رهبران فراکسیون های مجلس چنین خوانده شد:

(مجلس شورای ملی پس از استماع سخنان آقای نخست وزیر و گزارش ایشان مبنی بر استقرار واحدهای ارتش شاهنشاهی در جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی باعرض تشکر ملت ایران به پیشگاه شاهنشاه، کلیه نکات مندرج در گزارش آقای نخست وزیر را تأیید می کند.

رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین - مصطفی الموتی

رئیس فراکسیون پارلمانی حزب مردم - هلاکو رامبد

دبیر کل حزب ایرانیان - فضل الله صدر

متن پیشنهاد به اتفاق آراء تصویب شد و رئیس مجلس ضمن تبریک آن را (تصمیم قانونی مجلس) اعلام داشت. نخست وزیر در پایان جلسه از نمایندگان مجلس و ناطقین تشکر کرد و گفت در این جا لازم می دانم کلمه ای که دبیرکل حزب ایرانیان درباره (سیادت) اشاره کرده اند بگویم که دولت شاهنشاهی به (همکاری) در خلیج فارس اعتقاد دارد و بس. ما در خلیج فارس با تمام برادرانی که در این سو و آن سوی خلیج فارس هستند با تعاون و همکاری زندگی می کنیم و ایرانیان خود را برادران ساکنین خلیج فارس می دانند. به خصوص که دین مبین اسلام می تواند برای تعاون و همکاری به ما الهام بدهد و اطمینان دارم که این همکاری در پیشرفت و تعالی منطقه خیلی مفید خواهد بود.

\* \* \*

پس از خاتمه جلسه علنی مجلس شورای ملی هیئت دولت یکسر به مجلس سنا رفتند و نخست وزیر گزارش مشابهی به مجلس سناداد. سناتور محسن خواجه نوری گفت اهمیت استراتژیکی خلیج

فارس بر هیچکس پوشیده نیست و هردولتی که نیروهای هوایی و دریائی و زمینی خود را در منطقه مستقر کند می تواند حافظ امنیت آن باشد. خدای را سپاس می گوئیم در عمری که بوی باروت در سراسر جهان به مشام می رسد پادشاه مدبر و صلح دوستی داریم که بادرایت مشکل بزرگ ما را در منطقه خلیج فارس حل کردند. سیاست عاقلانه ای که درباره بحرین اجرا کردیم موجب شد که بتوانیم با هوشمندی صلح را در منطقه مستقر سازیم. حل مسئله بحرین بزرگترین سند دوراناندیشی شاهشاه و روشن بینی ملت ایران بود. ملت ایران خود را از ملل مسلمان و مردم عرب زبان جدا نمی داند بنا براین هیچ دولتی نمی تواند ما را از سایر ساکنین اطراف خلیج فارس جداسازد. با این طرز افق صلح در خاورمیانه خیلی روشنتر خواهد شد.

سپس پروفیسور جمشیداعلم این اقدام را از کارهای بسیار بزرگ دوران سلطنت پهلوی نامید و گفت اقدام اعلیحضرت و ارتش و دولت ایران نشان داد که ما کشوری هستیم نیرومند ولی از این نیرو برای جنگ استفاده نمی کنیم و هیچ نظری جز صلح و آرامش و امنیت نداریم. درعین حال هم از حق خود به هیچ وجه نخواهیم گذشت.

در پایان تصمیم قانونی مجلس سنا به این صورت به تصویب رسید:

(مجلس سنا پس از استماع گزارش و توضیحات جناب آقای هویدا نخست وزیر راجع به استقرار نیروهای مسلح شاهنشاهی در جزایر خلیج فارس مراتب سپاس عمیق و تشکرات صادقانه خود را به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر تقدیم و با تشکر از توجهات عالیله آن شهربار معظم به حل مشکلات مملکتی از طریق مسالمت، گزارش جامع جناب آقای نخست وزیر را تأیید می کند.)

\*\*\*

## نکاتی چند درباره استقرار حاکمیت ایران بر سه

### جزیره خلیج فارس

شاه چندی قبل از این اقدام به خبرنگار روزنامه گاردین چنین گفت: جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی به ایران تعلق دارد که ۸۰ سال قبل باقوای قهریه از ایران گرفته شده است. بازستاندن آن برای ایران اهمیت حیاتی دارد. هیچ نیروئی نمی تواند مارا از اعمال حاکمیت خود بر این جزایر بازدارد.

\* \* \*

پرچمدار حاکمیت ایران بر این جزایر (شهیر شفیق) فرمانده هورگرافت نیروی هوادریائی بود. یکی از خبرنگاران که همراه او رفته بود چنین نوشته است:

خبرنگاران با سه فروند هلیکوپتر نیروی دریائی همراه شهیر شفیق عازم جزیره شدند. جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک ساکنینی نداشت ولی در جزیره ابوموسی ساکنین به استقبال آمدند و بعضی ها هم هنوز زبان فارسی می دانستند و ابراز احساسات می کردند. شهیر شفیق در مراحل اول با (هورگرافت) در یکی از جزایر پیاده شد. در مرحله دوم روزنامه نگاران را با هلیکوپتر به جزایر برده است.

مطلعین می گویند شهیر شفیق بسیار شجاع بود و در این کار مخصوصاً که برای اولین بار با هورگرافت به جزایر مزبور می رفت از خود بی باکی نشان می داد و خطراتی برای او داشت که بی اعتنا به آن وارد نخستین جزیره شد که در گیریهائی هم روی داد. در این جریانات متاسفانه سه تن از افسران و افراد نیروی دریائی شهید شدند که مجلس ختم باشکوهی برای آنان در مجلس سپهسالار ترتیب داده شد که همه مقامات مملکتی در آن شرکت داشتند. شهدای واقعه عبارت بودند از سروان سوزنجی کاشانی - مهنای یکم حبیب سولکی کهریزی - ناوی وظیفه آیت الله خانی. تا چند روز مراسم شادی و چراغانی در سراسر کشور برپا بود



و هزاران تلگراف تبریک از داخل و خارج به شاه و دولت و ارتش  
مخابره شد.

\*\*\*

وزارت خارجه ایران در گزارش سالیانه خود در سال ۱۳۵۰

چنین می نویسد:

پس از آنکه بحرین به استقلال رسید مساعی دولت شاهنشاهی  
برای حل موضوع جزایر خلیج فارس تشدید گردید. انگیزه دیگری  
که دولت ایران را برآن داشت تا هرچه زودتر موانع را از میان بردارد  
نزدیک شدن ضرب الاجل خروج قوای انگلیس و آغاز دوره جدیدی در  
روابط دول منطقه خلیج فارس بود.

دولت ایران در مشکل جزایر تنها دولت انگلیس را طرف  
اختلاف می دانست که حدود ۸۰ سال قبل به ملاحظات استعماری  
براین جزایر حکمرانی یافت و از ایران منتزع نمود. ظرف دو سال اخیر  
مذاکراتی با انگلستان صورت گرفت و سرانجام در پایان سال ۱۹۷۱  
به نتیجه رسید. در مورد ابوموسی توافق شد که نیمی از درآمد  
نفتی و آبهای ساحلی آن برای رفاه ساکنین امارات منظور شود و  
همچنین در مورد ماهیگیری مزایائی برای اهالی شارجه پیش بینی  
شد.

\*\*\*

به دنبال استقرار حاکمیت ایران براین سه جزیره کشورهای  
ساحل خلیج فارس و دول عربی دست به تحریکاتی علیه ایران زدند.  
دولت عراق رابطه سیاسی خود را با ایران قطع کرد. صفرالقاسمی  
حاکم رأس الخیمه گفت چرا نیروهای بریتانیا یک روز زودتر از موعد  
منطقه را تخلیه کرد تا ایران بتواند نیروی خود را به آنجا بفرستد.

قذافی اقدام ایران را محکوم ساخت و گفت می خواهد چتر باز  
به منطقه بفرستد. حاکم امارات متحده عربی در کنفرانس هفتگی  
خود استقرار قوای ایران را محکوم کرد.

کشورهای لیبی - الجزایر - عراق - سوریه - یمن جنوبی -

کویت به شورای امنیت شکایت کردند. در این جلسه بحث مفصلی درباره اقدام ایران شد و کشورهای عربی جزایر را متعلق به اعراب خواندند و گفتند ایران پیشدستی کرده و نیروهای خود را به آنجا فرستاده است.

امیر خسرو افشار سفیر ایران در انگلستان که به عنوان نماینده ایران در شورای امنیت شرکت کرده بود طی نطق موثری گفت این جزایر برطبق اسناد مسلم به ایران تعلق داشته و ۸۰ سال قبل نیروهای بیگانه به آنجا رفته اند و اکنون که از این جزایر رفته اند ایران به خاک خود باز گشته است و کشورهای عربی هیچگونه سندی برای حاکمیت خود بر این جزایر ندارند. تنب بزرگ در ۱۷ مایلی و تنب کوچک در ۲۲ مایلی ایران قرار دارد در حالی که با رأس الخیمه که آن طرف خلیج فارس است ۵۰ مایل فاصله دارد. کشور لیبی که از ایران شکایت کرده هزاران مایل از این جزایر دور است.

پس از مذاکرات مفصل در شورای امنیت نماینده سومالی پیشنهاد کرد که از اتخاذ هرگونه تصمیمی در شورای امنیت درباره شکایت اعراب خودداری شود و ضمناً از طرف دولت‌ها کوششهایی به عمل آید تا از طریق مذاکره دوستانه این مشکل حل گردد. پیشنهاد مزبور مورد تصویب قرار گرفت و رسیدگی بعدی به وقت نامعلومی موکول گردید. همچنین قرار بود که دبیرکل اتحادیه اعراب به ایران بیاید و مذاکراتی انجام بدهد که صریحاً به او گفته شد: موضوع سه جزیره يك کار داخلی است و به سایر کشورها ارتباط ندارد که موضوع به تدریج منتفی گردید.

در همان ایام شاه روزنامه نگاران خارجی را در کاخ نیاوران پذیرفته و مصاحبه زیر به عمل آمد:

س - آیا درباره سه جزیره با اتحادیه عرب مذاکره ای شده است؟

ج - مسئله سه جزیره يك کار داخلی است و به دیگران مربوط نمی باشد. درباره ابوموسی موافقت نامه جداگانه ای هم داریم.

قراردادهای نفتی که بین شیخ شارجه و کمپانیهای نفتی امضا شد به طریقی عوض گردید که با قوانین ما تطبیق کند و ما این قرارداد را که اکنون معتبر است شناختیم. با داشتن جزایر ما امنیت منطقه را حفظ خواهیم کرد. با داشتن دوهزار کیلومتر ساحل و داشتن ده پایگاه هوایی و دریائی ما همواره می توانیم تنگه هرمز را به بندیم ولی ما نظر عکس داریم و می خواهیم امنیت منطقه حفظ شود. اگر این جزایر ایرانی به دست اشخاص غیرمستول بیفتد يك كشتی كوچك و یا يك قایق ممكن است در آنجا ایجاد حادثه کند که نظیر آن در سایر نقاط هم دیده شده است. اگر يك كشتی حامل نفت که می تواند پانصد هزار تن نفت از خارك بار کند غرق شود اقیانوس را آلوده می کند و خسارت فراوان به بار می آورد. زیرا خلیج فارس نه خیلی پهن است و نه خیلی گود و نظیر دریای بسته می باشد. با استقرار حاکمیت مجدد ایران بر این جزایر ایرانی نفع آن به همه ساکنین منطقه و دنیا می رسد.

س - درباره حضور آمریکائیاها در بحرین چه می اندیشید؟

ج - ما دوست نداریم يك قدرت خارجی را در منطقه ببینیم. این قدرت خواه آمریکا باشد یا شوروی یا انگلیس و چین فرقی نمی کند

س - آیا ایران نقش همکار عمرانی و مالی و دفاعی را در خلیج فارس به عهده خواهد گرفت؟

ج - نسبت به این موضوع شکی نداریم. هر يك از شیخ نشین های خلیج فارس اگر از ما كمك بخواهند بدون هیچ نظر توسعه طلبی آن را دریافت خواهند کرد و هیچگونه نفع و هدف شخصی نداریم. زمانی بود که ما احتیاج به كمك مالی داشتیم ولی حالا دیگر نداریم و خود كمك کننده هستیم. ما به بعضی از کشورهای منطقه می توانیم كمك فنی بدهیم و امنیت را حفظ کنیم. ما تمام کسانی را که مخالف آزادی رفت و آمد كشتی ها در منطقه خلیج فارس هستند دشمن می شماریم. حتی کشورهایی را که بخواهند نا امنی

ایجادکنند.

س - درباره عراق چه فکر می کنید؟

ج - ما فکر می کردیم که دوره فاشیسم پایان یافته و حالا در عراق می بینیم که ۶۰ هزار ایرانی اخراج شده اند و آنها همان کارهای فاشیستهارا می کنند.

س - آیا اعلیحضرت تصور می کنند که باید در پیمان سنتو تغییری داده شود؟

ج - پیمان سنتو هیچوقت جدی نبوده است.

\*\*\*

با این طرز ایران توانست حاکمیت خود را در سایه درایت و هوشمندی و اعمال قدرت و موقعیت ممتاز بین المللی بر این جزایر پس از ۸۰ سال اعمال کند. این جزایر از نظر استراتژی در منطقه خلیج فارس اهمیت بسزائی دارند و این اقدام در تاریخ سلطنت پهلوی دوم با خطوط زرینی باید ثبت شود و از نظر سیاست داخلی و حیثیت بین المللی و تمامیت ارضی ایران و حفظ امنیت منطقه خلیج فارس برای کشور باستانی ما بسیار با اهمیت می باشد. در حالی که در آن روزها تظاهرات مردم در گوشه و کنار کشور از پهلوی دوم تجلیل شد اکنون که او در آرامگاه سردی در سرزمین باستانی مصر به خواب ابدی فرورفته و دست های پر قدرتش از این جهان پرغوغا کوتاه است و صدایش به گوش کسی نمی رسد و شائبه هیچگونه تملقی هم وجود ندارد به حق باید از او تجلیل کرد و از این اقدام وطن دوستانه اش از صمیم قلب سپاسگزار بود.

\*\*\*

دریاسالار رمزی عطائی که مدتی فرمانده نیروی دریائی ایران

بوده است درباره تصرف این جزایر چنین گفت:

يك روز شاه فقید به بندرعباس آمده و مرا احضار کردند و گفتند ما مذاکرات محرمانه ای با شما می کنیم. به من بگوئید اگر بخواهیم جزایر تنب و ابوموسی را بگیریم چقدر وقت لازم داریم؟

جواب دادم ۴۸ ساعته آماده می شویم. آن روز یکشنبه بود. اعلیحضرت گفتند ما می خواهیم آقای هویدا نخست وزیر روز چهارشنبه ظهر در مجلس اعلام کند که این جزایر در اختیار ایران قرار گرفته است. بعد سؤال کردند عملیات چقدر طول خواهد کشید؟ عرض کردم ساعت هفت صبح شروع می کنیم و حداکثر ساعت ۱۰ تمام خواهد شد.

من این تعهد را کردم و با به کار گرفتن واحدهای هاورکرافت که نیروی دریائی ایران بزرگترین آن را درجهان در اختیار داشت جزایر تنب و ابوموسی به تصرف ایران درآمد. برخلاف ناوشکن ها که فقط در جاهای عمیق می توانند رفت و آمد کنند هاورکرافت ها در جاهای کم عمق مثل خلیج فارس بسیار مطلوب اند. پس از تصرف این جزایر، ایران به اتکاء قدرت نیروی دریائی خود کنترل کننده خلیج فارس شد.

در سال ۱۹۷۲ اعلیحضرت فقید فرمودند که نیروی دریائی ایران باید در سال ۱۹۸۰ پنجمین قدرت دریائی جهان بشود. در آن هنگام قدرت حکومت و پول و ارجحیت انتخاب نفرت را داشتیم. در زمان فرماندهی من دو واحد تندرو از سوئد خریدیم. این طرح زیر نظر یکی از افسران لایق نیروی دریائی ایران شهریار شفیق قرار داشت. ما سیستمی روی قایق ها گذاشته بودیم که با هلیکوپتر هدایت می شد و در قسمت جلوی این واحدها ۴۰۰ یا ۵۰۰ پاوند تی. ان. تی جا می گرفت و در شب با هدایت رادیوئی هلیکوپتر به سمت هدف می رفت و ابدأ از انسان روی آن استفاده نمی شد.

\* \* \*

ویلیام شوکراس می نویسد: در سال ۱۹۶۸ دولت کارگری انگلیس تصمیم گرفت که در پایان سال ۱۹۷۱ به تعهدات نظامی خود در شرق سوئز خاتمه دهد. در ژوئیه ۱۹۶۹ کسینجر کمیسیونری را مأمور کرد تا واکنش آمریکارا در برابر خلائی که در خلیج فارس

به وجود می آید بررسی کند. به دنبال همین امر دکترین نیکسون اعلام شد که آمریکا به دوستان خود در آسیا نیروی نظامی نخواهد داد بلکه سلاحهائی در اختیارشان می گذارد تا به وسیله آنها از خود در برابر کمونیزم دفاع کنند. در مورد خلیج فارس انگلستان به این نتیجه رسید که احتمالاً تنها ایران می تواند جانشین تعهدات بریتانیا گردد. شاه در يك معامله پیچیده با انگلیسها موافقت کرد که از ادعاهایش بر بحرین که تحت الحمایه انگلیس بود صرف نظر کرده و در عوض اجازه یافت سه جزیره واقع در دهانه تنگه هرمز را که تحت کنترل انگلیسها بود تصرف کند. این معامله وضعیت خطیری به وجود آورد. ایران آمادگی پرداخت غرامت به مالکان قبلی جزایر را اعلام داشت. شیخ شارجه آن را پذیرفت که چندروز بعد به قتل رسید. قذافی تصرف جزایر را بهانه قرار داد و از شرکت نفت بریتانیا در لیبی خلع ید کرد.

\* \* \*

در آبان ماه ۱۳۶۸ سردنيس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران ضمن سخنرانی خود در دانشگاه اکسفورد چند نکته را مورد اشاره قرار داد که از نظر تاریخی حائز اهمیت می باشد.

۱ - او گفت وقتی باشاه درباره بحرین مذاکره شد گفت بهترین راه این است که سازمان ملل متحد در این کشور به همه پرسی بپردازد. گفتم راه حل خوبی است مشروط بر این که وقتی موضوع بحرین سروصورتی گرفت و ما هم وضع ایران را که در آبهای خلیج فارس از حریم حدفاصل خارج شده و به اکتشافات نفتی پرداخته ندیده گرفته ایم، ایران از اقدامات نظامی برای تصرف سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی خودداری کند. شاه این موضوع را هم پذیرفت ولی گفت بهتر است از این موضوع با اردشیر زاهدی وزیر خارجه صحبت نکند. زیرا او در این زمینه حساس بوده ممکن است موضوع را بهم بزند. به همین جهت صحبتی با اردشیر نشد و او در جریان امر قرار نگرفت.

۲ - پس از این که وضع بحرین خاتمه یافت يك روز اردشیر زاهدی مرا به وزارت خارجه خواست و گفت دولت ایران تصمیم گرفته که همین امشب سه جزیره را درخلیج فارس با نیروی نظامی در اختیار بگیرد. اگر هم باهرگونه مخالفتی روبرو شود خود را برای جنگ آماده کرده است.

دنیس رایت می بیند شاه و دولت ایران او و دولت انگلیس را در مقابل کار انجام شده ای قرار داده اند و با این طرز دیگر کاری از انگلیس ها و کشورهای عربی ساخته نبود.

۳ - یکی از حضار از سفیر سابق انگلیس پرسید که آیا شاه ایران مردی قوی یا ضعیف بود؟ او گفت شاه هم قوی بود و هم ضعیف. گاهی در مقابل بعضی کارها خیلی قدرت به خرج می داد مثل همین استقرار نیروهای نظامی ایران در سه جزیره و یا وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ ولی زمانی خیلی ضعیف به نظر می رسید مثل وقایع بهمن ۵۷. با این که مرد مطلع و تیزهوشی بود گاهی سئوالاتی می کرد که انسان مبهوت می شد. وقتی من باست کاردار سفارت در ایران بودم روزی مرا خواست و گفت می خواهد علاء نخست وزیر را تغییر دهد و از من نظر خواست. هرچه فکر کردم چه بگویم چون دستوری نداشتم و وظیفه ای هم در این مورد برعهده ام نبود سکوت کردم.

\* \* \*

در گاهنامه شاهنشاهی اخبار زیر در باره وقایع بحرین و سه جزیره منشر شده است:

در دولت قوام در تاریخ ۲۸ فروردین ماه ۱۳۲۵ تصویبنامه ای گذشت که از مواد نفتی بحرین که به وسیله شرکت آمریکائی در داخل کشور مصرف می شود مبلغی به عنوان حق الامتیاز دریافت خواهد شد.

در تاریخ بیستم آبان ماه ۱۳۳۶ جلسه هیئت دولت در حضور شاه تشکیل شد. لایحه مربوط به تقسیمات کشوری که از طرف

وزارت کشور تهیه شده بود بررسی گردید. با این لایحه کشور دارای ۱۴ استان شد که استان چهاردهم به بحرین اختصاص یافت. روزنامه ها نوشتند که اقدام دولت در مورد منظور کردن بحرین به عنوان استان چهاردهم در بین ایرانیان مقیم بحرین انعکاس مطلوبی داشت ولی چون مطبوعات عربی و انگلیسی به این اقدام دولت ایران اعتراضاتی داشتند دولت ایران به شدت به کشورهای عربی از جمله عراق و همچنین انگلستان اعتراض نموده و اعلام داشت که طبق اسناد تاریخی بحرین جزو تفکیک ناپذیر ایران می باشد.

روز نهم آذرماه ۱۳۵۰ برابر با ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی واقع در تنگه هرمز که طبق پنجاه سند انکار ناپذیر متعلق به ایران بوده و در اثر ناآگاهی و ناتوانی دولت وقت در هشتاد سال قبل توسط دولت انگلستان که خود را حافظ امنیت در خلیج می دانست اشغال شده بود به فرمان شاهنشاه آریا مهر پس از خروج انگلستان از خلیج فارس از طرف نیروی دریائی شاهنشاهی اشغال شد و مقاومت های اندک پلیس رأس الخیمه در جزیره تنب بزرگ هم شکسته شد و شاهراه حیاتی تنگه هرمز به منظور حفظ امنیت در خلیج فارس در اختیار نیروی دریائی ایران قرار گرفت.

وزارت امور خارجه اعلام کرد که دولت عراق یادداشتی مبنی بر قطع رابطه سیاسی بادولت شاهنشاهی به کاردار موقت ایران در بغداد تسلیم کرد. وزارت خارجه نیز اقدام به عمل متقابل نمود و با احضار کاردار عراق رسماً به وی اخطار کرد که ظرف دو هفته خاک ایران را ترک کند.

روز ۱۵ آذر اعلام شد که با استقرار نیروهای عراق در مرزهای ایران مقامات دولتی کلیه اقدامات احتیاطی را برای درهم شکستن هرگونه تجاوز و خرابکاری به عمل می آورند. دولت پاکستان اقدام ایران را در مورد استقرار قوای نظامی در



سه جزیره تنگه هرمز مورد تأیید قرارداد.

روز ۱۷ آذر اعلام شد که دولت عراق در شورای اتحادیه عرب خواستار شد که دول عرب در سازمان ملل و شورای امنیت اقدام ایران را در مورد استقرار قوای نظامی در جزایر تنگه هرمز محکوم کنند و ایران را متجاوز بشناسند. اما پیشنهادات مزبور مورد قبول هیچیک از دول عرب قرار نگرفت و حتی الجزایر و لیبی و یمن جنوبی که در ارجاع موضوع به شورای امنیت هم عقیده بودند با این پیشنهاد مخالفت کردند.

روز ۲۰ آذر شورای امنیت سازمان ملل شکایت کشورهای الجزایر و لیبی و یمن جنوبی و کویت در مورد اشغال جزایر تنگه هرمز از طرف دولت ایران و ایجاد خطر در این منطقه را رد کرد.  
روز ۲۲ آذر وزیر خارجه ایران در گفتگویی با نمایندگان مطبوعات گفت: ایران میانجیگری هیچ دولت خارجی را در مورد جزایر تنگه هرمز نخواهد پذیرفت زیرا ایران مسئله را يك امر داخلی می داند و در امور داخلی خود با هیچ دولت خارجی وارد مذاکره نخواهد شد.

روز ۸ دی ماه ۱۳۵۰ دولت عراق به ایرانیان مقیم کربلا اولتیماتوم داد که اگر تا ۶ روز دیگر خاک عراق را ترك نگویند روانه زندانها و شکنجه گاهها خواهند شد.

روز هشتم فروردین ۱۳۵۱ شاه بایک فروند هلیکوپتر نیروی دریائی ایران به جزیره ابوموسی رفته و از تأسیسات نیروی دریائی و وضع ساکنان منطقه بازدید نمود.

روزنامه کوریر چاپ اتریش نوشت که خلیج فارس برای زندگی سیاسی و اقتصادی ایران و جهان دارای اهمیت فوق العاده ایست زیرا عظیم ترین ذخایر شناخته شده نفتی جهان در این منطقه قرار دارد و پس از خروج قوای انگلستان، ایران مهمترین نقش را در ثبات و آرامش منطقه برعهده دارد.

\*\*\*

پیروز مجتهدزاده از پژوهشگران معاصر درباره موقعیت سیاسی و نظامی این جزایر و وضع بحرین در روزنامه کیهان چاپ لندن می نویسد:

تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی، به فاصله هائی نسبتاً اندک، در امتداد چهار جزیره ایرانی دیگر، هرمز، هنگام، لارک و قشم خط نیمدایره ای استراتژیک پر اهمیتی را تشکیل می دهند که استفاده درست از آنها، ایران را در نیرومندترین موضع استراتژیک در دهانه خلیج فارس قرار می دهد. خطوط کشتیرانی، برای ورود به خلیج فارس و خروج از آن باید به ناچار از لایه های این جزایر و از نزدیکی آنها عبور کند.

رژیم پیشین ایران بر اهمیت این جزایر آگاهی کامل داشت و همگی تلاش خود را برای بالابردن امکانات کنترل بر این جزایر را به کار گرفت.

#### ۱ - تنب بزرگ

۳۱ کیلومتر از جزیره قشم به سوی جنوب باختری و درست روبروی دهانه تنگه هرمز جزیره ای واقع است که تنب نامیده می شود. این جزیره در شمال خط منصف خلیج فارس قرار دارد. تنب بزرگ ۴۲ کیلومتر از ساحل بندر لنگه «ساحل ایرانی» فاصله دارد و حدود ۶۷ کیلومتر از سواحل شیخ نشین رأس الخیمه «ساحل عربی» دور است. و بلندترین نقطه آن ۵۳ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

پیش از بازگشت تنب به ایران تنها یک چراغ راهنمای دریایی از سوی انگلیسها در آن جا ساخته شده بود و ساکنین جزیره نیز کمتر از ۳۰۰ تن بودند که در دهکده کوچکی زندگی می کردند. آب آشامیدنی این جزیره به دلیل خشک شدن دو چاه آب شیرین می بایستی از جزیره قشم تأمین شود.

از هنگام تجدید مالکیت ایران بر این جزایر عمران و آبادی تنب بزرگ آغاز شد. تعداد اندکی از افراد بومی که آن اواخر به این

جزیره کوچ داده شده بودند آنجا را ترك کردند. در حالی که ساکنین بومی شاهد بهبود سریع زندگی خود شدند. در این جزیره غیراز تأسیسات نظامی برای بهره گیری از شرایط استراتژیک جزیره، از احداث سردخانه برای نگهداری ماهی و حمایت از بومیان ماهیگیر، تأسیس برق و تأمین آب آشامیدنی توسط تانکرهاى آبکش و طرح تأسیس کارخانه تولید آب آشامیدنی از آب دریا، ایجاد فروشگاه و طرح های دیگر آبادانی می توان نام برد.

## ۲ - تنب کوچک

تنب کوچک در حقیقت، تپه ای سنگی بیش نیست که ۳۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. فاصله اش از تنب بزرگ حدود پنج کیلومتر است. این جزیره به دلیل وجود مارهای سمی تقریباً خالی از سکنه بود. ولی ازنهنگام تجدید حاکمیت ایران براین جزیره تعدادی از پرسنل نظامی ایرانی برای استفاده از موقعیت استراتژیک تنب کوچک در آن مستقر شده اند.

## ۳ - ابوموسی

این جزیره در ۴۵ کیلومتری شرق جزیره سری و در ۶۷ کیلومتری جنوب بندرلنگه واقع است و در حقیقت نقطه انتهائی خط استراتژیک نیمدایره ای محسوب می شود که هفت جزیره « هرمز، هنگام، قشم، لارک، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی» درمقابل تنگه هرمز به وجود می آورند.

طول این جزیره هفت کیلومتر و پهنای آن چهارکیلومتر و نیم است. در سطح جزیره يك رشته تپه های نسبتاً مرتفع دیده می شود که بلندترین آن را «کوه حلوا» می خوانند. کوه حلوا ۱۱۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. جزیره ابوموسی دارای معادن خاك سرخ است که برای نخستین بار توسط کمپانی آلمانی «ونک هاوس» استخراج می شد. بعدها عملیات استخراج به انگلیسها واگذار شد و پس از مدتی ژاپنی ها نیز وارد عمل شدند. به هرحال بهره برداری از معادن خاك سرخ ابوموسی به موجب قراردادهائی صورت می

گرفت که شرکت های یاد شده پیش از آن باشیخ شارجه امضاء کرده بودند. این قراردادها از هنگام بازگشت ابوموسی به ایران مورد تأیید دولت ایران نیز قرار گرفت و برخی از کمپانی های ایرانی نیز بهره برداری از خاک سرخ جزیره را آغاز کردند.

ابوموسی دارای منابع در خور توجهی از نفت است. نفت ابوموسی که از ( میدان مبارك ) استخراج می شود از نظر نوع و در صد خلوص، بهترین نوع نفتی است که تاکنون در خلیج فارس استخراج شده است. میزان نفت استخراج شده از چاههای شماره ۱ و ۲ میدان مبارك از ۱۵۰۰ بشکه در روز فراتر می رفت. در حالی که با آغاز بهره برداری از چاه شماره ۳ میزان استخراج افزایش در خور توجهی پیدا کرده است. نفت میدان مبارك توسط کمپانی انگلیسی «بیوتس» استخراج می شود و قراردادهای این کمپانی باشیخ نشین شارجه، پس از بازگشت حاکمیت ایران بر ابوموسی به تأیید ایران نیز رسیده و مقرر شد که منابع و درآمدهای نفتی ابوموسی به طور مساوی میان ایران و شارجه تقسیم گردد. اما دولت شاهنشاهی ایران، از همان آغاز اعلام کرد نسبت به درآمدهای مالی ابوموسی چشمداشتی ندارد و برای پیشرفت طرح های عمرانی در شارجه و دیگر امارات کمک های مادی معینی را از درآمد نفتی ابوموسی اختصاص خواهد داد.

جمعیت واقعی ابوموسی از ۳۰۰ تن فراتر نمی رفت اما از هنگامی که زمزمه ایران برای بازستاندن جزایرتنب و ابوموسی آغاز شد بیش از ۵۰۰ تن از عربهای غیربومی به این جزیره کوچانده شدند. این تعداد، پس از بازگشت ابوموسی به ایران این جزیره را ترك کردند. دهکده ابوموسی نیز همانند دهکده تنب بزرگ در وضعی بسیار ابتدائی بود اما پس از اعاده حاکمیت ایران بر آن طرح های عمرانی فراوانی در آن اجرا شد.

### چگونگی تجدید حاکمیت ایران

دوجزیره تنب و ابوموسی در اواخر قرن گذشته «۱۸۸۰»

هنگامی که سلسله قاجار به نهایت ضعف و زبونی خود رسیده بود توسط انگلیسها از ایران جدا شدند. انگلیسها به شیخ شارجه اجازه نامه ای برای «تفریح» و «شکار» در جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی دادند. «رأس الخیمه» در سال ۱۹۲۱ از شارجه جدا شد و به صورت شیخ نشین مستقلی درآمد. همین اجازه نامه های «تفریح» و «شکار» را شیوخ شارجه و رأس الخیمه سند مالکیت بر این جزایر تلقی کردند.

رضاشاه برای نخستین بار خواستار بازگشت این جزایر به ایران شد و ناهایی را سوی تنب و ابوموسی روانه کرد. این اقدام سبب اعتراض انگلیس ها شد و لندن قول داد که مالکیت بر این جزایر را یکجانبه تعیین نکند. نداشتن یک نیروی دریائی مقتدر در آن هنگام مانع از آن شد که دو تنب و ابوموسی همان روزگاران به ایران بازگردانده شوند.

اواخر دهه ۱۹۶۰ بود که تهران حقانیت مالکیت ایران بر این جزایر را مجدداً مطرح کرد. همان هنگام ایران از حقانیت مالکیت بر بحرین سخن می گفت. اعاده حاکمیت بر بحرین برای ایران به صورت غیرممکن درآمده بود زیرا انگلیس ها و عرب های منطقه دست به توطئه زده و گروه بزرگی از فلسطینی ها و دیگر متعصبین عرب را به مجمع الجزایر بحرین کوچانیدند و جمعیت عربی این مجمع الجزایر را به دو برابر جمعیت بومی رساندند.

بحرین، به صورت شیخ نشین جداگانه و مشخصی تحت حمایت بریتانیا بود و از نظر استراتژیک کمترین اهمیتی برای ایران نداشت.

با توجه به این شرایط بود که ایران تصمیم گرفت در مقابل واگذارن تکلیف بحرین به رأی و اراده عمومی مردم آن شیخ نشین، مالکیت بر جزایر استراتژیک پراهمیت تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی را تحقق بخشد و در این زمینه یک سلسله مذاکرات پنهانی گسترده میان تهران و لندن آغاز شد.

دیپلمات انگلیس «سرویلیام لوس» در این مذاکرات نقش

موثری بازی کرد. وی کوشید تا مسئله سه جزیره مورد بحث را به صورتی درآورد که برای همیشه مورد مشاجره ایران و عرب ها باقی بماند.

پادشاه فقید ایران طی مصاحبه ای با مجله هندی «بلیتسن» در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۱ اخطار کردند این جزایر از آن ایران بودند ولی هشتاد سال پیش هنگامی که دولت مرکزی مقتدری در کشور ما وجود نداشت از ایران جدا شدند. ایشان اضافه کردند که پدرشان ناوچه هائی رزمی را برای اعاده این جزایر فرستاده بود ولی انگلیس ها قول دادند که تا تعیین تکلیف حاکمیت براین جزایر از افراشتن هر نوع پرچمی در تنب و ابوموسی جلوگیری کنند.

ایشان افزودند امیدوارم این وعده اکنون عملی شود در غیر این صورت ما چاره ای نداریم جز این که به زور متوسل شویم.

پادشاه فقید ایران بلافاصله باب مشورت های پنهانی را میان تهران، قاهره، ریاض، ابوظبی، کویت و دبی بازکرد و با مذاکرات مستقیم پنهانی با شارجه و رأس الخیمه، مانع از عملی شدن سیاست «سرویلیام لوس» شد. روزنامه مصری الاهرام در آن هنگام نوشت که دولت مصر از قبل از اقدام ایران در مورد دوجزیره تنب و جزیره ابوموسی آگاهی داشت.

طی مذاکراتی که صورت گرفت توافق شد که جزایر تنب بزرگ و کوچک بدون چون و چرا به ایران واگذار گردد. همچنین موافقت شد که جزیره ابوموسی تحت حاکمیت مشترک ایران و شارجه قرار گیرد. به این ترتیب که نقاط استراتژیک ابوموسی زیر حاکمیت ایران قرار گیرد و دهکده ابوموسی زیر حاکمیت شارجه باقی بماند. قرار شد درآمدهای مالی ابوموسی میان تهران و شارجه تقسیم گردد، ولی ایران موافقت کرد که تا ۹۰ سال سالانه یک میلیون و پانصد هزار پوند برای عمران و آبادی شارجه به آن شیخ نشین بپردازد و برای جلب رضایت و موافقت بریتانیا نیز تعدادی از ناوچه های انگلیسی موجود در اطراف جزیره های تنب و ابوموسی را از

دولت انگلستان خریداری کند. ایران همین پیشنهاد هارا در مورد جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک به شیخ رأس الخیمه نیز ارائه کرد ولی شیخ صفرین محمد القاسمی حاکم رأس الخیمه طمع زیادی داشت و پیشنهادهای فراوانی را مطرح کرد که بجائی نرسید.

شیخ نشین شارجه روز هشتم آذرماه ۱۳۴۹ اعلام کرد که قوای ایران براساس توافق میان تهران و شارجه جزیره ابوموسی را در اختیار خواهد گرفت. روزنهم آذرماه ۱۳۵۰ فرمانده نیروی دریائی اعزامی ایران « درياسالار رمزی عطائی» در جزیره ابوموسی مورد استقبال برادر حاکم شارجه «امیر کنونی این شیخ نشین» قرار گرفت.

پیاده شدن قوای دریائی ایران در تنب بزرگ با مقاومت تعدادی از عرب های مسلح روبرو شد و خواباندن شورش یادشده در تنب بزرگ کارآسانی نبود. زیرا شورشیان سطح جزیره را به خوبی می شناختند در حالی که افسران نیروی دریائی ایران چنین آشنائی را با محیط جغرافیائی جزیره نداشتند. در اینجا سلحشوری و دلاوری شهريار شفیق مشکل را حل کرد.

شهريار شفیق که آن زمان سروان نیروی دریائی بود در رأس يك ستون از پرسنل زیر فرماندهی خود، به طور سینه خیز از ساحل به داخل جزیره پیش رفت و با پیمودن مسافت زیادی به این ترتیب، يك تفنگداران شورشی را از پشت تپه ها و تخته سنگها دستگیر کرد و خلع سلاح نمود. این دلاوری شهريار شفیق راه را برای پیاده شدن قوای دریائی ایران در تنب بزرگ هموار ساخت.

تجدید حاکمیت ایران برجزیره ابوموسی درعین حال مشکل مرزی ایجاد کرد که به صورت بسیار جالبی «ازدید جغرافیائی» نیز حل شد. پیش از حاکمیت ایران آبهای ساحلی ابوموسی طبق قوانین دریائی دولت بریتانیا، تا سه مایل تعیین شده بود. اما پس از تجدید حاکمیت ایران، آبهای ساحلی ابوموسی، طبق قوانین دریائی ایران تا ۱۲ مایل تعیین شد که منطقه عملیات استخراج نفت

دریائی شیخ نشین ام القوین را محدود می کرد. کمپانی نفتی اکسیدنتال که طبق قراردادی با ام القوین در سال ۱۹۶۹، در آن آبها دست به عملیات استخراج نفت زده بود با مشکل حقوقی که پیش آمد، دست از کار کشید و شیخ نشین ام القوین را از تنها راه درآمد نفتی محروم ساخت. اما ابتکار و عنایتی که از سوی پادشاه فقید ایران نشان داده شد، سبب گردید که خط مرزی دریائی میان ایران «ابوموسی» و ام القوین به گونه ای ترسیم شود که میدان نفتی دریائی ام القوین از محدودیت کامل خارج شود.

### حقانیت مالکیت ایران

تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی همواره بخشی از کشور ایران محسوب بوده است. از نظر حقانیت تاریخی، تداوم مالکیت، تنها از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۷۱، متوقف شده بود. انگلیسها که این جزایر را از ایران گرفته و به شیخ های شارجه و رأس الخیمه بخشیده بودند هیچگاه حقانیت مالکیت تاریخی ایران را آشکارا انکار نکردند.

پادشاه فقید ایران، ضمن هشدار دادن به انگلیسها در استفاده از زور برای باز پس گرفتن این جزایر، طی مصاحبه ای در بهمن ماه ۱۳۴۹، اشاره به وجود اسناد تاریخی کرد که دال بر حقانیت حاکمیت ایران بر این جزایر است. وی گفت: این جزایر متعلق به ملت است و ما نقشه های دریاداری انگلیس و مدارک دیگری داریم که این موضوع را ثابت می کند و اگر لازم شود ما آن را بازور پس خواهیم گرفت. چون من نمی خواهم ناظر بر حراج رفتن کشورم باشم. از جمله این اسناد تاریخی نقشه های وزارت دریاداری بریتانیا است که تا سال ۱۸۸۰ هر سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی را حسیمه قلمرو ایران نشان می دادند. مهمترین سند از مجموعه این اسناد، دو نقشه است که نخستین آن از سوی کاپیتان هنل تهیه شده است و دیگری از سوی سرگرد موریسن. این دو نقشه،



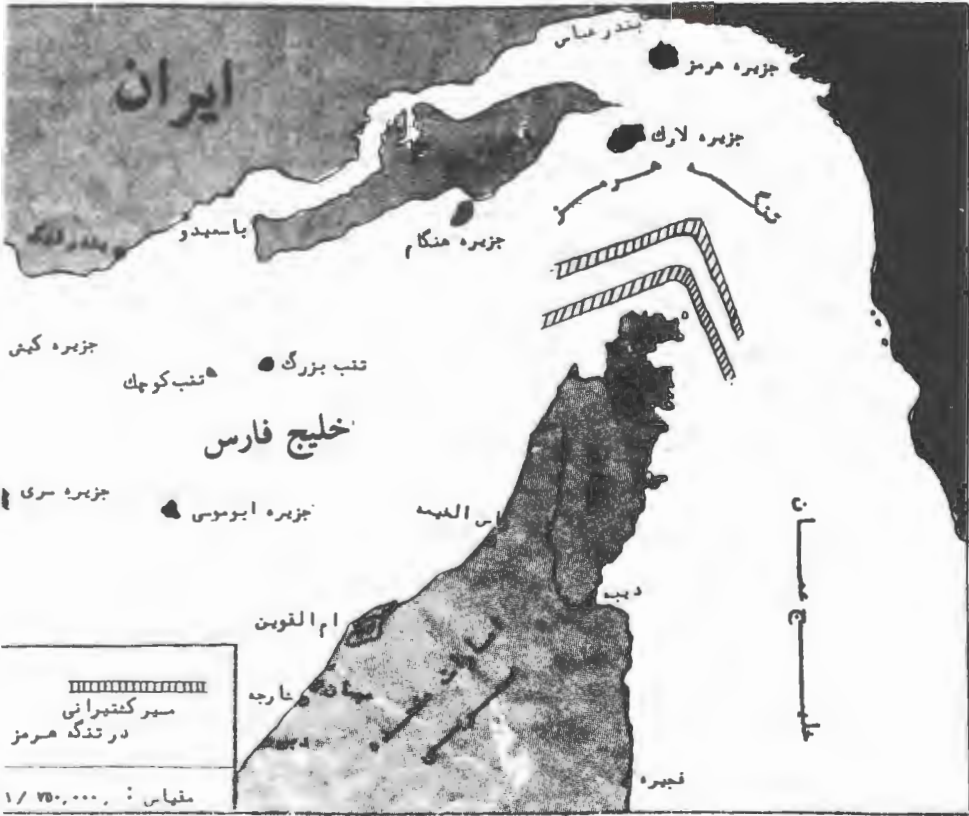
همانند نقشه های روسی، نام ایران را زیر نام این سه جزیره ذکر کرده اند. دیگر اسناد، از جمله **Bombay, selection, xxiv** همه جا دوتنب و ابوموسی را متعلق به ایران می خوانند.

از نظر جغرافیائی نیز دوجزیره تنب بزرگ و کوچک، به گونه آشکاری، در بخش شمالی خط منصف خلیج فارس واقع هستند. تنب بزرگ ۴۲ کیلومتر از سواحل ایران فاصله دارد، در حالی که فاصله این جزیره با سواحل رأس الخیمه از ۶۷ کیلومتر فراتر است. تنب کوچک ۴۷ کیلومتر از سواحل ایران فاصله دارد، در حالی که فاصله آن از رأس الخیمه از ۶۲ کیلومتر تجاوز می کند.

واژه «تنب» نیز يك واژه پارسی تنگستانی است به معنای «تپه» در حالی که تنب کوچک «تنبو» نیز خوانده می شود که بازهم به يك واژه پارسی تنگستانی است. به معنای «تپه کوچک»... جزیره ابوموسی، درست روی خط منصف خلیج فارس قرار گرفته است و فاصله اش نسبت به دو ساحل ایران و شارجه تقریباً برابر است.

در مورد ابوموسی، همانطور که گفته شد «ایران و شارجه» قراردادی را امضا کرده اند که به موجب آن، در این جزیره حاکمیت مشترك اعمال می شود.

پس از استقرار حاکمیت مجدد ایران بر این جزایر، دولت های عربی شکایتنامه مشترکی را امضاء کرده و تقدیم سازمان ملل متحد کردند. شورای امنیت سازمان ملل متحد این شکایتنامه را بایگانی کرد و مسئله تنب بزرگ، و تنب کوچک و ابوموسی را يك «مسئله داخلی ایران»، اعلام نمود. دولت های عربی با طرح آن شکایت، زمینه ای فراهم ساختند تا سازمان ملل متحد نیز مهر تأیید بر حقانیت مالکیت ایران بر این جزایر بزند.





## قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزیره

### وحل مشکلات مرزی ایران و عراق

یکی از مهمترین کارهائی که در عصر پهلوی دوم صورت گرفت حل مسالمت آمیز مشکلات مرزی ایران و عراق و انعقاد قرارداد الجزیره در سال ۱۳۵۳ به امضای شاه ایران و صدام حسین معاون وقت رئیس جمهور عراق بود که موفقیت بسیار مهمی برای

حفظ امنیت و صلح در منطقه خلیج فارس به شمار می رفت. ولی اقدامات غیر منطقی رهبران جمهوری اسلامی و انتشار مطالبی درباره صدور انقلاب و تسلط بر کشورهای مسلمان و اندیشه های خام صدام حسین موجب گشت که دولت عراق برخلاف اصول بین المللی به ایران حمله کرد و آغازگر جنگی گردید که میلیاردها دلار خسارت به دو ملت مسلمان و دو کشور همسایه وارد شد. گاهنامه شاهنشاهی خبرهای مربوط به روابط دوکشور ایران و عراق را در دوران سلطنت شاه فقید چنین منتشر ساخته است.

روز ۱۶ اردیبهشت سال ۱۳۴۸ وزارت خارجه اعلام کرد عبور کشتی (ابن سینا) که با پرچم ایران در سراسر ارنود رود صورت گرفته است دولت عراق با ادعای این که کشتی مزبور طبق قرارداد ۱۳۱۶ در آبهای عراق حرکت کرده و بایستی پرچم عراق را بر می افراشته است یادداشت اعتراض آمیزی به وزارت امورخارجه تسلیم کرد. ولی این یادداشت باتوجه به بی ارزش بودن قرارداد فوق به سفارت عراق درتهران پس فرستاده شد.

چند روز قبل دولت ایران اعلام کرد که قرارداد ۱۳۱۶ را به رسمیت نمی شناسد و رادیو بغداد هم گفت دولت عراق این اعلام دولت ایران را قبول ندارد.

روز ۵ اردیبهشت ۴۸ کشتی هزارتنی آریافر وابسته به ناوگان تجاری ایران با اهتزاز پرچم ایران و با حمایت ناوگان نیروی دریائی و هوائی از اسکله خرمشهر حرکت کرد وعلیرغم تهدیدهای دولت عراق روانه خلیج فارس شد.

روز ۱۳ اردیبهشت نماینده دائمی ایران در سازمان ملل طی نامه ای به رئیس شورای امنیت نوشت که ایران خواستار حل مسالمت آمیز اختلافات با دولت عراق می باشد.

وزارت امورخارجه ایران به منظور توجیه چگونگی تحمیل قرارداد ۱۳۱۶ ازجانب دولت انگلستان اسناد محرمانه ای را منتشر ساخت.

روز ۱۰ مهرماه ۴۸ وزارت خارجه ايران اعلام كرد وزير خارجه ايران در سازمان ملل گفت كه رودخانه مرزی شط العرب بین ایران و عراق يك راه آبی بین المللی است و نمی تواند منحصرأ تحت تسلط يك کشور قرار گیرد و ادعای دولت عراق در مورد شط العرب كه ناشی از قرارداد استعماری ۱۹۳۷ می باشد مورد قبول دولت ایران نیست.

روز ۲ بهمن ۴۸ دولت ايران اعلام كرد به علت تحریكات مرزی عراق سفیر و ۴ دیپلمات آن کشور از ایران اخراج شدند. دولت عراق به سفارت ایران در آن کشور اخطار كرد كه سفیر و کلیه كاركنان سفارت و كنسولگری به اتهام دخالت در امور داخلی عراق ظرف ۲۴ ساعت خاك آن کشور را ترك كنند.

دولت ایران اتهامات عراق را در مورد مداخله در امور داخلی آن کشور مردود دانست و طی یادداشتی این اتهامات را مغایر اصول روابط بین المللی دانسته و به آن اعتراض نمود. وزارت خارجه ایران نیز طی یادداشتی به سفارت عراق اطلاع داد كه وابسته نظامی و سه تن از معاونان وابسته و کلیه كاركنان سیاسی و كنسولگری عراق ظرف ۲۴ ساعت باید خاك ایران را ترك كنند. دولت ایران چند روز سومین یادداشت اعتراض آمیز خود را برای عراق ارسال داشت.

وزیرخارجه ایران در جلسه مشترك نمایندگان مجلسین به حكومت عراق اخطار كرد كه ایران آتش عراق را با آتش شدیدتر پاسخ می دهد و نه فقط در آن واحد آتشی را كه به سوی ایران گشوده شود خاموش خواهد كرد بلكه محل آن را هم از میان خواهد برد.

روز ۲۹ بهمن ۴۸ نماینده ایران در سازمان ملل گفت طی نامه ای به دبیر كل سازمان نوشت كه کلیه اتهامات دولت عراق را در مورد تمرکز قوای ایران در مرزهای آن کشور رد كرد و تصریح نمود كه دولت عراق در اردیبهشت ماه گذشته قوای خود را در مرزهای

ایران متمرکز نموده و دولت ایران نیز در مقابل این اقدام تهدیدهای دولت عراق، قوای مرزی خود را تقویت کرده است.

روز ۱۰ مهر ۴۹ وزیر خارجه ایران در سازمان ملل گفت ایران آماده حل اختلافات با عراق می باشد ولی حاضر به اجرای قرارداد استعماری ۱۹۳۷ اروند رود (شط العرب) که کاغذ پاره ای بیش نیست نمی باشد.

دبیر کل سازمان ملل توجه دولت عراق را به شکوائیه کمیته ایرانی حقوق بشر در مورد رفتار غیرانسانی عمال عراق با ده ها هزار تن از ایرانیان مقیم آن کشور و زوار ایرانی جلب کرد. تعداد معاودین از عراق روز به روز افزایش می یافت.

روز ۱۵ دی ماه شاه و شهبانو برای رسیدگی به وضع ایرانیان رانده شده از عراق، به کرمانشاه عزیمت و پس از بازدید از اردوگاه ایرانیان در قصر شیرین به تهران مراجعت نمودند.

روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۰ يك مقام امنیتی ضمن مصاحبه ای گفت يك شبکه خرابکاری که با کنفدراسیون دانشجویان و عوامل دولت عراق ارتباط داشت می خواستند شهرام پهلوی نیا و سفیر آمریکا در ایران را بربایند.

روز ۱۴ خرداد ۱۳۵۱ مقامات مرزی ایران طی یادداشتی از مقامات مرزی عراق دعوت کردند که به خاک ایران آمده تا اجساد شش تن متجاوز عراقی را که در زد و خوردی به قتل رسیده اند تحویل بگیرند. در این حادثه دو ژاندارم و يك کشاورز ایرانی نیز به قتل رسیده اند.

روز ۱۴ آبان ۱۳۵۱ شاه قسمتی از تأسیسات جزیره خارک را که (آذرباد) نامیده می شود افتتاح کرد. ساختمان این جزیره فولادین که از سال ۱۳۵۰ شروع شده بود با صرف ۱۵ میلیون لیره انگلیسی در آبان ماه به پایان رسید.

اسکله دو پهلوی جزیره قادر است بزرگترین نفتکش جهان به ظرفیت پانصد هزارتن را که در دست ساختمان است در يك طرف و

نفتکش دیگری را در طرف دیگر با ظرفیت کمتری بارگیری کند.  
روز ۲۰ فروردین ۱۳۵۲ ادوارد هیث نخست وزیر انگلستان  
در ضیافتی که به افتخار هویدا نخست وزیر ایران داد گفت ایران  
عامل ثبات در خاور میانه می باشد. اکنون نه تنها هیچ مشکلی در  
روابط ایران و انگلستان وجود ندارد بلکه روابط دو کشور هرگز به  
این خوبی نبوده است.

در ۱۶ مهر ۵۲ رادیو بغداد اعلامیه شورای فرماندهی عراق  
را دایر بر ابراز تمایل به حل و فصل اختلافات بین دو کشور اعلام  
داشت و دولت ایران نیز تمایل خود را ابراز نمود و اعلام کرد که دولت  
شاهنشاهی آماده است که این اختلافات بر اساس اصول حقوقی و  
موازن بین المللی بر مبنای عدالت و انصاف حل و فصل گردد.

روز ۲۳ مهر ۵۲ پرچم های ایران و عراق پس از دو سال قطع  
رابطه مجدداً در پایتخت های هر دو کشور به اهتزاز درآمد.

روز ۲۰ دی ماه ۵۲ شاه گفت مدخل خلیج فارس شاهرگ  
مملکت ما می باشد. ما این راه را با همکاری و یا بدون همکاری  
کشورهای آزاد نگه خواهیم داشت. امیدواریم که این عمل را با  
همکاری سایرین انجام بدهیم ولی در صورت لزوم به تنهایی انجام  
خواهیم داد.

روز ۱۱ اسفند ۵۳ شاه در ضیافت شام سلطان قابوس گفت  
دولت من با صراحت و قاطعیت نه تنها هرگونه اعمال نفوذی را در  
منطقه از طرف نیروهای خارج از قلمرو سرزمین های خلیج فارس  
محکوم ساخته بلکه هرگونه اخلاص و خرابکاری را نیز در این  
سرزمین از لحاظ اینکه امنیت منطقه را به خطر می اندازد  
مردود شناخته است.

روز ۱۵ اسفند ۵۳ برابر با ۶ مارس ۱۹۷۵ بین شاه و صدام  
حسین در کنفرانس الجزایر قراردادی به امضا رسید و اعلامیه  
مشترکی انتشار یافت که طرفین تصمیم گرفتند اختلافات مرزی را  
بر اساس خط تالوک حل کنند. هنگام ترك الجزیره شاهنشاه از ایجاد

تفاهم و توافق بین ایران و عراق ابراز خرسندی کردند.  
توافق ۴ ماده ای ایران و عراق به تصویب شورای عالی عراق  
در روز ۱۹ اسفند ۵۳ رسید.

روز ۲۳ خرداد ۱۳۵۴ برابر با ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ قرارداد  
مرزی دولت ایران و دولت عراق که شامل يك عهدنامه و سه پروتکل  
است با تشریفات خاصی در بغداد به امضا رسید و اعلام شد که  
کلیه اختلافات از میان رفته و مرز آبی دو کشور مشخص گردیده  
است.

روز ۱۶ شهریور ۵۴ وزیر کشور عراق اظهار داشت که تجدید  
مناسبات دوستانه ایران و عراق مرهون درایت شاه ایران می باشد و  
دوستی دو کشور موجب گردیده که چهره خاورمیانه تغییر نموده و  
موجب استحکام صلح در منطقه گردیده است.  
\*\*\*

هنگامی که روابط ایران و عراق درباره (اروندرو) تیره شده  
بود سناتور محسن رئیس از دولت سثوالی در این باره کرد که در  
جلسه سی ام فروردین ماه ۱۳۴۸ امیرخسرو افشار قائم مقام وزارت  
امور خارجه درپاسخ چنین گفت:  
دولت ایران همیشه کوشیده است که اختلافات مرزی در  
مسائل مربوط به شط العرب با عراق را به طور دوستانه حل و  
فصل نماید.

ولی از روزی که عهدنامه سرحدی درسال ۱۳۱۶ میان ایران و  
عراق امضا شد عراق هیچگاه نخواسته است خود را ملزم به اجرای  
مفاد این عهدنامه بنماید. به خصوص که مواد اساسی این عهدنامه  
یعنی مواد ۴ و ۵ و ماده ۲ پروتکل ضمیمه آن را که ناظر بر اداره  
شط العرب و نحوه مصرف عایدات آن است از روز امضای  
عهدنامه تاکنون عراق آن را اجرا نکرده است و کوشش های دولت  
ایران برای قانع کردن دولت عراق در این مورد به حایی نرسیده است  
و عراق در سی سال گذشته به طور یکجانبه اداره شط العرب را به



طور غیرقانونی در اختیار خود گرفته و کلیه عایدات آن را به مصارف داخلی رسانده و این عایدات را در بصره فرودگاه و هتل ساخته است.

در این مدت دولت عراق به در خواستهای دولت ایران ترتیب اثر نداد و حتی از ارسال صورتحسابهای عایدات کشتیرانی در شط نیز خودداری ورزید.

بنا براین، با توجه به تذکرات عدیده به دولت عراق به علت بی توجهی و بی اعتنائی آن دولت به تعهدات خود نسبت به قرارداد ۱۳۱۶ و عدم اجرای مفاد آن دولت شاهنشاهی ایران طبق اصول ثابت حقوق بین المللی عهدنامه سرحدی ۱۳۱۶ میان دوکشور را کآن لم یکن اعلام می نماید.

در حقوق بین المللی جزو علل فسخ قراردادهائی مثل قرارداد ۱۳۱۶ که بدون مدت تنظیم شده اصلی را پذیرفته به اسم «ریوس سیک ستناتیبوس». این اصل براین فرض است که هر قراردادی به شرطی منعقد می شود که اوضاع و احوال خاصی که در هنگام عقد قرارداد وجود داشته به حالت خود باقی بماند. لذا ازبین رفتن آن اوضاع و احوال به طور ضمنی جزو شرایط الغاء تعهدات ناشی از قراردادها می باشد. بنا براین اگر اوضاع و احوال تغییر پیدا کند شرایط وجود عهدنامه ازبین می رود و هر طرف متعهد حق فسخ عهدنامه و یا هر يك از موادی را که با وضع جدید وفق نمی دهد دارا می باشد و موارد زیادی در این زمینه در میان دول وجود داشته است.

باتوجه به این نکته عهدنامه مرزی میان ایران و عراق در سال ۱۳۱۶ وقتی امضا شد که استعمار انگلستان در منطقه در اوج خود بود و عراق را زیر پروبال خود گرفته و ایران را سخت زیر فشار قرار دادند و به جز دو قسمت، بقیه شط العرب را به عراق بخشیدند و در چنین شرایطی این عهدنامه تحمیلی امضا شد. نظیر این عهدنامه جای دیگری مشابه ندارد که رودخانه عظیمی که خط

مرزی دو کشور را تشکیل دهد اختیار آن در کنترل یکی از آن کشورها باشد!

چطور ممکن است رودخانه ای که بیشتر آب آن از ایران سرچشمه می گیرد، متعلق به کشور دیگری باشد؟

در دنیای امروز برای رودخانه هائی که مرز مشترك دو کشور را تشکیل می دهند قواعد و مقرراتی وجود دارد و حالا که استعمار از منطقه رخت بر بسته باید عوارض و آثار آن را نیز از میان برد. عجیب نیست که بگویند استعمار از کشوری رخت بر بسته اما آن کشور بر وجود آثار استعمار که نظیر این قرارداد باشد، پافشاری نماید؟

نکته ای که در حقوق بین المللی تأکید می شود این است که در هر قراردادی باید حقوق مساوی برای طرفین در نظر گرفته شود. آیا در این عهدنامه چنین شده است؟

در این عهدنامه اگر حقوق مساوی در نظر گرفته شده بود چگونه ممکن است طبق حقوق بین المللی خط «تالوک» یا خط القعر در رودخانه عظیمی مثل شط العرب به شکل نابرابر، یعنی به جز دو قسمت بقیه به کشور دیگر تعلق گیرد؟

افشار گفت: عراقیها گفته اند که قسمتی از شط العرب را که منظور خط القعر مقابل آبادان و خرمشهر است به ایران بخشیده اند. در حالی که درست برعکس است. چون در زمانی که عثمانیها آن نواحی را در اختیار داشتند در عهدنامه مرزی که به عهدنامه ارض روم معروف است و هیچگونه صحبتی از مالکیت ایران و عثمانی بر شط العرب نشده است و این دو دولت در طول سالها مسئله را این طور حل کرده بودند که امور کشتیرانی و حمل و نقل را تا جائی که ساحل به عثمانی متعلق است به طور مشترك اداره می کرده اند.

افشار به سناتورها تأکید کرد که بنا به دلایل فوق دولت ایران قرارداد ۱۳۱۶ را از این پس قبول ندارد و فقط اصل حقوق بین

المللی را که همان خط «تالوگ» باشد اجرا خواهد نمود و با تمام قوا در مقابل کسانی که به این حقوق حقه ایران تجاوز نمایند از خود دفاع خواهد کرد.

ضمناً در ۲۶ ماه جاری معاون وزارت خارجه عراق سفیر ایران را به دفتر خود احضار می کند و به او می گوید: («شط العرب جزو قلمرو ماست»). به کشتیهای ایرانی دستور داده شود که پرچم های خود را پائین بیاورند و در آینده هم عراق اجازه نخواهد داد کشتیهای که مقصد آنها بنادر ایران است وارد شط العرب شوند).

\*\*\*

بی تردید یکی از خدمات مهم به ایران حل مشکل (اروند رود) با کشور عراق بود که سالیان دراز چون غده سرطانی مانع حسن مناسبات دو کشور همسایه به شمار می رفت. سوابق تاریخی چنین است.

در سال ۱۲۲۶ (۳۱مه ۱۸۴۷) عهدنامه ارض روم بین دولت عثمانی و دولت ایران به امضا رسید که بر اساس آن در منطقه جنوب مالکیت ایران نسبت به خرمشهر و جزیره خضر در اروندرود به رسمیت شناخته شد و در مقابل، ایران از ادعای خود نسبت به سلیمانیه در شمال عراق صرفنظر کرد. در این عهدنامه حق ایران برای کشتیرانی آزاد در اروند رود پذیرفته شد ولی مالکیت عثمانی بر آن باقی ماند.

در سال ۱۲۹۲ (۴ نوامبر ۱۹۱۳) با میانجیگری سفرای انگلیس و روس، قرارداد مرزی بین ایران و عثمانی برای تعیین مرز زمینی و تهیه نقشه ها و تنظیم شرح خط مرز به امضاء رسید که وضع اروند رود همچنان به طور یکطرفه به نفع عثمانی و سپس جانشین آن عراق باقی ماند.

در سال ۱۳۰۱ دوسال پس از استقلال عراق براساس يك قرارداد دو جانبه بین دولت انگلستان و عراق، اداره اروند رود برخلاف معاهده سال ۱۲۶۳ ارض روم به حکومت عراق واگذار شد.

در سال ۱۳۰۴ رضاشاه از به رسمیت شناختن قرارداد ۱۳۰۱ عراق و انگلیس خودداری کرد و در اثر اعتراض دولت ایران و براساس يك پروتکل تازه دولت انگلیس بار دیگر اداره امور اروند رود را از نظر راهنمایی کشتی ها و لارویی و اخذ عوارض عبور برعهده گرفت.

در سال ۱۳۱۱ روز دوم اردیبهشت ملك فيصل پادشاه عراق به دعوت رضا شاه پهلوی به ایران آمد تا اختلافات دو کشور را حل و فصل کند. دولت ایران رسماً خواستار شناسائی خط تالوگ (خط القعر) اروند رود به عنوان مرز دوکشور شد. قرار شد سال بعد رضاشاه به عراق سفر کند ولی مرگ ملك فيصل در شهریورماه همان سال این برنامه را برهم زد.

در سال ۱۳۱۴ عراق به جامعه ملل شکایت کرد و بنا به پیشنهاد رئیس شورای جامعه ملل، نماینده ایتالیا در جامعه مزبور مأمور رسیدگی به اختلافات دو کشور بر سر حاکمیت در اروند رود شد.

در سال ۱۳۱۶ بر اثر اعمال نفوذ دولت انگلستان که از عراق حمایت می کرد در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ يك عهدنامه و پروتکل ضمیمه آن به ایران تحمیل گردید که بر اساس آن راهنمایی کشتی ها و لارویی رودخانه و اداره امور اروند رود بر عهده عراقیها گذاشته شد و جز در برخی از نقاط، همه آب رودخانه اروند رود به عراق واگذار گردید. چنانکه اگر کسی در بسیاری از نقاط ساحل ایران پای خود را به درون آب این رودخانه مرزی می گذاشت به عنوان تجاوز به حقوق عراق تلقی می شد.

در سال ۱۳۳۹ دولت ایران با استناد به قرارداد ۱۳۱۶ خواستار تشکیل کمیته مشترک اداره امور اروند رود و به مصرف رسانیدن درآمد حاصل از دریافت حق عبور کشتیها برای لارویی و بهبود بخشیدن وضع کشتیرانی در اروند رود شد ولی دولت عراق حتی زیر بار اجرای همان قرارداد تحمیلی نیز نرفت.

در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) به دنبال روی کار آمدن حزب بعث به رهبری سپهبد حسن البکر و صدام حسین التکریتی روابط ایران و عراق که در دوران ریاست جمهوری عبدالسلام عارف بهبود یافته بود رو به تیرگی نهاد و زدو خورد های مرزی از سر گرفته شد.

مذاکراتی که در ۲۶ ژانویه این سال به ریاست عباسعلی خلعت بری معاون سیاسی وزارت خارجه ایران و نعم النعمه معاون سیاسی وزارت خارجه عراق در بغداد انجام شد به جانی نرسید.

در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) سرانجام دولت ایران قرارداد ۱۳۱۶ را در فروردین ماه به طور يك جانبه كان لم يكن اعلام کرد و محمد رضا شاه پهلوی به نیروی دریائی ایران دستور داد حاکمیت ایران بر نیمی از رودخانه مرزی اروند رود را بر قرار سازد. سه روز پس از آن يك کشتی بازرگانی ایرانی بنام ابن سینا با پرچم ایران و راهنمای ایرانی برای نخستین بار با اسکورت ناوچه های ایران از اروند رود عبور کرد و عراقیها که تهدید کرده بودند جلو عبور کشتیهای ایرانی و یا هر کشتی به مقصد بنادر ایران را با پرچم راهنمای ایرانی خواهند گرفت کوچکترین واکنشی از خود نشان ندادند. از این پس تا سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) نیروی دریائی ایران با اقتدار کامل در اروند رود امکان استقرار حق حاکمیت ایران را فراهم کرد. استدلال ایران در اعمال حاکمیت يك جانبه بر اروند رود بر این پایه بود که چون عراق اساسی ترین ماده از قرارداد ۱۹۳۷ را که مربوط به تشکیل کمیته مشترک اداره امور کشتیرانی در اروند رود و به مصرف رساندن درآمد آن برای بهبود وضع کشتیرانی ولارویی رودخانه می باشد سالهای سال رعایت نکرده و زیر پا نهاده است بنا براین قرارداد مزبور به وسیله خود عراق از اعتبار ساقط شده است.

در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) گسترش زدو خورد های مرزی موجب شد که حکومت عراق علیه ایران شکایتی به شورای امنیت سازمان ملل متحد تسلیم و خواستار رسیدگی به اختلافات ایران و عراق

شود. زد و خورد ارتش عراق و نیروهای کرد شمال این کشور به مرحله حساسی رسید.

در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۵) شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه شماره ۳۴۸ خواستار عقب نشینی نیروهای دو طرف به مرزهای بین المللی شد و توصیه کرد وزرای خارجه دو کشور در استانبول بایکدیگر دیدار و اختلافات فیما بین را حل و فصل کنند. یک ماه و نیم پس از تصویب قطعنامه ۳۴۸ شورای امنیت، شاه فقید و صدام حسین که هردو برای شرکت در کنفرانس سران اوپک برای مذاکرات درباره نفت به الجزیره رفته بودند با وساطت هواری بومدین رئیس جمهوری الجزایر در فرودگاه برای نخستین بار بایکدیگر دیدار کردند. صدام حسین در این دیدار سرتسلیم در برابر شاه ایران فرود آورد و تسلیم خواسته های او شد.

در پایان کنفرانس سران اوپک در الجزیره، اعلامیه ای که به نام اعلامیه الجزایر معروف است به امضا رسید که بر اساس آن دولت عراق حاکمیت ایران بر نیمی از آب اروند رود را براساس خط تالوگ (خط القعر) پذیرفت.

#### متن اعلامیه ششم مارس ۱۹۷۵ الجزیره به شرح زیر است:

هنگام برگزاری جلسات سران اوپک در پایتخت الجزایر و با ابتکار حضرت هواری بومدین رئیس جمهوری الجزایر، اعلیحضرت شاهنشاه ایران و جناب آقای صدام حسین نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب عراق درباره روابط دو کشور ایران و عراق دیداری به عمل آوردند.

این دیدار ها که با حضور رئیس جمهور بومدین برگزار شد از صراحت کامل و اراده صادقانه طرفین برای دستیابی به یک راه حل نهائی و دائمی در کلیه اختلافات موجود بین دو کشور برخوردار بود. با رعایت اصول تمامیت ارضی، عدم تجاوز به مرزها و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر دو کشور چنین تصمیم گرفتند:

- ۱ - مرزهای زمینی بین دو کشور را براساس پروتکل ۱۹۱۳ قسطنطنیه (استانبول) و صورتجلسات کمیسیون تمدید حدود مرزی سال ۱۹۱۴ به طور نهائی علامتگذاری کنند.
  - ۲ - مرزآبی بین دو کشور را براساس خط القعر (تالوگ) مشخص نمایند.
  - ۳ - دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در طول مرزهای مشترک خود برقرار کنند و همچنین تعهد می کنند که نظارت دقیق و موثر از مرزهای مشترک خود را به منظور پایان دادن نهائی به هرگونه نفوذ عوامل اخلاکگر صرفنظر از منشاء آن به عمل آورند.
  - ۴ - طرفین همچنین موافقنامه های بالا را به عنوان عناصر تفکیک ناپذیر از یک راه حل همه جانبه پذیرفتند به طوری که هر گونه تخلف از یکی از اجزاء متشکل آن مسلماً با روح توافق الجزیره مغایرت خواهد داشت.
- طرفین در تماس دایم با رئیس جمهور بومدین خواهند بود و ایشان در صورت لزوم مساعی برادرانه الجزایر را برای اجرای تصمیمات گرفته شده به کار خواهند برد.
- طرفین صمیمانه اعلام می کنند که منطقه باید از دخالت های بیگانگان دور نگه داشته شود.
- وزرای خارجه ایران و عراق، با حضور وزیر خارجه الجزایر روز ۱۵ مارس ۱۹۷۵ در تهران ملاقات خواهند کرد تا جزئیات کار مربوط به ایجاد کمیسیون مشترک ایرانی - عراقی را برای اجرای تصمیمات متخذه بالا که با توافق طرفین به دست آمده است مشخص نمایند.
- براساس تمایل هردو طرف الجزایر برای حضور در همه جلسات کمیسیون مشترک ایرانی - عراقی دعوت خواهد شد.
- کمیسیون مشترک برنامه کار زمان بندی شده خود را برای تشکیل جلسات، متناوباً در بغداد و تهران تنظیم خواهد کرد.
- اعلیحضرت شاهشاه ایران با خوشحالی دعوت حضرت رئیس

جمهور عراق آقای احمد حسن البکر را برای سفر رسمی به عراق پذیرفتند. تاریخ دعوت با توافق طرفین تعیین خواهد شد. علاوه بر این حضرت صدام حسین دعوت مسافرت رسمی به ایران را که تاریخ آن بعداً تعیین خواهد شد پذیرفتند.

اعلیحضرت شاهنشاه ایران و حضرت معاون رئیس جمهور عراق صدام حسین سپاسگزاری گرم و صمیمانه خود را نسبت به حضرت رئیس جمهور هواری بومدین که با احساسات برادرانه و با روحیه بی طرفی امکان برقراری تماس بین رهبران دو کشور را فراهم کرده اند و در نتیجه به برقراری دوران تازه ای در روابط بین دو کشور ایران و عراق به منظور حفظ منافع بیشتر منطقه مشارکت نمودند ابراز داشتند. الجزیره - ۶ مارس ۱۹۷۵

متن پروتکل راجع به تعیین مرز رودخانه بین ایران و عراق ۲۴ خرداد ۱۳۵۴ (۱۳ ژوئن ۱۹۷۵): پروتکل راجع به تعیین مرز رودخانه بین ایران و عراق مشتمل بر یک مقدمه و ۹ ماده ، ۴ نقشه به امضا رسید.

متن پروتکل به شرح زیر است:

طبق تصمیم متخذه در اعلامیه مورخ ۶ مارس ۱۹۷۵ الجزیره، طرفین متعهدین نسبت به مقررات زیر توافق نمودند:

ماده ۱ - طرفین متعهدین - تأیید و اذعان می نمایند که تعیین مرز رودخانه ای در شط العرب بین ایران و عراق براساس خط تالوگ - توسط کمیته مختلط ایران و عراق و الجزایر - طبق اسناد زیر انجام گردیده است:

- ۱ - پروتکل تهران مورخ ۱۷ مارس ۱۹۷۵.
- ۲ - صورتجلسه اجتماع وزیران امور خارجه امضا شده در بغداد به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۷۵ که طی آن صورتجلسه کمیته مأمور تعیین مرز رودخانه ای مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۷۵ امضا شده روی کشتی عراقی السوره در شط العرب - مورد تصویب قرار گرفته است.
- ۳ - نقشه های هیدروگرافیک مشترك که پس از ممیزی در محل و



اصلاح و درج مختصات جغرافیائی نقاط عبور خط مرز در ۱۹۷۵ - به امضای متخصصین هیدروگرافی کمیسیون فنی مختلط رسیده و توسط روسای هیأت ایران و عراق و الجزیره در کمیته مورد تصدیق واقع گردید.

نقشه های فوق الذکر که ذیلاً به آن اشاره می شود منضم به پروتکل حاضر بوده و جزء لایتجزای آن می باشد:

**Entrance to shatt El Arab.3842** نقشه شماره ۱

که توسط درياداری بریتانیا به چاپ رسیده است.

**Inner Bar To Kabda point No.3843** نقشه شماره ۲

که توسط درياداری بریتانیا به چاپ رسیده است.

**Kabda point To Abadan No.3844** نقشه شماره ۳

که توسط درياداری بریتانیا به چاپ رسیده است.

نقشه شماره ۴

**Abadan To Jazirat Umm at Tuwa Yiah No.3845**

که توسط درياداری بریتانیا به چاپ رسیده است.

ماده ۲ - ۱- خط مرزی در شط العرب از نقطه ای که مرز زمینی بین ایران و عراق به شط العرب می رسد تا دریا - مسیر خط نالوگ یعنی خط میانه کانال اصلی قابل کشتیرانی در پائین ترین سطح قابلیت کشتیرانی را طی می کند.

۲ - خط مرزی به نحوی که در بند ۱ فوق تعریف شده با تغییرات ناشی از علل طبیعی در کانال اصلی قابل کشتیرانی تغییر خواهد نمود. خط مرزی بر اثر تغییرات دیگر تغییر نخواهد کرد مگر آنکه طرفین متعاهدین موافقت نامه خاصی برای این منظور منعقد نمایند.

۳ - تغییرات مذکور در بند ۲ فوق متفقاً به وسیله دستگاههای فنی ذیصلاحیت طرفین متعاهدین ثبت خواهد شد.

۴ - در صورتی که بر اثر حوادث طبیعی بستر شط العرب یا مصب آن جابجا شود و این مسیر تغییراتی را در تعلق ملی سرزمین دو دولت مربوطه یا اموال غیر منقول و ساختمانها یا تأسیسات فنی و

غیر فنی موجب شود مسیر خط مرز کماکان خط تالوگ به نحوی که در بند اول فوق مقرر شده خواهد بود.

۵ - مگر در مواردی که طرفین متعاهدین متفقاً تصمیم بگیرند که مسیر بایستی بستر جدید را تعقیب کند. آنها طبق مندرجات چهار نقشه مشترک پیش بینی شده در بند سوم ماده اول فوق به هزینه طرفین به بستری که در سال ۱۹۵۷ داشته است برگردانده می شود مشروط بر آنکه یکی از طرفین ظرف دو سال متعاقب این که جابجا شدن بستر توسط هر یک از آنان شناسائی شده باشد چنین تقاضائی را به عمل آورد.

در خلال این مدت حق طرفین در کشتیرانی و استفاده از آب در بستر جدید محفوظ خواهد بود.

ماده ۳ - ۱ - مرز رودخانه ای در شط العرب بین ایران و عراق به نحوی که در ماده ۲ فوق تعریف شده به وسیله خطی بر روی نقشه های مشترک موضوع بند ۳ ماده اول فوق مشخص گردیده است.

۲ - طرفین متعاهدین توافق داشتند که منتهی الیه مرز رودخانه ای روی خط مستقیمی که انتهای دوساحل را در مصب شط العرب هنگام جزر دریا **Astronomical Lowest Low Water** به یکدیگر می پیوندد قرار دارد.

این خط مستقیم بر روی نقشه های هیدروگرافیک مشترک مذکور در بند ۳ ماده اول فوق ترسیم شده است.

ماده ۴ - خط مرزی مشروحه در مواد ۱ و ۲ و ۳ پروتکل حاضر - در جهت عمودی فضای هوائی و زیر زمین طرفین را نیز تحدید می کند.

ماده ۵ - طرفین متعاهدین یک کمیسیون مختلط ایران و عراق تشکیل می دهند تا ظرف دو ماه اموال غیر منقول و ساختمان ها و تأسیسات فنی و غیر فنی را که تعلق ملی آنها بر اثر تهدید مرز رودخانه ای ایران و عراق تغییر می یابد از طریق باز خرید و یا جبران خسارت و یا از هر طریق و روش مقتضی دیگر حل و فصل

نماید تا از وجود اختلاف احتراز گردد.

ماده ۶ - با توجه به اتمام اقدامات اندازه گیری در شط العرب و ترسیم نقشه مشترك هیدروگرافیک مذکور در بند ۳ ماده ۱ فوق طرفین متعاهدین توافق نمودند مجدداً يك اندازه گیری مشترك هرده سال يك بار از تاریخ امضای پروتکل حاضر انجام پذیرد. مع الوصف هر يك از طرفین حق دارد در خواست نماید تا به اندازه گیری مشترك جدید قبل از انقضای مهلت ده سال مبادرت گردد. طرفین متعاهدین هر يك نصف هزینه های اندازه گیری را به عهده خواهند گرفت.

ماده ۷ - ۱ - کشتیهای تجارتي و دولتي ونظامی طرفین متعاهدین از آزادی کشتیرانی در شط العرب برخوردار خواهند بود - صرفنظر از حدود دریای سرزمینی هر يك از دو کشور در تمامی قسمت کانالهای قابل کشتیرانی واقع در دریای سرزمینی تا مصب شط العرب.

۲ - کشتیهای مورد استفاده برای تجارت و متعلق به کشورهای ثالث براساس مساوات و عدم تبعیض از آزادی کشتیرانی در شط العرب برخوردار خواهند بود - صرفنظر از حدود دریای سرزمینی هر يك از دو کشور در تمامی قسمت کانالهای قابل کشتیرانی واقع در دریای سرزمینی تا مصب شط العرب.

۳ - هر يك از طرفین متعاهدین می تواند ورود کشتیهای نظامی خارجی را در شط العرب برای بازدید از بنادر خود اجازه دهد مشروط بر این که کشتیهای مزبور به کشوری که در حال مخاصمه یا تعرض مسلحانه و یا جنگ با یکی از طرفین متعاهدین باشد متعلق نبوده و در مهلتی که از ۷۲ ساعت کمتر نباشد به طرف دیگر اعلام گردد.

۴ - طرفین متعاهدین در تمام احوال از صدور اجازه ورود به شط العرب برای کشتیهای تجارتي متعلق به کشوری که در حال مخاصمه و یا تعرض مسلحانه و یا جنگ با یکی از طرفین باشد اجتناب

خواهد نمود.

ماده ۸ - ۱ - مقررات مربوط به کشتیرانی در شط العرب توسط يك کمیسیون مختلط ایران و عراق بر مبنای اصل حقوق متساوی کشتیرانی دو دولت تنظیم خواهد شد.

۲ - طرفین متعاهدین متعهد می شوند متعاقباً موافقنامه هائی در باره مسائل مذکوره در بندهای ۱ و ۲ و ۳ ماده حاضر منعقد نمایند.

ماده ۹ - طرفین متعاهدین با اذعان به این که شط العرب اصولاً يك آبراه کشتیرانی بین المللی است متعهد می شوند از هر نوع بهره برداری که نفساً مانع کشتیرانی در شط العرب و دریای سرزمینی هریک از دو کشور در تمامی قسمت کانالهای قابل کشتیرانی واقع در دریای سرزمینی تا مصب شط العرب گردد اجتناب نمایند.

بغداد به تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵

عباسعلی خلعت بری  
وزیر خارجه ایران

سعدون حماوی  
وزیر خارجه عراق

با حضور جناب آقای عبدالعزیز بوتفلیقه عضو شورای انقلاب و وزیر خارجه الجزایر به امضاء رسید.

\*\*\*

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد:

در کنفرانس نفتی الجزیره فرصت یافتم که مفضلاً باصدام حسین مذاکره کنم. ما توانستیم در همه مسائل به توافق برسیم و با حسن نیت کاملی که از دو طرف ابراز شد به اختلافات قدیم دو کشورمان پایان دادیم و سوء تفاهمهایی را که از دوران استعمار باقی مانده بود از میان بر داشتیم. از جمله توافق های دو طرف حل مسله شط العرب بر اساس اصول حقوق بین الملل بود. من همواره عقیده داشتم که رونق و ثبات کشور عراق و خوشبختی ملت آن مانند سایر همسایگان یکی از شروط اصلی امنیت ایران است.

\*\*\*

دکتر رضا قاسمی آخرین سفیر ایران در کویت که پس از توافق الجزیره در سمت رئیس اداره اول سیاسی وزارت امور خارجه، عضو هیأت نمایندگی ایران در مذاکره با هیأت نمایندگی عراق و یکی از اعضای کمیته تنظیم اسناد نهایی توافق های الجزایر بود در مصاحبه رادیونی با بخش فارسی بی بی سی اصول توافق الجزیره (۶ مارس ۱۹۷۵) و مفاد عهدنامه مرزی و حسن همجواری بین ایران و عراق (۱۳ ژوئن ۱۹۷۵) و سایر موافقتنامه های بعدی را که بین دو دولت امضا شده است تشریح نمود و به پرسشهای خبرنگار بی بی سی پاسخ داد.

دکتر قاسمی گفت: در آوریل سال ۱۹۶۹ که دولت شاهنشاهی ایران عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ بین ایران و عراق را یکطرفه لغو کرد، یکی از دلایلی که در توجیه اقدام خود اقامه می کرد قاعده «تغییر اوضاع و احوال» یا (اصل حقوقی REBUSSIC STANTIBUS) بود. اما چندی بعد که کنوانسیون وین ۱۹۶۹ درباره «حقوق قراردادهای» صریحاً پیش بینی کرد که عهدنامه های مرزی مشمول این اصل «تغییر اوضاع و احوال» نیست. دامن این استدلال را رها کردیم و به استدلال قوی تر که عدم رعایت اصول مهمه عهدنامه ۱۹۳۷ از سوی عراقیها بود بسنده کردیم.

توافق های الجزیره و عهدنامه مرزی و سایر موافقتنامه های بعدی که طبق رویه بین المللی و بر اساس منشور ملل متحد در دبیرخانه سازمان ملل به ثبت رسیده واجد ویژگی های «دائمی، قطعی و تغییر ناپذیری» بوده و در هیچیک از این اسناد اشاره ای به شرایط لغو یا فسخ آن نشده است بلکه در ماده ششم عهدنامه مرزی و حسن همجواری ترتیبات محکمه پسند و معقولی برای حل اختلافات احتمالی در آینده پیش بینی شده است.

دکتر قاسمی نظر گزارشگر بی بی سی را مبنی بر این که نفوذ دولت ایالات متحده آمریکا در امضا و اعلام توافق های الجزیره موثر بوده است رد کرد و گفت «توافق الجزیره بر اساس مصالح ملی

و بدون دخالت قدرتهای بزرگ و فقط با وساطت و دخالت دوستانه دولت الجزایر صورت گرفت که این اقدام زرین و درخشانی در کتاب روابط خارجی ایران به ویژه در مناسبات ما با کشورهای همجوار بود.»

او افزود «عهدنامه مرزی و حسن همجواری ژوئن ۱۹۷۵ به هیچ روی با عهدنامه مرزی منسوخه ۱۹۳۷ که با نفوذ انگلستان در تنظیم آن به ضرر ایران جریان داشت قابل قیاس نبود و نباید کاری را که به اقتضای مصالح ملی ایران انجام یافته است به خارجی ها نسبت داد»

بی گمان پذیرش حاکمیت مشترک ایران بر شط العرب و قبول ضابطه تالوگ به عنوان خط مرزی دو کشور در این رودخانه مرزی قابل کشتیرانی، که شاه بیت غزل اعلامیه الجزیره و عهدنامه مرزی ۱۹۷۵ بود بیش از همه مورد اکراه عراقی ها است. در عهدنامه ۱۹۳۷ تنها ۷ مایل در برابر بندر آبادان و خسروآباد برای ایران خط تالوگ پیش بینی شده بود ولی در توافق الجزیره و پروتکل منضم به عهدنامه مرزی و حسن همجواری، دولت عراق حاکمیت مشترک ایران را بر سراسر این آبراه مرزی پذیرفته و از حاکمیت مطلق و مورد ادعای خود در شط العرب بر مبنای ضوابط بین المللی صرفنظر کرده است. بنا بر این احتمال این که بیشتر به این قسمت بپردازند زیاد است. اما چون اصول مورد توافق در الجزیره جمعاً دارای اعتبار واحد است و به صورت Package Deal انجام گرفته و تخلف از هر مورد چنانکه در بند چهارم اعلامیه الجزیره آمده است به «عناصر جدا ناپذیر يك راه حل جامع» خلل وارد می کند.

\*\*\*

پیروز مجتهدزاده در کیهان لندن در این باره چنین می نویسد:  
مشهور است هنگامی که رئیس ستاد وقت ارتش ایران، امکان حمله و اشغال سریع عراق را مطرح کرد، سبب رنجش خاطر پادشاه از رئیس ستاد ارتش و عزل وی از ریاست ستاد شد. شاه

فقید گفته بود: «ما همه حقوق خود را در مرزهای غربی کشور به دست خواهیم آورد بی آنکه قطره ای از خون سربازان ایرانی بر زمین بریزد.»

### چگونگی ملاقات شاه و صدام

این درست است که هواری بومدین رئیس جمهوری الجزایر تمهیدات لازم برای انجام يك برخورد و دیدار اتفاقی بین شاه فقید و صدام حسین را در فرودگاه الجزیره فراهم آورد، اما حقیقت این است که او از چند ماه قبل نقش میانجیگری میان دو کشور را به عهده گرفته بود.

در فرودگاه الجزیره پادشاه فقید ایران پس از انجام تشریفات رسمی وارد اتومبیل شد و عازم شهر الجزیره بود که بومدین، صدام حسین را برای دیدار با ایشان به اتومبیل حامل پادشاه ایران نزدیک ساخت. صدام حسین يك ساعت قبل از آن وارد فرودگاه الجزیره شده و در انتظار بود. همگی ناظرانی که صحنه این دیدار را شرح می دهند می گویند هنگامی که صدام حسین نزدیک شاه شد دست خود را به نشانه سلام نظامی به پادشاه فقید بالا برد و در همین نخستین دیدار، درحالی که آشکارا می لرزید گفت: «آنچه را اعلیحضرت بفرمایند قبول داریم.»

روز ۶ مارس ۱۹۷۵ سران دو کشور ایران و عراق که برای شرکت در کنفرانس سران اوبك «سازمان کشورهای صادر کننده نفت» در الجزیره گرد آمده بودند به توافق رسیدند و بیانیه مشترکی را منتشر کردند که مبین حل همه مسائل جغرافیایی و مرزی میان دو کشور و عادی شدن روابط دو جانبه میان تهران و بغداد بود.

اندکی از توافق الجزیره نگذشته بود که دگرگونیهای شگرفی در سیاست های منطقه ای عراق نمایان شد. کشوری که تا پیش از این توافق، با همه کشورهای منطقه خلیج فارس سر ستیز داشت و عملاً جنبشهای جدائی خواهی مارکسیستهای ظفار را یاری می داد، از فردای امضای قرارداد الجزیره شیوه ی دیرینه خود را ترك کرد و

در پناه روابطش با ایران، به جامعه سیاسی خلیج فارس بازگشت. به دنبال این دگرگونی بود که عراق در اندک مدتی روابط خود را با عربستان سعودی، کویت و شیخ نشین های خلیج فارس ترمیم کرد و نه تنها از پشتیبانی نیروهای جداخواهانه مارکسیستها در ظفار دست برداشت بلکه دولت سلطان قابوس را نیز به رسمیت شناخت و با آن دولت روابط سیاسی دوستانه برقرار ساخت. عراق از این مرحله نیز جلوتر رفت و دنباله روی از سیاست ایران و قبول برتری تهران در مسائل خلیج فارس را آشکارا در پیش گرفت. این کشور که از سرآغاز ارائه پیشنهاد ایران در زمینه تشکیل اتحادیه دفاعی خلیج فارس، با آن پیشنهاد سرسختانه ستیز می کرد، اندکی پس از امضای قرارداد الجزیره رسماً اعلام کرد که از پیشنهاد ایران در تشکیل اتحادیه یاد شده پیروی و از آن پشتیبانی خواهد کرد.

طارق عزیز عضو شورای فرماندهی انقلاب و وزیر وقت اطلاعات عراق، طی مصاحبه ای با هفته نامه انگلیسی زبان «میدل ایست» فوریه ۱۹۷۸، در این باره چنین توضیح داد: «ما پس از حل اختلافاتمان با ایران در سال ۱۹۷۵ در باره این ترتیبات (قرارداد دفاعی خلیج) آغاز سخن کردیم...»

در همین مصاحبه از وی پرسیده شد که آیا دنباله روی عراق از سیاستهای ایران در منطقه ناشی از ترس آن کشور از عربستان سعودی و برای ایجاد موازنه قدرت با سعودیها است؟، طارق عزیز عراق را نیرومندترین کشور عربی منطقه توصیف کرد و ترس از سعودیهارا دور از منطقی نامید و پیروی از سیاستهای ایران را «تأیید سیاست های خردمندانانه یک همسایه نیرومند» خواند و گفت که داشتن روابط نیکو با چنین همسایه ای یک امر طبیعی و خردمندانانه است. پیروزی یادشده ایران در این مورد همراه با پیروزی درخشانش در ریشه کن کردن جنبشهای جدائی خواهانه مارکسیستی ظفار در همان سال، ایران را ابر قدرت بی چون و چرای منطقه و از قدرتهای مهم جهان شناساند.



بدون تردید قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره و همه پیامدهای سیاسی و استراتژیک خیره کننده آن، محصول یک ایران قدرتمند، توانا و مصمم بود. صدام حسین تنها تا سال ۱۹۷۹ «۱۳۵۷» برای تحمل احقاق حقوق ایرانیان و ناچار شدن از پیروی سیاستهای ایران را داشت.

\*\*\*

باروی کارآمدن رژیم جمهوری اسلامی و باگفته ها و نوشته های سران رژیم که قصد صدور انقلاب را به سایر کشورها داشتند روابط ایران با همسایگان تیره شد. از جمله روابط با عراق بود که صدام حسین رئیس جمهوری آن کشور در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ (۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰) یک طرفه لغو قرارداد الجزایر را اعلام داشت بدون این که در قرارداد چنین شرطی وجود داشته باشد و به دنبال آنهم روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ (۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) نیروهای عراق از راه زمین و هوا به ایران حمله کردند و مدت ۸ سال نیروهای دو کشور با هم جنگیدند و دو کشور همسایه با ضایعات و تلفات و خسارات فراوان روبرو گردیدند که نه تنها سال ها بلکه قرنها باید دولت زحمتکش مسلمان تاوان بی خردی و ندانم کاری رهبران دو کشور را بپردازند. جنگ ایران و عراق در محافل جهانی جنگی احمقانه تلقی گردید. دو ملت همسایه از هستی ساقط شد. اگر فرصت دست دهد در این باره مشروحاً مطالبی انتشار خواهد یافت.



### یادآن روزها بخیر

پس از توافق الجزیره و امضای عهدنامه مرزی و سایر موافقتنامه های مربوط به حل اختلافات دو کشور، سعدون حماوی وزیر خارجه وقت عراق همراه با عبدالعزیز بوتفلیقه وزیر خارجه الجزایر به حضور اعلیحضرت فقید رسید تا مراتب سپاس دولت متبوع خود را به ایشان ابراز دارد.

در این عکس وزیر خارجه عراق را می بینید که چگونه در برابر پادشاه ایران دست به سینه ایستاد، و وزیر خارجه الجزایر نیز ناظر این صحنه است.

نقل از روزنامه کیهان چاپ لندن



محمد رضاشاه پهلوی و سلطان قابوس

## جنگهای (ظفار) و مداخله ایران

در زمانی که شاه در اقتدار بود اعزام نیروی نظامی از ایران به منطقه (ظفار) در خاک عمان در محافل داخلی و خارجی مورد ایراد و انتقاداتی قرار گرفت و عده ای به خصوص چپگرایان می گفتند چرا فرزندان ایران باید در کوههای (ظفار) جان خوراز دست بدهند؟ در این باره پیروز مجتهد زاده که از منطقه بازدید کرده چنین می نویسد:

نگارنده دوره دانشجویی خود را به مطالعه اوضاع و احوال منطقه خلیج فارس اختصاص داده علاوه بر تألیف چند کتاب، تز دکترای خود را در زمینه (ژئوپولیتیک خلیج فارس - نقش ایران از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵) در دانشگاه آکسفورد دنبال نموده است. همچنین به دعوت ارتش شاهنشاهی از عمان و مناطق جنگی ظفار دیدن کرده و پژوهشهای محلی خود را ملاک این داوری قرار می دهد.

شورش ظفار در سال ۱۹۶۴ آغاز شد. در آن هنگام رژیم قرون وسطائی سلطان بن سعید بن تیمور کشور عمان را در شرایطی بس عقب مانده نگه داشته بود. آنچه در ظفار روی می داد گوشه ای بود از استراتژی جهان کمونیزم بین المللی که تقریباً کمونیستها سراسر منطقه جنوبی ظفار را به اشغال درآورده و عمان بر لبه تجزیه قرار گرفته و خطر شورش کمونیستی در سراسر کشور با داشتن ۱۷۰۰ کیلو متر خط ساحلی با خلیج فارس و تنگه هرمز و دریای عرب که از موقعیت استراتژیک ممتازی برخوردار است سایه افکنده بود. انگلیس عازم خروج از منطقه خلیج فارس بود که کمونیزم بین المللی دست به تحکیم مواضع خود زد. کمونیستهای ظفار طی کنگره ای نام سازمان خود را از «جبهه آزادی بخش ظفار» به «جبهه خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی (خلیج فارس)» تغییر دادند. در این شرایط قابوس تنها فرزند سلطان سعید علیه پدر دست به کودتا زد و در سال ۱۹۷۰ کنترل اوضاع را به دست گرفت. او سازمان اداری نوینی تشکیل داد و گروهی از قبایل ظفار که به شورشیان پیوسته بودند به جرگه سلطان وارد شدند. ولی شورشیان ظفار شهر (صلاله) پایتخت ظفار را به خطر انداختند و مواضع نیروهای شورشی ظفار در نتیجه افزایش کمک های مسکو استحکام بیشتری یافت و جمهوری کمونیستی یمن جنوبی در این باره نقش مهمی داشت.

شورش ظفار یکی از موارد نادری بود که شوروی و چین کمونیست هر دو به آن کمک می کردند. مستشاران کوبائی و چینی و

روسی وظیفه تربیت عوامل شورشی ظفار و سربازان یمن جنوبی را بر عهده داشتند و خلبانان کوبانی میکهای نیروی هوایی یمن را به پرواز در می آوردند. سرانجام آلمان شرقی و دیگر کشورهای اروپای شرقی نیز به کمک آنان شتافتند.

درچنین شرایطی سلطان قابوس دوام زندگی یکپارچه و مستقل کشور خود را در جلب کمک و پشتیبانی خارجی احساس می کرد. کمک نظامی انگلیس به دولت عمان به طور مستقل هرگز وجود نداشت لذا سلطان قابوس از کشورهای عربی و ممالک همسایه تقاضای یاری کرد.

عراق از شورشیان ظفار پشتیبانی می کرد. گزارشهایی حاکی از حضور نیروهای الجزایری در یمن جنوبی بود. حکومت های به اصطلاح محافظه کار یا میانه رو عرب به تقاضای سلطان پاسخ آشکاری ندادند. دولت کویت کمکهای مالی خود را به جمهوری کمونیستی یمن جنوبی عرضه کرد. دیگر کشورها و امارات عربی بی تفاوتی شگفت انگیزی اختیار کرده بودند.

تنها کشوری که به درخواست سلطان قابوس پاسخ مثبت داده بود اردن بود که تربیت بخشی از نیروهای رزمی عمان را به عهده گرفت. آن گروه از کشورهای عربی خلیج فارس که با عمان همساحل هستند خواهان مداخله غیر منطقه ای بودند. این سیاست بی تفاوتی علل گوناگون داشت. متأسفانه باید گفت دولتی چون عربستان سعودی هم در دهه ۱۹۶۰ شورشیان ظفار را یاری می نمود.

ولی از نظر ایران وضع به طور کلی تفاوت داشت. ایران درک می کرد که برای دور نگه داشتن خلیج فارس از مداخله قدرتهای غیر منطقه ای و حفظ استقلال باید مسئولیت سنگینی را به عهده بگیرد. با ملاحظه موقعیت جغرافیائی و استراتژیک بسیار حساس خلیج فارس و تنگه هرمز، ایران دوام زندگی اقتصادی خود و دیگر کشورهای منطقه را در گرو تأمین امنیت در این منطقه می دید. به

ویژه این که جنبش آزادیبخش ظفار در کنگره ۱۹۶۸ تصمیم به گسترش دامنه شورش به سراسر منطقه خلیج فارس گرفت. تلاش سلطان قابوس برای جلب یاری ایران هنگامی آغاز گردید که وی از حمایت بیشتر کشورهای عربی نا امید شده بود. نیروهای ایرانی برای دفع ناامنی در جنوب عمان وارد کارزار شده و سرنوشت منطقه ظفار را دگرگونه ساختند. تلاشهای ایران برای پایان دادن به شورش ظفار در دوجبهه سیاسی و نظامی دنبال گردید. دولت ایران به یاری ذوالفقار علی بوتو روابط سیاسی با پکن برقرار ساخت و به دنبال آن کمک های مالی و نظامی چین به شورشیان متوقف گردید که این اقدام شورشیان را در شرایط بس دشوار قرارداد. از طرف دیگر ایران و عراق در سال ۱۹۷۵ در الجزایر قراردادی امضا و به دنبال آنهم عراق نه تنها از حمایت کمونیستهای ظفار دست برداشت بلکه با حکومت عمان همان سال رابطه سیاسی برقرار ساخت. باتوسعه مناسبات دوستانه ایران و شوروی علائق مسکو به شورشیان ظفار نیز کاهش یافت. الجزایر به خواسته ایران در مسئله ظفار بیطرفی اعلام کرد. فشارهای سیاسی ایران موجب گردید که کویت و عربستان سعودی هم به دولت عمان کمک هائی بکنند. ضمناً دولت یمن جنوبی که نیازمند کمکهای مالی قطع شده عربستان و کویت بود به خاطر تجدید این کمکها پشتیبانی از شورشیان را کاهش داد. این دگر گونیها شورشیان را آسیب پذیر ساخت.

نیروهای نظامی ایران در سال ۱۹۷۳ وارد عمل شدند. در اواخر همان سال جاده ثمریت راکه به جاده سرخ معروف شده بود از قوای شورشی پس گرفت. به دنبال پیروزیهای پی در پی نیروی نظامی ایران با تحمل اندک تلفاتی منطقه (شیر شتی) را که برج و باروی تسخیر ناپذیر شورشیان شمرده می شد تصرف کردند که چنین عملیاتی شهامت و دلیری فوق العاده ای لازم داشت.

با ایجاد خط دفاعی معروف به (دماوند) نیروهای شورشی

پس از سال‌ها تاخت و تاز در سراسر ظفار در تنگنای قرار گرفتند. با آغاز پانیز ۱۹۷۵ نیروهای ایرانی در دستون به حرکت در آمدند و با کمک جنگنده‌های هوایی ایرانی و عمانی مقاومت عناصر شورشی در هم شکسته شد و عناصر شورشی به خاک یمن جنوبی گریختند و گروه‌هایی از آنان نیز تسلیم شدند. سرانجام سلطان قابوس در پانزدهم دسامبر ۱۹۷۵ استان ظفار را آزاد اعلام کرد و طی تلگرافی به شاه ایران دلیری ارتش ایران را در حصول این پیروزی ستود.

استاندار ظفار به نگارنده گفت ما همه چیز خود را مدیون فداکاری ایرانیان و شاهنشاه ایران هستیم. وزیر خارجه عمان گفت ما از داشتن همسایه نیرومندی چون ایران برخوردار می‌باشیم.

سلطان قابوس با کودتا علیه پدر خود سلطان سعید در سال ۱۹۷۰ به سلطنت رسید. جریان چنین بود که سلطان سعید با این که در انگلستان تحصیل کرده بود یکی از مستبدترین سلاطین در منطقه بود و با این که سالی ۷۵ میلیون دلار درآمد نفتی داشت حاضر نبود دیناری از آن درآمد را صرف عمران و آبادی کشور بکند. به همین جهت فرزندش پرنس قابوس که در انگلستان درس می‌خواند مورد توجه انگلیس‌ها برای سلطنت عمان قرار گرفت که سلطان سعید فرزند را از انگلستان خواست و در قصر خود زندانی نمود. ولی ژنرال گراهان فرمانده قوای انگلیس در عمان طرح کودتا را ریخت و در تابستان سال ۱۹۷۰ هنگامی که سلطان در قصر خود به یک پالان شتر زینی تکیه داده بود ناگهان هفت مرد مسلح وارد سالن شدند که پسر حاکم سلاله دوست مورد اعتماد او در پیشاپیش مردان مسلح قرار داشت. سلطان گفت چرا بی اجازه وارد شده اید؟ او گفت (اعلیحضرتا ما قصد آسیب رساندن به شما را نداریم فقط مقاومت نکنید و همراه ما بیایید) سلطان که قصد تسلیم نداشت ششلولی را از زیر پالان شتر در آورد و شلیک کرد و غلامان سلطان هم با شمشیرهای برهنه حمله کردند و افراد مسلح

آنها رابه گلوله بستند که سلطان سعید آسیب دید و اورابه پایگاه نیروی هوائی انگلیس بردند که به نفع پسرش استعفا کرد و باتأمین مالی و جانی گراهام انگلیسی فرمانده قوای انگلیس در عمان با هواپیمای نیروی سلطنتی بریتانیا عازم انگلستان شد.

\* \* \*



دکتر کلالی دبیر کل سابق حزب ایران نوین چنین اعتقاد دارد:  
حزب ایران نوین ضوابط اخلاقی و سازمانی را در کشور پایه گذاری کرد و وارد معاملات مالی و سوءاستفاده و اعمال شخصی نگردید ولی ساواک و درباریان و سازمان شاهنشاهی و اطرافیان شهبانو به سعایت از حزب پرداختند و در نتیجه کار تحزب به حزب رستاخیز کشیده شد که متأسفانه نتوانست اساس صحیحی را بنیان نهد.





## حزب رستاخیز ملت ایران چرا و چگونه تشکیل شد؟

از دوحزبی چون نشد کاری درست

رسم تک حزبی بشارت خیز شد

ادیب برومند

از اوائل اسفندماه ۱۳۵۳ در محافل سیاسی تهران جسته و گریخته خبرهائی شایع شد که پادشاه در نظر دارند در وضع احزاب تغییر کلی بدهند ولی هیچکس از چگونگی آن با خبر نبود. حتی هویدا نخست وزیر و دبیرکل وقت حزب ایران نوین که در آن شرایط از نزدیکترین افراد به شاه بود نمی دانست که این تغییرات چگونه است؟

هویدا فکر می کرد سایر احزاب سیاسی با حزب ایران نوین  
ائتلاف خواهند کرد و کماکان قدرت در دست او خواهد بود.

صبح روز یکشنبه ۱۱ اسفند مطابق معمول در دفتر فراکسیون  
پارلمانی با چند تن از نمایندگان درباره کارهای جاری مجلس صحبت  
می کردیم که مهندس ریاضی رئیس مجلس به اتاقم آمد. ضمن  
صحبت گفت عصر امروز مرا به کاخ نیاوران برای کار مهمی دعوت  
کرده اند شما می دانید موضوع چیست؟ گفتم از من هم دعوت شده  
نمی دانم درباره چه کاری باشد. ولی چند روز پیش از لحن هویدا  
استنباط کردم که تغییرات مهمی از نظر حزبی در جریان است. هویدا  
هم از نحوه آن خبر نداشت. عطاء الله اخلاقی گفت برای امروز  
شنیده ام از خیلیها دعوت شده و روزنامه نگاران داخلی و خارجی  
هم شرکت دارند و می گویند مسائل مهمی اعلام خواهد شد.

وقتی به کاخ نیاوران رفتم دیدم گروهی از روزنامه نگاران  
داخلی و خارجی و روسای مجلسین و روسای فراکسیونها و دبیران  
کل احزاب حضور دارند و درباره تشکیل جلسه و موضوعی که  
مطرح خواهد شد بحث می کردند. از نخست وزیر و روسای  
مجلسین جریان را پرسیدم اظهار بی اطلاعی کردند. معلوم شد  
هیچکس حتی ملکه و وزیر دربار و نخست وزیر هم از آن مطلع  
نیستند. پس از لحظه ای به سألنی راهنمایی شدیم که در حدود ۵۰  
صندلی در آن چیده شده بود و دوربینهای فیلمبرداری و شرکت  
خبرنگاران و عکاسان و کارکنان تلویزیون نشان می داد که برای  
انتشار مطالب آن جلسه پیش بینی های لازم شده است.

پس از چند دقیقه رئیس تشریفات دربار ورود اعلیحضرت را  
اعلام داشت که حضار به پا خاسته و اعلیحضرت در میان فعالیت  
شدید عکاسان و فیلمبرداران که از ورود معظم له و حضار در جلسه  
عکس بر می داشتند به جلسه وارد شده در پشت میکروفن قرار  
گرفتند و چنین گفتند:

می خواستیم امروز با حضاری که در اینجا به سخنان من

گوش می دهند و همچنین ملت ایران صحبت‌هایی بکنیم که برای حال و آینده مملکت لازم و مفید به نظر می رسد. زیاد به گذشته بر نمی گردیم ولی شاید مفید باشد که مرور مختصری در تاریخ گذشته مملکت و مخصوصاً از زمان مشروطیت به این طرف بنمائیم. با تمام احترامی که به اصل مشروطیت یا به اصطلاح فرنگی و اصلی خود به دموکراسی داریم، احترام به دموکراسی به معنای واقعی آن هست که به يك طريق و به يك شکلی ملت اراده خودش را اظهار بکند. وقتی که نظر و رأی اکثریت معلوم شد، اقلیت و لو نصف منهای یک نفر باشد باید آن را مثل نظر خودش محترم بشمارد. حالا این امار در عالم خیال است و یا درعالم آرزو مطلب دیگری است. اما البته به يك چنین چیزی فعلاً احترام می گذاریم و سعی می کنیم که حتی المقدور به يك چنین چیزی نزدیک بشویم. لازمه این کار این است که هرفردی حقیقتاً به آن رانی که اظهار می دارد و ابراز می کند نه فقط مومن باشد بلکه از روی درایت و از روی اندیشه و از روی تشخیص صحیح به آن رسیده باشد که این امر مستلزم چندین نسل تربیت پدری و مادری، مدرسه ای به خصوص اجتماعی است. و اما در مملکت ما تاریخ مشروطیت چه هست و چه جریاناتی باعث پیدایش اصل به این محترمی شده و چطور در عمل به مورد اجرا گذاشته شد مطلبی است که هرکس يك قدری درتاریخ مطالعه داشته باشد و بادقت نظر افکنده باشد می داند که جریان آن چه بوده است؟

اتفاقاً این که وضع بهتر از آن زمان بود، یعنی قبل از مشروطیت. چون در این دوپست سیصد سال اخیر که دوره انحطاط ایران شروع شده بود وضع ما به سرعت و به هرصورت رو به بدی می رفت و می شود گفت که وضع قبل از مشروطیت بهتر از بعد مشروطیت بود. ولی وضعی که در جنگ بین الملل اول پیدا شد و اشغال مملکت و همچنین بی نظمی و بی ترتیبی که در شهر تهران چهار و چهار نیم بعداز ظهر بسته به فصلش، برای کسی اطمینان

رفتن به کوچه نبود. خارج از تهران قافله زنها راه را می بستند و این که از این طرف به طرف دیگر مملکت مسافرت کردن خود داستانی داشت که از بعضی نقاط می بایستی از مملکت به خارج رفت تا از آن مملکت دو مرتبه به قسمت دیگر مملکت رسید. چه در جنگ بین الملل اول که مملکت ما مورد تاخت و تاز خارجی قرار گرفت و هر کسی که زورش رسید به این مملکت آمد و ارتش های خود را به اینجا سرازیر کرد و حتی بعضی از نقاط مملکت مخصوصاً در قسمت آذربایجان، غرب مملکت که نقاط زود خورد و جنگهای بالنسبه خونین بین قوای خارجی در داخل خاک ایران بود، وسیله ای شد که در سال ۱۹۰۷ مملکت قبل از جنگ بین الملل اول به دو منطقه نفوذ تقسیم شود که خبر دارید. در سال ۱۹۱۸ که جنگ تمام شد نمایندگان ایران را گمان می کنم پس از تمام صدماتی که ما در دوره جنگ خوردیم حتی به کنفرانس ورسای اصلاً راه ندادند و قبول نکردند. صورت مطالبات و تقاضا های ایران اصلاً مورد توجه قرار نگرفت.

در جنگ بین الملل دوم با وجودی که در ۱۲۹۹ به همت پدرم از آن وضع مفتضح، کم کم داشت تبدیل می شد به يك مملکت مترقی، ولی خوشبختی ما و تا حدودی ضعف نظامی و آماده نبودن مملکت برای مواجهه با يك شبیخون خارجی، گو اینکه عقیده خود را قبلاً هم گفته ام اگر ما آماده يك قدری فداکاری بودیم مثلاً پل ها یا راه آهن یا احیاناً بعضی از چاه های نفت خودمان را مین گذاری می کردیم هیچ خارجی به مملکت ما نمی آمد. برای این که برایش نفعی نداشت که به ایران بیاید. مملکت ایران موقعی به درد او می خورد که راههایش باز باشد، پلهایش معمور و چاههای نفتش قابل بهره برداری... ولی به علت انجام نشدن آن کارها مملکت دو مرتبه اشغال شد و اساس منافع خارجی بر این بود که حکومت مرکزی متزلزل شود تا قادر به مقاومت و دفاع از حقوق مملکت در مقابل اشغالگر خارجی نباشد کما این که دیدیم. البته مثل سال ۱۹۰۷ که مملکت

تقسیم شده بود مناطق شمالی و جنوبی مثل يك منطقه نفوذ تقسیم شد و ستونهای پنجم گوناگون با اسامی مختلف راه افتاد چه به طریق تشکیلات سیاسی، چه از طریق بعضی انتشارات یا بعضی از روسای قبایل و چه به وسیله افرادی که در واقع نعل وارونه می زدند و با يك ماسک ملی، دقیق ترین بازیهای سیاسی را به نفع ارباب خود انجام می دادند. بالاخره رسیدیم به اواخر جنگ بین الملل دوم. ایران (پل پیروزی) يك قیمت اضافی می بایستی بپردازد و آن جدا شدن یکی از استان های این مملکت بود که بنا بود به دست ایرانی و به اسم ایرانی این کار انجام بشود. ولی يك بار دیگر ملت ایران ماهیت خود را نشان داد. غرور خود را به اثبات رسانید و همانطوری که تاریخ همیشه شاهد آن بوده است با يك رهبری صحیح همیشه ملت ایران قادر به انجام کارهای اعجاب انگیز و غرور آفرین بوده است کما این که ظرف ۴۸ ساعت خائنین و طنفروش که در آذربایجان يك سال تمام سرکار بودند مثل برفی که در زیر اشعه آفتاب آب می شود ذوب شدند و فرو رفتند. بازگشت آذربایجان به مام وطن هنوز پایان کار نقشه اجنبی نبود برای این که در يك قسمت دیگر اجانب نقشه هائی راجع به نفت داشتند و آنهم دیدید با چه تردستی دستجاتی راه انداختند و اسم ملی رویش گذاشتند و تا مدتی يك عده زیادی از افراد مملکت را سرگرم و مشغول شعارها و آرمانهای پوچی کرده بودند که مملکت را قادر به دفاع از خودش نمی کرد.

ملت تشنه اقدامات ملی بود. همه دنیا بعد از جنگ بین الملل دوم دچار يك تب ملی و غرور و احساساتی بودند که می خواستند از زیریوغ امپریالیسم و کولونیالیسم خارج شوند. بایک چنین احساساتی از روبرو نمی شد مصادف شد. می بایستی یا این راه را دور بزنند که در آنجا توفیقی حاصل نشد بعد رفتند در زیر خود همین ماسک و همین جلد و ادای يك سیاست ملی را درآوردند که منجر به ورشکستگی این مملکت شد. به طوری که حتی مرکورکرم

در بیمارستان هایش پیدا نمی شد. بعد وقتی که ملت متوجه يك چنین جریاناتی شد و آن عروسك های خیمه شب بازی را به زیر افکند چاره نداشت که در روزهای اول قدری مدارا و مماشات کنند تا دو مرتبه از لحاظ اقتصادی تا حدی روی پای خودش بایستد. تا این که پس از چندسال دیدیم مرحله به مرحله در ایران چه جریاناتی پیش آمد.

اولین قرارداد (۲۵ - ۷۵) درصد به نفع ایران درباره نفت امضا شد که همان وقت می گفتند بترسید از سلاطین نفت که اینها چه می کنند؟ اتفاقاً دوسه سال بعدش يك جریان دیگری دیدم که گفتند این مملکت ورشکسته است. نفهمیده بعضی از اعضای مطبوعات مسلماً از روی احساسات غیر وطنی ولی آلت همین جریان شدند و چند نشریه شما همین حرفهارا تکرار می کردند و باعث این شد که باز يك دستگاه نفتی بیاید سرکار تا در این مملکت نهضت ما چند سالی به عقب بیفتد تا این که در ششم بهمن ۱۳۴۱ مجبور شدم که دست بزنم به انقلاب تاریخی ایران که از آن روز به بعد سرنوشت همه مطالب روشن شد.

برای این که دیگر تمام سیاست های ایران و تمام ورقهای ایران روی میز بود. ما نه مجبور بودیم به کسی دروغ بگوئیم و نه ادعای بی خودی بکنیم و می بایستی که ایران را با این طوریکه الان هست قبول بکنند (یعنی ایران سال ۱۳۴۱) یا نکنند و چون موقعیت ایران آنقدر اهمیت داشت که نمی شد ایران را قبول نکنند و بسپارندش به سرنوشت و دچار حوادث بشود. مجبور شدند ایران را آنطوری که هست یعنی به دست ایرانی، به فکر ایرانی قبول کنند که خودتان دیگر از سال ۱۳۴۱ تا به حال یادتان هست.

حالا ما در این ۱۰ - ۱۲ سال چه کرده ایم؟ این البته در تاریخ ثبت خواهد شد ولی خیلی به اختصار این را می گوئیم. زارع که برده ارباب بود آزاد شد و به قول خودش مثل این که از نو به دنیا آمد. کارگر ایرانی در سهام کارخانجات شريك خواهد شد و

اگر میل داشته باشد. کارگران و کارمندان کارخانه تا ۴۹ درصد سهام را می‌توانند اکتیاع کنند و در انتخابات آینده به بعد به دولت مأموریت می‌دهم که در ظرف ۴ سال این سیاست عرضه ۴۹ درصد سهام کارگران و کارمندان را انجام بدهد. اگر تا این حد نخریدند برای کارگران و کارمندان همه نوع تسهیل جهت خرید سهام فراهم می‌کنیم مثل وام بدون بهره و پیش پرداختهایی که روی سود ۲۰ درصدی که الان دارند و بازهم خواهند داشت و اول سود ۲۰ درصد کارگر پرداخت خواهد شد و بعد مابقی کارها تا ۴۹ درصد به سایر افراد مملکت ایران عرضه خواهد شد و با شرط اینکه هیچ نفری و هیچ شخصی از یک مقدار معین سهم بیشتری نتواند بخرد و بعضی از کارخانجات دولت البته غیر از صنایع نفت و ذوب آهن و مس و چیزهایی که باید حتماً ملی بمانند آنهم تا ۹۹ درصد به ملت ایران عرضه خواهند شد یعنی ۴۹ درصد به کارگران و کارمندان همان موسسه و ۵۰ درصد دیگر به عموم افراد ملت ایران، بازهم با همان شرطی که هیچکس بیشتر از یک مقدار سهام نتواند خریدار باشد. به شرط این که آن یک درصدی که در دست دولت باقی می‌ماند نماینده اداره کردن کارخانه یا نماینده مدیریت کارخانه باشد. چون اداره کارخانه یا مدیریت کارخانه را نمی‌شود تفکیک و تقسیم کرد. کسانی هم که کردند از این کار پشیمان هستند. برای این که کار خیلی حساس و دقیق و فنی است و هم اداری و این درجهائی است که آن مدیر یا آن کسانی که انتخاب می‌شوند باید اگر لازم شد در عرض یک ثانیه تا یک دقیقه تصمیم بگیرند. دائم تلکس روی میزشان باشد و بدانند که چه خبر است و تصمیمات مربوط به آن را بگیرند و این تصمیمات را نمی‌شود در دو هفته یا سه هفته مورد بحث قرارداد و موقعی از آن نتیجه گرفت که مدتها از موقع تصمیم گیری گذشته باشد.

هدفهای ما را که البته می‌دانید در این برنامه پنج ساله جدید زندگی ملت ایران باید به کجا برسد. در اثر کوششی که ما برای

تضمین منافع ملت ایران از ثروتهای ملی خودش کردیم و به خصوص در قسمت نفت برای ایران درآمدی فراهم شده است که امسال حتی مازادی داشتیم و توانستیم مقدار معتناهی به ممالک خارجی کمک بکنیم.

از این به بعد ممکن است که امکان کمک ایران به دیگران روز به روز کمتر بشود برای این که جمعیت ما اضافه می شود و امکان عرضه خدمات ما به مردم ایران هم زیاد تر می گردد.

به هر صورت تا آخر دوره این برنامه تا سه سال دیگر حداقل هدف های ما این است که هیچ فردی در ایران نباشد ولو این که کمترین کار و کوچکترین کارها را انجام بدهد که از ماهی ۱۰ تا ۱۲ هزار ریال کمتر حقوق بگیرد و مسلماً درآمدهای متوسط کارگر از این خیلی بیشتر خواهد بود. در حال حاضر با قبول سهیم شدن تا ۲۰ درصد کارخانجات، به طور متوسط از ۳ ماه بیشتر حداقل دستمزد را بالا می بریم و مسلماً در قسمت کارگری و زارعین ایران همیشه چندین قدم ما جلوتر از آن هستیم که حتی به فکرشان برسد و مطالبه آن را بکنند. نمی گوئیم دیگر حرفهای بی ربطی بزنید که هیچکس نتواند انجام بدهد. ولی همیشه چندین قدم ما در مقابل و در جلو پیش بینی ها قرارداشتیم و حقوقی را که حق مطالبه داشته اند (مخصوصاً طبقات کارگر و زارعین و در واقع مالکین جدید ایران) در نظر گرفته ایم و پیش بینی های لازم را نموده ایم و این دو طبقه را از نعمت های این مملکت برخوردار کرده ایم.

البته همانطوری که می دانید و دیدید ملی کردن منابع طبیعی مملکت را با این فلسفه که چیزی که خداوند خلق کرده و بشر برای آن زحمتی نکشیده نمی تواند متعلق به یک فرد باشد. این متعلق به جامعه و ملت می باشد مانند جنگلها. یک منطقه وسیعی که پراز جنگل است به فلسفه ما نمی تواند به یک نفر متعلق باشد. چون منابع طبیعی مملکت می باشد. همچنین آب چون در مملکت ما کم آبی هست و مطابق فلسفه ما آب نمی تواند به یک فرد تعلق داشته باشد -



چون خیلی مورد تقاضا است. ممکن است يك نفر شروع کند به (آب فروشی) کما اینکه این اصطلاح آب فروشی را خیلی از شماها شنیده اید و یکی از مظاهر زشت استثمار فرد وسیله فرد است که مثلاً يك کسی تشنه باشد و به او بگویند اگر وجهی به من نپردازی من آبی را که رفع تشنگی از تو بکند به تو نمی دهم.

سایر مواد ۱۲ گانه انقلاب را همه شما می دانید و با آن آشنا هستید و کار ما و فلسفه ما به این ۱۲ ماده اکتفا نکرده هر روز و هر لحظه يك چیز جدیدی که به نظر می رسد و درعمل انجام می دهیم در اطراف آن هم بحث نمی کنیم ولی مسلماً هر چیزی که به نظرتان رسید آن کار را می کنیم و به نظر خودمان هم قانع نیستیم. من به کرات گفته ام که اگر صاحب نظری در قسمت دانشگاهی (که ما اصلاً تشکیلاتی دادیم که يك عده از استادان بنشینند و هر نظری که دارند بدهند) نظری داشته باشند ما آن را با دقت مطالعه می کنیم و مسلماً اگر آن نظرات قابل توجه باشد با کمال میل این نظرات را ما قبول خواهیم کرد. چون منظور ما در نهایت امر ترقی مملکت و خوشبختی مردم است و همچنین از افراد دیگری هر چیزی که ایرانی باشد برای ما محترم است. نظر صحیحی از هر کسی باشد مورد قبول قرار خواهد گرفت. حالا موفقیت ما در قسمت نفت چقدر عظمت داشت این به جای خود. در زمینه های دیگر هم همین طور. مملکت ایران امروز با فاصله زیاد از لحاظ ترقی در رأس کشورهای در حال ترقی دنیا قرار دارد. این مملکت سه سال دیگر چه خواهد شد؟ هشت سال دیگر یعنی بعد از برنامه ۵ ساله ششم چه خواهد شد؟ همچنین ۱۳ سال دیگر؟ مطلبی است که خیلی نمی تواند از نظر صاحب نظران پوشیده باشد. اگر خدا بخواهد و کارها به همین طریق جریان داشته باشد پس از موفقیت های عظیمی که ما در صحنه داخلی و خارجی به دست آورده ایم حالا وارد سیاست داخلی می شویم. مسلماً می شود گفت يك عده ای به حق، چون سرکار بوده اند اگر لایق نبودند که آنها را سر کار نگه نمی داشتیم استفاده

کرده اینها هم چون ما گفته بودیم تشکیلات سیاسی داشته باشید یا از اول وارد دستگاههای سیاسی بوده اند یا بعد کم کم آن دستگاهها را به وجود آورده اند و کار مسلما به اینجا رسیده که دستگاه سیاسی یا حزبی که متعلق به دولتی است که سرکارمانده است. این حزب از کارهای عجیبی که ما در این مملکت کردیم خود به خود استفاده می برد. چون این همه کاری که برای کارگر می شود و دستگاهی که سر کار است مسلما استفاده می برد. اجازه دادیم که برود به کارگر بگوید که من برای تو این کار را کرده ام. بسیار خوب بگوید به زارع هم همین طور. دو میلیارد تومان سال دیگر برای کشاورزی خرج خواهیم کرد مثلا بانک کشاورزی در سال آینده برنامه وام دادنش هیچ محدودیتی ندارد. خلاصه با چنین وضعی برود به زارع بگوید که آقا من این کار ها را برای تو انجام داده ام از من خوشتر می آید؟ می گوید بلی. درمقابل هم يك عده دیگری هستند فکر می کنم همه شما که اینجا هستید معلوم نیست که به همان اندازه و به کار، به اصول کار، به فلسفه ای که ما داریم و انجام می دهیم به نظام شاهنشاهی و به سیاست مستقل ملی ایران مومن نباشید ولی چون ما همیشه فکر می کردیم که در يك مملکتی که به اصطلاح دموکراسی پارلمانی است باید احزاب متعدد باشند. يك عده ای از شما که گفتید مومن هم هستید یا شاید به تشویق خود در واقع رل اقلیت وفادار را بازی می کردید بازی کردن رل اقلیت وفادار در این مملکت خیلی مشکل است. کما این که دیدیم که يك دبیر کل حزب تا به حال نتوانسته مقاومت بکند و یا این که رل خودش را بازی بکند برای این که این رل قابل بازی کردن نیست. خلاصه مقصود این است که به این نتیجه رسیدند که باز می بینیم صحبت از نفت است. باز صحبت از پیشرفتهای عجیب و غریب ایران در صحنه بین المللی است. باز می بینیم تحریکات در این مملکت شروع شده است. امروز کارگر ایرانی را نمی شود تحریک کرد و تقریبا تمام طبقات ملکت را... اگر ما در نظر

بگیریم اینها اصلا قابل تحریک نیستند برای این که می بینند مملکت در چه حالی است؟ زندگی شخصی خود را می بینند که چیست؟ کما اینکه همین يك سال اخیر کارهائی را که ما برای مردم انجام دادیم مثلا از این قبیل است که نه فقط تحصیلات عمومی تا سرحد نهائی یعنی اتمام دانشگاه مجانی است. ما در کلاس اول حتی به شاگردان صبح ها نان و شیرینی، شیر و بالاخره يك چیزی که همطراز آن کالری و یا ویتامین داشته باشد می دهیم که میل کنند. این مخارج از هزینه زندگی يك ایرانی کم می شود یعنی به همین تناسب قدرت خریدش زیاد می شود. در سال ۵۴ شاید ۷ میلیارد تومان حداقل به موادی مثل نان و گوشت و قند و چربی یعنی روغن نباتی و برنج دولت کمک پولی می دهد. یعنی به همین تناسب مردم کمتر از جیب شان خرج می کنند. چون قیمت حقیقی آن ۷ میلیارد تومان بیش از آن چیزی است که مردم می پردازند. این ۷ میلیارد تومان به قدرت خرید و خرج کردن مردم اضافه می شود. با پیش بینی هائی که می کنیم خانه سازیهای وسیع می شود متأسفانه يك قدری طول خواهد داشت ولی وقتی که عرضه خیلی زیاد شد مسلما تقاضا کمتر می شود. پس قیمت های کرایه خانه پائین می آید. مردم هم دارای مسکن صحیح و تمیز و خوبی خواهند شد. کمک های دیگری که به زندگی فامیل ایرانی شده متعدد است. به طوری که احتیاجات وارداتی مملکت در سال ۵۳ نسبت به سال ۵۲ اگر لازم باشد می گوئیم دولت رقم هایش را منتشر کند. ما برای اینکه همه سیر باشند و چون قدرت خرید دارند تقاضا می کنند مجبوریم که ۲/۵ میلیون تن گندم و چندین صد هزار تن برنج و مقداری روغن نباتی وارد کنیم. تمام اینها برای این است که مردم پول دارند و می خرند. منظور این است که با این جریانات نمی شود کسی را تحریک کرد. عده ای را می شود تحریک کرد که بیکار باشند یا این که به اندازه کافی به آنها توجه نشود. هم از لحاظ اخذ تماس و ایجاد يك نوع ارتباط و هم شاید بی توجهی در تربیت آنها. به هر صورت ما يك نغمه های

حقیقتاً خجالت آوری می شنویم که اصلاً از یک ایرانی قابل انتظار نیست و این صحنه همیشه تکرار شده است. درست در موقعی که ایران در یکی از دوران حساس تاریخی خود قرار داشت و این البته قابل قبول نیست.

مطالبی که من امروز ذکر می کنم برای حال و آینده است. باید صفوف ایرانیان را به خوبی روشن و تمیز از هم جدا بکنیم.

کسانی که به (قانون اساسی - نظام شاهنشاهی - انقلاب ششم بهمن) عقیده دارند و کسانی که ندارند. به آنهایی که دارند من امروز این پیشنهاد را می کنم که برای این که رودریاستی در بین نباشد، یک کسی از قیافه یک نفر دیگر خوشش می آید و یک کسی خوشش نمی آید، برای این که هیچکدام از اینها نباشد ما امروز یک تشکیلات جدید سیاسی را پایه گذاری می کنیم و اسمش را هم بد نیست بگذاریم (رستاخیز ایران یا رستاخیز ملی) ببینید که یک چنین سابقه ای بوده یا نبوده یکی از این اسم هارا انتخاب می کنیم. رستاخیز ایران در مرحله اول چون این اسم فارسی است. رستاخیز ملی در مرحله دوم به شرطی که اشکالات حقوقی یا قانونی در مراجع رسمی راجع به کلمه رستاخیز ایران نباشد و برای این که وقت را تلف نکنیم و هیچکدام از اساس فعلی ما حتی یک ثانیه متزلزل نشود اینجا می گوئیم امیرعباس هویدا نخست وزیر به جای خودش ولی او را ما فعلاً لااقل برای دو سال به دبیرکلی این تشکیلات جدید پیشنهاد می کنیم شاید باز برای دو سال اول رئیس هیئت اجرایی این دستگاه و رئیس دفتر سیاسی را هم پیشنهاد کنیم و این پیشنهادات هرچه زودتر در یک اجتماعی که هر حزب سیاسی ایران که مایل باشد وارد این تشکیلات جدید بشود و دسته جات دیگر که الحاق خودشان را به این تشکیلات جدید اظهار بدارند. در یک مجمع عمومی که لازم هم نیست خیلی مفصل باشد از هر کدام از سازمانها لااقل یک یا چندین نماینده تام الاختیار باشند و این را به تصویب خودشان برسانند.

پس فکر من این است هرایرانی صف خودش را مشخص کرده و به این دسته اول و گروه اول تعلق دارد یعنی به قانون اساسی و نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن وارد این تشکیلات سیاسی بشود. دیگر صحبت این که این دسته برود زارع را به سوی خود بکشد، آن دسته برود بکشد ازین خواهد رفت. همه یکسان خواهند بود و همه يك تشکیلات خواهند داشت. در داخل این تشکیلات بزرگ اختلافات و سلیقه ها براساس آن سه اصل کلی کاملاً مجاز است. ما می بینیم که احزاب بزرگ دنیا همه به کلی يك کلمه و يك زبان ندارند. در داخل يك حزب جناحهای مختلفی است و بعضی اوقات این جناح پیش می رود و بعضی اوقات آن جناح. پس در داخل این تشکیلات بزرگ سیاسی مسلماً بعد از ۲ یا ۴ سال افرادی که بیشتر هم سلیقه باشند در جناح های مختلف همدیگر را پیدا خواهند کرد و آنهائیکه کم کم بعد از ۴ سال ماتشخیص خواهیم داد در داخل این تشکیلات بیشتر اکثریت داشته یا بیشتر نزدیک بوده اند به مصالح مملکت ما می توانیم برای امتحان از آنها بخواهیم که در واقع مسئولیت اداری مملکت را به دست بگیرند بدون این که تشکیلات سیاسی مملکت بهم بخورد. این چیزی است در حال حاضر در احزاب سیاسی فعلی قانونی مملکت. ما می خواستیم اینها مواظب هم باشند و با انتقادات صحیح دستگاههای مملکتی را هدایت بکنند. ولی با تشکیلات جدید در داخل خود تشکیلات يك چنین چیزی را خواهیم داشت ولی همه در تحت يك پرچم، در تحت يك فلسفه و با يك تشکیلات بسیار منظم باید منافع این مملکت را در حال حاضر و آینده حفظ بکنند.

فرد فنا پذیر است و من هم يك فردی هستم الان که با شما صحبت می کنم به طرز طبیعی هیچ دلیلی ندارد که من فردا اینجا نباشم ولی هیچوقت چیزی معلوم نیست. چون عمر انسان به دست خداوند است. ما باید پیش بینی همه کارها را بکنیم. کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد و مومن به این سه اصلی که

من گفتم نباشد دو راه برایش وجود دارد. یا يك فردی است متعلق به يك تشکیلات غیرقانونی یعنی به اصطلاح خودمان توده ای و یا بی وطن و جایش در زندان ایران است و یا اگر بخواهد فردا با کمال میل بدون اخذ عوارض، گذرنامه را دستش می گذاریم و به هرجائی که دلش می خواهد برود. چون ایرانی نیست، وطن ندارد که ندارد و عملیاتش هم که قانونی نیست. غیرقانونی است و قانون هم مجازاتش را معین کرده است.

اگر يك کسی توده ای نباشد، بی وطن هم نباشد ولی به جریان هم عقیده ای نداشته باشد او هم آزاد است به شرطی که علنا و بی پرده بگوید که من با این جریان موافق نیستم. ولی ضد وطن هم نیستم ما به او کاری نداریم ولی به اصطلاح دو دوزه بازی کردن و در هنگام وقوع يك خبر و يك سروصدا پنهان شدن و این بازیهای که بعضی اوقات ما می بینیم این دیگر قابل قبول نیست. هرکسی باید مردانه تکلیف خودش را در این مملکت روشن بکند. یا موافق این جریان هست یا نیست؟ اگر جنبه خائنه دارد که تکلیفش روشن است ولی اگر جنبه خائنه نداشته باشد از لحاظ فکری يك جریان دیگری دارد. او آزاد است در این مملکت اما توقعاتی دیگر نباید داشته باشد ولی ضمنا هم درپوشش قوانین ایرانی از لحاظ فردی و اجتماعی محفوظ می باشد.

توقع ما این است که همه، هر شخصی که به سن قانونی رأی دادن رسیده باشد، از همین حالا، از فردا، در اولین فرصت تکلیف خود را روشن بکند و به این تشکیلات وارد بشود.

کارگران ایران مسلما در صفوف اول افرادی خواهند بود که به این تشکیلات ملحق می شوند. زارعین از آنها کمتر نخواهند بود و به خصوص کسانی مثل استادان دانشگاه، استادیاران، دانشیاران، فرهنگیان و تمام کسانی که درس می دهند و معلم هستند باید افراد این مملکت را برای آینده تربیت بکنند. اینها مسئولیت خیلی سنگینی دارند. این مملکتی که ما سه سال دیگر با يك مرحله و در ۸ سال

دیگر به آن مرحله و ۱۳ سال بعد به مرحله دیگر و تا ۲۰ سال بعد به مرحله ای که فکر می‌کنم جزو ممالک عالی دنیا قرار بگیریم این با يك مشت افراد بی سواد که درست شدنی نیست. اگر اینها جداً درس نخوانند، مغزهایشان را پُر نکنند و يك عده ای دنبال کار تولیدی ، عده ای دنبال تجسس و تحقیق نباشند چطور به این مراحل برسیم؟ کافی نیست که ما فقط ماشین هارا بخریم و آخرین سیستم ماشین هارا بیاوریم ولی در این مملکت به دست متخصصین خارجی سوار کنیم. بعد اینجا عاطل و باطل بماند. باید گرداننده این چرخها ایرانی باشند. يك دقیقه وقت این مملکت و این ملت را تلف کردن و درس نخواندن و رفتن دنبال شعارها به قول آنها که گرفتار شده اند می‌گوئیم چرا این کار هارا می‌کنید می‌گویند به رادیوهای بیگانه گوش می‌دهیم. ننگ از این بالاتر نمی‌شود. این مملکتی که این آتیه را دارد که دنیا شناخته و آن را کم کم قبول کرده این باید به دست افراد پُر اداره بشود نه افراد خالی. افراد پُر هم موقعی خواهد داشت که زحمت بکشند، درس بخوانند، در کارگاهها امتحان خودشان را بدهند و بالاخره به آن مدارج علمی برسند.

این صحبت هائی که من کردم تکلیف خیلی چیزها را روشن می‌کند. من جمله تکلیف انتخابات آینده را.

ما همه اش صحبت از آزادی انتخابات کرده ایم که مسلماً مراعات می‌شد ولی الان آزادی انتخابات به معنای بیشتری خواهد بود برای این که گروههائی که عضو به اصطلاح حزب اکثریت نبودند با تمام آزادی انتخابات موفقیت برایشان خیلی مشکل بود. پس عده ای از افراد این مملکت به طور اتوماتیک از هرگونه موفقیت سیاسی محروم می‌شدند. اگر تشکیلات جدید مثلاً دید که یکی از این افرادی که از حزب دیگر سیاسی غیر اکثریت که با اکثریت یکی خواهد شد درجائی فردی زمینه بهتر داشته باشد طبعاً کاندیدای حزب جدید ملی خواهد بود. یعنی برای همه کس امروز ما امکان فعالیت سیاسی آزاد و صحیح را حقیقتاً فراهم کرده ایم و الان با این

وضع عده ای از افرادشایسته درجه يك مملکت فقط به خاطر این که بنا به اصطلاح رل اقلیت را بازی بکنند یا غیر، از این امکانات سیاسی منع و محروم می شدند.

پس اصول فلسفه انقلاب ایران، انقلاب ششم بهمن محفوظ خواهد ماند. قانون اساسی ایران محفوظ، نظام شاهنشاهی ایران که فکر نمی کنم بدون آن این کارهائی که انجام شد امکان پذیر می شد. یعنی بازهم تکرار می کنم اگر من که اینکارها را کردم اگر شاهنشاه ایران نبودم مسلماً نمی توانستم این کارها را انجام بدهم. این نظام، این مملکت را تا ۲۵ سال دیگر به همان آمال بزرگ ملی خواهد رساند و فکر می کنم يك مدتی که بگذرد چنین تشکیلاتی طوری استحکام پیدا کند برای اینکه خیلی کم خواهیم دید افرادی که در این مملکت باشند و به این جریان اعتقاد نداشته باشند و این فکر می کنم چیزی باشد که بعد از من دوام پیدا کند و با خود آدم از بین نرود.

تاریخ ایران همیشه شاهد پستی ها و بلندیها بوده، بلندی موقعی که شاهنشاهان بزرگی داشته و پستی ها موقعی که انحطاط شروع شده ولی کار ما باید این باشد که از این به بعد این يك خط با اعوجاجات خیلی کمی دنبال شود و ملت ایران هیچوقت دچار انحطاط نشود. به هر حال اگر پیش آمدی هم بکند همیشه برای بهتر باشد ولی دیگر بدتر نشود. البته این مأموریت جدیدی که به امیرعباس هویدا به عنوان دبیرکل دادیم اضافه بر کارهای دولتی و نخست وزیری است گو این که اصولاً زیاد موافق نیستم که نخست وزیر دبیر کل هم باشد برای این که دوکاری است که هر دو تمام وقت انسان را می گیرد. حالا نخست وزیر ما چقدر در شبانه روز کار می کند همه می دانند که خیلی کار می کند و شاید تا دو سال دیگر هم بتواند دوام پیدا کند و از پا در نیاید. يك امر خیلی حساسی است که به او سپردیم و چه مسلماً نخست وزیر هم در کارهایش به شکل افراد نگاه نخواهد کرد. از قیافه کسی خوشش بیاید یا نیاید و همچنین افراد دیگر این تشکیلات، تشکیلات بزرگ ملی است و جنبه فردی



ندارد و يك كار عظيمی است كه مثل ساير كارهای اين مملكت، مثل انقلاب مملكت، مثل سياست های ديگری كه ما دست به آن زدیم اين را پيش خواهيم برد و جوابی كه از فردا از ملت ايران خواهيم شنيد در قبولی يك چنین سياستی بهترين نماينده افكار مردم ايران و بهترين ضامن پيشرفت سياست هایي است كه از بهمن ۴۱ به اين طرف در يك سال آینده در ۲۵ سال آینده پيش خودشان مجسم كنند. فكر می كنم اغلب مطالب را ذكر كرده باشم. فكر نمی كنم چيز غير روشنی باقی مانده باشد. باز تكرر می كنم دبیركلی اين تشكيلات را اسم آوردیم. رئيس هيئت اجرائی و رئيس دفتر سياسی را موقع تشكيل كنفرانس بزرگ از لحاظ معنوی (والا لازم نيست كه از لحاظ جمعيت خیلی زياد باشد) و اميدواريم كه همه طبقات ايران از کسانی كه به سن رأی دادن رسیده باشند، کسانی كه همه فعال و زنده هستند مخصوصا مردان و به ويژه زنان در پيوستن به يك چنین جنبش بزرگ ملی و سياسی خودداری نكنند.

\* \* \*

در اين جلسه دبيران كل احزاب، انحلال احزاب خود را اعلام كرده و در پيوستن به حزب رستاخيز پيشگام شدند و حتی فضائلی دبیركل حزب مردم گفت (من همیشه در اين فكر بودم كه ما و حزب اكثريت برنامه كارمان در تأييد اقدامات شاهنشاه می باشد چرا از نظر حزبی در دو جهت قرار داريم؟ ولی خوشبختانه اعليحضرت با نظر تيزبين خود اين مشكل را حل كردند و همه زير يك سقف واحد قرار گرفته و در يك جهت حركت می كنيم.)

در اين جلسه محسن پزشگپور كه باپای شكسته شركت كرده بود اولين نفری بود كه الحاق حزب پان ايرانيست را به حزب رستاخيز اعلام داشت.

ضمن طرح سنوالاتی از طرف داريوش همایون - امير طاهری و ساير روزنامه نگاران و خبرنگاران، شاه نظرات خود را درباره تشكيل جناح ها و چگونگی شركت در انتخابات و رعايت آزادی

انتخابات بیان داشت که جزئیات این گفتگوها در دسترس نیست ولی در متن گفته های شاه کاملاً منعکس می باشد.

مخالفین حزب واحد در عین حالی که رسماً چیزی نمی گفتند ولی زیر لب زمزمه می کردند که شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» حزب واحد را نفی کرده و چنین نوشته است:

(من چون پادشاه کشور مشروطه هستم دلیلی نمی بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از يك حزب دست نشانده خود پشتیبانی کنم. چون مظهر وحدت ملی کشور خود هستم می توانم بدون این که خود را منحصرأ به يك حزب یا فرقه ای ارتباط دهم دو یا چند حزب را تشویق کنم که در کشور به فعالیت حزبی بپردازند.)

پس از خاتمه جلسه همه دچار بهت و سرگیجه شده بودند که سیستم يك حزبی چه صورتی پیدا خواهد کرد. اقلیت و اکثریت چگونه می توانند در پارلمان نقش خود را ایفا کنند. منتها چون نظرشخص شاه بود در آن اوضاع و احوال هر مطلبی را که شاه عنوان می کرد همه در تأیید آن سخن می گفتند.

از آن روز به بعد سیل تلگرافات و نامه ها و مقالات در باره تأیید حزب رستاخیز به راه افتاد ولی رهبران حزب ایران نوین که حزب اکثریت را برنده انتخابات آینده می دانستند از ته دل از این تصمیم خیلی ناراحت بودند تنها دلخوشی آنها این بود که به هرصورت رل این حزب به عنوان دبیرکل دست امیر عباس هویدا است که کم و بیش می تواند افراد حزب ایران نوین را در جریانات سیاسی مورد حمایت قرار دهد.

دبیران کل احزاب که در جلسه کاخ نیاوران شرکت داشتند طی مصاحبه هائی با روزنامه ها انحلال حزب خود و پیوستن به حزب رستاخیز را اعلام نمودند.

فضائلی دبیر کل حزب مردم گفت من معتقدم که تشخیص شاهنشاه بر لزوم يك تشکیلات واحد در مملکت که همه افرادکشور

بتوانند فعالانه در آن شرکت کنند از مسائلی است که پشتوانه آن منطق سلیم و تجربه عمیق است. شاهنشاه احساس فرمودند که روش گذشته نتوانست آنطور که باید مسئله محزب و فعالیت سیاسی را به عمق جامعه ببرد که همه قشرها بتوانند از آن استفاده کنند. چنین وضعی نتیجه تشتت آراء و چندگانگی احزاب کشور بود. حالا با راه جدیدی که شاهنشاه آریا مهر فراروی ملت ایران قرار داده اند این امکان به همه مردم از هر طبقه و صنف و دسته داده شد که بدون وا همه و تبعیض ها و کشمکش های بی مورد که بین احزاب معمول است با همه قوا در یک واحد سیاسی فعالیت کنند. بنا براین بر همه لازم است چه آنها که سابقا عضو احزاب بودند و چه آنهایی که فعالیت حزبی نداشته اند این فکر و اندیشه را ترویج کنند تا همه مردم بتوانند در یک جبهه متحد ملی فعالیت کنند. امروز دیگر همه افراد ملت عضو یک حزب هستند و همه ما باید دست به دست هم بدهیم تا نیات رهبرمان را به سوی تمدن بزرگ زودتر تحقق بخشیم.

دکتر صدر دبیر کل حزب ایرانیان گفت: تصمیم شاهنشاه خیلی مهم بود و با این فرمان انقلاب اجتماعی شاه و ملت استمرار خود را همچنان حفظ خواهد کرد. زیرا ملتی که در حال انقلاب است بیش از هر چیز به وحدت و همبستگی ملی نیاز دارد. چندگانگی و تعدد احزاب به این هدف لطمه می زند. چندگانگی احزاب نه تنها در مسیر وحدت ملی نیست بلکه موجب تفرقه و پراکندگی است. ایده نولوژی حزب رستاخیز با سه اصلی که شاهنشاه اعلام فرمودند این قدر وسیع می باشد که می تواند همه نیروهای ملت را جذب کرده در یک بستر خاص فکری همه آنها را پرورش بدهد و برای نیل به آرمانهای ملی و تاریخی بسیج کند.

از این پس فقط یک سرود شنیده خواهد شد که آنهم سرود رستاخیز ملی ایران و سرود یگانگی و سرفرازی ایران و ایرانیان می باشد. از همین رو کلیه اعضای حزب ایرانیان به حزب جدید

خواهند پیوست.

محسن پزشکیپور رهبر پان ایرانیست ها گفت سه اصلی را که شاهنشاه عنوان فرمودند به عنوان اصول يك مبارزه وسیع اجتماعی و اصولی است که همواره مورد اعتقاد پان ایرانیستها بوده و همانطوری که در گذشته با صداقت و وفاداری آن را دنبال کرده اند برای سال های آینده نیز با همان صداقت مبارزات اجتماعی را تعقیب نموده ویدیهی است که این سه اصل می تواند پایه های محکم و مشترکی برای يك رستاخیز وسیع اجتماعی باشد.

دکتر محمد نصیری رئیس دانشکده حقوق گفت فرمان شاهنشاه آریا مهر مبنی بر انحلال احزاب و ایجاد يك حزب واحد در واقع راهنمای همه مردم ایران به سوی فعالیت های سالم سیاسی در جامعه ایست که هر روز با گامهای استوار و محکم به سوی پیشرفت و ترقی پیش می رود.

بی شك من به عنوان رئیس دانشکده حقوق نظیر همه افراد این مملکت با شنیدن سخنان شاهنشاه غرق در سرور و شادمانی شدم. زیرا یکبار دیگر رهبر خردمند ما به مانند سال های گذشته ملت ایران را در مسیر تازه ای از تحولات اجتماعی و سیاسی رهنمون شدند. بعضی احزاب در گذشته به صورت آلت دست بیگانگان بودند اما حالا يك حزب واحد و بزرگ سیاسی هست که دیگر جانی برای بیگانه پرستان و بی وطنان و اخلاکگران در کشور وجود ندارد و همه مردم دوشادوش هم برای رسیدن به تمدن بزرگ می کوشند.

فرهاد مسعودی مدیر موسسه اطلاعات در اجتماع کارکنان آن پیوستگی به حزب رستاخیز را اعلام داشت و سایر مطبوعات و روزنامه نگاران یکی پس از دیگری الحاق خود را به حزب رستاخیز اعلام داشتند.

دکتر ضیائی رئیس اتاق صنایع و معادن و مهندس بهبهانی رئیس اتاق بازرگانی تهران و همچنین سایر گروهها از اصناف و بازرگانان و اتحادیه های کارمندی و کارگری یکی در پی دیگری در

مطبوعات نوشتند و تلگرافی نیز الحاق خود را اعلام داشتند. پرویز ثابتی معاون ساواک کتبا شرحی به هویدا دبیرکل حزب نوشت که با کمال افتخار تقاضای عضویت در حزب رستاخیز را دارم.

\*\*\*

تنها این چند نفر نبودند که از تأسیس حزب رستاخیز اظهار شادمانی کردند. بلکه صدای تایید در تشکیل حزب واحد فضای کشور را پر کرده بود.

\*\*\*

مسعود بهنود می نویسد: در اسفند سال ۱۳۵۳ وقتی تصمیم شاه در باره سیستم (یک حزبی) اعلام شد همه دچار بهت و حیرت شدند. مفسران و تحلیلگران آشنا به مسائل ایران و دیپلمات های خارجی مقیم ایران از خود می پرسیدند این کار چه لزومی داشت؟ شاه خود دلیلی برای یک حزبی شدن ارائه نداد. جز این که (همه احزاب موجود وفادار به تاج و تخت و انقلاب و شاه و ملت هستند و قرار داشتن حکومت در دست اکثریت امکان رشد را از سایر احزاب می گیرد در حالی که باید آنها را هم به کار گرفت) این استدلال آنقدر ضعیف بود که شب هنگام وقتی داریوش همایون و پرویز نیکخواه و محمود جعفریان در تلویزیون به بحث و تجزیه و تحلیل استدلال شاه پرداختند هیچکدام به آن توسل نجستند. همایون که سالها معاون حزب دست راستی سومکا بود پس از تشکیل حزب رستاخیز به توصیه شاه به جمع یاران آموزگار پیوست که آنها برای در دست گرفتن قدرت خود را آماده می کردند. وقتی آموزگار از وزارت دارائی به وزارت کشور رفت ابتدا این طور به نظر می رسید که هویدا یکی دیگر از مدعیان نخست وزیری از قبیل اردشیر زاهدی و دکتر عالیخانی را ازجا کنده است ولی بعد ها آشکار شد که با سپردن سازمان اداری و استخدامی به آموزگار و باقی ماندن در سمت نماینده ایران در سازمان اوپک شاه فرصتی ایجاد کرده است تا نخست وزیر آینده طرح های خود را برای دولت

آماده کند. در مقابل او هوشنگ انصاری قرار داشت که هر دو برای رسیدن به نخست وزیری می کوشیدند. شاه هم به این دونفر مأموریت داد تا دو جناح در داخل حزب واحد به وجود آورند و به کوشش ها و یارگیری آن دو رسمیت داد.

خط دیگری که در همین زمان به آرامی در حال رشد بود خط هوشنگ نهاوندی بود که با تشکل گروه اندیشمندان کوشید تا دانشگاهیان و متفکرین و روشنفکران سرسپرده به رژیم را گرد آورده و طرحها و برنامه هائی تدوین می کرد که هدف او رسیدن به نخست وزیری بود.

احزاب موجود (ایران نوین - مردم - پان ایرانیست - ایرانیان) بود که انحلال خود را اعلام و به حزب واحد پیوستند. در جلسه تشکیل اعلام حزب رستاخیز وقتی شاه گفت (کسانی که نمی خواهند این وضع را بپذیرند می توانند گذرنامه شان را بگیرند و بروند) دو سه تن بودند که گفتند این وضع را قبول ندارند و می روند که از آن جمله پرویز محمود بود که اعلام داشت ۴۰ سال است به کمونیسم وفادار مانده و قصد رفتن به شوروی را دارد. این نامه در مطبوعات چاپ شد و به او گذرنامه سفر به شوروی داده شد. رژیم ناشیانه قصد داشت تا به جهانیان بفهماند که فقط يك تن آن هم يك کمونیست با نظر شاه مخالف است. هویدا ساختمان رفیعی را که برای حزب ایران نوین در تهران ساخته می شد در اختیار حزب فراگیر گذاشت و برای تکمیل ساختمان آن يك میلیارد ریال در بودجه کشور پیش بینی کرد.

\* \* \*

کزارش ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۵ - ۱۹ تیر ۱۳۵۴ سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه آمریکا چنین حاکی است:  
بنا به اعتقاد ما محرك اصلی شاه در تأسیس حزب رستاخیز به علت تمایل وی به اعمال کنترل بیشتر و نیز کاهش میزان انتقادات داخلی می باشد. گرچه در زمانی که حس اعتماد و ناسیونالیزم ایرانی قدرت روزافزونی یافته ممکن است چنین گفته

شود که این گونه اقدامات ضرورتی ندارد. گذشته از ایسن وی می خواست بعضی افراد مستعدی را که احساس می کردند به خاطر عضویت در جناح مخالف منزوی شده اند وارد روند سیاسی بنمایند. شواهد موجود نیز حکایت از آن دارد که شاه شخصا اقدام به تشکیل حزب رستاخیز کرد تا قدرت روزافزون نخست وزیر را محدود سازد. مهمترین عامل در اتخاذ این تصمیم وی برای خلاصی از شر جناح مخالف آرام ایران بوده است.

گرچه وی علناً نظام چند حزبی را از نظر خود ارجح اعلام نمود ولی گفته بود که قادر به تشکیل حزب مخالفی که متقاعد کننده یا معقول باشد نبوده است. تجارب وی با دو دبیرکل حزب مردم یعنی علینقی کنی و ناصر عامری که هر دویشان به دلیل رنجش خاطر شاه یا نخست وزیر هویدا از انتقادهایشان از کار برکنار شده بودند او را متقاعد ساخته بود که یک حزب مخالف قابل تحمل در ایرانی که جو سیاسی اش تحت کنترل باشد قادر به عملکرد نیست. عامل دیگری که در تصمیم شاه موثر بود نظریه معروف وی مبنی بر غیرممکنی بودن دموکراسی غربی و عدم کارآئی موثر آن حتی در کشورهای ابداع کننده می باشد. از نظر وی دموکراسی فرضیه ای است بیگانه و غریب با تجارب فرهنگی و سیاسی ایران که به تازگی و تحت رهبریت رژیمهای مستبد متمرکز عظمت خود را باز یافته است به همین دلیل حزب رستاخیز ایران را می توان گامی دیگر در جهت افزایش و اعمال کنترل بیشتر بر این جامعه تلقی نمود.

دلایل شاه هرچه باشد وی با صراحت گفته که در نظر دارد کنترل خود را بر تمام نقاط ایران گسترش داده و به روشنفکران و دیگران اجازه ندهد که از تاکتیک همیشگی (بی تفاوتی آشکار) استفاده کنند. حزب رستاخیز کانالهای مشارکت سیاسی و نیز اساس حقوق برای تشخیص هویت و شناسائی مخالفین ناخواسته را فراهم می آورد و بر عزم شاه مبنی بر این که کسانی که این نظر وی را نمی پسندند باید بین زندان، تبعید یا گمنامی یکی را انتخاب کنند

تأکید دارد.

حزب جدید چهارچوب موجود را در خود ادغام نموده است. حزب رستاخیز حاضر است موقعیت و پست های مهمی را در اختیار بسیاری از چهره های ملی عضو دیگر احزاب قرار دهد ولی بخش اعظم تشکیلات آن نیز احتمالا برحزب ایران نوین استوار خواهد بود.

ایرانیها چه به عنوان فرد و چه به عنوان عضو تشکیلات برای پیوستن به حزب رستاخیز هجوم می آورند تا ایمان و اعتقاد خود را به مثلث جدید سیاسی (سلطنت - قانون اساسی - انقلاب شاه و مردم) اعلان نمایند. با این حال ما گمان نمی کنیم که شاه معتقد باشد که آنها در اعلام حمایت خود صادق باشند یا حزب رستاخیز خواهد توانست برخلاف دیگر اسلاف خود مشارکت سیاسی مردم را جلب کند. وی به ظاهر قضیه بیشتر اهمیت می دهد تا باطن قضیه.

آن دسته از ایرانیانی که در آمریکا و اروپا به سر می برند و از رژیم شاه انتقاد می کردند عکس العمل منفی نشان داده اند.

\*\*\*

در آن روزها هرچه بود در مطبوعات و رادیو و تلویزیون تأیید از تشکیل حزب رستاخیز بود. فقط آیت الله خمینی و دکتر مظفر بقائی و چندتن دیگر بانامه و تلگراف این اقدام را خلاف قانون اساسی تشخیص داده اند. خلاصه ای از اعلامیه خمینی چنین است: نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت ایران، شرکت در آن از روشن ترین موارد نهی از منکر است. با این شکل تحمیلی مخالف قانون اساسی و موازین بین المللی است. درهیچ کشوری سابقه ندارد که حزبی به امر ملوکانه تأسیس گردد و ملت مجبور باشد وارد بشود و هرکس از این امر تخلف کند سرنوشت او یا حبس و یا تبعید و یا محروم از حقوق اجتماعی شدن است. مردم محروم این کشور مجبورند موافقت خود را با نظام شاهنشاهی اعلام کنند. نظام پوسیده ای که از نظر اسلام مردود و محکوم به فناست.



نظامی که طبقات جوان و روشنفکر را در زندانها و تبعیدگاهها از هستی ساقط کرده و با ز می خواهد با این حزب بازی اجباری بر قربانیها و زندانیهای خود بیفزاید. شاه از مشروطه و قانون اساسی دم می زند در صورتی که خود در رأس مخالفین قانون اساسی و مشروطیت می باشد. اجبار ورود مردم به حزب نقض قانون می باشد. سلب آزادی مطبوعات و دستگاههای تبلیغاتی بر خلاف مصالح کشور و نقض قانون اساسی است. این شخص از انقلاب سفید دم می زند. انقلابی که موجب سیه بختی ملت شده و می باشد. برعلمای اعلام است که ورود به این حزب را تحریم کنند. اساس این حزب را ویران سازند.

\* \* \*

در میان تأیید و پشتیبانی همه گروهها از حزب رستاخیز و الحاق و پیوستن به حزب واحد که صفحات روزنامه هارا پر کرده بود شهبانوی ایران در مصاحبه ای گفت: من هم مثل همه مردم ایران از طریق رادیو و تلویزیون از تأسیس حزب رستاخیز مطلع شدم. والا حضرت اشرف طی تلگرافی پیوستن سازمان زنان ایران را به حزب رستاخیز اعلام داشت.

دکتر اقبال گفت ایرانی واقعی کسی است که به اصول اعلام شده از طرف شاهنشاه معتقد و مومن باشد. باید همه دست به دست هم بدهیم تا تحت رهبریهای مدبرانه شاهنشاه گام های بلند تری برای ترقی و تعالی کشور و رفاه و آسایش ملت برداریم.

علم وزیر دربار اظهار داشت که من از امروز عضو حزب رستاخیز هستم و به عضویت آن هم افتخار می کنم.

معینیان رئیس دفتر مخصوص و هرمز قریب رئیس تشریفات دربار و همه معاونین و مقامات درباری الحاق خود را به حزب واحد اعلام داشتند. حسین فردوست از شاه اجازه خواست که اعضای بازرسی و دفتر ویژه باخانواده های خود عضو حزب رستاخیز بشوند. مهندس شریف امامی در جلسه علنی مجلس سنا گفت ابتکار

شاهنشاه در مورد تشکیل حزب واحد موجب خواهد شد که تمام ملت ایران يك دل و يك جهت و يك پارچه دست به دست هم بدهند و برای پیشرفت مملکت با یکدیگر همکاری و مساعدت نمایند. با این طرز دیگر از امروز اکثریت و اقلیت وجود ندارد و همه نیروها در يك جهت حرکت خواهد کرد. مسلماً تمام سناتورها نیز مانند همه افراد ملت ایران وارد این حزب خواهند شد.

سرتیپ صفاری رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین و سپهبد ورهزام رئیس گروه پارلمانی حزب مردم انحلال فراکسیونهارا اعلام و عضویت خود را در حزب رستاخیز یادآور شدند. علامه وحیدی گفت از دیشب که این خبر انتشار یافته گروهی از روحانیون با تلفن مراجعه و خواستار عضویت در حزب رستاخیز شده اند. دکتر سجادی گفت کلیه سناتورها و کارکنان اداری مجلس پیوستگی خود را به حزب رستاخیز اعلام می کنند.

\*\*\*

روزنامه اطلاعات درباره پیوستگی نمایندگان مجلس به حزب رستاخیز چنین نوشت:

روز ۱۳ اسفند ۱۳۵۳ هویدا به مجلس آمد تا درباره لایحه بودجه مذاکره کند. مستقیماً به اتاق رئیس مجلس رفت و در آنجا گفت به نظر من که دبیرکل حزب رستاخیز هستم به دنبال انحلال احزاب خوب است همین امروز فراکسیون های پارلمانی انحلال خود را اعلام دارند و به طور موقت دکتر الموتی رهبری گروه پارلمانی را در مجلس عهده دار باشد تا حزب سرو صورتی به کار خود و فراکسیون بدهد.

مهندس ریاضی نیز در جلسه علنی مجلس پس از انحلال فراکسیونهای پارلمانی نظر دبیر کل حزب را در مجلس اعلام نمود با این طرز برای مدت کوتاهی که از عمر مجلس بیست و سوم باقی مانده بود قرار شد يك فراکسیون در مجلس باشد. رئیس مجلس و چند تن از نمایندگان از اندیشه شاهنشاه در

تشکیل حزب رستاخیز تجلیل کردند. در این جلسه گروه پارلمانی حزب رستاخیز موجودیت خود را اعلام و هیئت رئیسه خود را به این شرح اعلام کرد:

رئیس: دکتر الموتی - قائم مقام ها: دکتر رشتی - مهندس برومند - دکـتر علی اصغرآزاد - دکـتر فضل الله صدر دبیر فراکسیون: مهندس صائبی - قائم مقام های دبیر: دکتر محققى - پوربائى. مسئول انتشارات فراکسیون: اکبر مسعودى.

روزنامه اطلاعات نوشت: این برای اولین بار در تاریخ مشروطیت است که مجلس ایران يك پارچه می شود. دکتر الموتی به عنوان رهبر در رأس گروه ۲۶۸ نفری مجلس که بزرگترین گروه پارلمانی در تاریخ مشروطیت ایران است قرار گرفت.

مهندس ریاضی رئیس مجلس ضمن ابراز خوشوقتی از تأسیس حزب رستاخیز گفت کلیه نمایندگان مجلس عضو حزب رستاخیز شده و فراکسیون پارلمانی حزب را هم تشکیل داده اند.

دکتر الموتی از طرف گروه پارلمانی حزب رستاخیز مساعی شاهنشاه را در حل مشکلات بین ایران و عراق ستود و گفت بیش از ۴۰ سال است که دو ملت مسلمان همسایه با گرفتاری های متعدد روبرو بودند و سرانجام باسر انگشت تدبیر رهبر ملت ایران در کنفرانس الجزیره حل شد و افق مناسبات دو کشور پس از سال ها تیرگی به روشنی مبدل گردید. دوام این دوستی به نفع هر دو کشور و هر دو ملت می باشد.

هلاکو رامبد ضمن انحلال حزب مردم و فراکسیون پارلمانی آن حزب گفت برنامه شاهنشاه در تشکیل حزب واحد مطلبی است که پیاده کردن آن مستلزم نکات دقیق و دشواری هائی می باشد و امیدواریم با همکاری عمومی در اجرای آن توفیق یابیم.

رامبد هنگامی که تربیون را ترك گفت در کنار الموتی رهبر گروه رستاخیز نشست. این نمودار کاملی از وحدت حزب رستاخیز تلقی شد زیرا رهبران دو گروه پارلمانی ایران نوین و مردم که تا هفته

قبل در مقابل هم قرار داشتند از امروز در کنار هم قرار گرفتند و این ژست رامبد نشان داد که دوران حکومت چند حزبی به پایان رسیده است.

\* \* \*

با ازانحلال احزاب مختلف و تأسیس يك حزب دیگر فعالیت فراکسیونی ضرورتی نداشت. سر انجام تصمیم گرفته شد که دکتر جواد سعید رابط مجلس شورای ملی با هیئت اجرایی و دفتر سیاسی باشد که با این طرز دیگر کار فراکسیون پارلمانی خاتمه یافت.

\* \* \*

نخستین اقدام هویدا به عنوان دبیر کل حزب دعوت از پانصد نفر از طبقات مختلف برای تهیه و تدوین مرامنامه و اساسنامه حزب بود. همچنین اقدام لازم برای تشکیل کنگره حزب که ۴۵۰۰ نفر دعوت شدند که نخستین کنگره حزب رستاخیز در دهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ تشکیل گردید.

ریاست سنی این کنگره را دکتر صدیق اعلم به عهده داشت که چنین گفت:

شاهنشاه آریا مهر در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ در مقام رهبر بزرگ انقلاب تصمیم بسیار مهمی اتخاذ فرمودند که همه يك دل و يك جهت و متفق در راه عظمت و تعالی ایران گام بردارند. سپس نصرالله انتظام را به ریاست کنگره پیشنهاد نمود که با قیام عمومی کلیه شرکت کنندگان در کنگره به اتفاق آراء مورد تأیید قرار گرفت. هویدا دبیر کل حزب گفت: رستاخیز پیوند تازه ای از تجلی شاه و ملت می باشد. پیوند مستقیم و ناگسستنی که در گذشته ضامن پیروزیهای ملت ایران بوده و در آینده نیز خواهد بود. رستاخیز سرآغازی است برای شکل گرفتن نحوه اندیشه های گوناگون که در چهار چوب سه اصل می باشد. همه پیروزیهای ما درپرتو فرماندهی شاهنشاه و یگانگی شاه و ملت به دست آمده است. سپس تلگرافی به این شرح از طرف نصرالله انتظام رئیس کنگره به حضور شاه

مخابره شد:

پیشگاه مبارك اعليحضرت همايون شاهنشاه ايران  
(اکنون که به خواست خداوند و اراده رهبر خردمند ملت ايران  
نمایندگان هیئت موسسین حزب رستاخیز تشکیل گردیده ۴۵۰۰ نفر  
از گروههای مختلف با اعتقاد کامل به نظام شاهنشاهی و احترام به  
قانون اساسی و ایمان به اصول انقلاب شاه و ملت مراتب حقشناسی  
ملت ايران را به پیشگاه شاهنشاه تقدیم می دارند.)  
ما به آنچه در دنیای حاضر می گذرد آگاهییم و می دانیم که  
بسیاری از ملل از جنگ و نا امنی و بحرانهای اقتصادی رنج می  
برند ولی مردم ايران موهبت های ناشی از انقلاب را ارج می نهند و  
ضمن پاسداری از دست آوردهای گذشته همه هستی خود را چون  
سربازان جان برکف در راه اجرای منویات شاهانه فدا خواهند کرد.  
شرکت کنندگان در کنگره اعتقاد دارند که انقلاب ششم بهمن  
موجب اصلاحات عمیق اجتماعی شد و فرمان تاریخی ۱۱ اسفند  
۵۳ پایه گذار وحدت ملی و موجب مشارکت عمومی در برنامه های  
آینده انقلابی خواهد بود. ما به شرافت ایرانی خود سوگند یاد می  
کنیم که همیشه و در همه حال به سه اصل بنیادی حزب رستاخیز  
وفادار خواهیم بود و با آرزوی سلامت شاهنشاه کوشش خواهیم  
کرد که با فکر ایرانی و به دست ایرانی و به خاطر ایرانی حس  
همبستگی و وحدت ملی را که بزرگترین هدف حزب رستاخیز ملت  
ايران است تحقق بخشیده و اصول قانون اساسی را پاسداری کنیم.)  
\*\*\*

نصرالله انتظام از دیپلمات های سرشناس و مطلع و ارزنده  
ايران بود.

مهندس پرویز هوشمند می گوید يك روز با اتومبیل سواری از  
شمیران به تهران می آمدم که نصرالله انتظام هم سوار همان اتومبیل  
شد از او پرسیدم با خدماتی که به خاندان پهلوی کرده اید چطور  
اتومبیل کرایه ای سوار می شوید؟ در پاسخ گفت چندی قبل شاه

برای من يك اتومبیل سواری فرستاد که با اظهار تشکر پس فرستادم.

نویسنده کتاب که ارادتی خاص به نصرالله انتظام داشتم اکثر اوقات او را ظهرها در کلوپ فرانسه می دیدم و مسائل مختلفی را باهم بحث می کردیم. او هم مثل نویسنده دچار بیماری آسم بود که خیلی از آن رنج می کشید. از نظر روحی وضع خوبی نداشت. چون با آن سوابق درخشان برای کارهای مملکت از وجودش استفاده ای نمی شد.

يك روز متفقا برای امضای دفتر تولد شهبانو به کاخ گلستان رفتیم. هجوم امضا کنندگان به صورتی بود که به امثال انتظام فرصت داده نمی شد که خود را به دفتر برساند و امضا کند. پس از امضا وقتی مراجعت می کردیم گفت این تشریفات هم صورت عجیبی به خود گرفته است. اگر برای امضای دفتر حضور نیابی حمل بر بی احترامی می شود و اگر برای امضا بیایی موجب بی احترامی خود شما می شود که فرصت نمی دهند دفتر را امضا کنی. چه باید کرد؟

وقتی رستاخیز در اوج قدرت بود هویدا از نصرالله انتظام خواست که ریاست کنگره را عهده دار شود. انتظام با این کار موافقتی نداشت. يك روز در کلوپ فرانسه به من گفت در وضع روحی بدی هستم. به من امر شده که باید ریاست کنگره حزب رستاخیز را عهده دار شوم. اگر قبول کنم که با آن موافق نیستم و اگر قبول نکنم باز هم حمل بر مخالفت خواهد شد که فاصله مرا با شاه زیادتر خواهد کرد، نمی دانم چه کنم؟ من که نه کار می خواهم و نه به کسی کاری دارم، چرا مرا وارد این ماجراها می کنند؟ سرانجام در اثر پافشاری هویدا این کار را قبول کرد. از من خواست که چون قبلا رئیس کنگره حزب ایران نوین بودم به ایشان کمک کنم. خیلی خوب جلسه را اداره کرد. این کار به حزب رستاخیز در آن وقت آبرو و احترام زیادی بخشید، مخصوصا در محافل خارجی این طور

انعکاس یافت که اهمیت حزب رستاخیز در حدیست که تنها ایرانی که به مقام ریاست سازمان ملل رسیده کنگره حزب را اداره می کند. دکتر سعید گودرز نیا که خود دیپلمات فاضل و صدیقی است می گفت هر وقت به آمریکا می رفتم از دیدار انتظام که رئیس مجمع عمومی سازمان ملل بود غرق افتخار می شدم. یکی از اعضای قدیمی سازمان ملل می گفت با صراحت باید بگویم که نصرالله انتظام بهترین شخصیتی بوده که تاکنون بر این سازمان ریاست کرده است. اطلاعات عمیق بین المللی، زباندانی، بی طرفی، شهامت او موجب گردیده بود که هیئت های نمایندگی با احترام خاصی به او می نگرستند.

\* \* \*

در آخرین جلسه کنگره دویست نفر تعیین شدند که هیئت اجرائی حزب را انتخاب کنند. آنها نیز پس از چند جلسه گفتگو ۵۵ نفر را انتخاب کردند که اسامی آنها به ترتیب حروف الفباء چنین است:

لیلی ارجمند - دکتر جمشید آموزگار - خلیل الداغی -  
 حمدالله الهی - مهناز افخمی - دکتر منوچهر آزمون - عبدالهادی  
 آقایان - دکتر مصطفی الموتی - احمد برزیده - دکتر زرین تاج  
 بیدار - دکتر حیدرقلی برومند - ملک بخش پاکزاد - دکتر حسین  
 تجدد - مراد جابری - اسکندر چرامی - دکتر محمد رضا حریری -  
 دکتر غلامرضا خیر اندیش - دکتر حبیب دادفر - رحیم زهتابفرد -  
 هما روحی - دکتر جعفر راثی - دکتر محمد عابد سراج الدینی -  
 دکتر منوچهر تسلیمی - میرزا شفیعی - سیدباقر شادمان -  
 ابوالقاسم شاملو - محمدعلی صفاری - عین الله صدوقی - مرضیه  
 حاجبی - مهدی صفار پور - احمد عمرانی - علی ایمانی - دکتر  
 فرهاد قهرمان - دکتر احمد قریشی - حسین قربانی نسب - رضا  
 قطبی - مهدی قاسمی - دکتر منوچهر گنجی - قاسم لاجوردی -  
 دکتر عبدالمجید موسوی - شیخ حسین ماخوذی - محمد حسن

زارچی- دکتر محمد باهری - دکتر شمس الدین مفیدی - جواد منصور - دکتر فرهنگ مهر - دکتر قاسم معتمدی - قاسم مولوی - دکتر مقتدر مؤوهی - دکتر هوشنگ نهاوندی - دکتر پرویز ناتل خانلری - عبدالله نکوئی - داریوش همایون - مهین هاشمی نژاد - دکتر ناصر یگانه.

از طرف هیئت اجرائی دکتر جمشید آموزگار به ریاست انتخاب گردید.

ترکیب هیئت اجرائی چنین بود: ۲۳ نفر از ۲۳ استان و یک نفر از شهر تهران - ۷ نفر از گروههای مختلف و ۲۴ نفر از کارشناسان و صاحب نظران.

ظاهرا هیئت مزبور از طرف دوست نفر منتخبین کنگره انتخاب شدند ولی از قرار معلوم در دستگاہهای مختلف درباره آنها بررسی شده و ترکیبی از گروهها و سازمانها و احزاب سابق بود که بتوانند نقش حزب واحد را به نحو خوبی بازی کنند.

به محض شروع فعالیت حزبی دو جناح در حزب به وجود آمد. جناح پیشرو به رهبری جمشید آموزگار و جناح سازنده به رهبری هوشنگ انصاری.

نحوه تشکیل این جناح ها به این صورت بود که وقتی انتخابات دوره بیست و چهارم پایان یافت قبل از افتتاح مجلسین هویدا دبیر کل و نخست وزیر کلیه وکلا و سناتورها و گروهی از مقامات دولتی و حزب را به هتل اینتر کنتینانتال دعوت کرد و ضمن تبریک به منتخبین دو مجلس گفت: نظر اعلیحضرت این است که حزب دوجناح سازنده و پیشرو داشته باشد که هماهنگ کننده جناح پیشرو دکتر آموزگار و هماهنگ کننده جناح سازنده هوشنگ انصاری می باشند. که هردو وزیر کابینه هستند و هرکس می تواند به هر جناحی که مایل است برود و افکار و اندیشه های خود را عرضه کند.

چند روز قبل از تشکیل این جلسه یک روز هویدا مرا به



نخست وزیری دعوت کرد و ضمن گفتگو اظهار داشت این دو جناح قرار است تشکیل شود می خواستم از شما خواهش کنم به انصاری کمک کنید. من که می دانستم هویدا از آموزگار که وزیر دارائی کابینه اش بود خوشش نمی آید و او را رقیبی برای نخست وزیری خود می داند با این که از خیلی قبل با دکتر آموزگار سابقه آشنائی داشتم و در دولت دکتر اقبال که او وزیر شده بود من هم معاون نخست وزیر بودم و به پدرش هم به خاطر علم و دانشی که داشت و به فرزندانش به خاطر تحصیلات عالیه احترام می گذاشتم ولی به علت روش تندی که آموزگار داشت از این پیشنهاد استقبال کردم و با مذاکره با وکلای مجلس بیش از یکصد نفر از آنها را به جناح سازنده دعوت نمودم که خیلی از آنها دوستان هویدا بودند. هویدا که در دوران قدرت حزب ایران نوین دکتر عبدالمجید مجیدی را برای نخست وزیری بعد از خود در نظر گرفته بود در دوره رستاخیز وقتی احساس کرد که دکتر آموزگار دارد شانس پیدا می کند محرمانه با تمام قوای خود برای نخست وزیری انصاری می کوشید به نحوی که وقتی هویدا تغییر کرد خیلی ها به انصاری برای نخست وزیری تبریک گفتند.

از مهمترین اقدامات دو جناح حزب انتخاب اعضای دفتر سیاسی و هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و روسای کمیسیونها بود. هیئت اجرائی در جلسه روز یکشنبه ۲۷ مهر ماه ۱۳۵۴ اعضای دفتر سیاسی را انتخاب کرد که روزنامه اطلاعات در این باره چنین نوشت:

هیئت اجرائی حزب رستاخیز از بین خود ۱۵ نفر را به عضویت دفتر سیاسی انتخاب کرد که عبارتند از:

دکتر منوچهر آزمون - خانم مهناز افخمی - حمدالله الهی -  
دکتر مصطفی الموتی - خانم لیلی امیرارجمند - دکتر محمد باهری -  
سرتیپ محمدعلی صفاری - دکتر احمد قریشی - رضا قطبی -  
دکتر منوچهر گنجی - دکتر مژدهی - جواد منصور - دکتر محمد

حسین موسوی - دکتر هوشنگ نهاوندی - داریوش همایون.  
دفتر سیاسی دارای ۳۰ عضو بود که نخست وزیر و دبیرکل  
و قائم مقام های دبیرکل و رئیس هیئت اجرایی و رابطین مجلسین  
خود بخود عضو دفتر سیاسی بودند. بقیه از بین وزراء از طرف  
نخست وزیر تعیین می گردند.

مصطفی الموتی در پایان جلسه گفت نحوه گزینش این ۱۵ نفر  
به صورت ائتلاف بین دو جناح پیشرو و سازنده انجام گردید و با اخذ  
رای این عده انتخاب گردیدند.

سپس امیرعباس هویدابه ریاست دفتر سیاسی و مهرداد پهلبد  
و خانم مهناز افخمی به سمت نواب رئیس دفتر سیاسی انتخاب  
شدند.

طبق اساسنامه حزب اعضای انتصابی دفتر سیاسی نباید از  
۱۴ نفر عضو تجاوز کنند. قائم مقام های دبیرکل از سه نفر تجاوز  
نخواهند کرد.

در هیئت اجرایی تعداد اعضای جناح پیشرو ۲۳ نفر و اعضای  
جناح سازنده ۲۰ نفر و عده ای هم بی طرف بودند ولی با ائتلاف  
جناحها بی طرفها بی اثر ماندند.

به پیشنهاد نویسنده کتاب برای جلب بیشتر توجه کارگران به  
جناح سازنده، حمدالله الهی کارگر نفت جنوب به عضویت دفتر  
سیاسی انتخاب شد و این برای اولین بار بود که يك نفر کارگر  
در عالی ترین مرجع حزبی شرکت داده شده بود و این اقدام جناح  
سازنده در بین کارگران حسن اثر فراوان داشت.

اعضای انتصابی دفتر سیاسی عبارت بودند از: دکتر مجیدی  
وزیر مشاور - پهلبد وزیر فرهنگ و هنر - مهندس معینی وزیر کار  
- مهندس صدقیانی وزیر تعاون و امور روستاها - مهناز افخمی  
وزیر مشاور در امور زنان - مهندس روحانی وزیر کشاورزی.  
دکتر عزت الله یزدان پناه رابط مجلس سنا و دکتر جواد سعید رابط  
مجلس شورای ملی بودند.

## مستولان حزب رستاخیز

ازسوی هویدا نخست وزیر و دبیرکل حزب رستاخیز ملت ایران شش نفر مستولان حزبی در مرکز و ۲۴ نفر مستولان استانها و فرمانداری کل (البته به طور موقت) به این ترتیب معرفی شدند؛  
دکتر محمدعلی زرنگار مستول روابط عمومی - محسن دها  
مستول تشکیلات - فرهنگ فدائی مقدم مستول امور مالی و اداری  
- رضا ملک زاده مستول کمیته های نظارت - حسین ضیاء مستول  
طرح و بررسی - ابراهیم کوهستانی مستول امور اجتماعی حزب در  
مرکز.

سیروس معتمدی مستول استان خراسان - پرویز حجازی  
مستول استان اصفهان - امیرطاهرشکرابی مستول استان آذربایجان  
شرقی - کوروش پارسای مستول استان خوزستان - سلیمان پور  
مستول استان مازندران - محسن محیط مستول استان فارس -  
منوچهر احمدزاده مستول استان گیلان - امیرفلاح مستول استان  
آذربایجان غربی - محمد ایران پور مستول استان کرمان -  
ماشاءالله شجاع مستول استان کرمانشاهان - عبدالمحمد مدنی  
مستول استان ساحلی و بنادر - امین الله مشیر وزیر مستول استان  
کردستان - حسین سمیعی مستول استان همدان - علی ساکی  
مستول استان لرستان - ناصرخان بلوکی مستول استان زنجان -  
یحیی نواب مستول استان یزد - محمد ملک زاده مستول استان  
بوشهر - محمد ریاحی مستول استان چهار محال بختیاری - محمد  
حسین امامی طبرسی مستول استان ایلام و پشتکوه - مالکی  
مستول استان سیستان و بلوچستان - یدالله ثقفی مستول فرمانداری  
کل سمنان - دکتر شیرازی مستول فرمانداری کل بویر احمدی و  
کهگیلویه

\*\*\*

وقتی حزب رستاخیز تشکیل شد می توان گفت که شاه در  
قدرت کامل بود و به اصطلاح هیچکس روی حرف او نمی توانست

حرفی بزند.

شاه هنگام شرفیابی گروه بررسی مسائل ایران درباره حزب رستاخیز چنین گفت:

قبل از این که پیشنهاد حزب رستاخیز را بکنیم وضع مملکت بر اساس احزاب مختلف بود و مخصوصا براساس دو حزبی که ما معتقد بودیم يك حزب اکثریت و يك حزب اقلیت باشد و به طور دموکراتیک يك عده کسانی را که سر کار هستند تنبیه بکنند تا احيانا اگر مردم از کسانی ناراضی بودند اینها بیایند جای آنها را بگیرند. ولی کار این شکل را نداشت. یعنی چون مملکت فوق العاده در حال پیشرفت بود و هر روز می شد ده کار مثبت جلوی مردم گذاشت طبیعتا حزبی که سر کار بود از پیشرفت کار مملکت برای اسم خودش استفاده می کرد و حزبی که ظاهرا در اقلیت بود با وجود آنکه افرادش به همان اندازه وطنخواه و ترقیخواه بودند ولی صرفا به اسم این که در اقلیت بودند از هرگونه فعالیت سیاسی خود بخود محروم می شدند. البته اگر از مردم می پرسیدند این مملکت در حال پیشرفت است می گفتند بله. پس به آنها یعنی (افراد سرکار) رأی می دادند و با این طرز آنهائی که رل اقلیت را داشتند از فعالیت سیاسی محروم می شدند ولی چون امروز کاری که در کشور انجام می گردد برای جامعه ایرانی است و باید برای همه باشد.

شاه همچنین درباره حزب رستاخیز چنین گفت:

هدف من این بود که تمام منابع مادی و انسانی کشور را در زیر يك پرچم بسیج کنم. احزاب اقلیت یا در ایران دچار ورشکستگی شده یا تلاش خود را متوقف ساخته اند. واقعیت این است که مردم وفادار ایران به نظام سلطنت، به قانون اساسی و مشروطه و انقلاب ششم بهمن ایمان کامل دارند. در این مملکت دیگر چیزی وجود ندارد که نیاز به اقلیتی برای مخالفت کردن با آن وجود داشته باشد. اعضای حزب حاکم می توانند به تمام کارهائی که وسیله دولت شده مباحثات کنند. شخصی که به یکی از اعضای حزب جدید ما تبدیل

نمی شود کسی است که در حساب آخر به اصول بزرگ ما، سلطنت، قانون اساسی، انقلاب سفید که رکن های سه گانه حکومت در کشور هستند ایمان ندارد. چنین کسی یا وابسته به يك سازمان غیرقانونی است و در قلب وی جانی برای سعادت کشورش وجود ندارد و یا با حزب خائن توده در ارتباط است و به هرحال يك خائن می باشد.

\*\*\*

پادشاه در سال ۵۴ در مصاحبه ای در آمریکا درباره حزب رستاخیز چنین گفت:

س - در کشورتان سیستم دو حزبی را تبدیل به يك حزبی کرده اید و می گویند شما کشور را ازدموکراسی دور کرده اید و به دیکتاتوری سوق داده اید. در این باره چه می فرمائید؟

ج - این مضحك است زیرا همین ها می گفتند حزب طرفدار دولت (بله گو) و حزب مخالف (البته گو) هست و اکنون همه عضو حزب جدید هستند. در انتخابات آینده ۶۷۰۰ نامزد نمایندگی شرکت می کنند و مردم می توانند نامزدهای مورد اعتماد خود را از میان آنها انتخاب بکنند به این نحو برخورداری از حد اکثر آزادی در کشور می گردد. زیرا اکنون مردم به اصول اساسی این حزب اعتقاد دارند.

\*\*\*

گاهنامه شاهنشاهی درباره حزب رستاخیز چنین می نویسد:  
روز ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ برابر ۲۱ مارس ۱۹۷۵ شاه در کاخ نیاوران تأسیس حزب رستاخیز را اعلام داشت.  
روز ۱۲ اردیبهشت ۵۴ شاهنشاه در آئین سپاس در ورزشگاه آریا مهر گفتند تشکیلات ایران امروز، ملی ترین تشکیلاتی است که تاریخ ایران به یاد دارد و شاید در جای دیگر هم کمتر نظیر آن را بتوان پیدا کرد زیرا عموم افراد ملت ایران وارد تشکیلات هستند.  
روز ۱۱ تیرماه ۱۳۵۴ شاه گفت حزب رستاخیز ملت ایران

مبین ملت دوستی و وطن پرستی ایرانیان و فلسفه انقلاب ششم  
بهمن ۱۳۴۱ می باشد.

روز ۱۸ تیرماه ۱۳۵۴ دو جناح حزب رستاخیز ملت ایران  
تشکیل شد.

شاه گفت ایجاد جناح در حزب موجب خواهد شد که به طور  
وسیع و آزادانه نظرات مختلف در حدود مرام حزب رستاخیز ملت  
ایران باکمال وضوح بیان شود.

در ۲۴ مهرماه ۵۴ هنگام افتتاح مجلسین شاهنشاه گفتند  
حزب رستاخیز ملت ایران که مظهر یکپارچگی و پیوستگی تمام افراد  
کشور است باید بکوشد تا يك مکتب واقعی وطن پرستی و کار  
خلاقیت برای اجرای هرچه بیشتر و بهتر اصول انقلاب ایران در راه  
تأمین آینده مرفه و پر افتخار و مترقی جامعه ایرانی باشد.  
نمایندگان این حزب که اکنون در دومجلس مقننه کشور گرد آمده اند  
در این راه مسئولیتی خطیر چه در مقابل جامعه ایران و چه در برابر  
ایران فردا به عهده دارند.

روز ۲۲ مهر ۵۴ شاه به نماینده روزنامه نیویورک تایمز درباره  
حزب رستاخیز گفت:

حزب رستاخیز در کشور مانمایند همه ملت است. در داخل  
این حزب برخورد نظرها و سلیقه ها زیاد است ولی در مورد سه  
اصل (نظام شاهنشاهی - قانون اساسی - انقلاب شاه و ملت)  
اختلاف عقیده وجود ندارد و همه مردم با این سه اصل موافقتند.

روز ۲۲ اردیبهشت ۵۵ شاهنشاه و شهبانو اعضای دفتر  
سیاسی و هیئت اجرائی حزب رستاخیز را به حضور پذیرفته چنین  
گفتند:

حزب رستاخیز ملت ایران وارد تاریخ شده است و باید نظام  
شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملت و هدفه اصل فعلی انقلاب را که  
معلوم نیست در آینده چند اصل بشود و قانون اساسی ایران را حفظ  
کند. حزب باید منعکس کننده اشتراك کامل مردم از لحاظ نظر دادن

باشد.

روز ۳۱ اردیبهشت ۵۵ شاهنشاه گفت با تشکیلات فراگیر حزب رستاخیز ملت ایران که در واقع حزب ملت است ما می توانیم فعالیت های اداری، عمرانی، سیاسی و در واقع ایرانی را هماهنگ بکنیم و با گفت و شنود هر روز بیشتر و بهتر به تأمین احتیاجات مردم مملکت بپردازیم و آنها را انجام بدهیم.

روز ۶ آبان دومین کنگره حزب رستاخیز با صدور قطعنامه ای با انتخاب دکتر جمشید آموزگار به سمت دبیرکلی حزب به کار خود پایان داد. هویدا نخست وزیر شرفیاب شده و جمشید آموزگار را به سمت وزیر مشاور معرفی کرد.

\* \* \*

از جمله مسائلی که پس از تأسیس حزب رستاخیز مطرح بود هزینه های حزب و بودجه سالانه آن بود. به محض انحلال احزاب تمام ساختمان ها و تشکیلات احزاب قبلی که بیشتر متعلق به حزب ایران نوین بود در اختیار حزب رستاخیز قرار گرفت و کارکنان آنها حقوق بگیر حزب فراگیر شدند. در هیئت اجرایی صحبت از بودجه حزب شد و پیشنهاد این بود که از طریق حق عضویت اداره گردد ولی پس از مذاکراتی گفته شد که چون در مملکت فقط یک حزب وجود دارد بهتر است هزینه های آنهم جزو بودجه سالیانه کشور قرار گیرد. در نتیجه در سال ۱۳۵۵ تبصره زیر درباره هزینه های حزب رستاخیز در لایحه بودجه به تصویب رسید:

تبصره ۱ - به دولت اجازه داده می شود مبلغ دو میلیارد و ۱۴۹ میلیون و ۲۲۶ هزار ریال هزینه های مورد نیاز حزب رستاخیز ملت ایران را از اعتبارات عمومی کشور تأمین و پرداخت نماید. مصارف اعتبارات مزبور برابر اساسنامه حزب و بنا به پیشنهاد دبیر کل و تصویب هیئت اجرایی و طبق ضوابطی که به تصویب هیئت اجرایی می رسد خواهد بود.



## انتخابات دوره رستاخیز

پس از تشکیل حزب رستاخیز چون تشکیلات مفصل حزب ایران نوین در سراسر کشور در داخل حزب جدید ادغام شده بود و زمام امور حزبی به دست افراد جدیدی افتاد سعی بر این شد که انتخابات دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی هم شکل جدیدی پیدا کند. در دو دوره قبل با نظر سران احزاب وابسته به رژیم در مورد کاندیداها توافقی می شد. ولی این بار گروهی در هیئت اجرایی



حزب رستاخیز عضویت یافته بودند که خود داعیه هائی داشتند و می خواستند مجلسین و دولت آینده را در دست داشته باشند. با این که هویدا نخست وزیر بود ولی گروهی دیگر از قبیل دکتر آموزگار - دکتر نهاوندی - هوشنگ انصاری نیز خود را به کرسی نخست وزیری نزدیک می دیدند و می کوشیدند که پایه های قدرت خود را از نظر حزبی به صورتی محکم کنند که با تشکیل مجلس رستاخیز فرمان نخست وزیری خود را از شاه بگیرند. در گفتگوهای جلسات هیئت اجرائی حزب رستاخیز کم و بیش این اختلاف نظرها آشکار می شد و طرفداران هر یک از این کاندیداهای نخست وزیری نقش خویش را آشکار می ساختند.

درباره نحوه انتخابات دوره رستاخیز در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۴ از طرف دبیرخانه حزب اعلام شد که هر کس داوطلب نمایندگی مجلسین یا شهرداریها می باشد به شهرداری محل مراجعه و ورقه داوطلبی را دریافت کرده با تکمیل آن در اختیار شهرداری هر محل بگذارد. به دستور دبیرکل حزب در هر حوزه انتخابی هیئت معتمدان باید به درخواستها رسیدگی و اظهار نظر کنند. هیئت معتمدان تشکیل می شد از رئیس دادگاه شهرستان - نماینده منتخب انجمن شهرستان - نماینده منتخب انجمن شهر - دبیر انتخابی سازمان زنان که ریاست جلسه با رئیس دادگاه خواهد بود. گزارش هیئت معتمدان ضمیمه تقاضاها برای رسیدگی به هیئت اجرائی حزب فرستاده می شد.

هیئت اجرائی حزب تصمیم گرفت اعضای اجرائی به کمیسیون ۵ نفری تقسیم شده و هر کمیسونی بررسی کاندیداهای یک یا چند استان را مورد رسیدگی قرار دهند. در جلسه هیئت اجرائی چند تن از قبیل دکتر قریشی - داریوش همایون - دکتر گنجی - منوچهر آزمون و نگارنده انتخاب شدیم که در این مورد مطالعه و گزارش خود را به هیئت اجرائی بدهیم. درباره چگونگی اعضای کمیسیون بحث زیادتر شد. من پیشنهاد کردم باید از دوره یکی را انتخاب

کنیم. یا اعضای کمیسیونها محلی بوده و به خوبی کاندیداها را بشناسند و به وضع هر حوزه انتخابی آشنا باشند که حسن آن این است که اینها با مطالعه و روشنی تصمیم می گیرند ولی عیب آن این است که امکان دارد تحت تأثیر دوستان و بستگان محلی خود قرار گرفته و با توجه به احساسات شخصی افرادی را کاندیدا نمایند. نظر دوم این است که افراد محلی در کمیسیونی که درباره کاندیداهای آن محل تصمیم می گیرند شرکت نداشته باشند تا کمیسیون ها دور از احساسات محلی و بستگی های فامیلی تشکیل گردد. سرانجام قرار شد شق اول مورد نظر قرار گیرد. زیرا باید اعضای کمیسیونها به وضع هر منطقه آشنائی کامل داشته باشند. به همین جهت اشخاص زیر برای تصدی ریاست این کمیسیونها انتخاب گردیدند.

دکتر باهری استان فارس و بوشهر - دکتر قریشی استان خراسان و سمنان - دکتر منوچهر آزمون برای استان های گیلان و مازندران - جواد منصور برای استان خوزستان و کهگیلویه - دکتر منوچهر گنجی برای استان مرکز تهران - داریوش همایون برای استان های آذربایجان شرقی و غربی - دکتر قاسم معتمدی برای استان های اصفهان و یزد - خانم مهناز افخمی برای استان های کرمان و بنادر و بلوچستان - نگارنده هم برای استان های کردستان و کرمانشاهان و ایلام و همدان. ضمناً سرتیپ صفاری هم برای انتخاب نمایندگان اقلیت تعیین گردید.

نکته قابل ذکر این است که در کمیسیون اولی مرا که مدتها رابط دفتر سیاسی حزب ایران نوین بامردم مازندران بودم و آشنائی به آن منطقه داشتم انتخاب کرده بودند ولی در جلسه هیئت اجرائی وقتی اسامی خوانده شد متوجه گردیدم که مرا متصدی منطقه غرب کرده اند تصور کردم اشتباهی شده به همین جهت در جلسه هیئت اجرائی گفتم قرار بود هر کس به هر منطقه ای که به خوبی آشنائی دارد و وارد است و اطلاعاتی دارد برای آن منطقه تعیین شود و

مراهم برای مازندران در نظر گرفته بودند مثل این که اشتباهی رخ داده است؟ هویدا گفت هیچگونه اشتباهی رخ نداده بعدا در این صورت اسامی و تعیین محل تغییراتی داده شد و چون در دوره گذشته شما از حزب ایران نوین مأموریت انتخابات برای استان کردستان را داشته اید و به وضع آن منطقه وارد هستید با توجه به مصالح دیگر برای منطقه غرب انتخاب شده اید. من هم چون نظر خاصی نداشتم دیگر در این باره بحثی نکردم. در جلسه هیئت اجرائی اعضای کمیسیون مورد تصدی نگارنده از دکتر مفیدی (وزیر بعدی علوم) - دکتر سراج الدینی نماینده سنندج - صفار پور از پان ایرانیستها - الداغی نماینده کارگران و يك تن دیگر که فعلا اسمش را به خاطر ندارم تشکیل شد. درعین حال سعی من این بود که از تصمیم گیری در سایر کمیسیونها مطلع شوم و چون وظیفه خود می دانستم از آن عده از وکلا مجلس که خوشنام بوده و موقعیت طبیعی در منطقه دارند دفاع کنم و از طریق وکلای که در هر يك از کمیسیونها شرکت داشتند از نحوه مذاکرات و تصمیم گیریها اطلاع یافتم که دسته بندی خاصی وجود دارد که تا می توانند وکلای سابق به خصوص وکلای حزب ایران نوین را جزو کاندیداهای رستاخیز معرفی نکنند.

دسته بندی به این صورت بود که اسامی وکلای سابق را در مراحل مختلف و با توجه به گزارشات (سازمان امنیت - اظهارنظر استانداریها و کمیته های محلی حزب رستاخیز - اظهارنظر در کمیسیونها و سرانجام در هیئت اجرائی حزب رستاخیز) از لیست کاندیداها حذف کنند.

برای بررسی وضع نامزدهای انتخاباتی گفته شد چون سازمانی که می تواند درباره همه افراد اظهارنظر کند و سوابق را اطلاع دهد سازمان امنیت می باشد بهتر است اسامی کاندیداها به ساواک فرستاده شود. ساواک در باره هر يك از نامزدهای انتخابات در سه ستون (وضع محلی - شهرت - سابقه) با سه کلمه (خوب -

متوسط - بد) اظهار نظر می کرد. هنگام طرح نام هریک از کاندیداها این اظهار نظر خوانده می شد و با اطلاعاتی که از سایر منابع اعضای کمیسیونها داشتند وضع هریک از نامزدهای انتخاباتی یا رد می شد و یا مورد قبول قرار می گرفت. البته در خیلی از موارد بررسیهای واصله دقیق بود ولی در مواردی هم دیده می شد که توأم با غرض و نظر خاصی است. با توجه به اطلاعات واصله از ساواک و کمیته های حزبی در استان ها و شهرستان ها و اطلاعات خود اعضای کمیسیون از بین کاندیداها هر حوزه سه نفر برای یک کرسی نمایندگی انتخاب می شدند که پس از تأیید هیئت اجرایی با رقابت بین خود بتوانند به مجلس راه یابند.

هنگام طرح اسامی مصوبه کمیسیونها در هیئت اجرایی با توجه به اسامی نمایندگان مجلس که همراه داشتم می کوشیدم که هنگام حذف نام یکی از نمایندگان علت وجوهات آن را بپرسم و با این طرز وظیفه خود می دانستم که از حقوق حقه همکاران پارلمانی خود دفاع کنم. وقتی توجه یافتم که نام هلاکو رامبد از نام کاندیداها گیلان حذف شده به شدت اعتراض کردم و گفتم من و رامبد سالها در مقابل هم در مجلس بودیم ولی بی شك و شبهه او یکی از وکلای شایسته مجلس ایران است که در حوزه انتخابیه خود هم (طالش) وضع ممتازی دارد. نام او را چرا حذف کرده اید؟ دکتر آزمون که رئیس کمیسیون بود نظر مرا رد کرد و گفت رامبد در منطقه جنبه فتودال را دارد و دیگر نمی توان در دوران رستاخیز این قبیل افراد را به مجلس فرستاد. دکتر آموزگار در این کار دخالت کرد و گفت چون رهبران سابق فراکسیونها وضع خاصی دارند بهتر است این موضوع را بگذارید برای بعد تا با مقامات مملکتی درباره اش صحبت کنم.

من که تا آن روز نمی دانستم رامبد و آموزگار روابط صمیمانه ای دارند به جریان امر توجه نکردم و مصر بودم که همان روز تصمیم گرفته شود ولی بعد که رامبد وزیر مشاور کابینه آموزگار شد خوب

فهمیدم که آموزگار آن روز می خواست موضوع رامبد از دستور خارج شود تا با شاه مسئله وکالت رامبد را حل کند که این کار را هم انجام داد و باوجود مخالفت آزمون در جلسه بعد هیئت اجرایی نمایندگی رامبد برای طالبش مورد تصویب قرار گرفت. هنگام طرح اسامی سایر کاندیداهای منطقه گیلان بین تیمسار صفاری و دکتر آزمون درگیری شدیدی روی داد. صفاری که مورد توجه و احترام خاص مردم گیلان می بود و از وضع همه حوزه های انتخاباتی آنجا اطلاعات دقیق داشت در هر مورد توضیح می خواست و از این که عده ای را کنار گذاشته بودند عصبانی شد و اعتراض کرد و گفت چرا حقوق مردم منطقه را پایمال می کنید؟ دکتر آزمون به شدت به او پاسخ داد و گفت تیمسار هنوز هم خود را (متر) گیلان می دانند و می خواهند بستگان خود را به مجلس بفرستند. من نمی گذارم مثل گذشته هر که را می خواهید از گیلان وکیل شود. صفاری با عصبانیت گفت شما با دسته بندی و غرض سیاسی این صورت را تهیه کرده اید و از نظر من که عمری با مردم گیلان بوده ام این صورت ارزشی ندارد. گفت و گو شدید شد و در نتیجه حال تیمسار صفاری بهم خورد و جلسه به صورت تنفس تعطیل گردید. من هم در دفاع از صفاری به آزمون حمله کردم. در خارج از جلسه باوساطت و پادرمیانی اعضای هیئت اجرایی و معذرت خواهی از تیمسار صفاری قرار شد در جلسه شرکت کند که دکتر آزمون رسماً در جلسه از صفاری عذرخواهی کرد ولی صفاری گفت با این طرز دیگر داوطلب سناتوری از استان گیلان نیست و کتباً استعفای خود را به هیئت اجرایی داد. هر چه هم هویدا کوشید که صفاری استعفای خود را پس بگیرد زیربار نرفت. ولی بعداً از طرف اعلیحضرت با سمت سناتور انتصابی به مجلس سنا رفت. با استعفای تیمسار صفاری چون کاندیدای دیگری برای سناتوری گیلان نبود قرار شد آموزگار وزیر کشور مطالعه و نامزد جدیدی رامعرفی کند و ضمناً هریک از اعضای هیئت اجرایی هم هر فرد مناسبی را از گیلان می

شناسند معرفی کنند. در جلسه بعد دکتر آموزگار تیمسار دیلمی را معرفی کرد که من هم او را در زمان نخست وزیری دکتر اقبال در مقام استانداری آذربایجان غربی دیده بودم که مردم از او خیلی راضی بودند و می گفتند مردی پاک و رشید و بی طمع می باشد. در گیلان هم مورد احترام مردم بود. بالاخره او معرفی شد و از گیلان هم انتخاب گردید.

مسئله ای که دکتر آموزگار مطرح کرد درباره وضع سناتورهای انتخابی بود او گفت عده ای از استانداران سابق از مناطقی که قبلاً مأموریت داشته اند خود را کاندیدای سنا کرده اند که مراتب را به عرض رساندم. اعلیحضرت فرمودند معنی ندارد استاندارها خود را از حوزه های مأموریت سابق نامزد سناتوری کنند بهمین جهت نام آنها حذف شد. درحوزه همدان از این نظر دچار اشکال شدیم که دکتر آموزگار کاغذ داو طلبی جلیوند را به من داد که پس از بررسی معلوم شد در منطقه وضع او خوب است و به عنوان کاندیدا معرفی گردید و انتخاب شد و بعداً معلوم شد که از دوستان نزدیک دکتر آموزگار می باشد که در جناح حزبی هم با او همکاری می کرد.

مسئله دیگری که در هیئت اجرائی مطرح گردید وضع خاص امیرحسین خزیمه علم سناتور انتصابی بود که دکتر آموزگار گفت اعلیحضرت فرموده اند افرادی نظیر خزیمه علم که در منطقه خراسان و کرمان و بلوچستان موقعیت خاصی برای انتخاب شدن دارند بهتر است از سناتوری انتصابی صرف نظر کرده خود را در منطقه کاندیدای سناتوری انتخابی بنمایند. هیئت اجرائی این پیشنهاد را تصویب کرد در حالی که خزیمه علم در مسافرت بود و حتی داوطلبی خود را هم اعلام نداشته بود. او برای شرکت در کنفرانس بین المجالس به خارج از کشور رفته بود. به سرعت به او اطلاع داده شد که به تهران بیاید و در مبارزات انتخاباتی شرکت کند. خزیمه علم پس از

معرفی کاندیداها به منطقه رفت بامبارزات شدید انتخاباتی بارأی قابل توجهی انتخاب شد. این برای اولین بار بود که يك سناتور انتصابی نامزد سناتوری انتخابی شده بود.

مزیت نامزدی سناتوری انتصابی این بود که بایک فرمان شاه وارد مجلس سنا می شد ولی شرکت در انتخابات آن هم در دوره رستاخیز که بین نامزدهای حزب مبارزات کاملا آزاد بود درد سر فراوان و حتی هزینه هائی داشت که خزیمه علم آن را تحمل کرد و بار دیگر وارد مجلس سنا شد و کماکان نائب رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس و رئیس کمیسیون عرایض مجلس سنا گردید.

کنفرانس بین المجالس که از نمایندگان منتخب کشورهای مختلف جهان تشکیل می گردد در دنیا اهمیت خاصی دارد و به مذاکرات بین المجالس نیز توجه خاصی می شود



سناتور خزیمه علم و دکتر محمود ضیائی هنگام شرکت در جلسات کنفرانس بین المجالس



دردوره بیست و چهارم که (مجلس رستاخیز) نامیده می شد  
نویسنده کتاب به سمت نائب رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه  
بین المجالس انتخاب گردیدم که درجلسات کنفرانس در مکزیك -  
اسپانیا - پرتقال - استرالیا - بلغارستان - آلمان شرکت نمودم.  
این عکس یادگار کنفرانس بین المجالس در مکزیك می باشد



روز پنجم مهرماه ۱۳۴۵ پنجاه و پنجمین کنفرانس جهانی بین المجالس توسط شاه ایران در تهران گشایش یافت که در جلسه افتتاحیه چنین گفتند:

دردنیای کنونی دیگر زور قدرت مادی پاسخگوی مشکلات نیست. در گذشته نیروی اسلحه خیلی به ندرت نماینده حق بوده است ولی امروز دیگر این نیرو حتی برای تحمل اراده خود هم کفایت نمی کند.

روزششم مهرماه روسای هیئت های نمایندگی کشورهای شرکت کننده در کنفرانس بین المجالس حضور شاه و شهبانو بار یافته و دبیرکل اتحادیه بین المجالس از بیانات الهام بخش شاه در هنگام گشایش تشکر کرد.

بعد از تشکیل حزب رستاخیز و پایان انتخابات بیست و چهارمین دوره قانونگذاری نویسنده کتاب به عنوان نایب رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس انتخاب گردیدم. جریان چنین بود که در هر دوره پارلمانی هیئتی برای شرکت در جلسات بین المجالس انتخاب می شدند که منتخبین دو مجلس چنین بودند:

دکتر جهانشاه صالح (سناتور) رئیس - امیرحسین خزیمه علم (سناتور) و دکتر الموتی (نواب رئیس)

دکتر محمود ضیائی (رئیس کمیسیون خارجه مجلس شورای ملی) دبیر - دکتر اعتمادی خزانه دار - دکتر مرشد (سناتور) منشی.

اعضای هیئت پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس در کنفرانسهای مکزیك - اسپانیا - استرالیا - پرتقال - بلغارستان - آلمان شرکت کردند که نقش مهمی در اتحادیه بین المجالس داشتند.

\*\*\*

به هر حال باید بگویم در همین دوره چندتن از کاندیداهای انتخابی سنا از قبیل علامه وحیدی که در انتخابات توفیق نیافتند به عنوان سناتور انتصابی به مجلس سنا رفتند. متأسفانه علامه

وحیدی که در سن بالای ۹۰ سال بود در جمهوری اسلامی اعدام شد او کاندیدای انتخابات سنا از منطقه غرب بود. مردی فاضل و شاعری خوش قریحه بود که به زبان های فارسی و عربی شعر می گفت. چند بار به نویسندگانه اظهار داشت که ۵۰ سال قبل به درجه اجتهاد رسیده و مقام علمی و مذهبی خود را خیلی بالاتر از مجتهدین معروف می دانست. در آن سن بالا از سلامت کامل برخوردار بود و شخصاً رانندگی می کرد. به انتخاب خود از کرمانشاه و کردستان خیلی علاقه نشان می داد. با این که ساواک نوشته بود که اودارای موقعیت محلی خوبی نیست ولی علامه می گفت آراء طبیعی زیادی در منطقه دارد. بازحمت فراوان توانستم اعضای کمیسیون را راضی کنم که به او رأی بدهند. ولی علامه علاقه داشت که هنگام معرفی کاندیداهای سنا در منطقه نام او نفر اول نوشته شود. به او گفتم در هیئت اجرائی تصویب کرده ایم برای این که تبعیضی نباشد اسامی به ترتیب حروف الفبا منتشر شود و گفتم تیمسار پالیزبان کاندیدای دیگر منطقه و (شخص دیگری که نامش از خاطر من رفته) در موقع انتشار نامشان مقدم بر شما خواهد بود. علامه گفت اتفاقاً شناسنامه من (آل وحید) است که با این گفته خود مشکل مرا حل کرد و نام او در ردیف اول کاندیداهای سنا در منطقه کردستان و کرمانشاهان به نام آل وحید (علامه) اعلام گردید. ولی سپهبد پالیزبان که موقعیت خوبی در سراسر منطقه غرب داشت رأی خیلی زیادتری به دست آورد و به مجلس سنا رفت و علامه وحیدی با تمام ادعاهائی که داشت در انتخابات شکست خورد.

درباره علامه وحیدی چون به عربی شعر می گفت به این کار خیلی افتخار می کرد. مصطفی نامدار سفیر سابق ایران در اتریش که همراه شاه به عربستان سعودی رفته بود می گفت علامه جزو ملتزمین رکاب شاه بود که در حضور پادشاه سعودی شعری به زبان عربی خواند. علامه بعداً می گفت آن قدر شعر من فصیح بود که پادشاه سعودی گفت این ایرانی زبان عربی را از من فصیح تر می

داند. ولی نامدار به شوخی به او گفته بود من که کنار اعلیحضرت ایستاده بودم و دیدم پادشاه سعودی به پادشاه ایران می گوید این شاعر ایرانی شعری به فارسی خواند که در آن چند کلمه عربی بود که من کلمات عربی را فهمیدم و معلوم می شود بعضی از کلمات فارسی شبیه کلمات عربی است. نامدار با این گفته می خواست وانمود کند که پادشاه سعودی از شعر عربی علامه که مدعی فصاحت و بلاغت آن بود چیزی نفهمیده است. علامه ادعاهای زیادی داشت که همیشه شریف امامی رئیس سنا از او ناراحت بود ولی در مقام نیابت تولیت مدرسه سپهسالار خیلی زحمت کشید و وضع آنجا را از نظر ساختمان و نظافت و برنامه تحصیلات طلاب خیلی نظم و ترتیب داده بود.

سرانجام بادسته بندیهای هیئت اجرائی و مخالفت خیلی از کارگردانان حزب رستاخیز با نمایندگان سابق ولی با مخالفت نگارنده و صفاری و تنی چند از اعضای هیئت اجرائی توفیق حاصل شد که نام بیش از ۱۶۰ نفر از وکلای سابق جزو کاندیدای حزب رستاخیز قرار گیرد. خیلی از اعضای هیئت اجرائی از جمله دکترآموزگار با این کار موافق نبودند. دکتر نهاوندی و دکتر باهری از بعضی از وکلای سابق که شهرت و موقعیت داشتند به شدت دفاع می کردند. دکتر نهاوندی می گفت این دفاع شما از همکاران خود که عده ای از آنها شایستگی نمایندگی مجلس را دارند قابل تقدیر است. گفتم من هم از هر کسی دفاع نمی کنم مگر در مواقعی که می بینم که بعضی ها واقعاً به علت دسته بندیها دارد حقشان ضایع می شود ولی اگر کسانی بدلائیل مختلف باید حذف شوند حرفی نیست. بعضیها موقعیت محلی ندارند. برخی در محل با آنها بشدت مخالف هستند. عده ای هم گرفتاری مالی دارند که درباره آنها بحثی نیست. ولی در میان حذف شدگان کسانی هستند که وکیل شایسته ای بوده اند و در محل نیراعتباری دارند معرفی آنها جزوسه نفر اشکالی ندارد و باید این شانس را به آنها داد که به منطقه بروند و

اگر موقعیت نداشته باشند شکست خواهند خورد. وقتی معلوم شد که از ۱۶۰ نفر از وکلای سابق جزو کاندیداها هستند دکتر آموزگار گفت تصمیم نهائی درباره کاندیداها به بعد موکول می گردد. چند روز بعد جلسه ای با حضور روسای کمیسیونها و هویدا و دکتر آموزگار تشکیل شد. آموزگار گفت جریان کار هیئت اجرایی به عرض شاهنشاه رسیده ولی ایشان از این که بار دیگر اکثر کاندیداهاى انتخاباتی همان وکلای دوره قبل می باشند ابراز عدم رضایت فرموده اند و گفتند باز هم (همان آش است و همان کاسه). حالا که حزب رستاخیز تشکیل شده باید مردم واقعاً ببینند که وضع تغییر کرده به همین جهت باید چهره ها عوض شوند. بنا براین نباید بیش از یکصد نفر از وکلای فعلی مجلس نامزد نمایندگی رستاخیز بشوند. با این طرز اسامی کلیه کاندیداها مورد تجدید نظر قرار گرفت و سرانجام حدود ۱۳۹ نفر از وکلای مجلس جزو کاندیداهاى رستاخیز اعلام شدند که خیال می کنم حدود ۷۵ نفر از آنان انتخاب گردیدند و حدود ۱۹۳ نفر از وکلای دوره رستاخیز از کسانی بودند که در مجلس بیست و سوم عضویت نداشتند. مبارزه بین سه کاندیدای حزب رستاخیز کاملاً آزاد بود و هیچ مقامی حق دخالت نداشت.

به بازرسی شاهنشاهی هم دستور داده شده بود که بر جریان انتخابات نظارت کند تا جلوی هر گونه اعمال نفوذی گرفته شود. نمی خواهم بگویم در انتخابات دوره بیست و چهارم انتخابات کاملاً آزاد بود زیرا کسانی بودند که در نقاط مختلف کشور دارای موقعیتی بودند ولی به عنوان کاندیدا معرفی نگردیدند که اگر آنها وارد مبارزه انتخاباتی می شدند شاید در بعضی حوزه ها برنده می شدند ولی بین معرفی شدگان حزب رستاخیز هم رقابت کامل برای رفتن به مجلس وجود داشت. بدیهی است که مداخلات زیرجلی ساواک و استانداران و فرمانداران و بخشداران و اعضای انجمن های نظارت و سازمان های تعاونی و کارگری و اصناف و دسته بندی و

ائتلاف وجود داشت که در بازی انتخابات آزاد این قبیل دخالت‌ها در پیروزی و شکست کاندیداها موثر می‌باشد. ولی به طور قطع و یقین می‌توان گفت دولتیها و وزارت کشور و مقامات انتظامی هیچگونه دخالتی نمی‌کردند.

پس از خاتمه انتخابات رستاخیز هویدا به عنوان دبیر کل حزب اظهارداشت:

نامزدهای انتخاباتی که معرفی شدند تعدادشان ۷۷۹ نفر برای مجلس شورای ملی و ۸۳ نفر برای مجلس سنا بود و به این شرح می‌باشد:

۱۳۳ نفر کارمند - ۴۴ نفر دانشگاهی - ۸ نفر کشاورز -  
۲۵ نفر کارگر - ۴۵ نفر پزشک - ۳۱ قاضی - ۲۳ بازرگان -  
۹۶ فرهنگی - ۲۹ نفر عضو انجمن‌های دموکراتیک و تعدادی هم از سایر ازگروهها.

هویدا گفت در انتخابات این دوره نه تنها می‌بایست پاک‌ترین - کاردان‌ترین - دلسوزترین - فعال‌ترین افراد را به دو مجلس فرستاد بلکه باید نشان بدهیم که بهترین اندیشه‌ها و موثرترین روش‌ها را بر می‌گزینیم.

هویدا پس از خاتمه انتخابات گفت در انتخابات رستاخیز ۱۲ میلیون و ۴۲۰ هزار و ۲۲۷ برگ انتخابات صادر شد که این تعداد در تاریخ مشروطیت ایران بی‌سابقه می‌باشد. انتخابات امسال بیش از همیشه نمایانگر یک پارچگی و یکدلی در کشور ما بود. در این انتخابات بیشترین آراء توسط مردم داده شد و تأکیدی بر پیوند شاه و ملت بود و نشان داد که در جهان آشفته امروز، در جهانی که بسیاری از کشورها دچار تفرقه هستند کشور ما به صورت نمونه‌ای از تفاهم و اتحاد برای پیشرفت با اراده خلل‌ناپذیر به راه درست خود ادامه می‌دهد.

پارلمان جدید بی‌تردید یک پارلمان نمونه در تاریخ ایران خواهد بود. این پیروزی سرآغاز پیروزیهای بزرگتر برای ساختن کشوری

مترقی به رهبری شاهنشاه بزرگ خود می باشد.  
دکتر آموزگار وزیر کشور گفت که واجدین شرایط برای دادن رأی حدود ۱۳ میلیون نفر می باشند که از آنها شش میلیون و هشتصد هزار نفر رأی داده اند. در تهران ۷۰ درصد واجدین شرایط شرکت کرده اند.

خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش داد که ۷ میلیون نفر از مردم ایران که حدود ۷۰ درصد واجدین شرایط است در این انتخابات شرکت نمودند و این تعداد دو برابر رقمی است که در انتخابات قبلی شرکت نمودند.

این توضیحات نشان می دهد که بیش از ۱۲ میلیون برگ انتخاباتی صادر شده و از این تعداد حدود ۷ میلیون برگ به صندوق ها ریخته شده است.

پادشاه پس از پایان انتخابات چنین گفتند:

ملت ایران پاسخ خیلی گویا و زبیده ای به رستاخیز داد. در این انتخابات قیافه ها خیلی تغییر کرده و مردم آزادی کامل داشتند و نتیجه آنها قابل پیش بینی نبود. این موجب انبساط خاطر است که ملت ایران چنین جواب سازنده و کوبنده ای در تأیید رستاخیز خود داد. حال نباید عده ای فکر کنند چون چند تن ثروتمند انتخاب شده اند می توانند سوء استفاده و غارت کنند. اینها فقط می توانند نماینده رستاخیز در پارلمان باشند و بس.

علم وزیر دربار گفت: (استقبال مردم از این انتخابات بی سابقه بود فقط می توان آن را با فراندم ششم بهمن مقایسه کرد.)

با این که در هر انتخاباتی شکست خوردگان ناراضی شده سعی و کوشش دارند باشکایات واهی و غیرواهی به مقامات مختلف و حتی مجلس موجب رد اعتبار نامه رقیب خود را فراهم سازند تنها نماینده ای از رستاخیز که از انتخابات شکست خورد و خود را راضی نشان داد منوچهر سعید وزیری نماینده ابهر بود که مردانه به شکست خود اعتراف کرد و صمیمانه به رقیب خود تبریک

گفت که قسمتی از مقاله او در روزنامه اطلاعات چنین است:  
این جانب به مناسبت زنجانی بودنم و داشتن رابطه قدیم بامردم  
ابهر در سه دوره عهده دار نمایندگی مردم آن در مجلس شورای ملی  
بوده ام. در حالی که دونفر کاندیدای دیگر دوره بیست و چهارم  
(ابهری تر) ازمن بودند. بنا براین طبیعی است که مردم آنها را  
(خودی تر) بدانند خصوصاً آقای کاظمی که انتخاب شد. در حقیقت  
باید بگویم لذتی که از شور و هیجان رأی دهندگان به آقای کاظمی  
درخودم احساس می کردم شیرین تر و بالاتر از لذاتی می دانم که در  
سه دوره گذشته از انتخاب شدن خود داشته ام. مشارکت همه جانبه  
مردم در این انتخابات خیلی پرارزش بود. من نه تنها احساس  
ناکامی نمی کنم بلکه انتخاب آقای کاظمی را موجب افتخار برای  
خود می دانم زیرا این نمونه تضمین آزادی و مشارکت مردم در امر  
انتخابات است.)

روزنامه اطلاعات درباره نتیجه انتخابات چنین نوشت:  
از نمایندگان سابق حدود ۷۰ نفر به مجلس راه یافته اند. قدیمی ترین  
آنها رامبد - دکتر الموتی - دکتر سعید - مهندس صائبی - دکتر  
ضیائی - موسوی ماکوئی - دکتر دادفر می باشند که بیش از سه  
یا چهار حتی ۵ دوره سابقه نمایندگی مجلس دارند. آنچه مسلم  
است در این دوره پنج تن از نمایندگان دکتر سعید - دکتر الموتی -  
رامبد - پزشکپور - دکتر آزمون نقش رهبری جناح های مختلف را  
خواهند داشت. الموتی دو دوره لیدر اکثریت بود و در شرایطی راهی  
مجلس می گردد که عده زیادی از همکاران سابق وی دیگر در  
مجلس نیستند. در مجلس بیست و چهارم ۱۴ زن عضویت دارند که  
خانم ابتهاج سمیعی نماینده رشت بیش از دیگران سابقه نمایندگی  
دارد

\* \* \*

يك سال بعد از خاتمه انتخابات رستاخیزشاه به سردبیر نیوزویك  
چنین گفت:

انتخاباتی که سال گذشته انجام شد آزاد ترین انتخاباتی است که در تاریخ کشور ما صورت گرفته است. باور کنید بی شک می توان گفت که در این انتخابات دولت دخالتی نداشت و بین کاندیداهائی که از طرف حزب رستاخیز معرفی شده بودند مبارزات انتخاباتی آزاد بود. یعنی برای هر کرسی سه نفر در نظر گرفته شده بود که هر کدام از آنها انتخاب می شدند برای دولت و رژیم تفاوتی وجود نداشت. این اشخاص هم طی تشریفاتی انتخاب شده بودند.

\* \* \*

وقتی مجلس رستاخیز تشکیل شد مهمترین موضوع انتخاب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و روسای کمیسیونها و سایر مشاغل مهم پارلمانی بود. تا وقتی که حزب ایران نوین قدرت را در دست داشت تقریباً تمام مشاغل پارلمانی در اختیارش بود. غیر از انتخاب رئیس مجلس که وضع خاصی داشت و در حقیقت منتخب شخص شاه بود تکلیف سایر مشاغل پارلمانی در داخل فراکسیون روشن می شد. ولی مجلس رستاخیز وقتی تشکیل یافت که تازه جناح های حزب (پیشرو - سازنده) تشکیل شده بود و پس از مذاکراتی قرار شد مهندس ریاضی رئیس و دکتر خطیبی (از جناح سازنده) و دکتر سعید (رابط حزب و مجلس) به عنوان نواب رئیس انتخاب گردند. ضمناً سه منشی به هر یک از دو جناح داده شد که در نتیجه جناح سازنده (یک نایب رئیس - سه منشی - یک کارپرداز) داشت و جناح پیشرو (۳ منشی و دو کارپرداز) و روسای کمیسیون های مجلس هم نصف و نصف بین دو جناح تقسیم گردید. مطلب قابل توجه در تعیین روسای کمیسیون ها انتخاب رئیس کمیسیون عرایض مجلس شورای ملی بود که مهندس ریاضی سعی داشت که رئیس این کمیسیون از نزدیکان او بوده و با او حسن تفاهم کامل داشته باشد تا بتواند از رابطه دولت و مجلس و مردم مطلع باشد. جناح پیشرو پزشکپور را برای این شغل کاندیدا



کرده بود. مهندس ریاضی که ازتند رویهای پزشکپور آگاهی داشت با این کار مخالف بود و چون می دانست دکترآموزگار که دردانشکده فنی شاگردش بوده به او خیلی احترام می گذارد از او خواست که پزشکپور به ریاست کمیسیون دیگری گمارده شود و ریاست کمیسیون عرایض به جناح سازنده سپرده شود و می دانست به مناسبت احترامی که همیشه برای ریاضی قائل بوده هرکسی را که معین می کرد قبول خواهد کرد. تا حدودی توانست موافقت دکتر آموزگار را بگیرد ولی پافشاری پزشکپور و دوستان او موجب گردید که سرانجام مهندس ریاضی قبول کرد که پزشکپور رئیس کمیسیون عرایض بشود و در تمام دوره مجلس رستاخیز هم این سمت را داشت. پس از سال ها دفتر کمیسیون عرایض مرکز مهمی برای رفت و آمد مردم و شکایات واصله شده بود ولی در ضمن پایگاهی برای پان ایرانیست های سابق بود که با وجود انحلال حزب هنوز دور هم بودند و درداخل حزب رستاخیز هم بستگی خودرا حفظ نموده بودند. مهندس ریاضی هم که مردی صبور و حلیم و آرام بود وقتی فعالیت کمیسیون عرایض را می دید در صدد تقویت پزشکپور برآمد و حتی ساختمان سابق (ملیجک) را که در وسط باغ بزرگ بهارستان قرار داشت به کمیسیون عرایض اختصاص داد و در ضیافتی هم که در مجلس تشکیل شد ازکارهای پزشکپور تجلیل نمود. با تمام این اقدامات پزشکپور زیر جلی علیه مهندس ریاضی فعالیت می کرد و در جریان تغییر رئیس مجلس او از مهمترین طرفداران دکتر سعید و مخالف مهندس ریاضی بود که حتی در جلسه خصوصی مخالفت خود را صریحاً بیان کرد. دراین میان نقش دکتر محمد رضا عاملی فرد دوم حزب سابق پان ایرانیست که به راستی انسانی شریف و فهمیده و متین بود و قائم مقام حزب رستاخیز گردید مهم به نظر می رسید. او بین همه گروهها مورد احترام بود. در دولت های شریف امامی و ازهارای با قبول سمت وزارت آموزش و پرورش و وزارت اطلاعات به کلی از پزشکپور

جدا شد و در وضع خاصی قرار داشت یعنی عضو دولتی بود که مورد استیضاح پزشکیپور و همفکرانش قرار گرفت. این طور به نظر می رسید که در آخرین سال سقوط رژیم پزشکیپور و دکتر عاملی که در خیلی از کارها و فعالیت ها در کنار هم بودند به کلی از هم جدا شده و وقتی هم دکتر عاملی بازداشت گردید و روز ۲۸ اردیبهشت سال ۵۷ به جوخه اعدام سپرده شد هنوز پزشکیپور در تهران بود و از طرفداران رژیم جدید به شمار می رفت.

\*\*\*

یکی از کارهای جالبی که در مجلس رستاخیز مورد تصویب قرار گرفت و اثر مهمی در حوزه های انتخابی نمایندگان داشت اختصاص مقدراری از اعتبارات عمران روستائی به انجمن های ده بود که بانظر نمایندگان مجلس به روستاهای مختلف اختصاص داده می شد. جریان از این قرار بود که اکثر نمایندگان از محرومیت مردم روستاها شکایت داشتند و دولت هم به علت انجام کارهای بزرگ عمرانی در سطح مملکت و شهرها اهمیت زیادی به عمران روستاها نمی داد. در دفتر سیاسی و هیئت اجرایی حزب این خواسته نمایندگان را مطرح کردم و با توضیحات مفصلی که دادم تصویب شد که در برنامه ریزی مملکت اعتباری به روستاها اختصاص داده شود تا علاوه بر کارهایی که وزارت تعاون و امور روستاها انجام می دهد این کار با نظر نمایندگان مجلس صورت گیرد. در سال ۱۳۵۶ مبلغ ۲/۵ میلیارد ریال و در سال ۵۷ حدود ۴ میلیارد ریال تصویب گردید و طبق جدولی اعتبار هر حوزه انتخابی مشخص شد. پس از تشکیل چند کمیسیون در مجلس تصمیم گرفتیم که وکلای مجلس به هیچ وجه در امور مالی دخالت نکنند فقط اولویت عمران روستاها را معین کنند و فرمهایی در چاپخانه مجلس چاپ کردیم و در اختیار نمایندگان گذاردیم که آنها فقط اولویت طرح هارا به علت آشنائی کاملی که به وضع منطقه دارند مشخص کنند و وقتی اعتبار لازم تصویب شد در اختیار انجمن های ده قرار گیرد تا با نظارت

بخشداران و نمایندگان دولت به مصرف برسد. همچنین معادل همان مبلغ اعتبار از طرف روستائیان (خودیاری) بشود تا طرح های تقریباً به نصف قیمت به اتمام برسد. مثلاً در حوزه انتخابی خود نویسنده چند راه نیمه تمام مانده بود که در یک مورد یک میلیون ریال اعتبار به چند انجمن ده اختصاص داده شد که در مسیر این راه قرار داشتند و مقرر گردید خود زارعین و ساکنین منطقه معادل همان مبلغ کارگر مجانی به این طرح اختصاص بدهند و با این طرز راهی که مورد احتیاج مردم بود و سالها در باره آن تقاضا می کردند و توجهی هم نمی شد ظرف مدت کوتاهی با حدود یک میلیون ریال اعتبار ساخته شد. اگر قرار بود دولت آن راه را بسازد چهار تا پنج برابر باید پول پرداخت می کرد و با وضع پیمانکاران معلوم نبود که به اتمام برسد. با این طرز تعداد قابل توجهی مدرسه و درمانگاه و غسالخانه و لوله کشی آب و راه های روستائی در مدتی کوتاه در روستاهای مختلف ساخته شد که باجریانان بحران سال ۵۷ مسلماً برنامه ها دچار وقفه گردید و این کاری که در طول مشروطیت برای اولین بار به نفع روستائیان کشور انجام گرفته بود ناتمام ماند.

مهندس ریاضی هم طی نطقی در این باره گفت: یکی از موفق ترین کارهای مملکت در جهت عمران روستاها اقدام نمایندگان مجلس با همکاری انجمن های ده بود که گزارشات واصله نشان می دهد خدمات مهمی به مردم روستاها از طریق همکاری دولت و نمایندگان مجلس و انجمن های ده شده و چون مقامات دولت هم به توفیق در این امر اطمینان یافته اند سعی دارند به تدریج در برنامه های عمرانی ارقام اعتبارات این فصل را افزایش بدهند.

البته بعد از انقلاب سروصدائی علیه بعضی از نمایندگان بلند شد و شایعاتی انتشار یافت و به عنوان این که این وجوهات در اختیار نمایندگان بوده آنها را متهم ساختند در حالی که هیچیک از نمایندگان در دریافت و پرداخت پول ها دخالتی نداشتند و سعی همه ما هم این بود که دست و کلای مجلس را به امور مالی آلوده نسازیم.



هویدا حتی در آخرین سال نخست وزیری هم در پاسخ نمایندگان مجلس گفت: بودجه سال آینده را با ارقام بیشتری تقدیم مجلس خواهد کرد.

چون می دانستیم که بازار اتهام همیشه رایج است و بارقابتی هم که در حوزه های انتخابی وجود دارد رقبا و مخالفین از انتشار شایعات باکی ندارند. ولی احتمال سوء استفاده به علت تبانی بخشدارها و اعضای انجمن های ده وجود داشت ولی چون میزان اعتبارات برای هر ده محدود بود و تمام اهالی و اعضای انجمن های ده از آن مستحضر بودند نمی شد به سهولت در این کار سوء استفاده کرد. به خصوص که باید روستائیان هم همکاری می کردند و عامل (خودیاری) در این طرح ها خیلی اثر داشت.

از ایراداتی که به این کار گرفته شد این بود که احتمال داشت بعضی از نمایندگان به علت مصالح انتخاباتی خود اولویت قسمتی از این اعتبارات را به دهات و روستاهائی بدهند که در آن صاحب رأی بیشتری بوده اند و مردم روستاهای مخالف را از این اعتبارات محروم سازند به همین جهت نظر مقامات دولتی درمحل در این باره هم استفسار می شد که اعمال نظری نگردد ولی به هر حال چون نظر وکیل محل اولویت داشت راه حلی برای این نقطه ضعف پیدا نشد.

**انتخاب میان دوره ای رستاخیز**

---

وقتی دکتر آزمون در دولت هویدا به سمت وزیرکار معین شد و از نمایندگی مجلس مستعفی گردید در حزب رستاخیز از طرف هیئت اجرائی کمیسیونی انتخاب گردید که کاندیداهائی برای کرسی تهران معرفی کنند. واجدین شرایط و داوطلبان زیاد بودند سرانجام سه نفر برای این کرسی از طرف حزب رستاخیز معرفی گردیدند که یکی هم ابراهیم صهبا شاعر خوش قریحه بود که پس از معرفی حزب رستاخیز عده ای از شعرا و نویسندگان اعلامیه ای منتشر ساخته و طی آن از مردم تهران خواستند که به ابراهیم صهبا رأی بدهند. صهبا هم که عاشق وکالت مجلس بود هر وقت به ضیافتهای

مجلس می آمد شعری خطاب به مهندس ریاضی می ساخت که کاری کنید من هنگام ورود به مجلس به جای اینکه (میهمان) باشم بهتر است (میزبان) باشم که آن شعر را فراموش کرده ام ولی برای انتخاب خود از تهران چنین سروده بود:

ای دوست بگو مرد و زن دانا را

در اول مهر یاد آرد ما را

چون شعر، زبان حال مردم باشد

این دوره فراموش مکن (صهبا) را  
وقتی انتخابات پایان یافت و رقیب او یک کارگر بود که در انتخابات پیروز شد صهبا که موفقیت خود را حتمی می دانست خیلی ناراحت شد به خصوص از تعداد کم آراء و طی مصاحبه ای گفت من از تعداد کم رأی خود تعجب می کنم زیرا حتی به تعداد امضا کنندگان اعلامیه هم نبود و معلوم شد همانهایی هم که اعلامیه را امضا کرده اند نرفته اند به من رأی بدهند.

در این انتخابات (میان دوره ای) که یک کارگر با حدود ۴۰ هزار رأی وکیل تهران شد اعتراضات زیادی متوجه حزب رستاخیز گردید. عده ای می گفتند این دلیل شکست حزب رستاخیز در افکار عمومی می باشد که مردم تهران با تمام فشار حزب واحد حاضر نیستند به پای صندوق بروند و حزبی که مدعی است همه مردم در آن عضویت دارند چطور نمی تواند یک کارگر را که تمام سازمان های کارگری هم به او رأی می دهند با رأی قابل توجهی که شأن تهران است به مجلس بفرستد. در هیئت اجرایی حزب هم این تعداد رأی کم تهران مورد اعتراض قرار گرفت.

\*\*\*

شاه در روز پنجم دی ماه ۱۳۵۶ هیئت رئیسه هنت اجرایی حزب را به حضور پذیرفته چنین گفت: به زودی کنگره حزب رستاخیز تشکیل خواهد شد. من یک سال پیش فکر کرده بودم که وظایف نخست وزیری به قدری خطیر است و همچنین وظایف دبیر کلی حزب

و توأم بودن دومقام برای يك فرد طاقت فرساست: به همین جهت نخست وزیر وقت از دبیرکلی کناره گرفت و حزب دبیرکل جدیدی پیدا کرد. الان متوجه شدیم که سازماندهی مملکت و آگاهی مردم طوری است که تمام کوشش دستگاههای دولتی و همگانی که حزب هم جزو آن است و تمام افراد باید هماهنگی داشته باشند. به خصوص درآموزش سیاسی مردم در اصول رستاخیز. فعلا آن نظری را که داشتیم جدائی پست دبیرکلی از نخست وزیری مصلحت نمی دانم و تامدتی که یعنی دولت و حزب هماهنگ کارشان را پیش ببرند. این است در کنگره ای که تشکیل می شود بدانند نظر من که در چندی پیش اظهار کرده بودم امروز دیگر مورد نظر نیست لااقل تا آخر این کنگره.

این بیان شاه نشان می داد که حزب رستاخیز حتی نمی توانست برای دبیر کل خود تصمیم بگیرد. با اشاره شاه کلیه مقامات تغییر می کردند و با نظر او دبیرکل عوض می شد. يك روز می گفتند مقام نخست وزیر و دبیرکل باید يك نفر باشد و مدتی بعد می گفتند مصلحت در این است که دو نفر این سمت را به عهده بگیرند. به همین جهت تامدتی هویدا هم نخست وزیر و دبیر کل بود و زمانی هم آموزگار هردو سمت را به عهده داشت. در مدت کوتاهی فقط دکتر باهری دبیرکل حزب شد که کار مهم دولتی نداشت و تمام وقت شبانه روزی خود را صرف حزب می کرد که انصافا حزب داشت خوب پیشرفت می کرد.

\* \* \*

در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ يك اجتماع یکصد هزار نفری در استادیوم آریا مهر تشکیل شد که طی آن هویدا نخست وزیر لوحه زرینی حضور شاه تقدیم داشت که متن آن چنین است:  
شاهنشاهها، اندیشه ات گشاینده راه پیروزی، رهبریت نگهدارنده این ملت جاویدان آرمان رستاخیز، بزرگی نیا خاک، اندیشه و رهبریت راسپاس می گوئیم. آرمان رستاخیز را گرامی می

داریم. به فرمانت با نیروئی از یگانگی توانا تر شده ایم. به ساختن این سرزمین سرافراز بر خواهیم خاست. در این اجتماع که بافریادهای سپاس از رهبر ایران تجلیل می شد شاه چنین گفت:

در تاریخ ایران دیده می شود که پس از هر دوره درماندگی يك دوره جدید سازندگی رستاخیز پدیدآمده است. در همین پنجاه سال اخیر ما دوبار از بین رفته بودیم ولی معجزه ای ما را نجات داد. من می خواهم جمله (رستاخیز ملت ایران) را به این معجزه اضافه کنم. چون هر دفعه رستاخیز ملت ایران ما را نجات داد. قیام همه مردم ایران درباره نجات آذربایجان يك رستاخیز بود. وظیفه من به عنوان يك دلسوز مملکت و کسی که زندگی خود را وقف این ملت کرده این بود که آینده مملکت از تزلزل نجات یابد تا به تمدن بزرگ برسیم. لازمه این کار تشکیلات عظیمی بود که به نام رستاخیز به وجود آمد.

\* \* \*

در کنگره عظیم دانش آموزان اعلام شد که يك میلیون دانش آموز به حزب رستاخیز وابسته شدند.

هویدا نخست وزیر و دبیرکل حزب در این جلسه چنین گفت: ایران توانسته با الهام از رهنمودهای شاهنشاه آریا مهر در آینده نزدیکی از جمله ۵ قدرت دنیا از نظر سیاسی و اقتصادی به شمار آید. آینده مملکت در دست شماست. اطمینان دارم با روحیه ای که شما جوانان دارید روزهای همیشه روشن تر برای ۲۵۰۰ سال دیگر خواهیم داشت.

روزنامه اطلاعات در ۲۵ فروردین تحت عنوان (۱۷ میلیون روستائی در خدمت رستاخیز) چنین نوشت: هرچه به روز برگذاری کنگره حزب رستاخیز نزدیکتر می شویم اشتیاق مردم برای پیوستن به حزب زیاد تر می گردد. وزیر تعاون و روستاها گفت با تشکیل حزب فراگیر و شبکه وسیع تشکیلاتی آن ۱۷ میلیون سکنه بیش از



۶۰ هزار روستای کشور نقش مهمی در حزب رستاخیز خواهند داشت و شبکه حزبی در روستاها خیلی گسترده تر خواهد بود  
\* \* \*

از جمله کسانی که در کنگره حزب رستاخیز شرکت کرده بود حسین هیکل روزنامه نگار معروف مصری بود که گفت دانش سیاسی عمیقی در سراسر ایران وجود دارد که نمونه آن همین گروه ائی سیاسی طبقات مختلف مردم می باشد.  
هویدا نخست وزیر و دبیر کل حزب رستاخیز در نخستین سالروز حزب چنین گفت:

رستاخیز ملت ایران که به تدبیر و ارشاد شاهانه تحقق یافت راه را برای مشارکت همه جانبه عموم مردم در امور مملکتی و اجتماعی هموارتر ساخته و به همگامی و همبستگی اصیل انقلابی مردم ما عمق و غنای بیشتری بخشیده است. با اعتقاد راسخ به آینده درخشان این سرزمین، با ایمان به نیروی لایزال ملی، ما در برابر عظمت فکر و قدرت اراده فرماندهی بزرگ شاهنشاهی ایران و الهام بخش این رستاخیز سر تعظیم فرود می آوریم و اطمینان می دهیم که در خدمت شاه و ملت و در خدمت به آرمان های انقلاب حتی لحظه ای از تلاش دست برنخواهیم داشت.

در ۱۶ اسفند ۱۳۴۵ شاه چنین گفت:

گزارشاتی که حزب رستاخیز به ما داده حاکی است افرادی که به حزب پیوسته اند خیلی زیاد است. روز اول گفتیم کسانی که به سه اصل عقیده ندارند در مملکت آزاد هستند ولی انتظاری هم در اداره کردن امور نداشته باشند. آنهایی هم که مخالف هستند گفتیم آزاد هستند که از مملکت با کمال سلامتی و امنیت خارج شوند. کسی تا به حال تقاضای خروج از مملکت را نکرده به دو دلیل. همه مردم روی عقیده خود به این اصول از کشور خارج نشده و بعضی هم که کجرو و گناهکار هستند روی دستور این جا ماندند که احیانا بتوانند کارهای خبیث خود را انجام بدهند. رویهمرفته می شود گفت

چندین میلیون نفر به این حزب پیوسته اند.  
دکتر جمشید آموزگار نخست وزیر که در کنگره فوق العاده  
حزب رستاخیز برای بار دوم به سمت دبیر کلی حزب انتخاب گردید  
طی نطقی چنین گفت:

در ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران سه سند سیاسی افتخار آمیز  
جاودانه و ابدی در تاریخ این کشور خواهند درخشید. نخستین آن  
اعلامیه کوروش کبیر پس از فتح بابل بود. دیگر قانون اساسی  
است که با جانبازی مردم به دست آمد. سومین اصول ۱۹ گانه شاه  
و ملت است که از نظر فلسفه بنیادی از هر ایده نولوژی شرقی و  
غربی والاتر و اصیل تر و به واقعیت نزدیکتر است. به همین جهت  
مرامنامه حزب رستاخیز بر این سه اصل بنیاد نهاده شده است.

دکتر آموزگارد در مصاحبه ای گفت برخلاف سایر سیستمهای  
یک حزبی که در دنیا موجود است در ایران تنها درصد ناچیزی از  
مردم عضو حزب نیستند بلکه کلیه ایرانیان به طور اتوماتیک عضو  
حزب فراگیر رستاخیز هستند. برخلاف سایر سیستمهای یک حزبی  
حزب رستاخیز کمیته گزینش عضو ندارد زیرا همه ایرانیان عضو  
حزب می باشند.

### دادگاه حزبی

روز یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۴ اسامی اعضای دادگاه حزبی  
که در جلسه مشترک هیئت اجرائی و دفتر سیاسی حزب رستاخیز به  
تصویب رسیده بود به شرح زیر اعلام شد:

اعضای اصلی : جلالی نائینی - مهدی شیخ الاسلامی -  
فلاح رستگار - حسین نجفی - سرلشگر ارم - دکتر احسان نراقی  
- کاظم خسروشاهی - خانم عذرا ضیائی - عبدالله بلند قد  
(کارگر)

اعضای علی البدل دادگاه : هنرمندی - پرویز صانعی -  
توران شهریاری.

\*\*\*

دکتر باهری به نویسنده کتاب گفت روزی که دکتر آموزگار نخست وزیر شد من در شیراز بودم. به منزل من چندبار تلفن کرد و می خواست با من صحبت کند. از شیراز به تهران آمده با او صحبت کردم. گفت باید یکدیگر را ببینیم. فوراً به دیدارش رفتم. قریشی رئیس هیئت اجرائی حزب رستاخیز هم حضور داشت. آموزگار گفت اعلیحضرت پس از صدور فرمان نخست وزیری فرمودند که امور دولت و حزب باید از هم جدا شوند و بهتر است دکتر باهری دبیر کل حزب شود و من هم الان اوامر اعلیحضرت را به شما ابلاغ می کنم. گفتم با تشکر از مراحم اعلیحضرت باید مطلب را با علم در میان بگذارم. ایشان گفتند امر اعلیحضرت است و جای بحث ندارد. گفتم من وظیفه خود می دانم که با علم مشورت کنم و روز بعد هم جواب خواهم داد. وسیله تلفن با علم صحبت کردم و چون هویدا هم به سمت وزیر دربار منصوب شده بود ایشان گفتند من دیگر کاره ای نیستم هرطور خودتان مصلحت می دانید اقدام کنید و تلویحا به من اجازه دادند این مسئولیت را بپذیرم. روز بعد قبولی خود را اعلام داشتم. ولی چون به سرعت تشکیل کنگره برای انتخاب دبیر کل عملی نبود و طبق اساسنامه حزب در صورت استعفای دبیر کل هیئت اجرائی می تواند از میان قائم مقامها يك نفر را به سمت دبیر کل تعیین کند به همین جهت برای من بلافاصله حکم قائم مقامی دبیر کل حزب صادر گردید. در آن وقت داریوش همایون قائم مقام دبیر کل بود و از این سمت استعفا کرد. البته کار خوبی نبود باید صبر می کرد تا پس از تصمیم هیئت اجرائی نظر خود را ابراز می داشت و بعداً هم خود او این نظر را تأیید کرد. به هرحال هیئت اجرائی حزب تصمیم گرفت که با سمت دبیر کل امور حزب را اداره کنم. پس از ۶ ماه کنگره حزب تشکیل گردید. اعلیحضرت به من فرمودند که بهتر است نخست وزیر و دبیر کل حزب یکی باشد تا هم آهنگی بیشتری در کارها به وجود بیاید. خیال می کنم که آمریکائیهها در

این باره پافشاری داشتند که بار دیگر نخست وزیر به عنوان دبیرکل، حزب را هم اداره کند. به همین جهت در کنگره کناره گیری خود را اعلام داشتیم و دکتر آموزگار برای بار دوم دبیر کل حزب شد و با این طرز بعد از ۶ ماه امور حزب را به نخست وزیر سپردم. شما که خودتان در دفتر سیاسی و هیئت اجرایی حزب رستاخیز عضویت داشتید می توانید قضاوت کنید که در آن دوره کوتاه چه زحماتی برای توسعه حزب رستاخیز کشیده شد.

### هیئت اجرایی و دفتر سیاسی انتخابی

---

نخستین هیئت اجرایی حزب رستاخیز که در جلسه ای با حضور پانصد نفر از موسسین تعیین شدند، نگارنده هم جزو آنها بودم تقریباً جنبه انتصابی داشت. من هیچ اطلاع قبلی نداشتم. در جلسه علنی مجلس شورای ملی نشسته بودم که اکبر مسعودی وکیل سمیرم به من خبر داد که امروز هیئت اجرایی حزب رستاخیز تعیین شده و شما هم جزو ۵۵ نفر اعضای هیئت اجرایی هستید. خیال می کنم اسم مرا امیرعباس هویدا داده بود. چون شخصاً داوطلب نبودم و هیچگونه توجهی هم به این امر نداشتم. ولی پس از چند سال که از عمر رستاخیز گذشت تصمیم براین گرفته شد که دومین هیئت اجرایی حزب انتخابی باشد به این صورت که از کلیه سازمانهای حزبی در سراسر کشور نمایندگانی انتخاب گردند و به مرکز اعزام شوند که ۱۸۰۰ نفر شورای مرکزی حزب را تشکیل می دادند. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷ درباره هیئت اجرایی جدید رأی مخفی گرفته شد و کاندیداهای هر استان داوطلبی خود را اعلام داشتند که شرکت کنندگان در این کنگره حزبی به هر چند نفر که تعداد معین شده برای هراستانی بود رأی می دادند. من هم چون حوزه انتخابی ام استان مرکز بود جزو داوطلبین نام خود را اعلام کردم که سرانجام پس از اخذ رأی آزاد و نظارت دقیق مسئولین حزبی اشخاص زیر به ترتیب رأی انتخاب گردیدند.

احمد جوهرزاده - دکتر رئیسی - سناتور دها - علی ایمانی  
 - دکتر قریشی - سناتور صفاری - جلال تقوی - خانم فرخ لقا  
 بابان - دکتر تجدد - رضا وکیل گیلانی - ناصر یگانه - خانم هما  
 زاهدی - علینقی سمیعی - دکتر الموتی - سرلشگر ایلخانی -  
 دکتر معتمد وزیری - حسن صدر - احمدی پور - حسین اسکندری  
 - قربانی نسب - بانو عفت مشاعی - فرهنگ بیگوند - علاءالدین  
 اورنگ - گیتی رهنمون - دکتر سواد کوهی - جان محمد ریگی -  
 علی توکل - دکتر محقق - خلیل الداغی - جعفر جوادی - ایرج  
 صدیقی - دکتر برومند - نوذر صادقی - خانم منیر مولانا - سعید  
 یغمائی - خانم برومند - سیف الله افشار - دکتر صدیق اسفندیاری  
 - غلامرضا هاشمی - احمد برازنده - رحمان آیتی - عنایت الله  
 قادریان - احمد عمرانی - رضوی نژاد - خداداد ریگی - ساسان  
 کمالی - دکتر حریرچیان - عبدالهادی آقایان - محمد اسحاقی  
 کاهکش - توتونچیان - حبیب الله بهار - اسدالله موسوی ماکوئی  
 - دکتر منصور اسفندیاری - کیومرث وشمگیر

از اعضای هیئت اجرایی قبلی عده ای شخصا داوطلب نشدند  
 و عده ای هم اساسا در شورای مرکزی شرکت ننموده و برخی هم  
 داوطلبی خودرا اعلام کردند ولی رأی نیاوردند که فقط چند تنی این  
 وضع را داشتند ولی بقیه خود داوطلب نبودند. چون می بایست از  
 شهرستان ها به عنوان نماینده به شورای مرکزی می آمدند که به  
 دنبال این کار نرفتند.

دکتر حسین موسوی قائم مقام دبیرکل هم در این باره چنین  
 گفت:

اولاعده ای از وزرای کابینه به علت این که نخست وزیر  
 معتقد بود فرصت مشارکت به دیگران داده شود نامزد نشدند. ثانیاً  
 عده ای از اعضای هیئت اجرایی احساس کردند که باید فرصت  
 کافی برای شرکت در جلسات داشته باشند چون وقت نداشتند خود  
 کنار رفتند. همچنین هیئت اجرایی قبلی به صورت انتخابی از سطح

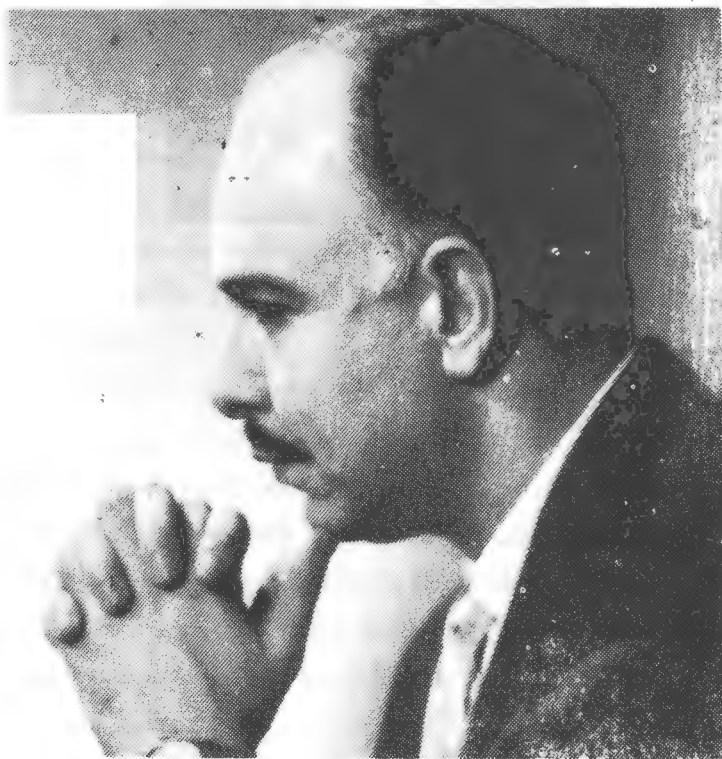
روستاها نبود بلکه آنها از طرف موسسین انتخاب گردیدند. ولی این هیئت اجرائی با دقت تمام از دورترین روستاهای کشور انتخاب شدند. انتخاب هیئت اجرائی آزاد ترین انتخابی بود که صورت گرفت و امیدواریم انتخابات آینده مجلسین نیز به همین صورت انجام شود. چون اکثریت اعضای هیئت اجرائی از نمایندگان مجلسین هستند این امر نشان می دهد که از اعتماد و پشتیبانی مردم برخوردار می باشند.

\*\*\*

روز ۱۲ خرداد ۱۳۵۷ دومین هیئت اجرائی حزب رستاخیز تشکیل جلسه داد. برای ریاست هیئت اجرائی دکتر قریشی رئیس قبلی و نویسنده کتاب نامزد شده بودیم که طرفداران هردو نفر ما به شدت فعالیت نمودند. سرانجام دکتر قریشی با رأی بیشتری برنده شد. من هم در همان جلسه پس از شکست در این انتخاب موفقیت دکتر قریشی را تبریک گفته و یادآور شدم که به هر صورت ما باید دموکراسی را بیاموزیم نه از شکستها ناراحت و مأیوس شویم و نه از موفقیتها مغرور. همیشه در هر جریانی چه کارهای حزبی و چه کارهای مملکت به خصوص در انتخابات مجلسین باید رأی اکثریت حاکم باشد ولو اینکه در هر انتخابی شکست بخوریم. موفقیت در تحکیم اساس دموکراسی و رأی اکثریت را بر موفقیت شخص خود ترجیح بدهیم تا به یک دموکراسی واقعی و حقیقی برسیم. در همین جلسه رقابت سختی بین کاندیداها برای عضویت دفتر سیاسی وجود داشت که پس از اخذ رأی مخفی اعضای دفتر سیاسی انتخاب شدند که به ترتیب نتیجه میزان آراء چنین بودند:

دکتر رئیسی - حسین دها - جلال تقوی - عبدالهادی آقایان  
- هما زاهدی - دکتر حسین تجدد - دکتر الموتی - محمدعلی صفاری - حسین قربانی نسب - فرخ لقا بابان - محمدرضا وکیل گیلانی - دکتر محقق - دکتر ناصر یگانه - دکتر فریدون معتمد وزیری - جعفر جوادی.

درباره نخستین جلسه ای که کلیه اعضای دفتر سیاسی از انتخابی و انتصابی در نخست وزیری شرکت کردند، روزنامه ها چنین نوشتند: جلسه به ریاست دکتر آموزگار نخست وزیر و دبیرکل حزب تشکیل شد و دکتر الموتی و خانم بایان به سمت نواب رئیس دفتر سیاسی انتخاب شدند. در جلسات دفتر سیاسی جدید حزب علاوه بر رابطین مجلسین (دکتر یزدان پناه رابط مجلس سنا، دکتر سعید رابط مجلس شورای ملی) با اصلاح آئین نامه حزب، هماهنگ کنندگان جناحها نیز با سمت عضویت در دفتر سیاسی شرکت نمودند.



دراولین دفتر سیاسی حزب رستاخیز ملت ایران مهرداد پهلبد به سمت نایب رئیس دفتر سیاسی انتخاب گردید. در دومین دفتر سیاسی حزب رستاخیز نویسنده کتاب به عنوان نایب رئیس انتخاب شد.



## نخست وزیر ابد مدت چگونه تغییر کرد

تاقیل از نخست وزیری هویدا عمر کابینه ها خیلی کوتاه بود فقط دکتر اقبال توانسته بود ۴۰ ماه نخست وزیر باشد. هویدا روشی داشت که احتمال تغییر دولت او تقریباً منتفی شده و (نخست وزیر ابد مدت) گردیده بود و خود او هم در نطق های خود به این امر اشاره می کرد که سال های سال در این مقام خواهد بود.

در دهه اول مرداد ماه ۱۳۵۶ زمزمه هائی درباره برکناری هویدا به گوش می خورد تا این که روز ۱۲ مرداد ۱۳۵۶ متن استعفای امیر عباس هویدا از نخست وزیری چنین انتشار یافت:



پیشگاه مبارك اعليحضرت همایونی شاهشاه آریا مهر چون اراده مبارك همایونی بر این قرار گرفته که چاکر در سمت دیگری انجام وظیفه نمایم، با کسب اجازه از پیشگاه مبارك استعفای دولت را به پیشگاه شاهنشاه آریا مهر تقدیم می دارد. برای چاکر و همکاران افتخار بزرگی است که در دورانی به خدمت گزاری مشغول بوده ایم که ایران عزیز به فرماندهی شاهنشاه و درسایه رستاخیز ملی به پیشرفت های همه جانبه درتمام شئون ملی نائل گردیده است و هر روز گام تازه ای در راه تعالی ملت ایران برداشته می شود. باعرض سپاس از مراحم ملوکانه که همیشه شامل چاکر و اعضاء دولت بوده است سلامتی وجود مبارك شاهنشاه آریا مهر را از درگاه خداوند متعال مسئلت دارد. امیرعیاس هویدا آن وقت شایعات چنین بود که روحانیون به رهبری شریعتمداری از شاه خواسته بودند که هویدا را کنار بگذارد و همچنین آمریکائیها نیز از طریق سولیوان سفیر خود خواستار تغییر هویدا بودند و شاه که می خواست هویدا را در اختیارداشته باشد او را به وزارت دربار منصوب ساخت.

گزارش ساواک در تاریخ ۵۶/۴/۲۸ چنین است:  
بنا به اظهار خانم امان پور مدیر کل تشریفات نخست وزیری یکی از منابع دیپلماتیک آمریکا اظهار داشته که دولت آمریکا به طور خیلی جدی تعویض کابینه هویدارا از شاهنشاه آریامهر خواستار شده است. نامبرده افزود که اساسا کارتر و آمریکائیها از مخارجی که دولت ایران به نفع فورد در انتخابات کرده فوق العاده ناراحت و عصبانی هستند. ضمنا افزود که ملاقات علیا حضرت با خانم فورد نیز به نفع دولت ایران در روابط فیما بین نخواهد بود.  
در تاریخ ۱۳۵۶/۵/۱۵ هویدا محرمانه به وزارت دربار رفت.

## چندنکته درباره هویدا

نامه رئیس روابط عمومی ساواک به ریاست ساواک تهران ساعت ۹ صبح روز ۲۲/۱۱/۴۳ در دفتر نخست وزیری حاضر و آقای هویدا مراتبی از وضعیت حاضر روحانیون پرش نمودند که پاسخ داده شد. در حال حاضر وضعیت رضایتبخش می باشد. ولی مخالفین جنابعالی را به بهائی بودن معرفی می کنند و مدعی هستند که پدر شما از مبلغین بهائی بوده و می گویند قرآنی را که آقای هویدا در قبر مرحوم منصور گذارد برحسب خواسته بهائیان بوده که برخلاف مذهب اسلام می باشد. باتوجه به این که آقای هویدا بهائی نیستند ولی برای خنثی کردن شایعات مخالفین باید اقداماتی صورت گیرد.

به گزارش دیگر ساواک، هویدا نخست وزیر به شرکت نفت ابلاغ می کند که کارمندان بهائی را از شرکت نفت اخراج نمایند. تیمسار صنیعی - دکتر ایادی - سرهنگ شاهقلی از بزرگان بهائی با نخست وزیر ملاقات و از اخراج کارمندان بهائی جلوگیری می کنند.

\*\*\*

فریدون هویدا می نویسد: درسال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) امیرهوشنگ دولو به خاطر قاچاق مواد مخدر در سوئیس دستگیر و باضمانت خود از زندان آزاد گردید و او را با هواپیمای شاه از سوئیس خارج کردند. ماجرای این رسوائی در مطبوعات اروپائی انعکاس وسیعی داشت. مردم از این مسئله حیرت زده بودند که چطور يك قاچاقچی بدبخت تیرباران می شود ولی دوست شاه به جرم قاچاق در سوئیس از محاکمه و زندان رها می گردد.

برادرم امیرعباس پس از اطلاع از چنین ماجرائی از مقام خود استعفا کرد و بلافاصله عازم ویلای کنار دریای خزر شد. ولی پس از چند روز شاه استعفای امیرعباس را پس فرستاد و از او خواست

تا دوباره به سرکار خود برگردد.

امیرعباس می گفت من در جریان هائی که پیش آمده مقصر نیستم. چون در طول نخست وزیری ام نه ثروتی اندوخته ام و نه دستور کشتن کسی را داده ام و در نتیجه دستهایم به خون کسی آغشته نیست. تمام کوشش من این بود که به هر نحو شده به وطنم خدمت کنم.

\*\*\*

دکتر هوشنگ نهاوندی

رئیس دانشگاه تهران و عضو هیأت اجرائی و دفتر سیاسی حزب رستاخیز و رئیس گروه اندیشمندان برای نخست وزیری بعد از هویدا برنامه ای داشت که به نتیجه ای نرسید.



دکتر قاسم معتمدی

رئیس دانشگاه تهران و عضو هیأت اجرائی دفتر سیاسی حزب رستاخیز ریاست دومین کنگره حزب را برعهده داشت.

بازیگران حزب رستاخیز



امیرعباس هویدا  
نخست وزیر و دبیرکل و رئیس  
دفتر سیاسی



دکتر جمشید آموزگار  
دبیرکل و نخست وزیر و رئیس  
دفتر سیاسی و هم آهنگ کننده  
(جناح پیشرو)



هوشنگ انصاری  
وزیر دارائی و رئیس شرکت  
ملی نفت ایران و هم آهنگ  
کننده (جناح سازنده)



دکتر محمد باهری  
وزیر دادگستری و معاون وزارت  
دربار و دبیرکل حزب رستاخیز

## ماجرای توقیف هویدا در زمان شاه

جریان بازداشت هویدا نخست وزیر ۱۳ ساله ایران در زمان شاه از جمله مسائلی است که خیلی ها می گویند چگونه شاه هنگام اقامت خود در تهران بابازداشت او موافقت کرد که همین امر موجب شد که هویدا به اسارت دارودسته جمهوری اسلامی درآید و به حیانتش خاتمه داده شود. در حالی که در همان روزهای بحرانی سایر نخست وزیران (مهندس شریف امامی - دکتر امینی - دکتر آموزگار - ارتشبد ازهاری) با گذرنامه سیاسی از کشور خارج گردیدند و دکتر بختیار هم به طور مخفی از کشور خارج شد که بعدها در پاریس وسیله تروریستهای جمهوری اسلامی به قتل رسید.

عده ای معتقدند که عامل اصلی بازداشت هویدا شخص اردشیر زاهدی بود که از دشمنان سرسخت او به شمار می رفت. اردشیر زاهدی وقتی هم وزیر خارجه بود در جلسات هیئت دولت شرکت نمی کرد و معاونش به هیئت دولت می رفت. یک بار بین اردشیر و هویدا گفتگوی تنیدی می شود که در نتیجه از وزارت خارجه کنار می رود.

احمد سمیعی در این مورد چنین می نویسد:

دشمنی این دو وقتی به اوج می رسد که غروب روزی اردشیر روی پلکان زیرزمین خانه هویدا به او فحش می دهد که هویداجریان

را به عرض می رساند. در پایان یکی از شرفیابیهای روزمره زاهدی، وقتی معینیان از اتاق شاه خارج می گردد شاه به او می گوید (به زاهدی بگوئید به خانه اش برود) معینیان که متوجه نشده بود منظور (اردشیر است یا حسن زاهدی) فردای آن روز از طریق ملکه فرح خبر می یابد که منظور اردشیر است. عصر آن روز اردشیر در سعدآباد قصد ملاقات شاه را داشت که سرهنگ فرخنده کیش رئیس انتظامات کاخ او را به اتاق معینیان می برد که مطلب به او گفته می شود. بلافاصله اردشیر با صدای بلند می گوید ای مادر... ای مادر...

\*\*\*

بعضی از نزدیکان شاه می گویند چند بار به هویدا پیشنهاد شد که از کشور خارج گردد ولی او نپذیرفت.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد:

برنامه تبلیغاتی وسیعی به منظور لکه دارساختن نظام سیاسی و اداری ما در ایران و جهان به مرحله اجراء در آمد. هویدا بیش از هرکس آماج و هدف این تبلیغات سوء و مخرب بود. چون ۱۳ سال زمام امور کشور را در دست داشته است طبیعتا بیش از هر کس مورد نكوهش قرار می گرفت. من احساس کردم که هویدا به خوبی متوجه خطری که او را تهدید می کند نیست. مسلما اگر محاکمه عادلانه ای مطابق موازین صحیح حقوقی ترتیب می یافت هویدا و چند تن از وزیرانش که بازداشت شده بودند می توانستند از خود دفاع نموده و برائت حاصل کنند. اما آماج اصلی حملات مخالفین متوجه من بود و هدف مخالفین من بودم. قبل از این ماجرا به هویدا پیشنهاد کردم به خارج برود و سفارت ایران در بلژیک را بپذیرد. او این قدر به خود اعتماد داشت که از قبول پیشنهاد من سرباز زد.

شاه همچنین به خبرنگار روزنامه (دی ولت) آلمان چنین گفت:

روز ۱۵ آبان به هویدا پیشنهاد کردم که فوراً ایران را ترک

کند و اگر لازم است با هواپیمای اختصاصی من برود ولی هویدا

بهيچوجه حاضر نشد. روز ۲۵ دی که روز بعدش قصد ترك ايران را داشتم يك مقام بلند پایه را به زندان نزد هويدا فرستادم که از او بخواهد به طور محرمانه از ايران خارج شودولی هويدا گفته بود من می مانم. از اين پاسخ سخت يکه خوردم.

\*\*\*

دکتر اصلا ن افشار به نویسنده کتاب در نيس چنین گفت: دوروز قبل از اين که هويدا توقيف شود اعليحضرت به من فرمودند همین الان نزد هويدا برو و به او بگو طبق دستور من فوراً بايد از کشور برو. من هم با هويدا تماس گرفته او را در خانه مادرش در دروس دیدم. هويدا کنار مادرش روی زمین نشسته بود، من هم پهلوی او نشسته گفتم اعليحضرت فرمودند وضع کشور طوری است که ايجاب می کند شما هرچه زودتر از کشور خارج شوید. هويدا گفت می بينيد که مادرم مريض است و من بايد نزد ايشان باشم، هرگز تنها نمی توانم به خارج بروم ، اگر بخواهم مادرم را هم همراه ببرم خواهند گفت هويدا فرار کرده است، من در کشور خواهم ماند و هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد. با ياس حضور اعليحضرت رفتم و جريان مذاکرات را گفتم. اعليحضرت خیلی عصبانی شده گفتند مگر هويدا وضع بحرانی و آشوب را نمی بيند؟ با اين طرز باز چرا می خواهد در ايران بماند. من بهيچوجه مصلحت هويدا نمی دانم که در ايران بماند. معهدا اعليحضرت با حرفهای من قانع نشده به معينيان گفتند پيغام ايشان را به هويدا برساند. بازهم هويدا همان جواب را می دهد. دوروز بعد هويدا در دولت از هاری توقيف می گردد.

مطلعی نقل می کرد وقتی معينيان جواب هويدارا به شاه می دهد. شاه به معينيان می گوید به نظر من مصلحت نيست شما هم در ايران بمانيد و بهتر است از کشور خارج شوید که معينيان می پذيرد و به خارج از کشور می آيد.

\*\*\*

آنچه مسلم است تا قبل از روی کارآمدن کابینه ازهارى هیچ برنامه ای برای توقیف هویدا وجود نداشت. شك نیست که شاه هم نمی خواست هویدا در ایران بماند. اما با روی کارآمدن ازهارى فکر توقیف هویدا به میان آمد. شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد:

(وقتی از شخصیت‌های سیاسى هیچکس داوطلب نخست وزیرى نبود ارتشبدازهارى به عنوان يك وظیفه سربازى این مسئولیت را پذیرفت و برای آرام کردن مردم تصمیم گرفت ۱۲ نفر از شخصیت ها از جمله امیرعباس هویدا را باز داشت کند. او گفت تنها يك محاکمه واقعی خواهد توانست این شخصیت هارا در برابر مردم روسفید کند. من چندان به این استدلال عقیده نداشتم ولی هویدا که هنوز مورد احترام من بود مورد حمله شدید مخالفین قرار داشت.)

بدیهی است با اطاعتی که ازهارى از شاه داشت اگر شاه موافقت نمی کرد هرگز دستور توقیف هویدارا نمی داد و اگر در آن شرایط بازهم هویدا قبول کرده بود می توانست به خارج از مملکت برود چنانچه عده ای از مقامات در زمان ازهارى از کشور خارج شدند.

\* \* \*

درباره بازداشت هویدا وقتی در تهران بودم دکتر جواد سعید گفت من و دکتر یگانه و چند تن دیگر در خانه مادر هویدا بودیم که تلفن دربار زنگ زد و معلوم شد شاه می خواهد صحبت کند. هویدا حرفهای شاه را گوش کرد و چند بار گفت هر طورمصلحت می دانید اطاعت می کنم. وقتی مذاکرات تلفنی پایان یافت با رنگ پریده ای گفت اعلیحضرت فرمودند چون وضع شهر نا آرام است و دشمنان شما هم به فعالیت شدید مشغولند فعلا قرار است شمارا به محل امنی ببرند ولی پس از آرام شدن اوضاع به خانه خود بازخواهید گشت. هویدا باخونسردی و خنده گفت خلاصه طبق دستور اعلیحضرت به طور احترام آمیز فعلا به بازداشتگاه می روم. پس از چند لحظه سپهبد رحیمی لاریجانی معاون فرمانداری نظامی با چند افسر به خانه مادر هویدا آمدند. هویدا گفت من وسایل خودرا



برداشته و آماده هستم. همراه مأمورین فرماندارنظامی به ساختمانی منتقل گردید که رادیووتلوویزیون و محافظ و تلفن داشت و هویدا می توانست با دوستان خود هم ملاقاتی داشته باشد.

دکتر حسن متین که اکثر اوقات به دیدار هویدا به خانه مادر او در دروس می رفت می گفت من در يك هفته دوبار شاهد تلفن اعلیحضرت به هویدا و مذاکرات تلفنی آنها بودم. در نخستین روزهای حکومت از هاری در کتابخانه ای که معمولا هویدا در آن نشسته بود پهلویش نشسته بودم که مذاکرات تلفنی آغاز شد. به خاطر دارم که روز دوشنبه بود. پس از پایان مذاکرات تلفنی هویدا گفت اعلیحضرت خیلی اصرار دارند که من از کشور خارج گردم ولی من همانطوریکه شنیدید نظر مخالف خودرا بیان داشته و گفتم کاری نکرده ام که از کشور خارج گردم، اجازه بفرمائید همینجا بمانم. من گفتم شاید مصلحت این باشد که شما این ایام متشنج را در خارج بسربرید. باعصبانیت گفت کجا بروم؟ با چه وضعی بروم؟ تو که می دانی در خارج ذخیره ای ندارم. گفتم به هر حال دوستان فراوانی اعم از ایرانی و خارجی دارید که نمی گذارند در خارج دچار مشکلی بشوید. هویدا گفت من می مانم و هرچه پیش آید استقبال می کنم.

دوروز بعد یعنی روز چهارشنبه باز هم مذاکرات تلفنی مجددی شد این بار وقتی تلفن پایان یافت هویدا با ناراحتی گفت (حسن من توقیف شده ام). ساعت ۷ بعد از ظهر امروز سپهبد رحیمی لاریجانی اینجا می آید و با هم به بازداشتگاه می رویم. فوراً به خلعت بری تلفنی اطلاع بدهید که اینجا بیاید. بلافاصله او و جابر انصاری و دکتر سعید و دکتر یگانه و چند تن دیگر رسیدند. لیلی امامی شروع کرد به حمله و اعتراض به دولت از هاری و ابراز ناراحتی از تصمیمی که گرفته شده است. حتی وقتی هم که سپهبد رحیمی لاریجانی رسید اعتراضات لیلی ادامه داشت و ضمن حرفهایش می گفت در گذشته وقتی وزراء منصوب می شدند من

شاهد استقبال مردم بودم که اقلاً دوهزار دسته گل ازسازمان من برایشان فرستاده می شد اما برای وزرای ازهاری حتی يك دسته گل هم نفرستادند. وقتی رحیمی لاریجانی رسید هویدا به او احترام گذاشت و او را به اصطلاح دعوت به يك آشامیدنی کرد که او چون در خدمت بود از نوشیدن هرگونه نوشابه ای پرهیز داشت. سرانجام هویدا وسایل لازم را جمع و جور کرد. نزد مادرش رفت و جریان را گفت و او را بوسید. بستگان نزدیک هویدا می گویند مادر هویدا بقدری ناراحت شد که از آن تاریخ دیگر قدرت کلام خود را از دست داد.

ساعت ۷ بعدازظهر هویدا پشت رل اتومبیل پیکان خود نشست و سپهبد رحیمی لاریجانی در کنار او و يك سرتیپ با لباس شخصی در صندلی عقب اتومبیل قرار گرفت و حرکت کردند. مادر او فقط توانست یکبار در زندان به دیدار فرزندش برود و در آن حالت هم قدرت تکلمی نداشت و تاچندی قبل در تهران در گذشت و این حالت ناراحتی برایش باقی مانده بود.

\* \* \*

مطلعی می گفت هنگامی که سپهبد رحیمی لاریجانی برای دستگیری هویدا می رود در حضور چند تن از دوستان هویدا که حضور داشتند مأموریت خود را با ناراحتی بیان می کند. هویدا که قبلاً از جریان آگاه بوده می گوید (المأمور معذور) و جامه دان خور را که از قبل آماده کرده بود بر می دارد و پس از روبوسی با حاضرین به راه می افتد. وقتی چند قدم به جلو می رود به سپهبد لاریجانی می گوید ببخشید که برخلاف ادب پیشاپیش شما راه افتادم اما چون در توقیف شما هستم ناچار زندانی باید جلو و شما از عقب حرکت کنید.

با این طرز هویدا از دوستانش جدا شد و به سوی زندان رفت.  
حکم توقیف هویدا چنین بود:

۱۳۵۷/۸/۱۸

تیمسار فرمانداری نظامی تهران و حومه  
احتراما به استحضار می‌رساند در اجرای اوامر صادره  
امیرعباس هویدا نخست وزیر اسبق در تاریخ ۵۷/۸/۱۷ دستگیر  
استدعا دارد اوامر عالی را امر به ابلاغ فرمائید.  
معاون ستاد اطلاعاتی - سرتیپ سجده ای  
در صورت تصویب برابر باماده ۵ قانون فرماندار نظامی  
بازداشت گردند. سپهبد رحیمی لاریجانی - ۵۷/۸/۱۸  
\*\*\*

پرویز راجی می‌نویسد: روز ۱۶ آبان از تهران خبر رسید که  
هویدا توقیف شده است. لحظه ای پیش از آنکه در خانه او را بزنند  
اعلیحضرت به هویدا تلفن می‌کند و می‌گوید او را به جانی می‌برند  
که (ایمنی اش در خطر نباشد). به هویدا مهلت داده می‌شود که  
وسایل لازم را از جمله مقداری کتاب با خود بردارد. هویدا خونسرد  
و آرام مانده بود.

با والاحضرت اشرف صحبت کردم گفت فریدون هویدا عقلش  
را از دست داده و به هرکس می‌رسد درباره خیانت‌های شاه به  
برادرش چیزها می‌گوید که آدم شاخ در می‌آورد. وقتی رفتار  
برادرش را با هویدا پیش کشیدم گفت هویدا بود که طی ۶ سال آخر  
نخست وزیر اش اعلیحضرت را گمراه کرد و موجبات آشوب و  
هرج و مرج کنونی را فراهم ساخت.

عبدالرضا انصاری می‌گفت رفتار اعلیحضرت با هویدا موجب  
گردید که فرار یاران و اطرافیان که آغاز شده بود تشدید گردد و به  
تضعیف موقعیت شاه بیانجامد. او می‌گفت با این که در حساب و  
کتاب سازمان شاهنشاهی مولای درزش نمی‌رود خیال بازگشت به  
ایران را ندارد زیرا وضع جویری است که احدی از سرانصاف و بی  
طرفی قضاوت نمی‌کند.

یدالله شهبازی گفت به توصیه هویدا از تهران خارج شده

است. نخست وزیر - وزرای سابق - کارمندان ارشد دولت - سفرا و سایر رجال سیاسی برای خروج از کشور احتیاج به اجازه مخصوص نداشتند. او گفت در فرودگاه مانع خروج جمشیدآموزگار شده بودند و تنها تلفنش به دربار و اوامر صریح اعلیحضرت باعث رهایی و خروجش شد. گفت احمقانه است که کسی در شرایط فعلی به ایران باز گردد. چون آدم را می اندازند کنج زندان و مدتی طول می کشد تا یکی بگوید ابولی خرت به چنده؟

فریدون هویدا می گفت برایش شکی باقی نمانده که توقیف امیرعباس کار اردشیر زاهدی بوده است. درحقیقت انتقام اردشیر زاهدی از نخست وزیری بوده که او را از سمت وزیر امور خارجه برکنار کرده است.

\*\*\*

نویسنده کتاب هوشنگ انصاری را در نیویورک دیدم و درباره خروج و استعفایش پرسیدم. گفت طبق دستور اعلیحضرت مطابق معمول برای انجام مأموریتی از کشور خارج شدم. پس از انجام کارها در آمریکا و معالجه قصد مراجعت به تهران را داشتم. در نیویورک شنیدم که در تهران شهرت دارد که هویدا را بازداشت خواهند کرد. قدری نگران شده حضور اعلیحضرت تلفن کردم ضمن اشاره به کارهای مأموریت گفتم اینجا شایع است که هویدا را توقیف خواهند کرد. اعلیحضرت گفتند هویدا غیراز خدمت کاری انجام نداده چرا بازداشت شود؟ این شایعات صحت ندارد. قدری خیالم راحت شد و از نیویورک عازم پاریس شدم تا به تهران بروم. وقتی به پاریس رسیدم روزنامه ها خبر دادند که هویدا در تهران بازداشت شد. مجددا حضور شاهنشاه تلفن کردم و گفتم مثل اینکه هویدا توقیف شده است. فرمودند بله جریانی بوده که برای حفظ جاننش مصلحت دیده شد درجای امنی به سر برد و این کار در مصلحت شخص او بوده است. عرض کردم با وضع فعلی کشور اجازه می فرمائید از مدیریت عامل شرکت نفت استعفا کنم. فرمودند در مورد شما که

مطلبی نیست چرا استعفا می کنید؟ این کار دولت را تضعیف می کند. گفتم می دانید که با جریانات اخیر نمی توان کاری انجام داد. فرمودند هرطور خودتان صلاح می دانید که این امر را به منزله کسب اجازه تلقی کرده و از سمت خود استعفا کرده و دیگر به ایران نرفتم. از انصاری پرسیدم وضع خانه و زندگی شما چه شد؟ گفت یکی از دوستان خیلی نزدیک کلیه اثاثیه و حتی جواهرات همسرم را برداشت و برد و تا این ساعت هم از آن خبری ندارم. این دوست هم به اروپا آمد تلفنی کرد ولی درباره اثاثیه خبری نداد. فعلا هم شنیده ام خانه من کمیته انقلاب اسلامی شده است. ولی فرامین و عکسهایم توسط یکی از خدمتگذاران منزل وسیله پست برایم ارسال شد که خوشبختانه به دستم رسید که برایم بسیار با ارزش می باشد.

\* \* \*

جعفر رائد سفیر سابق ایران در عربستان سعودی می نویسد:

در سال ۱۹۷۲ روز عید قربان در صحرای منا چند حاجی ایرانی در یکی از اتاقها گردهم آمده بودند که عبارت بودند از: بانو فریده دیبا - شاهدخت فاطمه پهلوی - اردشیر زاهدی - سپهبد هاشمی نژاد - دکتر مهاجرانی - شیخ غروی اصفهانی و چند تن دیگر. اردشیر زاهدی زبان به انتقاد گشود و گفت چرا دولت ایران برای حج محدودیت قائل است؟ چرا نمی گذارند مردم با آزادی مطلق این وظیفه دینی را انجام دهند. شاهدخت فاطمه می کوشد تا زاهدی را متقاعد کند که کوتاه بیاید ولی فایده نداشت و می گفت به چه مناسبت برملتی که اکثریت آن مسلمان هستند دولتی حکومت کند که نیم بیشتر اعضایش بهائی می باشند. مردم از این دولت و رفتارش به ستوه آمده اند و از دیدن قیافه رئیس، از آن عصایش، از آن گلی که به سینه می زند، ازادا و اطوارش خسته شده اند. از کارهای نا صوابش جان ملت ایران به لب رسیده است. بالاخره دود همه اینها به چشم اعلیحضرت خواهد رفت. شاهدخت فاطمه که نمی خواست زاهدی در جلو نامحرمان پرده دری کند گفت این حرفها را که

می زنیید موجب نارضایتی می شود (منظور نارضایتی ملوکانه است) اردشیر گفت من اهمیت نمی دهم و عقیده خود را می گویم. من انواع تفریحات را کرده و لذت‌ها را چشیده ام و از هر بلایی که سرم بیاید باکی ندارم. من حرفی را که بدان معتقدم در کنار خانه خدا می گویم هر چه بادا باد.

پس از مراجعت از سفر حج بر سر این سخنان در تهران غرغائی برپا شد. دکتر ایادی و هویدا چغلی اردشیر را نزد شاه کرده بودند. شاه هم او را سرزنش کرد ولی اردشیر گفته بود آنچه اظهار داشته ام حقایقی است که به آن اعتقاد دارم.

\* \* \*

گزارش مورخ ۱۳۵۷/۹/۲۰ ساواک در باره امیرعباس هویدا چنین است:

امیرعباس هویدا نخست وزیر اسبق نزد اشخاصی که به ملاقات او رفته اند اظهار داشته در زمانی که اتهاماتی به وی وارد شده با پیش بینی قبلی وقایع ایران را که خود ناظر آن بوده در ۳۰۰ صفحه تنظیم و جهت یک نفر از بستگان خود در کشورهای خارج پست کرده که اگر روزی محاکمه شد و علیه او مقالاتی در ایران چاپ کردند همزمان با آن یادداشتهای مزبور را ترجمه و در مطبوعات خارجی به چاپ برسانند.

گزارش دیگر - بر اثر اظهارات خصوصی محمد بیگلری رئیس اداره حفاظت نخست وزیری و همچنین عبدالمجید قنواتی مسئول امور بایگانی محرمانه تعدادی از پرونده های بکلی سری و محرمانه نخست وزیر سابق در گاو صندوق اتاق نخست وزیر نگهداری می شده که به بایگانی محرمانه عودت نداده و به احتمال قوی به منزل و یا جای امن دیگری منتقل شده است.

\* \* \*

دکترشاهقلی از نزدیک ترین دوستان هویدا به نویسنده کتاب در لندن گفت برای آزادی هویدا خیلی تلاش کردم. یک بار به

اعلیحضرت پیغام دادم که بازداشت دوستان و نزدیکان شما هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد و نه تنها مردم را ساکت و آرام نمی کند بلکه سایر دوستان و نزدیکان شمارا متوحش می سازد. بهتر است دستور فرمائید که هویدا آزاد شود. به این درخواست توجهی نشد و پاسخ مثبتی دریافت نگردید.

یک بار در حکومت بختیار پیغام داده شد حال که شما قصد خروج از کشور را دارید اقدام بفرمائید که هویدا از زندان خارج شود زیرا خیلی از نخست وزیران و وزیران و شخصیت‌های مملکتی از کشور خارج گردیده اند و مانند هویدا در زندان برای او خطرناک است. اعلیحضرت پیغام دادند که حالا کار از کار گذشته و از دست من برای آزادی هویدا کاری ساخته نیست. (زیرا بختیار در نظر داشت هویدارا محاکمه کند و به هیچوجه موافقت با آزادی او نمی کرد)

دکتر شاهقلی گفت از آزادی هویدا مایوس نشدم با مذاکره بابعضی از نزدیکان به فکر افتادیم که هویدارا از زندان فرار بدهیم. برنامه این کار از هر جهت آماده شده بود. من چون احتمال می دادم که بازداشت شوم در خانه خود به سر نمی بردم. آپارتمانی اجاره کرده و آن رابه صورت مخفی گاه در آورده بودم. این ساختمان سه راه فرار داشت. چند ماه در آنجا بودم تا از ایران گریختم. پس از اجاره آپارتمان چند اتومبیل مجهز را آماده ساختم. چون آن روزها بنزین به سختی به دست می آمد حدود ۸۰۰ لیتر بنزین تهیه کرده و درجای امنی ذخیره کردم. قرار شد با ترتیبی که خیلی مشکل نبود هویدارا از محل بازداشتگاه خارج ساخته از راه کردستان به خارج از کشور بیاوریم. همه وسایل کار آماده گردید وسیله یکی از نزدیکان هویدا که او را مرتب در زندان می دید این پیغام محرمانه داده شد ولی متأسفانه او قبول نکرد و گفت من می مانم و برای محاکمه در هر دادگاهی آماده ام.

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بازداشت شدگان توانستند از زندان

جمشیدیه خارج شوند ولی هویدا در خانه پذیرائی ساواک در نزدیکی نیاوران به سر می برد که تلفنی هم در دسترس داشت. ناگهان متوجه می گردد که مراقبین محل اقامت او آنجا راترك کرده و می تواند آزادانه آن محل را ترك کند. پس از لحظه ای تفکر به مهندس جابر انصاری وزیر مسکن قبلی کابینه خود تلفن می کند و می گوید به داریوش فروهر که (پسر خاله اوست) وضع هویدا را خبر بدهد تامهندس بازرگان را از ماجرا آگاه ساخته و تکلیفش را روشن سازند. در همین موقع هویدا به من تلفن کرد و من که در صدد بودم او را از آن محل خارج سازم گفت با بازرگان تماس برقرار کرده و به زودی برای دستگیری اش خواهند آمد. خیلی ناراحت شده گفتم این کار خیلی ناشیانه بود زیرا آنها شمارا ناراحت خواهند کرد و این کار خطر جانی دارد. به سرعت بیائید به آن خانه ای که من تهیه کرده ام و چند روز باهم باشیم تاوضع روشن شود. هویدا گفت من از محاکمه باکی ندارم و نمی خواهم فرار کنم. هویدا با تمام هوش و ذکاوت خود باور نمی کرد که چه خطر مهمی اورا تهدید می کند. من در نظر داشتم با مختصر تغییر قیافه که خودم از نظر پزشکی متخصص آن هستم قیافه ای برای هویدا درست کنم که هیچکس اورانشناسد و به راحتی از کشور به خارج برود. ولی متأسفانه هویدا حاضر نشد و جانش را به خطر انداخت.

شاهقلی از دوستان خیلی نزدیک هویدا و منصور بود. هنگام تأسیس حزب ایران نوین ساختمان خود را در خیابان ملك الشعراء بهار در اختیار حزب گذارد و کرایه ای دریافت نمی کرد. به تدریج وضع طوری شده بود که (بیمارستان پارس) که مدیر عاملش دکتر شاهقلی بود کانون وزیر تراشی شده بود. حتی يك بار هنگام طرح لایحه بودجه در مجلس شورای ملی زهتابفرد نماینده حزب مردم که رابطه صمیمانه ای هم با هویدا داشت ضمن بحث شیرینی چنین می گفت: (یکی از همشهریان بنده پسرش را به آمریکا فرستاده و یکی از این مدارك که گویا (P.H.D) است به دست آورده و با پسرش



نزدمن آمده بود که می خواهم مرا یاری کنید که این پسر درسیاست و کارهای اداری مملکت صاحب شغل و مقام بشود. به او گفتم (ای همشهری تو مثل من اشتباه نکن که وارد حزب اقلیت بشوی. اگر شدی کارت زار است و باید مرتب کتک بخوری، برو به حزب اکثریت یعنی همین حزب ایران نوین، اما باز هم غافل مشو، آن هم کافی نیست. سیاهی لشگر مباش، برو بیمارستان پارس که متعلق به این دکتر شاهقلی است فقط چند سهم بخر به بین کارت دایر خواهد شد. به سرعت مدیرکل می شوی. یعنی بفهمی نفهمی معاون و سرانجام وزیر و همه کاره می شوی. همشهری دیگر ما شیخ الاسلام زاده همین کار را کرد و بیا و ببین چه کار و بارش سکه است. داشتن (P.H.D) لازم است. عضویت حزب ایران نوین هم ضروری ولی معجزه آسا سهام بیمارستان پارس می باشد.) این گفته طنزآمیز زهتابفرد چنان در مجلس اثر کرد که تا مدتی هویدا و شاهقلی و وزرای کابینه را به خنده واداشته و هویدا هم که با زهتابفرد روابط خوبی داشت به سرعت و سهولت از ماجرا گذشت. منظور تاثیر شاهقلی در دولت هویدا بود.

دکترشاهقلی که همسرخارجی دارد و در آپارتمان کوچکی در نیویورک زندگی می کند به (مرد خوشبخت) معروف می باشد. از او پرسیدم چرا شما را در آمریکا به این نام ملقب ساخته اند؟ گفت ماجرای آن چنین است:

وقتی در آمریکا تحصیل می کردم تعداد داوطلبان رشته جراحی پلاستیک خیلی زیاد بود و افراد قابل پذیرش بسیار کم. هر جراحی که در این رشته قبول می شد همه به او تبریک می گفتند چون کار جراحی پلاستیک تازه در آمریکا رایج شده بود. من هم سخت به این رشته علاقمند شده بودم و به دنبال کار بودم ولی با هر پزشکی که مشورت می کردم می گفتند بی جهت وقت خودت را تلف نکن قابل پذیرش نیستی. من با امید کامل نامه ای به یکی از پزشکان این رشته نوشته و یادآور شده بودم که بدون این که مدرکی

بخواهم حاضرم چندماه در این رشته کارکنم. ناگهان نمی دانم چه شد که قبولی من در این رشته اعلام شد و برای نخستین بار همکاران پزشك آمریکائی مرا (مرد خوشبخت) نامیدند. پس از مدتی به فرانسه مسافرت کرده و قصد مراجعت به آمریکا را داشتم. در هواپیما جا (رزرو) کرده و خود را آماده سفر آمریکا نمودم. یکی از دوستانم سر رسید و با اصرار از من خواست که در پاریس بمانم. او گفت شما که در آمریکا کار مهمی ندارید و هوای اینجا هم که خوب است چند روز بیشتر بمانید. نمی دانم به چه علت این پیشنهاد را به سرعت قبول کردم. به شرکت هواپیمائی رفتم و خواستم روز حرکت را تغییر بدهم. کارمند شرکت هواپیمائی آنقدر خوشحال شد که قابل تصور نبود. می گفت يك خواننده ويك نقاش آمریکائی برای يك کار فوری عازم آمریکا هستند هرچه تلاش کردیم نتوانستیم برایشان جا تهیه کنیم اقدام شما کمک مهمی به ما شده است. به همین جهت در یکی از هتل ها برای دو شب به من اتاق مجانی دادند که این تغییر وقت را قبول کرده بودم. فردای آن روز وقتی روزنامه را باز کردم دیدم آن هواپیما سقوط کرده و کلیه مسافرانش هلاک شده اند. آن وقت فهمیدم چه خطری از بیخ گوشم گذشت و به راستی (مردی خوشبخت) هستم.

واقعه دیگر این که در یکی از سفرهای آمریکا با خانم آمریکائی ام در حال عبور از کنار دریاچه بزرگی بودیم نمی دانم چه شد که رل اتومبیل از دست من دررفت و پیچید و من وزنم با اتومبیل به داخل دریاچه پرت شدیم. بلافاصله در اتومبیل باز شد و همسرم به داخل آب پرتاب گردید ولی من خواستم از در خارج شوم امکان نداشت به صورتی از شیشه ای که شکسته بود خود را خارج ساخته و من و زنم شناکنان خود را به ساحل رسانیدیم. فردا ساعت ۷ صبح برای عمل جراحی به بیمارستان رفتم و مشغول عمل بودم که یکی از همکاران پزشك آمریکائی وقتی مرا دید دچار تعجب شد و گفت باور کردنی نیست. دیروز يك پزشك ایرانی به نام شما با همسرش

در دریاچه افتاده و غرق شدند. باصدای بلند خندیدم و گفتم درست است آن دکتر ایرانی من بودم و شکر خدا را که می بینید سالم هستم و همسرم هم سلامت می باشد. از آن روز دیگر در بیمارستان هیچکس مرا شاهقلی نمی گفت همه مرا (مرد خوشبخت) می نامیدند. آخرین بار هم که نجات از دست آخوندها ست از راه کردستان خود را به نیویورک رسانیده بین دوستان و بستگانم هستم. خدا را شکر.

\*\*\*

دکتر فرشته انشاء دختر خاله هویدا و پزشک مخصوص او که مرتب در زندان با هویدا تماس داشته طی مصاحبه ای به نماینده روزنامه کیهان چاپ لندن چنین گفته است:

امیرعباس هویدا طبق قانون حکومت نظامی بازداشت شد و تا آنجا که من می دانم اتهام خاصی به او وارد نشد بلکه به ملاحظه مسائل امنیتی و حفظ جانش به بازداشتگاه رفت.

بدوا در خانه ای در الهیه به سر می برد. در ملاقات آزاد نبود. فقط یکبار اجازه ملاقات مادرش را به دست آورد ولی دیگر این درخواست را تجدیدنکرد. این دیدار چند دقیقه در سکوت سنگینی برگزار شد و هویدا دیگر نخواست آن صحنه را به مادرش تحمیل کند. هویدا مادرش را (زن نمونه) می دانست. همت و پشتکار او را همیشه به یاد می آورد. در کنار او زبان فارسی و عشق به ایران را آموخته بود. خود هویدا درباره مادرش می نویسد: ( شاید در زندگی برادرم و من موجودی نزدیکتر از مادرم نباشد. وقتی پدرم فوت شد حلقه هائی که ما را به دوستان و اقوام در ایران اتصال می داد آهسته آهسته از هم گسیخت. با همه مشکلاتی که مادرم با آنها روبرو شده بود با روشن بینی و شهامت و طبع بلند اقدام کرد. از هیچکس کمک نگرفت. به ما یاد داد که در زندگی باید به خود متکی بود. می گفت زندگی فراز و نشیب دارد. در فراز زندگی باید به دارائی و ثروت بی اعتنائی کرد و در نشیب هم نباید محتاج بود.)

تا تاریخ ۲۱ بهمن همه روزه درسه بازداشتگاه مختلف ساواک و یک بار در ۲۹ بهمن در مدرسه علوی و بار آخر در زندان قصر موفق به دیدار او شدم.

روحیه هویدا در زندان خوب بود و به آنچه در باره او اتفاق خواهد افتاد بی اعتنا ولی نگران شدید اوضاع مملکت بود. با این که زندگی را خیلی دوست داشت از مرگ نمی ترسید. می گفت من سرباز شاهنشاه و خدمتگذار ایرانم و برای مصلحت ایران از هیچ چیز کوتاهی نمی کنم..

در زمانی که مجلس با جدیت مشغول طرح و تصویب لایحه محاکمه نخست وزیر و وزراء بود و سایل مسافرت او توسط دوستی فراهم شد پیغام آنها را بی جواب گذاشت و به من گفت (من موظفم که پاسخگوی تمام سئوالات باشم). امیرعباس سه وصیتنامه به جای گذارده یکی برای برادرش و دونامه برای شاه فقید و شهبانو. روز ۲۲ بهمن در تماس تلفنی با یکی از دوستان که دید از اوضاع ایران صحبت می کند پرسید پس وضع شما چه می شود؟ هویدا گفت عجب سئوالی؟ مملکت از بین رفت وضع من چه می شود؟ او انسانی پاک و شجاع بود.

\*\*\*

یکی از دوستان نزدیک هویدا می گفت از روزی که هویدا از وزارت دربار کنار رفت تا آخرین روزحیات من دقیقاً در جریان کارهای او بودم. وقتی از وزارت دربار به خانه آمد به او پیشنهاد شد که به عنوان سفیر بلژیک برود ولی او نپذیرفت اما از آن پس هیچگاه به او پیشنهاد خروج از کشور نشد. حتی یکبار چندتن از بستگان او پیشنهاد کردند که برای مدتی کوتاه به اروپا برود و او هم قبول کرد. من حضور داشتم که حضور اعلیحضرت تلفن کرد و اجازه خواست ولی اعلیحضرت گفتند کجا می خواهید بروید من هم در تهران هستم بهتر است در تهران بمانید. با این طرز هویدا از سفر منصرف گردید. وقتی هم او را به جمشیدیه برده بودند خودش

پیشنهاد کرد که بهتر است جایش را تغییر بدهند زیرا در آنجا عده ای از وزرای سابق او و دوستانش زندانی هستند ممکن است موضوعی پیش آید و موجب شایعاتی گردد. در تمام مدت فرشته انشاء با او در تماس بود. روز ۲۲ بهمن هم در همان محلی که در نیاوران به سر می برد وقتی نگهبانان رفتند او خودش را معرفی کرد و می توانست به راحتی فرار کند که نکرد. در مدرسه رفاه و زندان قصر در مدتی که بود خود را برای محاکمه آماده می کرد. یک روز هم کاغذی به فرشته انشاء داد که لای جوراب خود گذارده بود و در آن به ادگادفور و دوستان فرانسوی خود نوشته بود که جانش در خطر است و آنها هم آن اعلامیه را برایش تهیه کرده بودند. نزدیک بود پاسداران فرشته را هم توقیف کنند که دیگر به زندان نرفت. به طور مسلم در همان صحنه سازی به نام محاکمه با گلوله های هادی غفاری و صادق خلخالی کشته شد. از پشت سر او را هدف قرار داده بودند. من قطع دارم که شاه هیچگاه به هویدا پیشنهاد سفر به خارج از کشور را نکرد و شهبانو هم در مصاحبه ای این شایعه را که می گویند به هویدا پیشنهاد شد که با هواپیمای شاه همراه آنها از کشور بیرون برود تکذیب کرد.

\*\*\*

فریدون هویدا می نویسد: راستش را بخواهید من هرگز در فکر نوشتن کتابی درباره ایران نبودم و بعد از پایان زندگی تأثر انگیز برادرم قصدم این بود که برای فراموش کردن این ماجرای دردناک به ادبیات و نقاشی رویاوارم. اما وقتی دوستان شرح دادند که چطور شاه علیه برادر من کار می کرد و به خصوص اظهارات شاه به روزنامه لوموند در زمینه تلاش هائی برای نجات برادرم خون مرا به جوش آورد و مرا وادار به نوشتن کتاب نمود که حقایق را بنویسم.

شاه هرگز به برادرم پیشنهاد خروج از کشور را نداد. ولی بعضی از دوستانش به او پیشنهاد کرده بودند که می توانند او را از

زندان بریابند و از مرز خارج کنند که گفت (حاضر نیستم ننگ فرار را بپذیرم. چون بزدل نیستم. من خودم را وقف وطنم کرده ام و قدرت آن را دارم که درانظار عمومی از خود به خوبی دفاع کنم.)  
در سناریوی تنظیمی شاه و بختیار که به تأیید شاه هم رسیده بود او قصد داشت در وهله اول برادرم را به جوخه اعدام بسپارد و جرمش را استفاده نابجا از قدرت اعطائی از سوی شاه قلمداد کند. بختیار خود را قانع کرده بود که با اعدام امیرعباس هویدا خواهد توانست رضایت مردم را به دست آورد و رژیم را از سقوط نجات دهد.

جرم شاه را در کشته شدن برادرم می توان نادیده گرفت ولی باید گفت که او متعاقب موفقیت های اولیه اش در بهبود شرایط مادی کشور مست ازباده غرور شد و بانحراف از مسیر اصلی نه تنها قدمی در راه برقراری مجدد حاکمیت قانون اساسی که از کودتای ۵۳ معلق مانده بود برنداشت بلکه روز به روز هم از واقعیت ها دور شد و اشتباهی کرد که ثبات مملکت را بهم زد و باید گفت ( شاه برسر شاخ نشسته بود و بن می برید) و در این راه نیز از کارهای بی دریغ برادران و خواهران خود نیز برخوردار می شد. یکی از نزدیکان اردشیر زاهدی می گفت او در هتل والدورف آستوریا قبل از عزیمت به تهران به او گفته است شاه باید به سرعت چند نفر را اعدام کند که در فهرست آنها نام امیرعباس هویدا رابه زبان می آورد.

یکی از دوستان دریاری می گفت اردشیر دائم به گوش شاه می خواند که بهتر است متوسل به راه حلی مثل پینوشه در شیلی بشود تا با ایجاد رعب و وحشت هیچکس جرأت مخالفت با او را نداشته باشد. اینها می گفتند شاه باید عده ای راسپرلا بکند و خود را از مهلکه برهاند. عناصر وابسته به رژیم شاه به جای این که متحد و منسجم بشوند به فکر کینه توزی افتاده بودند.  
ازهارى بلافاصله بعد از ابلاغ فرمان نخست وزیرى باقره باغى

و اردشیر زاهدی به گفتگو نشست و زاهدی توانست از هاری را مجاب کند که بهتر است عده ای از جمله برادرم بازداشت شوند تا از شدت حملات مردم به شاه کاسته شود. قصد این بود که تقصیر تمام اعمال گذشته را به گردن آنها بیاندازند و برای زدودن لکه بدنامی شاه آنها را محاکمه و مجازات کنند. شاه اصرار داشت که محاکمه برادرم هرچه زودتر شروع شود تا بتوان افکار عمومی را منحرف ساخت ولی وزیر دادگستری وقت می گفت باید با اجازه مجلسین باشد. شاه به او گفته بود این لایحه را تنظیم و خارج از نوبت از تصویب مجلس بگذرانند. خود شاه هم به روزنامه لوموند گفت در مورد بازداشت افراد در مورد همه جز باهویدا موافق بودم و همان روز هویدا را خواستم و بی پرده به او گفتم جانم در خطر است اگر مایل می باشد با هوایپمای خصوصی از کشور خارج گردد ولی هویدا گفت هیچ دلیل ندارد که از ایران فرار کنم چون خود را مقصر نمی دانم و شما هم راهی جز بازداشت من ندارید خواهش می کنم حتما این کار را انجام بدهید. من هم انتظار جواب دیگری از هویدا نداشتم چون شخصی بود که نمی شد هیچ اتهامی را به وی نسبت داد.

البته پیشنهاد فرار برادرم از ایران حقیقت دارد. چنانچه ه نخست وزیر دیگر از ایران گریختند. ولی امیرعباس قبول نکرد که فرار کند اما این که شاه به برادرم پیشنهاد فرار کرده باشد صحیح نیست. چون برادرم با تلفن به من گفت بازداشتش يك اقدام موقتی برای نجات تاج و تخت تلقی می گردد و نتیجه محاکمه اش جز پیروزی و سرافرازی نخواهد بود. به او گفتم باید این درخواست برای همگان روشن شود که گفت این کار جز افزودن مشکلات مملکت نتیجه ای ندارد. روز بعد یکی از بستگانم با تلفن به من گفت که چون امیرعباس در وضع خطرناکی قرار دارد بهتر است دهانت را ببندی.

قبل از این که شاه از ایران خارج گردد خانمی از بستگان از شاه

و ملکه خواسته بود تا امیرعباس هویدارا باهواپمای خود از کشور خارج کنند. ولی شاه با وجود چنین امکانی برای این که مبادا رنگ رویاهایش کدر شود فقط جان خود را از مهلکه نجات داد و آنها را در زندان نگاه داشت. دادگاه تاریخ در این مورد قضاوت خواهد کرد. این که شاه گفته بازداشت هویدا برای آرام کردن شورشیان لازم بود چون هدف حمله خود شاه بود این کار هیچ تأثیری نداشت بلکه اعمال سیاست (سپر بلا) بحران را تشدید کرد.

یکی از دیپلماتهای خارجی که از تهران به نیویورک آمده بود می گفت شاه دیگر نمی تواند اعتبار از دست رفته را به دست آورد. با بازداشت هویدا و عده ای دیگر از این پس طرفدارانش هم به او اعتماد ندارند و حتی ژنرالها می گویند وقتی دوستان نزدیک خود را به چنین ذلتی می اندازد پس ما چرا خود را سپربلا قرار بدهیم. می گفت با برگزیدن اردشیر به عنوان مشاور این روزها مثل این که تصمیم قطعی به سقوط خود گرفته است.

از آن پس حتی همکاران ما در سازمان ملل به صورت آشکار انتقاد می کردند و دیگر حرف شنوائی از والاحضرت اشرف رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل نداشتند و او هم در منزل شخصی خود در نیویورک به سر می برد.

یکبار باتلفن به برادرم گفتم چرا برای دفاع از خود مطالبی منتشر نمی کند؟ گفت نمی خواهد شاه را به درد سر بیاندازد. گفتم زیاد نباید به فکر شاه باشد چون او اکنون موجود مردد و افسرده ایست. برای اولین بار از عاقبت برادرم احساس نگرانی کردم.

امیرعباس در دوران بازداشت هیچ تماسی با شاه نداشت و شاه هم هرگز از احوال او پرسشی نمی کرد فقط به خانمی از بستگان ما اجازه داده شده بود تا هفته ای یکبار با برادرم ملاقات کند. برادرم از نقشه های اردشیر علیه خودش آگاه بود ولی می گفت مدارک کافی برای خنثی کردن اقدامات اردشیر دارد اما ترجیح می دهد فعلا چیزی را افشا نکند تا بر گرفتاری شاه افزوده نشود. ولی



هر دو متفق القول بودیم که شاه هیچ شانسی برای ادامه سلطنت ندارد و مسئولیت نابودی اش هم به گردن کسی جز خود او نیست. به هرحال به این حقیقت واقفم که از اواخر آذر سال ۱۳۵۷ دیگر دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی و بازیگرانش به پایان خود رسیده است.

برای آخرین بار روز ۲۱ بهمن ۵۷ برادرم با تلفن با من تماس گرفت و صریحا اعتراف کرد که از اقدامات شاه سر خورده است. واقعا نمی داند چطور رئیس يك كشوری در چنان وضعی مقام خود را رها کرده و رفته است. حالا می فهمم که تا کنون راجع به شاه اشتباه قضاوت می کردم.

\*\*\*

فریدون هویدا در ۱۶ خرداد ۶۸ به خبرنگار روزنامه لوماتن چنین گفت: شاه می توانست وقتی که ایران راترک می کند همه آنها را با خود ببرد. ولی به همه کسانی که در زمان حکومتش به او خدمت کرده بودند پشت نمود. فریدون هویدا در پاسخ این سؤال که چرا برادر وی پیشنهاد شاه را برای ترک کشور نپذیرفته است گفت من اطلاع کامل دارم تا روزی که شاه از ایران رفت من می توانستم با برادرم در زندان با تلفن صحبت کنم و نه تنها به او پیشنهادی نشد بلکه او را تنها گذاردند با وجود قولهایی که به او داده بودند. حتی گارد ویژه ای که برای برادرش در زندان گزارده بودند که از او حفاظت می کرد پیش از خروج شاه از کشور برداشته شد. برادرم سپر بلای شاه و رژیم او بود. برادرم در زمان نخست وزیری اش در موارد بسیاری به جانبداری از زندانیان سیاسی پرداخته بود زیرا می خواست اختناق نامعقولی را که تنها می توانست به يك فاجعه منجر گردد متوقف سازد.

\*\*\*

به نظر نویسنده کتاب وقتی بختیار نخست وزیر شد دیگر کار هویدا مشکل بود. در جلسه ای که با حضور چندتن از سناتورها و

وکلاي مجلسين براي کار رأي تمايل به منزل دکتر بختيار رفته بوديم  
ضمن بحث مفصلي که در جای خود مطرح خواهد شد گفت من قانون  
محاكمه وزرا و رايه مجلس خواهم داد و در آن تقاضای اعدام هست که  
حتی شاه از من پرسيد ديگر اعدام چرا؟ گفتم افراډی نظير هويدا که  
۱۳ سال قانون اساسی را زيرپا گذاشته اند بايد اعدام شوند.

بختيار پس از خروج از ايران در باشگاه مطبوعات پاریس هم  
گفت (اگر در حکومت مانده بود هويدا رايه محاكمه می کشيد. من  
قاضي نيستم اما از بابت عقیده شخصی ام اگر قرار بود رأي بدهم  
رأي اعدام به هويدا می دادم.)

باتوجه به جو سياسي آن روز که شاه تصميم به خروج از ايران  
داشت و بختيار با وجود تمام نا آرامیها زمام امور کشور را به دست  
گرفته بود آزادی هويدا از زندان مقدور نبود.



فريدون هويدا

فريدون هويدا می گويد: شاه هرگز به برادرم پيشنهاد نکرد که از کشور  
خارج گردد. اومی خواست برای نجات خود عده ای راقربانی کند.



## محاكمه وقتل یا اعدام هویدا

امیرعباس هویدا تنها نخست وزیر ایران است که در رژیم جمهوری اسلامی دستگیر و اعدام شد یا به گفته عده ای به قتل رسید.

دکتر نوری زاده که در روزهای نخستین سقوط رژیم با زندانیان ملاقات کرده چنین نوشته است:

در دومین روز پیروزی انقلاب در کمیته امام خمینی کوچه مستجاب همراه با احمد خمینی درباره هویدا و بقیه زندانیانی که در نخستین ساعات انقلاب دستگیر شده بودند بحث می کردیم. فرزند امام دست مرا گرفت و به زندان دستگیرشدگان برد. در لحظه نخست باورم نشد که این همه ژنرال و وزیر روی زمین نشسته بودند و با حالتی هزاران بار متفاوت تر از وقتی که پشت میزهای قدرت بودند ما را به اتاق پذیرا شدند. یکی عریضه می داد، دیگری می گفت بی گناهم و سومی از من می خواست در روزنامه بنویسم که او دشمن شاه بوده است. خیلی دیر فهمیده بودند. از آنجا به اتاق هویدا رفتیم. به او يك اتاق كوچك داده بودند و به تنهایی زندانی بود. سلام گفتیم از جایش برخاست. مشغول مطالعه بود. مدتی حرف زدیم. به فرزند امام گفت من قربانی سیستم بودم. آنجا هم از سیستم می گفت. در دادگاه و هنگام مرگ نیز از سیستم شکایت داشت، سیستمی که خودش خالق آن بود. گفتم آقای هویدا یادتان هست زمانی را که به یکی از روزنامه نگاران گفته بودید من مطمئن هستم شاهنشاه خدمات مرا نادیده نخواهد گرفت حتی اگر کنار بروم از من حمایت خواهند کرد، کوآن حمایت؟ حالا شما در زندانید و شاه در آن سوی دنیا. هویدا کمی سکوت کرد بعد گفت خب ما نفهمیدیم حالا شما جوانها بیائید خدمت کنید و سیستم را تغییر دهید، مانیز مشاهده می کنیم و لذت می بریم. فرزند امام با آرامش در پاسخ او به خونهای ریخته شده و به شهدا اشاره کرد. هویدا پاسخی نداشت. باز هم سکوت کرد همراه بانیم لبخندی پیپ مشهورش حالا بدون رفیق همیشگی اش «ارکیده» یتیم شده بود.

\* \* \*

عصر روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ گروهی از مقامات سابق برای مصاحبه مطبوعاتی آورده شدند. هویدا - مهندس روحانی - دکتر شیخ الاسلام زاده - منوچهر آزمون - غلامرضا نیک پی

حضورداشتند.

روزنامه ها چنین نوشتند: چهره این گروه خیلی مضطرب و غمزده بود. هویدا در آغاز جلسه مطبوعاتی خواست از پیپ استفاده کند که گفته شد سیگار و پیپ نکشید که با لبخندی پیپ را کنار گذارد. دکتریزدی مطالب را برای خبرنگاران خارجی ترجمه می کرد. سؤال خبرنگاران از هویدا چنین بود:

س - شاه شمارا به زندان انداخت تا خودش را نجات دهد. اکنون نسبت به او چه احساسی دارید؟ آیا مقصرش می دانید؟  
هویدا - سیستم را... سیستم را ... من به دادگاه نیامدم. طبق ماده ۵ حکومت نظامی مرا توقیف کرده اند. در بازداشتگاه من هیچکس نبود. می توانستم بروم ولی خودم را به مقامات مملکتی تسلیم کردم. توسط آشنایانم با کمیته تماس گرفته شد و گرنه می توانستم بروم. حتی ۶ ماه پیش.

س - فکرمی کنید اگر فرار می کردید به کجا می رفتید و آیا درامان بودید؟

هویدا - نیم ساعت است که به اینجا آمده ام. این آقایان را نمی شناسم. (اشاره به دکتر یزدی) فقط از روی عکس شان آنها را شناختم. بعدا آشنا می شویم.

در این موقع هویدا از شیخ الاسلام زاده پرسید پس بقیه کجا هستند که او گفت می گویند بقیه فرار کرده اند.

س - نظر شما راجع به دادگاه انقلاب چیست؟  
هویدا - نمی دانم چه دادگاهی است. حتما طبق يك اصول صحیح اسلامی خواهد بود.

س - رابطه شما با ساواک چه بود؟  
هویدا - رئیس ساواک معاون نخست وزیر بود. اما مسئولش خود او بود نه من. مسئول تمام کارها.

س - نقش شما در این وسط چه بود؟  
هویدا - این مسائل همه ناشی از سیستم است. قانون اساسی

هم همین طور. مسائل بعد در دادگاه روشن خواهد شد.  
س - کدام سیستم؟ مگر شماها نبودید که این سیستم را ساختید؟

هویدا - قرار نبود من اینجا محاکمه شوم. به هر حال گفتم مقصر سیستم است مسائل را باید ازدید زمان وقوع آن دید.

س - درباره اختناق چه می گوئید؟  
هویدا - من هم به اندازه هرفرد ایرانی دیگر در این مورد مسئولم.

س - چطور چنین چیزی ممکن است. شما مسئولیت زیادتری از یک فرد عادی داشته اید.

هویدا - باشد. با این حال باز هم به قدر یک فرد معمولی مقصرم.

\* \* \*

درباره محاکمه هویدا نظرهای مختلفی وجود داشت. افرادی نظیر بنی صدر و بازرگان خواستار محاکمه علنی او بودند تا خبرنگاران داخلی و خارجی در آن شرکت کرده و جریان رسماً دردنیاً منعکس گردد.

ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهوری اسلامی چنین گفته و نوشته است:

مبشری وزیر دادگستری دولت بازرگان به خمینی گفته بود مادوگونی سند درباره هویدا داریم و می توانیم محاکمه او را به محاکمه شاه تبدیل کنیم تا جهان از اعمال ناپسند رژیم قبلی آگاه گردد. خمینی هم با این نظر موافقت کرده بود.

یک روز متوجه شدیم که خلخال و هادی غفاری به زندان قصر رفته و درهای زندان رابسته و به هیچ کس اجازه خروج نداده و هویدارا محاکمه و کشته اند. من به شدت اعتراض کرده و صریحاً گفتم دست آمریکا در کار بوده زیرا با موافقت خمینی به این که هویدا به طور علنی محاکمه و اسرار مداخله آمریکا در کارهای



هویدا - من مسلمان و خداپرست هستم. به من بگوئید من کی  
با خدا محاربه کرده ام؟ انسان باید افکار عجیبی داشته باشد که  
با خدا محاربه کند.

ایران فاش شود چگونه این دو نفر خود سرانه دست به این کار زده اند؟ قطعاً در پشت پرده نقشه ای بوده است.

\*\*\*

اولین بار محاکمه هویدا روز ۲۵ اسفند ۱۳۵۷ در زندان قصر شروع شد. هویدا مورد سؤال و جواب هائی قرار گرفت ولی به علت نامه های زیادی که از کشورهای مختلف از جمله ۴ نخست وزیر قبلی انگلستان به بازرگان نخست وزیر ایران رسیده بود در آخر اسفند جریان محاکمه هویدا متوقف گردید. ولی روز ۱۷ فروردین سال ۱۳۵۸ محاکمه هویدا مخفیانه در زندان قصر آغاز و خبر اعدام او در ۲۰ فروردین ماه ۱۳۵۸ در رادیو و روزنامه ها منتشر شد. چون جریان محاکمه هویدا به طور دقیق منتشر نگردیده و بسته و گریخته در مطبوعات مطالبی انتشار یافته است. از این جهت قسمتهائی از آن نقل می گردد.

#### اتهامات هویدا

فساد در ارض - محاربه با خدا و خلق و نایب امام زمان -  
قیام علیه امنیت و استقلال مملکت با تشکیل کابینه های دست  
نشانده آمریکا و انگلیس - اقدام بر ضد حاکمیت ملی با حفظ  
سلطان دست نشانده و دخالت در انتخابات مجالس قانونگذاری و  
عزل و نصب وزراء و فرمانداران با نظر سفارتخانه ها و واگذاری  
منابع زیرزمینی از نفت و مس و اورانیوم به بیگانگان - گسترش  
نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم امریکا و همدرستان اروپائی اش -  
پرداخت درآمدهای ملی به شاه و فرح و تسلیم درآمد به غرب و اخذ  
وام با نرخهای بالا - نابود ساختن کشاورزی و دامپروری و جنگل -  
شرکت مستقیم در فعالیت های جاسوسی به نفع غرب و صهیونیسم  
- دسته بندی با توطئه گران بین المللی و سرکوبی ملت های ایران و  
فلسطین و ویتنام - عضو فعال فراماسونری - شرکت در خفه کردن  
مردم ایران و نقض آزادی های مصرح در قانون اساسی - اولین  
دبیرکل حزب رستاخیز - اشاعه فساد فرهنگی - شرکت مستقیم در



قاچاق هروئین در فرانسه در معیت حسنعلی منصور - دادن گزارش های خلاف و انتشار روزنامه های دست نشانده و گماردن سردبیران جیره خوار در مطبوعات.

### اظهارات هویدا

بنده از ۱۷ آبان سال ۵۷ در توقیف هستم و هیچ وسیله ای ندارم که به سئوالات شما پاسخ دهم. اینجا اشاره شده به (محارب باخدا) من به خانه خدا رفته ام و زیارت کرده ام. مادرپیرم اعتقادات عمیق مذهبی دارد. من انسانی خدا پرست هستم. به من بگوئید کی با خدا محاربه کرده ام؟ دین من اسلام است. انسان باید افکار عجیبی داشته باشد که با خدا محاربه کند. ما همه در يك سیستم بودیم. اگر نامش را محاربه باخدا بگذارید باید همه را محاکمه کنید. در جلسات قبل باهم توافق کردیم. حالا مرا بعد از نصف شب آورده اید که داروی خواب آور خورده ام. مثلا گفته اید مس را به امریکائیا داده ام. این طور نیست ما معدن مس را که يك خانواده طبق قوانین کشور کشف کرده بود از آنها گرفتیم و کارش را به يك شرکت مهم مس که در شیلی کار می کرد دادیم تا مس آن متعلق به ملت ایران باشد. این نمونه ایست که باید اسناد آن را به دادگاه بدهم.

آقای دادستان موافقت کرده اند که من در ۱۸ مورد اسناد را تهیه کرده به دادگاه بدهم. من دستم هرگز به خون و پول آلوده نیست. در این مملکت سیستمی بود که همه می دانستند در کجا تصمیم گرفته می شود و چه مقاماتی کارها را انجام می دادند. اگر شما درباره ساواک اوراقی منتشر کردید که نخست وزیر دخالتی داشته من حرفی ندارم. بنده می توانستم الان در نیویورک و پاریس یا جای دیگر قدم بزنم، این امکان را داشتم. قبل از بازداشت هم می توانستم بروم ولی در مملکت ماندم تا مرا دستگیر کردند. بنده اگر اربابانی داشتم چطور مرا ول کردند و بقیه را بردند؟ وقتی مرا دستگیر کردند روزنامه هانوشتنند که هویدا گریه کرد. ایدا من گریه

نکرده ام و هرگز گریه نخواهم کرد. جان من در برابر ملت هیچ ارزشی ندارد. اگر باید محکوم شوم حرفی نیست.

رئیس دادگاه - بگوئید در این مملکت دزدی بود؟  
هویدا - بله

رئیس - شاه در کارهای مملکت مداخله می کرد؟  
هویدا - در امور مهم مملکت، بله

رئیس - ارتش و ساواک و شرکت نفت زیرسلطه شاه بود یاخیر؟ آیا شاه زیر نفوذ خارجی بود یاخیر؟ ما شمارا مسئول این سیستمی می دانیم که شما اشاره کرده اید. شاه باید زیر نظر نخست وزیر باشد نه نخست وزیر زیر نظر شاه. شاه کاره ای نبود. شما حاکمیت ملی را به باد دادید و منابع ملی ما را فنا کرده اید. خائن به ملت هستید. شمارا محارب باخدا و مفسد فی الارض می شناسیم. شما کراماً در نطقهای خود فریاد زده اید که ما یک (فرمانده) بیشتر نداریم. در کشور مشروطه شاه از مسئولیت مبری است. شما سیستم مشروطه را به سوی استبداد سوق داده اید. شما اگر با دادستان ناهار خورده اید این ربطی به کار دادگاه ندارد. در دادگاه اسلامی قضاوت باحاکم شرع است.

هویدا - بنده زائیده زمان و سیستم خاصی هستم. شما هم امروز آن سیستم را محکوم می کنید. پس هرکس هرمقامی داشته در حد مقام و عملش باید مجازات شود. من خود را از خیلی چیزها مبری می دانم. رئیس ساواک معاون نخست وزیر بود ولی عملاً کاری با نخست وزیر نداشت. درباره قاچاق هروئین من و حسنعلی منصور این نوشته روزنامه ها صحت ندارد. شما پرونده را بخوانید تا دروغ بودن آن ثابت گردد.

رئیس - این دادگاه یک دادگاه انقلابی است که در آن قوانین شرع اجرا می شود و هیچ سیستمی از نوع سیستم های حقوقی دیگر در آن رعایت نمی گردد. در این دادگاه قواعد تخصصی مختلف و مکتبهای حقوقی مطرح نیست. برای اثبات اتهام شهادت دو نفر

کافی است و احتیاجی به پرونده و دلیل نمی باشد.  
 هویدا - به هر صورت حکومت ایران با نخست وزیری من  
 شروع و ختم نمی شود. شما دفاعیات دکتر مصدق را در دادگاه  
 بخوانید به خیلی از سئوالات پاسخ داده است.  
 رئیس - شما خود را با مصدق مقایسه می کنید؟  
 هویدا - من هیچگونه مقایسه ای نمی کنم. می گویم در  
 دفاعیاتش استناداتی کرده که مربوط می شود به سیستم، سیستمی  
 که آن روز داشتیم اگر مورد قبول نبود مرا محکوم کنید.



هویدا - ما همه در یک سیستم بودیم. شما که سیستم را  
 محکوم می کنید هرکس که در آن سیستم هر مقامی داشته و عملی  
 کرده باید مجازات شود. هرکس به سهم خود.

رئیس دادگاه - اگر رئیس ساواک که معاون شما بود طبق دستور شاه عمل می کرد چرا شما درمقابل آن همه جنایات سکوت می کردید؟

هویدا - دادگاه می خواهد درباره من تصمیم بگیرد. پس بگذارید حرفهایم را بزنم. اگر اجازه نمی دهید سکوت می کنم. هر تصمیمی که گرفتید قبول دارم. آدم يك روزی به دنیا می آید و يك روز هم می میرد. هیچگونه ترس و هراسی ندارم. بنده به عدل اسلامی اعتقاد دارم و هر تصمیمی که بگیرید مطیع خواهم بود، چون کار دیگری نمی توانم بکنم. بنده که در ۲۸ مرداد مصدق را برکنار نکرده بودم. در سیستمی نخست وزیر شدم که نخست وزیر يك عضو بدن بود. رئیس دیوانعالی کشور عضو دیگر و سایرین همینطور، اگر روزنامه هاتعطیل شد به علت کمی تیراژ بود، روزنامه های آتش و فرمان همه اش مدح می گفتند ولی بعضی از روزنامه ها حتی اطلاعات و کیهان و آیندگان انتقاد می کردند که جلوشان گرفته نشد چون تیراژ داشتند. اگر تقصیری هم بوده متوجه سیستم بوده که من عضوی از آن بوده ام. وقتی قشون ایران به ظفار رفت من يك ماه و چند روز بعد متوجه شدم. رئیس ستاد ارتش از من دستور نمی گرفت. تدوین سیاست خارجی با نخست وزیر نبود. در آن رژیم همانطور که نخست وزیر مقصر است روسای مجلسین و نمایندگان و سناتورها هم مقصرند. قسم می خورم که من از اوضاع زندان و شکنجه ها هیچ اطلاعی نداشتم. وقتی جوانان را به دادگاه نظامی می بردند رئیس دیوان کشور کجا بود؟ به هر حال اگر قرار است که بنده قربانی شوم حرفی ندارم - بنده تسلیمم.

رئیس دادگاه - سیستمی را که شما ۱۳ سال نخست وزیر آن بودید منطبق با قانون اساسی می دانستید یا خیر؟

هویدا - ما در رژیمی می زیستیم که مثلا وقتی حزب

رستاخیز تشکیل شد من با آن موافق نبودم با این که دبیر کلش هم شدم چون می دانستم قادر به انجام هیچ کاری نیست. در آن سیستم هرقانونی که به تصویب مجلسین رسیده دولت اجرا کرده است. پس می گوئیم همه سیستم غلط بوده و ما همه در اینجا مسئولیت داریم. بنده وزراء را پیشنهاد می کردم مثل آقای ازهاری نیستم که بگویم هرگز با وزرا چای نخورده و آنها را نمی شناسم.

رئیس - این کارها را مطابق قانون اساسی می دانستید؟  
هویدا - پاسخ آن با دیوانعالی کشور و مجلس شورای ملی است.

رئیس - شما بهتر از من به مفهوم حقیقت آشنائی دارید ولی طفره می روید. شما می کوشیدید همه را راضی نگه دارید.  
هویدا - این کار چه اشکالی داشت که می خواستم همه راضی باشند. هرگز به این فکر نبودم که آمریکا و روس و انگلیس و فرانسه و آلمان راضی باشند. فکرم این بود که مردم راضی باشند. بنده ارباب خارجی ندارم و دنبال آن هم نبودم. به شما اطمینان می دهم که در زمان دولت من سفرای آمریکا و انگلیس و سایر کشورها به خود اجازه نمی دادند که به نخست وزیر ایران دستور بدهند.

رئیس دادگاه - آقای که شما او را رئیس دیوانعالی کشور کردید آیا به عنوان مقام قضائی در اختیار شما نبوده که شما را از نظر حقوقی راهنمایی کند؟ شما برای این که او را رئیس دیوانعالی کشور کنید ابلاغ ۲۴ ساعته به او دادید که رئیس یکی از شعب دیوان کشور شود تا بتواند به این سمت برسد. در حالی که قانونا باید رئیس دیوانعالی کشور ازین روسای شعب که سوابقی دارند انتخاب گردند

هویدا - استنباط این که قوه اجرائیه مخصوص پادشاه است قابل بحث می باشد. اگر آن موقع وزیری این تذکر را می داد کار خوبی بود ولی به هر حال تفسیرقانون با دیوان کشور و مجلس بود. اگر مجلسین یا دیوانعالی کشور تذکراتی می دادند که اعمالی

خلاف قانون اساسی است حتما رعایت می شد. به هر حال اگر مقصر هستم تخفیفی به من بدهید. نام این دادگاه عدل اسلامی است. مفسد فی الارض نیستم. اگر بخواهید حاضرم مطالبی به زبان عربی بگویم و حتی روایاتی برای کار بیاورم و اگر نمی خواهید سکوت می کنم.

رئیس دادگاه - شایع است که شما گفته اید مدارکی علیه شاه دارم که در خارج به کسی سپرده ام و حفاظت می شود. هویدا - من این طور گفته ام که اگر خداوند به من عمری بدهد يك تاريخ از ۲۰ شهریور تا به امروز می نویسم و مدارکی هم دارم که منتشر خواهم کرد.

رئیس دادگاه آخرین دفاع را بفرمائید  
هویدا - بنده تسلیم هستم. توکلت علی الله. نه دستم به مال دنیا آلوده است و نه به خون کسی. اگر جوانان در دوران من شکنجه شده اند که هیچ از آن خبر ندارم از آنها تقاضای بخشش دارم. من دستی در کار آنها نداشته ام. اگر کاربندی شده باشد از خداوند امید عفو دارم. خیال نمی کنم کار بدی کرده باشم. استدعایم این است که با تمام آزادی های خود خوبیها و بدیها را در نظر بگیرید و هر تصمیمی که می گیرید بر مبنای عدل اسلامی باشد. بعد به من ابلاغ کنید.

\*\*\*

درباره این دو جمله (محاربه با خدا) و (مفسد فی الارض) که عده زیادی توسط رژیم جمهوری اسلامی به آن اتهام اعدام شده اند در روزنامه ها نوشتند که يك پاسبانی را در دادگاه اسلامی محاکمه می کردند که حاکم شرع به او گفت تو محارب با خدا هستی. یعنی (با خدا جنگیده ای) پاسبان بدبخت گفته بود من تقصیری نداشتم به من دستور داده بودند برای این که کسی کشته نشود تیر هوائی خالی کنم. حالا اینطور که شما می گوئید معلوم می شود آن تیرهای هوائی که من خالی کرده ام به خدا اصابت کرده است. خدا مرا

بیخشد این دستور روسای من بود و من به آن توجهی نداشتم.

\* \* \*

وقتی از آیت الله طالقانی درباره این قبیل محاکمات سئوالاتی شد که این چه طرز محاکمه است؟ چرا متهمین وکیل ندارند؟ چرا دادگاهها محرمانه تشکیل می شود؟ چرا افراد با سرعت تیرباران می گردند؟ طالقانی در پاسخ گفت در قانون اسلام مسئله زندان و محکومیت به زندان به آن صورت که در دنیای فعلی مرسوم است وجود ندارد. کسی که (مفسد فی الارض) باشد محکوم به مرگ است که باید فوراً حکم را به مرحله اجراء گذارد.

### اعدام یا قتل؟

هنوز کاملاً روشن نیست که هویدارا مانند دیگران به جوخه اعدام سپرده اند یا صادق خلخالی و هادی غفاری شخصا به سوی او تیراندازی کرده و او را کشته اند.

هویدا که در میان شخصیت های سیاسی جهان به خصوص سیاستمداران و مقامات معتبر فرانسه دوستان زیادی داشت از طرف آنان اقداماتی برای نجاتش صورت گرفت و نامه ها و تلگرافاتی برای نخست وزیر موقت و مقامات جمهوری اسلامی فرستاده شد که از اعدام هویدا صرفنظر شود و محاکمه عادلانه ای درباره او صورت گیرد. ادگارفور سیاستمدار معروف فرانسه و گروهی از وکلای دادگستری آن کشور به عنوان دفاع از هویدا قصد سفر به ایران را داشتند و خیال می کردند که در جمهوری اسلامی توجهی به موازین حقوقی می شود. به همین جهت به خواهش بازرگان برای مدتی محاکمه هویدا تعطیل شد و دنباله بازجوییها به تأخیر افتاد.

صادق خلخالی به خبرنگار کیهان سال چنین گفت:

روزی که تصمیم داشتم حکم اعدام هویدارا صادر کنم هادوی دادستان انقلاب به دیدن من آمد. البته من تصمیم خودرا به او

نگفتم چون آدم درستکار و ساده ای است و ترس داشتم که تصمیم من به خارج درز کند و هلیکوپتر بازرگان به کار بیفتد و در ظرف نیم ساعت نقشه اعدام خنثی گردد. وقتی هادوی ازدادگاه بیرون رفت من بلافاصله دستور دادم هویدارا از بند يك بیرون بیاورند و داخل ماشین بگذارند تا به محض این که اوضاع آرام شد او را به یکی از اتاقها که اثاثیه زیادی در آنجا وجود داشت بردند. کلید تلفن ها قطع شد و با این طرز ارتباط زندان با خارج قطع گردید. گفتم هرکس می خواهد می تواند وارد شود ولی هیچکس نباید از زندان خارج گردد. خبرنگاران و عکاسان زیادی هم بودند و خیلی تلاش کردند که جریان را به خارج اطلاع دهند ولی ممکن نشد. در نتیجه بعد از سه ساعت محاکمه پرماجرا که فیلم وعکس آن موجود است هویدارا به اعدام محکوم کردم و حکم صادره بلافاصله اجرا شد.

\* \* \*

روزنامه نيمروز در شماره ۳۰ اسفندماه ۱۳۷۰ چنین نوشت:  
هادی غفاری عهده‌کرده بود که هویدارا زجرکش کند. او در اعدامهای دیگر نیز دست داشت. اما شب اعدام هویدا آنچه غفاری کرد خیلی ها حتی مامورین رسمی اعدام را به لرزه انداخت. خلخالی درهای زندان را بسته بود تا برادرزاده مهندس بازرگان نتواند حکم انتقال هویدا به زندان قصر را به رئیس زندان ابلاغ کند. بعد هم هویدا را به دست غفاری داده و گفته بود مال شماست.  
آن شب هادی غفاری چند گلوله به ساق پای و زانو و شانه هویدا شلیک کرد و مدتی با لذت زجر کشیدن مردی را که هرچه بود اهل آدمکشی نبود تماشا کرد و بعد رگبار مسلسل را به سوی او رها کرد. سرانجام نیز تیر خلاص را خودش در شقیقه نخست وزیر سابق ایران شلیک نمود.



\* \* \*

يك نشریه فارسی زبان درخارج از ایران می نویسد:  
دوست خبرنگاری که ازتهران آمده بود تعریف می کرد که در  
يك مكالمه تلفنی باشیخ صادق خلخالی، وی با اشتیاق زیاد  
ازچگونگی اعدام هویدا به دست خود سخن می گفت و لذت می  
برد. وقتی می گفت که نخستین گلوله را به دست خود به بیضه  
هویدا زد و دومین گلوله را به شکمش و همانطور گذاشتم تا جان  
بدهد یعنی نه تیر خلاصی، نه گلوله های بیشتری که هر محکوم به  
مرگ باید از آن برخوردار باشد.

\* \* \*

صادق خلخالی بعدها بامصاحبه در مطبوعات و بیان مطالبی  
در مجلس شورای ملی درباره محاکمه و اعدام هویدا چنین گفته  
است:

جریان محاکمه امیرعباس هویدا خیلی پرپیچ و تاب بود. قبل  
از ۱۲ فروردین ۵۸ ما می خواستیم هویدارا محاکمه کنیم حتی يك  
جلسه محاکمه نیز تشکیل دادیم ولی کارشکنی به قدری زیاد بود تا  
اگر بتوانند مارا ازدادگاه بیرون کنند و هرطور شده هویدارا از دست  
ما بگیرند. بالاخره کاری کردند که محاکمه هویدابه تاریخ بعد از  
برگزاری رفراندم جمهوری اسلامی به تأخیر افتد. کارهارا گذاشتیم  
و به طرف اردبیل و خلخال و تبریز حرکت کردیم.  
پس از مراجعت وضع زندان قصر حالت بحرانی پیدا کرد.  
پاسداران دست به تظاهرات زدند و قسم یاد کردند که اگر خلخالی  
برنگردد، همه زندانیان را اعدام خواهند کرد. امام مرا خواست و  
گفت شما به زندان قصر برگردید. لحظه ای که سروکله ما در زندان  
پیداشد تمام افراد مسلح با يك شور زایدالوصف تکبیر گفته خواستار  
تشکیل دادگاههای خلخالی شدند. من متوجه شدم که می خواهند  
با علنی کردن محاکمه هویدا مثلا دوسال يك خیمه شب بازی به راه  
اندازند و وکیل بگیرند و شاهد به دادگاه بیاورند... من که

مسئولیت قانونی و شرعی دادگاه های انقلاب را داشتم نمی توانستم تن به این همه ذلت بدهم و در برابر سیزده سال صدارت هویدا بی تفاوت بمانم...

مقدمات محاکمه انقلابی هویدارا، بدون این که دولت بازرگان از آن اطلاعی داشته باشد آماده ساختیم. در یکی از روزهای فروردین ۵۸ نامه ای به سرپرست بند يك زندان قصر نوشتم که آقای امیرعباس هویدارا جهت پاره ای مذاکرات به دادگاه ارسال دارید... من دیدم اگر مطلب به خارج درز کند، نمی توانیم کار را بر وفق مراد انجام دهیم. لذا تمام تلفن هارا از پریز کشیدم و در داخل یخچال گذاشتم و درب آن را بسته کلید آن را خودم برداشتم... در حدود ساعت ۲/۵ بعد از ظهر امیرعباس هویدارا وارد دادگاه کرده و در جای مخصوص متهم نشاندند من گفتم که شما سیزده سال در پست نخست وزیری این کشور بودید که وقایع مهم به ضرر ملت و نفع استکبار جهانی در زمان تصدی شما صورت گرفته است. خدا می داند دندان های هویدا با کلمات من کلید شده بود. ساعت نزدیک هفت بود که ما جلسه را ختم کردیم. هویدارا پائین بردیم و در یکی از اتاقها نشاندیم و به او گفتیم وصیتنامه خود را بنویسید. او از نوشتن وصیتنامه خودداری کرد. اصرار داشت محاکمه اش دوسه ماه به تأخیر افتد. گفته شد که شما در جلسه محاکمه تمام حرف هارا زدید و حرفی برای گفتن ندارید. در عصر همان روز ایشان به جوخه اعدام سپرده شد.

خلخالی يك بار هم در مجلس شورای اسلامی چنین گفت:  
هنگامی که به عنوان حاکم شرع امیرعباس هویدا را محاکمه می کردم وی کبریتی از جیب کت خود بیرون آورد و گفت هنگامی که در سال ۱۳۴۳ نخست وزیر شد قیمت این کبریت يك ریال بود و در سال ۱۳۵۶، هنگامی که نخست وزیری را ترک گفت قیمت کبریت همان يك ریال مانده بود. خخالی افزود که هویدا راست می گفت، حال آن که امروز که سیزده سال از عمر حکومت اسلامی در ایران

می گذرد قیمت کبریت، مانند همه اجناس دیگر بیشتر از بیست برابر شده است.

\*\*\*

ویلیام شوکراس می نویسد: وقتی در روز ۲۲ بهمن زندان ها مورد حمله قرار گرفت چند تن از وزیران شاه که زندانی بودند گریختند. در محل بازداشت هویدا نگهبانان ناپدید شدند. به دکتر شاهقلی که به او پیشنهاد کرده بود بیاید و اورا ببرد و مخفی کند جواب منفی داده و گفت در حالی که وزیرانم در زندان هستند نمی توانم فرار کنم. او اطمینان داشت که به طرز صحیحی محاکمه خواهد شد. هویدا به لیلی که به پاریس به آپارتمان خود در خیابان فوش رفته بود تلفن کرد که او هم گفت فرار کند ولی نپذیرفت. لیلی بعدها گفت (او مثل سایر ایرانیها فکر نمی کرد. بیشتر اروپائی بود. اما چرا انقلاب فرانسه را به یاد نیاورد که آنهمه درباره اش کتاب خوانده بود. او معتقد بود دستهایش پاک است و بسیار غمگین می شد اگر فرار می کرد و می دید که وزیرانش کشته شده اند و او سلامت است.) خاله زاده اش فرشته رضوی ترتیبی داد که در معیت یک روحانی و یک وکیل دادگستری با آمبولانس به بازداشتگاه بروند. وقتی سوار اتومبیل شد مرد روحانی گفت چرا اجازه فروش مشروبات الکلی را دادید؟ چرا گذاشتید این همه جنایت علیه قوانین اسلامی صورت بگیرد؟ هویدا گفت هنوز در برابر دادگاه قرار نگرفته ام که به سئوالات پاسخ بدهم. مرد روحانی گفت روی برانکار دراز بکشد تا چشم کسی به او نیفتد ولی هویدا نپذیرفت. سپس او رابه مدرسه رفاه بردند. هویدا گفت انتظار دارد طبق اصول صحیح اسلامی محاکمه شود و شائق چنین محاکمه ای است و گفت (من مسئولیت اعمال خودم رابرعهد می گیرم واز هیچ چیز هم ترس ندارم. چون به خدا اعتقاد دارم) هویدابعداً به یک روزنامه نگار هشدار داد (فراموش نکنید که ما دریک سیستم به سربردیم. مقصرسیستم است که شما روزنامه نگارش بودید و من

نخست وزیرش و عده ای هم وزیر و امیرش.)  
فرشته رضوی يك قرآن برای هویدا به زندان برد تادردفاعیات  
خود از آیات قرآن استفاده کند. بعد هویدارا به زندان سرد و مرطوب  
کوچک و بدون مستراح برده بودند.



خلخالی - روزی که تصمیم به اعدام هویدا گرفتم به هیچکس  
نگفتم. تلفن های زندان را قطع کردم و پس از سه ساعت محاکمه  
اورا اعدام کردم.

در نامه ای که توسط فرشته رضوی از زندان خارج ساخته بود یادآور گردید که اکنون می داند محکوم به اعدام خواهد شد ولی بهتر از ماندن در زندان است. هویدا گفت من به سیستم قضائی ایران اعتماد دارم. هویدا اطمینان داشت که تبرئه خواهد شد.

در دادگاه گفت من حلقه ای در سیستم بیش نبودم. هیچ علاقه ای به سیاست نداشتم و به زور کشانده شدم. سیاست حکومتش اشتباه آمیز نبوده و شاه هم کسی بود که برای اعمالش حساب پس نمی داد.

خلخالی هویدارا به حیاط زندان آورد و او را به نردبان آهنی بستند. نخستین گلوله به گردنش اصابت کرد و او را نکشت. آنگاه مغزش را هدف قرار دادند که سر او را سوراخ کرد و درجا مرد. از فرشته رضوی خواسته شد که جنازه را شناسائی کند. جنازه هویدارا به او نشان دادند.

روزنامه پاری مارچ جنازه هویدارا نشان داد که سه پاسدار مشغول نظاره برآن هستند. در کنار آن عکسی از شاه و خاندان سلطنت را نشان داد که در جزیره بهشت مشغول شنا هستند.

خلخالی گفت در سال ۱۹۷۹ حدود ۴۰۰ نفر را محکوم به اعدام کرده است. بعضی شب ها ۳۰ جنازه یا بیشتر از زندان می بردند. در سفارت کره جنوبی برنامه ای برای نجات هویدا و بعضی دیگر ترتیب داده شده بود. او برای این که توطئه سیا و موساد صهیونیست هارا خنثی کند در یک شب عده زیادی را اعدام کرد.

خلخالی به یک روزنامه نگار خارجی در قم گفت ما خیلی با هوش و متفکر هستیم. ملاها می خواهند برای هزاران سال حکومت اسلامی داشته باشند. مارکسیست ها به دنبال لنین هستند و ما به دنبال خمینی. هویدا را من کشتم. خبرنگار می پرسید شخصاً کشتید؟ خخالی گفت نه ولی من اسلحه داشته ام.

ایراهم یزدی شهروند آمریکائی در رادیو تلویزیون از هویدا سئوالاتی می کرد که او گفت در دادگاه جواب خواهد گفت. نصیری

که سرو صورتش زخمی شده بود در تلویزیون جوابهایی می داد. هویدا شکنجه را در زندان ها تکذیب کرد و گفت چیزی نمی داند. هویدا گفت سیاست حکومت من غلط نبود. بلکه احتیاج به زمان زیاده تر داشت.

\* \* \*

فریدون هویدا می نویسد:

دادگاه رژیم جدید برای محاکمه امیرعباس به صورت غیرعلنی ادامه یافت. دادگاهی شبیه دادگاههای تفتیش عقاید قرون وسطی و به اتهام بی پایه ای مثل (محارب با خدا - فساد روی زمین) تصمیم به اعدام او گرفته شد. هویدا روز ۲۴ اسفند ۵۷ خطاب به قضات نقابدار گفت ما همگی در درون يك سیستم زندگی می کردیم و من خودرا به همان اندازه مقصر می دانم که شما مقصرید. شاهد عینی گفت برادرم را حتی به مقابل جوخه اعدام نبردند بلکه او را در سلولش کشتند. در حالی که به او يك ماه مهلت داده شده بود که خاطراتش را بنویسد.

آیا خاطرات او برای بعضی از مقامات جدید رژیم خطرناک بود که او را به این سرعت از بین بردند؟

نصیری و پاکروان و عباس خلعت بری هم می توانستند اسناد زیادی درباره سرویسهای مخفی ساواک و سیا و موساد فاش کنند که آنها را هم با عجله کشتند. ولی بعضی از افرادی که مورد حمایت اردشیر زاهدی بوده اند در داخل و خارج سمت های خود را حفظ کرده اند؟ چرا رژیم در باره جمشید آموزگار حتی يك کلمه نگفته است؟ چرا نگذاشتند اسناد سفارت آمریکا که در آن میزان خرج اردشیر درباره انتخابات نیکسون صورت گرفته فاش شود؟

\* \* \*

در جلد دوم کتاب (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی) چند گزارش از ساواک چاپ شده که قسمت هایی از آن چنین است:  
در محافل مختلف شهرت یافته که در جریان مبارزات

انتخاباتی آمریکا، اردشیر زاهدی حدود یکصد و بیست میلیون دلار صرف فعالیت تبلیغاتی به نفع جرال فورد کرده ولی در اثر فعالیت یهودیان و جامعه سیاه پوستان، کارتر برنده شد و ناراحتی هائی به وجود آمده و از اقدام زاهدی به عنوان این که مداخله در امور داخلی آمریکا می باشد ناراحت شده اند. گفته می شود که دکتر امینی که با کارتر آشنائی دارد به آمریکا رفته تا وسیله آشتی بین حکومت ایران و دموکراتها باشد.

\*\*\*

شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» چنین می نویسد:  
(هنگامی که هویدا برای محاکمه احضار شد هنوز لایحه دفاعیه اش تمام نشده بود و تقاضای یک ماه مهلت اضافی داشت که مورد موافقت حکام قرارنگرفت و به طور ناگهانی او را به دادگاه کشانیدند و بدون این که حق دفاع داشته باشد به حیاتش خاتمه دادند. در حالی که بازرگان تقاضا کرده بود محاکمه هویدا معلق شود. هویدا در مراحل آخر زندگی از خود شجاعت و بلکه تهور حیرت آوری نشان داد. مسلما اگر محاکمه عادلانه ای باموازین صحیح حقوقی ترتیب می یافت هویدا و چند تن از وزیرانش می توانستند برائت حاصل کنند.

قبل از مرگ بر اثر بدرفتاری که با او شده بود در حال نزع بود. هنگامی که هویدا به دست جلادان بارگیار مسلسل به قتل رسید من یک روز تمام خلوت کردم و به دعا پرداختم. هویدا شاهد بسیاری از وقایع درباره جلادانش بوده و آنها می خواستند به هر قیمتی است او را از بین ببرند. قتل او جنایت شرم آوری بود که همه محافل جهان نسبت به آن عکس العمل خشمگین نشان دادند. اکثر دولت ها و دبیرکل سازمان ملل از این بی اعتنائی مقامات ایرانی نسبت به اصول عدالت اظهار تعجب کردند. معهذرا جلادان به کار خود ادامه دادند و دادگاههای انقلاب اسلامی دسته دسته افراد را به جوخه اعدام سپردند.

دولتهای آمریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان رسماً از این جنایت ابراز تأسف نمودند.

روزی که هويدارا اعدام کردند برای من يك روز سياهی بود. در تمام آن روز خودرا در اتاقم حبس کردم.)

\*\*\*

امیرطاهری می نویسد: وقتی خیر اعدام هويدا اعلام شد فرح فریاد کشید. شاه از اتاق خود خارج شد و از خبر آگاه گردید. شاه و شهبانو به شدت ناراحت شدند. هويدا ۱۳ سال درمقام نخست وزیری و نیز مدتی در وزارت دربار با آنها همکاری کرده بود. آیا آنها خودرا در مرگ هويدا سرزنش هم کرده اند؟ هیچکس خبر ندارد. به هرحال آنها می گویند از هويدا خواسته بودند که به عنوان سفیر ایران در بلژیک از ایران برود ولی هويدا رد کرده بود. او فکر می کرد شاید بتواند کمکی کند که ایران از بحران رها شود. در حالی که می دانیم شاه باتوقیف هويدا موافقت کرده بود. دوستان هويدا معتقدند که شاه هنگام پرواز از ایران می توانست هويدا را با خود به خارج بیاورد. در حالی که باید به خاطر آورد که بختیار بعداً گفت قصد محاکمه و اعدام هويدا را دارد و اجازه نمی داد که با شاه خارج گردد.

\*\*\*

فریدون هويدا می نویسد: روزی که امیرعباس کشته شد شاه حتی کلمه ای به زبان نیاورد و درباره او سه هفته سکوت کرد تا آنگاه که برای تبرئه خود گفت به امیرعباس پیشنهاد کردم که از کشور خارج شود ولی او شخصاً ترجیح داد که در ایران بماند. فرشته رضوی در مصاحبه با کیهان چنین گفت: هويدا انسان بی باک و شجاعی بود. با این که زندگی را دوست داشت از مرگ نمی ترسید. به آنچه گفته بود اعتقاد داشت. روزی که هويدا در دادگاهی با قضات نقابدار محاکمه می شد سالن خالی از تماشاچی بود. بیاناتش را کرد به امید این که از دیوارهای سنگین زندان به



گوش مردم ایران برسد. امیرعباس زندگی در آن شرایط را نمی خواست و در نامه ای از زندان نوشته بود چون از حکم دادگاه قبلا اطلاع داشت. قبل از این که وارد سالن دادگاه شود توسط ناشناسی پیام تلفنی برای ما فرستاد. آن صدا در ساعت يك و سی دقیقه روز شنبه ۱۵ فروردین با لهجه ای سنگین این جملات را تکرار کرد و گوشی را گذاشت:

(آقا وداع نمودند و مادر شان را به شما سپرده اند)

\* \* \*

فریدون هویدا در گفتگویی به روزنامه نگاران چنین گفته است: درباره زندگینامه امیرعباس هویدا، دوران سیزده ساله صدارتش و دستگیری و مرگش در زندان جمهوری اسلامی، کتابی در دست تهیه و تنظیم دارد.

این کتاب به کوشش نویسنده ایرانی که دوست نزدیک امیرعباس بود فراهم می آید، دوستان برادرم از ایران و نقاط دیگر دنیا مدارك، اسناد و نامه ها در اختیار نویسنده کتاب گذاشته اند. خود من هم آنچه در اختیار داشتم به مولف سپرده ام. انتشار این کتاب نه تنها امیرعباس هویدارا بیشتر به هموطنان خواهد شناساند، بلکه پرده از این حقیقت نیز برخواهدداشت که اگر مسئولان حکومت اسلامی تهران او را با چنان شتابی کشتند از آن جهت بود که از فاش شدن بسیاری از مسائل و حقایق هراس داشتند. این کتاب، ملایان تهران را خوشحال نخواهد کرد. زیرا در این سال ها نتوانستند آنهمه اسناد و مدارك و نامه را که در کشورهای گوناگون پراکنده بود از میان بردارند.

مادر امیرعباس و فریدون تا ماههای آخر زندگی باور می داشت که پسرش در سفر است و نمی تواند با او تماس بگیرد. اما فریدون هویدا می گوید در روزهای آخر عمر دیگر می دانست امیرعباس را کشته اند اما کلامی در این باره نمی گفت.

مقبره امیرعباس هویدا کجاست؟

فریدون هویدا پاسخ می دهد: می دانم کجاست. اما برای  
احتراز از مسائل جدید جای آن را پنهان نگاه داشته ایم.  
\*\*\*

اشرف پهلوی می نویسد: فریدون هویدا در تلویزیون آمریکا  
از کسینجر به خاطر دفاع از شاه انتقاد کرد و برادرش را مردی  
توصیف نمود که با فساد در خانواده سلطنتی می جنگیده است و  
برادر مرا ظالمی مستبد خواند. او به پیشنهاد من پس از ۱۸ سال  
اقامت در پاریس به تهران بازگشت و برخلاف میل اردشیر زاهدی  
در وزارت خارجه به کارمشغول گردید و سرانجام سفیر ایران در  
سازمان ملل شد. در سالهایی که در خدمت رژیم بود همواره از برادرم  
تمجید می نمود و نظر می داد که باید از ارتش برای کوییدن مخالفان  
استفاده کند. البته من درد و غصه او را برای اعدام برادرش درک می  
کنم شاید من هم بودم چنین واکنشی نشان می دادم. سعی کردم  
برایش روشن سازم که شاه این امکان را در اختیار برادرش گذارد که  
به سلامت از ایران خارج شود. در اواخر سال ۵۷ وقتی برادرم کشور  
را ترک گفت برای اولین بار از بیماری او اطلاع پیدا کردم.



• شیخ صادق خلخالی لباس عیدش را پوشیده.

وقتی شیخ صادق خلخالی به عنوان حاکم شرع از شهری به شهری دیگر میرفت و عده ای را شبانه اعدام می کرد می گفت افتخارش این است که امثال هویدا را کشته .... به همین جهت روزنامه فکاهی حاجی بابا چاپ امریکا این کاریکاتور را منتشر ساخت.



## گفته ها و نوشته ها

### درباره (هویدا)

درباره امیرعباس هویدا مطالب زیادی گفته و نوشته شده است. بعضی او را از نخست وزیرانی می دانند که با روش زیرکانه خود توانست در يك مدت طولانی بر کرسی نخست وزیری تکیه زده و رقبای فراوان را با بازیهای سیاسی خود از میدان به در کند. برخی می گویند در دوران نخست وزیری هویدا در کشور خیلی کار انجام شد و روش هویدا موجب گردید که سرعت فوق العاده ای در گردش کارهای مملکت به وجود آید. عده ای معتقدند که هویدا به خاطر دوام حکومتش شاه را کاملاً مسلط بر اوضاع کرد و درحقیقت نقش اصلی را به عنوان نخست وزیر شخص شاه برعهده داشت و هویدا دستورات شاه را اجرا می کرد. به هرصورت امیر عباس هویدا با این که هیچگونه اتهام مالی ندارد ولی دست گشاده ای داشت در بخشش از بودجه سری مملکت و به خیلی ها از راههای مختلف

كمك می کرد و همین امر موجب شده بود که عده ای بگویند هویدا آخوندهارا مهار کرده بود.

هویدا در دوران نخست وزیری اش چنان شاه و اطرافیان شاه را جلب کرده بود که همه جا تعریف و تجلیل از او بود و شاه هم از وجود چنین نخست وزیری کمال آرامش خاطر را داشت و می دانست که هویدا در هیچیک از اقدامات علیه شاه شرکت ندارد و دستورات شاه را هم کاملاً به مرحله اجرا می گذارد. خود هویدا هم در برابر شاه خود را (رئیس دفتر شاه) می دانست و می گفت در مملکت شخص اول و دوم وجود ندارد. فقط يك نفر هست و آن هم شخص اول مملکت می باشد که فرمانده است. او فرمان می دهد و بقیه فرمان می برند. هویدا وقتی هم وزیر دربار شد و امور نخست وزیری به دست کسی سپرده شده بود که همواره با او رقابت داشت و اوضاع را متشنج و ناآرام می دید باز هم به فکر این بود که به کاخ نخست وزیری باز گردد. یکبار هنگامی که وزیر دربار بود دکتر سعید و نویسنده کتاب را به کاخ سعدآباد خواند. در همان ساختمان سپهبد بختیار که در کنار کاخ سعدآباد بود عصری به دیدنش رفتیم. پس از این که قدری از اوضاع ابراز نگرانی کرد گفت جمشید توانائی اداره امور کشور را ندارد و روزبه روز این ناآرامیها زیادتر می گردد، ما باید وحدت خود را حفظ کنیم خیال می کنم بار دیگر امور کشور به دست خود من سپرده شود، گرچه تمایلی ندارم ولی باید به فکر مملکت بود. این دیگر به خاطر زرق و برق نخست وزیری نیست بلکه به این خاطر است که مملکت از دست نرود. اعلیحضرت می خواهند با اعطای آزادیها راه آینده کشور را هموار کنند و بهتر است کسانی که باشاه رابطه نزدیک دارند بازیگر صحنه باشند.

او باورش نمی شد که مملکت دارد چنان از دست می رود که خود او هم به جوخه اعدام سپرده خواهد شد. اشتباه بزرگ هویدا این بود که وقتی از وزارت دربار کنار

رفت وشاه به او پیشنهاد کرد سفارت بلژیک را که شغل صد درصد موردعلاقه اش بود بپذیرد قبول نکرد. اگر این کار را کرده بود زنده بود و امروز وجودش برای کشور در خارج از مملکت ارزش فراوانی داشت. یاوقتی به او گفته شد که به خارج برود بازهم تردید نمی کردیا وقتی دوستان نزدیکش به او پیشنهاد خروج از کشور را نمودند باید قبول می کرد. اوجان خودرا در قماری باخت که هیچ برنده ای نداشت. زیرا(بُرْد) آخوندها هم (بُرْد موقت) است در حالی که بازنده اصلی (کشور ملت ایران) می باشند که دست آوردهای يك نسل به کلی ازبین رفته است.

عده ای اعتقاد دارند که اگر هویدا به نخست وزیری ادامه داده بود با بازیگری و گشاده دستی هائی که داشت وضع کشور دچار چنین نابه سامانیها نمی شد در حالی که گروهی می گویند طولانی شدن دوران نخست وزیری هویدا موجب گشت که همه گروهها علیه رژیم متحد و متشکل شوند و هویدا روشی پیش گرفته بود که شاه به کلی قانون اساسی را فراموش کرده بود. وقتی به فکر قانون اساسی افتاد که کار از کار گذشته بود.

هویدا به مال دنیا اعتنائی نداشت. ولی متأسفانه بعضی افراد ناپاک در اطراف او بودند. او می گفت برای دوران باز نشستگی ترجیح می دهد اتاق کوچکی و گوشه دنجی با چند کتاب و چندنوار موسیقی داشته باشد. او به آنها قانع است.

\* \* \*

ابتهاج در خاطراتش می نویسد: وقتی هویدا نخست وزیر شد يك روز در بانك مرکزی سخنرانی کوتاهی کرد و گفت اگر مسئولین قبلی سازمان برنامه زیربنای موجودرا ایجاد نکرده بودند ما امروز به هیچ وجه در کارهای عمرانی موفق نمی شدیم.

بعداز سخنرانی از او تشکر کردم.گفت تشکرندارد عین حقیقت است.گفتم شما با امینی این تفاوت را دارید که شما بامن دوست نیستید و احتیاجی نداشت این مطالب را بگوئید ولی علی

امینی که دوستی نزدیک با من داشت وقتی نخست وزیر شد حتی سدسازی را یکی از اشتباهات بزرگ سازمان برنامه دانست و گفت باید به جای سدسازی چاههای عمیق حفر می کرد.

انصافی که در بیانات هویدا دیدم موجب شد که بعضی اوقات به دیدن او بروم و مطالبی درباره اوضاع کشور به اطلاع او برسانم. یک روز به هویدا گفتم به عقیده من این که می گویند ایران تا چندسال دیگر جزو پنج کشور اول صنعتی دنیا محسوب خواهد شد گناه است. چون امکان ندارد مملکتی مانند ایران به این سرعت به چنین مقامی برسد. گفتم مقدار اسلحه هائی را که خریداری می کنید به مصلحت نیست و عربستان سعودی راهم وادار به خرید اسلحه می کنید. ما نباید عربهارا از خود بترسانیم. ایران باید برتری خود را از طریق پیشرفتهای اقتصادی نشان دهد. هویدا روز بعد تلفن کرد و گفت ممکن است مطالبی را که دیروز گفتید روی کاغذ بنویسید. فکر می کنم هویدا نظر مرا پسندیده بود ولی نمی خواست به عنوان نظر خودش باشاه مطرح کند. قصد داشت مطالب را به شاه بدهد تا بتواند به شاه بقبولاند.

یک بار به هویدا گفتم شما صفاتی دارید که من کمتر در دیگران دیده ام. شما عقده حقارت ندارید. روزی که مک لوی رئیس اسبق بانک جهانی میهمان شما بود بعد نزد من آمد و گفت هویدا گفته قبل از نخست وزیری من این شغل به ابتهاج پیشنهاد شده بود. به هویدا گفتم به مک لوی گفتم این مطلب را باهر نخست وزیر دیگری مطرح می کردید می گفت ممکن نیست به ابتهاج پیشنهاد نخست وزیری شده و او قبول نکرده باشد.

هویدا سیزده سال نخست وزیر بود و هیچ وقت کسی او را به نادرستی متهم نکرد. در مقابل خارجی ها اظهار ضعف نمی کرد و من این صفت او را خیلی می پسندیدم ولی ضعف او این بود که می خواست به هر نحوی که ممکن باشد در مقام خود باقی بماند.

\* \* \*

دکتر عبده می نویسد: هنگامی که در رم مأموریت داشتم هویدا نخست وزیر از آن شهر می گذشت. بنا به وظیفه دوستی هنگامی که منتظر هواپیما در پایون دولتی بود او را به نارسائی و فساد در دستگاه دولت که سرانجام دامن او را خواهد گرفت و به ویژه خودکامگی شاه توجه دادم. حرفهای مرا مورد تأیید قرار داد و ریشه فساد را در بستگان شاه می دانست. گفتم حال که خود شما از معایب کار مسبوقید بهتر این است که هرچه زودتر از نخست وزیری استعفا بدهید. در پاسخ گفت دلم می خواهد ولی در رژیم شاه نه کسی می تواند سرکار بیاید و نه می تواند استعفا دهد. آشکارا به او گفتم روزی او را مسئول اختناق و فساد رایج کشور خواهند شناخت. چه مانعی دارد در یکی از سفرها که به خارج از کشور می رود به عنوان کسالت کناره گیری کند و به مردم بفهماند که با وجود شاه انجام وظیفه نخست وزیری میسر نیست. اگر روزی کشتی توفانی کشور به گل بنشیند مثل مرداد ۳۲ شاه می رود و در مقابل افکار عمومی که دارد رفته رفته شکل می گیرد شما مسئول فساد و اختناق شناخته می شوید. گفتم تصور نمی کنم که با توسل به معاذیری نتوانید از نخست وزیری استعفا کنید.

گفتم در سال ۱۳۳۸ با اصرار تمام می خواستند لقب وزیر خارجه را به خوردم بدهند خود شاهدید که پس از گفتگوی باشاه با صراحت لهجه دستور داد که استعفا دهم و هیچ اتفاقی هم نیفتاد. هویدا گفت حسن شهرت در سازمان ملل و مأموریتی که از طرف سازمان در افریقا داشتی به دادت رسید و گرنه از کینه ورزی شاه مصون نمی ماندی. به هرحال متأسفم که چرا سخنان دوستانه ام در وی اثر نکرد.

برادرش فریدون هویدا می نویسد از برادرم پرسیدم اگر از آن همه فسادی که می گویی خبرداشتی چرا استعفا ندادی؟ امیرعباس در جواب گفت بارها به این فکر افتادم ولی نمی خواستم کشتی را در میان توفانی که داشت شدت می گرفت رها کنم و گفت حقیقت



این است که در سال ۱۹۷۴ بعد از جاری شدن پوله‌های هنگفت به سوی ایران باید کنار میرفتم. بعد دوباره صحبت احساس مسئولیت شد که اظهار می‌دارد کدام مسئولیت؟ مگر شاه می‌گذارد کسی احساس مسئولیت بکند همه تصمیمات را خودش می‌گیرد. من در دوره نخست وزیری اصلاً از آنچه در ارتش و ساواک می‌گذشت روحم خبردار نبود.

به هر حال باید گفت اگر هویدا اسیر زرق و برق صدارت نمیشد و از همان روزهای اول صدارت که مداخله شاه را در دولت می‌دید استعفا می‌کرد و چندتن از اولیای دولت بعد از مداخله شاه و فساد از قبول مسئولیت خودداری می‌کردند کار به افتضاح کم سابقه نمی‌کشید.

دکتر عبده از قول فریدون هویدا چنین نقل کرده است. موقعی که صحبت از ریاست کمیسیون حقوق بشر که در تهران تشکیل می‌شد به میان آمد نام نصرالله انتظام برده می‌شود شاه استقبال نمی‌کند و می‌گوید در سال ۱۹۵۰ موقعی که انتظام ریاست مجمع عمومی سازمان ملل را داشته و شاه برای ایراد نطق در مجمع حضور پیدا می‌کند دست او را نبوسیده است. به قول هویدا حالت پدر سالاری از خصوصیات شاه بود.

عبده می‌نویسد: شاه نگرانی‌هایی داشت. یک نیمه شب دکتر ایادی از سن موریتس به رم تلفن کرد و گفت دولت سوئیس به شاه گزارش داده که دو نفر ایرانی از مرز ایتالیا گذشته وارد سوئیس شده‌اند مأمورین توجه خاصی به هویت آنان نکرده و شاه خیلی نگران شده دستور داده که هویت آنان را اعلام کنید. به یاد آمد که چند تن از دانشجویان فن خلبانی هلیکوپتر به ایتالیا آمده‌اند و به احتمال زیاد این دو تن از آنان بوده‌اند سرپرست دانشجویان هم جریان را تأیید کرد. ایادی گفت شاه هنوز به خواب نرفته و منتظر خبر می‌باشد.

دکتر مرتضی مشیر در خاطراتی از امیرعباس هویدا چنین نقل می کند:

وقتی هویدا نخست وزیر شد زمانی بود که من هم خدمات فرهنگی را رها ساخته باخذ پروانه وکالت دادگستری شروع به فعالیت نمودم. هویدا همه ساله در جشن سالیانه کانون وکلا شرکت می کرد و وعده هائی می داد که هرگز به تحقق نمی پیوست. برای طبقات تحصیل کرده تردیدی نبود که مقامات عالیه طالب دادگستری قدرتمند و مستقلى نیستند و مصلحت رژیم در عدلیه ضعیف و ناتوان می باشد تا جائی که هرروز از قلمرو دادگستری (مرجع تظلمات عمومی) کاسته شد و اختیارات عدیده به وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی - وزارت دارائی و گمرکات - شهرداریها - دادگاههای نظامی - ساواک و غیره تفویض می گردید.

هویدا در سال های اولیه زمامداری اش همیشه نطقهای خود را از روی نوشته می خواند و کمتر اهل شوخی و مطایبه بود ولی در سال های بعد فی البدیبه سخن می گفت و با گفتن جملات طنزآمیز مستمعین را تحت تأثیر قرار می داد. یکی از کارهای غلطی که در دولت هویدا صورت گرفت لغو الزامی شدن وکالت برای متداعین در دادگستری بود که مدتی در مجلس مورد گفتگو قرار گرفت و سرانجام تصویب شد. در این قانون پیش بینی شده بود که در تمام مراحل قضائی اقامه دعوی باید توسط وکیل دادگستری انجام گیرد. هرکس تمکن مالی نداشته باشد می تواند به کمک کانون وکلای دادگستری از وکالت مجانی استفاده کند مشروط به این که اداره معاضدت قضائی کانون او را محق بداند. چنین قانون مترقی که می توانست از طرح خیلی دعاوی پوچ و بیهوده جلوگیری کند چنین تعبیر شده بود که مردم بیچاره پول ندارند که به وکیل بدهند.

پس از انتخاب به نمایندگی از فسا ماهی یکبارجلسات مشترك نمایندگان مجلسین سنا و شورای ملی با حضور هویدا نخست وزیر و هیئت دولت تشکیل می شد که غالباً نخست وزیر و وزرا از تذکرات

نمایندگان رنجیده خاطر می شدند و گاهگاهی هویدا بابتله گوئی مطلب را درز می گرفت.

فراموش نمی کنم که یکبار دکتر درودی نماینده قزوین در یکی از هفتمین جلسات پیشنهاد کرد دولت برای جلوگیری از تمرکز، بعضی از سازمان ها را به شهرستان ها و مراکز استان ها منتقل سازد. مثلا چه خوب است تعدادی از مدارس عالی و دانشگاهها را به قزوین منتقل سازند. هویدا به شوخی گفت چه اصراری دارید که ما در قزوین دانشگاه تاسیس کنیم. مگر نمی دانید که مردم حاضر نیستند بچه هایشان را برای تحصیل به قزوین بفرستند.

یکبار در برابر اعتراض خود من که به هنگام طرح لایحه بودجه پرسیدم که چرا طیب - مهندس - تاجر و صاحب هر حرفه ای وقتی به نمایندگی مجلس انتخاب می گردد حق ادامه شغلش را دارد ولی به موجب قانونی که چندسال قبل گذشته این حق از وکلای دادگستری سلب شده است؟ که احتمال اعمال نفوذی درین نباشد. به راستی اگر دادگستری چنین ضعیف باشد عدمش به وجود... چندروز بعد هویدا در پاسخی گفت در این باره باید بگویم هرکس که عاشق کاری باشد باید به کار مورد علاقه اش بپردازد بنا بر این اگر نمایندگان مجلس بخواهند در دادگستری وکالت کنند بهتر است از نمایندگی دست بردارند.

مضحک بود که در قانون مزبور قید شده بود که امور وکالتهای قبل از دوره نمایندگی به قوت خود باقی است. معلوم نبود اگر نمایندگان مجلس می توانند اعمال نفوذ کنند بین دعاوی قدیم و جدید چه فرقی وجود دارد.

یکبار در جشن کانون وکلا دکتر دادفر که عضو هیئت مدیره کانون وکلا بود به خاطر عدم الزامی بودن وکالت از کمی وکلای دادگستری شکایت کرد و آماری داد که استانبول با ۶۰۰ هزار نفر نفوس شش هزار وکیل دادگستری دارد در حالی که مجموع وکلای دادگستری در ایران بیش از دو هزار نفر نمی باشند. هویدا با شوخی

گفت فرق این است که ترکها بایکدیگر زیاد دعوا دارند ولی ما مردم مسالمت جوئی هستیم وبا کسی منازعه نداریم که تا به وکیل دادگستری احتیاج داشته باشیم.

وقتی من سرنوشت پیر لاوال نخست وزیر فرانسه در جنگ جهانی دوم را که در دادگاهی فرمایشی بدون شنیدن دفاعش اورا به مرگ محکوم و اعدامش کردند تر جمه و نسخه ای برای هویدا فرستادم طی نامه ای بسیار گرم و مودبانه از من تشکر کرد و روزی که در مراسم کاخ گلستان يك جلد از کتاب تمدن بزرگ را در اواخر سال ۱۳۵۶ به عنوان وزیر دربار بین مدعوین توزیع می کرد نزد من آمد و گفت تحت تأثیر کتاب شما درباره سرنوشت پیرلاوال قرار گرفته و از چنین بی عدالتی آن هم در کشوری مثل فرانسه شوکه شدم. گفتم هر مملکتی که عدلیه اش ضعیف باشد و تحت تأثیر واقع شود هیچکس در امنیت نیست. بیچاره هویدا نمی دانست که او هم سرنوشتی نظیر پیر لاوال دارد با این تفاوت که کسی نتوانست بعد از مرگ لاوال اعتراض موجهی داشته باشد ولی هویدا علیرغم این که نتوانستند به او اتهام دزدی و فساد مالی وارد سازند ولی متأسفانه گفته شد ازافرادی بی صلاحیت و قانون شکن حمایت کرده است.

\*\*\*

مهندس ابراهیم همایونفر از(اعضای گروه مترقی) که درزمان نخست وزیری حسنعلی منصور به معاونت نخست وزیر و بعدا به مقام استانداری رسیده بود در کتاب (تاریخ به شاه پاسخ می دهد) چنین نوشته است:

پس ازفراندم ششم بهمن شاه بدین منظور که دراجرای برنامه هایش هیچ مانع و رادعی به وجود نیاید همچنان به دور کردن سیاستمداران قدیمی ازدور خود پرداخت. مقتضیات ایجاب می کرد که جای آنها را به گروهی بدهد که اوامر اورا بهتر گوش می کنند. این گروه را حسنعلی منصور تشکیل داد که مردی باهوش، فعال،

بااراده و سرشار از جاه طلبی و بلند پروازی بود. او را نخست وزیر کرد و به تشکیل حزب ایران نوین پرداخت که سازمانی جدید و مترقی بود.

در برنامه حسنعلی منصور سه مبحث مهم وجود داشت. اصلاحات ارضی و بودجه ای که باید به مصرف برسد. خرید پانصد هزار تن گندم از آمریکا - افزایش بهای نفت مصرف داخلی به منظور ایجاد تعادل در موازنه بازرگانی.

درباره اصلاحات ارضی باید دانست که از ده میلیون هکتار زمین قابل کشت در ایران حدود ۵ میلیون هکتار با آبیاری مدرن و قناتهای سنتی ایران بهره برداری می شد ولی در سال ۱۳۴۲ با برنامه انقلاب سفید تمام سنت ها و روشهای گذشته منقلب گردید.

در راه اصلاحات ارضی مشکلات بزرگی وجود داشت. اغلب مالکین کوشش می کردند که حاصلخیزترین زمین ها را برای خود بردارند و بقیه را بین زارعین تقسیم کنند که این خود موجب پدید آمدن دشمنی بین مالک و زارع می شد. چون بهای فروش براساس مالیات بود مالکین خود را مغبون دانسته و این امر موجب خصومت با کار اصلاحات ارضی می شد.

سایر اصول انقلاب نیز مشکلاتی داشت مثلا در مورد ملی کردن جنگلها که آن زمان حدود ۱۱ تا ۱۲ درصد سطح کشور را می پوشاند به دلیل اینکه هیچ طرح مترقی برای بهره برداری از جنگلها نبود تولید سرگردانی شد. مسئله مراتع و چراگاهها نیز مشکلاتی پدید آورد. ملی شدن آبها موجب شد که بهره برداری از قناتها متروک گردد و لازم بود پیش از مدرنیزه کردن بهره برداری از چاههای عمیق و استفاده از قناتها به جای خود حفظ می شد در حالی که با فراموشی این وسیله ارزان سنتی مشکلات زیادی پیدا شد.

به هر صورت اصلاحاتی که در انقلاب سفید پیش بینی شده بود مشکلات زیر را در بر داشت:

۱ - اجرای اصلاحات ارضی با قاطعیت لازم برنامه ریزی نشده بود و آموزش کشاورزان کافی نبود و نقش تشکیلاتی این خلاء را گسترده تر کرد.

۲ - مبارزه تبلیغاتی علیه مالکان زیان بخش بود و موجب گردید بین طبقات مختلف فاصله ایجاد کند.

۳ - با این اصلاحات شاه خود را در برابر مالکین و عشایر و روحانیون و سیاستمداران سابق قرار داد. محمدرضا شاه از فراست و حافظه فوق العاده ای بهره مند بود ولی نوعی غرور در طبیعت او وجود داشت که وادارش می کرد نسبت به دیگران احساسی از تحقیر داشته باشد. حتی گاهی پدرش رانیز مورد انتقاد قرار می داد. در او عقده حقارت وجود داشت و این ناشی از سستی اراده و نقص قدرت تصمیم گیری او بود. او از تملق شنیدن خوشش می آمد. با این همه نویسنده او را پادشاهی می داند که از شخصیت و صلاحیت برخوردار بود و یک رهبر و رئیس شایسته ای برای مملکت بود. انقلاب سفید شاه در مردم ایران که در انتظار زندگی بهتر بودند امیدواری بسیار پدید آورد.

شاه با سپردن مقام نخست وزیری به هویدا در سیاست داخلی خود تغییر اساسی پدید آورد که بر مبنای (اطاعت و فرمانبرداری مطلق) بنا نهاده شده بود. هویدا با سپردن تمامی اختیارات و قدرت های دولت به شاه خویشتن را درحد یک مجری وفادار دستورات پائین آورده بود که در این فراگرد قانون اساسی نادیده گرفته می شد.

شاه او را انتخاب کرد تا دستیارش در کوششهای وسیعی که برای نوسازی در کشور آغاز کرده بود باشد. با آنکه هویدا مردی باهوش، کارآمد، خونسرد بود و دانش عمومی قابل توجهی داشت و به چند زبان خارجی تکلم می کرد و روحیه دموکرات و عدالت طلبی اش از او شخصیتی می ساخت که کاملاً منطبق و هماهنگ با صفات شایسته یک نخست وزیر معقول به نظر می رسید و با درآمد نفت

و مسائل و دشواریهای قابل توجهی در سیاستهای داخلی و خارجی وضع طوری بود که او می توانست حقیقتاً برای پادشاه که کار و کوشش را در نظر داشت یار و مددکاری باشد اما افسوس که هویدا با روش (گوش به فرمان) خود فقط به نقش يك مجری بسنده کرده بود و گوئی خود او در هیچ موردی هیچ نظری ندارد.

هویدا در آغاز نخست وزیری خویش دولتی موقت تشکیل داد و پس از آن تدریجاً به مستحکم ساختن وضع موقتی خود از طریق راضی کردن شخصیت های ثابت نزدیک به دربار یعنی روسای دو مجلس - وزیر دربار - رئیس شرکت نفت پرداخت. آنگاه نظام (گوش به فرمان) را در حزب ایران نوین جا انداخت و کم کم به تصفیه وزیران پرداخت و جای آنها را به کسانی داد که بهتر با نظام او جور باشند. در عین حال مواظب بود دست به ترکیب کسانی نزند که وسایلی برای نزدیک شدن و ارتباط بی واسطه باشاه پیدا کرده بودند.

هویدا برای جا به جا کردن مهره های صفحه شطرنج خود و به دور انداختن مهره هائی که از او فرمان نمی بردند ناگزیر بود هر روز به يك ورزش مغزی بپردازد. هویدا آنقدر زیرکی داشت که بتواند به تدریج رگ خواب شاه را به دست آورد.

یکی از رازهای دراز ماندن او در مقام نخست وزیری این بود که ماهرانه می توانست افکار شاه را بخواند و پیوسته چنین وانمود می کرد که تمام نظرات و ابتکارات تازه و نو مستقلاً از شخص شاه تراوش می کند در حالی که بعضی از آنها مخصوص فکر و اندیشه خود هویدا بود که به شاه القاء می شد و وقتی شاه بارضایت خاطر اجرای این نظرات را خواستار می شد هویدا فوراً دست به کار می گردید. به این ترتیب رفته رفته بین این دونوعی روابط پدر و فرزندی که پدر در مقام فرماندهی و پسر دو مقام فرمانبری به وجود آمده بود. با این طرز (جفت شاه و هویدا) به صورتی آشکار يك محیط بسته خلق کرده بودند که دربار - پارلمان - دولت فقط از افرادی

تشکیل می شدند که به تأیید و تمجید کارها می پرداختند. هرچه زمان پیش می رفت دامنه تملق توسعه می یافت.

هویدا مستقیماً رو در روی کسی قرار نمی گرفت اما به عنوان يك سیاست باز چیره دست می دانست چگونه باید اطرافیان را روی انگشت خود بچرخاند. در مبارزه با رقیبان از تهور استفاده می کرد و بیشتر از طریق تمسخر جلو می رفت. يك سیاست دیگر هویدا نگهداری قدرت بود که سعی داشت تمام پست های مهم و مسئولیت هارا زیر کنترل خود داشته باشد و برای دور کردن رقیب خطرناک، او را به پست مهمتری بگمارد و چون می دانست رقیب از عهده تصدی آن برخواهد آمد تا به پادشاه ثابت کند که شخص مورد نظر فاقد آن کارآئی است که مورد ادعای او می باشد.

هویدا به موازات گسترش پیشرفت (نظام گوش به فرمان) خود را از روابط خصوصی با کسانی که از پشت نیمکت کلاس درس شروع شده و همچنین روابطی که در دوران نخست وزیری با کسانی برقرار ساخته حلقه زنجیری دور و بر خود به وجود آورده بود که تمام این دوستان به منصب رسیده موفقیت خویش را مدیون او می دانستند خصوصاً این که هویدا به آنان امتیازاتی می داد و اطرافیان نیز می کوشیدند که رضایت خاطرش را فراهم آورند.

شاه با اطمینان براین که کارگران و کشاورزان از اصلاحات او رضایت دارند از موضع قدرت يك سردار نیرومند و پیروز برمخالفان خود از قبیل سیاستمداران سابق، مالکان بزرگ و قدیم، روحانیون و دیگران می نگریست و برای خود دیگر مانعی در راه پیشرفت آنچه که آن را (تمدن بزرگ) نامیده بود درپیش نمی دید. از همین زمان بود که طرحهای خود را برای صنعتی کردن کشور اعلام داشت درحالی که اجرای طرح های مزبور بدون رعایت احتیاط های مقدماتی علاوه بر مشکلات اجرایی تمامی ملت را بادشواریهای اجتماعی و اقتصادی و وابستگی به دیگران از جهات فنی و تهیه مواد اولیه مواجه می کرد. ولی چون مملکت اسیر نظام (گوش به



فرمان) بود کسی وقت خود را برای بررسی مسائل حیاتی و ارائه فکر و مشورت تلف نمی کرد و اجرای سهل و ساده دستور و فرمان را بفرکر کردن و مال اندیشی ترجیح می داد. نتیجه آن شد که صنعتی کردن کشور که از سال ۱۹۶۳ با کمک دولت به بخش خصوصی آغاز شد در همان شروع کار ۲۶ درصد بودجه برنامه ۵ ساله دولت را بلعید و دومیلیون کارگر و کارمند را جذب کرد. کشاورزان از دهات به شهرها جلب شدند و در نتیجه قطبی شدن اقتصاد مملکت مسائلی پدید آورد که بخشهایی از قشر جامعه از آن رنج می بردند. اصلاحاتی که برای مرفه کردن کشاورزان به اجرا گذاشته شده بود نارضائی شدیدی علیه دولت به وجود آورد و در بعضی موارد منجر به مهاجرت کشاورزان گردید و در نتیجه ورقه مالکیت دهقان بیشتر به یک تراکت تبلیغاتی شباهت داشت تا یک سند معتبر.

شاه و نخست وزیر (گوش به فرمان) به جای آن که به تجزیه و تحلیل سیاست خود بپردازند و ریشه ها را دریابند به اختراع داروهای مسکن پرداختند که عبارت بود از اصلاحات اداری - مبارزه با تورم - گسترش خانه سازی - ایجاد حزب واحد (رستاخیز).

آیا تأسیس حزب رستاخیز دامی بر سر راه شاه نبود؟ و اصولاً چه دلیلی داشت که احزاب مملکت که ظاهراً روش دموکراتیک داشتند تعطیل شوند و جای خود را به یک حزب بدهند در حالی که احزابی نظیر (ایران نوین) در داخل و خارج شناخته شده بودند و طی عمر کوتاهشان هزاران مدعو خارجی در کنگره حزبی شرکت کرده بودند و همین سیستم حزبی داشت مملکت را به سوی تشکیلات دموکراتیک رهبری می کرد. این خطای بزرگ شاه بود که در پاسخ به تاریخ هم به آن اشاره کرده است.

در (نظام گوش به فرمان) شاه هرگز ناراحت نمی شد که در مصاحبه های پی در پی خود به روزنامه نگاران شخصا توضیح بدهد و خود را مستقیماً مسئول تمام اموری که در کشور اتفاق می افتد بداند حتی از روشی که در پیش گرفته بود احساس غرور می

کرد در حالی که این مصاحبه ها جز تحريك كردن مخالفين حاصلی نداشت. شاه به پرسشهای دام گسترانه (خبرنگاران خارجی) با ساده اندیشی پاسخ می داد. گاهی هم از زیر بار مسئولیت های مهم فرار می کرد. درعین حال به زمامداران جهان درس حکومت کردن می داد که این امر موجب آزرده کردن دولت ها و ملل دیگر می شد که زیان فراوانی داشت. محمدرضا شاه به تنهایی می خواست مظهر تجدید حیات ایران و تمدن بزرگ باشد. نخوت و غروری که موجب سقوط او شد در تاریخ بشریت مسئله ای ماندنی است.

\*\*\*

ژیسگاردستن رئیس جمهور سابق فرانسه در کتاب خاطرات خود تحت عنوان (قدرت و زندگی) در باره هویدا چنین می نویسد:  
در میهمانی ناهاری که نخست وزیر ایران، هویدا، در کاخ مرمری به رنگ صورتی به افتخار من داد خودرا در حال و هوای محله «مونپارناس» پاریس در حوالی رستوران «کوپل» احساس کردم. اوسیاستمداری با خلق و خوی رادیکال، جسور و اندکی بدبین بود. باروحیه ای زنده، شوخ طبع و آشکارا در آرزوی ترقی دادن کشور خود بود. در او وفاداری بی چون و چرایی نسبت به شاه دیدم. او مردی بود که، توانست هر موقعیت سیاسی را با مهارت اداره کند. اما آیا هنوز اداره موقعیت سیاسی مملکت، با وجود تنش رو به تزایدی که در ایران، درمیان دو نیروی مخالف (ارتش و آوندهای متعصب) درحال شکل گیری بود امکان پذیر بود؟

من با او از زیاده روی های پلیس سیاسی ایران سخن گفتم. پاسخ داد: من تمام سعی خودرا برای مهار کردن این زیاده روی ها به کار می برم. اکنون کمتر ازاین موارد دیده می شود. با این حال باید بعضی از واکنش های پلیس را هم درك کرد. سوء قصدهای زیادی صورت گرفته و بسیاری ازهمقطاران آنها کشته شده اند و بعضی از افراد خانواده هایشان هدف انتقام گیری قرار گرفته اند. به همین دلیل با خشونت واکنش نشان می دهند. این قابل درك

است.

گفتم اما به ما اطلاعاتی هم در مورد اعمال شکنجه رسیده است. هویدا در مورد بازجوییهای توأم با شکنجه گفت من دستور داده ام در این موارد تحقیق شود زیرا مقالات روزنامه هارا می خوانم. هر روز روزنامه های فرانسوی را می خوانم مخصوصا فیگارو و لوموند را ... موارد نادری از بازجویی توأم با شکنجه اتفاق می افتد. مرتکبین آنها را تنبیه کرده ام. به هر حال اینها مواردی استثنایی هستند. هرگز شکنجه به صورت سیستماتیک وجود ندارد.

او بی تردید در سخنانش صادق بود، از آن صداقت های سیاسی. از آنهایی که وقتی کسی ابراز می دارد به آنچه می گوید واقعا باور دارد. پس شك و تردیدهای مطبوعات از کجا منشاء می گیرد؟ شاید از خاطراتی که دوران اشغال فرانسه (به وسیله نازیها) باقی گذاشته شده و دورانی که در آن هیچکس از آن که همسایه دیوار به دیوارش را شکنجه می کردند سخن نمی گفت!...

ما از امکان باز کردن فضای سیاسی گفت و گو کردیم. او در این زمینه امیدوار بود. می خواست در این زمینه اقدام کند. گمان داشت که می تواند با آغاز انتخابات آزاد در سطح محلی به انتخابات آزاد در سطح ملی برسد.

میهمانی هویدا، ضیافتی مردانه بود. بیست نفری در آن حضور داشتند. چندین وزیر و مشاور نخست وزیر همه فرانسه حرف می زدند، تقریبا بدون لهجه خارجی حرف [را] را اندکی در گلومی غلطاندند. هر کدام از آنها دو ماه پیش سفری به پاریس کرده و چند روزی در هتل (ژرژ پنجم) یا (پلازانته) به سر برده بودند.

پرویز راجی از دوستان نزدیک هویدا چنین می نویسد:

روز ۱۲ مرداد سال ۱۳۵۵ به دیدار هویدا رفتم. سرحال و شاد و پرحرف و مظهري از اعتماد به نفس بود. راجع به نخست وزیری اش می گفت (مرا زنده زنده خاک کرده اند ولی از بخت بد

آنها من هنوز زنده ام) افزود که ابراز مخالفت های اخیر و نامه نگاری های پی در پی سرچشمه اش در خارج ایران است. اعلیحضرت واقعا می خواهد اندک آزادی اعطاء کند اما نباید فراموش کرد که ما هیچوقت سنت انضباط و شکیبائی لازم را برای بهره برداری از آزادی نداشته ایم. پرسیدم آیاشهبانو نفوذ معتدل کننده ای برشهرش ندارد؟ گفت اعلیحضرت به او دستور داده اند هرنامه ای که به امضای نهانندی است و مربوط به امر هنری یا خیریه زیر نظر شهبانو نباشد به دور اندازم و یا به عبارتی که گمانم از شخص شاه شنیده باشد افزود اگر روزی حکومت ایران به دست این خانم افتد ظرف چهار روز كلك مان كنده می شود. گفت حزب رستاخیز را باید شکست محض قلمداد کرد و آموزگار هم صدایش در آمده که نمی خواهد دبیرکل حزب باشد. درباره خاموشیهای برق پرسیدم گفت فقط ۳۰ درصد هزینه های عمرانی دست دولت است. هفتاد درصد در اختیار شرکت ملی نفت و شرکت گاز و ارتش می باشد و همه کارها را با ۳۰ درصد نمی توان انجام داد.

روز ۱۵ مرداد باردیگر به دیدار نخست وزیر رفتم. امیرعباس هویدا پس از نزدیک به ۱۳ سال نخست وزیری، امروز استعفا داد. با وجود همه شایعاتی که سرزبانها بود باید اعتراف کنم که برای من غیرمنتظره بود. وقتی به اتاق هویدا وارد شدم پاهایش روی میز بود. گفتم مثل این که استعفا داده اید؟ با قیافه آرامی گفت فکر نمی کنی وقتش رسیده باشد؟ گفت روز پنجشنبه که در نوشهر شرفیاب می شود اعلیحضرت اظهار می دارد امروز می خواهم با شما کمی صحبت کنم. هویدا مطلب را در می یابد و خواهش می کند نخست به او اجازه داده شود نکاتی به عرض برساند. پس از مرور تحولات سیاسی اخیر کشور، اظهار می کند که برای چاره جوئیهای نوین به افراد تازه نفس احتیاج است. صحبت ها در محیطی بسیار دوستانه صورت می گیرد. پس از حدود ۴۰ دقیقه شهبانو وارد اتاق می شود. اعلیحضرت می گوید وزیر جدید دربار را به شما معرفی می

کنم. به شنیدن این حرف، هویدا افزود قطره اشکی در چشم شهبانو موج می زند. هویدا گفت که دفتر شهبانو به صورت دولت رقیبی در آمده بود و نمی توانست وزرائی را که نمی خواست از دولت کنار بگذارد. در خواست یک سال مرخصی به قصد استراحت کرده بود. ولی اعلیحضرت فرموده بودند چون موضوع های حساس سیاست خارجی از طریق وزارت دربار، نه وزارت خارجه حل و فصل می شود مایلند هویدا در آن سمت باشد. شاه افزوده بود که او و علم نزدیک ترین دستیارانش هستند و ضمن تمجید از وفاداری علم به کسالت و احتمال عدم توانائی اش اشاره کرده بود. در حال علم مرقومه ای تقدیم کرده بود که از فرط بیماری قادر به ادامه خدمت نیست. هویدا ادامه داد که گرچه تغییر در رده بالا ضرورت داشت ولی مشکلات باقی خواهد ماند. اذعان کرد (اگر دولت فاسد بود، وزارت دربار سرگردنه است)

شهرت هویدا به درستی و امانت در مسائل مالی سرمایه ای بسیار ذیقیمت در وزارت دربار خواهد بود. هویدا وزارت دربار را لانه افعی ها خواند و گفت از چاله درآمده و به چاه افتاده است.

امیر خسرو افشار می گفت: از دست رفتن علم با آن محبت و وفاداری و تدبیر برای اعلیحضرت جبران ناپذیر است و هویدا هرگز به آن درجه از قدرت و اهمیت دروزارت دربار نخواهد رسید. خودش شخصا طالب مقامی نیست و ترجیح می دهد بازنشسته شود و جایی در جنوب فرانسه در سکوت و آرامش به سربرد.

روز ۲۲ مرداد هویدا را در وزارت دربار ملاقات کردم. گفت دیروز ملاقات سه ساعته با اعلیحضرت داشته است. حوادث سه ماهه گذشته بر اعصاب شاه و شهبانو اثر گذاشته است. هرگز این قدر واجب نبوده که اعلیحضرت خود را از صحنه سیاست داخلی کنار بکشد و بگذارد دیگران در معرض انتقاد قرار بگیرند. اما قدرت این کار را ندارد. حالا که مزه قدرت را چشیده دائم خود را

به میان می اندازد. قرار است مصاحبه دیگری هم بکند. شهبانو هم دست کمی از ایشان ندارد و عدم مداخله برایش دشوار است. آموزگار نمی خواهد حسابی وارد گود شود. درباره فساد گفت عیناً سرطان، گوئی اینها آخرین روزهای حکومت است. عده ای با حرص و ولع باورنکردنی مشغول انباشتن جیبهایشان هستند. دیروز به عرض رسانیدم دنیائی که تا سه ماه پیش اعلیحضرت مرتب به آن درس می دادید می خواهد بداند علت این شورشها چیست؟ هنگام رفتن گفت (آخر سر همه مان یکی از آن قرصهای زهرآگین را قورت می دهیم و آنهایی که بخت بهتری دارند شاید به موقع در بروند) هویدا از رخوت و بی حرکتی دولت انتقاد می کرد و گفت برای نمونه با آنکه همه می دانند اگر آخوندها سرکار بیایند چه بلائی سر زنها می آورند معذالك نه خود سازمانهای مختلف زنان به فکرافتاده اند و نه از آنها خواسته شده که علیه آخوندهاتظاهراتی راه بیاندازند. اعلیحضرت به فکر نخست وزیر تازه ای هستند که بتواند خلاء سیاسی موجود را پر کند. اما ترك عادت آسان نیست. اعلیحضرت نمی تواند خود را از صحنه سیاست دور کند. امروز قول می دهد کنار خواهد کشید فردا خود را در مخصمه تازه ای می اندازد.

روز ۹ شهریور به والاحضرت اشرف تلفن کردم. بسیار افسرده و بدبین بود و گفت کار پهلویها تمام است. به زودی يك حکومت جمهوری اسلامی اعلام خواهد شد. اعلیحضرت با آخوندها کنار نخواهد آمد و قبول نخواهد کرد پادشاه کشوری باشند که قدرت اصلی در دست خمینی یا شریعتمداری باشد. تقصیر همه کارها را به گردن هویدا انداخت که ۱۴ سال به برادر من دروغ گفت و برای دستگیری دزدها هیچ کاری نکرد. بعدها به کارتر نفرین کرد. از نمک شناسی ملت ایران بعد از آنچه پدر و برادرم برای آنها کردند رنجیده خاطر و دل چرکین بود.

روز ۱۸ شهریور هویدا از وزارت دربار استعفا کرد. در اخبار

اورا یکی از مشاوران اصلی شاه و یکی از نیرومندترین مردان ایران خواندند. شریعتمداری خواستار محاکمه او برای سوء سیاست سال های اخیر شده اما اعلیحضرت مقاومت ورزیده و فرموده اند محاکمه هویدا در حکم محاکمه رژیم است. با فریدون هویدا صحبت کرده و گفت امیر عباس از بابت خودش باکی ندارد و برای دفاع از هرگونه اتهامی به اندازه کافی سند و مدرک در اختیار دارد.

\*\*\*

یکی از مخالفین دولت های منصور و هویدا که مدتها هم از کار برکنار بود دکتر پیراسته می باشد که بعد از سقوط رژیم به شدت هویدا را مورد حمله قرار داده و در پاسخ نوشته های فریدون هویدا چنین نوشته است:

برخلاف آنچه فریدون هویدا در کتاب «سقوط شاه» نوشته است پایان سلطنت شاه از اکتبر ۱۹۷۸ شروع نشد بلکه شروع آن خیلی زودتر بود. اگر بتوان از زمان دقیقی شروع آن را در نظر بگیریم باید از زمان انتصاب حسنعلی منصور به نخست وزیری در سال ۱۹۶۴ صحبت کنیم. انتصابی که به علت فشار زیاد سیا و دیپلماتهای آمریکائی صورت گرفت.

کمتر از يك سال از نخست وزیری منصور نگذشته بود که او ترور شد و دولت موقتی تحت نظر امیرعباس هویدا، یکی از دوستان نزدیک منصور تشکیل شد. در آن زمان شاه اعتراف کرده بود که این دولت موقتی است و بیشتر از چند ماهی دوام نخواهد داشت. ولی همین دولت موقتی ۱۳ سال دوام داشت که از نظر طولانی بودن در تاریخ سیاسی ایران بی نظیر بود و در تمام این مدت هویدا نفوذ زیادی بر دربار داشت تا این که در سال ۱۹۷۸ زندانی شد.

چرا هویدا برای چنین مدت طولانی نخست وزیر باقی ماند؟ آیا به خاطر این بود که هویدا فردی کاملاً مطابق میل و سلیقه شاه بود؟ و هرچه شاه می گفت بدون چون و چرا انجام می داد، کسی که تنها هدفش در زندگی این بود که فقط شاه را خوشحال و راضی

نگهدارد.

فریدون هویدا کاملاً درست می گوید که شاه يك مرد جنجالی بود و تا اوائل سال ۱۹۶۰ به گفته های مشاوران خود گوش می داد. به خاطر دارم زمانی که استاندار فارس بودم شاه برای نصب سنگ بنای دانشگاه به شیراز آمد. محل این دانشگاه نامناسب بود و تنها نفعی که ساختن دانشگاه در آن محل می توانست داشته باشد این بود که زمینداران محلی را ثروتمند می کرد. من این موضوع را باشاه در میان گذاشتم. با این که شاه مردی لجباز و یکدنده بود ولی نفوذ پذیر نیز بود و بعد از سه ماه موافقت کرد که دانشگاه در محل دیگری ساخته شود. در این مورد نمونه های زیادی می توانم در زمان رژیم بگویم.

این بحث و جدلها در زمان هویدا لازم نبود. هویدا هر دستوری که شاه به او می داد بدون آن که نفع و زیان مردم برایش اهمیت داشته باشد انجام می داد. اطاعت مطلق هویدا از شاه به خاطر تثبیت موقعیت خودش بود و همین مسئله به شاه جرأت داد که دیکتاتوری بیشتری در مقابل مشاورین خود داشته باشد.

مخالفت روحانیون با شاه قوی بود. زیرا آنها به خوبی از نفوذ خود بر توده مردم آگاه بودند و از طرفی می دیدند که قدرت آنها از زمان نخست وزیری هویدا روز به روز محدودتر می شود. این محدودیت بیشتر به خاطر ترس هویدا از مذهب شیعه بود، چون هویدا بهائی بود. هویدا تخم عدم اعتماد به روحانیون را در مغز شاه کاشت. این عدم اعتماد زمانی برای ما آشکار شد که سفیر عراق شدم. من وظیفه خود می دانستم که به قم رفته و با رهبران مذهبی ملاقات کنم. هویدا کاملاً مخالف بود. اما من به شاه گفتم که لازم است و بالاخره به من اجازه داده شد که به قم بروم. در آن زمان آیت الله حکیم رهبر مذهبیین بود و با من در مورد اختلاف و کشمکش بین مذهب و دولت صحبت کرد و گفت که این اختلاف قابل حل است و پیشنهاد کرد که راه حل را با آزاد کردن تعدادی از



روحانیون از زندان شروع کنیم. در ابتدا هویدا موافق آزادی‌ها نبود ولی بعد از مدتها بحث و صحبت موافقت کرد که آنها آزاد شوند. فریدون هویدا یکی از علل بزرگ انقلاب را فساد خانواده سلطنتی می‌داند و این مسئله غیرقابل انکار است. تعداد زیادی از درباریان در بسیاری از معاملات و قراردادهای شریک بوده و رشوه می‌گرفتند ولی این که بگوید برادر او به خاطر این موضوع پادشاه مبارزه کرد کاملاً دروغ است. نه تنها هویدا از تمام ماجراها با خبر بود بلکه از آنها نیز حمایت می‌کرد. حمایت او به طرق مختلف بود مثلاً نقشه ساختمان «سته لایت» در جنوب تهران با موافقت هویدا بود که در نتیجه یکی از دوستان او در عرض مدتی کوتاه یکی از ثروتمندان ایران شد. کسی که به خاطر دوستی با هویدا صاحب ثروت فراوان شد، نخست وزیری که دستهایش قادر به درست کردن ثروت برای دیگران بود ولی نمی‌توانست مشکلات مملکت را که خودش به وجود آورده بود حل کند.

شهری به اندازه تهران بدون هیچ ترانسپورت عمومی که هرکارمندی مجبور بود برای رفت و برگشت از محل کار اتومبیل شخصی داشته باشد، بدترین ترافیک دنیا را به وجود آورد. در یک شهر ۴/۵ میلیونی بسیاری در منازل زندگی می‌کردند که آب و برق نداشت. این مشکلات را هویدا کاملاً نادیده می‌گرفت.

عده زیادی از سیاستمداران که نمی‌توانستند در چنین دولتی کار کنند به تدریج استعفاء داده و خود را کنار کشیدند. مدیرعامل سابق شرکت نفت بعد از یک درگیری پادشاه استعفاء داد و به منزلش رفت و منتظر تغییر دولت شد. من و دوستانم نیز به همین دلیل استعفاء دادیم یا خود را بازنشسته کردیم.

ما به زندان رفتیم و به ما حمله ای نشد. ما و بسیاری از ایرانیان می‌توانستیم اعتراض کنیم ولی خیلی آهسته، شاه یکبار در تلویزیون گفت که یکی از وزیران او که موافقش نبوده است استعفاء داده و این نشان می‌دهد که آنها قدرت اخلاقی دارند و

هیچ گونه تهمت‌ی به آنها زده نخواهد شد. هویدا نیز قدرت اخلاقی خود را نشان داد. او نفوذ بزرگی بر سیاست ایران مدت ۱۵ سال داشت. او استعفا نداد و از قدرت خود تا آخرین لحظه برعلیه مردم ایران استفاده نمود.

### یادبود هویدا

امیرعباس هویدا در کشورهای خارج معروفیت زیادی داشت مخصوصاً در فرانسه دوستان فراوانی همواره با او در ارتباط بودند. هویدا نیز علاقه زیادی به کشور و ادبیات و هنر و زندگی در فرانسه داشت. خیلی از مقامات مهم فرانسه از دولت جمهوری اسلامی خواسته بودند که از اعدام هویدا صرفنظر شود. به هر حال اعدام هویدا تولید تأسف فراوان کرد و در خارج از کشور از او تجلیل شد. روزنامه کیهان لندن مورخ ۲۱ شهریور ۱۳۷۰ چنین می نویسد:

مدال یادبود امیر عباس هویدا، نخست وزیر فقید ایران طی مراسمی به وسیله «آرتوس برتران» در پاریس عرضه شد. «آرتوس برتران» سازنده مدالهای یادبود شخصیت‌های بزرگ سیاسی، علمی، هنری و ادبی بین‌المللی است.

مدال یادبود هویدا را طراح و هنرمند نامدار فرانسوی «ژان روول» طراحی کرده است. روول طراح مدال معروف یادبود ژنرال دوگل است که اکنون جزو کارهای کلاسیک‌کننده کاری به شمار می رود.

«روول» می گوید هویدا بدون تردید یکی از برجسته ترین شخصیت های سیاسی قرن بیستم بود و من به همین جهت تصمیم گرفتم به نوبه خود از او تجلیل کنم. هویدا کوشید تا ایران را به دوران معاصر بیاورد و تحت رهبری شاه نفوذ و اعتبار ایران باستان را احیاء کند.

يك روی مدال یادبود هویدا، چهره خندان نخست وزیر فقید را

نشان می دهد. یقه ی کت هویدا، در این مدال یاد بود، به يك گل ارکیده مزین است. علاقه هویدا به ارکیده شهرت عام داشت. این گل در واقع همراه با پیپ و عصا جزو علائم مشخصه هویدای سیاستمدار به شمار می رفت.

در روی دیگر مدال یادبود نقشه ایران را می بینیم که يك سرو شیرازی از دل آن روئیده است. طراح مدال بدین ترتیب خواسته است یادآور شود که خانواده هویدا - ازجانب پدر - اهل شیراز بودند. در همان روی مدال مصرعی از يك بیت ازحافظ شیراز به خط یکی از خوشنویسان برجسته ایران حك شده است.

بسیاری از رهبران و شخصیت های سیاسی، علمی، فرهنگی و ادبی فرانسه و دیگر کشورهای اروپای باختری، مدال یادبودهویدا را جزو مجموعه مدال های یادبود خود قرار داده اند.

«انجمن دوستان امیرعباس هویدا» با برگزاری مراسمی در پاریس از نخست وزیر ایران در پاریس تجلیل کرد. در این مراسم گروهی از شخصیت های ایرانی و فرانسوی شرکت داشتند. در مراسم مذکور هلاکو رامبد، امیر طاهری و ادوارد سابلیه روزنامه نگار مشهور فرانسوی، درباره جنبه های گوناگون شخصیت هویدا سخن گفتند.

«انجمن دوستان امیرعباس هویدا» ده سال پیش به ابتکار ۵ تن از نخست وزیران پیشین فرانسه تشکیل شد و اکنون بیش از ۷۰۰ عضو ایرانی و خارجی دارد.

در مراسم مزبور اعلام شد که انجمن درنظر دارد فعالیت های خودرا گسترش دهد و به زودی اجلاسی برای انتخاب يك هیئت مدیره جدید تشکیل خواهد داد.

رامبد که سالها رهبری اقلیت پارلمانی را در ایران بر عهده داشت گفت علیرغم اختلاف سلیقه و عقیده سیاسی، هویدا هرگز کینه شخصی نداشت و با وسعت نظر به مسائل می گریست.

امیر طاهری در سخنان خود گفت: یاد کردن از هویدا زمانی

معنا دارد که مسئله نیاز ایران را به امروزی شدن مطرح کنیم و هویدا یکی از معدود رجال ایران معاصر بود که در عین حفظ هویت ایرانی خود توانسته بود دنیای امروز را نیز به خوبی بشناسد. با مرگ فاجعه آمیز هویدا فکر ترقی و تجدد در ایران از بین نرفته است و امروز می بینیم که این فکر زنده تر و پویاتر از همیشه است. سابلیه در سخنان پر احساسات خود از امیرعباس هویدا به عنوان يك انسان برجسته که مورد احترام بین المللی بود، یاد کرد.

\* \* \*

فریدون هویدا در گفتگویی به خبرنگار کیهان چنین گفت: طی چند سالی که از شهادت دلخراش برادرم می گذرد مجالس متعدد یادبود برایش تشکیل شده است. خاطره امیرعباس هویداهمیشه زنده است و با گذشت زمان معنای واقعی خدمات او و میلیون ها ایرانی که در راه سازندگی کشور ایران خدماتی انجام داده اند روشنتر می شود. او دلش به عشق ایران زنده بود. من فکرمی کنم که اگر امروز امیرعباس زنده بود احساس غرور و سربلندی می کرد زیرا می دید که قدر زحمات و خدمات او و همکارانش به تدریج شناخته می شود. در حق امیر عباس بزرگترین بیعدالتیها شد امامی بینیم که این دنیا هم کاملاً بی عدالت نیست. امروز میلیونها ایرانی که در آن ایام کشور خود را ساخته اند با سربلندی می گویند: آن دوران ترقی و سعادت در اثر کوشش ما بود. انشاءالله اگر روزی زندگینامه امیرعباس تهیه شود خواهید دید باچه درجه ای از روشن بینی و موشکافی مسیر تحولات ایران را شناخته بود. او اگر زنده بود به مردم ایران می گفت (متحد شوید. اراده کنید. آینده مال شماست) با اطمینان کامل می توانم بگویم او دشمنان خود را می بخشید و داوری درباره آنان را به تاریخ و وجدان بیدار ملت ایران و به خدای بزرگ واگذار می کرد.

## چند خاطره از نمایندگان آخرین دوره

### مجلس شورایی

همکار گرامی و محقق ارجمند

تا کنون چند جلد از کتابهای (ایران در عصر پهلوی) را خوانده ام. بدون شك آنهایی که در زندگی شان حتی يك صفحه مطلب به روی کاغذ آورده باشند می دانند که برای تهیه و گردآوری و تدوین و تحریر این گنجینه پر ارزش چه زحمات و تلاشی صورت گرفته و تا چه میزان باید در حفظ و نگهداری این آثار سودمند در کتابخانه ها کوشش کنند.

در پاسخ درخواست شما به پیوست دو خاطره از دوران نمایندگی خود را ارسال و امیدوارم مورد توجه قرار گیرد.

دوستدار همیشگی - دکتر محمد ستاری.

\*\*\*

در روز افتتاح چهارمین سال از بیست و چهارمین دوره مجلس شورای ملی در روز ۱۴ مرداد ۱۳۵۷ پادشاه ایران با تشریفات مختصر و محدودی نطق افتتاحیه خود را در تالار مجلس سنا در برابر نمایندگان مجلسین و هیئت دولت ایراد فرمودند که قسمت مهمی از این خطابه مربوط به آمار تولیدات کشاورزی و فرآورده های دامی و پیشرفت فراوان در این زمینه بود که با حقیقت چندان وفق نمی داد. من که روز قبل درباره علل عقب ماندگی کشاورزی و تولیدات

دامی در مملکت در دانشگاه ابوریحان بیرونی برای دانشجویان سخن گفته بودم از این دو گانگی آمارسخت نگران شدم ومی دانستم که روزهای بعد مورد سئوال دانشجویان قرار خواهم گرفت.

در جلسه خصوصی مجلس که مطابق معمول همه ساله پاسخ نطق افتتاحیه پادشاه خوانده می شود تانظر نمایندگان خواسته شود خطیبی نایب رئیس مجلس که مأموریت نوشتن این پاسخ را داشت کلیه گفته های ایراد شده را مورد تأیید قرار داد. مهندس ریاضی خواست که نمایندگان نظر خودرا اعلام تا خطابه جوابیه مورد تصویب قرار گیرد.

از رئیس مجلس خواستم که اجازه صحبت به من داده شود. مهندس ریاضی باادب وتواضعی که داشت مرا خواست که توضیحاتی بدهم. با صراحت عنوان کردم در ارقام واعداد ارائه شده ارقامی غیر واقعی وجود دارد و وظیفه خود می دانم که حقیقت را بیان کنم. چون سالهاست که تدریس و تحقیقات دانشگاهی مرا به این حقایق واقف ساخته است.

رئیس مجلس از من خواست که برای بررسی به دفتر ایشان بروم. به اتفاق دکتر خطیبی و چند تن از نمایندگان نزد ایشان رفتیم. همان سئوال وجواب ها مطرح شد.

دکتر خطیبی گفت به نظر من گفته های این نماینده صحیح ومنطقی است وتوضیح داد که دوروز قبل از افتتاح مجلسین خطابه را در اختیارمن گذاردند تا با فراغت کافی پاسخ را تهیه کنم. ارقام و اعداد با آنچه را که اعلیحضرت اعلام داشته بودند تفاوت داشت ومعلوم شد صبح روزی که می بایستی این پیام قرائت شود با جوهر آبی رنگ اعدادی روی مطالب ماشین شده اضافه یاتصحیح گردیده که این امر سابقه نداشت. چون همیشه پیام قرائت شده مورد استناد قرار می گیرد لذا پاسخ بر همان روال تهیه وتنظیم شده است.

مهندس ریاضی ضمن تجلیل از موشکافیهای انجام شده گفت بسیار بجاست که برای شما تقاضای شرفیابی کنم تا خودتان مطالب

را مطرح کنید. ولی چون رئیس مجلس تغییر کرد دیگر این امر صورت نگرفت.

روزی در دانشگاه تهران جلسه ای تشکیل شده بود که من هم با سمت استادی دانشگاه در آن شرکت داشتم. یکی از خدمتگذاران دانشگاه نزد من آمد و گفت تلفنی باشما کار فوری دارند. وقتی باعجله از جلسه خارج شدم به سمت تلفن رفتم دکتر نهاوندی گفت رامبد وزیر مشاور درامور پارلمانی می خواهد باشما صحبت کند. تلفن را برداشتم. رامبد گفت از کرج با شما صحبت می کنم. گفتم موضوع چیست؟ گفت مگر روزنامه اطلاعات را نخوانده اید؟ گفتم خیر. گفت نطق امروز شما در مجلس و این که گفته اید طبق آمار موجود در مدت ۱۴ سال اخیر میزان تولید گندم در کشور تغییر چندانی نکرده است چاپ شده و موجبات نارضایتی شاهشاه و گروهی از مقامات را فراهم ساخته است. ضمنا گفتند با همه دوستی ها در این مرحله از من کاری ساخته نیست حال اگر می خواهید راه حلی پیدا شود فردا به دفتر من به نخست وزیری بیائید. گفته های من مبنی بر آمارهای رسمی و نقل از کتاب (آمار سازمان برنامه) بود.

ابتدا نمی خواستم به نخست وزیری بروم ولی به علت سوابق دوستی با رامبد و این که چند سال باهم در کار نمایندگی استان گیلان همکاری داشتیم تصمیم گرفتم به دفتر ایشان بروم. ساعت ۱۱ شب از دفتر روزنامه رستاخیز تلفن شد که مطالبی علیه تو در باره مطالب عنوان شده در مجلس به روزنامه رسیده که عینا چاپ می شود. دکتر سمسار سردبیر روزنامه هم گفت کنایه ها و نیش ها از مطالب مزبور حذف خواهد شد چون مسئول صفحات کشاورزی روزنامه بودم.

روز بعد در در روزنامه رستاخیز مطالبی با نام مستعار چاپ شده بود که مرا بی اطلاع و مغرض خوانده بود. با حالتی افسرده به دفتر رامبد رفتم. ایشان شروع به نصیحت کرد و مرا که تازه کار

بودم راهنمایی هائی کردند. کتاب آمار سازمان برنامه را به ایشان ارائه دادم. تولیدات گندم را در مدت ۱۴ سال اخیر نشان می داد. رامبد ضمن تأیید مطلب یادکترآموزگار نخست وزیر تلفنی شروع به صحبت کرد و گفت اظهارات نماینده در جلسه دیروز مبتنی برآمار سازمان برنامه می باشد. رامبد نزد نخست وزیر رفت و به ایشان هم ثابت شد که مطالب عنوان شده در کمال بی نظری بوده و به منظور ارائه طریق و رفع نقایص در امر برنامه ریزی کشور بوده است. وزیر مشاور در امور پارلمانی که به حقایق آگاه شد درصدد دلجوئی برآمد ولی مطالب منتشره در روزنامه رستاخیز قابل بخشش نبود و باید این بی حرمتی جبران می شد.

فردای آن روز در جلسه علنی مجلس قسمتی از گفته های خودرا تکرار کرده و صفحه ای از کتاب آمار سازمان برنامه را در رابطه باتولیدگندم در ۱۴ سال اخیر به رئیس مجلس تقدیم داشتم. بعداز این بیانات رامبد پشت تریبون رفت و ضمن دلجوئی از نماینده موشکاف و نکته سنج مجلس اعلام داشت برای تجدید چاپ کتاب آمار دولت مبلغ ۶۰ میلیون ریال دراختیار دکتر توفیق رئیس آمار کشور گذاشته خواهد شد تا زودتر اسناد لازم را چاپ و حقایق به اطلاع مردم برسد.

دکتر محمد ستاری همچنین در کیهان چاپ لندن: هورخ ۱۸ مهر ماه ۱۳۷۰ چنین می نویسد:

یادم می آید درسال ۱۹۷۷ (سال ۱۳۵۶) وقتی در کنفرانس بین المجالس در شهر صوفیه پایتخت بلغارستان برگزار شده بود از ایران هیأت ۹ نفری نمایندگان مجلس شورای ملی به اتفاق دکتر جهانشاه صالح سناتور دراین کنفرانس شرکت داشتند و نویسنده نیز افتخار شرکت در این جلسات را داشت. دراوقاتی که برای صرف صبحانه یا نهار و شام تعیین شده بود اغلب نمایندگان درمجلس ملی فرانسه که آنها هم دراین جلسات شرکت داشتند ترجیح می دادند که درکنار نمایندگان ایرانی بنشینند و با آنان صحبت کنند. آنها سعی



داشتند در نهایت تواضع و ادب از ایران صحبت کنند و شکوه و عظمت آن را بستایند. برای آنها در درجه اول این حیرت پیش آمده بود که چگونه افرادی در این هیأت به عنوان نماینده مجلس به کنفرانس آمده اند که هر یک به دو زبان بیگانه تسلط دارند. در صورتی که خودشان از این که قادر به تکلم زبانی غیر از فرانسه نیستند کمی خجلت زده به نظر می رسیدند. اصولاً یکی از دلایل ایجاد تفاهم و صحبت بین ما و فرانسوی ها همین همزبانی بود.

در آن زمان وقتی که با همکاران فرانسوی می نشستیم، آنها از اعتبار مملکتیمان و این که از قدرت مالی و اقتصادی چشمگیری برخوردار است تا حدی که در موارد ضروری حتی به دولت فرانسه و انگلستان نیز وام اعطا می کند سخن می گفتند. از شایستگی و برجسته بودن فارغ التحصیلان ایرانی در دانشگاههای خارج و مهارت تکنوکوژی و تکنیسین های ایرانی و توفیق در اجرای پروژه های سازندگی و ساختارهای زیربنائی بحث می کردند. خیلی ها آرزو داشتند به صورت توریست به ایران بیایند تا از دیدنیها و پذیرائیها و میهمان نوازیهای ملت ایران بهره بگیرند. برداشت کلی آنها از ایران سال ۱۳۵۶ کشوری پیشرفته، متمدن و حتی پیشتازتر از تاریخ زمان بوده (اقای پاتریک دو وجیان نماینده امروز مجلس ملی فرانسه در مصاحبه خود می گوید: انقلاب اسلامی را باید از حالا تمام شده دانست. اگر این انقلاب را با انقلاب خودمان مقایسه کنیم تهران در سال ۱۷۹۴ به سر می برد. یعنی حدود ۲۰۰ سال به قهقرا)

همکاران فرانسوی در آن زمان و شرایط به درستی می دانستند از ایران و کشوری صحبت می کنند که از نظر وسعت خاک پانزدهمین کشور دنیا و در آسیا بعد از چین، روسیه، هندوستان و عربستان بزرگترین کشور این قاره و در اروپا به تنهایی وسعتش بیشتر از مساحت آلمان، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، هلند و بلژیک است.

از نظر حجم تولید ناخالص ملی ایران در چهارده سال قبل سیزدهمین کشور دنیا به حساب می آمد که برخورداری از چنین

مرتبه ای آن هم در بین ۱۶۰ کشور عضو سازمان ملل متحد از هرجهت قابل توجه و چشمگیر بود.

درمورد ذخایر ارزی با داشتن ۱۲ میلیارد دلار اندوخته در زمره کشورهای ثروتمند جهان رقم خورده بود.

در مورد تولید و صادرات نفت که میزان آن ۵/۵ الی ۶ میلیون بشکه در روز می رسید بلافاصله بعد از عربستان و شوروی در جهان قرارداد داشت. وجود اسکله های بارگیری مدرن نفت از جزیره خارك و پالایشگاه عظیم آبادان، ایران آن روز را در مرتبه اول جای داده بود.

در آمد سرانه در سال ۱۳۵۷ بنابه آمار سازمان ملل متحد از مرز ۲۲۰۰ دلار فراتر می رفت و در این زمینه نیز درجهان در ردیف کشورهای معتبر قرار گرفته بود. ارتش ایران ششمین ارتش دنیا در دنیای آزاد بود و قدرت نیروی هوایی آن مقامی در همین حدود و شاید والاتر از آن داشت. از نظر برخورداری از قدرت و کیفیت هوانیروز و نیروی دریائی هاور گرافت در عالی ترین موقعیت قرار داشت.

در زمینه آموزش و پرورش در سال ۵۷ - ۱۳۵۶ بیش از ده میلیون جوان ایرانی به نسبت ۴۰ تا ۶۰ درصد در دبستان ها و دبیرستان ها و ۱۲۰۰۰۰ دانشجوی در دانشگاههای کشور و ۱۰۰۰۰۰ نفر در دانشگاههای مختلف جهان تحصیل می کردند. برنامه ای نیز برای مبارزه با بیسوادی طرح ریزی شده بود که می بایست تا سال ۱۳۵۷ پایان می گرفت. از این دست اطلاعات و واقعیات که بین نمایندگان مجلس شورای ملی ایران و فرانسه رد و بدل می شد بسیار بود که ذکر همه آنها به درازا می کشد. لازم به تذکر است که در بین نمایندگان مجلس ملی فرانسه که در سال ۱۳۵۶ به کنفرانس بین المجالس صوفیه آمده بودند تعدادی نیز جزء اعضای کمیته دوستداران ایران و فرانسه به شمار می آمدند و از این جهت با نمایندگان ایران صمیمیت و دوستی قابل ثباتی برقرار کردند. این دوستی ها همه بر مبنای احترام متقابل و حفظ و حرمت

ها و متکی بر صداقت و راستی بود. آنها دست نمایندگان ایرانی شرکت کننده در کنفرانس رابه صداقت می فشردند و قلبا به آنها احترام می گذاشتند.

\*\*\*

### وضع اعتبارنامه ها در مجلس رستاخیز

دکتر مرتضی مشیر نماینده بیست و چهارمین دوره قانون گذاری مجلس شورای ملی چندنامه برای نویسنده کتاب همراه خاطرات خود فرستاده که قسمتی از آن نقل می گردد:  
دوست محقق و فرزانه ارجمند

با عرض سلام هرده جلد کتاب (ایران در عصر پهلوی) را که حدود پنجهزار صفحه می باشد با دقت خواندم. از تجزیه و تحلیل ها و مستندات سودمند لذت بردم. معتقدم این سلسله یادداشتها برای پژوهشگران منبع با ارزشی است که سندیت دارد و می توان در اطراف هر فصل و موضوعی بدان استناد جست. حسن تحقیقات آن دوست عزیز در این است که حتی المقدور سعی کرده اید با کمال بی طرفی هر مسئله ای را با ذکر معایب و محاسن اشخاص و قهرمانان داستان به صورت ناظر متعهدی به رشته تحریر در آورید و غیر از موارد استثنائی که خودتان شاهد و ناظر قضایا بوده اید کمتر به قضاوت شخصی پرداخته اید به همین جهت سبک خاصی به کار برده اید که کمتر مورد اعتراض دوست و دشمن من جمیع الجهات خواهد بود. مضافا به این که صادقانه هر جا که شک کرده اید باب بحث و فحوص را مسدود نساخته و هشدار داده اید که اگر کسی نوشته یا مدرک مستندی در تأیید یا تکذیب دارد می تواند ارائه نماید و شما هم آماده چاپ و نقل آن هستید. من هم یادداشتهایی از هر جلد کتاب برداشته ام و تصمیم دارم مقالاتی زیر عنوان (دکتر مصدق در عصر پهلوی) تهیه و منتشر سازم تا برای تکمیل تاریخ ایران خدمتی به شمار آید.

موفقیت دوست گرامی خود را در این خدمت ارزنده تاریخی

آرزودارم.

ارادتمند - دکتر مرتضی مشیر - لوس آنجلس - بهمن ۱۳۷۰

بیست و چهارمین دوره مجلس شورای ملی، آخرین مجلسی است که در عصر مشروطیت تشکیل شد و چند ماه قبل از پایان دوره چهار ساله اش با وقوع انقلاب عمرش خاتمه یافت.

انتخابات این دوره علی‌رغم جار و جنجال های مخالفین، از انتخابات خوبی بوده که پس از مرداد ۳۲ انجام شد و به نظر نگارنده دارای امتیازات زیر بوده است:

۱ - برخلاف ادوار پیشین که تقریباً از قبل روشن بود چه کسانی به نمایندگی انتخاب می گردند در این دوره در هر حوزه انتخابی هرکس خود را واجد شرایط می دانست در شهرداری محل ثبت نام نموده از میان آنان سه نفر معرفی می گردیدند تا هرکس آراء بیشتری داشت به وکالت آن حوزه انتخاب می گردید. در تهران بیش از دوهزار نفر داوطلب وجود داشت که تعدادی از وزراء و وکلای سابق و تعدادی از استادان دانشگاهها و وکلای دادگستری و قضات و تجار و مهندسیین و پزشکان و حتی افراد سطح پائین در میان آنها بودند که در این مسابقه انتخابات سرنجام برای ۲۷ کرسی ۱۰۸ نفر معرفی شدند (اشتثنائاً ۴ برابر).

۲ - برخلاف ادوار گذشته رأی مردم در سرنوشت انتخابات تأثیر زیادی داشت و خیلی از افراد موثر که نامشان در لیست ها بود به تصور این که انتخاباتشان قطعی است و دولت در آخرین لحظه به یاری آنها خواهد شتافت فعالیت چشمگیری نکردند لاجرم در برابر رقبای انتخاباتی شکست خوردند. تنی چند از وابستگان دربار و نخست وزیران سابق و حتی دوستان نخست وزیر شاغل و وزیر دربار رقت بین آنها بودند. درانتخابات فسا با وجود حمایت سردارفاخر و ارتشید فردوست و امیر اسدالله علم و مقامات دیگر معهدا کاندیدای آنان موفق نگردید و این جانب انتخاب شدم که

تصمیم به رد اعتبار نامه من داشتند که توفیقی نیافتند.

در اوایل تیر ماه ۱۳۵۴ که مراسم معارفه با مهندس ریاضی به عمل آمد ایشان به من گفتند که حکمت ها با اعتبارنامه شما مخالفت دارند دلیلش چیست؟ گفتم من اولین فسائی هستم که به نمایندگی مجلس در شهر خود انتخاب شده و آنها را شکست داده ام. روز ۲۴ شهریور ۱۳۵۴ مهري از کارکنان مجلس شورای ملی به من خبر داد که گزارش پرونده انتخاباتی فسا که قرار بود برای قرائت در جلسه علنی فردا آماده شود توسط رئیس مجلس خواسته شده و تا کنون پس نفرستاده اند و گویا تصمیم بر این است که پرونده انتخابات شما فعلا مسکوت بماند. من با عصبانیت راهی اتاق رئیس مجلس شدم و از قضا دکتر الموتی لیدر سابق اکثریت و رئیس همان شعبه ای که پرونده انتخابات فسا در آنجا مطرح بود حضور داشت. با تعرض گفتم شنیده ام پرونده انتخاباتی فسا در کشوی میز جنابعالی است و اگر تانیم ساعت دیگر به جای اولش برگردانیده نشود مطمئن باشید فردا در جلسه علنی مجلس شجاعانه با اعتبارنامه شما مخالفت خواهیم کرد. زیرا شما رعایت بی طرفی را نکرده و احراز صلاحیت مقام ریاست مجلس را ندارید و با تعرض از اتاق رئیس مجلس خارج شدم ولی پرونده به جای اولیه اش برگشت.

دکتر الموتی چندروز بعد با حضور هوشنگ ناظمی نماینده ملایر گفت سردار فاخر چندبار تلفنی از من خواست که با اعتبارنامه شما مخالفت کرده و یا آن را در شعبه نگه دارم که پذیرفته نشد.

(در اینجا نویسنده کتاب باید اضافه کند که مطالب دکتر مشیر صحیح است. سردار فاخر حکمت که شخصا برای او احترام زیادی داشتم به من تلفن کرد و از من خواست به هر صورتی که ممکن است جلوی تصویب اعتبارنامه دکتر مشیر گرفته شود. به ایشان گفتم به چند دلیل این نظر جنابعالی که خود سالها رئیس مجلس بوده اید عملی نیست. می دانید که در هر شعبه بیش از ۴۰ نفر نماینده شرکت دارند که باید به اعتبارنامه ها رأی بدهند و رأی

يك نفر ولو آن که رئیس شعبه هم باشد اثر زیادی ندارد. ثانياً باید در پرونده انتخاباتی برای رد اعتبارنامه از نظر حقوقی و قانونی مواردی وجود داشته باشد که تصور نمی‌کنم انتخابات فساد شامل چنین مواردی بوده باشد. اگر چنین سندی باشد قطعاً خود اعضای شعبه آن را مورد تحقیق قرار خواهند داد.

با صراحت کامل باید بگویم در دفتر سیاسی و هیئت اجرایی حزب رستاخیز هم مذاکراتی شد و دبیر کل حزب امیرعباس هویدا مطالب را با پادشاه مطرح ساخت و گفته شد چون به حد کافی درباره انتخابات رستاخیز بحث و گفتگو به عمل آمده و چون رقبای شکست خورده انتخابات نیز سعی دارند که انتخاب شوندگان را با ارسال کاغذ و تلگراف و شکایت مورد انتقاد قرار دهند اگر حقیقتاً اسناد و مدارک مهمی در پرونده ای نباشد که موجبات رد اعتبارنامه را فراهم سازد سعی به عمل آید که اکثر اعتبارنامه‌ها از تصویب بگذرد که موجب جنجال نگردد و مجلس رستاخیز در اوایل تشکیل خود دچار مشکلاتی نگردد. چنان که تقریباً تا آنجا که به خاطر دارم هیچ اعتبارنامه ای هم در مجلس بیست و چهارم رد نشد. با این طرز سردارفاخر از من رنجید ولی بعداً خود متوجه شد که خواسته او عملی نبود. به هر حال در آن جلسه در حضور رئیس قبلی مجلس به دکتر مشیر گفتم شعبه ای که من رئیس آن هستم اعتبارنامه شما را تصویب کرده است و رئیس مجلس هم به او گفت شما نماینده نیستید و اگر پرونده شما خواسته شده پس فرستاده خواهد شد.)

در مجلس بیست و چهارم با اعتبارنامه یکی دیگر از نمایندگان کرمانشاه که وکیل دادگستری بود مخالفت شد و به کمیسیون تحقیق ارسال گردید. ریاست کمیسیون با هلاکورامبد بود. به خاطر دوستی ممتدی که بارامبد داشتم از او خواستم که دقیقاً به دلائل و مدارک رسیدگی شود تا با حیثیت یکی از همکاران ما بازی نشود. به ایشان گفتم شأن این کمیسیون در حد دیوانعالی کشور است. پس از بررسی و تحقیق معلوم شد که این نماینده به فرزند معتاد

خود که برای ادامه تحصیلات در آلمان به سر می برده نامه ای نوشته و اشاره می کند که (چه اصراری داری که به این خراب شده برگردی و بدبخت شوی) نماینده مزبور در کمیسیون تحقیق گفت منظور از ذکر بدبختی اعتیاد فرزندش بود که از ایران به آن دچار شده بود و نه اهانت به رژیم... هیچکس نفهمید که نامه این پدر به پسرش کجا به دست مأمورین ساواک افتاده که آن را به عنوان مخالفت با رژیم و زمینه رد اعتبارنامه اش قرار داده اند. با این طرزاعضای کمیسیون تحقیق متقاعد شدند که وکیل مورد اعتراض بی تقصیر است.

مراتب از طرف رئیس مجلس به عرض رسید. چند روز بعد وقتی مهندس ریاضی دریاغ مجلس قدم می زد مرا صدا کرد و گفت جریان کار کمیسیون تحقیق را به عرض رسانیدم و ایشان دستها را به آسمان بلند کرده گفتند الهی شکر که آبروی بیگناهی ریخته نشد. وقتی اعضای کمیسیون تحقیق رأی به برائت وکیل مزبور داده اند دیگر باید اعتبارنامه اش در مجلس تصویب شود. با این طرز اعتبارنامه تصویب گردید (تصور می کنم مربوط به اجاق وکیل کرمانشاه بود که از خانواده های سرشناس آن استان و وکیل دادگستری مورد احترامی هم بود و گویا رئیس ساواک منطقه با او اختلافاتی داشت که منجر به تشکیل چنین پرونده ای شده بود)

چندروز قبل از افتتاح مجلس هم به اتفاق چند تن از نمایندگان مجلس بادکتر آموزگار وزیرکشور وقت جلسه ای داشتیم که ایشان می گفتند اعتبارنامه یکی از نمایندگان رد خواهد شد و وقتی علت را پرسیدم گفتند موضوع سیاسی است و از بالادستور داده شده است.

دراوایل کار مجلس بیست و چهارم دولت لایحه ای به مجلس تقدیم داشت که آپارتمانهای بیش از ده طبقه را که مالکین به اجاره می دهند و یا می فروشند به مدت ۱۰ سال از مالیات معاف سازند و ماده ای هم اضافه شده بود که (درقانون مالیاتها بعدا کلمه مسکونی، کلمه غیرمسکونی اضافه گردد) وقتی خواستند لایحه را تصویب کنند با آن مخالفت کرده وگفتم چرا وقتی يك معلم یا کارمند

يك اتاق ازخانه اش را كه بيش از پانصدتومان اجاره مي دهد از او ماليات مي گيريد ولي حالا ميليونها را از پرداخت ماليات معاف مي كنيد؟ با اين طرز لايحه به كميسيون برگشت واز دولت سنوال كردم كه به مجلس گزارش دهد چه كساني در گذشته از اين لايحه به عنوان اپارتمانهاي بيش از ۱۰ طبقه مسكوني استفاده کرده اند؟ كه اينك درصدد تعميم آن به مسكوني و غير مسكوني هستند؟

روزي معاون وزارت دارائي كه مرد متديني بود پرونده اي را به من نشان داد و گفت خيلي از قدرتمندان از آن معافيت استفاده مي كنند در اين باره کوتاه بيايد. گفتم هرگز ساكت نخواهم نشست. مدتي لايحه در كميسيون مسكوت بود. يك روز مهندس رياضي مرا خواست و گفت اعليحضرت علاقمند هستند كه لايحه مزبور تصويب شود و شما هم بهتر است دست از مخالفت برداريد كه نپذيرفتم. در جلسه علني هم پيشنهاد كردم مدت معافيت به ۵ سال تقليل يابد و هم چنين معافيت مشروط به اين باشد كه اپارتمانها طبق نظر كارشناسان رسمي وزارت دادگستري به واگذار و اجاره يا فروخته شود كه پيشنهاد اول تصويب شد.

در مجلس دوره بيست و چهارم بيش از ۲۰ نفر حقوقدان با تحصيلات عاليه و تعداد قابل توجهي از دانشگاهيان و فرهنگيان به مجلس راه يافته بودند و به طور كلي مجلس از متوليان سابق خالي شده بود. مهندس رياضي از حقوقدانان وقضات دادگستري كه با موشكافي لوايح دولت را بررسي مي كردند ناراضي بود و مي گفت رفقاي شما كه اين همه دم از قانون مي زنند اگر انتخابات صد درصد آزاد باشد مطمئن باشيد آنها به مجلس راه نخواهند يافت، فقط پولدارها و مقاطعه كارها و ملاكين و آخوندها به مجلس راه خواهند يافت. من مي گفتم اين نظر شمارا قبول ندارم. در اين موقع جمعي ديگر از وكلا به ما ملحق شدند كه شوخي روزنامه توفيق را ياد آور شدم كه در يكي از شماره هاي خود نوشته بود(فرق وكيل دادگستري و وكيل مجلس چيست؟ جواب داده بود كه وكيل



دادگستری پول می گیرد که حرف بزند ولی وکیل مجلس پول می گیرد که حرف نزند) مهندس ریاضی با شوخی گفت (این گروه هرچه می خواهند حرف بزنند و پولی هم نگیرند تادیگر هوس وکالت مجلس به سرشان نزند و موجب زحمت دولت و مجلس هم نشوند) در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ یکی از اساتید عالیقدر دانشگاه سورین (پروفسور برژه واسون) در تهران میهمان من بود که به افتخارش در مجلس شورای ملی ضیافتی به ناهار داده شد که عده ای از تحصیل کرده های فرانسه در ضیافت شرکت داشتند. بعد از اظهارات بنده و پروفسور علومى به زبان فرانسه، پروفسور واسون اظهار داشت اینجا شبیه مجلس شورای ملی فرانسه است زیرا همه به زبان فرانسه صحبت می کنند. مهندس ریاضی هم ضمن نطق خود به فرانسه عذرخواهی کرد که چون صرف مشروبات الکلی در مجلس شورای ملی سابقه ندارد امیدوارم به رسوم ما احترام بگذارید و از ما نرنجید. او هم گفت نه تنها رنجشی ندارم بلکه به رسوم شما خیلی احترام می گذارم.

اما بعد از انقلاب گفته شد که نمایندگان مجلس شورای ملی در صرف مشروبات الکلی افراط می کردند و یکی از روحانیون معروف در تلویزیون ظاهر شده و مقداری شیشه خالی ویسکی را نشان می داد و آن را دلیل جرم نمایندگان مجلس اعلام می داشت و از گناهان ناکرده نمایندگان مجلس داد سخن می داد.

بعد از تشکیل دولت آموزگار و معرفی دولت او مهندس ریاضی رئیس مجلس گفت نمایندگان مجلس به احترام دولت آموزگار سئوالات خود را مسترد داشته اند. نگارنده که در خارج از کشور بودم پس از مراجعت اعلام داشتم که دو سئوال من درباره بارنشستگی مغرضانه گروهی از فرهنگیان و تقلب در امتحانات و هم چنین سئوال مربوط به مفاصاحساب وجوه جریمه دریافتی از رانندگان به قوت خود باقی است. چندماه بعد از تشکیل دولت آموزگار روزی در دستور کار مجلس دیدم که لایحه ای قرارداد که

(به متهمین دادگاههای نظامی اجازه داده می شود تا آزادانه بتوانند وکیل مدافع خود را که تا آن موقع از بین افسران نظامی تعیین می شدند از میان وکلای دادگستری انتخاب کنند.) خواستم به عنوان موافق مشروط صحبت کنم. مهندس ریاضی از من خواست چون يك نفر به عنوان موافق صحبت می کند شما صرفنظر کنید قبول نکردم و گفتم باید به دولت تبریک گفت که چنین لایحه ای را تقدیم مجلس کرده که بیش از این آبروی ما در دنیا ریخته نشود که بگویند نظامیان حسب الامر در اتاقهای در بسته متهمین سیاسی را به محاکمه می کشند و فرمایشی محکوم می سازند و اظهار امیدواری کردم که خوب است تمام محاکم اختصاصی منحل، و مرجع رسیدگی به کلیه تظلمات دادگستری باشد. البته بیانات من در رادیو و تلویزیون منعکس نشد ولی در صورت مذاکرات مجلس مندرج است. بعد از انقلاب و پس از سقوط دولت بازرگان دو جلسه طولانی با ایشان داشتم. به ایشان گفتم هر وقت با مهندس ریاضی درباره شما صحبت می کردم با منتهای ضعفی که در برابر رژیم سابق داشت از شما تعریف می کرد و می گفت راهتان عوضی است و کج می روید. آیا شما به پاس دوستی قادر نبودید در مقام نخست وزیری از ایشان حمایت نموده و لااقل او را از مرگ نجات دهید؟

مهندس بازرگان ضمن طلب آمرزش برای روح آن مرحوم از روابط دیرین خود در سال های تحصیل در فرانسه و ادامه معاشرت خانوادگی در ایران گفت برای نجات جان ایشان خیلی تلاش کردم و همسر ایشان شاهد است ولی اختیار محاکم انقلاب در دست دولت نبود و در نتیجه اعدام شد ولی برای مهندس اصفیاء خوشبختانه اقداماتم موثر واقع شد و وی را از مرگ نجات دادم.

دکتر مشیر خاطره دیگری از طرز رسیدگی به اعتبارنامه هارا در مجلس رستاخیز چنین نقل می کند:

تاقبل از خرداد ۱۳۵۴ که به نمایندگی مردم فسا انتخاب شده بودم باسرلشگر جباری نماینده مجلس از کازرون آشنائی نداشتم.

چون بین او و عبدالحسین طباطبائی قاضی خوشنام و نماینده مجلس ادوار پیشین از کازرون رقابت شدیدی وجود داشت که سرانجام وزارت کشور پهنده انتخابات کازرون را به مجلس فرستاد تا تکلیف نماینده منطقه روشن شود.

اکثریت اعضای کمیسیون تحقیق باحقوقدانان بود که از طرف هر شعبه ای از مجلس سه نفر بارای مخفی انتخاب شده بودند که ۱۸ نفر عضو داشت. هلاکو رامبد وکیل پیش کسوت مجلس نیز به ریاست کمیسیون انتخاب گردید. به سبب دوستی چندین ساله طباطبائی انتظار داشت که مطابق میل او عمل کنم و اگر شخصا هم می خواستم در کازرون رأی بدهم حتما به طباطبائی رأی می دادم ولی واقعیت این بود که اکثریت آراء متعلق به سرلشگر جباری بود که عده ای از محترمین بر اثر رنجش از طباطبائی به سرلشگر جباری به خاطر سوابق ممتد خدمتش در محل به او رأی داده بودند.

ماجرای انتخاب کازرون چنین بود که پس از اعلام انتخاب سرلشگر جباری به نمایندگی کازرون در هفته رسیدگی به شکایات مخلوطی از اعضای اصلی و علی البدل انجمن نظارت بر انتخابات دور هم جمع شده و بعضی از صندوقهای آراء رابه ضرر سرلشگر جباری ابطال و طباطبائی را نماینده منطقه می دانند ولی فرماندار بااین کار مخالف بوده اعتبارنامه طباطبائی را امضاء نمی کند. از طرف دیگر عده ای از اعضای انجمن نظارت اعتبارنامه سرلشگر جباری را امضای کنند که تعدادشان به ۵ نفر نمی رسد لذا فرماندار هم که با انتخاب سرلشگر جباری موافق بوده نمی توانسته اعتبار نامه اش را امضا کند. در نتیجه پرونده برای اظهار نظر به مجلس شورای ملی و سرانجام به کمیسیون تحقیق فرستاده می شود.

در اواخر مهرماه ۱۳۵۴ که برای سرکشی به حوزه انتخابی به فسا رفته بودم ساعت ۱۰ شب از تهران از من خوانسته شد که باعجله به تهران بروم تا در کمیسیون تحقیق شرکت کنم. سرلشگر جباری وسیله شوهر خواهر خود سرلشگر پارسینون که فرمانده

ژاندارمری فارس بود موجبات سفر مرا به تهران فراهم کرد و صبح روز بعد در کمیسیون تحقیق شرکت کردم.

اکثریت اعضای کمیسیون تحقیق پس از استماع بیانات سرلشگر جباری و عبدالحسین طباطبائی به اکثریت قریب به اتفاق آراوبه نمایندگی سرلشگر جباری صحه گذاردند.

چندی قبل از انقلاب همه نمایندگان فارس برای شرکت در مراسمی همراه دکتر فریدون مهدوی وزیر مشاور عازم شیراز شدیم. مهدوی از سرلشگر جباری خواست یکی از خاطرات خود را در ایام خدمت در ژاندارمری بیان کند. سرلشگر جباری گفت در گذشته که کامیون های باری و اتوبوسها درجاده ها حرکت می کردند مجبور بودند در مقابل پاسگاههای ژاندارمری متوقف شوند تا مورد بازرسی قرار گیرند و معمولاً تا (حق و حسابی) داده نمی شد اجازه عبور صادر نمی کردند. روزی کامیونی پر از بار جلوی پاسگاهی متوقف می گردد. ژاندارم می گوید چرا ارتفاع بار از حد نصاب مقرر زیاد تر است؟ ولی راننده شروع به اندازه گیری کرده و معلوم می شود از حد مقرر زیادتر نیست. ژاندارم به چند ایراد دیگر متوسل می شود که راننده همه را رد می کند. سرانجام حوصله رئیس پاسگاه سر رفته می گوید حالاچقدر پول همراه داری که با هم تقسیم کنیم؟ راننده می گوید به خداپولی در بساط ندارم. رئیس پاسگاه عصبانی شده می گوید ( پس پدرسوخته بگو تشکیلات ژاندارمری منحل) از شنیدن این داستان همه خندیدند ولی دور از شوخیهای خود سرلشگر جباری با سمت های مختلفی که عهده دار بود حتی خانه شخصی نداشت و در منزل پدر همسرش (منوچهری) زندگی می کرد.

\*\*\*

احمد بنی احمد نماینده سابق تبریز چند خاطره خود را برای نویسنده کتاب ارسال داشته که قسمت هائی از آن نقل می گردد:  
۱ - شاه هنگام روی کارآمدن شاپور بختیار به ۱۱ نفر

پیشنهاد نخست وزیری کرده بود. بسیاری از این پیشنهادات پایه ای نداشت بلکه شاه می خواست بازتاب آنان را دریابد و تاروی کارآمدن نخست وزیر از خرابکاری و بند و بست های تازه جلوگیری کند. شاه بدین گونه راههای بازگشائی از بن بست را نیز شناسائی می کرد. روزی که یادآور شدم که من یا هرکس دیگر نمی توانیم بن بست را از بین ببریم و باید کسانی که در راه آزادی کوشیده و بین مردم پایگاهی دارند دولتی در برابر سرکشی ها و ناآرامی ها تشکیل دهند تا بتوانند کشور را از بحران رها سازند. شاه با شگفتی گفت دونفر برای این کار خیلی پافشاری دارند. بختیار و پزشکیپور.

۲ - من با رهبر روحانیت در ایران آیت الله شریعتمداری همبستگی زیادی پیدا کرده بودم ولی در نخستین دیدار به ایشان گفتم که (من از شما تقلید نمی کنم) بدینگونه خواستم از (مرید و مرادی) جلوگیری کنم و بتوانم هرچه را به سود کشور می دانم انجام دهم.

خمینی در میان نزدیکان سیاسی شریعتمداری بیش از هرکس به من بدبین بود. گفتگوی روزنامه نگاران فرانسوی خصوصا (میشل فوکو) را با ایشان و نوشته هایش را به پای من نوشته بود. در این باره از راهنمایی های بنی صدر و قطب زاده برخوردار بود. مفتح در تظاهرات عید فطر در سخنرانی خود در پس پرده به شریعتمداری تاخت. دوزخ بعد آیت الله میرزا رضی شیرازی امام جماعت مسجد شفا تلفنی مذاکره کرد که با مفتح به قم برویم و از شریعتمداری پوزش بطلبیم. من گفتم این که نمی شود دریک گردهمایی چند هزار نفره ناسزا گفته شود و در اتاق در بسته پوزش بخواهند. من به شریعتمداری هم تلفن کرده همین جواب را شنیدم.

۳ - در سفر دوم من به پاریس موقعی بود که خمینی در آنجا فعالیت داشت. وقتی وارد فرودگاه اورلی شدم آخوندی از من پرسید چگونه می شود تلفنی با (نوفل لوشاتو) صحبت کرد. من چند سکه

يك فرانکی به او دادم و پس از چند دقیقه برگشت و گفت با تا کسی برویم. گفتم من با نوفل لوشاتو کاری ندارم. گفت پس برای چه به پاریس آمده ای؟ پس از انقلاب وقتی عکس ها چاپ شد من همسفر خود را شناختم که خلخالی بود.

در این سفر به خواست میرزا رضی شیرازی قرار بود به دیدن خمینی بروم. شب فردائی که این دیدار صورت می گرفت در میهمانی شام دکتر امینی در پاریس یکی از همکاران نزدیک مهندس بازرگان که با پیام ویژه ای به پاریس آمده و يك هفته پشت در مانده بود گفت امروز خمینی مرا همراه با انبوه دانشجویان و بازاریان پذیرفت که نتوانستم با او گفتگو نموده و پیام را بدهم. سرانجام پیام را به اشراقی داماد خمینی رساندم. من همان شب نامه آقای رضی را پاره کردم و یادم آمد که شریعتمداری می گفت (این آدم تا دستش کوتاه است توطئه می چیند و تا نیرومند شد به فرزند خود هم رحم نمی کند) بدینگونه من در تهران نیز با اقلیت مجلس به دیدار خمینی نرفتم. اقلیت در دیدار خود پیشنهاداتی کرد ولی در پایان گفتگو خمینی در حالی که مجلس را برمی چید گفت شما کار خودتان را انجام دهید و ما هم کار خودمان را.

مهمترین رویدادی که در مجلس پیش آمد برخورد با (سالارجاف) بود که چگونگی آن را شما وارد هستید. با این که او به ثروت خوبی دست یافته بود ناخشنود به نظر می رسید. وقتی با من برخورد داشت ناراحتی خود را ابراز می نمود و می گفت در دوره آینده از عراق یا کویت به مجلس خواهیم فت. پرسیدم چگونه ممکن است هر دوره از کشوری وکیل شد؟ روزی که او با گروهی از ایل خود به پاره حوزه انتخابیه اش رفته و کشتاری راه انداخت من به دکتر سعید رئیس مجلس نوشتم در مجلسی که نماینده اش به روی موکلین خود آتش مسلسل باز کند نمی توان نمایندگی داشت بنا بر این تابادداشت او از نمایندگی مجلس استعفا می کنم. دکتر سعید هم سالارجاف را بازداشت کرد و به گارد مجلس سپرد که من هم دوباره

به مجلس بازگشتم.

پس از دستور خمینی به استعفای نمایندگان مجلس من استعفا نکردم. چون نقشی برای مجلس باقی نمانده بود و درغایشنامه (ابرازقایل) هم شرکت نکردم و دیگر بهارستان را ندیدم. در دو مورد تنها بودم. استیضاح دولت آموزگار در اسفندماه ۵۶ و استعفا نکردن به دستور خمینی.

نکته دیگر این که سازمان امنیت در گزارش محرمانه ای که به دست رفقای ما افتاد و پس از انقلاب در روزنامه ها چاپ شد گزارش داده بود که (بنی احمد نماینده مجلس دوکامیون کلاشینکف به کرمانشاه آورده و شبانه بین اهالی پایه تقسیم شده است. محرمانه رسیدگی شد صحت خیر تأیید می شود).

در یکی از روزها شاه پرسید در شهرها چه می گذرد؟ گفتم مگر مأمورین سازمان امنیت گزارش نمی دهند تا از نظر بگذرانید؟ با نفرتی گفت چه سازمان امنیتی؟ کدام سازمان امنیت؟

\* \* \*

## نامه های رسیده

درمیان نامه هائی که از طرف خوانندگان از سراسر جهان برایم رسیده است اکنون چندنامه را به طور خلاصه چاپ می کنم و امیدوارم در دو جلد باقیمانده بتوانم قسمتی دیگر از نامه ها و خاطرات رسیده را به چاپ برسانم ولی نامه ها آن چنان زیاد است که امیدندارم به چاپ همه آنها موفق گردم.

### نامه ای از مهندس احمد زنگنه

مهندس احمد زنگنه از دولتمردانی است که مدتی رئیس سازمان برنامه و وزیر کابینه دکتر مصدق بود و یک بار هم شایعه نخست وزیری او بر سر زبانها افتاد که اکنون در موناکو به سر می برد. مهندس زنگنه از شخصیت‌هایی است که در بخش دولتی با خوشنامی کارها را اداره می کرد و وقتی هم به بخش خصوصی پیوست با کاردانی توانست موسسات معتبری را تأسیس کند. با اعتماد به گفته و نوشته مهندس زنگنه خلاصه ای از نامه ارسالی او نقل می گردد:

۱۳ بهمن ماه ۱۳۷۰ - ۲ فوریه ۱۹۹۲

دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر الموتی

باسلام و اخلاص و قدردانی از زحمات و همت والای آن جناب در تدوین کتابهای آموزنده (ایران در عصر پهلوی) خاطر عالی را مستحضر می دارد:

در بین اسامی موسساتی که بانیاد پهلوی شرکت داشته اند نام شرکت عام قند کرمانشاه نیز برده شده که سهام عمده آن به بنیاد پهلوی تعلق داشته است. حال آن که این نسبت برخلاف حقیقت است و به عنوان موسس و بنیان گذار این شرکت عرض می کنم



بنیاد پهلوی در بین سهامداران این شرکت هم نبوده چه رسد به اینکه صاحب سهام عمده باشد از این جهت لازم دانستم برای تصحیح مطلب این توضیح را به اطلاعات برسانم. بعد از سال ۱۳۳۲ و دولت شادروان دکتر مصدق که اشتغال به خدمات دولتی کناره گیری کردم و وارد کارهای آزادشدم انگیزه و سعی ام بر این بود همواره تولیدی که تأسیس می کنم اساس آن طوری پایه گذاری شود که به تدریج صورت عام پیدا کند تا سهامش در اختیار گروهی خاص قرار نگیرد بلکه در بورس معاملات سهام شرکتهای صنعتی و تولیدی در دسترس خریداران کم سرمایه قرار گیرد تا علاوه بر مزایای اقتصادی و اجتماعی برای کشور با ازدیاد تولید و درآمد سرانه (خارج از نفت) موجب تشویق سرمایه گذاری های مردم در موسسات تولیدی شده و پس اندازهای مردم در کارهای تولیدی به کار افتد (قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود).

از آن جمله شرکت سهامی عام قند کرمانشاه می باشد که دارای تعداد زیادی سهامدار شد و به طور مرتب نیز تعداد سهامدارانش افزوده می گردید.

بدیهی است کارخانه قند کرمانشاه (بیستون) با اسلوب فنی پیشرفته و مجهز به مدرنترین ماشین آلات ایتیاعی از بزرگترین شرکت دولتی آلمان غربی سابق (سالزگیترا) با کادر آزموده و قابل بهره برداری در سطح پیشرفته ترین ممالک صنعتی جهان که تأسیس یافت اساس جلب اعتماد برای خریداران سهام گردید چنانچه در حال حاضر هم که با نقص کارآئی روبروست و با پنجاه درصد ظرفیت بهره برداری می کنند معذالک صاحبان سهامش از بهره قابل توجهی برخوردار هستند.

در پایان توفیق آن وجود معظم را در پایان رسانیدن این کار مهم و سودمند تاریخی در راه اعتلای ایران عزیز از خداوند مسئلت دارم.

ارادتمند - خان احمد زنگنه

## نامه ای از ارتشید قره باغی

از ارتشید قره باغی نامه ای داشتم در ۷ صفحه درباره جلد پنجم کتاب که ضمیمه آن هم مطالبی است تحت عنوان (نقدی بر کتاب خاطرات فردوست) در ۱۵ صفحه که سعی خواهد شد برای حفظ بیطرفی و ثبت در تاریخ نکاتی را که یادآور شده اند در این جلد و جلد های بعدی کتاب منتشر سازم. خلاصه ای از نامه ارتشید قره باغی چنین است:

جناب آقای الموتی

بعد از سلام چون در جلد پنجم مطالبی درباره ارتش نوشته اید لازم می دانم نکات زیر را یادآور شوم:

درباره ارتشید اووسی - ارتشید اووسی در دانشکده افسری با ما هم دوره بود و در مهرماه ۱۳۱۷ با اعلیحضرت از دانشکده افسری فارغ التحصیل گردیده است.

درباره این که نوشته شده (وقتی اووسی به فرماندهی نیروی زمینی منصوب می گردد قره باغی قائم مقام بوده و اووسی اقدام می کند تا به فرماندهی سپاه غرب منصوب گردد. قره باغی قصد داشته بازنشسته شود ولی بانظر فردوست به کار ادامه می دهد) چنین نیست بعد از انتصاب اووسی مدت يك سال با سمت قائم مقامی نیروی زمینی با او همکاری صمیمانه داشتم و به امر اعلیحضرت به فرماندهی سپاه غرب منصوب شدم و قصدی برای بازنشستگی نداشتم تا فردوست دخالت کند.

درباره مقام فرماندهی ژاندارمری بعد از ارتشید اووسی، سپهبد ضرغام به جای او نشستند و پس از سکتی کردن ضرغام سپهبد فرخ نیا فرمانده ژاندارمری می شود. پس از اینکه اتهاماتی متوجه فرخ نیا می گردد من فرمانده ژاندارمری شدم. این که نوشته شده (دست معاضدت فردوست به کار می افتد) صحیح نیست.

بلکه ارتشبد از هاری رئیس ستاد بزرگ به امر اعلیحضرت مرا از کرمانشاه خواست و به فرماندهی ژاندارمری منصوب شدم. برای تصفیه ژاندارمری کمیسیونی به عضویت سپهبد احمدعلی محققى - سپهبد عیسی افشائی - سرلشگر ابوالحسن عسگری - سرلشگر حبیب بیت اللهی - سرلشگر اسکوتی لر تشکیل و سوابق افسران ژاندارمری را بررسی و تصفیه ژاندارمری صورت گرفت. هیچ افسری به علت داشتن رابطه با اویسی از خدمت برکنار نگردید. همچنین به علت ایراداتی به سوابق سرلشگر عباس شقاقی به خدمتش در ژاندارمری خاتمه داده شد.

غالب افسرانی که از ژاندارمری برکنار شدند در نیروی زمینی بازنشسته شده بودند. ارتشبد فردوست هم هیچ دخالتی در کارهای ژاندارمری نداشته است.

اینکه نوشته شده (شاه اویسی را به منطقه مرزی فرستاد تا مشخص سازد که آیا باکمک های ایران به کردهای عراقی نظامیان ایران قادر به مقابله با عراق خواهند بود که نتیجه گزارش منفی بود و این امر سبب شد که شاه در اجلاس الجزایر درباره بهبود روابط ایران و عراق اقدام کند) صحت ندارد. من در آن موقع فرمانده سپاه غرب بودم. اولاً ایران بهیچوجه قصد نبرد با عراق را نداشت. ثانیاً اویسی در آن مدت به منطقه مرزی نیامد تا گزارشی داده باشد. ثالثاً علت تشکیل اجلاس الجزایر و چگونگی بهبود روابط ایران و عراق نتیجه اقدامات مجددانه سپاه غرب از عملیات ژاندارمری در برابر تجاوزات عراق بود.

درباره نخست وزیری اویسی نوشته شده (روزی که قرار بود اویسی نخست وزیر شود به دستور شاه جلسه ای مرکب از رئیس سرای نظامی - فرمانده گارد شاهنشاهی - رئیس ستاد بزرگ و قائم مقام او - فرماندهان نیروهای زمینی و هوایی و دریائی و فرمانده ژاندارمری - رئیس ساواک - رئیس شهربانی و رئیس دفتر ویژه و قره باغی تشکیل و به اویسی حمله می شود و فردوست هم

می گوید به استناد گزارشهای رسیده اویسی فاقد محبوبیت بین مردم است. فتنه گری فردوست موجب شد که از هاری به جای اویسی به نخست وزیری منصوب گردد) مطالب مزبور صحت ندارد. من هم آن موقع وزیر کشور بودم. خوشبختانه افرادی نظیر ارتشبد از هاری - سپهبد هاشمی نژاد - سپهبد محققى - دریاسالار حبیب اللهی در خارج هستند و اطلاع دارند که چنین جلسه ای تشکیل نشده است.

درباره (ممنوع الخروج بودن اویسی) باید بگویم غروب روز ۱۴ دیماه ۱۳۵۷ بعد از ابلاغ فرمان انتصاب من به ریاست ستاد بزرگ، سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوائی تلفن کرد و اظهارداشت «اویسی که ممنوع الخروج می باشد می خواهد با هواپیمای نیروی هوائی به خارج برود. از ستاد بزرگ سنوال شد معلوم گردید مرخصی و یا اجازه ندارد. چه دستور می دهید؟» جواب دادم برابر مقررات عمل نمائید. سپس اطلاع یافتم که ارتشبد اویسی با هواپیمای نظامی از کشور خارج گردیده است. بعد اطلاع حاصل شد که هیچگونه سابقه ای از تقاضای مرخصی یا اجازه خروج یا تقاضای بازنشستگی از طرف اویسی در ستاد وجود ندارد. چندروز بعد سپهبد نجیمی نائینی جانشین نیروی زمینی تلفن کرد که «تقاضای بازنشستگی تیمسار اویسی را فرستادم دستور فرمائید زودتر به شرفعرض برسد و بتوانم چهارماه حقوق تیمسار را حواله ارزی بفرستم» که البته برابر مقررات اقدام شد).

بیطرفی ارتش - در صفحه ۳۳ جلد پنجم نقل گردیده (خیلی ها معتقدند که اگر ارتشبد خاتم کشته نشده بود بانفوذی که در ارتش داشت ممکن بود ارتش به آن صورت متلاشی نگردد. دیگر فردوست و قره باغی و مقدم نمی توانستند کلید پادگانها را به دست مخالفین بدهند) در قسمت اول اظهار نظر نمی کنم ولی قسمت دوم مغرضانه است. کلید پادگان ها را نامبردگان به مخالفین ندادند بلکه همانطوری که در هر دو کتاب خود نوشته ام این عمل نتیجه اقدامات

کسانی بود که وقایع جمعه ۱۷ شهریور ۵۷ را به وجود آوردند و مدت ۶ ماه سربازان را درکنار خیابانها بادستورات ضد و نقیض بلامتکلیف نگاهداشتند و اجازه ندادند که مقررات حکومت نظامی به طرز صحیح اجرا گردد. برعکس به مخالفین اجازه دادند که به سربازان گل و شیرینی بدهند و با افسران رویوسی کنند و بالاخره درشب ۲۱ بهمن ۵۷ با صدور اعلامیه شماره ۴۳ فرمانداری نظامی دستور مراجعت شبانه به یکانهای مأمور به فرماندار نظامی را صادر و در نتیجه سربازان با بی نظمی به پادگانها مراجعت و در سربازخانه ها اغتشاس ایجاد کردند و فرماندهان نظامی پادگانها و افسران قبل از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش درب سربازخانه هارا به روی مخالفین که مدت ۶ ماه درخیابانها با آنها برادر شده بودند بازکردند و فرماندهان نیروهای مسلح را درمقابل عمل انجام شده قراردادده و مجبور به صدور اعلامیه بیطرفی ارتش نمودند.

درباره علل وچگونگی صدوراعلامیه بیطرفی ارتش خوانندگان می توانند به کتاب های (حقایق درباره بحران ایران - اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران) مراجعه کنند. اما این که درباره مخالفین آن روزها ازکلمات (خرابکاران و شورشیان) استفاده شده لازم است یادآوری گردد که مخالفین آن ایام عبارت بودند از دانشگاهیان ودانشجویان - طرفداران نهضت ملی ایران - بازاریان - اصناف - طرفداران جبهه ملی - معلمین و دانش آموزان - پزشکان و صاحبان داروخانه ها - (که پزشکان بیماران خانواده پرسنل نیروهای مسلح را نمی پذیرفتند و داروخانه ها به آنها دارو نمی فروختند) - کارمندان وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی (که اواخر وزراء را هم به وزارتخانه ها راه نمی دادند) - کارگران کارخانه ها - روحانیون و حتی در روزهای آخر شهرداریتهران و عده ای از نمایندگان مجلس ضمن اعلام همبستگی باخیمینی خیلی جلوتر از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش به مخالفین پیوسته بودند.

دستورات اعلیحضرت هم این بود که از هرگونه خونریزی

جلوگیری شود و ارتش ازدولت بختیار حمایت کند زیرا مشکل مملکت سیاسی است و راه حل نظامی ندارد تا شاید نخست وزیر بتواند راه حل سیاسی پیدا کند. موقع خروج از کشور هم در فرودگاه مهرآباد این دستور را تکرار نمودند. بعد از خروج اعلیحضرت نیز شورای سلطنت و دولت همین نظر را تعقیب می نمودند. در نتیجه فرمانداران نظامی هم برابر دستورات بختیار نخست وزیر مقررات حکومت نظامی را به مورد اجرا نمی گذاشتند.

ارتش و فرماندهان به تبعیت از دستورات اعلیحضرت از سیاست دولت تا لحظات آخر یعنی قیام مسلحانه نیروی هوایی به خصوص همافران و تخلیه کلانتریها به دستور محمد جواد مولوی رئیس پلیس تهران و مراجعت یکانهای مأمور به فرمانداری نظامی به پادگانها که در اجرای اعلامیه شماره ۴۳ فرمانداری نظامی و به دستور نخست وزیر صورت گرفت از دولت قانونی پشتیبانی نمودند تا آقای بختیار راه حل سیاسی پیدا نماید. متأسفانه بعدها روشن گردید که نخست وزیر ضمن همکاریهای پنهانی با ژنرال هویزر و مخالفین در خدمت خمینی بوده است. به طوری که دکتر صالح که در دولت بازرگان سخنگو بود گفت (بختیار دستگیر شده است) ولی با دادن وعده عدم مداخله در امور سیاسی ایران از زندان خمینی مرخص گردید و ...

**تماس باشاه در خارج -** در صفحه ۳۲۷ جلد پنجم نوشته شده (در دیماه ۵۷ هنگامی که شاه از ایران می رفت و اطمینانی به دکتر بختیار نداشت به کلیه فرماندهان در حضور فردوست گفته بود در مسافرت من هر دستوری لازم است از فردوست بگیرید. گفته می شود هنگام اقامت شاه در مراکش چند بار فردوست و قره باغی خواستند باشاه تماس بگیرند توفیق نمی یابند و سرانجام ملکه فرح به آنها می گوید حال مزاجی شاه خوب نیست هر تصمیمی مقتضی می دانید خودتان بگیرید که همین امر به صدور اعلامیه بیطرفی ارتش منجر گردید). این مطلب صحت ندارد. اعلیحضرت به من و به

یچیک از فرماندهان چنین دستوری نداده اند که از فردوست دستور بگیریم. ضمناً چون اعلیحضرت اجازه نداده بودند که به طور کلی تماس گرفته شود من هم هیچوقت با شهبانو تماس نگرفتم. این که در صفحه ۳۱۸ نوشته شده (به توصیه قره باغی و فردوست و ایادی شاه دستور آزادی زندانیان سیاسی را می دهد و آنها به شاه القاء کردند اجازه تظاهرات دینی به مردم داده شود و فرماندار نظامی در تظاهرات دخالت نکند) خلاف محض است. من چنین توصیه ای نکرده ام. در جلسات هیئت دولت و حضور اعلیحضرت و شهبانو اظهار داشتیم که تنه‌اره حل برقراری آرامش و امنیت در کشور اجرای صحیح مقررات حکومت نظامی است تا دولت بتواند در محیطی آرام برنامه اصلاحی را به موقع اجراء بگذارد. مهندس شریف امامی - دکتر باهری - دکتر نهاوندی - دکتر گنجی - دکتر کاظم ودیعی و ارتشبد از هاری که حیات دارند شاهد گفتار من هستند. اما این که دکتر بختیار گفته (تمام ترقیات قره باغی مرهون فردوست است) باید بگویم من در دانشکده افسری همدوره اعلیحضرت و منشی مخصوص ایشان بوده ام. سالها معاونت گارد سلطنتی و فرماندهی لشکر گارد را داشته ام که تحت نظر مستقیم اعلیحضرت بود. با داشتن بالاترین تحصیلات نظامی و غیر نظامی در ایران و فرانسه و ۲۵ سال فرماندهی نیازی به فردوست و دیگران نداشتم. ارتقاء من به ارتشبدی يك سال زودتر از فردوست بود. اما اینکه بختیار نوشته (به نظر من فردوست و قره باغی و عده ای دیگر در متلاشی کردن ارتش دست داشته و دستور خارجی را اجراء کرده اند) این گفته مغرضانه است و قیاس به نفس کرده است. اگر کوچکترین تردیدی در صداقت و صمیمیت من داشت چرا مانع استعفای من از ریاست ستاد بزرگ شد و حتی برای جلوگیری از استعفای من به سفیر آمریکا متوسل گردید. اما این که در صفحه ۳۲۲ نوشته شده (در این که فردوست و قره باغی با مذهبیون و دولت بازرگان همفکری داشته اند تردیدی نیست) آنهم تعجب آور

می باشد. اولاً تاریخ ۲۲ بهمن من مطالبی که نشان دهنده این ادعا باشد از فردوست نشنیدم ثانیاً بعد از ملاقات بازرگان که به دستور بختیار، سپهبد مقدم ترتیب آن را داده بود درسخرانی خود در جلوی دانشگاه درباره طرز تفکر من بازرگان چنین گفت (آقایان امرای ارتش می گویند که ما سوگند وفاداری به قانون اساسی خورده ایم. مسلمانیم و باید به سوگند قرآن عمل کنیم).

در صفحه ۳۲۴ نوشته شده (قره باغی جریان مذاکره در فرودگاه مهرآباد را به فردوست اطلاع داد). این امر خلاف واقع است. مذاکرات فرودگاه را غیر از فرماندهان نیرو به هیچکس نگفته ام. این که نوشته شده (حضور فردوست در جلسه ۲۲ بهمن ۵۷ و مذاکراتی که بین او و بده ای درباره فرار سربازان و ورود بیست هزار چریک به کشور انجام شده در اعلامیه بیطرفی بی تأثیر نبوده) باید بگویم که حضور فردوست در جلسه مزبور مانند تمام فرماندهان و روسای سازمانهای ارتش بود. در تمام مدتی که من در سالن فرماندهان بودم فردوست با کسی مذاکره ای نکرد. ورود بیست هزار چریک را اولین بار است که می شنوم. در آن زمان گزارشی ندیده ام. در صفحه ۳۳۳ نوشته شده (والاحضرت اشرف نوشته که من به قره باغی اعتماد نداشتم و از برادرم می خواستم که در انتخاب او به ریاست ستاد ارتش تجدید نظر کند) در صورتی که پرویز راجی سفیر ایران در لندن ضمن خاطرات خود در ۱۴ دیماه ۱۳۵۷ یعنی روز انتصاب من چنین می نویسد (موقعی که از والاحضرت پرسیدم چرا قره باغی به جای ارتشید جم رئیس ستاد شد در پاسخم گفت برای این که قره باغی قرص و محکم است ولی جم خیلی نرمش دارد).

این که نوشته شده من در صدد تماس با خمینی بودم خلاف حقیقت می باشد. نه تنها به این فکر نبودم بلکه وقتی رئیس سیا در ایران از سپهبد بده ای خواسته بود با خمینی ملاقات کند من مانع شدم تا این ملاقات صورت نگیرد.



در صفحه ۳۳۷ نوشته شده که (فردوست به قره باغی گفته بود ارتش نباید با مردم مملکت در بیفتند به همین جهت قره باغی هم با همکاری سایر امرای ارتش اعلامیه بیطرفی ارتش را صادر نمودند) در نیفتادن ارتش با مردم به دستور اعلیحضرت بود که به من و فرماندهان نیروها داده بودند که باید راه حل سیاسی پیدا شود. دیگر لزومی نداشت فردوست به من چیزی بگوید. ضمناً جریان بیطرفی ارتش را در کتابم توضیح داده ام که چگونه فرماندهان پس از دو ساعت بحث و مذاکره به اتفاق آراء تصویب نمودند.

در صفحه ۳۳۸ نوشته شده که (وقتی شاه از ایران می رفت به امرای ارتش گفت هر وقت با مشکلی روبرو شدید به فردوست مراجعه کنید) اعلیحضرت هیچوقت چنین دستوری به من ندادند و هیچیک از فرماندهان نیز به من نگفتند که ایشان چنین دستوری داده اند. من هم در هیچ موردی به فردوست مراجعه نکرده ام.

چون مطالبی از خاطرات فردوست را نقل کرده اید توضیحات مربوط را به تقاضای (کمیتته تدوین نقدی بر خاطرات فردوست) نوشته ام و برای شمامی فرستم و چون در نظر دارید درباره بحران سال ۵۷ مطالبی منتشر کنید و من در چهار دولت در دوره بحران مسئولیت‌هایی داشته و با مقامات عالی کشور در تماس بوده ام از لحاظ اهمیت تاریخ معاصر علاقمند هستم که حقایق مربوط به وقایع آن روزها به رشته تحریر درآید. هرگونه اطلاعاتی که مورد نیاز باشد موقوم فرمائید تا در مواردیکه شاهد عینی بوده ام و اطلاعاتی دارم خدمت تان بفرستم. با آرزوی سلامت و سعادت

ارتشبد عباس قره باغی - پاریس ۴ آذرماه ۱۳۷۰

نویسنده کتاب از ارتشبد قره باغی ده سؤال درباره بحران سال ۱۳۵۷ و اعلامیه بی طرفی ارتش نموده ام که پرسش‌ها و پاسخ‌ها در جلد چهاردهم منتشر خواهد شد.

## نکته ای درباره فوت دکتر اقبال

دوست عزیزم :

جلد یازدهم (ایران در عصر پهلوی) را با دقت و لذت بسیار خواندم و بر شما که با سادگی و روانی و بدور از هرگونه حب و بغض و خودستائی و دیگر آزاری آن را نوشته اید آفرین گفتم. بخصوص آن قسمت که درباره زنده یاد دکتر اقبال (مردی که پاک آمد و پاک رفت) بود که باکمال بی نظری و بی غرضی آنچه را خود از او دیده و شنیده بودید به روی کاغذ آورده اید.

قطعا به یاد دارید که در اوایل سال ۱۳۵۷ از دوستدار خواسته بودید که مطالبی در باره دکتر اقبال بنویسم تا همراه مطالب دیگر دوستان یادواره ای چاپ و منتشر سازید. در همان ایام انتشار یافته بود که (دکتر اقبال انتحار کرده است) و چون می دانستم مونیك دختر دکتر اقبال در آخرین لحظات عمر پدرش در کنار او بوده بهتر دیدم که با سئوال و جواب از او در این باره مطالبی بنویسم. روز پنجشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۵۷ به زوریخ رفتم و با فرشته اقبال (مونیك) دیداری داشتم.

مونیك گفت سه سال بود که به ایران نرفته بودم. از شوهرم خواستم که برای دیدن پدر و مادرم به ایران برویم ولی او توجهی نکرد. در آبان ۱۳۵۶ ناگهان تصمیم گرفتم به ایران بروم که با سرعت وارد تهران شدم. مدت ۱۵ روز شب و روز در کنار پدرم بودم. يك هفته قبل از فوتش به بندرعباس رفتیم تا از خواهرم (مریم شفیق) دیداری کنیم. پدرم دچار سرما خوردگی شد و در مراجعت بستری گردید. روز چهارشنبه با آن که حالش خوب نبود به شرکت نفت رفت. وقتی از بندر عباس مراجعت کردیم يك شب دیدم پدرم ساعتی را کنار تخت من گذاشته است. پدرم با این که هیچ چیز را از فرزندانش دریغ نداشت چند ساعتی را که به او هدیه داده بودند

دوست می داشت و حاضر نبود به هیچکس بدهد ولی وقتی ساعت را کنار بالش اتاقم دیدم تعجب کردم.  
پدرم نگرانی ها و ناراحتی هائی را بیان می کرد و غمی او را رنج می داد که در فوت اثر فراوان داشت.  
روز فوتش در خانه بودم که ناگهان مادرم فریاد زد که پدرت حالش خوب نیست. وقتی وارد اتاق خواب پدرم شدم دیدم از حمام بیرون آمده و روی تختخواب به پهلو افتاده ولی قلبش کار می کرد. مادرم به دکتر تلفن کرد ولی تا آمدن دکتر کار پدرم تمام شد. به مادرم گفتم آرام باشید که (پدرم راحت شد).  
آن روز که این گفتگو را با مونیك داشتم همان ساعت به دستش بود. در تهران موقع فوت دکتر اقبال شایع گردید که کسالت قلبی داشت و مرتب قرص می خورد ولی از يك هفته قبل از فوتش از خوردن قرص خودداری کرد تا این که در سفر به بندرعباس دچار کسالت شد. با اینکه پزشك مخصوص دستور استراحت داده بود همچنان به کار ادامه داد.

این مطلب و شایعات دیگر حاکی از این بود که دکتر اقبال عمداً به پیشواز مرگ رفته است. آیا این شایعه صحت دارد؟

دوستدار- ابوالقاسم تفضلی

لندن ۲۹ آوریل ۱۹۹۲

## گفتگویی درباره حزب ایران نوین

بعد از تنظیم مطالب مربوط به حزب ایران نوین دیداری با دکتر کلالی دبیرکل سابق حزب ایران نوین روی داد که به او یادآور شدم بهتر است دولتمردان عصر پهلوی خاطرات خود را تنظیم کنند که در تاریخ ایران باقی بماند ولی او در حال حاضر ضرورتی در این امر نمی دید.

از او پرسیدم چگونه کانون مترقی و حزب ایران نوین به وجود آمد که گفت: در سال ۱۳۳۹ کانون مترقی تاسیس شد. از سال ۱۳۳۸ با تعدادی از دوستان جلسات نیمه سیاسی داشتیم که اطلاع حاصل شد منصور در نظر دارد کانون مترقی را تاسیس نماید که در پایه گذاری آن شرکت نمودیم.

اولین گردهم آئی در منزل منصور با حضور ۳۰ نفر تشکیل شد. آشنائی من با منصور از وزارت کار بود. او را مردی مؤدب و طرفدار افراد تحصیل کرده شناختم. پایه گذاران کانون مترقی تا آنجا که حافظه ام اجازه می دهد عبارت بودند :

از شرکت نفت : هویدا - نیک پی - جابر انصاری - کازرونی - فرهنگ مهر.

از وزارت کار: محسن خواجه نوری - قاسم معینی - فضل الله معتمدی - محسن آشتی - کیا کجوری - سادات اخوی - عبدالله جوانشیر.

از سازمان برنامه: فریدون معتمد وزیری - محمدعلی رشتی - فتح الله ستوده - رضا رزم آرا - جواد منصور - فرهاد قهرمان. از پزشکان : دکتر شاهقلی - دکتر میر علاء.

از قضات و سایر گروهها: ناصر یگانه - ضیاء شادمان - حاجیان - پرند - سادات تهرانی - قوام صدیقی - حمید رهنما -

باقر عاملی - جواد صدر - سرلك - حسن زاهدی - برادران هویدا - برادران فرمانفرما و عده ای دیگر.

اولین هیئت مدیره کانون مترقی پنج نفر بودند (حسنعلی منصور - امیرعباس هویدا - فتح الله ستوده - محسن خواجه نوری - دکترشاهقلی)

از طرف کارکنان وزارت کار بنده انتخاب شده بودم ولی منصور از من خواش کرد که عنوان دبیری کانون را داشته باشم و خواجه نوری عضو هیئت مدیره گردد.

بعدا هادی هدایتی - سرلك - باقر عاملی - ناصر یگانه - محمدعلی رشتی و بنده به هیئت مدیره اضافه شدیم و غلامرضا نیک پی به دبیری کانون انتخاب گردید.

کانون مترقی محل کوچکی در خیابان ایرانشهر اجاره کرده بود و ماهی دو جلسه بحث و سخنرانی داشت.

پس از تشکیل مجلس دوره بیست و یکم، حزب ایران نوین از اکثریت نمایندگان مجلس و اعضای کانون مترقی و نمایندگان کارگران و کشاورزان و سایر گروهها تشکیل گردید. اولین هیئت اجرائی حزب همان ۱۱ نفر کانون مترقی بودند که چهار نفر هم با نظر پادشاه به آنان اضافه شدند که عبارتند از: عطا خسروانی - نصرت الله معینیان - حسن زاهدی - عباس سالور.

همچنین عده ای هم به آنان افزوده گردید که عبارتند از:

قاسم معینی - کازرونی - معتمد وزیری - ادیب سمیعی - پروشانی - شادمان - صائبی (کارگر) و افراد دیگری را که به خاطر ندارم.

اولین دبیر کل حزب حسنعلی منصور شد و هویدا قائم مقام که خیلی زود هویدا استعفا داد و خسروانی جای او را گرفت. معلوم شد که این کار برخلاف میل منصور و طبق دستور بوده است. حزب سه معاون داشت. (سالور - زاهدی - کلالی) که چون آن دو نفر کار اداری داشتند کارهای حزب را بنده انجام می دادم و در خیابان ملک

الشعرا بهار درساختمانی کار خود را شروع کردیم. منصور تا زنده بود دبیر کلی حزب ایران نوین را بر عهده داشت.

منصور درابتدای تشکیل دولت مرا هم به کابینه دعوت کرد و وقتی هم دکتر شفیععی از وزارت پست و تلگراف کنار رفت مرا با قبول آن وزارت خانه یا وزیر مشاور خواست معرفی کند ولی فعالیت در حزب را ترجیح دادم.

پس از ترور منصور بین خسروانی دبیرکل حزب و هویدا اختلافاتی بروز نمود و مدتی کارهای حزب معوق ماند. وقتی هم خسروانی وزیر کشور شد باز هم در کار حزب پیشرفت زیادی دیده نمی شد. بهمین جهت از معاونت دبیرکل حزب کناره گیری کردم که متاسفانه تعبیر به مخالفت با دولت و حزب پاسدار انقلاب گردید. حتی در جلسات اجرائی حزب به این امر اشاره شد ولی چون دوستان زیادی در هیئت اجرائی داشتم هیچ واکنش منفی دیده نشد. سرانجام پس از ۸ ماه به علت درگیریهای داخل دولت و حزب، خسروانی از دبیرکلی حزب استعفا داد و قرار شد کنگره حزب برای انتخاب دبیرکل جدید تشکیل گردد که عملاً مسئولیت آن بعهد من قرار گرفت. در آن موقع در روزنامه ها اسامی جواد منصور - نصیر عصار - منوچهر آزمون - ولیان - محسن خواجه نوری برای دبیرکلی دیده می شد. یک هفته قبل از تشکیل کنگره معینیان وسیله تلفن به من گفت اعلیحضرت شما را برای دبیرکلی حزب ایران نوین در نظر گرفته اند در حالی که تا آن وقت هیچگونه رابطه نزدیکی بامعظم له نداشتم. معلوم شد که گزارشات فعالیت در داخل حزب به اطلاع ایشان رسیده است. با این طرز در کنگره حزب به عنوان دبیر کل انتخاب گردیدم.

پس از شروع به کار برخلاف انتظار نخست وزیر کمال صمیمیت و همکاری را برای پیشرفت کار دولت و حزب و پارلمان به کار بردم. در مدت شش سال دبیر کلی حزب و قبل از آن کوشش فراوان برای موفقیت حزب داشتم. شما خوب می دانید که حزب

ایران نوین ایده نولوژی خاصی نداشت و ازپائین به وجود نیامده بود و برنامه کار دولت و حزب هم از طرف پادشاه تعیین می شد. پس سؤال این است که حزب چکاره بود؟ این همه تلاش من و همکارانم از جمله خود شما برای چه بود؟ سعی می کنم پاسخ آن را بگویم:

۱ - بزرگترین درد وطن ما و علت عدم استقرار دموکراسی تنها شاه و آخوند نیستند بلکه استبداد در روح و جان یکایک ما دیده می شود. در حالی که فریاد دموکراسی می زنیم بین ما کمتر فردی هست که به حق دیگران احترام بگذارد و یا از حقوق خود در مقابل افراد نیرومند دفاع کند. متأسفانه این امر در جامعه ما مصداق دارد که باید علتش را در حوادث تاریخی و هجوم ملل واقوام مختلف جستجو کرد.

بنا براین باید بیاموزیم که به افکار و اندیشه یکدیگر احترام بگذاریم. مذاکره و مکالمه با همه گروهها داشته باشیم تا به کار جمعی عادت کنیم بهمین جهت سعی شد که درحزب ایران نوین علاوه بر فراکسیونهای پارلمانی و هیئت اجرائی و شوراییعالی حزب، در سراسر مملکت کمیته و انجمن و تشکیلات صنفی و سازمانهای کشاورزی و کارگری و انجمن های محلی درشهر و شهرستان و حتی درروستاها به وجودآید. همچنین سازمان های خاصی برای سپاهیان انقلاب و دانشجویان و جوانان و اصناف و وکلای دادگستری و روزنامه نگاران و بازنشستگان به وجودآمد و همگی تا حدودی هم فعال بودند تا تدریجا مردم در دورترین نقاط کشور بتوانند زمام کارها را به دست بگیرند.

باید درتاریخ ثبت ایران شود که هیچگاه حزبی با این تشکیلات وسیع بدون داشتن (ایده نولوژی مخرب) به وجود نیامده که قصدش خدمت واقعی به مردم جامعه باشد.

متأسفانه در جامعه ما عوام فریبی رواج کامل دارد و جامعه ای که (پهلوان پنبه ساز) باشد مسلماً دچار سقوط می گردد. واقعیت اینست که دموکراسی احتیاج به افراد دموکرات دارد

و خویست به جای شعار به ساختن چنین جامعه ای پردازیم و این امر مستلزم کار و کوشش و سازندگی و گذشت و تمرین می باشد. حزب ایران نوین می خواست این کار را انجام بدهد ولی قدر آن دانسته نشد و چون شخصا از پا افتادم از پادشاه خواستم که کنار بروم.

ممکن است که گفته شود مگر رژیم می گذاشت که احزاب واقعی به وجود آمده و فعالیت کند؟ پاسخ این است که مگر خود ما در به وجود آوردن چنین نظام مقتدری شرکت نداشته ایم؟ برای نزدیک شدن به قدرت همه تلاش می کردند و نتیجه این شد که از پادشاهی دموکرات و محبوب چنان پادشاهی ساختیم که اعلام کرد هرکس به حزب رستاخیز نپیوندد می تواند میهنش را ترک کند. خیلی ساده است که تمام معایب را متوجه قدرتمندان سازیم در حالی که باید گفت همه ما از کوچک و بزرگ مستبدین بالقوه ای هستیم و باید در رفع آن بکوشیم.

۲ - حزب ایران نوین رابط و وصل کننده دولت و مردم و گاه نیز داور بین ادارت و مردم بود و بارساندن و ابلاغ و تفهیم برنامه های کشوری به مردم از یکسو و طرح مشکلات و دعاوی و شکایات مردم در دولت و مجلسین و روزنامه های حزب و غیره از سوی دیگر تلاش داشت فاصله بین دولت و مردم را کم کند تا هر دو طرف زبان یکدیگر را بفهمند و از برخورد شدید جلوگیری شود. در نتیجه می توان گفت تمام مقامات اداری و سیاسی در حزب با مردم بحث و گفتگو داشتند. در حقیقت تمام امور اجتماعی در حزب متمرکز شده بود و تاروی که فعالیت داشت به بهترین وجه پاسخگوی وظایف خود بود.

بر اثر قدرت و نفوذ حزب در امور کشور، سازمانهایی از قبیل ساواک - بازرسی شاهنشاهی - درباریان با حزب مخالف بودند و با اشتباهی که هویدا کرد (احراز پست نخست وزیری و دبیرکلی حزب) اساس تحزب درهم فروریخت و حزب رستاخیز به وجود آمد که



نه خود پادشاه می دانست از آن چه می خواهد؟ و نه زمامداران وقت... متأسفانه تدریجا زمینه برای واژگونی رژیم فراهم شد.

۳ - حزب ایران نوین ضوابط اخلاقی و سازمانی را پایه گذاری کرد. حزب ایران نوین هیچگاه وارد معاملات مالی و سوء استفاده و اعمال نفوذ نشد و اصولا در حزب (بده و بستان) مطرح نبود و برای احراز مقامات ضوابطی وضع گردید که سران حزب به آن عمل نموده و تدریجا افراد حزب داشتند به تحزب و کار جمعی عادت می کردند. وقت شناسی که خود شما نمونه آن بودید در حزب توجه همه را جلب می کرد و تمام جلسات در ساعت معین تشکیل می شد. در کنگره ای که خود شما رئیس آن بودید وعده زیادی خارجی در آن شرکت داشتند وضع حزب مورد تحسین و تمجید مدعوین حتی از کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی قرار گرفت. باید بگویم هیچ کشوری با کودتا و انقلاب و آشوب به جایی نمی رسد. انقلاب فرانسه هم موجب پیشرفت فرانسه نشد بلکه ولتر و روسو و امثالهم جامعه فرانسه را آماده تغییر نمودند و رُسنانس و بیداری مردم موجب شد که فرانسه تبدیل به کشوری آزاد گردد. در حالی که دانمارک و هلند و حتی انگلستان و آلمان نیازی به انقلاب نداشتند چون زیربنای جامعه تغییر کرده بود و اگر زیربنا آماده نباشد بزرگترین سیاستمداران هم نمی توانند کاری انجام دهند. ما هم اگر می خواهیم کشوری مرفه و مردمی آزاد داشته باشیم باید زیربنای فکری و طرز قضاوت خود را تغییر دهیم.

حزب ایران نوین سعی داشت اصول تحزب را در جامعه تعمیم دهد و تدریجا اصول واقعی دموکراسی را در کشور مستقر سازد که مخالفین و کسانی که منافع خود را در خطر می دیدند آن را بهم زدند. هنوز هم عده ای فکر می کنند که با آرزو یا وضع قانون و تشکیل مجلس مؤسسان و غیره می توان دموکراسی را در ایران پایه گذاری کرد در حالی که دموکراسی با مردمی آزاده و واقع بین به وجود می آید که به نظر من باید در این راه تلاش کرد.

## ضمائم کتاب

---

درباره مطالب جلدهای قبلی از گوشه و کنار مطالبی می رسد یا از نشریات مختلف جمع آوری می گردد که چاپ آن ضروری می باشد ولی بقدری زیاد است که امکان انتشار همه آن نیست. از این جهت از کسانی که مطالبی فرستاده اند و تاکنون موفق به چاپ آن نشده ام معذرت می خواهم. در این جلد چند نمونه آن به نظرتان می رسد:

### ۱ - سه بار سفر رضاشاه به بوشهر

---

نویسنده گرامی (ایران در عصر پهلوی)

تندرست و شاد و موفق باشید. این جانب یوسف سامی که با خانواده ام ۳۴ نفر می باشیم از صمیم قلب به جنابعالی ارادت پیدا کرده ایم که الحق تاریخ بسیار معتبری برای ما ایرانیان تهیه کرده اید. امیدوارم با موفقیت زیادتر بتوانید سایر کتب مورد نظرا منتشر سازید. در مورد رضاشاه مطالب زیادی هست ولی خاطراتی از سفر معظم له را به بوشهر به اطلاع تان می رسانم. اسناد و مقالاتی به ضمیمه می فرستم که مورد استفاده قرار گیرد.

یوسف سامی - آمریکا - ۲۰ شهریور ۱۳۷۰

رضاشاه سه نوبت به بندر بوشهر آمد. بار اول سال ۱۳۰۳ برای استقبال از احمدشاه بود که از اروپا مراجعت می کرد. کلیه روسای ادارات به استقبال آمده بودند. در کتل پیرزن صولت الدوله قشقائی سواران مسلح خود را در دو طرف کتل به نمایش گذارد که ۲۴ کیلومتر امتداد داشت.

احمد شاه سه روز دربندر بوشهر توقف کرد. روز دوم شاگردان مدارس برای دیدار احمدشاه به نزدیک عمارت فرمانداری آمده بودند که سردار سپه به آنها گفت امروز شاه وقت ملاقات با دانش آموزان را ندارد. فیلسوف روان راد مدیر دبیرستان سعادت بچه هارا برگردانید وروز سوم اقامت شاه که روز جمعه بود بار دیگر دانش آموزان را به محوطه فرمانداری آورد. احمدشاه سئوالاتی درباره مدارس و وضع تحصیل دانش آموزان کرد که به او پاسخ داده شد. روزی هم که شاه بوشهررا ترك می گفت به کلیه دانش آموزان يك سكه دوریالی با تمثال شاه داده شد که گفت این سكه هارا به عنوان یادگار نگه دارید. بنابراین مدارس به جای روزجمعه تصمیم گرفتند روز شنبه را تعطیل کنند.

بار دوم سردار سپه برای خاتمه دادن به غائله خزعل به بوشهر آمده بود که با وجود كولاك و بادهای خطرناك دریا با کشتی مظفری که وسیله مطمئنی نبود عازم خرمشهر شد.

بار سوم درسال ۱۳۱۱ بود که رضاشاه برای بازدید از شش کشتی جنگی که برای نیروی دریائی ازایتالیا خریداری شده بود سه روز دربوشهرماند و شبها کشتی های جنگی نمایشات نظامی داشتند و درسطح دریا قایق های موتوری با چراغ های الوان دیده می شدند. روز سوم رضاشاه با کشتی به سوی خرمشهر رفت.

وضع مناطق جنوبی و سواحل خلیج فارس درآن ایام خیلی ناامن بود. درسال ۱۳۰۵ يك کشتی برای تعقیب قاچاقچیان ازآلمان خریداری شده بود که درساحل جزیره هنگام به تعقیب قاچاقچیان پرداخت. اهالی قسمت جنوبی هنگام که عرب بودند عصبانی شده رئیس گمرک را با خنجر کشتند حتی فرزند دوساله او را می خواستند بکشند که مردم مانع شدند. نام او محمدباقر بوشهری بود. جریان تلگرافی به رضاشاه اطلاع داده شد. دستور تعقیب دادند که یاغیان با اطلاع ازجریان به (دوبی) کوچ کردند و با استقرار تعدادی سرباز امنیت منطقه حفظ شد.

در سال ۱۳۱۷ به دستور رضاشاه دوکشتی بزرگ کهنه از ایتالیا خریداری شد که یکی را درسواحل بندرعباس و دیگری را درسواحل بوشهر برای باشگاه افسران نیروی دریایی اختصاص داده بودند .

در آن سال ها يك نفر جهرمی که ساکن هندوستان بود تابلوی زیبایی کشیده بود که در آن رضاشاه نقش مادر وطن را داشت که روی آن این شعر دیده می شد:

امروز ای یگانه فرزند برسینه تو نهاده ام سر  
چشم و من و زادگان سیروس بر تو است

## ۲ - پیام ترومن به استالین درباره واقعه آذربایجان

---

بیدل اسمیت سفیر سابق آمریکا درمسکو درکتاب مأموریت من درمسکو چنین می نویسد:

دراوایل سال ۱۳۲۵ در مسکوتلگرافی از ترومن رئیس جمهور آمریکا دریافت می کند تا به موجب آن ولو پاسی از شب گذشته باشد به ملاقات استالین برود و به او بگوید اگر قدمی در آنچه دراروپای شرقی پیش رفته جلوتر برود و یا ایران را فوری تخلیه نکند جنگ آمریکا و روسیه شروع خواهد شد. به نظر رئیس جمهور آمریکا هردو قدرت باید از پیشرفت درمناطق نفوذ یکدیگر خودداری کنند .

استالین موافقت خودرا اعلام می دارد و ارتش شوروی آذربایجان را تخلیه می کند .

## ۳ - اولین دسته محصلین اعزامی به اروپا

---

درکتاب روزشمار تاریخ ایران چنین نوشته شده است:

درسال ۱۳۰۷ اولین دسته محصلین اعزامی به اروپا که

تعدادشان ۱۱۰ نفر بود به فرانسه فرستاده شدند که پس از مراجعت بعضی از آنان مقام مهمی یافتند که عبارتند از:

دکتر عبدالحمید زنگنه - دکتر عزیزالله ملک اسماعیلی - حسین نقوی - دکتر مرتضی آزموده - دکتر کریم سنجابی - دکتر سیدعلی شایگان - دکتر لطفعلی صورتگر - مهندس غلامعلی فریور - دکتر شمس الدین جزایری - مهندس عبدالله ریاضی - دکتر جلال عقیلی - دکتر حسین سامی راد - مهندس مهدی بازرگان - مهندس احمد رضوی - مهندس احمدعلی ابتهاج - دکتر مصطفی حبیبی - خلیل ملکی - دکتر رضا رادمنش - دکتر آل بویه - دکتر ابراهیم ریاحی - مهندس احمد حامی - دکتر مهدی آذر - دکتر محمدعلی ملکی - دکتر نصرت الله باستان و عده ای دیگر

در امتحان اعزام محصل به اروپا افراد زیر شاگرد اول شده اند:

غلامعلی فریور شاگرد اول مهندسی - جهانشاه صالح شاگرد اول طب - تقی خان ارانی شاگرد اول فیزیک - محسن هشترودی شاگرد اول ریاضی - خلیل ملکی شاگرد اول شیمی - تقی خان روحبخش شاگرد اول ریاضی

#### ۴ - تبعید امیرمؤید سوادکوهی

شیرین باوند درمورد امیرمؤید سوادکوهی در کیهان لندن چنین نوشته است:

امیرمؤید به علت مخالفت با قرارداد وثوق الدوله در تهران دستگیر و همراه سلیمان میرزا اسکندری و شیخ ابراهیم زنجانی و یک وکیل مجلس که اسمش را به خاطر ندارم به کرمانشاه تبعید گردید و در یکی از باغات آنجا اسکان داده شدند. هر چهار نفر تا سقوط حکومت وثوق الدوله در تبعید بودند.

## ۵ - اصلاح تقویم ایران

---

درسال ۱۳۰۴ قانون اصلاح تقویم به شرح زیر از مجلس گذشت:

به موجب این قانون ادارات دولتی - بنگاهها - مؤسسات اداری و اقتصادی و تجارو کسبه موظف شدند که به جای ماههای حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت، ماه های جدید را به این شرح:

فروردین - اردیبهشت - خرداد - تیر - مرداد - شهریور - مهر - آبان - آذر - دی - بهمن - اسفند استعمال نمایند.

شش ماه اول سال ۳۱ روز - پنج ماه دوم سی روز - ماه آخر ۲۹ روز و درسال های کیسه ۳۰ روز می باشد.

## ۶ - رؤسای بانک ملی و بانک مرکزی

---

در عصر پهلوی شخصیت های زیر سمت ریاست و مدیریت عامل بانک ملی ایران و ریاست بانک مرکزی را برعهده داشته اند:

رؤسای بانک ملی:

دکتر کورت لیندن بلات - آلبرت اشنايدر - حسین علاء - سرتیپ امیر خسروی - محمدعلی فرزین - ابوالحسن ابتهاج - ابراهیم زند - علی اصغرناصر - دکترمحمدنصیری - ابراهیم کاشانی - احمد مجیدیان - یوسف خوشکیش - جلیل شرکاء

رؤسای بانک مرکزی :

ابراهیم کاشانی - دکتر پورهمایون - مهدی سمیعی - دکترخدادادفرمانفرمائیان - دکتر عبدالعلی جهانشاهی - دکتر محمد یگانه - حسنعلی مهران - یوسف خوشکیش



۷ - سردار سپه و دبیرالممالک

سرهنک قدرت الله دبیرسیاقتی در روزنامه کیهان لندن درباره  
رضاشاه چنین می نویسد:  
پدرم حسن دبیرسیاقتی (دبیرالممالک) که مالک آبادی (آقابابا)  
در قزوین بود و در ایام کودتا در فرمانداری قزوین انجام وظیفه می  
کرد برایم چنین نقل کرده است:

روزی که ژنرال آیرون سایید درآقابابا ازوضع ارتش انتقاد می کند، رضاخان باعصبانیت به اومی گوید: ما تابع دولت مرکزی خود درتهران هستیم نه تابع انگلیس و شما نباید به صاحب منصبان قشون اهانت کنید. این صراحت وغرور ملی رضاخان موجب شناسائی شخصیت ممتاز او شد و سبب انتخابش برای اجرای کودتا گردید.

امیرموثق هم که به او پیشنهاد قبول کودتا شده بود و قبول نکرد، شبی بدون اطلاع به منزل ما آمده می گفت: با اطلاعی که ازوضع مالی دولت و حقوق افسران جزء و جیره سربازان دارید چرا شکایات زارعین را از رفتن سربازان به باغ انگور و میوه می فرستید و توضیح می خواهید؟ پدرم پاسخ می دهد: ما موظف هستیم که شکایات را بفرستیم اما برای رفع نیازمندی سربازان راه حل وجود دارد. من از ثروتمندان شهردعوت می کنم که وجه کافی دراختیار بگذارند و پس ازرفع مضیقه مالی دولت مستردگردد. امیر موثق با موافقت منزل راترك کرد و رضاخان میرپنج به فرمانداری قزوین آمد و صورتجلسه را امضاء کرد و وجه را تحویل گرفت و به مصرف رسانید.

بعدازکودتا يك روز سردار سپه پدرم را درراهرو حمام وثوق درخیابان امیریه دید و از او خواست که به دفترش برود که بلافاصله او را به پاداش خدماتش به فرمانداری گیلان منصوب می نماید. وقتی پدرم درباره امنیت منطقه سؤال می کند، سردار سپه پرده اتاق را کنارکشیده سربریده میرزا کوچک خان را نشان داده می گوید: نگران نباشید فوراً به محل مأموریت بروید. بعداً او را به مأموریت زنجان - ملایر - اصفهان می فرستد. هنگامی که موضوع تغییر او از اصفهان مطرح می شود رضاشاه می گوید: او را خوب می شناسم، در فرمانداری اصفهان بماند.

اکنون نیز لازم می دانم خودم نیز دوخاطره از رضاشاه را نقل

کنم.



ازیدو فرماندهی درواحد نظامی لشگر یکم پادگان مرکز به ابتکار خود با آوردن تخته سیاه و گچ به سربازان بی سواد تعلیم می دادم. رضاشاه ماهی دوسه مرتبه به سربازخانه می آمد. وقتی موضوع تخته سیاه را پرسید و گفتم به ابتکار خود این کار را کرده ام گفت: آفرین، بگوئید تعلیم فارسی سربازان در برنامه منظور گردد و وزارت فرهنگ هم نوشت افزار در اختیار بگذارد.

خاطره دیگر اینکه، هنگام عملیات صحرائی ماهی یکبار واحد تحت فرماندهی ام را به مزرعه کشاورزی می بردم تا کاشتن اشجار و پیوند میوه را فرا گیرند. در یکی از روزها با اتومبیل شاه برخورد. از اتومبیل پیاده شدند و پرسیدند: اینجا چه می کردید؟ عرض کردم به ابتکار خود به سربازان تعلیمات کشاورزی می دادم که پس از مراجعت به روستای خود از این اطلاعات استفاده کنند. فرمودند این کار را ابلاغ کنید که در همه واحدهای ارتش جزو برنامه منظور گردد.



نویسنده کتاب که دبیرالممالک دبیرسیاقتی را کراراً در شهرستان قزوین دیده بودم از افراد خوشنام و سرشناس شهر بود که چون قسمتی از حوزه انتخابی نویسنده هم، منطقه آقابابا بود دبیرالممالک همواره در امر انتخابات به بستگان خود می گفت تا مرا یاری کنند. چندبار با حضور حاج حسین تنکابنی از شخصیت‌های شریف قزوین که خانه اش مرکز مراجعه مردم شهرستان بود با او گفتگو کردم و از ایشان خواستم که خاطرات خود را از رضاشاه، در زمانی که با وی حشرو نشر داشته است تهیه کند. معلوم می شود که فراموش کرده و اکنون نمونه ای از آن را فرزندش سرهنگ دبیرسیاقتی منتشر ساخته که به خاطرات عصر پهلوی افزوده شد.

۸ - اصغر قاتل را نزد رضاشاه بردند

در کتاب روزشمار تاریخ ایران چنین خواندم:

در اسفندماه سال ۱۳۱۲ اصغر قاتل بامیه فروش از جانیان بالفطره که مرتکب ۸ فقره قتل در تهران و ۲۵ فقره قتل در عراق شده بود دستگیر گردید. او در فریب دادن اطفال بین ۱۰ تا ۱۵ سال مهارت داشت و آنها را برای عمل شنیع به خرابه های تهران می برد و می کشت.

دادگاه عالی جنائی در روز ۱۳۱۳/۴/۱۵ به ریاست جعفر جوان و عضویت دکتر قاضی - باقر طلیعه - شیروانی و وجدانی با حضور علی سیاسی دادستان استیناف و صفی نیا معاون دادستان و دکتر فلاتی رئیس پزشکی قانونی تشکیل و محاکمه آغاز گردید. و کلای تسخیری متهم رضا ملکی و احمد شریعت زاده بودند.

اصغر بروجردی در تمام مراحل محاکمه به جنایات خود اعتراف کرده می گفت: اینهایی را که کشته ام افراد بی سروپا بوده و من آنها را از بین می بردم.

سرانجام دادگاه او را به ۸ بار اعدام محکوم کرد و رأی صادره در دیوان کشور نیز ابرام گردید.

سلیمان بهبودی در خاطراتش می نویسد: روزی رضاشاه دستور داد اصغر قاتل را نزد او بیاورند تا او را شخصاً ببیند.

عده ای از مأموران انتظامی به کاخ شاه آمدند. شاه دستور داد دست های اصغر قاتل را با طناب ببندند و با این طرز او را به اتاق رضاشاه آوردند. شاه از او پرسید: چرا آدم کشتی؟ اصغر قاتل پاسخ داد: اینها فاسد بودند و من آنها را کشتم. شاه سؤال کرد: مگر فقط در ایران افراد فاسد هستند؟ اصغر قاتل گفت: در عراق هم ۲۵ نفر فاسد را از بین برده ام!

آنگاه رضاشاه با نفرت به رئیس پلیس می گوید او را ببرید و حکم اعدام را اجرا کنید.

روز ششم تیرماه ۱۳۱۳ اصغر قاتل را در میدان سپه به دار آویختند.

## ۹ - کریم پور شیرازی و زندگی در مقبره

مجله امید ایران می نویسد: کریم پور شیرازی بعد از ۲۸ مرداد مورد تعقیب مأمورین بود که درتجربش درمنزل خانمی زندگی می کرد. مأمورین هنگامی که برای دستگیری او می روند متوجه می شوند و می بینند که کامیونی جلوی خانه ایستاده و ااثیه حمل می کند. وقتی کامیون به تهران می رسد ااثیه را تخلیه می کنند، از میان لحاف و تشک ها مردی خارج می گردد که کریم پور بوده است. بعد از آن يك آخوند برای قرائت قرآن به سرایدار مقبره خانوادگی حاج مبشر معرفی می شود که در قبرستان ظهیرالدوله در مقبره سکونت می کند. او کریم پور بود که به نام آشیح احمد خراسانی مدت ۱۵ روز در مقبره فوق که دارای منطقه وسیع بود به سر می برد. ولی سرانجام ازتنهائی خسته می شود و به منزل حاج مبشر در مقصودبیک می رود. او اغلب روزها سوار درشکه شده و به نقاط مختلف می رفت تا دستگیر گردید.

## ۱۰ - قوام السلطنه وکیل اول تهران



درانتخابات دوره پانزدهم مجلس شورایملی که حزب دموکرات ایران کارگردان آن بود، قوام السلطنه نخست وزیر درتهران جزو نفر اول انتخاب شدگان بود که چون عدم قبولی خودرا اعلام داشت،

دکتر رضازاده شفق نفر سیزدهم به جای او انتخاب گردید .  
در همین انتخابات بود که دکتر مصدق برای اولین بار در دربار  
متحصن شد . همراهان او عبارت بودند از:

سید محمدصادق طباطبائی - دکتر حسن امامی - آیت الله زاده  
شیرازی - سید رضا فیروزآبادی - دکتر متین دفتری - حاج  
عزالممالک اردلان - میرزا ابراهیم آشتیانی - مهندس غلامعلی  
فریور - جمال امامی - سید حسن زعیم - رضا افشار - دکتر شمس  
الدین جزایری - صادق سرمد - جلالی نائینی .

پس از خاتمه انتخابات اشخاص زیر از تهران انتخاب گردیدند .  
احمد قوام - دکتر علی امینی - مهندس خسرو هدایت -  
دکتر جواد آشتیانی - ابوالحسن صادقی - دکتر جلال عبده -  
عبدالحسین نیکپور - عباس مسعودی - سیدعلی بهبهانی -  
سیدهاشم وکیل - ملک الشعراء بهار - علی وکیلی - دکتر شفق .  
آراء نفرات بعدی متعلق به دکتر مصدق - آیت الله کاشانی -  
سید محمد صادق طباطبائی - تهرانچی - دکتر جزایری - محمود  
نریمان - اللهیار صالح بود .

سید محمد صادق طباطبائی که قبلاً رئیس مجلس بود این  
دوره به وکالت انتخاب نگردید . او کتابخانه شخصی خود و برادرش  
عبدالهادی طباطبائی را که جمعاً دارای ۳۱۴۴ جلد کتاب بود به  
کتابخانه مجلس اهداء کرد . در میان کتابهای مزبور ۱۴۳۸ کتاب  
خطی نفیس وجود داشت . در کتابخانه مجلس تالاری به نام سید  
محمد صادق طباطبائی گشایش یافت که کتب مزبور در آنجا  
نگاهداری می شد .

## ۱۱ - کار مهم فرهنگی و تاریخی

از جمله کارهای مهمی که در خارج از کشور صورت گرفته و کمک  
ارزنده ای به فرهنگ و تاریخ ایران می باشد تدوین دائرة المعارف

ایرانی‌کاست که با همت دکتر یارشاطر و همکاری چند تن از ایرانیان و ایران‌شناسان صورت گرفته و تا کنون چند جلد آن منتشر شده است.

دکتر احسان یارشاطر در سال ۱۲۹۹ شمسی در همدان متولد شده است. از دانشکده حقوق و دانشسرای عالی درجه لیسانس در رشته حقوق و ادبیات گرفته و دارای دکترای ادبیات از دانشگاه تهران می‌باشد. پس از تدریس در دبیرستان های تهران به لندن رفته و به دریافت درجه دکترا از دانشگاه لندن نائل شده است. سال ها در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تدریس نموده و به جانشینی استاد پورداود در کرسی استادی زبان های فارسی باستان و اوستائی برگزیده شده است.

در ایران به تأسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب و همچنین انجمن کتاب پرداخته و در دانشگاه کلمبیا استاد کرسی ایران شناسی و رئیس بخش زبانها و فرهنگ خاورمیانه دانشگاه مزبور بوده است. تالیفات زیادی به زبانهای فارسی و انگلیسی داشته که مهمترین آن دایرة المعارف ایرانیکا می باشد.

جلال متینی در مجله ایران شناسی درباره او چنین می نویسد: استاد یارشاطر دانشمندی جامع الاطراف می باشد. پرکار، دوستدار فرهنگ ایران، متواضع، پابند اصول اخلاقی که در هر سمتی بوده با تکیه بردانش وسیع خود در زمینه های مختلف فرهنگ ایران با استفاده از همکاری افراد خبره یادگارهای مهمی از خود بجای نهاده است.

استاد یارشاطر از سال ۱۳۴۰ که برای تصدی تحقیقات ایران شناسی از دانشگاه تهران راهی دانشگاه کلمبیا در نیویورک گردید چنان کوشیده که مرکز ایران شناسی دانشگاه کلمبیا نمونه یکی از معروفترین کانونهای علمی و فرهنگی مربوط به فرهنگ ایران در جهان شناخته شده است.

اگر گفته شود تا کنون هیچ يك از ایرانیان و ایران شناسان

خارجی به اندازه وی در معرفی آثار ادبی ایران در سطح جهان نکوشیده، سخنی به گزاف نگفته ایم.

تدوین دایرة المعارف ایرانیکا با همکاری چند صدتن از ایران شناسان سراسر جهان کار مهمی است که یار شاطر به آن دست زده است.

استاد یارشاطر نثر فارسی را در کمال استادی می نویسد و سرمشق برای کسانی است که می خواهند به زبان فارسی صحیح و روان مقاله بنویسند.

چنین مردی پس از مدتی قریب ۵۰ سال تدریس و تحقیق درباره زبان و ادب فارسی و تاریخ تمدن و فرهنگ و هنر ایران در دانشگاه های ایران و آمریکا سمت استادی و ریاست مرکز ایران شناسی دانشگاه کلمبیا، از تدریس در دانشگاه معاف می گردد. با این طرز بهتر خواهد توانست در نشر مجلدات بعدی دایرة المعارف ایرانیکا به کوشش خود ادامه دهد.

## ۱۲ - چگونه بهرام شاهرخ مسلمان شد؟

یکی از کسانی که بعد از شهریور ۲۰ نامش بر سر زبانها افتاد (بهرام شاهرخ) بود که همه شب از رادیو برلن به شدت به رضاشاه حمله می کرد و گفته های او در ایران دهن به دهن می گشت چون مطالبی را بیان می کرد که تازگی داشت.

بهرام شاهرخ فرزند ارباب کیخسرو نماینده زرتشتیان بود که خدمات زیادی به هنگام تصدی کارپردازی مجلس انجام داده بود. ارباب کیخسرو در بین همه طبقات مردم مخصوصاً زرتشتی ها محبوبیت داشت.

بهرام شاهرخ بعداً از آلمان به ایران آمد و نقش مهمی در کارهای خبرگزاریها و مطبوعات بازی کرد که خیلی ها او را با انگلیسها مربوط می دانستند. ملاقاتها و گفتگوها و اظهار نظرهای او را وابسته

به مقامات خارجی تلقی می کردند و به طور کلی نقش مرموزی داشت. یکبار هم هنگام نخست وزیری منصورالملک مدیرکل رادیو بود که شخصاً در رادیو علیه اقدامات دولت و شخص نخست وزیر صحبت کرد، چون طرفدار نخست وزیری رزم آرا بود.

دکتر امیرعلائی درباره بهرام شاهرخ چنین می نویسد:

موقعی که وزیر دادگستری بودم متوجه پرونده ای در مورد بهرام شاهرخ شدم که درباره مطبعه روتاتیو روزنامه اطلاعات مورد اتهاماتی قرار گرفته بود. امیرخسروی دادستان وقت برای جلوگیری از تبانی، شاهرخ را بازداشت کرد.

روزی سرلشگر مزین رئیس شهربانی وقت اطلاع داد که ارنست پرون دوساعت در زندان با بهرام شاهرخ ملاقات محرمانه کرده و معلوم نیست مذاکرات چه بوده است؟ من به بهانه ای شرفیاب شدم و ضمن مذاکرات گفتم: (من می دانم که پرون با شاهرخ دوست است و ملاقاتی هم در زندان با او کرده ولی مردم خواهند گفت که اعلیحضرت پیغامی به او داده اند و تعبیر بد می شود، دستور بفرمائید دیگر از او ملاقات نکنند. من هم دستور داده ام مراقبت بیشتری از او بکنند) شاه فوراً حرف مراقطع کرد و گفت: شاهرخ با پرون دوست است ولی شاهرخ مریض است بهترینیست او را آزاد کنید؟ عرض کردم مطالعه خواهم کرد. با این طرز خواستم جواب مؤدبی داده باشم.

چندروز بعد که شرفیاب بودم مجدداً فرمودند هنوز شاهرخ را آزاد نکرده اید؟ گفتم این همان شخصی است که در رادیو برلن به پدرتان ناسزا می گفت، چطور به خود اجازه دهم که او را آزاد کنم. شاه گفتند: (بلی، آنکه سیاست بود) من مبهوت شدم و گفتم اجازه بفرمائید پست خود را عوض کنم چون از این پست خسته شده ام ولی گفتند نه مطلب مهمی نیست که شما پست خود را عوض کنید. شاهرخ کماکان در زندان بسر برد.

سالها بعد در روزنامه کیهان مورخ ۲۲ دی ماه ۱۳۴۴ این مطلب

چاپ شد:

(تشریف به دین اسلام - به طوری که امروز محضر شماره ۱۲۷۶ اطلاع داد آقای بهرام شاهرخ در آذرماه سال گذشته در حضور آیت الله قوامی به دین اسلام مشرف گشته است).

در شماره دوم بهمن ۱۳۴۴ این خبر در کیهان به چاپ رسید:  
روزنامه کیهان - پیرو خبری که محضر ۱۲۷۶ درباره تشریف این جانب به دین مبین اسلام منتشر نموده و در شماره چهارشنبه آن روزنامه به چاپ رسیده بود لازم به توضیح می دانم که اصولاً اعتقادات مذهبی افراد جنبه شخصی دارد و این جانب با وجود اعتقاد دیرین به دین مبین تمایل به تظاهر نداشته ام و گرنه زودتر از اینها شخصاً به انتشار آن مبادرت ورزیده بودم. با تجدید ارادت  
بهرام شاهرخ

دکتر امیرعلائی می نویسد:

از اسنادی که از خانه سدان به دست آمده، سندی درباره کارهای شاهرخ بود که دکتر مصدق آن را در شورای امنیت سازمان ملل خواند که خلاصه اش چنین است:

نامه یک شخصیت برجسته شرکت سابق نفت در لندن به نام (گس) به (نورتگرافت) از مقامات شرکت سابق نفت در تهران  
بهرام شاهرخ مذاکراتی را در انگلستان با لحن مساعدی شروع کرده که این مذاکرات باید بین شخصیت های ممتاز محصور باشد و هیچگونه اطلاعی به مطبوعات داده نشود. پس از مذاکراتی به این نتیجه رسیدیم:

ما باید موافقت نامه اضافه بها را قبول کنیم. کمپانی بعد از سال ها کوشش فهمیده که هیچ ایرانی جرأت ندارد در برابر کمپانی نفت مقاومت کند و موافقت نامه ای که مردم یا مجلس از ترس به آن رأی بدهند یک پول سیاه برای انگلستان ارزش ندارد. شاهرخ فهمیده که مسئله تا چقدر اهمیت دارد و اگر از طرف کمپانی کمی بیشتر خرج شود ممکن است از خرجهای آینده جلوگیری گردد.



ایران اکنون در وضع وحشتناکی بسر می برد .

شاهرخ انتقادات خیلی جدی در مورد ساعد و روشی که در مورد موافقت نامه پیش گرفته داشت و گفت: این روش ساعد و گلشائیان در مجلس پانزدهم بسیار تأسف آور می باشد . بسیار مشکل است که قبل از پختن وکلا و انحراف افکار عمومی به عنوان دادن منافع بیشتر به ایران بتوان قرارداد را برملا ساخت . شاهرخ امیدوار است که کمپانی بتواند در زمینه قرارداد تبلیغات کافی بکند و این کوشش او همان طوری است که نه ساعد و نه گلشائیان نتوانند هیچ کاری در این زمینه انجام دهند و اگر مبتنی بر روش عاقلانه نباشد به مرحله عمل در نخواهد آمد . بنا بر این کمپانی باید به دولت کمک کند تا لباس عمل به نظریات او پوشیده شود . همچنین شاهرخ نظر می دهد که مسائل تبلیغاتی کامل نیستند و خیال نمی کند که سرویس تبلیغات انگلیس بتواند در این زمینه اقدام موثری بنماید و نباید اقدام کمپانی نفت را در این لحظاتی که از نظر تشخیص افکار عمومی در برابر قراردادی که در آستانه تحول است و اهمیت بسیار دارد تأیید کرد .

يك كمسیون از طرف بانك بین المللی به تهران خواهد آمد و مبلغ ده میلیون دلار پیشنهاد قرض می کند ، به شرطی که بتوان از طرف سفارت مقدمات تصویب جریانات را خواستار بود . حکومت ایران نخواهد توانست این شرایط را قبول کند زیرا اعتماد حکومت به آن جلب نخواهد شد . خلاصه باید گفت به زودی موقعیت برای ارسال قرارداد به مجلس فراهم خواهد شد و کوششها از این جهت بیشتر متمر ثمر می گردد که ایران احتیاج به پول دارد و شروع مذاکرات را با حضور آمریکائیهها قبول نخواهد نمود . وقتی راجع به مسائل فوق با شاهرخ صحبت کردم و درباره امور تبلیغاتی شاهرخ را در جریان گذاردم خیلی خوشوقت شدم که اونظریات ما را قبول کرد و قول داد با کوششهای خود بتواند افکار

عمومی مردم ایران رابه نفع کمپانی عوض کند . ما همیشه مطمئن بودیم که کمپانی با داشتن دوستان وفادار خود می تواند کوششهای خود را ادامه دهد و هم چنین نمایندگان ما دستوردارند از اطلاعات تازه ای که دریافت می دارند حکومت را بی خبر نگذارند . درباره سئوال شاهرخ راجع به بهبود وضع قرارداد من صریحاً اعلام داشتیم که حل این مسائل غیرممکن نیست . گفتم ما حاضریم در این مسائل چانه بزنیم و به مجرد شروع مذاکرات می توانیم مبالغی دراختیار آنان بگذاریم .



امیدوارم ریاست کمپانی این مسائل را در سفر ساعد به لندن تذکر داده و طی مصاحبه ای که در سفارت ایران با نخست وزیر می شود، مسائل را یادآور گردد. من اضافه کردم اگر قرارداد اضافه بها از طرف مجلس رد شود و اگر حکومت باریگر نظریات خود را، برای این که مذاکرات شروع شود، به شرکت اعلام کند این نظر عملی نیست و این پیمان برای اضافه کردن قیمت جامه عمل نخواهد پوشید.

شاهرخ گفت: اگر حکومت انگلستان در مورد کمپانی و اضافه کردن قیمت قرارداد کمک هائی بکند از این بن بست کامل در برابر مجلس خارج خواهد شد و اگر مجلس قرارداد را رد کند راه حلی دیگر خواهیم یافت و حیثیت حکومت قبل که حکومت واجد شرایط بود برقرار خواهد ماند. من جواب دادم که بدو آرزو داشتم همواره امور به طور وحدت نظر حل شود و در شرایط گوناگون من گمان نمی کنم که یک لحظه حکومت فکر کند که کمپانی را برای اضافه کردن قیمت می تواند تحت فشار قرار دهد.

### ۱۳ - رضاشاه و املاک موقوفه

---

سیدحسین دها سناتور و معاون سابق نخست وزیر که خاطرات خود را تحت عنوان (یادداشت های عمر) در چهار جلد تنظیم کرده و در آمریکا منتشر ساخته درباره اوقاف و روحانیون چنین می نویسد:

در خردادماه ۱۳۱۴ علی اصغر حکمت به سمت وزیر فرهنگ به رضا شاه معرفی شد. شاه می دانست چنانچه روحانیون در امور دخالت داشته باشند امکان پیشرفت برای کشور وجود نخواهد داشت. به همین جهت با ایجاد تشکیلات دادگستری و ثبت اسناد و افتتاح دفاتر رسمی به دست داور تا آنجا که مقدور بود از قدرت روحانیون کاست. همچنین وسیله حکمت قانون اوقاف را به جریان انداخت

زیرا بیش از آن اوقاف به طور درست در اختیار روحانیون بود. آخوندها هنگام اجرای قانون ثبت اسناد و صدور اسناد مالکیت برای مقدار زیادی از رقبات وقفی سند مالکیت صادر کرده بودند. یعنی تصرفات خود را دلیل مالکیت دانسته و اسناد راهم جعل کردند در نتیجه مقدار زیادی از رقبات وقفی از ید اوقاف خارج و به عنوان مالک به دست متولیان افتاد.

هنگامی که رئیس اوقاف مرکز بوم بازرسی اوقاف گزارش داد یکی از ملاها دکان‌های ناحیه عباس آباد را که موقوفه بوده ثبت داده و سند مالکیت گرفته است. من آن ملا را می‌شناختم و باور نمی‌کردم که دست به چنین کاری زده باشد. پس از بررسی اسناد معلوم شد که حقیقت دارد. مؤدبانه از ملا خواستم که ساعتی به اداره اوقاف بیاید. با حضور معاونینم سید محمدباخدا و دکتر حسن مینوچهر از او پرسیده شد که سند مالکیت ملک اوقاف را گرفته اید؟ گفت بلی. گفتم از خدانت رسیدید؟ گفت پس بگذارم شما بخورید. گفتم مگر ما اینجا نشسته ایم که رقبات وقفی را بخوریم. گفت بلی شماها کار خلاف شرع می‌کنید ولی من نمی‌کنم. در منزل خود روضه می‌خوانم و کار ثواب انجام می‌دهم. واقف هم مسلماً بهتر خوش دارد که من ارتزاق کنم.

با این قبیل اقدامات به شدت مبارزه شد. به همین جهت از آن تاریخ آخوندها کم‌فرتل حکومت را بستند و رضاشاه و وزیر وکیل و کارمندی به نظر آنها دزد و خائن و متقلب و خدانا شناس معرفی شدند ولی قدرت رضاشاه طوری بود که هیچ فردی نمی‌توانست پای خود را از خط بیرون بگذارد. رضاشاه با روحانیون سالم کاری نداشت به امثال شیخ علی مدرس - شریعت سنگلجی - سید کاظم عصار و امثال آنها که از لباس روحانیت سوء استفاده نمی‌کردند احترام می‌گذاشت ولی برای عمامه داشتن شراطی قایل بود و جلسات امتحانی گذارد.

یکی از نمایندگان مجلس متولی یک تیمچه ای در بازار بود و نظارت

موقوفه را برادرش که اوهم نماینده مجلس بود برعهده داشت. سالی ۵ هزارتومان به اوقاف می دادند. وقتی آگهی منتشرشد شمشیری پیشنهاد کرد که ماهی ۵ هزارتومان به اوقاف خواهد داد. آنها سروصدا راه انداختند. شکوه الملک از دربار مراخواست. جریان را توضیح دادم قانع شد. از دربار آن دو وکیل را خواستند و گفتند موضوع به عرض اعلیحضرت رسیده دستور داده اند اگر میزان اجاره جدید را قبول نکنید از شما سلب مصونیت خواهد شد. آنها هم ناچار به اوقاف آمدند و صورتجلسه را امضاء کردند.

درسال ۱۳۱۷ وزیرمعارف مراخواست وگفت اعلیحضرت دستور داده اند که تولیت متولی آستانه قم برکنار شود. همراه ستوده رئیس اوقاف قم نزد تولیت که نماینده مجلس هم بود رفتیم و جریان را گفتیم و پیشنهاد کردم بهتر است تو خودت به علت گرفتاری مجلس کناره گیری کنی و همین الان نزد آیت الله شیخ عبدالکریم مرجع تقلید بروی و بگوئی به علت تقاضای شخصی این کار صورت گرفته است تا پیشنهاد ما را بپذیرد. تولیت که مرد فهمیده ای بود نظر ما را قبول کرد و نزد آیت الله رفتیم و جریان کار انجام شد و نظرایشان را خواستیم گفت نظر شما چیست؟ گفتیم رئیس اوقاف قم این کار را عهده دار می گردد که مورد قبول ایشان قرار گرفت. چندروز بعد حکمت مرا خواست و گفت شاه از اینکه شیخ عبدالکریم را راضی کرده اید خوشحال است و به من پاداش و انعام داد.

## منابع و مأخذ

- ۱ - پاسخ به تاریخ - مأموریت برای وطنم - محمد رضا شاه پهلوی
- ۲ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
- ۳ - خاطرات ارتشبد فردوست - مؤسسه پژوهشهای سیاسی
- ۴ - ایران، ابر قدرت قرن - یوسف مازندی - انستیتو پژوهش ایران
- ۵ - دولت های ایران - از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود
- ۶ - تاریخ سیاسی معاصر ایران - سیدجلال الدین مدنی
- ۷ - اسناد لانه جاسوسی - از انتشارات جمهوری اسلامی
- ۸ - فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک
- ۹ - خاندان حکومتگر در ایران - ابوالفضل قاسمی
- ۱۰ - تاریخ به شاه پاسخ می دهد - ابراهیم همایونفر - روزگار نو
- ۱۱ - خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن - پرویز راجی
- ۱۲ - سقوط شاه - فریدون هویدا - ترجمه ح - ۲ - مهران
- ۱۳ - گاهنامه شاهنشاهی پهلوی - (۵ جلد)
- ۱۴ - روزشمار تاریخ ایران - باقر عاقلی
- ۱۵ - آخرین سفر شاه - ویلیام شاکراس - ترجمه هوشنگ مهدوی
- ۱۶ - شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد
- ۱۷ - سی و هفت سال - احمد سمیعی
- ۱۸ - صورت مذاکرات مجلس شورایملی ایران
- ۱۹ - عقاب و شیر - نویسنده - ویلیام اندرمی - جیمزبیل
- ۲۰ - نشریه هست و نیست - دکتر مظفر بقائی کرمانی
- ۲۱ - نهضت روحانیون ایران - علی دوانی
- ۲۲ - شاه و من - خاطرات علم - از انتشارات (آی - بی - توریس)
- ۲۳ - برگ سبز - جعفر رائد
- ۲۴ - زندگی ناشناخته شاه - امیر طاهری - (انگلیسی)
- ۲۵ - خاطرات ابوالحسن ابتهجاج - به کوشش علیرضا عروزی
- ۲۶ - چهل سال در صحنه - دکتر جلال عبده
- ۲۷ - قدرت و زندگی - خاطرات ژیسکاردستن رئیس جمهور سابق فرانسه
- ۲۸ - چهره هایی در آئینه - خاطرات اشرف پهلوی
- ۲۹ - یادداشتهای عمر - سیدحسین دها (۴ جلد)
- ۳۰ - خاطرات نویسنده کتاب
- ۳۱ - گفتگو با مقاماتی از رژیم سابق و نامه های رسیده
- ۳۲ - نقل مطالبی از روزنامه ها و نشریات فارسی و انگلیسی

صفحه	سطر	غالب	صحیح
ص	۶	درست	دوست
۲۰	۲۵	تظاهر	تظاهر
۲۸	۲۶	۱۹۲۶	۱۹۶۳
۳۳	۵	یجه	لا یجه
۴۸	۵	۱۳۵۷	۱۳۶۷
۹۵	۱۶	انقضی	انقض
۱۰۵	۱۴	مهم و نرود	مهم نرود
۱۹۱	۲۵	میرسانیه	میرسانیه
۱۹۹	۲۰	دولت	دولت
۲۰۴	زیر عدالت	شیلاتی	تشکیلاتی
۲۲۸	۱۰	ایران	ایران
۲۲۹	۲۷	پهداشت	وپهداشت
۲۳۳	۲۷	به ارث	برارث
۲۷۲	زیر عکس	یوموسی	ایوموسی
۲۸۱	۸	شاهشاه	شاهنشاه
۳۰۶	۲۶	حانی	جانی
۳۳۰	۸	شاهنشاهی	بازرسی شاهنشاه
۳۳۳	۱۰	امار	آمار
۳۴۰	۲۴	می بنیم	می بنیم
۳۵۸	۴	با از	با
۳۷۴	۲۲	آموزگار	آموزگار
۳۷۶	۲۴	حتی	حتی
۳۷۹	۴	قدرت	و قدرت
۳۷۹	۶	تحمل	تحمیل
۳۸۲	۳	که از	از
۳۸۴	۲۶	از	در
۳۹۲	۲۴	هنت	هیئت
۳۹۴	۱۰	آذربایجان	آذربایجان
۳۹۹	۲۲	حسین موسوی	محمد حسین موسوی
۴۱۶	۷	غرغانی	غرغانی
۴۶۵	۲۶	دو	در
۴۸۴	۲۷	نمایندگان	نمایندگان
۴۸۴	۲۸	و حرمت	حرمت
۴۸۵	۱۸	جت	جهت
۴۸۶	۲۵	رفت	وقت
۴۸۸	۱۴	بگذرد	بگذرد
۴۹۰	۳	مالیا	مالیات
۴۹۰	۱۵	به واگذار	واگذار